

محمد بن سعد کاتب واقدی

طبقات

جلد هشتم

چگونگی و شرطهایی که حضرت ختمی مرتبت
با آن با زنان بیعت فرمود

ترجمه

دکتر محمود مهدوی دامغانی

طبقات

جلد هشتم

چگونگی و شرطهایی که حضرت ختمی مرتبت
با آن با زنان بیعت فرمود

محمد بن سعد کاتب واقدی
(۲۳۰-۱۶۸ ه.ق)

ترجمه
دکتر محمود مهدوی دامغانی

انتشارات فرهنگ و اندیشه

تهران، ۱۳۸۲

این اثر ترجمه‌ای است از:

محمد بن سعد کاتب الواقدي، الطبقات الکبیر،

الطبقة الثالثة من اهل المدينة من التابعين و من كان منهم و من الاصحاب
بمكة والطائف واليمن واليمامة والبحرين و في الكوفيين عني بتصحيحه و
طبعه الدكتور سترستين استاد اللغات الشرقية بكلية أبله، طبع في مدينة
لیدن، بمطبعة بريل، ۱۳۲۲/۲۵ هـ.ق.

همراه با

یافته‌های تازه از چاپ محمد عبدالقادر عطا، بیروت، ۱۴۱۰ هـ.ق.

ابن سعد، محمد بن سعد، ۱۶۸ - ۲۳۰ ق.

[[الطبقات الکبیر (فارسی)]]

طبقات / محمد بن سعد کاتب واقدي؛ ترجمه محمود مهدوی دامغانی. - تهران: فرهنگ و اندیشه، ۱۳۷۴.

ج ۸

ISBN 964-90367-0-9

هر جلد متفاوت: (دوره)

قسمت اول از اصل اثر به تصحیح و طبع اوجین متوخ و ادوارد سخومی‌باشد و قسمت دوم به تصحیح و طبع فریدریک
شولی می‌باشد.

این کتاب به «الطبقات الکبری» و «الطبقات الصحابه والتابعین» نیز مشهور است.

چاپ قبلی: نشر نو، ۱۳۶۵.

مندرجات: ج. ۱. سیره شریف نبوی. - ج. ۲. غزوه‌ها و سربه‌های پیامبر (ص)؛ بیماری، رحلت، خاکسپاری رسول خدا
(ص) و... - ج. ۳. مهاجرین در جنگ بدر. - ج. ۴. انصار در جنگ بدر و مسلمانان قدیم از مهاجر و انصار که در جنگ بدر
نبوده‌اند. - ج. ۵. حسن و حسین بن علی (ع) و طبقه اول و دوم از تابعان اهل مدینه. - ج. ۶. تابعان و یاران حضرت ختمی
مریت. - ج. ۷. محدثان بصره و واسط و... - ج. ۸. چگونگی و شرط‌هایی که حضرت ختمی مریت با آن با زنان بیعت
فرمود.

ج. ۱، ۲ (چاپ دوم: ۱۳۷۴).

ج. ۳ (چاپ اول: تابستان ۱۳۷۴)؛ ۱۱۰۰۰ ریال.

ISBN 964-90367-0-9

ج. ۶ (چاپ اول: ۱۳۷۸)

ISBN 964-5692-16-4

ج. ۷ (چاپ اول: ۱۳۸۲)؛ ۵۵۰۰۰ ریال.

ISBN 964-5692-17-2

ج. ۸ (چاپ اول: ۱۳۸۲)؛ ۵۲۵۰۰ ریال.

۱. اسلام - سرگذشتنامه. ۲. محمد (ص)، پیامبر اسلام، ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ ق. ۳. صحابه. ۴. تابعین و اتباع
تابعین. الف. مهدوی دامغانی، محمود، ۱۳۱۵ - مترجم. ب. عنوان. ج. عنوان: الطبقات الکبیر. فارسی. د. عنوان:
الطبقات الکبری. ه. الطبقات الصحابه والتابعین.

۲۹۷/۹۲

BP ۲۱ / الف ۲ ط ۲۰۴۱

۱۳۷۴

۷۴-۲۷۸۱ م **

کتابخانه ملی ایران

انتشارات فرهنگ و اندیشه

تلفن مرکز پخش: ۶۶۱۱۸۹۳ - ۶۶۹۳۷۵۷ - ۶۴۶۱۹۰۰

محمد بن سعد کاتب واقدي

طبقات (جلد هشتم)

ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی

چاپ اول: ۱۳۸۲، تهران

۱۵۰۰ نسخه از این کتاب در چاپخانه چاپگستر به چاپ رسید.

این کتاب با استفاده از تسهیلات حمایتی معاونت امور فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به چاپ رسیده است.

همه حقوق برای ناشر محفوظ است.

شابک ۹۶۴-۵۶۹۲-۱۷-۲ (جلد ۸)

شابک ۹۶۴-۹۰۳۶۷-۰۰-۹ (دوره ۸ جلدی)

ISBN 964-5692-17-2 (vol. 8)

ISBN 964-90367-0-9 (8 vol. set)

Printed in Iran

فهرست مطالب

چگونگی و شرطهایی که حضرت ختمی مرتبت با آن با زنان بیعت فرمود: ۱/ * برشمردن نام و شرح حال زنان مسلمان مهاجر از قُریش و زنان انصاری که بیعت کردند و دیگر زنان عرب و خبر ایشان / ۱۰ * شرح حال خدیجه دختر خُوَیْلِد بن اَسَد بن عبد العُزّی بن قُصّی / ۱۰ و تبار او و ازدواج حضرت ختمی مرتبت با او و اسلام آوردن او / ۱۰ * دختران حضرت ختمی مرتبت / ۱۶ * فاطمه (ع) / ۱۶ * زینب دختر رسول خدا (ص) / ۲۹ * رُقیة دختر رسول خدا (ص) / ۳۴ * اُم کلثوم دختر رسول خدا (ص) / ۳۶ * اُمّامة / ۳۷ * سخن درباره عمه‌های حضرت ختمی مرتبت (ص) / ۳۹ * صفیه / ۳۹ * اُزوی / ۴۰ * عاتکه / ۴۲ * برخی از عمه‌های حضرت ختمی مرتبت که روزگار اسلام را درک نکردند / ۴۴ * اُم حکیم / ۴۴ * برّه / ۴۴ * اُمیمة / ۴۵ * سخن درباره دختر عموهای پیامبر (ص) / ۴۵ * ضباعة / ۴۵ * ام حکم / ۴۶ * صفیه / ۴۶ * اُم زبیر / ۴۶ * اُم هانی / ۴۶ * اُم طالب / ۴۷ * جمانة / ۴۷ * اُمّامة / ۴۷ * اُم حبیب / ۴۸ * هند / ۴۸ * اُزوی / ۴۸ * اُم عمرو / ۴۸ * اُزوی / ۴۹ * دُرّة / ۴۹ * عُرّه / ۴۹ * خالدة / ۴۹ * فاطمة / ۵۰ * رُقیة / ۵۰ * سخن درباره همسران حضرت ختمی مرتبت (ص) / ۵۱ * سودة / ۵۱ * عایشه / ۵۶ * حفصة دختر عمر / ۸۱ * اُم سلمة / ۸۷ * اُم حبیبة / ۹۸ * زینب دختر جحش / ۱۰۲ * زینب دختر خزیمة / ۱۱۸ * جویریة / ۱۱۹ * صفیة دختر حُتّی / ۱۲۳ * ریحانة دختر زید / ۱۳۲ * میمونة دختر حارث / ۱۳۵ * سخن درباره زنانی که پیامبر (ص) آنان را عقد کرده ولی با آنها زفاف نفرموده است و زنانی که از آنان جدا شده است و سبب جدایی آن حضرت از ایشان / ۱۴۴ * زنی از قبیله کِلّاب / ۱۴۴ * اسماء دختر نعمان / ۱۴۶ * قتيله دختر قیس / ۱۵۱ * مُلیجکه دختر کعب لیثی / ۱۵۲ * دختر جندب بن ضمرة جندعی / ۱۵۳ * سبا / ۱۵۳ * سخن درباره بانوانی که پیامبر (ص) از آنان خواستگاری فرمود و عقد و ازدواج صورت نگرفت و زنانی که خود را به آن حضرت بخشیدند / ۱۵۴ * لیلی دختر خطیم / ۱۵۴ * اُم هانی دختر ابوطالب / ۱۵۵ * ضباعة دختر عامر / ۱۵۷ * صفیه دختر بشامة / ۱۵۸ * اُم شریک / ۱۵۸ * خولة دختر حکیم / ۱۶۲ * اُمّامة دختر حمزه / ۱۶۳ * خولة دختر هذیل / ۱۶۵ * شراف دختر خلیفة / ۱۶۵ * سخن درباره کابین همسران

رسول خدا(ص)/۱۶۶* سخن دربارهٔ دیگچه غذای سعد بن عباد که برای زنانی که رسول خدا خواستگاری می‌فرمود می‌فرستاد/۱۶۷* سخن دربارهٔ خانه‌های همسران رسول خدا/۱۶۹* سخن دربارهٔ چگونگی تقسیم وقت رسول خدا(ص) میان همسرانش/۱۷۳* سخن دربارهٔ مقررشدن حجاب از سوی پیامبر(ص) برای همسرانش/۱۷۹* آنچه پیش از حجاب صورت گرفته است/۱۸۲* سخن دربارهٔ کسانی که می‌توانسته‌اند و برای آنان روا بوده است که به حضور همسران رسول خدا(ص) بروند/۱۸۴* سخن دربارهٔ کناره‌گیری رسول خدا از همسران خویش و اینکه آنان را مخیر فرمود که اگر می‌خواهند جدا شوند/۱۸۵* سخن دربارهٔ دو بانویی که علیه رسول خدا(ص) همکاری کردند و پشت به پشت دادند و مخیرکردن رسول خدا(ص) همسران خود را/۱۸۹* سخن دربارهٔ نیروی جنسی عطاشده به رسول خدا(ص)/۲۰۰* دربارهٔ خود را پوشیده داشتن و جز آن/۲۰۱* سخن کسانی که گفته‌اند پیامبر(ص) رحلت نفرمود مگر آنکه ازدواج با همهٔ زنان (که بر او محرم نباشند) بر او حلال شده است: یعنی هر چند زن که اراده فرماید می‌تواند داشته باشد/۲۰۲* سخن کسانی که گفته‌اند شمار همسران پیامبر(ص) محدود گردیده به همانها که داشته است/۲۰۴* تفسیر آیاتی که دربارهٔ همسران رسول خدا(ص) نازل شده است/۲۰۸* سخن دربارهٔ زدن زنان/۲۱۳* سخن دربارهٔ حج‌گزاردن رسول خدا(ص) همراه همسرانش/۲۱۵* سخن دربارهٔ ماریه مادر ابراهیم پسر رسول خدا(ص)/۲۲۱* ماریه مادر ابراهیم پسر رسول خدا(ص)/۲۲۱* ترتیب و شمار همسران حضرت ختمی مرتبت/۲۲۶* سخن دربارهٔ عده نگه‌داشتن همسران رسول خدا(ص)/۲۳۱* نام بانوان قرشی و هم‌پیمانان و آزادکردگان ایشان و دیگر بانوان عرب که بیعت کرده‌اند/۲۳۲* فاطمه دختر اسد/۲۳۲* رقیقه دختر ابی صیفی/۲۳۲* أم ایمن/۲۳۳* سلمیٰ/۲۳۷* خدیجه دختر حصین/۲۳۷* هند دختر حصین/۲۳۷* أم رمثة/۲۳۷* بُحَیْنَةُ/۲۳۸* هِنْد/۲۳۸* أم مِسْطَح/۲۳۸* آزوی/۲۳۹* أم کلثوم دختر عقیبة/۲۴۰* أمّامة دختر ابوالعاص/۲۴۲* أم خالد/۲۴۴* هند دختر عقیبة/۲۴۵* أم کلثوم/۲۴۹* فاطمه/۲۴۹* زَمَلَة/۲۵۰* أمیة/۲۵۰* جُویریة/۲۵۱* أم حکم/۲۵۱* هِنْد/۲۵۱* ضَخْرَة/۲۵۱* میمونة/۲۵۱* حمنة/۲۵۲* حبیبه، که همان أم حبیب است/۲۵۳* أم قیس/۲۵۳* أمّنة/۲۵۴* جذامة دختر جندل اسدی/۲۵۴* أم حبیبه دختر بناته اسدی/۲۵۵* نفیسه دختر أمیة/۲۵۵* حواء دختر ثویّت/۲۵۵* فاطمه دختر ابوجیش/۲۵۶* بُسْرَة دختر صفوان/۲۵۶* بركة/۲۵۷* خواهرش فکیهة/۲۵۷* بَرّه/۲۵۷* خواهرش حبیبه دختر ابوتجراة/۲۵۸* عاتکه/۲۵۸* شفاء/۲۵۸* خالدة/۲۵۹* أم فروة/۲۶۰* قُریبه/۲۶۰* أم عامر/۲۶۰* اسماء/۲۶۰* ریطة/۲۶۶* أمّیمة/۲۶۷* جاریة/۲۶۸*

بُزیرة/ ۲۶۸ ✻ فاطمة/ ۲۷۳ ✻ أم حکیم/ ۲۷۳ ✻ جَوَیرِیة/ ۲۷۴ ✻ حنفاء/ ۲۷۴ ✻ قریبة
صُغری/ ۲۷۴ ✻ فاطمه/ ۲۷۵ ✻ سُمِیة/ ۲۷۶ ✻ عاتکه/ ۲۷۷ ✻ فاطمه/ ۲۷۹ ✻ لیلی/ ۲۸۰ ✻
شفاء/ ۲۸۰ ✻ رَمَلَة/ ۲۸۰ ✻ رِبَطَة/ ۲۸۱ ✻ زینب/ ۲۸۱ ✻ ثَوَامَة/ ۲۸۲ ✻ سَهْلَة/ ۲۸۲ ✻ أم
کلثوم/ ۲۸۴ ✻ فاطمه/ ۲۸۴ ✻ فاطمة/ ۲۸۴ ✻ عمیره/ ۲۸۵ ✻ فاطمة/ ۲۸۵ ✻ نام زنان عرب غیر
قرشی که مسلمان و بیعت کنند و مهاجر بودماند/ ۲۸۸ ✻ أم رومان/ ۲۸۸ ✻ أم الفضل/ ۲۸۹ ✻ لبابة
صُغری/ ۲۹۱ ✻ هُرَیْلَة/ ۲۹۲ ✻ عَزَة/ ۲۹۲ ✻ اسماء دختر عُمَیس/ ۲۹۲ ✻ سَلْمی/ ۲۹۷ ✻
هُمَیْنَة/ ۲۹۸ ✻ خَرَمَلَة/ ۲۹۸ ✻ فاطمه/ ۲۹۸ ✻ حسنة/ ۲۹۹ ✻ خرنیق/ ۲۹۹ ✻ سُبَیْنَة/ ۲۹۹ ✻ أم
معبد/ ۳۰۰ ✻ مادر عبدالله بن مسعود/ ۳۰۱ ✻ رِبَطَة/ ۳۰۲ ✻ زینب/ ۳۰۲ ✻ دختر خُتّاب بن
ارت/ ۳۰۲ ✻ کُعیبَة/ ۳۰۳ ✻ أم مطاع اَسَلَمی/ ۳۰۳ ✻ أم سنان اَسَلَمی/ ۳۰۴ ✻ اُمَیَة/ ۳۰۴ ✻ أم خُفَید
هلالی/ ۳۰۵ ✻ أم سُنْبَلَة مالکی/ ۳۰۵ ✻ أم کُزُر خزاعی/ ۳۰۶ ✻ أم معقل اسدی/ ۳۰۶ ✻ أم صُبَیْنَة
خَوَلَة/ ۳۰۶ ✻ سودة دختر ابوضُبَیْنَس جُهَنی/ ۳۰۸ ✻ اُمَیْمَة یا اُمامَة/ ۳۰۸ ✻ برزّه دختر
مسعود/ ۳۰۸ ✻ البغوم/ ۳۰۹ ✻ أم حکیم/ ۳۰۹ ✻ قُتَیلَة/ ۳۰۹ ✻ تماضر/ ۳۰۹ ✻ اسماء دختر
مخزبه/ ۳۱۱ ✻ اسماء/ ۳۱۲ ✻ أم سباع/ ۳۱۳ ✻ مأویه/ ۳۱۳ ✻ أم طارق/ ۳۱۴ ✻ أم فزوة/ ۳۱۵ ✻
میمونة دختر کَزَدَم/ ۳۱۵ ✻ میمونة دختر سعید/ ۳۱۷ ✻ أم حصین اَخَمَسی/ ۳۱۷ ✻ أم جُنْدَب
ازدیه/ ۳۱۸ ✻ أم حکیم دختر وداع خزاعی/ ۳۱۹ ✻ أم مُسَلِمَة اشجعی/ ۳۱۹ ✻ أم کَبِشَة/ ۳۲۰ ✻ أم
سائب/ ۳۲۰ ✻ قُتَیلَة دختر صیفی جُهَنی/ ۳۲۰ ✻ سلامة دختر خَز/ ۳۲۱ ✻ بُسیره مادر بزرگ حُمَیْضَه
دختر یاسر/ ۳۲۱ ✻ سَرّاء دختر بنهان غنوی/ ۳۲۱ ✻ رَزَیْنَة/ ۳۲۲ ✻ قَیلَة/ ۳۲۲ ✻ قَیلَة/ ۳۲۳ ✻ عمه
عاص بن عمرو طُفَاوِی/ ۳۲۴ ✻ ام ولد - کنیز فرزندان - شیبّه/ ۳۲۴ ✻ خُلَیدَة دختر قیس/ ۳۲۴ ✻
اسامی زنان مسلمان و بیعت کننده قبیله اَوس انصار، از خاندان عبدالاشهل بن جُشَم بن حارث بن خزرج
بن عمرو، که او همان نبیت پسر مالک پسر اَوس است/ ۳۲۶ ✻ رباب/ ۳۲۶ ✻ عِقْرَب/ ۳۲۶ ✻
هند/ ۳۲۷ ✻ اُمامَة/ ۳۲۷ ✻ خَوّاء/ ۳۲۸ ✻ أم ایاس/ ۳۲۸ ✻ ام حکیم/ ۳۲۸ ✻ أم سعد/ ۳۲۹ ✻
خولة/ ۳۲۹ ✻ عمیره/ ۳۲۹ ✻ أم عامر اِسهلی/ ۳۲۹ ✻ رباب/ ۳۳۱ ✻ ام نیار/ ۳۳۱ ✻ أم
عمرو/ ۳۳۱ ✻ نائله/ ۳۳۲ ✻ عَقْرَب/ ۳۳۲ ✻ مَحْیَاة/ ۳۳۲ ✻ أم خَنْظَلَة/ ۳۳۳ ✻ ام سهل دختر
رومی/ ۳۳۳ ✻ اُمامَة/ ۳۳۳ ✻ خَوّاء/ ۳۳۴ ✻ اُمَیْمَة/ ۳۳۵ ✻ هِنْد/ ۳۳۵ ✻ مُلَیکَة/ ۳۳۵ ✻
صَغَبَة/ ۳۳۵ ✻ اُمَیْمَة/ ۳۳۵ ✻ فاطمة/ ۳۳۶ ✻ از بانوان خاندان حارثه بن خزرج که همان نبیت بن
مالک بن اوس است/ ۳۳۷ ✻ اُمامَة/ ۳۳۷ ✻ اُمامَة/ ۳۳۷ ✻ عمیره/ ۳۳۷ ✻ لیلی/ ۳۳۸ ✻
ثُبَیْته/ ۳۳۸ ✻ جمیله دختر صیفی/ ۳۳۸ ✻ اُمَیْمَة دختر عقبه/ ۳۳۸ ✻ أم عامر دختر سُلَیم/ ۳۳۹ ✻

جمیله دختر سنان / ۳۳۹ ✻ عمیره دختر ابو حثمة / ۳۳۹ ✻ أم سهیل / ۳۴۰ ✻ امیمه / ۳۴۰ ✻ عمیره
 دختر سعد / ۳۴۰ ✻ وقصاء / ۳۴۰ ✻ نوار / ۳۴۱ ✻ أم عبدالله / ۳۴۱ ✻ أم عَبَس دختر مُسلمة / ۳۴۱ ✻
 هند دختر محمود / ۳۴۱ ✻ أم منظور دختر محمود / ۳۴۲ ✻ أم عمرو دختر محمود / ۳۴۲ ✻
 ام الربیع / ۳۴۲ ✻ سُهَیْمَة / ۳۴۳ ✻ لبابة دختر اسلم / ۳۴۳ ✻ ام عبدالله / ۳۴۳ ✻ سلامة دختر
 مسعود / ۳۴۳ ✻ لُبْنَى دختر قیظی / ۳۴۴ ✻ لیلی دختر رافع / ۳۴۴ ✻ اسماء دختر مُرشدة / ۳۴۴ ✻
 عمیره دختر مُرشده / ۳۴۴ ✻ ام ضحاک دختر مسعود حارثی / ۳۴۵ ✻ از بانوان خاندان ظفر که همان
 کعب بن خزرج بن عمرو است و این عمرو همان نبیت پسر مالک بن اوس است و او آخرین کسی است که
 نسب نبیت به او می‌رسد / ۳۴۵ ✻ لیلی دختر خطیم / ۳۴۵ ✻ لُبْنَى دختر خطیم / ۳۴۶ ✻ أم
 سهل / ۳۴۶ ✻ حبیبَة دختر قیس / ۳۴۶ ✻ عَمْرَة دختر مسعود / ۳۴۶ ✻ عُمَیْرَة دختر مسعود / ۳۴۷ ✻
 سُهَیْمَة دختر مسعود بن اوس / ۳۴۷ ✻ أم سلمة / ۳۴۷ ✻ حبیبَة دختر مسعود / ۳۴۷ ✻ أم
 جندب / ۳۴۸ ✻ عمیره / ۳۴۸ ✻ بشیره / ۳۴۸ ✻ امیمه / ۳۴۸ ✻ بشیره دختر ثابت / ۳۴۹ ✻ عمیره
 دختر ثابت / ۳۴۹ ✻ عایشه دختر جَزء / ۳۴۹ ✻ خُلَیْدَة / ۳۴۹ ✻ ام حارث دختر حارث / ۳۵۰ ✻
 عیساء / ۳۵۰ ✻ حبیبَة / ۳۵۰ ✻ شَمَیْلَة دختر حارث / ۳۵۰ ✻ بُرَیْدَة / ۳۵۱ ✻ أم سماک دختر
 فضالة / ۳۵۱ ✻ از بانوان خاندان عمرو بن عوف بن مالک بن اُوس / ۳۵۱ ✻ شَموس / ۳۵۱ ✻
 حبیبَة / ۳۵۲ ✻ عَصِیْمَة دختر ابواقح / ۳۵۲ ✻ جمیله / ۳۵۲ ✻ شَموس / ۳۵۳ ✻ تمیمه / ۳۵۳ ✻
 لَیْلَى / ۳۵۳ ✻ عائِشَة / ۳۵۴ ✻ لبابة / ۳۵۴ ✻ نسیبه / ۳۵۴ ✻ اُنَیْسَة / ۳۵۴ ✻ عُمَیْرَة / ۳۵۵ ✻
 خَفْصَة / ۳۵۵ ✻ سعیده / ۳۵۵ ✻ عمیره / ۳۵۵ ✻ عمیره / ۳۵۶ ✻ از بانوان خاندان عبید بن زید بن
 مالک بن عوف / ۳۵۶ ✻ ثَبِیْته دختر یعار / ۳۵۶ ✻ خواهرش سَلْمَى دختر یعار / ۳۵۶ ✻ نوار / ۳۵۶ ✻
 کبشه / ۳۵۷ ✻ أم ثابت / ۳۵۷ ✻ عمیره / ۳۵۷ ✻ نُسَیْبَة / ۳۵۷ ✻ سُمَیَْة / ۳۵۸ ✻ مُطِیْعَة / ۳۵۸ ✻
 فُرَیْغَة / ۳۵۸ ✻ جَنَة / ۳۵۸ ✻ أم جمیل / ۳۵۹ ✻ از بانوان خاندان خَطْمَة بن جشم بن مالک بن
 اُوس / ۳۵۹ ✻ هَند / ۳۵۹ ✻ کبشه / ۳۶۰ ✻ لیلی / ۳۶۰ ✻ سُغْدَى / ۳۶۰ ✻ صفیه / ۳۶۰ ✻
 مُلَیْکَة / ۳۶۱ ✻ رفاعه / ۳۶۱ ✻ رائعه / ۳۶۱ ✻ عُمارة / ۳۶۱ ✻ عُمَیْرَة / ۳۶۱ ✻ اُنَیْسَة / ۳۶۲ ✻
 نُسَیْبَة / ۳۶۲ ✻ از تیره جعادرة که فرزندان سعید بن مُرَة بن مالک بن اوس هستند و در شمار اعقاب
 عبدالاشهل به شمار می‌آیند / ۳۶۲ ✻ سَلْمَى / ۳۶۲ ✻ از بانوان خاندان سلم پسر امرؤ القیس بن مرة بن
 مالک بن اُوس / ۳۶۳ ✻ خَیْرَة / ۳۶۳ ✻ از بانوان دودمان خُزرج بن حارثه بن ثعلبه بن عمرو بن عامر، که با
 رسول خدا (ص) بیعت کرده‌اند / ۳۶۳ ✻ از بانوان خاندان حارث بن خزرج / ۳۶۳ ✻ مَحَبَة / ۳۶۳ ✻
 جمیله / ۳۶۴ ✻ حبیبَة / ۳۶۵ ✻ زینب / ۳۶۵ ✻ أم ثابت / ۳۶۵ ✻ عمرة / ۳۶۶ ✻ لیلی / ۳۶۶ ✻ أم

ایوب / ۳۶۶ * مندوس / ۳۶۶ * أمیمة / ۳۶۷ * هزيلة / ۳۶۷ * أنيسة / ۳۶۷ * كبشة / ۳۶۷ *
 هزيلة / ۳۶۸ * أنيسة / ۳۶۸ * أم زيد / ۳۶۹ * قریبة / ۳۶۹ * كبشة / ۳۷۰ * معاذة / ۳۷۰ * أم
 حکم / ۳۷۰ * نائلة / ۳۷۰ * فزعة / ۳۷۱ * رباب / ۳۷۳ * رُبَيْع / ۳۷۳ * خُلَيْدَة / ۳۷۳ * أم
 ثابت / ۳۷۴ * كبشة / ۳۷۴ * سعاد / ۳۷۴ * أم حباب / ۳۷۴ * عقرُب / ۳۷۵ * از دودمان ساعدة بن
 کعب بن خزرج / ۳۷۵ * مندوس / ۳۷۵ * سلمی / ۳۷۵ * فریعة / ۳۷۶ * أم شریک / ۳۷۶ *
 مندوس / ۳۷۶ * لیلی دختر عبادة / ۳۷۷ * فکيهة دختر عُبَيْد / ۳۷۷ * غزیه / ۳۷۷ * كبشة / ۳۷۷ *
 عمرة / ۳۷۸ * عمرة / ۳۷۸ * نائلة / ۳۷۸ * از بانوان قواقله که آنان فرزندان عوف بن خزرج کبیر
 هستند / ۳۷۹ * قره العين / ۳۷۹ * حبیبه / ۳۷۹ * بشرة / ۳۷۹ * عمره / ۳۸۰ * لیلی / ۳۸۰ *
 خَوَلة / ۳۸۰ * أمامة / ۳۸۱ * خولة / ۳۸۱ * فزعة / ۳۸۴ * جميلة / ۳۸۴ * أم انس / ۳۸۵ *
 بُرَيْعة / ۳۸۵ * از خاندان بُلْحُلَى که خُبَلَى همان سالِم بن غنم بن عوف بن خزرج است که به سبب
 بزدگی شکم به خُبَلَى «آبستن» معروف شده است / ۳۸۵ * أم مالک / ۳۸۵ * جميلة / ۳۸۶ *
 مُلِیکه / ۳۸۶ * رَملة / ۳۸۷ * أم سعد / ۳۸۷ * خَوَلة / ۳۸۷ * فُسْحُم / ۳۸۸ * زینب / ۳۸۸ *
 لیلی / ۳۸۸ * از بانوان خاندان بیاضة بن عامر بن زریق بن عبد بن حارثة بن مالک بن غضب بن جُشم
 بن خَزْرَج / ۳۸۹ * أنيسة / ۳۸۹ * حلیمه / ۳۸۹ * خالدة / ۳۸۹ * كبشة / ۳۹۰ * أم
 شرحبیل / ۳۹۰ * بُقِیْنَة / ۳۹۰ * فارعة / ۳۹۰ * أمامة / ۳۹۱ * أمیة / ۳۹۱ * أنيسة / ۳۹۱ * از
 بانوان خاندان زریق بن عامر بن زریق بن عبد حارثة بن مالک بن غضب بن جُشم بن خزرج / ۳۹۱ *
 أمامة / ۳۹۱ * أم رافع / ۳۹۲ * فُکْنَهة / ۳۹۲ * حَبِیْبة / ۳۹۲ * بهیسة / ۳۹۳ * أم قیس / ۳۹۳ * أم
 سغد / ۳۹۳ * حُبَة / ۳۹۳ * كبشة / ۳۹۴ * لیلی / ۳۹۴ * سُنْبَلَة / ۳۹۴ * أنيسة / ۳۹۴ * أم
 سعد / ۳۹۵ * أم ثابت / ۳۹۵ * أم سهل / ۳۹۵ * خَوَلة / ۳۹۵ * از خاندان حبیب بن عبد حارثة بن
 مالک بن غضب بن جُشم بن خزرج / ۳۹۶ * أنيسة / ۳۹۶ * نُسَیْبة / ۳۹۶ * از بانوان خاندان سلمة بن
 سعد بن علی بن اسد بن سارده بن تزید بن جُشم بن خزرج / ۳۹۶ * شَموس / ۳۹۶ * هند / ۳۹۷ *
 لَمِیس / ۳۹۷ * أم عمرو / ۳۹۷ * أم معاذ / ۳۹۸ * أم حَبان / ۳۹۸ * ادام / ۳۹۸ * هند / ۳۹۸ *
 حَمِیْمَة / ۳۹۹ * هند / ۳۹۹ * أم جمیل / ۳۹۹ * أم ثعلبة / ۳۹۹ * أم حارث / ۴۰۰ * عائشة / ۴۰۰ *
 فُکْنَهة / ۴۰۰ * قَبیسة / ۴۰۰ * زینب دختر صیفی / ۴۰۱ * حَمِیْمَة دختر صیفی / ۴۰۱ *
 مُلِیکَة / ۴۰۱ * هند / ۴۰۱ * سُلَافَة / ۴۰۲ * رباب / ۴۰۲ * أم حارث / ۴۰۲ * أزوی / ۴۰۲ * أم
 حارث / ۴۰۳ * رُبَیْع / ۴۰۳ * عَمِیْرَة / ۴۰۳ * اسماء دختر قرط / ۴۰۳ * ادام دختر قرط / ۴۰۴ * أمامة
 دختر قرط / ۴۰۴ * أمنة دختر قرط / ۴۰۴ * خَنساء / ۴۰۴ * أم زید / ۴۰۵ * أم ثابت / ۴۰۵ *

اُمّامة / ۴۰۵ * اُمّ عبدالله / ۴۰۶ * اُمّ رَزْن / ۴۰۶ * سعاد / ۴۰۶ * عُمَيرة دختر جبیر / ۴۰۷ *
 سُمَیْكة / ۴۰۷ * عَصِیمة / ۴۰۷ * هُزَیلة / ۴۰۷ * اُمّ سُلَیم / ۴۰۸ * اُمّ منیع / ۴۰۸ * اُنَیسَة / ۴۰۸ *
 ام بِشَر / ۴۰۸ * سُخْطی / ۴۰۹ * ام عمرو / ۴۰۹ * ام جمیل / ۴۰۹ * سُخْطی / ۴۱۰ *
 عَمرة / ۴۱۰ * فکیهة / ۴۱۰ * از بانوان خاندان اَدی بن سعد برادر سلمة بن سعد / ۴۱۰ *
 صُغَبَة / ۴۱۰ * اُمّ عبدالله / ۴۱۱ * از بانوان خاندان نَجّار که همان شاخهٔ تیمّالله بن ثعلبة بن عمرو بن
 خَزْرَج بن حارثة بن ثعلبة بن عمرو بن عامراند و از تیرهٔ مازن بن نجاراند / ۴۱۱ * اُمّ عمارَة / ۴۱۱ *
 فاطمه / ۴۱۶ * زینب / ۴۱۶ * جمیله / ۴۱۶ * نائلة / ۴۱۷ * اُثیلة / ۴۱۷ * شقیقه / ۴۱۷ *
 کبشة / ۴۱۷ * شמוש / ۴۱۸ * ام سلیط / ۴۱۸ * از بانوان خاندان عدی بن نَجّار / ۴۱۸ *
 نوار / ۴۱۸ * اُمّ عبید / ۴۱۹ * اُنَیسَة / ۴۲۰ * ام سهل / ۴۲۰ * ام منذر / ۴۲۰ * اُمّ سُلَیم / ۴۲۱ *
 عمیره / ۴۲۱ * ثُبَیْتَة / ۴۲۱ * اسماء / ۴۲۲ * کلثم / ۴۲۲ * اُمّ حکیم / ۴۲۲ * ام حارثة / ۴۲۲ * اُمّ
 سُلَیم / ۴۲۳ * اُمّ حرام / ۴۲۳ * اُمّ عبدالله دختر ملحان / ۴۲۵ * اُمّ بُردَة / ۴۲۵ * خولة / ۴۲۵ * از
 بانوان خاندان دینار بن نَجّار / ۴۲۵ * سَعِیدَة / ۴۲۵ * مَندوس / ۴۲۶ * هُزَیلة / ۴۲۶ *
 سُمَیراء / ۴۳۶ * ام حارث / ۴۳۷ * از بانوان خاندان مالک بن نَجّار / ۴۳۷ * فارعة / ۴۳۷ *
 رُغِیبة / ۴۳۸ * حبیبة / ۴۳۸ * کبشة / ۴۳۸ * فارعة / ۴۳۹ * عُمَيرة / ۴۳۹ * سودة / ۴۳۹ *
 عمرة / ۴۴۰ * اُمّ هشام دختر حارثة / ۴۴۰ * جعدة دختر عُبَید / ۴۴۱ * عفراء / ۴۴۱ * خولة / ۴۴۱ *
 خولة / ۴۴۲ * رُغِیبة / ۴۴۲ * ام ربیع / ۴۴۲ * حبیبة / ۴۴۲ * عمیره دختر سهل / ۴۴۴ *
 زملة / ۴۴۴ * رُبَیع / ۴۴۴ * عمیره / ۴۴۵ * عمرة / ۴۴۶ * عُمیره / ۴۴۶ * عمرة / ۴۴۶ *
 کبشة / ۴۴۶ * لبنی / ۴۴۷ * عَمرة اول / ۴۴۷ * عمره دوم / ۴۴۷ * عمره سوم / ۴۴۸ * عمره
 چهارم / ۴۴۸ * عمره پنجم / ۴۴۸ * ضَباعة / ۴۴۸ * اُمّ ثابت / ۴۴۹ * اُمّ سهل / ۴۴۹ * اُمّ
 سعد / ۴۴۹ * ام جمیل / ۴۵۰ * ام سماک / ۴۵۰ * ام سلمه / ۴۵۰ * ام خالد / ۴۵۱ * ام
 سلیم / ۴۵۱ * رُقَیة / ۴۵۱ * مادر زید / ۴۵۱ * اُمّ عَطِیة انصاری / ۴۵۲ * خنساء دختر خدام
 انصاری / ۴۵۳ * ام ورقه دختر عبدالله بن حارث / ۴۵۴ * تمیمه دختر وهب / ۴۵۵ * ام مُبَشّر
 انصاری / ۴۵۵ * ام علاء انصاری / ۴۵۶ * عمه حصین بن محصن / ۴۵۶ * اُمّ بجید / ۴۵۶ * ام هانی
 انصاری / ۴۵۷ * حواء / ۴۵۷ * نام بانوانی که از حضرت ختمی مرتبت روایت نکرده‌اند و از همسران آن
 حضرت و جز ایشان روایت کرده‌اند / ۴۵۸ * زینب دختر ابوسلمة / ۴۵۸ * اُمّ کلثوم دختر ابی
 بکر / ۴۵۹ * اُمّ کلثوم / ۴۶۰ * زینب / ۴۶۲ * فاطمة / ۴۶۳ * اُمّ قُثَم / ۴۶۴ * عائشة / ۴۶۴ *
 عائشة / ۴۶۴ * عائشة / ۴۶۵ * خَفْصة / ۴۶۶ * اسماء / ۴۶۶ * صفیه / ۴۶۷ * زینب دختر مُهاجر

أخضسى / ٤٦٧ ❀ مية / ٤٦٨ ❀ مسيكة / ٤٦٨ ❀ سُهَيْة دختر عمير شيباني / ٤٦٨ ❀ ام حكيم دختر
 قارظ / ٤٦٩ ❀ صفيه / ٤٧٠ ❀ ام سلمة / ٤٧١ ❀ فاطمة / ٤٧١ ❀ سكينه دختر حسين بن
 على (ع) / ٤٧٣ ❀ ام عثمان / ٤٧٣ ❀ مادر محمد بن قيس / ٤٧٤ ❀ مادر محمد بن يزيد / ٤٧٤ ❀ مادر
 حسن بصرى / ٤٧٤ ❀ فاطمة / ٤٧٥ ❀ أم سلمة / ٤٧٥ ❀ أم سعد / ٤٧٥ ❀ كبشة / ٤٧٦ ❀ زينب دختر
 نُبَيْط / ٤٧٦ ❀ زينب دختر كعب / ٤٧٧ ❀ ام عمرو / ٤٧٧ ❀ أم حفص / ٤٧٧ ❀ حفصة / ٤٧٨ ❀
 عمرة / ٤٧٨ ❀ هند / ٤٧٩ ❀ عُدَيْسَة / ٤٧٩ ❀ أميمة / ٤٨٠ ❀ صخيرة / ٤٨٠ ❀ جمانة / ٤٨٠ ❀
 هند / ٤٨١ ❀ نائله / ٤٨١ ❀ رِبْطَة / ٤٨١ ❀ معاذة عدوى / ٤٨١ ❀ رباب ام رائج / ٤٨٢ ❀
 خَفْصَة / ٤٨٢ ❀ خُجَيْرَة / ٤٨٢ ❀ عائشة دختر عجرة / ٤٨٣ ❀ صهباء دختر كريم / ٤٨٣ ❀ ام
 موسى / ٤٨٣ ❀ أم خدّاش / ٤٨٣ ❀ أم ذرة / ٤٨٤ ❀ أم بكرة اسلمى / ٤٨٤ ❀ أم طلق / ٤٨٤ ❀ أم شيب
 عبدى / ٤٨٥ ❀ عالية دختر أَيْغ / ٤٨٥ ❀ همسر ابوسفر / ٤٨٥ ❀ ام مُحَبَّة / ٤٨٦ ❀ عائذة / ٤٨٦ ❀
 عمرة دختر طبيع / ٤٨٦ ❀ مريم دختر طارق / ٤٨٧ ❀ جصرة / ٤٨٧ ❀ ليلي دختر سعد / ٤٨٧ ❀
 بركة / ٤٨٨ ❀ عمرة / ٤٨٨ ❀ ظبية / ٤٨٨ ❀ دِفْرة / ٤٨٨ ❀ أم علقمة / ٤٨٩ ❀ كبشة دختر ابى
 مريم / ٤٨٩ ❀ صافية / ٤٨٩ ❀ أم حبيب / ٤٨٩ ❀ طُفَيْلة / ٤٩٠ ❀ أم عيسى / ٤٩٠ ❀ دختر
 رقيقة / ٤٩٠ ❀ تملك / ٤٩١ ❀ غَزَلَة / ٤٩١ ❀ صفيه دختر زياد / ٤٩١ ❀ قميرة همسر
 مسروق / ٤٩٢ ❀ كبشة / ٤٩٢ ❀ أم اسماعيل دختر ابى خالد / ٤٩٢ ❀ زينب / ٤٩٢ ❀ مادر بزرگ صالح
 بن حيان / ٤٩٣ ❀ رباب / ٤٩٣ ❀ سَلْمَى دختر كعب اسدى / ٤٩٣ ❀ ام كلثوم / ٤٩٤ ❀ أم قيس / ٤٩٤ ❀
 فاطمه دختر محمد / ٤٩٤ ❀ نَذْبَة / ٤٩٥ ❀ ميمونة / ٤٩٥ ❀ أم ثور / ٤٩٥ ❀ هُنَيْدَة همسر ابراهيم
 نخعى / ٤٩٥ ❀ مُلَيْكَة خاله نعمان بن قيس / ٤٩٥ ❀ خَجَة دختر قرط و دخترش / ٤٩٦ ❀ رقيقه دختر
 عبدالرحمان / ٤٩٦

چگونگی و شرطهایی که حضرت ختمی مرتبت با آن با زنان بیعت فرمود:

عبدالله بن ادریس اودی، از حصین بن عبدالرحمان، از عایز شعبی ما را حدیث کرد که می‌گفته است * پیامبر (ص) در حالی که روی دست خود پارچه افکنده بود با زنها بیعت فرمود.

وکیع بن جراح، از سفیان، از منصور، از ابراهیم ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر (ص) از پشت پارچه با زنان بیعت فرمود.

وهب بن جریر بن حازم، از شعبه، از مغیره، از شعبی ما را خبر داد که می‌گفته است * حضرت ختمی مرتبت به هنگام بیعت با زنها بر دست خویش ملافهی قطری گسترد و آنان با آن حضرت بیعت کردند، گوید بیشتر محدثان بر این عقیده‌اند که رسول خدا فرموده است من با زنها دست نمی‌دهم - مصافحه نمی‌کنم.

سفیان بن عیینة از زُهری، از عروة ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر (ص) در بیعت کردن زنان با آنان مصافحه نمی‌فرمود.

معن بن عیسی، از مالک بن انس، از محمد بن مُنکدر، از اُمَیْمَة دختر رقیقه^۱ ما را خبر داد که می‌گفته است * همراه تنی چند از بانوان برای بیعت کردن به حضور پیامبر (ص) رفتیم و گفتیم با تو با این شرطها بیعت می‌کنیم که هیچ چیز را شریک خدا قرار ندهیم و دزدی نکنیم و زنا ندهیم و فرزندان خود را نکشیم و هیچ دروغ و تهمت بر کسی نبندیم و در مورد هیچ کار پسندیده‌ی از فرمان تو سرکشی نکنیم، پیامبر (ص) فرمود البته در آنچه که توان و یارای آن را داشته باشید، امیمة می‌گوید در این هنگام گفتیم خدا و رسول خدا بر ما از خود ما مهربان‌ترند، سپس گفتیم آیا با ما مصافحه نمی‌کنی؟ فرمود من با زنها مصافحه

۱. شرح حال بیشتری از این بانو که خواهرزاده حضرت خدیجه است در همین جلد طبقات ص ۲۶۷ آمده است.

نمی‌کنم و همانا سخن من به یک زن همچون سخن من برای صد زن است.^۱
 معن بن عیسی از مالک ابن انس از هشام بن عروه از پدرش، از عایشه ما را خبر داد
 که می‌گفته است * پیامبر (ص) هرگز با زنها مصافحه نفرموده است.^۲
 عبدالله بن موسی، از اسرائیل، از منصور، از ابراهیم ما را خبر داد که می‌گفته است
 * پیامبر (ص) درحالی که روی دست ایشان پارچه افکنده شده بود با زنها مصافحه
 می‌فرمود.

وکیع بن جراح و یعلی بن عبید و ابن نمیر هر سه تن از اسماعیل بن ابی خالد، از قیس
 بن ابی حازم ما را خبر دادند که می‌گفته است * هنگامی که زنها برای بیعت کردن با
 پیامبر (ص) آمدند، آن حضرت ردای خویش را روی دست خود گسترد و زنها از روی
 رداء با ایشان بیعت کردند. گروهی از زنها ترسیدند و از پذیرفتن شرطها تن زدند و بیعت
 نکردند و برگشتند گروهی دیگر از روی رداء با ایشان بیعت کردند. پیامبر (ص) فرمودند
 گروهی از شما در بهشت خواهید بود و انگشتهای خود را جمع کرد گویی می‌خواست شمار
 آنان را که بهشتی خواهند بود اندک نشان دهد.

وکیع بن جراح، از عبدالحمید بن بهرام، از شهر بن حوشیب، از اسماء دختر یزید ما را
 خبر داد که می‌گفته است * پیامبر (ص) فرمودند من با زنها مصافحه نمی‌کنم.
 فضل بن دکین، از اسماعیل بن نشیط عامری ما را خبر داد که می‌گفته است * از شهر
 بن حوشب شنیدم که می‌گفت اسماء نقل می‌کرد که همراه گروهی از زنها برای بیعت کردن به
 حضور پیامبر (ص) رفتیم، آن حضرت شرطهای بیعت را بر ما عرضه فرمود، در این هنگام
 یکی از دخترعموهای من که دست‌بند و انگشترهای زرینه بر دست داشت دست خود را
 برای بیعت کردن بیرون آورد تا با پیامبر (ص) مصافحه کند، رسول خدا دست خود را کنار
 کشید و فرمود من با زنها مصافحه نمی‌کنم.

فضل بن دکین، از قیس بن جابر از گفته پیرمردی از قبیلهٔ اَحْمَس، از طارق تیمی ما را
 خبر داد که می‌گفته است * به حضور پیامبر (ص) رفتم درحالی که جامهٔ زردی بر تن داشت
 و سر خود را پوشانده بود در آفتاب نشسته بود اندکی بعد برخاست و چون به کنار حجر

۱. این شرطها که از گفتهٔ اُمّیه نقل شده است همان شرطهایی است که در آیهٔ ۱۳، سورهٔ شصتم - منتهی آمده است و

ظاهراً این سوره مدنی است.

۲. بدیهی است که منظور زنان نامحرم است.

اسماعیل رسید شش زن به حضورش آمدند، رسول خدا به آنان سلام داد و درحالی که همان پارچه زرد روی دستش بود با آنان بیعت - مصافحه - فرمود.

ابوولید هشام بن عبدالملک طرابلسی و یحیی بن حماد هر دو از اسحاق بن عثمان پدر یعقوب ما را خبر دادند که می گفته است * اسماعیل بن عبدالرحمان بن عطیه از گفته مادر بزرگش یعنی مادر عطیه ما را خبر داد که می گفته است * هنگامی که رسول خدا (ص) به مدینه آمد دستور فرمود زنان انصار در خانه بی جمع شدند و آنگاه عمر بن خطاب را پیش آنان فرستاد. عمر آمد و بر در خانه ایستاد و گفت سلام بر شما باد ما سلامش را پاسخ دادیم. عمر گفت من فرستاده رسول خدا پیش شما هستم. گفتیم خوشامد بر رسول خدا و فرستاده او باد. عمر گفت شما با این شرطها بیعت می کنید که چیزی را شریک و انباز خدا ندانید و دزدی نکنید و زنا ندهید و هیچگونه تهمت و افتزایی نزنید و فرزندان خود را مکشید، گفتیم آری پذیرفتیم، عمر دست خود را از بیرون خانه دراز کرد و ما هم دستهای خود را از درون خانه دراز کردیم. عمر گفت پروردگارا گواه باش، مادر عطیه افزوده است که عمر از سوی رسول خدا (ص) ما را فرمان داد که در نماز عیدهای فطر و قربان زنانی را که در حال حیض و نوجوان هستند از شرکت در آن بازداریم و شرکت در نماز جمعه بر ما واجب نیست و ما را از شرکت در تشییع جنازه نهی کرد. اسماعیل می گوید از مادر بزرگ خود درباره این بخش از آیه که می فرماید در کار پسندیده نسبت به تو نافرمانی نکنند پرسیدم، گفت ما را از مویه گری نهی فرمود.^۱

عبدالله بن مسلمة بن قعنب از حجاج بن صفوان مدینی، از اسید بن ابی اسید برآد - بردفروش - از گفته یکی از زنانی که با پیامبر (ص) بیعت کرده اند ما را خبر داد که می گفته است * از جمله چیزهایی که پیامبر (ص) درباره سرپیچی نکردن در کار پسندیده با ما شرط فرمود این بود که در سوگها چهره نخرشیم و گریبان ندریم و موی خود را پریشان نکنیم و بانگ و اوایلا برنداریم.

یعقوب بن ابراهیم بن سعد زهری از پدرش، از صالح بن کیسان از حارث بن فضیل انصاری که از پشت انصار و نژادگان ایشان است از گفته ابن شهاب زهری ما را خبر داد که می گفته است * عبادة بن صامت گفته است، رسول خدا که درود خدا بر او و خاندانش باد به ما فرمود

۱. بخشی از این حدیث را ابن اثیر در النهایه و ابن منظور در لسان العرب ذیل کلمات حیض و عتق توضیح داده اند که با استفاده از آن ترجمه شد.

آیا شما مردان نمی‌خواهید با من با همان شرطها که زنها بیعت کرده‌اند بیعت کنید؟ که هیچ چیز را با خدا شریک و انباز مگیرید و دزدی و زنا نکنید و فرزندان را مکشید و هیچگونه تهمت و افتزایی مزیند و در هیچ کار پسندیده‌یی نسبت به من نافرمانی نکنید. گفتیم آری که بیعت می‌کنیم و با آن شرطها بیعت کردیم. پیامبر فرمودند از این پس هرکس گناهی انجام دهد و در همین جهان به عقوبت آن برسد همان عقوبت کفاره او خواهد بود و کسی که عقوبت نشود کار او بر دست خدا خواهد بود. اگر خواهد او را می‌آمزد و اگر خواهد عقوبت می‌کند.

فضل بن دکین از یزید شیبانی ما را خبر داد که می‌گفته است * از شهر بن حوشب شنیدم که می‌گفت ام سلمه انصاری^۱ ما را حدیث کرد که همراه زنانی بوده است که رسول خدا (ص) با آن شرطها با ایشان بیعت فرموده است، خاله‌ام سلمه هم همراهش بوده است. ام سلمه از رسول خدا جز این حدیث حدیث‌های دیگر هم روایت کرده است. او ضمن همین حدیث می‌گوید یکی از زنان در همان جلسه از پیامبر پرسید، ای رسول خدا این کار پسندیده‌یی که ما را شاید نافرمانی از تو کنیم چیست؟ فرمود اینکه نوحه‌سرایی نکنید.

عالم بن فضل، از حماد بن زید، از ایوب، از حفصه دختر سیرین از ام عطیه ما را خبر داد که می‌گفته است * به هنگام بیعت یا در بیعت از ما تعهد گرفته شد که نوحه‌سرایی نکنیم ولی از آن زنها جز پنج تن به آن وفا نکردند و ایشان ام سلیم و امّ علاء دختر ابی سبره و همسر معاذ و مادر معاذ و بانوی دیگری بودند.

عفان بن مسلم از عمرو بن فروخ از مصعب بن نوح ما را خبر داد که می‌گفته است * پیرزن فرتوتی از خاندان خود را درک کردم که از کسانی بود که با پیامبر (ص) بیعت کرده بود او می‌گفت چون به حضور پیامبر رسیدیم از جمله شرطها یکی هم این بود که مویه‌گری و نوحه‌سرایی نکنیم، در آن هنگام پیرزنی گفت ای رسول خدا گروهی از مردم در سوگواری‌یی که مرا رسیده بود برای سوگ من گریستند و اینک برایشان سوگواری رسیده است دوست می‌دارم با آنان همکاری کنم، پیامبر فرمودند برو و با آنان مویه‌گری کن، من رفتم و سپس برگشتم و با آن حضرت بیعت کردم، او می‌گفته است کار پسندیده‌یی که خداوند فرموده است در آن نباید نافرمانی پیامبر کنند همین رها کردن مویه‌گری است.^۲

۱. با بانوی بزرگوار ام سلمه همسر حضرت ختمی مرتبت اشتباه نشود و به اسدالغابه، ج ۵، ص ۵۹۰ مراجعه فرمایید.

۲. ملاحظه می‌فرمایید که گاهی ضعف و سستی در این روایات دیده می‌شود مثلاً اگر از چیزی نهی نمایند همان دم اجازه

سعید بن منصور از جریر، از منصور، از سالم بن ابی جعد از ابوملیح هذلی ما را خبر داد که می‌گفته است * زنی برای بیعت کردن به حضور رسول خدا آمد، پیامبر (ص) همین آیه را برای او تلاوت فرمود و چون به این بخش از آیه رسید که می‌فرماید «و در کار پسندیده تو را نافرمانی نکنند» پیامبر (ص) افزود که یعنی نوحه‌سرایی و مویه‌گری نکنی، آن زن گفت ای رسول خدا! یک زن در این باره با من همکاری کرده است - یعنی اجازه می‌خواهم من هم چنان کنم - پیامبر (ص) از پاسخ دادن خودداری فرمود، آن زن دو یا سه بار دیگر گفته خود را تکرار کرد و پیامبر به او اجازه نفرمود و چون آن زن موضوع را پذیرفت رسول خدا بیعت او را قبول فرمود.

معلى بن اسد عمی از گفته و هیتب از ایوب، از بکر بن عبدالله ما را خبر داد که می‌گفته است * رسول خدا (ص) در بیعت با زن‌ها از آنان تعهد می‌گرفت که گریبان ندرند و چهره نخرانند و وایل نکنند و سخن ناپسند نگویند.

عبدالله بن موسی از عمرو بن ابی زائده ما را خبر داد که می‌گفته است * از شعبی شنیدم می‌گفت هنگامی که گروهی از زن‌ها بیعت کردند رسول خدا فرمود شما با این شرط‌ها بیعت می‌کنید که هیچ چیز را با خداوند شریک و انباز ندانید، هند گفت ما به این مسئله اعتقاد داریم - که نباید شرک بورزیم - و چون پیامبر فرمودند و دزدی مکنید، هند گفت من گاهی از اموال ابوسفیان دزدیده‌ام، ابوسفیان که حضور داشت گفت آنچه از اموال من برداشته‌ای بر تو حلال باد، و چون پیامبر فرمود و زنا مکنید هند گفت مگر زن آزاده هم زنا می‌دهد! و چون پیامبر فرمود فرزندان خود را مکشید، هند گفت تو ایشان را کشتی.

عبدالله بن جعفر رقی، از ابوملیح از میمون بن مهران ما را خبر داد که می‌گفته است * گروهی از زن‌ها که هند دختر عتبه و مادر معاویه هم همراهشان بود برای بیعت به حضور پیامبر (ص) آمدند، همینکه پیامبر فرمود به شرط آن که به خدا شرک نورزید و دزدی نکنید، هند گفت ای رسول خدا ابوسفیان بسیار مرد بخیلی است اگر من از خوراکی‌های او بدون اجازه‌اش چیزی بردارم بر من گناهی است؟ رسول خدا (ص) درباره چیزهای تر اجازه فرمودند و درباره چیزهای خشک اجازه نفرمودند، و چون پیامبر فرمودند زنا ندهید هند

→

گفت مگر زن آزاده زنا می دهد؟ و چون پیامبر فرمود و فرزندان را مکشید، هند گفت مگر برای ما فرزندی باقی نهادی آنان را در جنگ بدر کشتی، و سپس پیامبر (ص) فرمود و در معروف از تو سرپیچی و نافرمانی نکنند. میمون بن مهران می گفته است خداوند بر زنان اطاعت در معروف را از حضرت ختمی مرتبت واجب فرموده است و مقصود از معروف طاعت و فرمان برداری خداوند متعال است.

یعلی و محمد پسران عبیدالله شیبانی هر دو از محمد بن اسحاق از گفته مردی از انصار از گفته مادرش سلمی دختر قیس ما را خبر دادند که می گفته است * همراه گروهی از زنان انصار برای بیعت به حضور رسول خدا رفتیم از جمله شرطها که فرمود این بود که نسبت به همسران خود غل و غش نوزید، همینکه از محضرشان بیرون آمدیم گفتیم به خدا سوگند چه مناسب است که به حضور پیامبر برگردیم و درباره معنی غل و غش ورزیدن نسبت به شوهران پیرسیم، برگشتیم و از آن حضرت پرسیدیم فرمود آنکه بدون اجازه شوهر اموال او را به کسی هدیه دهید و در پی کسب محبت کسی جز او باشید.

یزید بن هارون از حماد بن سلمه از عطاء خراسانی ما را خبر داد که * رسول خدا (ص) از جمله تعهدهایی که از زنان به هنگام بیعت گرفت این بود که نوحه گری نکنند و در خلوت با مردان نامحرم ننشینند.

وکیع بن جراح از ابوشهب و مبارک از حسن بصری ما را خبر دادند که می گفته اند هنگامی که رسول خدا از زنان بیعت می گرفتند با آنان شرط می فرمودند که جز با مردان محرم سخن نگویند.

فضل بن دکین از گفته ضایی بن عمرو ما را خبر داد که می گفته است * در یکی از بیماریهای حسن بصری به عیادتش رفتیم، گفت هنگامی که آیه بیعت با زنان نازل شد. پیامبر (ص) با آنان بیعت کرد و با ایشان شرط فرمود که با مردان نامحرم سخن نگویند، و این همان چیزی است که در کتاب خداست.

محمد بن فضل از ولید بن جُمیع از ابوسلمه بن عبدالرحمان ما را خبر داد که می گفته است * عمر بن خطاب و عایشه هرگاه به مکه می آمدند در خانه دختر ثابت مسکن می گزیدند که از هفت بانوانی بود که در مکه با رسول خدا بیعت کرده بودند.

فضل بن دکین، از عبدالسلام بن حرب، از یونس بن عبید، از زیاد بن جُبیر از سعد ما را خبر داد که می گفته است * هنگامی که پیامبر (ص) از زنان بیعت می گرفت زنی که گویا از

مردم مصر بود برخاست و گفت ای رسول خدا! ما نان خور و عیال شوهر یا پدر یا پسر خود هستیم چه چیز از اموال ایشان بر ما حلال است؟ فرمود چیزهای تازه و خوراکیهایی که قابل انداختن نیست می‌توانید از آنها بخورید و هدیه دهید.^۱

فضل بن دکین از سفیان بن عیینة از عبدالله بن عبدالرحمان بن ابی حسین از شهر بن حوشب از گفته اسماء دختر یزید ما را خبر داد که می‌گفته است من همراه گروهی از زنها بودم پیامبر (ص) از کنار ما گذشت و بر ما سلام داد و ما سلام او را پاسخ دادیم.

محمد بن عمر واقدی از یعقوب بن محمد، از عبدالرحمان، از عبدالله بن عبدالرحمان بن ابی صعصعه ما را خبر داد که می‌گفته است * ام عماره^۲ می‌گفت در شب بیعت عقبه درحالی که عباس بن عبدالمطلب دست پیامبر (ص) را گرفته بود مردان دست بر دست رسول خدا می‌زدند، چون بیعت مردان تمام شد و فقط من و ام منیع^۳ باقی مانده بودیم همسر عرفه بن عمرو گفت ای رسول خدا! این دو بانو هم همراه ما آمده‌اند که با تو بیعت کنند، حضرت فرمود من با آنان با همان شرطها که با شما بیعت کردم بیعت می‌کنم و من با زنها مصافحه نمی‌کنم. ام عماره می‌گوید پس از تمام شدن بیعت به جایگاه خود و کنار باروبنه خویش برگشتیم دوتن از مردان قوم خود را که سلیط بن عمرو و ابوداود مازنی بودند دیدیم که می‌خواستند در بیعت شرکت کنند و چون دیدند آن قوم بیعت کرده‌اند و بیعت تمام شده است با اسعد بن زراره که در شب بیعت عقبه سالار همه نقیبان و سرپرست همه هفتادتن بود بیعت کردند.

عبدالعزیز بن خطاب از گفته نائله کوفی که کنیز آزاد کرده و وابسته ابو عیزار بوده است از ام عاصم از گفته سوداء ما را خبر داد که می‌گفته است * به حضور پیامبر (ص) رفتم که بیعت کنم فرمود خضاب کن برگشتم خضاب کردم و باز آمدم و با آن حضرت بیعت کردم.

اسماعیل بن ابان وراق از گفته نائله از ام عاصم از سوداء ما را خبر داد که می‌گفته است * به حضور پیامبر (ص) برای بیعت رفتم، فرمود برو خضاب کن سپس برگرد تا با تو بیعت کنم.

۱. ابن اثیر در النهایه، ج ۲، ص ۲۴۲ ذیل کلمه رطب این حدیث را آورده و معنی کرده است و در ترجمه از آن استفاده کردم.

۲ و ۳. ام عماره از قبیله بنی نجار انصار است، ام منیع هم از خاندان کعب بن سلمه انصار است و فقط همین دو بانو در بیعت عقبه حاضر بوده‌اند. به ابن اثیر، اسد الغابه، ج ۵، صص ۶۰۵ و ۶۲۲ مراجعه فرمایید.

محمد بن عمر واقدی از اُسامة بن زید لیثی، از عمرو بن شعیب از پدرش از پدر بزرگش ما را خبر داد که می‌گفته است * هنگامی که حضرت ختمی مرتبت به مدینه هجرت فرمود گروهی از زنها که اسلام آورده بودند به حضور ایشان رفتند و گفتند ای رسول خدا! مردان ما با شما بیعت کرده‌اند ما هم دوست داریم با شما بیعت کنیم، گوید پیامبر (ص) قدح آبی خواست و دست خویش را در آن فرو برد سپس آن قدح را به هریک از زنها دادند که دست خود را در آن فرو برد و همین کار بیعت آنان بود.

محمد بن عمر واقدی از سفیان بن عیینة، از ابن ابی حسین، از شهر بن حوشب، از گفته اسماء دختر یزید ما را خبر داد که می‌گفته است چون با رسول خدا (ص) بیعت کردیم از ما تعهد گرفت که شرک نورزیم، دزدی نکنیم، زنا ندهیم و فرزندان خود را نکشیم و دیگر مفاد همان آیه را بیان فرمود و افزود که من با شما مصافحه نمی‌کنم و همان تعهدها را از شما می‌گیرم که خداوند گرفته است.

محمد بن عمر واقدی، از اُسامة بن زید، از داود بن حصین، از ابوسفیان آزاد کرده و وابسته ابن ابی احمد ما را خبر داد که می‌گفته است * از ام عامر اشعلی شنیدم می‌گفت من و لیلی دختر خُطیم و حواء دختر یزید بن سکن بن کرز بن زعوراء در حالی که چادرهای خود را به خود پیچیده بودیم میان نماز مغرب و عشاء به حضور پیامبر رفتیم. من سلام دادم رسول خدا نسب من و نسب دو همراه را سؤال فرمود که گفتیم، نخست خوشامد گفت و پرسید چه کار دارید؟ گفتیم آمده‌ایم با شما بر اسلام بیعت کنیم و ما شما را تصدیق کرده‌ایم و گواهی می‌دهیم که آنچه را آورده‌اید حق است. رسول خدا فرمود سپاس خداوند را که شما را به اسلام هدایت فرمود و انگهی من با شما بیعت کردم، ام عامر می‌گوید به پیامبر نزدیک شدم فرمود من با زنها مصافحه نمی‌کنم. سخن من برای هزار زن چون سخن من برای یک زن است، ام عامر می‌گفته است من نخستین زنی هستم که با پیامبر بیعت کرده‌ام.

محمد بن عمر واقدی، از ابن ابی حبیبه از عاصم بن عمر بن قتاده ما را خبر داد که می‌گفته است * نخستین زنانی که با پیامبر (ص) بیعت کرده‌اند مادر سعد بن معاذ یعنی کبشة دختر رافع بن عبید و ام عامر دختر یزید بن سکن و حواء دختر یزید بن سکن، و از خاندان ظفر لیلی دختر خطیم و از خاندان عمرو بن عوف لیلی و مریم و تمیمه دختران ابوسفیان معروف به ابوالبنات بوده‌اند که ابوالبنات در جنگ احد کشته شد و شمس دختر ابو عامر

راهب و دختر شמוש جمیله که پدرش ثابت بن ابی افلح بوده است و طیبه دختر نعمان بن ثابت بن ابی افلح.

محمد بن عمر واقدی از محمد بن عبدالله برادرزاده زُهری، از زهری ما را خبر داد که می‌گفته است: «به خانه عروۀ بن زُبیر رفتم مشغول نوشتن پاسخ نامه همیره دوست و مشاور ولید بن عبدالملک بود که از او درباره این آیه که خداوند متعال فرموده است «ای کسانی که ایمان آورده‌اید هرگاه زنان مؤمن به‌عنوان مهاجر پیش شما می‌آیند آنان را بیازمایید و خداوند به ایمان آنان داناتر است» پرسیده بود.^۱

عروۀ چنین نوشت، پیامبر(ص) در صلح حدیبیه با قریش صلح فرمود بر این که هرکس بدون اجازه ولی خویش به مسلمانان پیوندد و پناه آورد او را پیش قریش برگردانند. پیامبر(ص) مردان را برمی‌گرداند و چون زنها هجرت کردند خداوند متعال برگرداندن آنان را روا ندانست مشروط بر اینکه آنان را به اسلام بیازمایند و اقرار کنند که فقط به رغبت و اخلاص برای مسلمان شدن آمده است، و خداوند دستور فرمود در آن صورت معادل مهریه آنان را به شوهرشان پردازند و هزینه‌ی را هم که عهده‌دار شده‌اند مطالبه کنند، قضا را زنی پناه آورد و فردای آن روز دو برادر آن زن برای بازگرفتن و برگرداندن او آمدند و او را مطالبه کردند و پیامبر(ص) از برگرداندن او خودداری فرمود. آن دو به مکه برگشتند و قریش را آگاه کردند و ایشان هم در این باره کس دیگری را نفرستادند و به اینکه زنان نگهداری شوند و باز داده نشوند راضی شدند، بدین جهت است که در آیه می‌فرماید در صورتی که آنان آنچه را هزینه کرده‌اند مطالبه کنند. سپس در آیه می‌فرماید این حکم خداوند است که میان شما به آن حکم می‌فرماید و خداوند حکیم داناست و اگر برخی از همسران شما به سوی کافران برگشتند مهریه زنانی را که می‌روند به همسران ایشان پردازید یعنی در قبال آنان که به کفار می‌پیوندند مهریه را از مهریه زنانی که به شما می‌پیوندند پردازید، به هر حال مؤمنان به این حکم خدا گردن نهادند و مشرکان آن را نپذیرفتند و مهریه زنان مسلمان شده از غنایم و درآمدهای عمومی پرداخت شود. البته باید توجه داشت که هیچ زن مسلمانی به مشرکان و کافران نپیوسته است و این حکمی است که خداوند مقرر فرموده است که اگر صورت گرفت بدان‌گونه عمل شود.

درباره این مسئله که خداوند می فرماید و اقدام به عقد کافران مکنید مقصود کافران و مشرکانی هستند که اهل کتاب نباشند و به همین سبب عمر بن خطاب مُلَیکه دختر ابی امیه را که مادر عبیدالله بن عمر بود طلاق داد و معاویه بن ابوسفیان او را به همسری گرفت. عمر همسر دیگر خود را که دختر جرول خزاعی بود نیز طلاق داد و ابوجهم بن حذیفه او را به همسری گرفت. عیاض بن غنم فهری هم همسر خود را که ام حکم دختر ابوسفیان بن حرب بود طلاق داد و عبدالله بن عثمان ثقفی او را به همسری گرفت که عبدالرحمان بن ام حکم را برای او زایید.^۱

عبدالله بن ثُمیر از سفیان، از پدرش از عکرمه ما را خبر داد که می گفته است * منظور از آزمون و امتحان کردن که در این آیه آمده است این است که بدانند زنهایی که به مسلمانان پناهنده می شوند فقط برای محبت به خدا و رسول خدا آمده اند نه اینکه شیفته مردی از مسلمانان شده باشند یا بخواهند از زندگی با شوهر خود بگریزند.

بر شمردن نام و شرح حال زنان مُسلمان مُهاجر از قُریش و زنان انصاری که بیعت کردند و دیگر زنان عرب و خبر ایشان

شرح حال خدیجه دختر خُوَیْلِد بن اَسَد بن عبد العَزِی بن قُصَی و تبار او و ازدواج حضرت ختمی مرتبت با او و اسلام آوردن او

هشام بن محمد بن سائب کلبی از گفته پدرش از ابوصالح از ابن عباس ما را خبر داد که درباره تبار خدیجه می گفته است * که او خدیجه دختر خویلد پسر عبد العَزِی پسر قُصَی پسر کلاب پسر مَرّة پسر کعب پسر لویّ پسر غالب پسر فهر پسر مالک پسر نصر پسر کنانه است.

نام مادر خدیجه فاطمه بوده است که دختر زائده بن اَصَمّ بن هرم بن رواحه بن حجر

۱. درباره این چند آیه قرآن نمی توان تنها به این روایت عروّه بن زبیر بسنده کرد و باید به کتابهای مفصل فقهی و تفاسیر قرآن مجید مراجعه کرد.

بن عبد بن معیص بن عامر بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک است.

نام مادر فاطمه هاله است که دختر عبد مناف بن حارث بن منقذ بن عمرو بن معیص بن عامر بن لوی بوده است.

مادر هاله بانویی معروف به عَرَفَة بوده که نام اصلی او قلابه است و او دختر سُعَید بن سهم بن عمرو بن هُصَیص بن کعب بن لوی بوده است.

مادر قلابه بانویی به نام عاتکه دختر عبد العزى بن قُصَي بن کلاب بن مرة بن کعب بن لوی بن غالب بوده است، مادر عاتکه بانویی معروف به خُطَیّا بوده که نام اصلی او ریطه و دختر کعب بن سعد بن تیم بن مرة بن کعب بن لوی بن غالب بوده است.

مادر ریطه نائله دختر حذافه بن جُمَح بن عمرو بن هُصَیص بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بوده است.

خدیجه در آغاز و پیش از آن که کسی با او ازدواج کند به نام پسرعموی خود ورقه بن نوفل بن اسد بن عبد العزى بن قُصَي نامزد بوده است ولی ازدواج آن دو صورت نگرفته است.

ازدواج نخست خدیجه با ابو هاله بوده است. نام ابو هاله هند و پسر نباش بن زرارة بن وقدان بن حبیب بن سلامة بن عُویّ بن جروة بن اُسَید بن عمرو بن تعیم بوده است. پدر ابو هاله که میان قوم خود دارای شرف و منزلت بوده به مکه کوچ کرده و با خاندان عبدالدار بن قُصَي هم پیمان شده است و قریش با هم پیمان خود ازدواج می کردند، خدیجه برای ابو هاله دو پسر آورد به نامهای هند و هاله.

پس از ابو هاله خدیجه با عتیق بن عابد بن عبدالله بن عمر بن مخزوم ازدواج کرد و برای او دختری به نام هند^۱ آورد، صفی بن اُمیة بن عابد بن عبدالله بن عمر بن مخزوم که پسرعموی هند بود او را به همسری گرفت و هند برای او پسری به نام محمد آورد، به فرزندان و فرزندزادگان این محمد به احترام خدیجه «بنی طاهرة» می گفتند. نسل او در مدینه روزگاری برجای بوده اند و سپس از میان رفته اند، خدیجه را با کنیه ام هند فرامی خوانده اند. محمد بن عمر واقدی، از عبدالرحمان بن ابی زناد، از پدرش، از عروه از عایشه ما را خبر داد که می گفته است * کنیه خدیجه اُم هند بوده است.

۱. ملاحظه می کنید که نامهای هند و هاله از نامهای مشترک میان مردان و زنان بوده است.

محمد بن عمر واقدی، از مغیره بن عبدالرحمان اسدی، از گفته خویشاوندانش ما را خبر داد که می‌گفته‌اند * از حکیم بن حزام^۱ پرسیدیم آیا رسول خدا (ص) بزرگتر بوده است یا خدیجه؟ گفت خدیجه از پیامبر (ص) پانزده سال بزرگتر بود، و پیش از آنکه پیامبر (ص) زاده شود نمازگزاردن بر عمه‌ام خدیجه حرام می‌شده است، واقدی در توضیح این سخن حکیم بن حزام می‌گوید منظور حکیم این بوده که خدیجه پیش از زاده‌شدن رسول خدا حیض می‌شده است و حکیم خواسته است با اصطلاح اسلامی سخن بگوید.

علی بن محمد بن عبدالله قرشی، از ابو عمرو مدینی، از طلحة بن عبدالله تیمی، از ابوبختری خزاعی و از ابوزیر و آن دو از سعید بن جبیر از ابن عباس ما را خبر داد که می‌گفته است * زنان مکه در جشنی که در ماه رجب داشته‌اند انجمن می‌ساخته‌اند و در بزرگداشت آن روز هیچ چیز را فرو نمی‌گذاشتند و هرچه لازم بود می‌آوردند یک بار که در آن جشن کنار بتی نشسته و معتکف بودند هیأت و شبیح مردی در دیده آنان پدیدار شد و چون نزدیک رسید با همه توان خود فریاد برآورد که ای زنان تیماء^۲ - ای زنان گمراه - همانا به زودی در شهر شما پیامبری به نام احمد به رسالت از سوی خدا برانگیخته می‌شود، هر زنی که می‌تواند همسر او شود چنان کند، زنان به سوی آن شبیح سنگ پراندند و او را نکوهش کردند و سخن درشت گفتند. خدیجه خاموش ماند و آن سخن را به اندیشه سپرد و نسبت به آن شبیح کاری از کارهای آن زنان را انجام نداد.

محمد بن عمر واقدی، از موسی بن شیبۀ، از عمیره دختر عبیدالله بن کعب بن مالک، از اُم سعد دختر سعد بن ربیع، از نفیسه دختر اُمیة که خواهر یعلی بن امیه است ما را خبر داد که می‌گفته است * خدیجه بانویی بسیار شریف و دارای ثروت سرشار و بازرگانی بوده است و کاروان بازرگانی خویش را به شام گسیل می‌داشت و اهمیت و ارزش کاروان او به اندازه کاروان همه قریش بود. او مردان را به مزدوری می‌گرفت و اموالی برای مضاربه در اختیارشان می‌نهاد. هنگامی که رسول خدا (ص) که در مکه به امین شهرت داشت به بیست و پنج سالگی رسید خدیجه به آن حضرت پیام داد و خواهش کرد به همراهی میسر که غلام خدیجه بود کاروان بازرگانی او را به شام همراهی فرماید و گفت من دو برابر آنچه به افراد

۱. حکیم بن حزام برادرزاده حضرت خدیجه و از مردان شریف و محترم قریش و دارای عمری دراز و تا سال ۵۴ هجری زنده بوده است، به زرکلی، الاعلام، ج ۲، ص ۲۹۸ مراجعه شود.

۲. تیماء: به معنی فلات و گمراه است و نام جایی هم در شمال شبه جزیره عربستان است.

قوم تو می دهم به تو پرداخت می کنم. رسول خدا (ص) پذیرفت و به بازار بُصری^۱ رفت. کالایی را که برده بود فروخت و کالای مناسب خرید و آورد و دو برابر سودی که پیش از آن به دست می آمد به دست آمد، خدیجه هم دو برابر آنچه نام برده بود به پیامبر (ص) پرداخت، نفیسه^۲ می گوید خدیجه مرا پوشیده به حضور پیامبر فرستاد تا ازدواج او را با پیامبر به ایشان پیشنهاد کنم و چون رسول خدا پذیرفت خدیجه به عموی خود عمرو بن اسد بن عبدالمزى بن قصی پیام داد و او را فراخواند که حاضر آمد و پیامبر (ص) هم همراه عموهای خود حاضر آمد و یکی از ایشان خطبه عقد خواند. عمرو بن اسد گفت این ازدواج مایه کاستی او نیست. پیامبر (ص) به هنگام بازگشت از شام و در بیست و پنج سالگی خود با خدیجه ازدواج فرمود و خدیجه برای آن حضرت قاسم را و عبدالله را که همان طاهر است و طیب را که چون به روزگار اسلام زاده شده بود به طیب مشهور بود و زینب و رقیه و ام کلثوم و فاطمه (ع) را زاید، فاصله تولد هر دو کودک یک سال بود، سلمی کنیز عقبه قابله خدیجه بود و خدیجه برای کودکان خود پیش از زایمان دایه فراهم می کرد.

محمد بن عمر واقدی از محمد بن عبدالله بن مسلم، از پدرش، از محمد، از جبیر بن مطعم، و ابن ابی زناد، از هشام بن عروة از عایشه، و ابن ابی حبیب از داود بن حصین از عکرمه، از ابن عباس ما را خبر دادند که چون پدر خدیجه به هنگام جنگ فجار در گذشته بود عموی او عمرو بن اسد او را به ازدواج رسول خدا (ص) در آورد، واقدی می گوید در نظر همه یاران ما بدون هیچ اختلافی همین موضوع درست و مورد اجماع است.

هشام بن محمد بن سائب کلبی، از پدرش، از ابوصالح، از ابن عباس ما را خبر داد که می گفته است * عمر خدیجه هنگامی که رسول خدا با او ازدواج فرمود بیست و هشت سال و کابین او دوازده و قیه بوده است و کابین همسران پیامبر همین اندازه بوده است، محمد بن عمر واقدی می گوید ما و همه اهل علم که پیش ما هستند معتقدیم که خدیجه پانزده سال پیش از سال فیل زاده شده و او هنگامی که پیامبر با او ازدواج فرموده است چهل ساله بوده است.

محمد بن عمر واقدی، از منذر بن عبدالله حزامی، از موسی بن عقبه، از ابو حبیبه برده

۱. بُصری: شهری کهن و دارای تاریخ دیرینه که حدود دمشق کنونی بوده و هم اکنون هم از نواحی حوران است. برای

آگاهی بیشتر به ترجمه مقاله بول (Buhl) در دائرة المعارف الاسلامیه، ج ۳، ص ۶۷۲ مراجعه فرمایید.

۲. نفیسه از اصحاب و راویان حضرت ختمی مرتبت است. به اسد الغابه، ج ۵، ص ۵۵۶ مراجعه شود.

آزاد کرده و وابسته زیر بن عوام ما را خبر داد که می گفته است * از حکیم بن حزام شنیدم می گفت هنگام ازدواج رسول خدا با خدیجه، خدیجه چهل ساله و پیامبر (ص) بیست و پنج ساله بودند، حکیم می افزوده است که خدیجه دو سال از من بزرگتر بود او پانزده سال پیش از سال فیل متولد شده بود و من سیزده سال پیش از سال فیل زاده شده ام.

محمد بن عمر واقدی، از معمر، از زُهری، از عروه، از عایشه ما را خبر داد که می گفته است * نخستین کسی که مسلمان شده است خدیجه است.

همچنین واقدی، از ابن وهب از نافع بن جبیر بن مطعم ما را خبر داد که می گفته است * نخستین کس که مسلمان شده است خدیجه بوده است.

محمد بن عمر واقدی از ابن ابی ذئب از زهری ما را خبر داد که می گفته است * حضرت ختمی مرتبت و خدیجه روزگاری دراز پوشیده نماز می گزاردند.

یحیی بن فرات قزاز - ابریشم فروش - از سعید بن خیشم هلالی، از اسد بن عبیده بجلی از پسر یحیی بن عقیف از گفته پدر بزرگش عقیف کندی ما را خبر داد که می گفته است * به روزگار جاهلی به مکه آمدم و می خواستم برای افراد خانواده ام چیزی از پارچه و عطر مکه بخرم، کنار عباس بن عبدالمطلب نشستم، در همان هنگام که پیش او بودم و به کعبه می نگریدم و خورشید حلقه زده و برآمده بود ناگاه جوانی آمد و چون نزدیک کعبه رسید سر به سوی آسمان کرد و به آن نگرید و سپس رو به کعبه ایستاد و کعبه را کاملاً روبه روی خود قرار داد در این هنگام نوجوانی آمد و سمت راست او ایستاد چیزی نگذشت که بانویی آمد و پشت سر ایشان ایستاد، آنگاه جوان به رکوع رفت و آن نوجوان و بانو هم به رکوع رفتند و چون او سر از رکوع برداشت آن دو هم چنان کردند، پس از آن آن جوان به سجده درآمد و آنان هم به سجده افتادند، عقیف می گوید به عباس گفتم کاری بزرگ می بینم، عباس گفت آری کاری بزرگ، می دانی که این جوان کیست؟ گفتم نه نمی دانم، گفت این محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب برادرزاده من است، می دانی این نوجوان کیست؟ گفتم نمی دانم. گفت علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب برادرزاده دیگر من است، می دانی که این بانو کیست؟ گفتم نمی دانم. گفت این خدیجه دختر خویلد همسر برادرزاده من است. این برادرزاده ام که می بینی برای ما می گوید که خدای او که خدای

آسمانها و زمین است او را بر این آیین فرمان داده است و او بر همان آیین است.^۱ و به خدا سوگند که بر روی همه زمین کسی جز همین سه تن را بر این آیین نمی دانم. عقیف می گوید بعدها همواره آرزو داشتم ای کاش که من نفر چهارم ایشان می بودم.^۲

محمد بن عمر واقدی از محمد بن صالح و عبدالرحمان بن عبدالعزیز ما را خبر داد که آن دو می گفته اند خدیجه ده روز از ماه رمضان سه سال پیش از هجرت در شصت و پنج سالگی درگذشته است.

محمد بن عمر واقدی، از معمر بن راشد، از زهری، از عروه، از عایشه ما را خبر داد که می گفته است * خدیجه پیش از آنکه نماز واجب شود یعنی سه سال قبل از هجرت درگذشته است.

محمد بن عمر واقدی از منذر بن عبدالله خرامی، از موسی بن عقبه از ابوحبیه برده آزاد کرده و وابسته زبیر بن عوام ما را خبر داد که می گفته است * شنیدم حکیم بن حزام می گفت خدیجه دختر خویلد در ماه رمضان دهم بعثت در شصت و پنج سالگی درگذشت. پیکرش را از خانه اش تشییع کردیم و او را در منطقه حجون به خاک سپردیم و پیامبر (ص) به تن خویش وارد گور او شد و در آن هنگام هنوز آیین نمازگزاردن بر مردگان واجب نشده بود. کسی از حکیم بن حزام پرسید ای ابو خالد! این موضوع چه هنگام بود؟ گفت سه سال پیش از هجرت یا حدود آن، و این موضوع اندکی پس از بیرون آمدن بنی هاشم از شعب ابوطالب بود.

محمد بن سعد گوید * خدیجه نخستین بانویی بود که رسول خدا (ص) او را به همسری گرفت و فرزندان حضرت ختمی مرتبت همگی جز ابراهیم پسر ماریه از خدیجه زاده شده اند.

کنیه خدیجه به نام هند که پسرش از ابو هاله تمیمی بوده است اُم هند است.^۳

۱. این روایت در متون کهن پیش از طبقات هم با اختلاف لفظی اندکی آمده است. به سیره ابن اسحاق، ص ۱۳۷ چاپ دکتر سهیل زکار مراجعه فرماید.

۲. عقیف کندی مسلمان شده و افتخار مصاحبت حضرت ختمی مرتبت را داشته است. به اسد الغابه، ج ۳، ص ۴۱۴ مراجعه فرماید.

۳. ای کاش محمد بن سعد به سیره محمد بن اسحاق نگاهی می کرد و پاره یی از فضایل خدیجه سلام الله علیها را می آورد. به سیره ابن اسحاق، ص ۲۴۴، چاپ سهیل زکار، ۱۳۹۸ ق مراجعه فرماید.

دختران حضرت ختمی مرتبت

فاطمه (ع)

او دختر رسول خدا (ص) است و مادرش خدیجه دختر خویلد بن اسد بن عبدالعزی بن قصی است. خدیجه او را هنگامی زایید که قریش خانه کعبه را بازسازی می کردند و این پنج سال پیش از بعثت بوده است.^۱

مسلم بن ابراهیم، از منذر بن ثعلبه، از علباء بن احمر یشکری ما را خبر داد که می گفته است: * ابوبکر فاطمه را از پیامبر خواستگاری کرد. فرمود «ای ابوبکر درباره ازدواج فاطمه منتظر فرمان خدایم»، ابوبکر این موضوع را به عمر گفت و عمر به او گفت رسول خدا تو را رد کرده است. پس از مدتی ابوبکر به عمر گفت اینک تو فاطمه را خواستگاری کن و او چنان کرد و پیامبر (ص) به او هم همان را فرمود که به ابوبکر گفته بود که «درباره ازدواج فاطمه منتظر فرمان خدایم»، و چون عمر پیش ابوبکر آمد و او را آگاه کرد، ابوبکر گفت رسول خدا تو را رد کرده است.

پس از آن خویشاوندان علی (ع) به او گفتند فاطمه را از رسول خدا خواستگاری کن و او خواستگاری کرد و پیامبر (ص) فاطمه را به همسری او درآورد، علی شتری را که داشت و برخی از ابزار زندگی خویش را فروخت که بهای آن چهارصد و هشتاد درهم شد. رسول خدا (ص) علی را فرمود دوسوم این مبلغ را به خرید عطر اختصاص بده و یک سوم دیگر را به خرید لوازم خانه.

فضل بن دکین، از موسی بن قیس حضرمی ما را خبر داد که می گفته است: * از حُجر

۱. موضوع سال تولد حضرت فاطمه زهرا در بیشتر منابع و مآخذ اهل سنت پنج سال پیش از بعثت و در بیشتر منابع شیعی پنج سال پس از بعثت ثبت شده است. شیخ طوسی در مصباح المتعجد تولد را دو سال پس از بعثت دانسته است. برای آگاهی بیشتر به مرحوم سید محسن امین، چاپ جدید اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۳۰۷، بیروت ۱۴۰۳ ق و بحث مستوفای استاد محترم دکتر سید جعفر شهیدی در بخش نخست زندگی فاطمه زهرا، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۸ ش مراجعه فرمایید.

بن عنبس که در دوره جاهلی خون آشام بود و در جنگ جمل و صفین همراه علی (ع) بود شنیدم می گفت ابوبکر و عمر از فاطمه خواستگاری کردند و پیامبر (ص) خطاب به علی فرمود «ای علی! فاطمه از آن تو است و من دجال نیستم یعنی دروغگو نیستم» و این گفته پیامبر بدان سبب بود که پیش از خواستگاری ابوبکر و عمر از فاطمه به علی وعده داده بود. و کعب بن جراح، از عباد بن منصور ما را خبر داد که می گفته است * از عطاء شنیدم که می گفت علی (ع) از فاطمه خواستگاری کرد و رسول خدا به فاطمه فرمود «علی از تو نام می برد» و چون فاطمه سکوت کرد رسول خدا او را به همسری علی درآورد.

سفیان بن عیینة، از ابن ابی نجیح از پدرش از گفته مردی که خود از علی (ع) شنیده بود ما را خبر داد که می گفته است * علی (ع) می گفت خواستم فاطمه را از پیامبر خواستگاری کنم با خود گفتم به خدا سوگند که مرا چیزی نیست. پرسیدم سپس چگونه شد؟ علی فرمود پیوند مودت آمیز و مهرورزی رسول خدا را به یاد آوردم و خواستگاری کردم. پیامبر پرسید آیا چیزی داری؟ گفتم نه، فرمود آن زره حطمی^۱ که در فلان روز به تو دادم کجاست؟ گفتم پیش من است. فرمود همان را به فاطمه بده. گوید علی علیه السلام چنان کرد. یزید بن هارون از جریر بن حازم ما را خبر داد که می گفته است * ایوب از عکرمه ما را خبر داد که می گفته است * علی (ع) فاطمه (ع) را خواستگاری کرد، پیامبر (ص) از او پرسید چه چیزی را مهریه اش قرار می دهی؟ گفت چیزی که کابین او قرار دهم پیش من نیست، فرمود آن زره حطمی که به تو بخشیدم کجاست؟ گفت پیش من است، فرمود همان را کابین او قرار بده. علی (ع) چنان کرد و فاطمه را به همسری گرفت، عکرمه می گفته است ارزش آن زره چهار درم بوده است.

معن بن عیسی هم از جریر بن حازم از ایوب از عکرمه ما را خبر داد که می گفته است * علی (ع) برای فاطمه زره آستین کوتاهی را کابین قرار داد که ارزش آن چهار درم بود. معن بن عیسی از محمد بن مسلم از عمرو بن دینار از عکرمه ما را خبر داد که می گفته است * فاطمه (ع) با مهریه یی که زرهی آهنی و آستین کوتاه بود به همسری علی (ع) داده شد.

۱. زره های استوار و پهن و بلند که به گفته ابن منظور در لسان العرب منسوب به مردی به نام حطیمه است یا منسوب به شاخه یی از قبیله عبد القیس که معروف به حطیمه و سازندگان زره بوده اند. برای آگاهی بیشتر به لسان العرب، ج ۱۲، ص ۱۴۰ چاپ حوزه قم مراجعه فرمایید.

وکیع بن جراح از علی بن مبارک، از یحیی بن ابی کثیر از عکرمه ما را خبر داد که می‌گفته است * پس از آنکه علی (ع) با فاطمه ازدواج کرد و خواست او را به خانه خود برد پیامبر (ص) به علی فرمود چیزی آماده کن و بیاور. گفت چیزی نمی‌یابم، فرمود آن زره حطمی تو کجاست؟

ابوغسان مالک بن اسماعیل نه‌دی، از عبدالرحمان بن حُمَید رُوَاسی، از عبدالکریم بن سلیط از ابن بُریده از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است * تنی چند از انصار به علی گفتند از فاطمه خواستگاری کن. علی به حضور رسول خدا رفت و سلام داد پیامبر پرسید «خواسته و نیاز پسر ابوطالب چیست؟» گفت فاطمه دختر رسول خدا را فرایاد آوردم، پیامبر فرمودند «خوش آمدی و نزد خویشان خود آمدی» و هیچ سخن دیگر بر این دو کلمه نیفزودند، علی پیش آن گروه انصار برگشت که منتظرش بودند، ایشان پرسیدند چه خبر؟ گفت درست نمی‌دانم فقط به من فرمود «خوش آمدی و نزد خویشان خود آمدی» گفتند یکی از این دو کلمه تو را بسنده است که هم خویشاوندی سببی و هم خوشامد بر تو عرضه فرموده است.

گوید پس از آنکه ازدواج صورت گرفت پیامبر به علی فرمود ناچار برای عروس باید ولیمه داد، سعد^۱ گفت من گوسپند نری دارم و گروهی از انصار هم چند صاع ذرت فراهم آوردند و چون شب زفاف فرارسید - فاطمه را به خانه علی بردند - پیامبر به علی فرمود تا من نیامده‌ام کاری انجام مده، گوید رسول خدا (ص) ظرف آبی خواست و در آن وضو گرفت و آن آب را بر علی پاشید و به پیشگاه خداوند چنین عرضه داشت «بارخدا یا بر آن دو و بر زندگی آن دو و بر فرزندان ایشان فرخندگی ارزانی دار» مالک بن اسماعیل می‌گفته است چیزی از اشعاری که خوانده شده است در سینه من است.

خالد بن مخلد، از سلیمان ما را خبر داد که می‌گفته است * جعفر صادق (ع) از پدرش برای من حدیث کرد که می‌گفته است (علی) زرهی آهنین و گلیمی کهنه را قبالة فاطمه قرار داد.

عارم بن فضل از حماد بن زید، از ایوب، از عکرمه ما را خبر داد که * چون پیامبر (ص) فاطمه را به همسری علی داد به علی فرمود زره حطمی خود را به او ببخش.

۱. با آنکه در متن در همه جاها نام پدر سعد نیامده است ولی ظاهراً منظور سعد بن عباد است که در بخشندگی شهره بوده است.

حسن بن موسی، از زهیر، از جابر، از محمد بن علی - حضرت باقر - ما را خبر داد که می‌گفته است * علی فاطمه را به کابین پوست دباغی شده گوسپندی و بُردِ حبری کهنه‌یی به همسری خود درآورد.

وکیع بن جراح هم از سفیان از جابر، از محمد بن علی همینگونه ما را خبر داد. وکیع بن جراح از منذر بن ثعلبه، از علباء بن احمر یشکری ما را خبر داد که علی (ع) فاطمه را به همسری گرفت و شتر خود را به چهارصد و هشتاد درم فروخت، پیامبر فرمود دوسوم آن را در خرید عطر و بوی خوش هزینه کنید و یک‌سوم دیگر را در خرید جامه هزینه کنید.

ابواسامة، از مجالد، از عامر ما را خبر داد که می‌گفته است * علی می‌گفت هنگامی که با فاطمه ازدواج کردم من و او بستری جز پوست گوسپندی نداشتیم که شبها بر آن می‌خوابیدیم و روزها روی آن برای شتر آبکش خود علف می‌ریختیم و من و او را خدمتکاری جز خود او نبود.

محمد بن فضل از یحیی بن سعید از محمد بن ابراهیم ما را خبر داد که می‌گفته است * کابین دختران و همسران حضرت ختمی مرتبت همواره پانصد درم معادل دوازده و نیم وقیه بود.

عبدالوهاب بن عطاء از سعید بن ابی عروبه، از ایوب، از عکرمه ما را خبر داد که می‌گفته است * چون رسول خدا فاطمه را به همسری علی داد فرمود «چیزی به او بده» علی گفت ای رسول خدا چیزی پیش من نیست، فرمود آن زره حطمی تو کجاست؟ محمد بن عمر واقدی از گفته عبدالله بن محمد بن عمر بن علی از پدرش^۱ ما را خبر داد که می‌گفته است * علی (ع) در ماه رجب که پنج ماه از آمدن رسول خدا (ص) به مدینه گذشته بود فاطمه را عقد بست و پس از بازگشت رسول خدا (ص) از جنگ بدر با او زفاف کرد، و فاطمه به هنگام زفاف هیجده‌ساله بود.

محمد بن عمر واقدی، از ابراهیم بن شعیب از یحیی بن شبل از ابوجعفر - ظاهراً یعنی حضرت باقر علیه‌السلام - ما را خبر داد که می‌گفته است * هنگامی که رسول خدا (ص) به مدینه آمد یک سال یا حدود یک سال در خانه ابویوب انصاری منزل کرد، و

۱. به نظر می‌رسد که مقصود عمر اطرف پسر حضرت علی بن ابی طالب علیه‌السلام است. به المجدی، ص ۲۵۹ مراجعه فرمایید.

چون علی با فاطمه ازدواج کرد، پیامبر به علی فرمود خانه‌یی برای خود جستجو کن. علی (ع) به جستجو برآمد و خانه‌یی که اندکی از خانهٔ پیامبر فاصله داشت فراهم آورد و در همان خانه با فاطمه زفاف فرمود. پس از اندکی پیامبر (ص) پیش فاطمه رفت و فرمود می‌خواهم خانه‌ات را نزدیک خود منتقل کنم - و جایی نمی‌یابم - فاطمه گفت با حارثه بن نعمان گفتگو فرما که از حجرهٔ خود کوچ کند. پیامبر (ص) فرمود حارثه^۱ چندبار برای ما کوچ کرده و من از او آزرَم دارم. حارثه از این سخن آگاه شد، نخست خانهٔ خود را خالی کرد و سپس به حضور پیامبر (ص) آمد و گفت ای رسول خدا! مرا خبر رسیده است که دوست می‌داری و می‌خواهی فاطمه را نزدیک خود بیاوری و اینک خانه‌های من نزدیک‌ترین خانه‌های قبیلهٔ بنی‌نَجَّار به شماست، و همانا که من و اموال من از خدا و رسول خدایم، و ای رسول خدا! به خدا سوگند اموالی را که از من می‌پذیری برای من خوشتر از اموالی است که رها می‌فرمایی، حضرت ختمی مرتبت فرمود راست می‌گویی خدایت برکت دهد. و فاطمه را به خانهٔ حارثه منتقل فرمود.

محمد بن اسماعیل بن ابی فدیک، از محمد بن موسی، از عون بن محمد بن علی بن ابی طالب، از اُم جعفر، از مادر بزرگش اسماء بنت عُمَیس ما را خبر داد که می‌گفته است * من مادر بزرگت فاطمه (ع) را به خانهٔ نیای بزرگوارت علی (ع) بردم و جهاز او را به آن جا منتقل کردم تشک و متکای آن دو فقط از لیف خرما نباشته بود و علی (ع) برای فاطمه سور داد و هیچ ولیمه‌یی در آن روزگار پرفضیلت‌تر از ولیمه و سور علی نبود که زره خود را پیش مردی یهودی گرو اندکی جو نهاد.

انس بن عیاض از گفتهٔ جعفر صادق (ع) از گفتهٔ پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است * هنگام زفاف فاطمه و علی بسترشان پوست گوسپندی بود که چون می‌خواستند بخوابند از آن روی که پشم داشت می‌گسترده و دو متکای آنان چرمی و نباشته از لیف خرما بود. عبیدالله بن موسی، از اسرائیل، از جابر، از محمد بن علی باقر (ع) ما را خبر داد که می‌فرموده است * کابین فاطمه (ع) چادر یمانی فرسوده و پوست گوسپندی بود.

عبد الوهاب بن عطاء، از سعید بن ابی عروبه، از ابویزید مدینی و گمان می‌کنم او به نقل از عکرمه ما را خبر داد که می‌گفته است * هنگامی که رسول خدا (ص) فاطمه را به

۱. حارثه از فضلا و گرانمایگان انصار و از یاران بسیار محترم رسول خداست. در بدر و همهٔ جنگها همراه آن حضرت بوده است. برای آگاهی از خصال پسندیده‌اش به ابن عبدالبر، استیعاب، ص ۲۸۳ در حاشیه الاصابه مراجعه فرماید.

همسری علی در آورد از جمله جهازی که به او داده شده بود تختی بندی بود که بندهایش طنابهای لینی بود و متکایی که از لیف خرما انباشته بود و ظرفی چرمین برای آب خوردن و مشگی برای آب انداختن، گوید مقداری شن نرم آوردند و بر اطراف خانه ریختند. پیامبر به علی فرمود هنگامی که فاطمه را پیش تو آوردند تا من نیامده‌ام به او نزدیک مشو. گوید معمول یهود هم بر این بود که تماس مرد را با همسرش در شب زفاف به تأخیر می‌انداختند. گوید چون فاطمه را پیش علی آوردند هریک کناری نشستند اندکی گذشت رسول خدا آمد و در زد اُم ایمن پیش رفت و در را گشود. پیامبر پرسید آیا برادر من این جاست؟ اُم ایمن گفت با اینکه دختر خود را به همسری او داده‌ای چگونه برادر تو است؟ فرمود با این همه برادر من است. سپس رسول خدا پرسید آیا اسماء بنت عمیس هم این جاست؟ اسماء گفت آری. رسول فرمود برای تکریم و احترام نسبت به دختر پیامبر آمده‌ای؟ گفت آری. پیامبر برای او دعا و آرزوی خیر فرمود. آنگاه رسول خدا مقداری آب خواست که برای آن حضرت در همان ظرف آب خوری یا ظرف دیگری آب آوردند. آن حضرت در آن ظرف آب دهان انداخت و با دست آن را تکان داد و بر هم زد سپس نخست علی را فراخواند و بخشی از آن آب را بر سینه و شانه‌ها و بازوهایش پاشاند. پس از او فاطمه را فراخواند و او درحالی که از آزر پایش به جامه‌اش می‌پیچید جلو آمد و پیامبر (ص) با او هم همانگونه رفتار کرد و فرمود ای فاطمه همانا کمال کوشش خود را کردم و تو را به همسری بهترین مرد خاندانم در آوردم.

سلیمان بن عبدالرحمان دمشقی، از عمر بن صالح، از سعید بن ابی عروبه، از قتاده، از سعید بن مسیب از اُم ایمن ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر (ص) دختر خود فاطمه را به همسری علی بن ابی طالب در آورد و به علی دستور فرمود به فاطمه نزدیک نشود تا رسول خدا خود پیش او آید. اُم ایمن می‌گوید پیامبر (ص) آمد و کنار در حجره ایستاد و سلام داد و اجازه خواست و چون اجازه داده شد وارد شد و پرسید آیا برادر من این جاست؟ اُم ایمن پرسید که ای رسول خدا پدر و مادرم فدای تو باد برادرت کیست؟ فرمود علی بن ابی طالب، اُم ایمن گفت چگونه برادر تو است و دختر خود را به همسری او داده‌ای؟ فرمود ای اُم ایمن منزلت او بدانگونه است، آنگاه در ظرفی آب خواست و چون آوردند دستهای خود را در آن شست و علی را فراخواند، علی آمد و مقابل پیامبر نشست و آن حضرت از آن آب میان شانه‌ها و سینه علی پاشاند و سپس فاطمه را فراخواند و او بدون روسری و درحالی که از

آزرم پایش به جامه‌اش می‌پیچید جلو آمد و رسول خدا از آن آب بر او هم پاشاند و فرمود به خدا سوگند تمام خیرخواهی و کوشش خود را انجام دادم که تو را به همسری بهترین فرد خانواده‌ام درآوردم. ام ایمن می‌گوید من عهده‌دار فراهم کردن جهیزیه فاطمه بودم و از جمله بالشی چرمین انباشته از لیف خرما بود و میان حجره با شن نرم مفروش بود.

موسی بن اسماعیل از دارم بن عبدالرحمان بن ثعلبه حنفی ما را خبر داد که می‌گفته است * مردی که دایی‌های او از انصار بودند از گفته مادر بزرگش مرا خبر داد که می‌گفته است * من همراه زنانی بودم که فاطمه را تا خانه علی همراهی کردند و بر تن فاطمه دو جامه از جامه‌های بافت ناحیه اول^۱ بود و دو دستبند سیمین که بازعفران رنگ شده بود بر دست او بود، و چون به خانه علی درآمدم دیدیم پوست گوسپندی بر سکویی افکنده است و یک پستی انباشته از لیف خرما و یک مشک و غربالی و کاسه‌یی و ملافه‌یی هم اسباب آن خانه بود.

سفیان بن عیینة، از عمرو، از عکرمه ما را خبر داد که می‌گفته است * علی با یک زره آهنی آستین کوتاه فاطمه را بر خود حلال کرد - کابین او قرار داد.

هوذة بن خلیفه، از عوف، از عبدالله بن عمرو بن هند ما را خبر داد که می‌گفته است * شبی که فاطمه را به خانه علی می‌بردند پیامبر به علی فرمود «تا هنگامی که پیش تو بیایم کاری انجام مده»، رسول خدا (ص) هم اندکی بعد از پی آنان آمد و بر در خانه - حجره - ایستاد و اجازه گرفت و داخل شد و علی (ع) را دید که از فاطمه (ع) فاصله گرفته است. خطاب به علی فرمود «همانا به خوبی می‌دانستم که تو هیبت خدا و پیامبرش را پاس می‌داری»، پیامبر (ص) ظرف آبی خواست، اندکی از آن را مضمضه کرد و در ظرف برگرداند و سپس از آن آب بر سینه آن دو پاشاند.

عفان بن مسلم، از حماد بن سلمه، از عطاء بن سائب، از پدرش، از علی (ع) ما را خبر داد که * چون رسول خدا فاطمه را به همسری علی داد و او را به خانه علی فرستاد همراه دخترش چادر خواب و بالشی چرمی انباشته از لیف خرما و دو دستاس و مشک آبی و دو سبو روانه کرد. گوید علی (ع) روزی به فاطمه گفت به خدا سوگند چندان آب‌کشی و کار کردم که سینه‌ام تنگی گرفته است، اینک خداوند برای پدرت اسیرانی را فراهم آورده است

۱. اول به فتح الف و سکون واو ناحیه‌یی نزدیک خیبر است. به معجم البلدان مراجعه فرماید.

به حضورش برو و از حضرتش خدمتکاری بخواه. فاطمه گفت من هم به خدا سوگند چندان دستاس کرده‌ام که دستهایم تاول زده است. فاطمه به محضر رسول خدا رفت، آن حضرت از او پرسید دختر عزیزم به چه منظور آمده‌ای؟ گفت برای عرض سلام آمده‌ام، و آزرَم کرد که خواسته خود را بگوید و بازگشت، علی از او پرسید چه کردی؟ گفت آزرَم کردم که چیزی از او بخواهم، آنگاه هر دو به محضر پیامبر بازگشتند، علی عرضه داشت ای رسول خدا چندان کار و آب‌کشی کرده‌ام که سینه‌ام تنگی گرفته و دردمند شده است. فاطمه عرضه داشت چندان دستاس کردم که دستهایم تاول زده است، اینک که خداوند اسیران جنگی و گشایشی را فراهم فرموده است خدمتکاری به ما عنایت فرمای. پیامبر (ص) فرمود «به خدا سوگند به شما نخواهم داد و اهل صفه را که از گرسنگی شکمهایشان به پشت آنان چسبیده است رها نمی‌کنم به‌ویژه که چیزی برای هزینه کردن برایشان نمی‌یابم، من این بردگان جنگی را می‌فروشم و بهای آن را برایشان هزینه می‌کنم».

علی و فاطمه برگشتند، پیامبر (ص) اندکی بعد به خانه آن دو آمد و آنان زیر قطیفه خود بودند، قطیفه‌یی که اگر سرهای خود را می‌پوشاندند پاهایشان از آن بیرون و برهنه می‌ماند و اگر پاهایشان را می‌پوشیدند سرهایشان برهنه می‌ماند، آن دو از جای برخاستند پیامبر فرمود «بر جای خود باشید» «آیا دوست دارید شما را به چیزی آگاه کنم که بهتر از چیزی است که از من خواستید؟ گفتند آری. فرمود کلماتی است که جبریل به من آموخته است، در پی هر نماز ده بار سبحان الله و ده بار الحمد لله و ده بار تکبیر بگویید و چون به بستر خویش می‌روید سی و سه بار سبحان الله و سی و سه بار الحمد لله و سی و چهار بار تکبیر بگویید»، علی می‌گفته است به خدا سوگند از هنگامی که رسول خدا (ص) این کلمات را به من آموخته است آن را ترک نکرده‌ام، ابن کوّاء^۱ با ناباوری پرسید شب جنگ صفین هم ترک نکردی؟ فرمود ای عراقیان خدایتان بکشد، و در شب صفین هم رها نکردم.

یزید بن هارون، از جریر بن حازم، از عمرو بن سعید ما را خبر داد که می‌گفته است «علی نسبت به فاطمه اندکی درشتی داشت، فاطمه گفت به خدا سوگند شکایت تو را به رسول خدا خواهم کرد، فاطمه به راه افتاد، علی هم از پی او رفت و جایی ایستاد که

۱. عبدالله پسر عمرو که چون عمرو را با داغ کردن معالجه کرده بودند به ابن کوّاء مشهور است. از سران خوارج که نه سال تولد و نه وفات او روشن است. برای آگاهی بیشتر به مقاله آقای یوسف رحیم‌لو در دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۴، ص ۵۲۸ مراجعه شود.

گفتگوی پدر و دختر را بشنود. فاطمه از تندخویی و درشتی علی بر خود شکایت کرد، حضرت ختمی مرتبت فرمودند: «دختر عزیزم، بشنو و بیندیش و به گوش جان بشنو، زنی که نتواند در آرامش و خاموشی شوهر خواسته او را برآورد زن نیست»^۱ علی گوید، من از تندخویی دست برداشتم و گفتم به خدا سوگند هرگز کاری را که خوش نداشته باشی انجام نمی‌دهم.

عبدالله بن موسی، از عبدالعزیز بن سیاه، از حبیب بن ابی ثابت من را خبر داد که می‌گفته است * میان علی و فاطمه بگویمگویی صورت گرفت، پیامبر (ص) پیش ایشان آمد و برای آن حضرت بستری گسترده شد که دراز کشید، علی بر یک سو و فاطمه بر سوی دیگر بستر نشستند، رسول خدا نخست دست علی را گرفت و بر شکم خود نهاد و سپس دست فاطمه را گرفت و بر شکم خود نهاد و چندان به نرمی سخن فرمود که میان آن دو را اصلاح داد. چون پیامبر (ص) بیرون آمد کسی به آن حضرت گفت با حال افسردگی به خانه رفتی و اینک که بیرون آمدی در چهره‌ات نشان شادی آشکار است، فرمود چرا شاد نباشم که میان دو تن را که محبوب‌ترین من هستند اصلاح دادم.

محمد بن عمر واقدی، از گفته ابوبکر بن عبدالله بن ابی سبرة، از یحیی بن شبل، از ابوجعفر ما را خبر داد که می‌گفته است * عباس بن عبدالمطلب به خانه علی و فاطمه آمد، فاطمه به علی می‌گفت من از تو بزرگترم، عباس گفت ای فاطمه تو در سی و پنج سالگی پیامبر (ص) و به هنگامی که قریش کعبه را بازسازی می‌کرد زاده شده‌ای و تو ای علی! چند سال پیش از آن زاده شده‌ای.

محمد بن عمر واقدی گوید، فاطمه (ع) برای علی (ع) حسن و حسین و ام‌کلثوم و زینب را به دنیا آورد.

فضل بن دکین، از زکریاء بن ابی زائده، از فراس، از شعبی، از مسروق، از عایشه ما را خبر داد که می‌گفته است * به حضور پیامبر (ص) نشسته بودم فاطمه آمد و راه رفتن او گویی راه رفتن پیامبر (ص) بود، رسول خدا فرمود دختر عزیزم خوش آمدی و او را بر سمت راست یا چپ خود نشاند و آهسته به او سخنی فرمود که فاطمه از آن گریست، پیامبر بار دگر آهسته و پوشیده به او سخنی فرمود که فاطمه لبخند زد. عایشه می‌گوید به فاطمه گفتم

۱. شاید معنی این باشد که زن نباید بگذارد که شوهرش از آرامی و خاموشی به تندخویی و درشت‌گویی بگراید.

هرگز خنده و گریه‌یی به این نزدیکی ندیده‌ام، رسول خدا پوشیده به تو سخنی فرمود که گریستی، رسول خدا چه چیزی را پوشیده به تو گفت؟ فاطمه پاسخ داد که من راز رسول خدا را فاش نمی‌کنم.^۱ پس از رحلت حضرت ختمی مرتبت بار دیگر از فاطمه پرسیدم، گفت پدرم فرمود «جبریل همه ساله یک بار پیش من برای عرضه کردن آنچه از قرآن نازل شده است می‌آمد و امسال دوبار پیش من آمد و دوبار قرآن را عرضه فرمود و گمانم این است که مرگ من فرا رسیده و نزدیک است و چه نیکو پیش‌مرگی برای تو هستم و سپس افزود و تو از همه افراد خانواده‌ام شتابان‌تر به من خواهی پیوست، و من بدان سبب گریستم. رسول خدا سپس فرمود ای فاطمه آیا خوش نمی‌داری و خشنود نیستی که سرور بانوان این امت یا بانوی بانوان همه جهانها باشی؟ و بدین سبب خندیدم.^۲

محمد بن عمر واقدی، از عبدالحکیم بن عبدالله بن ابی فروة ما را خبر داد که می‌گفته است * از عبدالرحمان اعرج در مجلس درس او در مدینه شنیدم که می‌گفت * پیامبر (ص) سیصد شتروار از حاصل جو و خرمای خیبر را به فاطمه و علی اختصاص داد. هشتاد و پنج شتروار جو بود و از سیصد شتروار دوست شتروار ویره فاطمه (ع) بود.^۳

عبدالله بن نمیر، از اسماعیل، از عامر ما را خبر داد که می‌گفته است * هنگام بیماری فاطمه (ع) ابوبکر آمد و اجازه خواست، علی (ع) به فاطمه فرمود این ابوبکر است که بر در خانه است اگر می‌خواهی به او اجازه ورود بده. فاطمه پرسید تو این کار را دوست می‌داری؟ فرمود آری، ابوبکر آمد و از زهرا پوزش خواست و با او گفتگو کرد و فاطمه از ابوبکر راضی شد.^۴

یزید بن هارون، از گفته ابراهیم بن سعد، از محمد بن اسحاق، از علی بن فلان بن ابی رافع، از پدرش، از گفته سلمی ما را خبر داد که می‌گفته است * فاطمه دختر رسول خدا که در محله ما ساکن بود بیمار شد، روزی که درگذشت علی (ع) از خانه بیرون رفته بود. فاطمه

۱. خوانندگان گرامی توجه دارند که حفصه و عایشه راز پیامبر را فاش کردند. به عموم تفاسیر اهل سنت ذیل آیه دوم سوره تحریم و به باب مظالم صحیح بخاری مراجعه فرمایید.

۲. معاصران ابن سعد هم این حدیث را به تفصیل آورده‌اند. به کتاب بدء الخلق صحیح بخاری، و ابن حنبل، مسند، ج ۶، ص ۲۸۲ و به فیروزآبادی، فضائل الخمسه، ج ۳، صص ۱۳۷ و ۱۴۶ مراجعه فرمایید.

۳. برای آگاهی بیشتر در این باره به ترجمه واقدی، مغازی، ص ۵۲۹ به قلم این بنده مراجعه شود.

۴. ملاحظه می‌کنید که خشمگین بودن فاطمه سلام الله علیها از ابوبکر قطعی و مسلم است و در روایات بعد هم این موضوع آمده است که خواهید دید.

به من فرمود مادر جان! برایم آبی که غسل کنم فراهم کن، من فراهم آوردم و او به بهترین صورت غسل کرد و سپس فرمود جامه‌های نو و تمیز مرا بیاور، آوردم پوشید و فرمود بستر من را وسط حجره بگستر و چنان کردم، فاطمه در آن رو به قبله آرامید و فرمود من هم اکنون خواهم مرد و غسل کردم. هیچ کس جامه از تن من بیرون نیاورد، سلمی می‌گوید فاطمه همان دم درگذشت، چون علی (ع) آمد او را از سخن فاطمه آگاه کردم. فرمود آری به خدا سوگند که هیچ کس جامه از تن او بیرون نخواهد آورد، جنازه را برداشت و او را با همان غسل به خاک سپرد.^۱

عبدالله بن مسلمة بن قعنب، از عبدالعزیز بن ابی حازم، از محمد بن موسی ما را خبر داد که * علی بن ابی طالب (ع) فاطمه (ع) را غسل داد.

یعقوب بن ابراهیم بن سعد زُهری از پدرش، از صالح بن کیسان از ابن شهاب ما را خبر داد که می‌گفته است * عروة بن زبیر او را خبر داده که عایشه همسر حضرت ختمی مرتبت می‌گفته است که فاطمه (ع) پس از رحلت رسول خدا از ابوبکر خواست که میراث آن حضرت را از چیزهایی که خداوند به رسول خود ارزانی داشته است تقسیم کند و سهم او را بپردازد. ابوبکر گفت پیامبر فرموده است از ما میراث برده نمی‌شود آنچه از ما بازماند صدقه است، فاطمه خشمگین شد و پس از رحلت رسول خدا فقط شش ماه زندگی کرد.

سفیان بن عیینة از عمرو، از زهری ما را خبر داد که می‌گفته است * فاطمه (ع) پس از پیامبر (ص) سه ماه زندگی کرد، همچنین سفیان از عمرو از ابوجعفر ما را خبر داد که شش ماه زندگی کرد.

محمد بن عمر واقدی، از ابن جُرَیج، از عمرو بن دینار، از ابوجعفر ما را خبر داد که می‌گفته است * فاطمه (ع) سه ماه پس از رحلت رسول خدا درگذشت.

محمد بن عمر واقدی از مِعْمَر از زُهری، از عروة ما را خبر داد که می‌گفته است * فاطمه (ع) شش ماه پس از رحلت حضرت ختمی مرتبت درگذشته است، واقدی می‌گوید همین شش ماه در نظر ما ثابت است و فاطمه (ع) شب سه‌شنبه سه روز گذشته از رمضان سال

۱. سلمی کنیز صفیه عمه رسول خدا بوده است، ابن اثیر در اسدالغابه، ج ۵، ص ۴۷۸ می‌گوید خود او و اسماء دختر عیسی، علی علیه السلام را در غسل دادن جنازه زهرای اطهر یاری داده‌اند و روایت بالا نمی‌تواند درست باشد.

یازدهم هجرت رحلت کرد و در آن هنگام بیست و نه سال یا حدود آن داشت.^۱

محمد بن عمر واقدی، از عمر بن محمد بن عمر بن علی، از پدرش، از علی بن حسین (ع) از گفته ابن عباس ما را خبر داد که می گفته است * فاطمه (ع) نخستین کسی است که برای او تابوت به کار رفت و آن را اسماء دختر عمیس برای فاطمه ساخت و در سرزمین حبشه دیده بود که تابوت می سازند.

محمد بن عمر واقدی، از عبدالرحمان بن عبدالعزیز، از عبدالله بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم، از عمره دختر عبدالرحمان ما را خبر داد که می گفته است * عباس بن عبدالمطلب بر پیکر فاطمه (ع) دختر حضرت ختمی مرتبت نماز گزارد و عباس و علی و فضل وارد گور شدند.

واقدی همچنین از معمر، از زهری، از عروة، از عایشه ما را خبر داد که می گفته است * علی و عباس و فضل پسر عباس برای به خاک سپاری فاطمه (ع) وارد گور شدند. واقدی، از معمر، از زهری، از عروة ما را خبر داد که * علی علیه السلام بر جنازه فاطمه (ع) نماز گزارد.

واقدی از قیس بن ربیع از مجالد، از شعبی روایت می کند که می گفته است * ابوبکر بر جنازه فاطمه که خداوند از هر دو خشنود باد نماز گزارده است.^۲

شبابه بن سوار، از عبدالاعلی بن ابی مساور از حماد از ابراهیم ما را خبر داد که می گفته است * ابوبکر صدیق بر پیکر فاطمه (ع) دختر رسول خدا (ص) نماز گزارد و چهار تکبیر گفت.

مطرف بن عبدالله یساری، از عبدالعزیز بن ابی حازم، از محمد بن عبدالله - برادرزاده زهری - از زهری ما را خبر داد که می گفته است * پیکر فاطمه (ع) شبانه دفن شد و علی (ع) او را به خاک سپرد.

محمد بن عبدالله اسدی، از سفیان، از معمر، از زهری، از عروة ما را خبر داد که

۱. برای آگاهی بیشتر از اختلاف نظرها درباره تاریخ وفات حضرت فاطمه به بحث مفصل مرحوم سید محسن امین در اعیان الشیعة، ج ۱، ص ۳۱۹ چاپ ۱۴۰۳ ق مراجعه شود که سوم جمادی الآخره سال یازدهم را درست دانسته اند.

۲. این روایت و روایت بعدی صحیح نیست زیرا خود واقدی نقل می کند که فاطمه (ع) وصیت کرده است که ابوبکر و عمر بر آن حضرت نماز نگزارند، برای آگاهی بیشتر به ابن شهر آشوب، (درگذشته ۵۸۸ ق)، مناقب (چاپ قم، بدون تاریخ)،

ج ۳، ص ۳۶۳ مراجعه فرماید.

* علی (ع) جنازه فاطمه را شبانه به خاک سپرد.

انس بن عیاض هم، از یونس بن یزید ایلی از ابن شهاب زهری ما را خبر داد که

* پیکر فاطمه (ع) شبانه دفن شد و علی او را به خاک سپرد.

عبدالله بن موسی و وکیع هر دو از گفته اسرئیل از جابر از محمد بن علی ما را خبر

دادند که * فاطمه (ع) شبانه به خاک سپرده شد، وکیع هم از موسی بن علی از یکی از یارانش ما را خبر داد که فاطمه شبانه به خاک سپرده شد.

عمر بن سعد پدر داود حفری، از سفیان، از معمر، از زهری از عروة از عایشه ما را

خبر داد که می گفته است * علی (ع) پیکر فاطمه را شبانه به خاک سپرد.

محمد بن مصعب از اوزاعی، از یحیی بن سعید ما را خبر داد که می گفته است

* فاطمه (ع) شبانه به خاک سپرده شد.

محمد بن عمر واقدی، از عمر بن محمد بن عمر بن علی از پدرش از علی بن

حسین (ع) ما را خبر داد که * می فرموده است از ابن عباس پرسیدم فاطمه (ع) را چه هنگام به خاک سپردید؟ گفت شبانه پس از آرام گرفتن مردم، گفتم چه کسی بر او نماز گزارد؟ گفت علی علیه السلام.

محمد بن عمر واقدی می گوید به عبدالرحمان بن ابی الموالی گفتم مردم می گویند

آرامگاه فاطمه کنار همان مسجدی است که در بقیع مردم بر جنازه های خود آن جا نماز می گزارند، گفت به خدا سوگند آن جا مسجد رقیه است یعنی به نام زنی است که آن را ساخته است، فاطمه (ع) در گوشه خانه عقیل آن جایی که کنار خانه جحشی ها و در قبله راه خروجی خاندان نبیه عبدالدار و کنار بقیع به خاک سپرده شد و میان آرامگاه و راه هفت ذراع است.

محمد بن عمر واقدی، از عبدالله بن جعفر، از عبدالله بن حسن ما را خبر داد که

می گفته است * مغیره بن عبدالرحمان بن حارث بن هشام را دیدم که در گرمای توان فرسای نیمروزی کنار بقیع منتظر من ایستاده است، پرسیدم ای ابوهاشم! چه چیزی تو را وادار به ایستادن این جا کرده است؟ گفت منتظر تو بودم، به من خبر رسیده است که فاطمه (ع) در این خانه که خانه عقیل و کنار خانه جحشی هاست به خاک سپرده شده است، دوست دارم به هر بهایی که بشود آن را برای من خریداری کنی تا آن جا به خاک سپرده شوم، عبدالله بن حسن گفته است به خدا سوگند این کار را می کنم ولی آنچه کوشیده است اعقاب عقیل از فروش

آن خودداری کرده‌اند، عبدالله بن جعفر می‌گفته است کسی را ندیده‌ام که درباره این موضوع که آرامگاه فاطمه (ع) همان جاست تردید کند.^۱

زینب دختر رسول خدا (ص)

مادرش خدیجه دختر خویلد بن اسد بن عبدالعزی بن قصی است، زینب بزرگترین دختر رسول خدا بوده است، پسرخاله‌اش ابوالعاص بن ربیع بن عبدالعزی بن عبدشمس بن عبدمناف بن قصی پیش از بعثت با او ازدواج کرد، مادر ابوالعاص هاله دختر خویلد بن اسد بن عبدالعزی بن قصی است که خاله زینب بوده است، زینب نخستین دختر رسول خداست که ازدواج کرده است، زینب برای ابوالعاص پسری به نام علی و دختری به نام اُمّامه آورد، علی در کودکی درگذشت و امامه زنده ماند و علی بن ابی طالب پس از رحلت فاطمه (ع) امامه را به همسری گرفت.

عبدالوهاب بن عطاء عجللی از داود بن ابی هند از عامر شعبی ما را خبر داد که می‌گفته است * زینب دختر رسول خدا همسر ابوالعاص بن ربیع بوده و زینب مسلمان شده و هجرت کرده است و همراه رسول خدا بوده و ابوالعاص از مسلمان شدن خودداری کرده است.

محمد بن عمر واقدی، از منذر بن سعد آزاد کرده و وابسته خاندان اسد بن عبدالعزی، از عیسی بن معمر، از عباد بن عبدالله بن زبیر از عایشه ما را خبر داد که می‌گفته است * ابوالعاص بن ربیع همراه مشرکان در جنگ بدر شرکت کرده است و عبدالله بن جُبیر بن نعمان انصاری او را به اسیری گرفته است، و چون مردم مکه کسانی را برای پرداخت فدیة اسیران گسیل داشتند عمرو بن ربیع برادر ابوالعاص بدین منظور به مدینه آمد، زینب دختر رسول خدا (ص) که در آن هنگام در مکه بود گردن‌بندی را که از مهره‌های ناحیه ظفار که

۱. محل قطعی آرامگاه مطهر حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهرا سلام‌الله علیها هم پوشیده است و روشن نیست ولی از آن‌جا که اهل خانواده به این مسائل داناتر از دیگران‌اند باید به روایت احمد بن ابی نصر از حضرت رضا (ع) بیشتر اعتماد کرد که فرموده‌اند فاطمه (ع) در خانه خود به خاک سپرده شد و پس از توسعه مسجد النبی داخل مسجد قرار گرفت و لطفاً به بحث مفصل استاد محترم دکتر سید جعفر شهیدی در زندگانی فاطمه زهرا، در صص ۱۶۳ و ۱۶۵ مراجعه فرماید.

کوهی در یمن است بود و به خدیجه تعلق داشت و خدیجه آن را در شب زفاف زینب و ابوالعاص به زینب داده بود. همراه عمرو به عنوان فدیة ابوالعاص فرستاد. پیامبر (ص) همینکه آن گردن‌بند را دید آن را شناخت و افسرده شد و خدیجه را یاد فرمود و بر او رحمت فرستاد و خطاب به مسلمانان گفت: «اگر صلاح بدانید امیر زینب را رها کنید و کالای او را هم برای خودش پس فرستید»، گفتند آری ای رسول خدا! همینگونه رفتار می‌کنیم، گوید مسلمانان ابوالعاص بن ربیع را آزاد کردند و گردن‌بند زینب را هم به او برگرداندند و پیامبر (ص) از ابوالعاص تعهد گرفت که زینب را برای آمدن به حضور رسول خدا آزاد بگذارد، ابوالعاص این وعده را داد و به آن عمل کرد.

محمد بن عمر واقدی می‌گوید روایت بالا در نظر ما استوارتر از روایتی است که می‌گوید زینب همراه پدر بزرگوارش هجرت کرده است.

هشام بن محمد بن سائب کلبی از معروف بن خربوذ مکی ما را خبر داد که می‌گفته است * ابوالعاص بن ربیع^۱ در یکی از سفرهای خود که به شام می‌رفت همسر خود زینب دختر رسول خدا (ص) را به یاد آورد و این دو بیت را سرود:

«هنگامی را به یاد می‌آورم که زینب سوار شد و رفت با خود گفتم شادابی و سیر آبی بهره آن کس با دکه ساکن منطقه حرم است، دختر محمد امین که خدایش پاداش نیکو دهد و هر شوهری به زودی درباره آنچه می‌داند سر تسلیم و احترام فرود می‌آورد».^۲

محمد بن عمر واقدی می‌گوید * رسول خدا می‌فرموده‌اند که ما دامادی ابوالعاص را نکوهیده نمی‌دانیم.

یعلی بن عبید طنافسی، از محمد بن اسحاق از یزید بن رومان ما را خبر داد که می‌گفته است * یک روز که پیامبر (ص) با مردم نماز صبح می‌گزارد همینکه به نماز ایستاد و تکبیرة الاحرام گفت، زینب دختر آن حضرت با صدای بلند گفت من ابوالعاص بن ربیع را پناه دادم، هنگامی که نماز پیامبر (ص) تمام شد از مردم پرسید که آیا این صدایی را که من شنیدم شما هم شنیدید؟ گفتند آری. فرمود سوگند به کسی که جان محمد در دست اوست، من از این موضوع هیچ آگاه نبودم تا هنگامی که همین صدا را شنیدم که شما هم شنیدید،

۱. ابن قتیبه در المعارف، ص ۱۴۱ چاپ عکاشه می‌گوید نام اصلی ابوالعاص قاسم با مقسم بوده است.

۲. دُکُرْتُ زینب لَمَّا وَرَكَت اَرَمَا قُلْتُ سَقِيَا لِشَخْصٍ يَسْكُنُ الْحَرَمَا

بنت الامين جزاها الله سالحة وَكُلُّ بَعْلٍ سَيِّئِي بِالَّذِي عَلِمَا

آری نزدیکتر اشخاص به مردم می‌تواند او را پناه بدهد.

عبدالله بن ثُمیر از اسماعیل از عامر ما را خبر داد که می‌گفته است * ابوالعاص بن ربیع از شام به مدینه باز آمد، همسرش زینب از پیش مسلمان شده و هجرت کرده بود، ابوالعاص اندکی بعد مسلمان شد و پیامبر (ص) آن دو را از یکدگر جدا نفرمود.

عبدالوهاب بن عطاء از سعید بن ابی عروبه، از قتاده ما را خبر داد که می‌گفته است * زینب دختر حضرت ختمی مرتبت (ص) همسر ابوالعاص بن ربیع بود و همراه پدر هجرت کرد، شوهرش ابوالعاص پس از آن مسلمان شد و به حضور پیامبر هجرت کرد و رسول خدا زینب را پیش او برگرداند.

قتاده می‌گوید، سپس سوره براءة نازل شد و بر طبق آیات آن سوره هرگاه زن پیش از شوهر مسلمان می‌شد راهی برای رجوع شوهر جز با خواستگاری و عقد تازه نبود و در واقع مسلمان شدن زن برای او در حکم طلاق بائن بود.

ابومعاویه ضریر و یزید بن هارون، هر دو از حجاج از عمرو بن شعیب از پدرش از پدر بزرگ خود ما را خبر دادند که می‌گفته است * پیامبر (ص) دخترش را با عقد تازه و یزید بن هارون می‌گفت با کابین تازه به ابوالعاص برگرداند.

یزید بن هارون، از محمد بن اسحاق، از داود بن حصین از عکرمه از ابن عباس ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر (ص) پس از دو سال دختر خود را با همان عقد نخست و بدون آنکه مهر تازه‌یی مقرر فرماید به ابوالعاص پس داد.

محمد بن عمر واقدی، از موسی بن محمد بن ابراهیم بن حارث تیمی از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است * ابوالعاص بن ربیع به سرپرستی کاروانی از قریش و همراه گروهی از مردم به شام رفت. به پیامبر (ص) خبر رسید که کاروان از شام برمی‌گردد، زید بن حارثه را همراه یکصد و هفتاد سوار گسیل فرمود و آنان در جمادی الاولی سال ششم هجرت در منطقه عیص با کاروان رویاروی شدند. کاروان و بارها را تصرف کردند و گروهی از کسانی را که همراه کاروان بودند از جمله ابوالعاص بن ربیع را به اسیری گرفتند، ابوالعاص همینکه به مدینه رسید سحرگاهی پیش زینب دختر رسول خدا که همسرش بود رفت و از او پناه خواست و زینب او را پناه داد، همینکه پیامبر (ص) نماز صبح گزارد زینب بر در خانه خود ایستاد و با صدای بلند اعلان کرد که من ابوالعاص بن ربیع را پناه دادم، پیامبر خطاب به مردم فرمود ای مردم آیا شما هم آنچه را من شنیدم شنیدید؟ گفتند آری، فرمود سوگند به آن که

جان من در دست قدرت اوست من از این موضوع آگاه نبودم تا هنگامی که همان را شنیدم که شما شنیدید، مؤمنان پشت و پناه یکدیگرند و می‌توانند کسی را پناه دهند، من هم هر که را زینب پناه داده است پناه می‌دهم.

و چون پیامبر (ص) به خانه خود برگشت زینب به حضورش رفت و از آن حضرت خواهش کرد که آنچه از ابوالعاص گرفته شده است به او برگردانده شود و پیامبر (ص) چنان فرمود و به زینب دستور داد که تا هنگامی که ابوالعاص مشرک باشد نزدیکی کردن او با تو حرام است.

ابوالعاص با اموال به مکه برگشت و اموال و حق هر صاحب حقی را به او برگرداند و در ماه محرم سال هفتم هجرت در حالی که مسلمان شده بود به حضور پیامبر هجرت کرد، و حضرت ختمی مرتبت زینب را با همان عقد و نکاح نخستین به او برگرداند.^۱

سعید بن منصور، از عبدالله بن مبارک، از معمر از زهری، از انس بن مالک ما را خبر داد که می‌گفته است * بر تن زینب دختر رسول خدا (ص) چادر ابریشمی زردرنگ - یا دارای راههای زرد - دیدم.

محمد بن عمر واقدی، از یحیی بن عبدالله بن ابی قتاده، از عبدالله بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم ما را خبر داد که می‌گفته است * زینب دختر رسول خدا (ص) در آغاز سال هشتم هجرت درگذشت.

محمد بن عمر واقدی، از معاویه بن عبدالله بن عبیدالله بن ابی رافع از پدرش، از پدر بزرگش ما را خبر داد که می‌گفته است * ام ایمن و سوده دختر زمه و ام سلمه همسر حضرت ختمی مرتبت از کسانی بوده‌اند که پیکر زینب دختر پیامبر را غسل داده‌اند. ابومعاویه ضریر، از عاصم احول، از ام عطیه ما را خبر داد که می‌گفته است * هنگامی که زینب دختر رسول خدا درگذشت، پیامبر فرمودند شمار غسلهایی که می‌دهید فرد باشد سه بار یا پنج بار و در غسل پنجم مقداری کافور بپزایید و چون او را غسل دادید مرا آگاه کنید، گوید چون از غسل او فارغ شدیم پیامبر را آگاه کردیم ایشان یکی از پارچه‌های ازار خود را دادند و فرمودند این را چسبیده بر بدنش بر او ببندید.

یزید بن هارون و اسحاق بن یوسف ازرق و روح بن عبادة همگی از هشام بن حسان

۱. عیسی نام ناحیه‌یی است که فاصله آن تا مدینه چهارشب راه است و این موضوع با تفصیل بیشتری در ترجمه مغازی واقدی، ص ۴۱۸ به قلم این بنده، چاپ مرکز نشر دانشگاهی آمده است.

از حفصة دختر سیرین ما را خبر دادند که می‌گفته است * اُم عطیه برایم نقل کرد و گفت یکی از دختران رسول خدا درگذشت، پیامبر به ما دستور فرمود او را با شمار فرد سه یا پنج و اگر لازم دانستید بیشتر غسل دهید، او را با آب آمیخته با سدر بشوید و در بار آخر با آب کافور یا آمیخته به چیزی از کافور و چون از غسل او فارغ شدید مرا آگاه کنید. گوید و چون از تمام شدن غسل ایشان را آگاه ساختیم، جامه خود یا ملافه‌یی را پیش ما انداخت و فرمود این را چسبیده بر بدنش بر او پیچید.

یزید در پی حدیث خود می‌گفت موهای زینب را سه دسته کردیم زلفهایش و موهای جلو سرش و همه را به پشت سرش برگرداندیم، اسحاق ازرق هم توضیح می‌داد که منظور از کلمه «حقو» ازار و ملافه است.

معن بن عیسی، از مالک بن انس، از ایوب، از محمد بن سیرین ما را خبر داد که می‌گفته است اُم عطیه انصاری^۱ می‌گفته است * هنگامی که دختر رسول خدا درگذشت آن حضرت پیش ما آمد و فرمود او را سه یا پنج بار یا اگر لازم دانستید بیشتر با آب آمیخته با سدر بشوید و در بار آخر کافور یا هر اندازه که ممکن باشد کافور با آب پیامیزید و چون از غسل فارغ شدید مرا آگاه کنید، گوید چون از غسل فارغ شدیم ایشان را آگاه ساختیم، جامه ازار خود را به ما داد و فرمود این را چسبیده به بدنش بر او پیچید.

وکیع بن جراح، از یزید بن ابراهیم، از ابن سیرین از اُم عطیه ما را خبر داد که می‌گفته است * به هنگامی که پیکر دختر پیامبر را غسل می‌دادیم ما را فرمود که او را سه یا پنج بار و اگر لازم دانستید بیشتر از آن غسل دهید و در بار آخر چیزی از سدر و کافور در آب پیامیزید.

یحیی بن خلیف بن عقبه، از ابن عون، از محمد، از گفته یک یا دو زن به نقل از اُم عطیه ما را خبر داد که می‌گفته است * یکی از دختران رسول خدا (ص) درگذشت، پیامبر ما را فرمود او را سه یا پنج بار یا اگر لازم دانستید بیشتر غسل دهید و با آب آمیخته با سدر او را بشوید و در بار آخر چیزی از کافور با آب پیامیزید و چون از غسل دادن آسوده شدید مرا آگاه کنید، اُم عطیه می‌گفته است چون غسل را تمام کردیم ایشان را آگاه ساختیم، جامه

۱. از بانوان محترم و بااخلاص که در جنگها همراه حضرت ختمی مرتبت برای پرستاری و زخم‌بندی شرکت می‌کرده است و همین حدیثهای او مبنای غسل میت در نظر صحابه و تابعان بوده است به استیعاب ابن عبدالبر در حاشیه اصابه، ج ۴، ص ۴۷۲ مراجعه فرماید.

ازار خود یا ازاری را پیش ما انداخت و فرمود این را چسبیده به بدنش بر او پیچید.
 عارم بن فضل، از حماد بن زید، از ایوب از محمد از ام عطیه ما را خبر داد که می گفته
 است * یکی از دختران رسول خدا درگذشت، پیامبر(ص) پیش ما آمد و فرمود او را سه یا
 پنج بار یا اگر لازم دانستید بیشتر از آن با آب سدر بشوید و بار آخر کافور یا مقداری کافور
 با آب پیامیزید و چون از آن فارغ شدید آگاهم سازید، چون از غسل فارغ شدیم خبر دادیم
 جامه ازار خود را پیش ما انداخت و فرمود این را چسبیده به بدنش بر او پیوشانید.

همین عارم از حماد، از ایوب، از حفصة، از ام عطیه ما را خبر داد که * رسول خدا
 فرمودند او را سه بار یا پنج بار یا هفت بار و اگر لازم دانستید بیشتر از آن غسل دهید، ام
 عطیه افزوده است که موهای سر میت را به سه دسته تقسیم کردیم.

وکیع بن جراح، از سفیان، از هشام، از حفصة دختر سیرین از ام عطیه ما را خبر داد که
 می گفته است * پس از غسل دادن پیکر دختر پیامبر(ص) موهای سرش را سه دسته کردیم
 دو زلف و موهای پیشانی و آنها را به عقب و پشت سرش برگرداندیم.

همین وکیع، از سفیان، از خالد کفشگر، از حفصة دختر سیرین از ام عطیه ما را خبر
 داد که می گفته است * به هنگام غسل دادن دختر پیامبر(ص) همینکه مشغول به کار شدیم
 رسول خدا فرمود از بخشهای راست بدن و از جاهایی که در وضو می شویند آغاز کنید.

رُقیة دختر رسول خدا(ص)

مادرش خدیجه دختر خویلد بن اسد بن عبدالعزی بن قصی است، پیش از بعثت رسول خدا
 عتبة پسر ابولهب بن عبدالمطلب او را نامزد و عقد کرد و چون پیامبر مبعوث شد و خداوند
 سوره مسد و آیه «تبت یذا ابی لهب و تب» را نازل فرمود، ابولهب به پسر خود گفت اگر
 دختر محمد(ص) را طلاق ندهی همواره با تو قهر خواهم بود، عتبة بدون اینکه با رقیه
 نزدیکی کرده باشد او را طلاق داد.^۱

رقیه به هنگامی که مادرش خدیجه مسلمان شد اسلام آورد و پیامبر(ص) هنگامی
 که با زنان بیعت می فرمود با رقیه و خواهرانش هم بیعت فرمود - بیعت آنان را پذیرفت.

۱. این عتبة یا عتیبه که رسول خدا را سخت آزار می داد بر اثر نفرین آن حضرت در صحرای شام طعمه درنده یی شد که او
 را باره باره کرد برای آگاهی بیشتر به ترجمه بیهقی، دلائل النبوة، ج ۲، ص ۷۶ به قلم این بنده مراجعه فرمایید.

عثمان بن عفان رقیه را به همسری گرفت و رقیه همراه عثمان در هر دو هجرت به حبشه شرکت کرد و پیامبر(ص) درباره آن دو فرموده است «آن دو نخستین کسانی هستند که پس از لوط علیه السلام برای خدای متعال هجرت کردند»^۱ در هجرت نخست کودکی را که از عثمان باردار بود سقط کرد، و پس از آن برای عثمان پسری آورد که نامش را عبدالله نهاد و کنیه عثمان به روزگار اسلام به نام او ابو عبدالله است. این پسرک هم دوساله شد خروسی بر چهره اش چنگ و منقار زد. محل زخم آماس و چرک کرد و پسرک درگذشت. پس از آن هم رقیه برای عثمان فرزندی نیاورد، رقیه پس از هجرت شوهرش به مدینه به آن شهر هجرت کرد و این همزمان با هجرت رسول خدا به مدینه بود، هنگامی که پیامبر(ص) آماده رفتن به بدر می شد رقیه بیمار شد و رسول خدا عثمان را به پرستاری و مواظبت از او گماشت و در همان حال که پیامبر در رمضان که هفدهمین ماه هجرت بود در بدر بودند رقیه درگذشت. هنگامی که زید بن حارثه برای مژده رسانی از بدر وارد مدینه شد خاک بر گور رقیه می انباشتند و آن را با زمین هموار می کردند.

عفان بن مسلم از حماد بن سلمه از علی بن زید، از یوسف بن مهران از ابن عباس ما را خبر داد که می گفته است * هنگامی که رقیه دختر رسول خدا درگذشت فرمود به پیشتاز و پیش مرگ ما عثمان بن مظعون پیوند، گوید زنان بر رقیه گریستند و مویه کردند. عمر بن خطاب با تازیانه پیش آمد و شروع به زدن آنان کرد، پیامبر(ص) دست عمر را گرفت و فرمود ای عمر! رهایشان کن که بگریند و سپس چنین فرمود و بگریید ولی از نعره زدن شیطانی پرهیز کنید اندوه و اشک تا آن جا که از دل سرچشمه می گیرد و از چشم فرو می ریزد رحمت و از الطاف خداوند است و چون به ضربه زدن با دست و هیاهوی زبانی برسد از شیطان است، گوید فاطمه(ع) بر لبه گور کنار پیامبر(ص) نشسته بود و می گریست و رسول خدا(ص) با کنار جامه خود اشکهای چشم زهرا را خشک می کرد.

محمد بن سعد می گوید این حدیث را برای محمد بن عمر واقدی نقل کردم، گفت آنچه از جمیع روایات در نظر ما ثابت و درست است این است که به هنگام مرگ رقیه رسول خدا در بدر بوده اند و در خاک سپاری او حضور نداشته اند شاید این حدیث مربوط به مرگ یکی دیگر از دختران آن حضرت باشد که در خاک سپاری او حضور داشته اند، اگر

۱. برای آگاهی بیشتر در مورد هجرت لوط(ع) به تفاسیر قرآن در آیه ۲۶، سوره یس و نهم - عنکبوت مراجعه فرمایید.

هم درباره رقیه است شاید رسول خدا پس از آمدن به مدینه برگور او حاضر شده‌اند و گریستن زنها بر رقیه پس از بازگشت پیامبر (ص) از بدر بوده است.^۱

اُم کلثوم دختر رسول خدا (ص)

مادرش خدیجه دختر خویلد بن اسد بن عبدالعزی بن قُصَی است، پیش از بعثت رسول خدا (ص) عتیبه پسر دیگر ابولهب بن عبدالمطلب او را نامزد و عقد کرد، هنگامی که رسول خدا (ص) مبعوث شد و خداوند آیه «تبت یدای لهب» را که نخستین آیه سورة مسد است نازل فرمود ابولهب به عتیبه گفت اگر دختر محمد (ص) را طلاق ندهی همواره با تو قهر خواهم بود، عتیبه ام کلثوم را که با او نزدیکی نکرده بود طلاق داد، ام کلثوم همواره در مکه و همراه پدر بزرگوارش بود و پس از مسلمان شدن مادرش خدیجه او هم مسلمان شد و رسول خدا هنگامی که از زنها بیعت می‌گرفت از او و خواهرانش هم بیعت گرفت، هنگامی که پیامبر (ص) به مدینه هجرت فرمود ام کلثوم هم همراه دیگر کسانی که تحت تکفل حضرت ختمی مرتبت بودند به مدینه هجرت کرد و همواره مقیم مدینه بود، و چون رقیه دختر رسول خدا درگذشت عثمان بن عفان با ام کلثوم که دوشیزه بود ازدواج کرد. مراسم عقد در ماه ربیع الاول سال سوم هجرت بود و در ماه جمادی الآخرة همان سال به خانه عثمان برده شد و همواره همسر او بود تا آنکه بدون اینکه فرزندی برای عثمان بیاورد در شعبان سال نهم هجرت رخت از جهان بریست و رسول خدا فرمودند اگر دختران من ده تن هم می‌بودند آنان را به همسری عثمان می‌دادم.^۲

ابوبکر بن عبدالله بن ابی اویس مدنی، از سلیمان بن بلال، از یحیی بن سعید از ابن شهاب زهری از انس بن مالک ما را خبر داد که می‌گفته است * بر تن ام کلثوم دختر رسول خدا چادری ابریشمی زردرنگ - یا دارای راههای زرد - دیده است. وکیع بن جراح هم از صالح بن ابی اخضر از زهری از انس بن مالک نقل می‌کند که

۱. عمر بن خطاب از این دست تدریجها داشته است که حضرت ختمی مرتبت مکرر او را منع فرموده‌اند.
 ۲. ملاحظه می‌کنید که محمد بن سعد چنین مطلب مهمی را بدون آوردن سند و به اصطلاح به صورت مرسل نقل کرده است که می‌توان در درستی آن تردید کرد، و موضوع ازدواج عثمان با دو دختر حضرت ختمی مرتبت از دیرباز مورد تردید بوده است. حدیث ۱۰ اگر دختران من... را سیوطی در جامع‌الصغیر نیاورده است.

می گفته است * بر تن ام کلثوم دختر رسول خدا (ص) حله ابریشمی زرد رنگ دیده‌ام.
 محمد بن عمر واقدی، از سفیان بن عیینة از عمر بن عبدالله عَنسی، از مطلب بن
 عبدالله بن حنطب، از فاطمه خزاعیه، از اسماء دختر عُمیس ما را خبر داد که می گفته است
 * پیکر ام کلثوم دختر رسول خدا و نیز پیکر صفیه دختر عبدالمطلب را غسل دادم و برای ام
 کلثوم شبه تابوتی فراهم آوردم یعنی دستور دادم شاخه‌های تر و تازه آوردند و پیکر را
 پوشاندم.

محمد بن عمر واقدی از مالک بن ابی رجال از پدرش و او از گفته مادرش عمرة
 دختر عبدالرحمان ما را خبر داد که می گفته است * پیکر ام کلثوم را تنی چند از بانوان انصار
 که ام عطیه هم میان ایشان بود غسل دادند و ابو طلحه برای به خاک سپاری او وارد گور شد.
 محمد بن عمر واقدی، از فُلَیح بن سلیمان از هلال بن اسامة از انس بن مالک ما را
 خبر داد که می گفته است * پیامبر (ص) را دیدم که به هنگام خاک سپاری ام کلثوم کنار گور
 او نشسته بود و از دیدگانش اشک می ریخت و خطاب به جمع مردان فرمود: آیا میان شما
 کسی هست که دیشب نزدیکی نکرده باشد؟ ابو طلحه گفت من ای رسول خدا! فرمود وارد
 گور شو.

محمد بن عمر واقدی، از أُسامة بن زید لثی، از محمد بن عبدالرحمان بن سعد بن
 زرارة ما را خبر داد که می گفته است * پیامبر (ص) خود بر پیکر ام کلثوم نماز گزارد و کنار
 گور نشست و علی بن ابی طالب (ع) و فضل بن عباس و أُسامة بن زید وارد گور شدند.

أُمامة^۱

دختر ابوالعاص بن ربیع بن عبدالعزی بن عبدشمس بن عبدمناف بن قصی، که مادرش زینب
 دختر رسول خدا بوده است.

ابوولید هشام طیالسی، از لیث بن سعد بن ابی سعید مقبری، از عمرو بن سلیم زرقی ما
 را خبر داد که می گفته است * از ابوقتاده شنیدم می گفت درحالی که بر در خانه رسول خدا
 نشسته بودیم آن حضرت بیرون آمد و امامه دختر ابوالعاص بن ربیع را که دخترک

۱. ظاهراً چون امامه بالغ بوده است محمد بن سعد او را در زمره بانوانی که افتخار مصاحبت داشته‌اند آورده است و حال
 آنکه دختران حضرت زهرا صغیر بوده‌اند.

کوچکی بود و مادرش زینب دختر رسول خدا(ص) بود در آغوش داشت، گوید پیامبر(ص) درحالی که امامه بر دوش ایشان بود نماز گزارد و هرگاه که به رکوع می‌رفت او را بر زمین می‌نهاد و چون برمی‌خاست طفل را بر دوش می‌نهاد و تا پایان نماز همینگونه رفتار فرمود.

ابوعاصم ضحاک بن مخلد شیبانی هم، از ابن عجلان، از مقبری، از عمرو بن سلیم زرقی از گفته ابوقتاده ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر(ص) نماز می‌گزارد و امامه دخترک ابوالعاص بر دوش ایشان بود و چون به رکوع می‌رفت کودک را بر زمین می‌نهاد و چون برمی‌خاست او را بر دوش می‌نهاد.

یحیی بن عباد هم، از فلیح بن سلیمان از عامر بن عبدالله بن زبیر، از عمرو بن سلیم زرقی از ابوقتاده بن ربیع ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر(ص) را دیدم که نماز می‌گزارد و امامه دختر ابوالعاص را که دختر دختر آن حضرت بود بر دوش داشت و چون به رکوع می‌رفت او را بر زمین می‌نهاد و چون برمی‌خاست باز او را بر دوش می‌نهاد.

ابوولید بن عطاء بن أغر مکی، از ابراهیم بن سعد از پدرش، از ابوسلیمان، از عبدالله بن حارث بن نوفل ما را خبر داد که * پیامبر(ص) نماز می‌گزارد و امامه بر دوش ایشان بود چون به رکوع می‌رفت دخترک را بر زمین می‌نهاد و چون برمی‌خاست او را بر شانه خود می‌نهاد.

عالم بن فضل از حماد بن زید، از علی بن زید بن جدعان^۱ ما را خبر داد که می‌گفته است * روزی پیامبر(ص) پیش بانوان خانواده خود رفت و همراه آن حضرت گردن‌بندی از سنگهای یمنی بود و خطاب به آنها فرمود «اینک این گردن‌بند را به محبوب‌ترین شما برای خودم می‌دهم» زنها با خود پنداشتند که آن را به دختر ابوبکر - عایشه - خواهد داد. پیامبر(ص) دختر ابوالعاص را که مادرش زینب بود فراخواند و آن را با دست خویش به گردن او بست و در گوشه چشم امامه اندک چرکی بود و آن حضرت با دست خویش آن را زدود.

عبدالله بن محمد بن ابی شیبۀ، از عبدالله بن نمیر، از محمد بن اسحاق، از یحیی بن عباد بن عبدالله بن زبیر، از گفته مادرش، از عایشه ما را خبر داد که می‌گفته است * نجاشی

۱. بخشی از اسناد این روایت حذف شده است زیرا به گفته ذهبی در میزان الاعتدال، شماره ۵۸۴۴، علی بن زید به سال یکصد و سی و یک درگذشته است و از تابعان است.

زیورهایی به رسول خدا هدیه داد که انگشتی زرین هم میان آنها بود و پیامبر از استفاده از آن روی گردان بود، آن را برای امامه که نوه آن حضرت و دختر دخترش زینب بود فرستاد و پیام داد که دخترک عزیزم این را زیور خود قرار بده.

عبدالله بن مسلمة بن قعنب، از مالک بن انس، از عامر بن عبدالله بن زبیر از عمرو بن سلیم زرقی، از ابو قتاده ما را خبر داد که می گفته است * پیامبر (ص) در حالی که نماز می خواند امامه دختر زینب را بر دوش داشت هرگاه به سجده می رفت او را بر زمین می نهاد و چون بر می خاست بر دوش می گرفت.

محمد بن اسماعیل بن ابی فدیک مدینی از ابن ابی ذئب ما را خبر داد که می گفته است * امامه به مغیره بن نوفل بن حارث گفت معاویه از من خواستگاری کرده است، مغیره به او گفت آیا همسر پسر هند جگر خواره می شوی؟ و اگر موافقی این کار را بر عهده من بگذار. امامه گفت آری، مغیره گفت تو را به ازدواج خود در آوردم، ابن ابی ذئب می گفته است و امامه آن را تنفیذ کرده است.

سخن درباره عمه های حضرت ختمی مرتبت (ص)

صفیه

او دختر عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی است، مادرش هاله دختر وهیب بن عبد مناف بن زهرة بن کلاب است، صفیه خواهر پدر و مادری حمزة بن عبدالمطلب است. به روزگار جاهلی حارث بن حرب بن اُمیة بن عبد شمس بن عبد مناف بن قصی صفیه را به همسری گرفت و صفیه برای او پسری به نام صفی زایید، پس از حارث عوام بن خویلد بن اسد بن عبد العزی بن قصی^۱ صفیه را به همسری گرفت و صفیه برای او زبیر و سائب و عبد الکعبه را زایید.

صفیه اسلام آورد و با رسول خدا بیعت کرد و به مدینه هجرت نمود و حضرت ختمی مرتبت چهل شتروار از حاصل خیر را به او اختصاص داد.

۱. ملاحظه می فرمایید که زبیر برادرزاده حضرت خدیجه و پسر عمه حضرت ختمی مرتبت است.

ابواسامه حماد بن أسامة از هشام بن عروة از پدرش عروة ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر (ص) هرگاه برای رویارویی با دشمن از مدینه بیرون می‌رفت، همسران و دیگر بانوان خاندان خود را در برج حسان بن ثابت که از استوارتر برجهای مدینه بود جا می‌داد، حسان به روز جنگ احد از شرکت در جنگ خودداری کرد و در برج خود ماند، در آن هنگام مردی یهودی آمد و برای شنیدن سخنان زنها و کسب خبر خود را به دیوار برج چسباند، صفیه دختر عبدالمطلب به حسان گفت پایین برو و این یهودی را بکش، حسان گویا ترسید و صفیه خود عمودی برداشت و فرود آمد و کمین کرد و اندک‌اندک در را گشود و ناگاه بر یهودی حمله کرد و بر او عمود کوفت و او را کشت.^۱

عفان بن مسلم، از حماد بن زید بن سلمه، از هشام بن عروة ما را خبر داد که می‌گفته است * صفیه دختر عبدالمطلب روز جنگ احد هنگامی که مسلمانان روی به گریز نهادند درحالی‌که نیزه‌یی در دست داشت بیرون آمد و با آن به چهره مردان اشاره می‌کرد و می‌گفت شگفتا که از حضور رسول خدا گریخته‌اید! گوید همینکه رسول خدا (ص) صفیه را دید فرمود «ای زبیر مواظب این بانو باش»، و چون شکم حمزه را دریده بودند پیامبر (ص) خوش نداشت صفیه که خواهرش بود او را بدان حال ببیند، زبیر گفت مادر جان بر جای خود بایست و خوددار باش، صفیه گفت بی‌مادر بمانی کنار برو، آنگاه جلو آمد و بر پیکر حمزه نگریست.

صفیه که از رسول خدا روایت کرده است به روزگار خلافت عمر بن خطاب درگذشت، آرامگاه او در بقیع و موازی خانه مغیره بن شعبه و کنار وضوخانه است.^۲

آزوی

دختر عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف بن قصی است و مادرش فاطمه دختر عمرو بن عائذ بن عمران بن مخزوم است، به روزگار جاهلی عمیر پسر وهب بن عبدمناف بن قصی او را به همسری گرفت و اروی برای او پسری به نام طلیب آورد، سپس ارطاة پسر شرحبیل بن هاشم

۱. این موضوع با تفصیل بیشتری در ترجمه مغازی، ص ۲۰۷ آمده است.

۲. سال درگذشت صفیه را بیستم هجرت نوشته‌اند، صفیه شاعری شیرین سخن بوده است برای آگاهی از نمونه شعر او به اعلام النساء، ج ۲، ص ۳۴۳، عمر رضا کحاله بیروت ۱۴۰۴ ق مراجعه فرماید.

بن عبدمناف بن عبدالدار بن قصی او را به همسری گرفت و اروی دختری به نام فاطمه برای او زایید، آزوی دختر عبدالمطلب در مکه مسلمان شد و به مدینه هجرت کرد.

محمد بن عمر واقدی، از موسی بن محمد بن ابراهیم بن حارث تیمی از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است * طلیب بن عُمیر - پسر آزوی - هنگامی که پیامبر (ص) در خانه ارقم بن ابوارقم مخزومی بود اسلام آورد و از آن خانه بیرون آمد و پیش مادر خود اروی رفت، و گفت تسلیم فرمان خدا شدم و از آیین محمد (ص) پیروی کردم، مادر به او گفت چه نیکو کردی سزاوارترین کسی که باید با او همکاری و یاوری کنی دایی تو است، به خدا سوگند اگر ما هم بر آنچه مردان توانایند توانا می‌بودیم از او پیروی و دفاع می‌کردیم، طلیب گفت ای مادر عزیز من چه چیز تو را از مسلمانی و پیروی کردن از او باز می‌دارد و حال آنکه برادرت حمزه مسلمان شده است؟ اروی گفت منتظر می‌مانم و می‌نگرم خواهرانم چه می‌کنند من هم یکی از ایشان خواهم بود، طلیب گفت من از تو خواهش می‌کنم و به خدایت سوگند می‌دهم که پیش محمد آیی و بر او سلام دهی و او را تصدیق کنی و گواهی دهی که خدایی جز پروردگار یکتا نیست و محمد (ص) فرستاده اوست.

اروی پس از آن با زبان خود پیامبر را یاری می‌داد و پسرش را بر یاری دادن و قیام کردن به اجرای دستورهای رسول خدا ترغیب می‌کرد.

محمد بن عمر واقدی از سلمة بن بخت از عمیره دختر عبیدالله بن کعب بن مالک از ام دره، از بره دختر ابوبحترات ما را خبر داد که می‌گفته است * ابوجهل و تنی چند از کافران قریش متعرض رسول خدا شدند و آن حضرت را آزار دادند. طلیب بن عُمیر آهنگ ابوجهل کرد و ضربه‌یی شکافنده بر سر او زد، او را گرفتند و به بند کشیدند و زندانی کردند. ابولهب به دفاع از او برخاست و او را آزاد ساخت، به مادرش آزوی گفتند پسر طلیب را می‌بینی که چگونه خود را سپر بلای محمد (ص) ساخته است؟ گفت خوشترین روز زندگانی او همان روزی است که از پسردایی خود که به حق از سوی خدا آمده است دفاع کرده است، از او پرسیدند آیا تو نیز از محمد پیروی می‌کنی؟ گفت آری، کسی از ایشان پیش ابولهب رفت و او را آگاه ساخت، ابولهب پیش خواهر خود آزوی رفت و گفت از تو و پیروی تو از محمد جای شگفتی است که آیین عبدالمطلب را رها کنی، اروی گفت همینگونه است، تو نیز به یاری و دفاع از برادرزاده‌ات برخیز و او را از دشمن پاسداری کن اگر پیروز و کارش آشکار شد اختیار خواهی داشت که بر آیین او در آیی یا بر آیین خود

پایدار باشی و اگر کشته شود عذر تو دربارهٔ برادرزاده‌ات پذیرفته خواهد بود، ابولهب گفت خیال می‌کنی ما می‌توانیم با همه عرب ستیز کنیم؟ او آیین تازه آورده است، و ابولهب برگشت.

محمد بن سعد گوید از کس دیگری غیر از محمد بن عمر واقدی شنیدم که در آن روز آرزوی این بیت را سرود:

«همانا طلب پسر دایی خود را یاری داد و با تعهد و اموال خود با او مواسات کرد»^۱

عاتکه

دختر عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف بن قصی است و مادرش فاطمه دختر عمرو بن عائذ بن عمران بن مخزوم است، در روزگار جاهلی ابوامیه پسر مغیره بن عبدالله بن عمرو بن مخزوم با عاتکه ازدواج کرد و برای او دو پسر به نامهای عبدالله و زهیر و دختری به نام قریبه آورد، پس از آن عاتکه در مکه اسلام آورد و به مدینه هجرت کرد.

عاتکه خوابی دید که در نظرش بسیار مهم آمد و او را به بیم انداخت و آن را به برادرش عباس گفت و افزود که آنچه را به تو می‌گویم پوشیده بدار که بیم آن دارم از آن خواب بر سر قوم تو شر و مصیبتی برسد.

عاتکه در خواب چنین دیده بود، و این خواب پیش از حرکت سپاه قریش به بدر بود، که سواری در حال سواربودن بر شتری پیش آمد و در منطقه بطحاء ایستاد و با صدای بلند فریاد کشید ای خاندان عذرا! — ای فریب‌کاران — به سوی کشتارگاه خود بروید^۲ و این فریاد و این کلمات را سه بار تکرار کرد. مردم پیش او جمع شدند و او به مسجدالحرام درآمد و مردم هم از پی او به مسجد درآمدند، در این هنگام شترش او را فراز کعبه برد و آن جا هم سه بار همان سخن را گفت. سپس شترش او را فراز کوه ابوقبیس برد که آن جا هم همان سخن را سه بار گفت، آنگاه آن سوار سنگی گران از کوه برگرفت و به سوی مکه سرازیر کرد که چون به دامنه کوه رسید پاره پاره شد و هیچ خانه‌یی و حجره‌یی در مکه نماند

۱. إِنَّ طَلِيًّا نَصَرَ ابْنَ خَالِهِ آسَاهُ فِي ذِي ذَمَّةٍ وَ مَالِهِ

۲. در همه جاهای طبقات به صورت عَذْرُ چاپ شده که غلط است و عَذْر به معنی فریب درست است. به المغازی، ج ۱، ص ۲۹ و الروض الانف، ج ۲، ص ۶۱ مراجعه فرماید.

مگر آنکه پاره‌یی از آن سنگ در آن افتاد جز حجره‌ها و خانه‌های خاندانهای هاشم و زهره که چیزی از آن در آنها نیفتاد.

عباس به عاتکه گفت این چه خواب بیم‌افزایی است، عباس اندوهگین از پیش عاتکه بیرون رفت و ولید بن عتبة بن ربیعہ را که دوست او بود دید خواب را به او گزارش داد و از او خواست آن را پوشیده بدارد ولی این سخن میان مردم فاش و آشکار شد به گونه‌یی که مردم درباره‌ی خواب عاتکه سخن می‌گفتند، در این میان ابوجهل می‌گفت ای خاندان عبدالمطلب! به این بسنده نکردید که مردانتان پیامبری و پیشگویی کنند و کار را به آن‌جا کشانده‌اید که زنان شما هم پیشگویی می‌کنند، عاتکه چنین از خود بافته است که چنین و چنان در خواب دیده است ما سه روز منتظر می‌مانیم اگر آنچه گفته بود حق بود که هیچ وگرنه نامه‌یی می‌نویسیم که شما دروغ‌گوترین خاندان عرب هستید، عباس به او گفت ای کسی که نشیمنگاه تو زرد است! تو خود به دروغ و پستی از ما سزاوارتری^۱، چون سه روز از خواب عاتکه گذشت ضمضم بن عمرو که ابوسفیان او را برای بسیج کردن قریش به یاری کاروان به مکه فرستاده بود از راه رسید، او درحالی وارد مکه شد که هر دو گوش شترش را بریده بود و جهاز او را بازگونه کرده و پیراهن خود را از جلو و عقب دریده بود فریاد زنان می‌گفت کمک کمک کاروان را دریابید که محمد و یارانش راه را بر آن بریده‌اند بشتابید هرچند به خدا سوگند گمان نمی‌کنم بتوانید کاروان را دریابید، قریش به سوی کاروان خود حرکت کردند و پیش ابولهب رفتند که همراه ایشان برود، بولهب گفت سوگند به لات و عزّی که نه خود بیرون می‌آیم و نه کسی را می‌فرستم و این کار را از بیم خواب عاتکه انجام نداد و می‌گفت خواب عاتکه دست را می‌بندد.

۱. آنچه واقدی در مغازی آورده است مفصل‌تر است. ظاهراً محمد بن سعد در مواردی مطالب استاد خود را تلخیص کرده است.

برخی از عمه‌های حضرت ختمی مرتبت که روزگار اسلام را درک نکردند

اُمّ حکیم

نامش بیضاء و دختر عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف بن قصی بن کلاب است و مادرش فاطمه دختر عمرو بن عائد بن عمران بن مخزوم است، امّ حکیم را به روزگار جاهلی کریز پسر ربیعه بن حبیب بن عبدشمس بن عبدمناف بن قصی به همسری گرفت که برای او دو پسر به نامهای عامر و طلحة و دو دختر به نامهای آزوی و اُمّ طلحة آورد، آزوی را عفان بن ابی عاص بن امیه بن عبدشمس به همسری گرفت که برای او عثمان بن عفان را زاید^۱، سپس عقبه بن ابی معیط از وی را به همسری گرفت که برای او دو پسر به نامهای ولید و خالد و دختری به نام ام کلثوم آورد.

برّه

دختر عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف بن قصی است و مادرش فاطمه دختر عمرو بن عائد بن عمران بن مخزوم است. به روزگار جاهلی عبدالاسد پسر هلال بن عبدالله بن عمر بن مخزوم او را به همسری گرفت و بره برای او ابوسلمه را زاید، این ابوسلمه که در جنگ بدر همراه رسول خدا بوده است. همسر نخستین ام سلمه دختر ابی امیه بن مغیره است و پس از او حضرت ختمی مرتبت ام سلمه را به همسری خود گرفته‌اند، پس از مرگ عبدالاسد بن هلال، بره با ابورهم بن عبدالعزی بن ابی قیس بن عبدود بن نصر بن مالک بن حسل بن عامر بن لوی ازدواج کرد و برای او ابوسبرة را زاید که او هم در جنگ بدر همراه مسلمانان بوده است.

۱. پیش از این هم به عرض رسانده‌ام که یکی از ارزشهای طبقات روشن کردن وابستگی‌های نسبی و سببی است، ملاحظه می‌فرمایید که عثمان نوه عمه حضرت ختمی مرتبت بوده است.

أمیة

دختر عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف بن قصی است و مادرش همان فاطمه دختر عمرو بن عائذ بن عمران بن مخزوم است. به روزگار جاهلی جحش بن ریاب بن یعمر بن صبرة بن مرة بن کبیر بن غنم بن دودان بن اسد بن خزیمه که هم پیمان حرب بن امیة بن عبدشمس بود امیمه را به همسری گرفت و امیمه برای او پسری به نام عبدالله آورد که عبدالله در جنگ بدر همراه مسلمانان بود و دو پسر دیگر به نامهای عبیدالله و عبد آورد که عبد پدر احمد بن عبد است و دختری به نام زینب که همسر رسول خدا(ص) بوده است^۱ و دختری دیگر به نام حَمْنَه زاییده است، رسول خدا(ص) برای امیمه دختر عبدالمطلب چهل شتروار از خرمای خیبر را مقرر فرمود.^۲

سخن درباره دختر عموهای پیامبر(ص)

ضباعه

او دختر زبیر پسر عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف بن قصی است و مادرش عاتکه دختر ابووهب بن عمرو بن عائذ بن عمران بن مخزوم است، رسول خدا(ص) او را به همسری مقداد بن عمر بن ثعلبة که از قبیله بهراء بود درآورد و چون مقداد هم پیمان اسود بن عبد یغوث زهری بود و اسود او را پسر خوانده خود می دانست و بدین سبب او را مقداد بن اسود می گفتند، ضباعه برای مقداد پسری به نام عبدالله و دختری به نام کریمه آورد. عبدالله پسر مقداد در جنگ جمل همراه عایشه بود و کشته شد. علی بن ابی طالب(ع) هنگامی که از کنار

۱. شرح حال مفصل حضرت زینب در همین جلد در شرح احوال همسران رسول خدا(ص) خواهد آمد.

۲. امیمه از بانوان شاعر است که در سوگ پدر خود عبدالمطلب مرثیه سروده است، ابن هشام در سیره، ج ۱، ص ۱۸۲ ابیاتی از او را آورده است.

کشته او گذر کرد فرمود چه بدخواهرزاده‌یی که تو بودی! گوید، رسول خدا(ص) برای ضباعه چهل شتروار از محصول جنبه را مقرر فرمود.

ام حکم

او هم دختر زبیر بن عبدالمطلب است و مادرش عاتکه دختر ابو وهب بن عمرو بن عائذ بن عمران بن مخزوم است. او را پسر عمویش ربیعہ پسر حارث بن عبدالمطلب به همسری گرفت و پسرانی به نامهای محمد و عبدالله و عباس و حارث و عبدشمس و عبدالمطلب و أمیه و دختری به نام اروی کبری آورد، و رسول خدا(ص) برای ام حکم سی شتروار از محصول خیبر مقرر فرمود. ام حکم از رسول خدا روایت کرده است.

صفیه

دختر زبیر بن عبدالمطلب است و مادرش هم همان عاتکه است. پیامبر(ص) چهل شتروار از محصول خیبر را برای او مقرر فرمود.

أم زبیر

دختر زبیر بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی است و مادر او هم همان عاتکه است و رسول خدا(ص) برای او هم چهل شتروار از محصول خیبر را مقرر داشت.

أم هانی

نام اصلی او فاخته و دختر ابوطالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی است، مادرش فاطمه دختر اسد بن هاشم بن عبد مناف است، هبیره بن ابی وهب مخزومی او را به همسری گرفت و ام هانی برای او جعده پسر هبیره را زایید. رسول خدا(ص) برای او از درآمد خیبر چهل شتروار مقرر فرمود.

أُم طالب

دختر ابوطالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی است. هشام بن کلبی در کتاب نسب‌نامه فرزندان ابوطالب از این بانو نام نبرده و نوشته است که ابوطالب سه دختر به نامهای ام هانی و جمانه و ریطه داشته است. شاید ریطه همان ام طالب باشد که محمد بن عمر واقدی هم در کتاب جیره‌هایی که پیامبر مقرر داشته‌اند نام او را همینگونه آورده است و گفته است که رسول خدا (ص) برای ام طالب چهل شتروار از درآمد خیبر مقرر فرموده است. مادر همه فرزندان ابوطالب چه پسر و چه دختر فاطمه دختر اسد است جز طلیق پسر ابوطالب که مادرش کس دیگری است.

جمانه

دختر ابی طالب بن عبدالمطلب که مادرش فاطمه دختر اسد بن هاشم بن عبد مناف بن قصی است، او را ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی به همسری گرفت و جمانه برای او پسری به نام جعفر آورد. پیامبر (ص) از محصول خیبر سی شتروار به او اختصاص داد.

أمامة

دختر حمزة بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی است و مادرش سلمی دختر عُمیس بن معد بن تیم بن مالک بن قحافة بن خثعم است. امامه همان دختری است که - پس از کشته شدن جناب حمزه - علی و جعفر دو پسر ابوطالب و زید بن حارثه برای سرپرستی او دآوری به حضور رسول خدا بردند.

اُم حبيب

دختر عباس بن عبدالمطلب بن هاشم، مادرش ام الفضل لبابة دختر حارث هلالی است، اسود بن سفیان بن عبدالاسد بن هلال بن عبدالله که از خاندان مخزوم بود او را به همسری گرفت، ام حبيب برای او زرقاء و لبابه را آورد و آنان ساکن مکه بودند.

هند

دختر مقوم بن عبدالمطلب است. مادرش قلابه دختر عمرو بن جعونة بن غزیه بن خذیم بن سعد بن سهم بن عمرو بن هُصَیص است. ابوعمرة که نامش بشیر بن عمرو بن محصن بن عمرو بن عتيك بن عمرو بن حارث بن مالک بن نجار و از انصار است او را به همسری گرفت، هند برای او دو پسر به نامهای عبدالله و عبدالرحمان آورد.

ازوی

دختر مقوم بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف است و مادر او هم همان قلابه است. اروی را ابومسروح حارث بن یعمر بن حیان بن عميرة بن ملان بن ناصرة بن قصية بن سعد بن بكر بن هوازن که هم پیمان عباس بن عبدالمطلب بود به همسری گرفت، اروی برای او عبدالله بن ابی مسروح را آورد.

اُم عمرو

دختر مقوم بن عبدالمطلب که مادر او هم همان قلابه است. او را نخست مسعود بن معتب ثقفی به همسری گرفت که برای او عبدالله بن مسعود را آورد. سپس ابوسفیان حارث بن عبدالمطلب بن هاشم او را به همسری گرفت و ام عمرو دختری به نام عاتکه برای او آورد.

ازوی

دختر حارث بن مطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قُصی، مادرش غزیه دختر قیس بن طریق بن عبدالمزی بن عامر بن عمیره بن ودیعه بن حارث بن فهر است، اروی را ابووداعة بن صبرة بن سعید بن سعد بن سهم به همسری گرفت و او دو پسر به نامهای مطلب و ابوسفیان و دخترانی به نامهای ام جمیل و أم حکیم و ربه آورد.

دُره

دختر ابولهب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قُصی مادرش أم جمیل دختر حرب بن امیه بن عبدشمس بوده است. او را حارث بن عامر بن نوفل بن عبد مناف بن قصی به همسری گرفت و برای او سه پسر به نامهای ولید و ابوالحسن و مُسلم زاده شدند، حارث بن عامر همسر دره به روز جنگ بدر همراه کافران بود و بر حال کفر کشته شد. پس از او دحیه بن خلیفه بن فروه کلبی دُره را به همسری گرفت.

عُزه

او دختر ابوالهپ است و مادرش همان ام جمیل بوده است. عُزه را اُوفی پسر حکیم بن امیه بن حارثة بن اُوقص سلمی به همسری گرفت. عُزه برای اوفی عبیده و سعید و ابراهیم را آورد.

خالده

او هم دختر ابولهپ و أم جمیل است. عثمان بن ابی العاص بن بشر بن عبد بن دهمان ثقفی او را به همسری گرفت و خالده برای او فرزند آورد.

فاطمة

دختر اسد بن هاشم بن عبد مناف بن قصی است و مادرش فاطمه دختر هرم بن رواحه بن حجر بن عبد بن معیص بن عامر بن لوی است، ابوطالب بن عبدالمطلب بن هاشم او را به همسری گرفت و فاطمه برای ابوطالب علی و جعفر و عقیل و طالب را آورد که طالب از همه برادران بزرگتر بود و دخترانی به نامهای ام هانی و جمانه و ریطه آورد.^۱

رُقیقه

دختر صیفی بن هاشم بن عبد مناف بن قصی، مادرش هاله دختر کلدة بن عبدالدار بن قصی است، رقیقه را نوفل بن اُهیّب بن عبد مناف بن زهره به همسری گرفت و رقیه برای او مخرمة بن نوفل را آورد.

محمد بن عمر واقدی، از عبدالله بن جعفر، از ام بکر دختر مسور بن مخرمة، از پدرش، از پدر بزرگش مخرمة از مادرش رُقیقه دختر صیفی بن هاشم بن عبد مناف خبر داد که می‌گفته است *گویی هم‌اکنون می‌بینم که دخترکی بودم که عمویم شیبۀ یعنی عبدالمطلب را مطلب بن عبد مناف با خود - از مدینه - پیش ما آورد و من نخستین کسی بودم که شتابان خود را به عمویم رساندم و این خبر را به خانواده خودمان دادم. گوید، رقیقه در آن هنگام از عبدالمطلب بزرگتر بوده است. رقیقه محضر رسول خدا را درک کرده و مسلمان شده است و سخت‌گیرترین مردم نسبت به پسرش مخرمة بوده است.^۲

محمد بن عمر واقدی از عبدالله بن جعفر، از ام بکر دختر مسور، از پدرش مرا خبر

۱. در فصل زنان بیعت‌کننده قریش، باز هم در باره جناب فاطمه سخن گفته خواهد شد.

۲. مخرمة سرانجام در فتح مکه مسلمان شد او که پسرعموی سعد بن ابی وقاص است از آنانی است که رسول خدا برای جلب محبت او به او اموالی ارزانی فرموده و به اصطلاح از مولفه قلوبهم است. او بسیار بدزبان بوده و به سال پنجاه و چهار هجرت پس از یکصد و پانزده سال زندگی در مدینه درگذشت و در سالهای پایانی عمر خود کور شده بود. برای آگاهی بیشتر به ابن اثیر، اسدالغابة، ج ۴، ص ۳۳۷ مراجعه فرمایید.

داد که می‌گفته است * رقیقه دختر صیفی بن هاشم بن عبد مناف که مادر مخرمه بن نوفل است. به حضرت ختمی مرتبت خبر داد که مواظب خود باشند و گفت قریش تصمیم گرفته‌اند امشب به تو شیخون آورند، مسور می‌گفته است رسول خدا آن شب بستر خود را ترک کرد و علی بن ابی طالب علیه‌السلام بر جای آن حضرت آرمید.

سخن درباره همسران حضرت ختمی مرتبت (ص)

نخستین بانویی که حضرت ختمی مرتبت او را به همسری برگزید خدیجه دختر خویلد بن اسد بن عبدالمزی بن قصی بود و ما در آغاز این جلد شرح حال و نسب و اخبار او و ترویج رسول خدا را پیش از مبعث با او و مسلمان شدن او و شمار فرزندان و تاریخ مرگ او را آوردیم.

رسول خدا (ص) پس از رحلت خدیجه سوده را به همسری برگزیدند.

سودة

او دختر قیس بن عبد شمس بن عبدود بن نصر بن مالک بن حسل بن عامر بن لؤی است و مادرش شמוש دختر قیس بن عمرو بن زید بن لبید بن خدش بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار از انصار است. سوده را نخست سکران بن عمرو بن عبد شمس بن عبدود بن نصر بن مالک بن حسل بن عامر بن لوی به همسری گرفت. سوده از دیرباز در مکه مسلمان شد و بیعت کرد. شوهرش سکران هم مسلمان شد و هر دو در هجرت دوم مسلمانان به سرزمین حبشه رفتند.

محمد بن عمر واقدی از مخرمه بن بُکیر از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است * سکران بن عمرو همراه همسر خود سوده از حبشه به مکه باز آمد و سکران در مکه درگذشت. چون مدت عده سوده سپری شد رسول خدا (ص) کسی را با پیام خواستگاری پیش او فرستاد و از او خواستگاری فرمود. سوده در پاسخ گفت اختیار کار من در دست

شماست و پیامبر (ص) فرمودند به یکی از مردان قوم خود بگو که تو را به همسری من درآورد. سوده به حاطب بن عمرو بن عبد شمس بن عبدود گفت و او سوده را به همسری رسول خدا درآورد. سوده نخستین بانویی بود که رسول خدا پس از مرگ خدیجه با او ازدواج فرمود.

محمد بن عمر واقدی، از محمد بن عبدالله بن مسلم ما را خبر داد که می‌گفته است * از پدرم شنیدم می‌گفت پیامبر (ص) به ماه رمضان سال دهم هجرت پس از رحلت خدیجه و پیش از آنکه عایشه را به همسری بگیرد با سوده ازدواج کرد و در مکه با او زفاف فرمود و او را به مدینه برد.

محمد بن عمر واقدی، از محمد بن عبدالله — برادرزاده زُهری — از زُهری، از عروه، از عایشه و همچنین ابن ابی الزناد، از هشام بن عروه، از پدرش، از عایشه ما را خبر دادند که می‌گفته است * سوده دختر زمعه سال خورده شده بود و پیامبر (ص) چندان از او بهره‌مند نبود و از سوی دیگر به موقعیت من در نظر رسول خدا (ص) و اینکه ایشان بسیار به فکر من هستند آگاه بود. ترسید که مبدا رسول خدا او را رها فرماید و چون می‌خواست جایگاه خود و عنوان همسری پیامبر (ص) را داشته باشد به آن حضرت گفت ای رسول خدا روزی که نوبت من است از عایشه باشد و شما در آن باره آزادی و پیامبر قبول فرمود و در همین مورد این آیه نازل شد که خداوند می‌فرماید: «و اگر زنی از شوهر خود بیم ناسازگاری و روی گردانی داشت»^۱.

محمد بن عمر واقدی، از معمر، از زُهری، از عروه، از عایشه ما را خبر داد که می‌گفته است * سوده روز و شب نوبت خود را برای کسب خشنودی رسول خدا (ص) به عایشه بخشید.

محمد بن عمر واقدی، از حاتم بن اسماعیل، از نعمان بن ثابت تیمی ما را خبر داد که می‌گفته است * رسول خدا (ص) به سوده فرمود عده نگهدار — طلاق داده‌ام — سوده شبی بر سر راه پیامبر نشست و گفت ای رسول خدا! در من شوقی نسبت به مردان — امور زناشویی — نیست ولی دوست دارم در زمره همسران تو مبعوث شوم، محبت فرمای و به من رجوع کن و حضرت ختمی مرتبت به او رجوع فرمودند.

۱. بخشی از آیه ۱۲۸، سوره چهارم — نساء است. طبرسی در مجمع‌البیان و ابوالفتح رازی در تفسیر موارد دیگری را درباره شأن نزول این آیه نوشته‌اند و به همین مورد هم اشاره کرده‌اند.

مسلم بن ابراهیم، از هشام دستوائی، از قاسم بن ابی بزه ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر (ص) خبر طلاق سوده را برای او پیام فرستاد، چون سوده از آن آگاه شد بر سر راه پیامبر که به خانه عایشه می‌رسید نشست و چون پیامبر (ص) را دید گفت تو را به کسی که قرآن را بر تو فرو فرستاده و تو را از همه خلق برگزیده است سوگند می‌دهم که چرا مرا طلاق داده‌اید آیا به سبب دلگیری از من بوده است؟ فرمود نه، سوده گفت اینک تو را به همان سوگند، سوگند می‌دهم که به من رجوع فرمایی، من سالخورده شده‌ام و مرا نیازی به مردان نیست ولی دوست می‌دارم به روز رستخیز در زمره همسران تو مبعوث شوم، پیامبر (ص) به او رجوع فرمود. سوده گفت من اینک شبانه‌روزی را که نوبت من است به عایشه که محبوب رسول خداست واگذار کردم.

محمد بن حمید عبدی از معمر ما را خبر داد که می‌گفته است * به من خبر رسیده است که پیامبر (ص) می‌خواستند سوده را طلاق دهند، سوده در آن باره با ایشان گفتگو کرد و گفت مرا حرصی به شوهر نیست ولی دوست می‌دارم که خداوند به روز قیامت مرا با عنوان همسر تو مبعوث فرماید.

محمد بن حمید عبدی از معمر، از هشام بن عروة از پدرش ما را خبر داد که سوده روز نوبت خود را به عایشه بخشیده بود.

یزید بن هارون از حماد بن سلمه، از ثابت بنانی، از سمیه، از عایشه ما را خبر داد که می‌گفته است * میان مردم هیچ زنی برای من دوست‌داشتنی‌تر از سوده نیست که در راه و روش او باشم جز اینکه او زنی است که در او رشک و حسد است.^۱

ابو معاویه ضریر، از اعمش، از ابراهیم ما را خبر داد که می‌گفته است * سوده به رسول خدا (ص) گفت دیشب که پشت سر شما نماز می‌گزاردم چندان رکوع را طول دادید که ناچار بینی خود را از بیم آنکه خون از آن سرازیر نشود گرفتم، رسول خدا خندیدند، گوید سوده گاهی با نقل چیزی پیامبر را می‌خنداند.

عفان بن مسلم، از ابو عوانه، از فراس، از عامر، از مسروق، از عایشه ما را خبر داد که می‌گفته است * روزی همه همسران رسول خدا در محضرش بودند، گفتیم ای رسول خدا! کدامیک از ما زودتر پس از مرگ شما به شما ملحق می‌شویم؟^۲ فرمود آن کس که دستش

۱. ابن اثیر در التهایه، ج ۲، ص ۴۸۹ بخشی از این حدیث را آورده و معنی کرده است که با توجه به گفته او ترجمه شد.

۲. ملاحظه می‌فرمایید که حدیث نادرست است. واقدی هم آن را رد کرده است. وانگهی مگر احتمال نمی‌داده‌اند که ایشان پیش از رسول خدا بمیرند!

از همه درازتر باشد. عایشه می گوید پاره چوبی برداشتیم و دستهای خود را اندازه گرفتیم. دستهای سوده دختر زمعه از همه بلندتر بود و پس از رحلت رسول خدا (ص) سوده از همه ما زودتر به ایشان پیوست، و بعد متوجه شدیم که منظور از بلندی دست پرداخت صدقه است و سوده زنی بود که صدقه دادن را دوست می داشت.

محمد بن عمر واقدی می گفت این حدیث درباره سوده درست نیست و درباره زینب دختر جحش درست است و او بود که زودتر از دیگران به رسول خدا پیوست. زینب به روزگار حکومت عمر بن خطاب درگذشت و آن گونه که محمد بن عبدالله بن مسلم از پدرش ما را خبر داد سوده تا روزگار حکومت معاویه زنده بوده و در شوال سال پنجاه و چهارم در مدینه درگذشته است. واقدی می افزود که همین موضوع در نظر ما استوارتر است.

محمد بن عمر واقدی از ابن ابی ذئب از صالح آزاد کرده و وابسته توأمة ما را خبر داد که می گفته است * از ابوهریره شنیدم می گفت پیامبر (ص) در حجة الوداع همراه همه همسران خود حج گزارد و فرمود همین حج - حج آخر - است و پس از آن محصور بودن خواهد بود. ابوهریره می گفته است پس از آن فقط سوده دختر زمعه و زینب دختر جحش به حج و هیچ سفری نرفتند و گفتند پس از رسول خدا هیچ مرکبی ما را حرکت نخواهد داد.

همچنین محمد بن عمر واقدی، از حماد بن زید از هشام از ابن سیرین ما را خبر داد که سوده می گفته است * من که حج و عمره گزارده ام همانگونه که خدای عز و جل فرمان داده است در خانه خود آرام می گیرم.

یعقوب بن ابراهیم از پدرش، از صالح بن کیسان، از صالح بن نبهان آزاد کرده و وابسته توأمة ما را خبر داد که می گفته * از ابوهریره شنیده است که می گفته است هنگامی که پیامبر (ص) از حجة الوداع برگشت فرمود «آغاز محصور بودن و خانه نشینی فرا رسیده است». صالح می گفته است، سوده می گفت پس از این هرگز حج نمی گزارم.

عبدالله بن مسلمة بن قعنب، از افلاح بن حمید، از قاسم بن محمد^۱، از عایشه ما را خبر داد که می گفته است * سوده اجازه خواست که پیش از ایشان و پیش از حرکت مردم به منی

۱. یعنی قاسم پسر جناب محمد بن ابی بکر که عایشه عمه اش بوده است و توجه خواهید فرمود که عایشه نسبت به همه اعقاب ابوبکر یا عمه است یا خاله و محرم آنان بوده است.

برود و پیامبر اجازه فرمود و سوده پیش از حرکت مردم به منی رفت و ما همان جا ماندیم تا شب را به صبح رساندیم و هم‌زمان با حرکت رسول خدا حرکت کردیم و اگر من هم از رسول خدا (ص) اجازه گرفته بودم و همانگونه که سوده اجازه گرفته بود پیش از مردم حرکت می‌کردم برای من دوست داشتنی تر بود.

محمد بن عبید طنافسی، از عبیدالله بن عمر، از عبدالرحمان بن قاسم از پدرش، از عایشه ما را خبر داد که می‌گفته است * دوست می‌داشتیم همانگونه که سوده از رسول خدا اجازه گرفت من هم اجازه می‌گرفتم و نماز صبح را پیش از آمدن مردم در منی - ظاهراً مقصود مسجد خیف است - می‌گزاردم، از عایشه پرسیدند مگر سوده از رسول خدا اجازه گرفته بود؟ گفت آری و چون بانویی فربه و سنگین وزن بود پیامبر او را اجازه فرمود.

عبدالله بن وهب مصری از افلاح بن حُمَید، از قاسم بن محمد از عایشه همسر رسول خدا ما را خبر داد که می‌گفته است * سوده دختر زمعه از رسول خدا اجازه گرفت که از مشعر به منی زودتر از مردم برود و چون بانویی فربه و سنگین وزن بود به او اجازه فرمود. محمد بن عمر واقدی، از عبدالحکیم بن عبدالله بن ابی فروة ما را حدیث کرد که می‌گفته است * از عبدالرحمان اعرج در مجلس درس او در مدینه شنیدم می‌گفت پیامبر (ص) برای سوده دختر زمعه از محصول خیبر هشتاد شتروار خرما و بیست شتروار جو و برخی گفته‌اند گندم مقرر فرمود.^۱

عارم بن فضل، از حماد بن زید از هشام بن حسان، از محمد بن عمر ما را خبر داد که می‌گفته است * عمر بن خطاب برای سوده جوالی انباشته از درم فرستاد، سوده پرسید این چیست؟ گفتند درم است، گفت شگفتا در جوالی مثل خرما! ای کنیز چادرهای مرا بیاور و همان دم همه را میان بی‌نویان پراکنده کرد.^۲

هشام بن محمد بن سائب کلبی از پدرش از ابوصالح، از ابن عباس ما را خبر داد که می‌گفته است * سوده دختر زمعه همسر سکران بن عمرو برادر سهیل بن عمرو بود، سوده

۱. محمد بن سعد ضمن شرح حال ام طالب دختر ابوطالب گفته است که واقدی کتاب مستطی به نام جیره‌هایی که رسول خدا مقرر فرموده‌اند به نام «طعم النبی» داشته است.

۲. نه تنها سوده که زینب دختر جحش هم از این بذل و بخشش عمر که نظام مالی مسلمانان را برهم زده بود سخت ناراحت شد و همه آن را همان روز میان بی‌نویان تقسیم کرد. به شرح حال زینب در صفحات آینده مراجعه فرمایید.

در خواب چنان دید که گویی پیامبر (ص) شروع به راه رفتن فرمود و برگردن سوده پا نهاد، سوده شوهر خود را از این خواب آگاه کرد، سکران گفت به جان پدرت سوگند اگر راست می‌گویی من خواهم مرد و پیامبر (ص) تو را به همسری خواهد گرفت، سوده گفت هرگز حرامم باد. هشام که این روایت را نقل می‌کرد می‌گفت ولی این حرف‌ها چیزی را دگرگون نمی‌سازد، سوده شبی دیگر در خواب دید درحالی که آرمیده است ماهی از آسمان بر او فرو افتاد و شوهر خود را از آن آگاه کرد، سکران گفت به جان پدرت که اگر خوابت درست باشد من چیزی زنده نخواهم بود و می‌میرم و تو پس از من ازدواج خواهی کرد. گوید سکران همان روز بیمار شد و چیزی نگذشت که درگذشت و پیامبر (ص) سوده را به همسری گرفتند.

محمد بن عبید طنافسی از محمد بن عمرو، از ابوسلمة بن عبدالرحمان و یحیی بن عبدالرحمان بن حاطب ما را خبر داد که می‌گفته‌اند * خوله دختر حکیم بن اوقص سلمی^۱ همسر عثمان بن مظعون به حضور پیامبر آمد و گفت ای رسول خدا چنین می‌بینم که به سبب از دست دادن خدیجه گرفتار اختلال شده‌ای، فرمود آری که مادر همه فرزندان و مدیر خانه بود، خوله گفت اجازه می‌فرمایی کسی را برایت خواستگاری کنم؟ فرمود آری که شما زنها برای این کار شایسته‌ترید، خوله برای آن حضرت سوده را که از خاندان عامر بن لوی بود و هم عایشه دختر ابوبکر را خواستگاری کرد و پیامبر با هر دو ازدواج فرمود و با سوده در مکه زفاف کرد و چون عایشه در آن هنگام شش ساله بود رسول خدا چند سال بعد یعنی هنگام ورود به مدینه با او زفاف کرد.

محمد بن عمر واقدی، از محمد بن عبدالله بن مسلم از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است * سوده دختر زمعه در مدینه به سال پنجاه و چهارم هجرت و روزگار حکومت معاویه بن ابی سفیان درگذشت.

عایشه

دختر ابوبکر صدیق که پسر ابوقحافة بن عامر بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مرة بن

۱. به گفته ابن عبدالبر در استیعاب، خوله از بانوان بسیار صالح و فاضل و آگاه به حدیث بوده است. سعد بن ابی وقاص و سعید بن مسیب و بشر بن سعید و عروة بن زبیر از او روایت کرده‌اند. شرح حال او در همین جلد طبقات هم خواهد آمد.

کعب بن لوی بوده است، مادر عایشه ام رومان دختر عمیر بن عامر بن دهمان بن حارث بن غنم بن مالک بن کنانه است.

هشام بن محمد بن سائب کلبی از پدرش از ابوصالح از ابن عباس ما را خبر داد که می‌گفته است * رسول خدا (ص) عایشه را از ابوبکر خواستگاری فرمود. ابوبکر گفت من پیش از این به مطعم بن عدی بن نوفل بن عبد مناف وعده داده و گفتگو کرده‌ام که عایشه را به همسری پسرش جُبیر بدهم. آزادم بگذارید که این موضوع را لغو کنم و چنان کرد و سپس رسول خدا با عایشه که دوشیزه بود ازدواج فرمود.

محمد بن عمر واقدی، از عبدالرحمان بن ابی رجال، از پدرش و او از مادرش عمره دختر عبدالرحمان بن سعد بن زراره ما را خبر داد که می‌گفته است * شنیدم عایشه می‌گفت پیامبر (ص) در ماه شوال سال دهم بعثت و سه سال پیش از هجرت مرا که شش ساله بودم به همسری برگزید و پیامبر هجرت فرمود و به روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول وارد مدینه شد و در ماه شوال همان سال که هشتمین ماه هجرت بود با من زفاف فرمود و در آن هنگام نه‌ساله بودم.

محمد بن عمر واقدی، از ابو حمزه میمون که وابسته و آزاد کرده عروه بن زبیر بوده است، از عروه از عایشه ما را خبر داد که می‌گفته است * رسول خدا (ص) مرا به همسری برگزید و من در آن هنگام با دخترکان بازی می‌کردم و نفهمیدم که پیامبر مرا به همسری برگزیده است تا آنکه مادرم مرا گرفت و در خانه نگهداشت و اجازه بیرون رفتن به من نداد به اندیشه‌ام گذشت که من دارای همسر شده‌ام ولی از مادرم نپرسیدم و او بود که مرا آگاه کرد.

محمد بن عمر واقدی، از عبدالرحمان بن ابی زناد، از هشام بن عروه، از پدرش، از عایشه ما را خبر داد که می‌گفته است * رسول خدا مرا درحالی که شش ساله بودم به همسری برگزید و درحالی که نه‌سال داشتم با من زفاف فرمود، مرا درحالی که با دخترکان و همراه کنیزکان بازی می‌کردم به حضور آن حضرت بردند، هنگامی که پیامبر می‌آمد و دوستان و هم‌بازی‌های من از ایشان خود را پوشیده می‌داشتند و بیرون می‌رفتند. و هرگاه رسول خدا بیرون می‌رفت از حضور آنان با من خشنود بود یا درباره من آهسته به آنان سفارش می‌کرد. وکیع بن جراح، از سفیان، از اسماعیل بن أمیه، از عبدالله بن عروه، از عروه، از عایشه ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر (ص) در ماه شوال مرا عقد فرمود و در ماه شوال با

من زفاف فرمود و کدامیک از همسران رسول خدا در نظرش خوشبخت‌تر و پیش او بهره‌مندتر از من بودند؟ و عایشه دوست می‌داشت که زنهای خانواده‌اش را در ماه شوال به خانه شوهر ببرند.^۱

عبدالله بن نمیر، از اجلح، از عبدالله بن ابی ملیکه ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر (ص) عایشه را از ابوبکر خواستگاری فرمود، ابوبکر گفت ای رسول خدا پیش از این اختیار او را به مطعم واگذار کرده‌ام که برای پسرش جبیر او را نامزد کرده است، اجازه فرمای تا او را از تعهد نسبت به ایشان برهانم، ابوبکر چنان کرد و جبیر عایشه را رها کرد و رسول خدا او را به همسری گرفت.

یزید بن هارون از فضیل بن مرزوق، از عطیه ما را خبر داد که می‌گفته است * رسول خدا (ص) از عایشه دختر ابوبکر که دخترکی بود خواستگاری فرمود، ابوبکر پرسید که آیا می‌توان دختر برادر را به همسری گرفت؟ رسول خدا فرمود «تو برادر دینی منی» گوید ابوبکر عایشه را به ازدواج پیامبر درآورد با کابینی که اثاث خانه به قیمت پنجاه یا حدود پنجاه درم، در این هنگام دایه عایشه پیش او رفت و دست او را که با دیگر کودکان بازی می‌کرد گرفت و او را به حجره‌یی برد و جامه‌اش را مرتب کرد و چادری بر سرش افکند و او را به حضور پیامبر (ص) برد.

یزید بن هارون، از حماد بن سلمه، از هشام بن عروه، از پدرش، از عایشه ما را خبر داد که می‌گفته است * من شش ساله بودم که رسول خدا (ص) مرا عقد فرمود و نه ساله بودم که مرا به خانه آن حضرت بردند، من سرگرم بازی کردن میان تاب و بانوج بودم و زلف داشتم در همان حال که بازی می‌کردم پیش من آمدند و مرا بردند و آماده‌ام ساختند و به حضور ایشان بردند و در آن جا چهره مرا که بر پارچه حریری نقش بسته بود به من نشان دادند.

یزید بن هارون از حماد بن سلمه از حُمید طویل از عبدالله بن عبید بن عُمیر ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر (ص) از مرگ خدیجه چنان افسرده و دل‌گیر شد که بر وجود عزیزش ترسیدند و سرانجام عایشه را به همسری برگزید.

وکیع بن جراح و فضل بن دکین و محمد بن ربیعہ کلابی از فضیل بن مرزوق، از عطیه

۱. در روایتی پس از این خواهید دید که چون در ماه شوالی طاعون خطرناکی مکه و مدینه را فرا گرفته بوده است مردم ازدواج و زفاف را در ماه شوال خوش نمی‌داشته‌اند.

عوفی ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر (ص) عایشه را با کابینی که خانه‌یی به بهای پنجاه یا حدود پنجاه درم بود به همسری گرفت.

وکیع از سفیان از ابواسحاق از ابو عبیده ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر (ص) عایشه را در هفت سالگی عقد و در نه سالگی با او زفاف فرمود و رسول خدا به هنگامی که عایشه هیجده ساله بود رحلت فرمود.

همچنین وکیع از هشام بن عروه از پدرش ما را خبر داد که پیامبر (ص) عایشه را در شش یا هفت سالگی او عقد و در نه سالگی او با او زفاف فرمود.

ابو معاویه ضریر، از اعمش، از ابراهیم، از اسود، از گفته خود عایشه ما را خبر داد که می‌گفته است * رسول خدا (ص) در نه سالگی او با او ازدواج فرموده است و در هیجده سالگی او رسول خدا رحلت فرموده است.

فضل بن دکین، از اسرائیل، از ابواسحاق از ابو عبیده ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر (ص) عایشه را در شش سالگی او عقد کرد و در نه سالگی با او زفاف کرد و در هیجده سالگی عایشه آن حضرت رحلت فرمود.

عبد الوهاب بن عطاء هم از اسرائیل از ابواسحاق از مصعب بن سعد مانند همین را نقل کرد.

ابو عاصم ضحاک بن مخلد نبیل و فضل بن دکین و محمد بن عبدالله اسدی همگی از سفیان از اسماعیل بن امیه از عبدالله پسر عروه از گفته خود عایشه ما را خبر دادند که می‌گفته است * پیامبر (ص) به ماه شوال مرا عقد فرمود و به ماه شوال مرا به خانه او بردند و کدامیک از زنان او در نظرش خوشبخت‌تر و بهره‌مندتر از من بوده است؟!

گوید عایشه دوست می‌داشت که مراسم زفاف زنهای خانواده او در ماه شوال باشد. ابو عاصم می‌گفت به سبب طاعون فراگیری که در روزگاران گذشته در ماه شوال اتفاق افتاده بود مردم از مراسم عقد و زفاف در ماه شوال کراهت داشتند. ابو عاصم همچنان می‌گفت سفیان این خبر را به سال یکصد و چهل و شش در شهر مکه و در خانه حسن بن وهب جُمحی برای ما نقل کرد.

مسلم بن ابراهیم، از جعفر بن سلیمان، از هشام بن عروه، از پدرش از عایشه ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر (ص) در هفت سالگی من مرا عقد و در نه سالگی با من زفاف فرمود و من همراه دوستان خود عروست بازی می‌کردیم و هرگاه پیامبر (ص) می‌آمد و

عروسکها پیش ما بود می فرمود آرام و بر جای خود باشید.

عفان بن مسلم، از وهیب، از هشام بن عروه، از پدرش، از عایشه ما را خبر داد که می گفته است * در حضور پیامبر (ص) با عروسکهای خود بازی می کردم و دوستان هم سن و سالم پیش من می آمدند و آنان از رسول خدا خود را پوشیده و پس پرده نگه می داشتند و پیامبر (ص) پوشیده به آنان می فرمود همراه من بازی کنند.^۱

عفان بن مسلم، از وهیب، از هشام بن عروه از پدرش از خود عایشه ما را خبر داد که می گفته است * شش ساله بوده است که پیامبر (ص) او را عقد فرموده و نه ساله بوده که با او زفاف کرده است و نه سال هم پیش آن حضرت بوده است.

عارم بن فضل، از حماد بن زید از هشام بن عروه از پدرش از عایشه ما را خبر داد که می گفته است * پیامبر (ص) در هفت سالگی مرا عقد فرمود و در نه سالگی با من زفاف کرد. کثیر بن هشام، از جعفر بن برقان از زهری ما را خبر داد که می گفته است * پیامبر (ص) در شش سالگی عایشه او را عقد و در نه سالگی او با او زفاف فرمود و در هیجده سالگی او رحلت فرمود.

محمد بن حمّید عبدی از معمر از زهری و هشام بن عروه ما را خبر داد که هر دو می گفته اند * پیامبر (ص) با عایشه در نه یا هفت سالگی زفاف فرموده است. احمد بن اسحاق حضرّمی، از وهیب از عبیدالله بن عمر از یزید بن رومان، از عروه، از عایشه ما را خبر داد که می گفته است * به روزگار رسول خدا (ص) عروسک بازی می کردم!

محمد بن عمر واقدی، از خارجه بن عبدالله از یزید بن رومان از عروه از عایشه ما را خبر داد که می گفته است * روزی پیامبر (ص) پیش من آمدند و من سرگرم عروسک بازی بودم فرمودند ای عایشه این ها چیست - این کارها چیست؟ گفتم اسبهای سلیمان (ع) است و آن حضرت تبسم فرمود.

محمد بن عمر واقدی، از اسرائیل، از اعمش، از ابراهیم، از اسود، از عایشه ما را خبر داد که می گفته است * پیامبر (ص) در شش سالگی مرا عقد و در نه سالگی با من زفاف فرمود و هیجده ساله بودم که رحلت فرمود.

۱. قرار بر نقد و بررسی این روایتها که بیشتر آن هم از فرزندان زیر است نیست و گرنه به راحتی از خوانندگان گرامی می پرسم که عروسک بازی از افتخارها شمرده می شود؟! که این همه روایت نقل کنند!

محمد بن عمر واقدی، از موسی بن محمد بن عبدالرحمان، از ریطه، از عمرة دختر عبدالرحمان ما را خبر داد که می‌گفته است * از عایشه پرسیدند رسول خدا (ص) چه هنگامی با تو زفاف فرمود؟ گفت هنگامی که رسول خدا به مدینه هجرت فرمود ما و دخترانش را در مکه گذاشت و چون به مدینه رسید زید بن حارثه و برده آزاد کرده و وابسته خود یعنی ابورافع را گسیل داشت و دو شتر در اختیار آن دو گذاشت و پانصد درهم هم که از ابوبکر وام گرفته بود به آنان داد که هر چند مرکبی که مورد نیاز باشد خریداری کنند، ابوبکر هم عبدالله بن اُریقط دیلی را همراه دو یا سه شتر فرستاد و به پسرش عبدالله بن ابی‌بکر نوشت که خانواده ابوبکر یعنی مادرم ام رومان و من و خواهرم اسماء همسر زبیر را سوار کند و روانه سازد، ما با هم از مکه بیرون آمدیم و چون به منطقه قُدَید^۱ رسیدیم زید بن حارثه با آن پانصد درهم سه شتر خرید و همگان بیرون آمدیم و با طلحة بن عبیدالله که می‌خواست همراه خانواده ابوبکر هجرت کند برخوردیم و همه همراه شدیم، زید بن حارثه و ابورافع فاطمه (ع) و ام کلثوم و سوده دختر زمعه - همسر رسول خدا - و ام ایمن و اُسامه بن زید را همراهی می‌کردند و عبدالله بن ابی‌بکر ام رومان همسر ابوبکر و دو خواهر خود را همراهی می‌کرد. طلحة بن عبیدالله هم همراه ما بود و همه به راه افتادیم، چون به منطقه بیض که در منی است رسیدیم شتری که من و مادرم در هودجی بر آن سوار بودیم رم کرد مادرم فریاد می‌کشید که ای وای بر دخترم! ای وای بر نوه‌روسم! سرانجام شتر ما را که داشت از گردنه سرازیر می‌شد گرفتند و خدای عزوجل ما را به سلامت داشت، و چون به مدینه رسیدیم من هم همراه افراد خانواده ابوبکر بودم، خانواده رسول خدا هم جایی منزل کردند، و رسول خدا (ص) در آن هنگام مسجد و حجره‌هایی را اطراف آن می‌ساخت و همسر و خانواده خود را آنجا منزل داد ما مدتی در خانه ابوبکر بودیم، ابوبکر به پیامبر (ص) گفت چه چیزی شما را از بردن همسرت به خانه‌ات باز می‌دارد؟ فرمود مهریه و کابین، ابوبکر دوازده و نیم وقیه به ایشان داد و آن حضرت همان را برای ما فرستاد و در همین حجره که هم اکنون ساکن هستیم و رسول خدا هم در همین حجره رحلت فرمود با من زفاف کرد و پیامبر برای خود دری در مسجد گشود که روبه‌روی دری بود که به عایشه اختصاص داشت، عایشه می‌گفته است پیامبر (ص) قبلاً سوده را هم در حجره‌یی که کنار

۱. قُدَید: نام جایی نزدیک مکه است. به معجم البلدان، ج ۷، ص ۳۸ مراجعه فرمایید.

حجره من بود ساکن فرموده بود و پیش از زفاف با من پیش سوده و در خانه او بودند. احمد بن عبدالله بن یونس، از زهیر بن معاویه، از هشام بن عروه، از عروه، از عایشه ما را خبر داد که می‌گفته است * سوده هم شبانروز نوبت خود را به عایشه واگذار کرد و گفت نوبت من از عایشه باشد و پیامبر (ص) دو روز را به عایشه تخصیص دادند یعنی روز خودش و روز سوده را.

یزید بن هارون از حماد بن سلمه از هشام پسر عروه از عباد بن حمزه بن عبدالله بن زبیر از خود عایشه ما را خبر داد که می‌گفته است * به رسول خدا گفتم زن‌ها هم کنیه دارند برای من هم کنیه‌یی تعیین فرما، فرمود به نام پسر عبدالله کنیه خود را انتخاب کن.^۱ حجاج بن نصر، از عیسی بن میمون، از قاسم بن محمد، از عایشه ما را خبر داد که می‌گفته است * من با ده امتیاز بر دیگر زنان رسول خدا برتری داده شده‌ام، گفته شد ای مادر مؤمنان آن ده فضیلت چیست؟ گفت اینکه رسول خدا دوشیزه‌یی جز مرا به همسری نگرفته است، و زنی را که پدر و مادرش هر دو از مهاجران باشند جز من نگرفته است، و خداوند حکم تبرئه مرا از آسمان نازل فرموده است، و اینکه جبریل تصویر مرا که بر پارچه حریری نقش بسته بود برای ایشان آورد و به آن حضرت گفت صاحب این چهره را به همسری بگیر که همو همسر تو است، و من و رسول خدا از آب یک ظرف غسل می‌کردیم و این کار را نسبت به هیچ‌یک از زنان خود انجام نمی‌داد، و درحالی که — در خانه — نماز می‌گزارد من از مقابل او رفت و آمد می‌کردم که این کار را هم نسبت به هیچ‌یک از همسران خود انجام نداده است، و هنگامی که با من بود وحی بر آن حضرت نازل می‌شد و هنگامی که باز نه‌ای دیگرش بود وحی بر او نازل نمی‌شد، و خداوند او را قبض روح فرمود درحالی که میان سینه و گلوی من تکیه داده بود، و در آن شبی رحلت فرمود که نوبت من بود و در حجره من به خاک سپرده شد.^۲

۱. یعنی عبدالله بن زبیر که خواهرزاده عایشه است.

۲. برای خوانندگان گرامی چند توضیح لازم به نظر می‌رسد، نخست اینکه حجاج محدثی ضعیف بوده و نسایی او را مورد اعتماد نمی‌دانسته است. ابو داود هم می‌گفته است احادیث او را رها کرده‌اند. ابوحاتم هم او را ضعیف شمرده است. در این باره به شماره میزان الاعتدال، شماره ۱۷۴۸ مراجعه فرمایید، دوم آنکه خداوند متعال در آیه چهارم سوره تحریم، درباره همسران رسول خدا که ممکن است به او ارزانی فرماید، بیوگان را بر دوشیزگان مقدم داشته است. سوم آنکه به گفته خود مؤلف طبقات بر طبق بسیاری از روایات آن حضرت در آغوش علی علیه‌السلام رحلت فرموده است نه در

شبابه بن سوار، از شعبه، از حکم از ابو وائل ما را خبر داد که می گفته است * عمار بن یاسر سخن از عایشه به میان آورد و گفت به هر حال ما او را همسر رسول خدا در دنیا و آخرت می دانیم.

معلى بن اسد از وهيب بن خالد و عبدالعزيز بن مختار ما را خبر دادند که هر دو می گفته اند * هشام بن عروة از گفته پدرش از عایشه برای ما نقل کرد که پیامبر (ص) به او گفته اند دوبار تو را در خواب دیدم بدینگونه که مردی را دیدم که تو را در پارچه حریری بر دست گرفته و می گوید کسی که زیر این حریر است همسر تو خواهد بود و چون پارچه حریر را کنار زد دیدم تو زیر آن پارچه ای و من با خود گفتم اگر این تقدیر خداوند باشد خودش آن را فراهم خواهد فرمود.

عفان بن مسلم، از وهيب بن خالد، از هشام بن عروة از عباد بن حمزة بن عبدالله بن زبیر ما را خبر داد که * عایشه به پیامبر گفته است ای رسول خدا! آیا بر من کنیه یی نمی نهی؟ و پیامبر فرموده اند به نام پسر عبدالله کنیه خود را انتخاب کن و کنیه عایشه ام عبدالله بوده است.

عفان بن مسلم، از مهدی بن میمون، از شعیب بن حبیب ما را خبر داد که می گفته است * از شعبی شنیدم که می گفت مسروق هرگاه حدیثی را از ام المؤمنین عایشه نقل می کرد می گفت بانوی راستگو و دختر صدیق و کسی که از اتهام تبرئه شده است برای من چنین و چنان حدیث کرده است، کس دیگری غیر از شعبی می گفته است مسروق محبوبه حبیب خدا را هم می افزوده است.

ابو ولید هشام طرابلسی از ابو عوانه، از فراس، از عامر، از مسروق ما را خبر داد که می گفته است * زنی به عایشه گفت مادر جان! عایشه گفت من مادر تو نیستم، مادر مردان شمایم.^۱ ابو ولید هشام طرابلسی، از ابو عوانه، از هشام بن عروة از پدرش از عایشه ما را خبر داد که می گفته است * عروسکهای داشته است که با آنها بازی می کرده است و هرگاه

→

آغوش عایشه، چهارم آنکه روایت متضمن ترک ادب از سوی عایشه در هنگام نمازگزاردن رسول خداست و فضیلتی شمرده نمی شود و تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

۱. خوانندگان گرامی توجه دارند که خداوند در آیه ۶، سوره سی و سوم - احزاب همسران حضرت ختمی مرتبت را به منزله مادر مؤمنان یاد فرموده است یعنی ازدواج با ایشان حرام است نه اینکه محرم باشند. برای آگاهی بیشتر به تفسیر آیه مذکور در تفسیر ابوالفتوح مراجعه فرمایید.

پیامبر (ص) می‌آمده‌اند عایشه آنها را زیر پارچه و جامه پنهان می‌کرده است، ابو‌عوانه می‌گفته است لابد برای اینکه او را از آن کار منع نکنند.

همین هشام، از ابو‌عوانه، از عبدالملک بن عُمیر از عایشه ما را خبر داد که می‌گفته است * مزایایی به من عطا شده است که به هیچ زنی عطا نشده است؟! پیامبر (ص) مرا در هفت سالگی عقد فرمود و فرشته‌یی درحالی که تصویر مرا در دست داشت پیش پیامبر آمد و پیامبر بر آن تصویر نگریست و در نه سالگی من با من زفاف فرمود، و من جبریل را دیده‌ام و هیچ زن دیگری او را ندیده است، و من در نظر او محبوب‌ترین همسرانم بودم!^۱ و پدرم محبوب‌ترین یارانش در نظرش بود، در خانه من بیمار شد و من پرستاری آن حضرت را عهده‌دار شدم و رحلت فرمود درحالی که کسی جز من و فرشتگان حضور نداشت.^۲

همین هشام، از شریک، از هشام بن عروه از پدرش از عایشه ما را خبر داد که می‌گفته است * هنگامی که سوده سالخورده شد نوبت خود را به من بخشید و پیامبر (ص) دو روز را به من اختصاص می‌داد، هم روز خودم و هم روز او را.

عبیدالله بن موسی، از اسرائیل، از ابواسحاق، از حُمید بن عریب ما را خبر داد که می‌گفته است * به روز جنگ جمل مردی شروع به دشنام‌دادن به عایشه و نسبت‌های ناروادادن به او شد و مردم گرد او گرد آمدند. عمار پرسید چه خبر است، گفتند مردی بر پوستین عایشه افتاده است. عمار به آن مرد گفت خاموش باش ای ناستوده که عوعو می‌کنی، آیا به زنی که محبوب رسول خدا بوده است دشنام می‌دهی و تهمت می‌بندی، همانا که عایشه در بهشت هم همسر رسول خداست.^۳

ابوبکر بن عبدالله بن ابی‌اویس، از سلیمان بن بلال، از اُسامه بن زید لیثی، از ابوسلمه

۱. مناسب است خوانندگان گرامی به آیه ۴، سورهٔ نعت و ششم - تحریم که در سالهای پایانی زندگانی حضرت ختمی مرتبت نازل شده است مراجعه و دقت فرمایند که خطاب به عایشه و همتای دیگرش حفصه چه فرموده شده است، زمخشری مفسر بزرگ اهل سنت و دیگران تصریح کرده‌اند که مورد خطاب عایشه و حفصه‌اند، دقت در همین آیه روشن‌ترین دلیل بر نادارستی سخن این بانوست که خود را محبوب‌ترین می‌داند، پروردگار ما را از به خودشیفتگی محفوظ بدار.

۲. امیدوارم که این اخبار مجعول باشد و به عایشه بسته باشند و گرنه باید بسیار بی‌پروا بود که دروغهایی به این روشنی بر زبان آورد. لطفاً در جلد دوم همین کتاب طبقات به بخش گزارش رحلت حضرت رسول (ص) مراجعه فرمایید تا ببینید آیا عایشه تنها بوده است!!

۳. سلام و رحمت خدا بر دست‌پروردگان حضرت ختمی مرتبت و مکتب علوی که با وجود شمشیرکشیدن عایشه و طلحه و زبیر بر روی ایشان بدین سان درس اخلاق می‌دهند، ولی گوش شنوا و دیده و دل عبرت‌بین کجاست.

ماجشون، از ابو محمد آزاد کرده و وابسته غفاری‌ها ما را خبر داد که می‌گفته است * عایشه از رسول خدا پرسید همسران شما در بهشت چه کسانی هستند؟ پیامبر فرمود تو از آنانی.

یزید بن هارون، از اسماعیل بن ابی خالد، از مصعب بن اسحاق بن طلحه ما را خبر داد که می‌گفته است * به من خبر داده‌اند که پیامبر فرموده‌اند «برای اینکه مرگ بر من آسان باشد عایشه یا کفهای دستهایش را که در بهشت بود به من نشان دادند».^۱

عبدالله بن نمیر، از هشام بن عروه، از پدرش، از عایشه ما را خبر داد که می‌گفته است * با عروسکها بازی می‌کردم چند دختر و بانوی هم سن و سال من هم می‌آمدند و همراه من بازی می‌کردند و چون رسول خدا را می‌دیدند از آن حضرت فاصله می‌گرفتند و می‌رفتند و پیامبر (ص) آنان را به خانه می‌آورد و با من بازی می‌کردند.

ابومعاویه ضریر، از اسماعیل بن سَمِیع، از مسلم بَطِین ما را خبر داد که پیامبر (ص) فرموده‌اند «عایشه در بهشت همسر من است».

همو، از هشام بن عروه، از عباد بن حمزه ما را خبر داد که می‌گفته است * عایشه به حضور رسول خدا رفته و گفته است ای رسول خدا به زنان خود کنیه ارزانی داشته‌ای مرا هم کنیه‌ای ارزانی دار، پیامبر فرموده‌اند به نام خواهرزاده‌ات عبدالله کنیه خود را برگزین.

انس بن عیاض لیشی هم از همان راویان ما را خبر داد که * عایشه به پیامبر (ص) گفته است آیا به من کنیه ارزانی نمی‌داری؟ و فرموده‌اند به نام پسر عبدالله بن زبیر کنیه‌ات را برگزین و کنیه او ام عبدالله بوده است.

ابومعاویه ضریر از اعمش، از مُسلم، از مسروق ما را خبر داد که * از او پرسیده‌اند آیا عایشه احکام و مسائل میراث را به خوبی می‌دانسته است؟ و او پاسخ داده آری، سوگند به کسی که جان من در دست اوست مشایخ اصحاب حضرت ختمی مرتبت را دیدم که همگی از بزرگان بودند و مسائل میراث را از او می‌پرسیدند.

ابومعاویه ضریر و محمد بن عبدالله طنافسی هر دو از اعمش از مسلم ما را خبر دادند که هرگاه از عایشه حدیث نقل می‌کرده می‌گفته است بانوی راستگو و فرزند صدیق و محبوب حبیب خدا را که از تهمت تبرئه شده است مرا بدینگونه حدیث کرد.

ابومعاویه ضریر از اعمش از تمیم بن سلمه از عروه، و همچنین از گفته هشام بن عروه

۱. به راستی نمی‌فهمیده‌اند که مرگ برای بزرگواری که به رفیق اعلی می‌پیوندد عین وصل است و با ساختن اینگونه روایات ست به خیال بزرگ کردن عایشه از مقام والای رسول خدا می‌کاهند.

ما را خبر داد که می‌گفته‌اند * عایشه را دیدیم که هفتاد هزار درم صدقه داد و در همان حال پیراهن خود را وصله می‌زد، یا در عبادت سخت کوشا بود.^۱

ابومعاویه ضریر، از هشام بن عروه از محمد بن منکدر، از اُم ذَرَه^۲ ما را خبر داد که می‌گفته است * عبدالله بن زبیر صد هزار درم در دو جوال برای عایشه فرستاد، عایشه بشقایی خواست و در همان روز که روزه هم بود شروع به تقسیم آن مال میان مردم کرد، و چون روز را به شب رساند گفت ای کنیزک افطار مرا بیاور، ام ذره گفت ای ام‌المؤمنین! آیا با این پول که همه را انفاق کردی نمی‌توانستی یک درم گوشت بخری که با آن افطار کنی؟ عایشه گفت بر من سخت مگیر اگر قبلاً گفته بودی این کار را کرده بودم.

اسباط بن محمد، از مطرف، از ابواسحاق، از مصعب بن سعد ما را خبر داد که می‌گفته است * عمر برای همسران رسول خدا ده هزار درم مقرری - سالیانه - تعیین کرد و برای عایشه به این دستاویز که محبوبه رسول خداست دو هزار درم بیشتر مقرر داشت.

وکیع بن جراح و محمد بن عبید هر دو از اسماعیل بن ابی خالد از قیس بن ابی حازم نقل می‌کرد که می‌گفته است * عمرو بن عاص از پیامبر پرسید ای رسول خدا محبوب‌ترین مردم در نظر شما کیست؟ فرمود «عایشه»! عمرو عاص گفت مقصودم از مردان بود، فرمود «پدرش»!^۳

فضل بن دکین، از سفیان، از فراس، از شعبی، از مسروق ما را خبر داد که می‌گفته است * زنی به عایشه گفت مادر جان! عایشه گفت من مادر تو نیستم، مادر مردان شمایم.

ابواسامه حماد بن اسامه از هشام بن عروه از پدرش، از عایشه ما را خبر داد که می‌گفته است * رسول خدا به من فرمود، دوبار تو را در خواب دیدم که تو را پیچیده در پارچه حریری آوردند و چهره‌ات را گشودند که تو بودی و به من گفته می‌شد این همسر تو است و من می‌گفتم اگر این تقدیر خدا باشد آن را برآورده می‌فرماید.

محمد بن زید واسطی، از مجالد بن سعید، از عامر شعبی، از مسروق ما را خبر داد که

۱. در پاره‌یی از نسخ ترفع و در پاره‌یی دیگر ترفع است و با مراجعه به ابن اثیر، النهایه، در ترجمه هر دو معنی را در نظر گرفتیم.

۲. ابن بانو که خدمتکار عایشه بوده از اصحاب هم شمرده شده است. ابن سعد در همین جلد طبقات نام او را آورده است.

۳. برای آگاهی از محبوب‌ترین مردان در نظر رسول خدا (ص) لطفاً به صحیح ترمذی، ج ۲، ص ۲۹۹ و مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۳۰ و حافظ ابونعیم اصفهانی، حلیه الاولیاء، ج ۶، ص ۳۳۹ و خطیب، تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۱۷۱ و ابن اثیر، اسد الغابۀ، ج ۴، ص ۳۰ و... مراجعه فرمایید که معلوم می‌شود علی علیه‌السلام است.

می گفته است * عایشه به من گفت جبریل را در حالی که سوار بر اسب بود و رسول خدا (ص) با او آهسته سخن می گفت بر در همین حجره ایستاده دیدم، پس از اینکه رسول خدا (ص) وارد حجره شد گفتم ای رسول خدا این که بود که با او آهسته و در گوشی سخن می گفتی؟ فرمود مگر او را دیدی؟ گفتم آری، فرمود او را شبیه چه کسی یافتی؟ گفتم او را شبیه دحیه کلبی دیدم، فرمود خیر فراوانی را دیدی او جبریل است، عایشه می گفت چیزی نگذشت که پیامبر فرمودند ای عایشه! این جبریل است که بر تو سلام می رساند، گفتم سلام بر او باد خدای بر این واردشونده پاداش نیکو بدهد.

یزید بن هارون و وکیع بن جراح و فضل بن دکین هر سه از زکریاء بن ابی زائدة از شعبی، از ابوسلمه، از عایشه ما را خبر دادند که می گفته است * رسول خدا به من فرمود جبریل بر تو سلام می رساند، من در پاسخ گفتم سلام و رحمت خدا بر او باد. وکیع می گفته است عبدالله بن حبیب از شعبی در این حدیث افزوده است که پیامبر (ص) فرمودند به به، و مطیع بن عبدالله از شعبی افزوده است که عایشه گفته است خوشامد بر این واردشونده و دیدارکننده باد.

عفان بن مسلم، از شعبه، از عبدالرحمان بن قاسم ما را خبر داد که می گفته است * قاسم می گفت که عایشه روزه دهر می گرفته است.^۱

حجاج بن محمد، از ابن جریج از عطاء ما را خبر داد که می گفته است * من و عبید بن عمیر هنگامی که عایشه در کنار کوه ثبیر در مینی ساکن بود پیش او می رفتیم، گوید از عطا پرسیدم حجاب او چگونه بود؟ گفت او درون خیمه یی ترکی بود که پرده اش آویخته و حائل میان ما و او بود، ولی در کودکی خود بر تن عایشه پیراهنی زردرنگ که بازعفران رنگ شده بود دیدم.

کثیر بن هشام، از جعفر بن برقان ما را خبر داد که می گفته است * از زهری درباره این مسئله پرسیدم که اگر مردی زن خود را مختار کند که اگر می خواهد جدا شود و آن زن زندگی با آن مرد را اختیار کند آیا حکم طلاق دارد؟ زهری در پاسخ گفت عروة بن زبیر از عایشه برای من نقل کرد که می گفته است رسول خدا (ص) پیش من آمد و فرمود کاری را به تو پیشنهاد می کنم، ولی در پاسخ به آن شتاب مکن تا با پدر و مادر خود مشورت و رایزنی

۱. یعنی پیوسته و فراوان.

کنی، گفتم ای رسول خدا چه پیشنهادی است و آن حضرت آیه‌های بیست و هشت و بیست و نه سوره احزاب را برای من تلاوت فرمود که می‌فرماید «ای پیامبر به همسرانت بگو که اگر زندگی و زیور این جهانی را می‌خواهید بیایید تا شما را بهره‌مند سازم و شما را رها سازم. رها ساختن پسندیده، و اگر خواستار خدا و پیامبرش و سرای دیگر باشید همانا خداوند برای نیکوکاران شما پاداشی بزرگ فراهم فرموده است»^۱ عایشه به پیامبر گفت در چه کاری امر می‌فرمایی که با پدر و مادرم رایزنی کنم! بدون هیچ تردید من خدا و پیامبرش و سرای دیگر را برمی‌گزینم، گوید پیامبر (ص) را خوش آمد و شاد شد و فرمود همین پیشنهاد را که بر تو عرضه کردم به دیگر همتایان تو نیز عرضه خواهم کرد. من گفتم ای رسول خدا آنان را از سخن و انتخاب من آگاه مکن ولی آن حضرت پذیرفت و پیشنهاد را به آنان عرضه می‌کرد و بلافاصله می‌فرمود عایشه خدا و پیامبرش و سرای دیگر را برگزیده است، عایشه می‌افزوده است که رسول خدا (ص) پیشنهاد طلاق را بر ما عرضه فرمود و ما آن را طلاق ندانستیم و طلاق نشمردیم.

ابوبکر محمد بن ابی مره مکی، از نافع بن عمر، از ابن ابی ملیکه ما را خبر داد که می‌گفته است * ابن زبیر هرگاه از عایشه حدیث می‌کرد می‌گفت «سوگند به خدا که عایشه هرگز بر رسول خدا دروغ نبسته است».

سعید بن منصور، از ابن ابی الزناد، از هشام بن عروة از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است * عایشه به من گفت ای خواهرزاده! پیامبر (ص) به من فرمود بر من پوشیده نمی‌ماند که چه هنگامی خشنودی و چه هنگام خشمگینی، گفتم ای رسول خدا چگونه می‌شناسی پدر و مادرم فدای تو باد، فرمود هنگامی که خشنودی چون می‌خواهی سوگند بخوری می‌گویی نه به پروردگار محمد سوگند و هرگاه خشمگینی می‌گویی نه به خدای ابراهیم، گفتم راست می‌فرمایی همینگونه است.

محمد بن ربیعہ کلایی، از اسماعیل بن رافع از گفته اسحاق کور ما را خبر داد که می‌گفته است * پیش عایشه رفتم پشت پرده رفت گفتم از من که تو را نمی‌بینم رعایت حجاب می‌کنی؟ گفت بر فرض که تو مرا نبینی من تو را می‌بینم.

محمد بن عمر واقدی، از عبدالحکیم بن عبدالله بن ابی فروة ما را خبر داد که

۱. برای آگاهی بیشتر درباره این دو آیه در منابع فارسی به تفسیر کشف الاسرار میبیدی، ج ۸، ص ۴۱ و تفسیر ابوالفتح، ج ۹، ص ۱۴۸ مراجعه فرماید.

می‌گفته است * در مجلس درس حدیث عبدالرحمان اعرج در مدینه شنیدم که می‌گفت رسول خدا (ص) برای عایشه از فرآورده کشاورزی خیبر هشتاد شتروار خرما و بیست شتروار گندم یا جو جیره مقرر فرمود.

انس بن عیاض و عبدالله بن نمیر هر دو از هشام بن عروه از پدرش ما را خبر دادند که می‌گفته است * عایشه عبایی از خز داشت که آن را می‌پوشید و همان را به عبدالله بن زبیر پوشاند.

یزید بن هارون، از هشام بن حسان، از شمیسه^۱ ما را خبر داد که می‌گفته است * پیش عایشه رفته و بر تن او جامه مرتب و ضخیم و پیراهن و روسری و روبند دیده که گویا با کمی زعفران رنگ شده بوده است.^۲

اسحاق بن یوسف ازرق از مالک از گفته زنی از عمه‌اش ما را خبر داد که می‌گفته است * عایشه جامه‌های رنگ‌شده با زعفران می‌پوشیده است.

انس بن عیاض از یحیی بن سعید ما را خبر داد که می‌گفته است * از عبدالرحمان بن قاسم شنیدم می‌گفت عایشه در حالت احرام هم جامه‌یی که با عَصْفَر^۳ رنگ شده بود می‌پوشید.

ابوبکر بن عبدالله بن ابی اویس، از سلیمان بن بلال، از عمرو بن ابی عمرو ما را خبر داد که می‌گفته است * از قاسم بن محمد^۴ شنیدم می‌گفت عایشه در حال احرام هم جامه‌های رنگی زرد و گلفام می‌پوشید.

فضل بن دکین، از سفیان، از عبدالرحمان بن قاسم از پدرش ما را خبر داد که عایشه خود می‌گفته است * جامه زرد می‌پوشیده است.

عبدالله بن مسلمة بن قعنب، از عبدالعزیز بن محمد، از عمرو بن ابی عمرو ما را خبر

۱. ابن اثیر در اسدالغابه از این بانو نام نبرده است، ابن حجر عسقلانی در الاصابه ذیل شماره ۶۴۷ بخش زنها نام او را به صورت شمیته نه شمیسه آورده است.

۲. ترکیب «سید الصفاق» که در وصف جامه در این روایت آمده است بر این بنده روشن نشد با تسامع و قرینه‌یی که ذیل کلمه صفاق در لسان العرب دیدم ترجمه کردم، راهنمایی اهل فضل مایه سپاس خواهد بود.

۳. عصفَر: دانه‌یی گیاهی زردرنگ که در صحراهای عربستان فراوان می‌روید و با آن جامه‌ها را رنگ می‌کنند که شبیه رنگ زعفران است، ابن منظور در لسان العرب توضیح داده است.

۴. توجه دارید که قاسم پسر محمد بن ابی بکر و برادرزاده عایشه است و عبدالرحمان پسر قاسم است و طبعی است که هر دو به عایشه محرم بوده‌اند.

داد که می‌گفته است * به قاسم بن محمد گفتم گروهی می‌پندارند که رسول خدا از پوشیدن جامه‌هایی که با عصفَر رنگ شده است و زیورهای زرینه نهی فرموده‌اند، گفت یاوه می‌گویند خودم عایشه را دیدم که جامه زرد می‌پوشید و انگشتی زرین بر دست می‌کرد. عارم بن فضل از حماد بن زید، از ایوب، از ابن ابی مُلَیْکَه ما را خبر داد که می‌گفته است * بر تن عایشه پیراهنی گلفام دیدم.

همو، از عبدالرحمان بن قاسم ما را خبر داد که قاسم می‌گفته است * عایشه در پیراهن زرد مُحَرَّم می‌شد.

معلی بن اسد، از معلی بن زیاد قطعی از گفتهٔ بکره دختر عقبه ما را خبر داد که می‌گفته است * پیش عایشه رفته و عایشه پیراهن زردرنگ بر تن داشته است، می‌گوید از عایشه دربارهٔ حنا پرسیدم گفت گیاه پاکیزه و آب پاکی است. گوید دربارهٔ آرایش — سر مه کشیدن به ابرو و چشم — از عایشه پرسیدم، گفت در صورتی که همسر داشته باشی اگر به عنوان مثل بتوانی تخم چشم خود را بیرون آوری و آن را زیباتر از آنچه هست کنی چنین کار را انجام بده.

حجاج بن نصیر از علی بن مبارک ما را خبر داد که می‌گفته است * اُم شیبَه می‌گفت بر تن عایشه پیراهن رنگ‌شده با عصفَر — زردرنگ — دیدم.

معن بن عیسی، از مخرمه بن بکیر، از پدرش از عُمَره ما را خبر داد که عایشه می‌گفته است * برای هر زنی از سه جامه به هنگام نماز چاره نیست که در آن نماز بگزارد، پیراهنی و روسری بزرگی و جامه سراسری که تمام بدنش را بپوشاند. می‌گوید عایشه هم به هنگام نماز ردای معمولی خود را کنار می‌گذاشت و همان جامهٔ بلند و سراسری را می‌پوشید.

همو، از مالک از علقمه بن ابی علقمه از گفتهٔ مادرش ما را خبر داد که می‌گفته است * حفصه دختر عبدالرحمان در حالی که روسری نازکی بر سر داشت — با مقنعهٔ نازکی — پیش عایشه رفت، عایشه آن مقنعه را بر تن حفصه پاره کرد و مقنعه‌ی ضخیم بر او پوشاند.^۱ مسلم بن ابراهیم از گفتهٔ ام نصر، از گفتهٔ معاذه ما را خبر داد که می‌گفته است * بر تن عایشه ملافه رنگ‌شده با عصفَر — زردرنگ — دیده است.

۱. خوانندگان گرامی توجه داشته باشند که حفصه برادرزادهٔ عایشه است و این گونه رفتار از عمه‌یی چون عایشه نسبت به برادرزاده‌اش غیر معمول نیست، این حفصه برادرزادهٔ عایشه و خواهرزادهٔ ام سلمه همسران حضرت خنمی مرتبت است، شرح حال او در همین جلد طبقات آمده است.

محمد بن عبدالله اسدی، از سفیان، از ابن جریح از حسن بن مسلم، از صفیه ما را خبر داد که می‌گفته است * عایشه را دیدم که با نقاب و روبند طواف می‌کرد.

حجاج بن نصیر، از ابو عامر خزّاز، از عبدالله بن ابی ثلیکه ما را خبر داد که می‌گفته است * بر تن عایشه جامه مضرج دیده است، گوید از او پرسیدم مضرج چیست؟ گفت همان رنگی که شما آن را گلفام می‌گویید.

فضل بن دکین از حبیب دختر عباد بارقی، از مادرش ما را خبر داد که می‌گفته است * بر تن عایشه پیراهن سیاه و مقنعه سیاه دیدم.

سلیمان بن حرب و مسلم بن ابراهیم هر دو از اسود بن شیبان از گفته ام مغیره که از آزادکردگان و وابستگان انصار بود ما را خبر داد که می‌گفته است * از عایشه درباره لباس ابریشمی - برای بانوان - پرسیدم، گفت به روزگار زنده بودن حضرت ختمی مرتبت ما جامه‌یی به نام سیراء می‌پوشیدیم که در بافت آن ابریشم هم به کار رفته بود.

محمد بن محمد بن ولید ازرقی مکی، از داود بن عبدالرحمان، از یحیی بن سعید ما را خبر داد که می‌گفته است * از قاسم بن محمد بن ابی بکر شنیدم که می‌گفت جامه و روپوش خزی که به روز سردی بر دوش او بود، عایشه بر او پوشانده است و او استفاده از آن را رها نمی‌کند.

معن بن عیسی از مالک بن انس از هشام بن عروه از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است * عایشه روپوش خزی را که خود می‌پوشیده است به عبدالله بن زبیر پوشانده است.

معن بن عیسی و مطرف بن عبدالله هر دو از مالک بن انس از نافع وابسته عبدالله بن عمر از قاسم بن محمد ما را خبر دادند که می‌گفته است محمد بن اشعث به عایشه گفت اجازه می‌دهی پوستینی - ظاهراً یعنی از پوست روباه یا خرگوش - برای تو فراهم آوریم و هدیه کنیم که پیوشی تا گرم‌تر باشی، عایشه گفت خوش نمی‌دارم پوست جانوران مرده را پیوشم، محمد بن اشعث گفت خودم بر آن کار اقدام می‌کنم و فقط از پوست جانورانی که به روش درست سربریده باشند فراهم می‌کنم، محمد آن را فراهم آورد و برای عایشه فرستاد و عایشه آن را می‌پوشید.

خالد بن مخلد، از سلیمان بن بلال از علقمه بن ابی علقمه از گفته مادرش ما را خبر داد که می‌گفته است * حفصه دختر عبدالرحمان بن ابی بکر را دیدم که پیش عایشه آمد و مقنعه نازکی بر سر داشت که از زیر آن بخشی از گریبانش دیده می‌شد، عایشه آن مقنعه را بر سر

حفصه پاره کرد و گفت مگر نمی دانی خداوند در سوره نور چه نازل فرموده است؟^۱ سپس مقنعه دیگری خواست و بر او پوشاند.

عبدالوهاب بن عطاء از ابن جریج ما را خبر داد که می گفته است * از گفته عکرمه مرا خبر دادند که می گفته است عایشه و دیگر همسران حضرت رسول (ص) پس از رحلت آن حضرت درحالی که محرم بودند خضاب حنا می بستند و در جامه های رنگ شده با عصفور حج می گزاردند.

محمد بن عمر واقدی، از منصور بن سلمه از پدرش، از عایشه دختر طلحه از گفته عایشه همسر رسول خدا ما را خبر داد که می گفته است * از حجرة خود همراه رسول خدا بیرون آمدیم چون به فضای باز خانه رسیدیم بخشی از مواد خوشبوی زردرنگی که بر موها و سر خود زده بودم بر چهره ام چکید، پیامبر فرمودند «ای سرخوش! اینک رنگ چهره ات زیباست».

محمد بن عمر واقدی، از ثوری، از معاویه بن اسحاق، از عایشه دختر طلحه از عایشه همسر رسول خدا ما را خبر داد که می گفته است * از پیامبر (ص) درباره جهاد پرسیدم، فرمود «جهاد شما زنها حج است».

محمد بن عمر واقدی، از ابن ابی زناد، از هشام بن عروة، از پدرش ما را خبر داد که می گفته است * گاهی عایشه قصائد شصت و صد بیتی را از حفظ می خواند.

محمد بن عمر، از ابن ابی سبرة از عبدالمجید بن سهیل از عکرمه ما را خبر داد که می گفته است * عایشه از حسن و حسین - علیهما السلام - رو می گرفته و پشت پرده می رفته است، ابن عباس می گفته است رفتن آن دو به خانه و پیش عایشه حلال بوده است.^۲ محمد بن عمر واقدی، از سفیان بن عیینه از عمرو بن دینار از ابوجعفر - ظاهراً یعنی حضرت باقر - ما را خبر داد که می فرموده است * حسن و حسین علیهما السلام به خانه و پیش همسران پیامبر (ص) نمی رفته اند^۳، ابن عباس می گفته است رفتن آنان برای ایشان حلال

۱. خوانندگان گرامی توجه دارند که خداوند در آیه ۴۰، سوره یس و چهارم - نور فرموده است و باید زنان مقنعه های خود را بر گریبان بپنکنند، برای آگاهی بیشتر به تفسیر طبرسی، مجمع البیان، ذیل آیه مذکور مراجعه شود و به پابرج شماره ۸۲ هم توجه فرمایند.

۲. می بینید که ابن بانوی گرامی آغازگر همه نوع بی مهری نسبت به فرزندان فاطمه و علی علیهم السلام است.

۳. ظاهراً در همین کتاب طبقات چه در بخش زندگی حضرت مجتبی و حضرت سید الشهداء و چه در بخش زندگی بانوی

بوده است.

واقعی می‌افزاید آن دو بزرگوار نوه‌های پیامبر (ص) بوده‌اند و ابوحنیفه و مالک بن انس گفته‌اند هرکس با زنی ازدواج کند بر پسران و نوه‌های ذکور آن شخص ازدواج با آن زن حرام است و آن زن محرم ایشان است و هرگز نمی‌توانند با او ازدواج کنند خواه نوه دختری باشند خواه نوه پسری و این موضوع مورد اجماع است.

اسماعیل بن ابراهیم اسدی از شعیب بن جبحاب از ابوسعید ما را خبر داد که می‌گفته است * کسی پیش عایشه رفت و دید که رو بند خود را وصله می‌زند. گفت ای ام‌المؤمنین مگر خداوند این همه خیر و اموال ارزانی نفرموده است؟ عایشه گفت رهایم کن، کسی که جامه کهنه نداشته باشد نو نخواهد داشت.

یزید بن هارون، از ابن عون از قاسم ما را خبر داد که می‌گفته است * هرگاه ام‌المؤمنین عایشه به چیزی عادت می‌کرد دوست نداشت آن را رها کند - شاید هم هرگاه به کهنه پوشیدن عادت می‌کرد خوش نمی‌داشت آن را کنار بگذارد.

عبیدالله بن موسی، از اسامه بن زید، از عبدالرحمان بن قاسم از گفته مادرش ما را خبر داد که می‌گفته است * درحالی که عایشه مُحرم بود بر تن او جامه‌های سرخی که آتشین‌رنگ بود دیدم.

فضل بن دکین، از حمید بن عبدالله اَصَمّ، از مادرش ما را خبر داد که می‌گفته است * بر سر عایشه مقنعه سیاهی از پارچه‌های جیشان^۱ دیدم.

مسلم بن ابراهیم، از اُمّ نهار، از امینه ما را خبر داد که می‌گفته است * بر عایشه ملافه‌یی که آن را با دانه‌های ورس زرد کرده بودند و مقنعه‌یی از پارچه‌های جیشان که رنگش به سیاهی می‌زد دیدم.

عبدالله بن نمیر از هشام بن عروه از پدرش از گفته خود عایشه ما را خبر داد که می‌گفته است * دوست دارم که چون بمیرم کاملاً فراموش شده باشم.

یعلی بن عبید و وکیع بن جراح و فضل بن دکین هر سه از هارون بربری از عبدالله بن

→

بزرگوار ام سلمه صمیمیت و مهرورزی و فراوانی معاشرت و رفت و آمد از سوی هر سه تن آشکارا دیده می‌شود، بگذار سخن در سینه نهفته ماند.

۱. نام دو منطقه است یکی در یمن و دیگری در مصر.

عُبَید بن عُمَیر ما را خبر دادند که می‌گفته است * عایشه وصیت کرد که از پی تابوت من چراغ و آتش می‌فروزید و زیر پیکرم ملافه سرخ قرار مدهید.

عبیدالله بن موسی، از اسامه بن زید، از یکی از یارانش ما را خبر داد که می‌گفته است * چون مرگ عایشه فرا رسید گفت ای کاش آفریده نمی‌شدم! ای کاش درختی می‌بودم که فقط خدا را تسبیح می‌گفتم و آنچه را برعهده‌ام بود انجام می‌دادم.

فضل بن دکین، از هشام بن مغیره، از یحیی بن عمرو، از پدرش عمرو بن سلمه ما را خبر داد که می‌گفته است * به خدا سوگند دوست می‌دارم که کاش درختی بودم، به خدا سوگند دوست می‌دارم کلوخی می‌بودم، به خدا سوگند دوست می‌دارم که کاش خداوند هرگز مرا نمی‌آفریده بود.

فضل بن دکین از عیسی بن دینار ما را خبر داد که می‌گفته است * از ابوجعفر - حضرت باقر - درباره عایشه پرسیدم، فرمود، من برای او از پیشگاه خداوند آمرزش خواهی می‌کنم، مگر نمی‌دانی خودش چه می‌گفته است که ای کاش درختی می‌بودم، ای کاش پاره‌سنگی بودم، ای کاش کلوخی بودم، عیسی بن دینار می‌گوید پرسیدم چرا این سخنان را می‌گفته است؟ فرمود به حساب توبه - یا از بیم پذیرفته نشدن توبه.

فضل بن دکین، از حسن بن صالح از اسماعیل، از قیس ما را خبر داد که می‌گفته است * عایشه به هنگام مرگ می‌گفت من پس از رحلت حضرت ختمی مرتبت چه کارها که نکردم، مرا همراه همسران رسول خدا - یعنی کنار آنان در بقیع - به خاک سپارید.^۱

محمد بن عبدالله اسدی، از عمر بن سعید بن ابی حسین، از ابن ابی ملیکه ما را خبر داد که می‌گفته است * ابن عباس اندکی پیش از مرگ عایشه پیش او رفت و او را ستود و گفت مژده باد بر تو که همسر رسول خدا بوده‌ای و آن حضرت دوشیزه‌یی جز تو به همسری نگرفته است و حکم تبرئه تو از آسمان نازل شده است. پشت سر ابن عباس، ابن زبیر به دیدن عایشه آمد. عایشه به او گفت عبدالله بن عباس مرا ستود و امروز دیگر دوست ندارم از کسی ستایش بشوم دوست می‌دارم ای کاش از یاد رفته و بربادرفته‌یی می‌بودم.

محمد بن عبدالله اسدی، از مسعر، از حماد، از ابراهیم ما را خبر داد که عایشه

۱. این روایات که هنوز هم ادامه دارد و ملاحظه خواهید فرمود نشان چیست؟ هرچند حضرت باقر گوشه‌یی از آن را فرموده‌اند، به‌رحال خود از دردهای درون خویش آگاه‌تر بوده است که «بل الانسان علی نفسه بصيرة و لو القی معاذیر»، جای آن دارد که از بزرگ‌کردن بیش از حق او به‌راستی خودداری کنیم.

می‌گفته است * ای کاش برگی از این درخت می‌بودم.

قیصه بن عقبه از سفیان از اعمش از خیشمه ما را خبر داد که می‌گفته است * هرگاه از عایشه پرسیده می‌شد چگونه‌ای؟ می‌گفت خوب و میاس خدا را.

قیصه بن عقبه، از سفیان، از عبدالرحمان بن قاسم، از قاسم بن محمد ما را خبر داد که می‌گفته است * عایشه پیوسته روزه می‌گرفته است.

مالک بن اسماعیل از زهیر، از عبدالله بن عثمان ما را خبر داد که می‌گفته است * عبدالله بن عبیدالله بن ابی‌ملیکه از گفته ذکوان پرده‌دار عایشه برایم نقل کرد که می‌گفته است ابن عباس آمد و اجازه خواست که پیش عایشه آید، من رفتم اجازه بگیرم عایشه تقریباً در حال مرگ بود و برادرزاده‌اش عبدالله بن عبدالرحمان بن ابی‌بکر بر بالین او نشسته بود، من گفتم ابن عباس بر در ایستاده و اجازه می‌خواهد، گویا نشنید، برادرزاده‌اش سر خود را خم کرد و به او گفت ابن عباس اجازه می‌خواهد، عایشه که در حال مرگ بود گفت رهایم کن که مرا نیازی به دیدن ابن عباس و تعریف و ترکیه کردن او نیست، عبدالله بن عبدالرحمان به خاله خود گفت مادر جان! ابن عباس از فرزندان شایسته تو است، می‌آید سلامی می‌دهد و بدرود می‌کند، عایشه گفت اگر دلت می‌خواهد به او اجازه بده، ذکوان می‌گفته است ابن عباس را وارد کردم همینکه سلام داد و نشست به عایشه گفت بر تو مژده باد، عایشه گفت برای چه چیزی؟ گفت زیرا میان تو و دیدار حضرت محمد(ص) و دوستان محبوب تو فاصله‌ی جز بیرون شدن روح از بدن نیست، تو محبوب‌تر زن پیامبر(ص) در نظر آن حضرت بودی و رسول خدا کسی جز پاک و پاکیزه را دوست نمی‌دارد، وانگهی به یاد داری که در منطقه ابواء شبانه گردن‌بند تو گم شد و پیامبر(ص) برای جستجوی آن چندان درنگ فرمود که در همان منطقه شب را به روز آورد و همراه مردم آب نبود و خداوند آیه نازل فرمود که با خاک زمین پاک تیمم کنند و این به پاس تو بود که خداوند چنین رخصتی به این امت داد، و خداوند حکم تبرئه تو را از فراز آسمانهای هفتگانه نازل فرمود و روح‌الامین آن را آورد و هیچ مسجدی از مسجدهای خدا نیست مگر آنکه همان‌گونه که خداوند در آن یاد می‌شود آن آیات هم در ساعتهای مختلف روز و شب خوانده می‌شود. عایشه گفت ای ابن عباس مرا از گفته‌های خود رها کن و آزاد بگذار و سوگند به کسی که جان من در دست اوست دوست می‌دارم از یادرفته فراموش شده باشم.

احمد بن عبدالله بن یونس از زهیر، از لیث بن ابی‌سلیم، از عبدالرحمان بن سابط از

ابن عباس ما را خبر داد که می‌گفته است * برای رفع کدورتی که میان او و عایشه بوده است و عایشه از او دلگیر بوده پیش او رفته و گفته است ای مادر مؤمنان و سپس گفته است که نه تنها این عنوان برای سعادت و خوشبختی به تو داده شده است که پیش از آن که زاده شوی این عنوان ویژه تو بوده است.

عبدالوهاب بن عطاء، از ابن عون از نافع ما را خبر داد که * عایشه وصیت کرده و گفته است اگر در این بیماری درگذشتم...^۱

عبدالوهاب بن عطاء از نھاس بن قهم، از عبدالله بن عبید بن عمیر ما را خبر داد که می‌گفته است * عایشه به هنگام مرگ خود گفته است از پی جنازه‌ام آتش و چراغ می‌فروزید و مرا بر قطیفه سرخ حمل مکنید.

احمد بن محمد بن ولید ازرقی مکی، از مسلم بن خالد، از زیاد بن سعد از محمد بن منکدر نقل می‌کند که عایشه می‌گفته است ای کاش رستنی‌یی از رستنی‌های زمین می‌بودم و چیزی در خور نام بردن نمی‌بودم.

سعید بن محمد ثقفی، از صالح بن حیان، از عروة بن زبیر از عایشه ما را خبر داد که می‌گفته است، پیامبر (ص) مرا فرمودند «ای عایشه! اگر می‌خواهی - در سرای دیگر - به من ملحق شوی از دنیا به اندازه باروبنه مسافری تو را بسنده خواهد بود، و از همنشینی با توانگران پرهیز و هیچ جامه‌یی را تا وصله نرزی و نهوشی کهنه و فرسوده مپندار».

انس بن عیاض از جعفر بن محمد، از پدرش ما را خبر داد که عایشه گفته است * پس از اینکه کفن و حنوط شدم و ذکوان - نام برده و دربان اوست - پیکرم را در گور سرازیر کرد و آن را بر من از خاک انباشت و با زمین همواره کرد آزاد خواهد بود.

محمد بن عمر واقدی، از ابن ابی الزناد، از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است * ابن ابی عتیق^۲ به حضور عایشه که بیمار و سنگین بود رفت و گفت مادر جان! فدایت گردم خود را چگونه می‌یابی؟ گفت به خدا سوگند که مرگ است، ابن ابی عتیق گفت اینکه که نه، عایشه گفت شوخی را در هیچ حال رها نمی‌کنی.

۱. در هر سه نسخه چاپ شده طبقات همچنین ناقص است و بدون تردید افتادگی دارد.

۲. عبدالله بن محمد بن عبدالرحمن بن ابی بکر که نواده ابوبکر است و به سبب لقب ابوبکر به عتیق او هم به ابن ابی عتیق مشهور شده است از محدثان ظریف و شوخ طبع سده اول است. به دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۲، ص ۶۸۱ مقاله آقایان آذرنوش، حکیمیان مراجعه فرماید.

یعلی بن عبید، از هارون بربری، از عبدالله بن عبید بن عُمیر ما را خبر داد که می‌گفته است * عایشه وصیت کرد که از پی تابوت من چراغ و آتش میاورید و زیر جسد من ملافه سرخ می‌فکنید.

محمد بن عمر واقدی، از ابن ابی سبرة، از موسی بن میسره از سالم سبلان ما را خبر داد که می‌گفته است * عایشه به شب هفده رمضان پس از هنگام نماز وتر درگذشت دستور داده بود همان شب او را به خاک بسپارند، مردم جمع شدند و حاضر آمدند و هیچ شیئی مدینه را به آن ازدحام ندیده بودم، همه مردم نواحی بالای شهر هم آمده بودند و پیکر عایشه در بقیع به خاک سپرده شد.

محمد بن عمر واقدی، از ابن ابی سبرة از عثمان بن ابی عتیق از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است * در شب مرگ عایشه دیدم پارچه‌های کهنه را بر سر چوبها بسته و آتش زده‌اند و همراه تابوت می‌برند و زنهارا هم در گورستان بقیع چنان دیدم که گویی عید است. محمد بن عمر واقدی، از ابن جُریج، از نافع ما را خبر داد که می‌گفته است * حضور داشتم که ابوهریره بر پیکر عایشه در گورستان بقیع نماز گزارد و عبدالله بن عمر هم که میان مردم بود این کار او را نادرست ندانست، گوید مروان در آن سال به عمره رفته و ابوهریره را به جانشینی خود گماشته بود.

محمد بن عمر واقدی، از عبدالرحمان بن عبدالعزیز، از عبدالله بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم ما را خبر داد که می‌گفته است * ابوهریره به ماه رمضان سال پنجاه و هشت هجرت بر پیکر عایشه نماز گزارد و پس از نماز وتر - نزدیک سپیده‌دم - به خاک سپرده شد.

محمد بن عمر واقدی از عبدالله بن عروة بن زبیر، از عثمان بن ابی ولید، از عروة ما را خبر داد که می‌گفته است * من پنجمین نفر بودم که به گور عایشه در آمدم دیگران عبدالله بن زبیر و قاسم بن محمد بن ابی بکر و عبدالله بن محمد بن عبدالرحمان بن ابی بکر - یعنی ابن ابی عتیق - و عبدالله بن عبدالرحمان بودند^۱ و ابوهریره بر پیکر عایشه در شب ماه رمضان پس از نماز وتر نماز گزارد.

محمد بن عمر واقدی، از ابن ابی سبرة، از عثمان بن ابی عتیق، از قاسم بن محمد بن

۱. خوانندگان گرامی توجه دارند که این پنج نفر خواهرزاده و برادرزادگان عایشه‌اند و به اصطلاح همگی با او محرم بوده‌اند.

ابی بکر ما را خبر داد که می‌گفته است * من و عبدالله بن زبیر و عروه بن زبیر و عبدالله بن محمد بن عبدالرحمان بن ابی بکر و عبدالله بن عبدالرحمان بن ابی بکر وارد گور عایشه شدیم.

محمد بن عمر واقدی، از ابن ابی سبرة از عثمان بن ابی عتیق، از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است * شبی که عایشه درگذشت خودم دیدم که بر سر چوبهایی کهنه آغشته به روغن پیچیده و آتش زده بودند و همراه او می‌بردند.

محمد بن عمر واقدی، از معمر، از زهری، از عروه ما را خبر داد که می‌گفته است * عایشه شبانه به خاک سپرده شد.

عفان بن مسلم از حماد بن سلمه، از هشام بن عروه، از عروه ما را خبر داد که می‌گفته است * عبدالله بن زبیر پیکر عایشه را شبانه به خاک سپرد.

محمد بن عمر واقدی می‌گوید عایشه شب سه‌شنبه هفدهم رمضان سال پنجاه و هشت در شصت و شش سالگی درگذشت و همان شب پس از نماز وتر به خاک سپرده شد. حفص بن غیاث، از اسماعیل، از ابواسحاق ما را خبر داد که می‌گفته است * مسروق می‌گفت اگر ملاحظه برخی کارها نبود برای ام‌المؤمنین عایشه مجلس نوحه‌سرایی برپا می‌کردم!

یعلی و محمد پسران عبید، از هارون بربری از عبدالله بن عبید بن عُمیر ما را خبر داد که می‌گفته است * مردی پیش پدرم آمد. پدرم از او پرسید سوگواری و اندوه مردم بر مرگ عایشه چگونه بود؟ گفت متفاوت بودند و فقط کسانی که عایشه به‌راستی مادر ایشان بود بر مرگش اندوهگین شدند.^۱

محمد بن عمر واقدی، از عبدالواحد بن میمون آزادکرده و وابسته عروه، از حبیب وابسته دیگر عروه ما را خبر داد که می‌گفته است * پس از درگذشت خدیجه پیامبر(ص) سخت اندوهگین شد، خداوند جبریل را فرو فرستاد که عایشه را در گهواره پیش آن حضرت آورد و فرمود ای رسول خدا این دختر پاره‌ی از اندوه تو را خواهد زدود و همین جای‌گزین خدیجه خواهد بود و سپس او را برد. رسول خدا(ص) هرگاه به خانه ابوبکر

۱. نمی‌دانم چرا در تنظیم طبقات روایات نقل شده در یک موضوع را پیایی ثبت نکرده‌اند و تکرار یک موضوع در صفحات متفاوت برای خواننده ملال‌آور است، و از این روایت هم می‌توان به این نتیجه رسید که مردم از رفتار عایشه چندان راضی نبوده‌اند.

آمد و شد می کرد به ام رومان می فرمود نسبت به عایشه مراقبت کن و این سفارش مرا درباره او پاس بدار، خانواده عایشه که از فرمان خدا درباره او آگاه نبودند به مناسبت همان سفارش پیامبر (ص) برای او منزلتی ویژه می پنداشتند. گوید روزی رسول خدا به شیوه خود به خانه ابوبکر آمد و از هنگامی که ابوبکر مسلمان شد تا هنگامی که هجرت کرد معمول رسول خدا چنین بود که همه روز به خانه ابوبکر سر می زد، در آن روز عایشه را دید که جامه اش را به خود پیچیده و بر در خانه نشسته و با اندوه می گرید، پیامبر (ص) سبب گریه اش را پرسید او از مادرش شکایت کرد که به او در افتاده است. چشمهای رسول خدا (ص) به اشک نشست! و پیش ام رومان رفت و فرمود مگر من شما را نسبت به عایشه سفارش نکردم و نگفتم سفارش مرا درباره او پاس بدار؟ ام رومان گفت ای رسول خدا او از گفته من چیزهایی به صدیق گفته است و او را نسبت به من خشمگین کرده است، رسول خدا فرمود بر فرض که چنین کرده باشد!^۱ ام رومان گفت از این پس هرگز او را ناراحت نخواهم ساخت، گوید، عایشه به سال چهارم بعثت و در آغاز آن سال زاده شد و پیامبر (ص) در ماه شوال سال دهم بعثت و یک ماه پس از آنکه با سوده ازدواج فرموده بود عایشه را عقد فرمود.

محمد بن عمر واقدی، از ابن ابی زناد، از هشام، از پدرش، از عایشه ما را خبر داد که می گفته است * پیامبر (ص) به من فرمودند ای عایشه هنگامی که خشمگینی و هنگامی که خشنودی بر من پوشیده نیست، من گفتم ای رسول خدا! به چه چیز آن را متوجه می شوید؟ فرمود هنگامی که خشنودی می گویی نه به پروردگار محمد سوگند و هنگامی که خشمگینی می گویی نه به خدای ابراهیم سوگند، من گفتم به خدا سوگند که راست می گویی، به هنگام خشم از بردن نام تو خودداری می کنم.^۲

محمد بن عمر، از ابن ابی ذئب، از حارث بن عبدالرحمان، از محمد بن عبدالرحمان بن ثوبان از عایشه ما را خبر داد که می گفته است * رسول خدا فرمودند «برتری عایشه نسبت به زنان همچون برتری ترید است بر نان خالی».

واقدی از ابن ابی طوالة از پدرش از انس بن مالک از حضرت ختمی مرتبت هم نظیر حدیث گذشته را برای ما نقل کرد.

۱. فزون بر اینکه به گفته ذهبی در میزان الاعتدال به عقیده بخاری و داراقطنی و دیگران احادیث عبدالواحد درخور اعتنا نیست، این حدیث با راه و روش تربیت اسلامی و مقام والای مادر سازگار نیست.

۲. ملاحظه می فرماید که همین حدیث را با همین سلسله اسناد در چند صفحه پیش از این هم آورده بود.

محمد بن عمر واقدی، از معمر، از ابوسلمه بن عبدالرحمان از خود عایشه ما را خبر داد که می‌گفته است * روزی رسول خدا (ص) به من فرمود «ای عایشه این جبریل است که بر تو سلام می‌رساند» گفتم سلام و رحمت و برکتهای خدا بر او باد، البته که من جبریل را نمی‌دیدم و رسول خدا چیزهایی را می‌دید که من نمی‌دیدم.

واقدی، از اسحاق بن یحیی از عیسی بن طلحه ما را خبر داد که می‌گفته است * عایشه در بهشت هم همسر رسول خداست.

و همو از ابوبکر بن عبیدالله، از ربیعه بن عثمان ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر (ص) شبی خواسته خویش را برآورد و سپس به عایشه فرمود تو برای من محبوب‌تر از سرشیر آمیخته با خرمایی!

محمد بن عمر واقدی از فاطمه دختر مسلم، از فاطمه خزاعیه ما را خبر داد که می‌گفته است * از عایشه شنیدم می‌گفت پیامبر (ص) روزی پیش من آمدند پرسیدم امروز کجا بوده‌اید؟ فرمود ای حمیراء پیش ام سلمه بودم گفتم از ام سلمه سیر نمی‌شوی؟ پیامبر (ص) لبخند زد، گفتم ای رسول خدا مرا خبر بده اگر قرار باشد میان دو چمنزار مختار شوی که یکی چریده نشده باشد و دیگری چریده شده باشد کدام را برمی‌گزینی؟ فرمود آن را که چریده نشده باشد، گفتم من مانند هیچ‌یک از همسران شما نیستم که هر کدامشان پیش از شما همسر مرد دیگری بوده‌اند جز من، و پیامبر لبخند زدند.

محمد بن عمر واقدی از ابن ابی سبرة از موسی بن میسرة از ابو عبدالله قراط ما را خبر داد که می‌گفته است * در شب مرگ عایشه، دست ابوهریره در دست من بود.

همو از عبیدالله بن عروه از عثمان بن عروه از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است * عایشه به شب سه‌شنبه نوزدهم رمضان سال پنجاه و هشت درگذشت و ابوهریره بر او نماز گزارد. همو، از عبیدالله بن عروه از عیسی بن معمر، از عباد بن عبدالله بن زبیر ما را خبر داد که می‌گفته است * روی گور عایشه پرده‌یی کشیدیم و چوبی را که بر سرش کهنه - آغشته به روغن - بسته بودیم و روشن کرده بودیم با خود برداشتیم و او را شبانه پس از نماز وتر در ماه رمضان به خاک سپردیم.

همو، از عمر بن عبدالله بن محمد بن عبدالرحمان بن ابی بکر، از پدرش - یعنی ابن ابی عتیق - ما را خبر داد که می‌گفته است * کنار گور عایشه حاضر بودم و شبانه او را به خاک سپردیم.

واقدی، از محمد بن عبدالله بن جعفر از ابن ابی عون ما را خبر داد که عایشه می‌گفته است * من و صفیه یکدیگر را دشنام می‌دادیم، من پدرش را دشنام دادم او هم پدرم را دشنام داد و رسول خدا آن را شنید و فرمود «ای صفیه! آیا ابوبکر را دشنام می‌دهی! آیا ابوبکر را دشنام می‌دهی!»^۱

محمد بن عمر واقدی، از محمد بن عبدالله - برادرزاده زُهری - از زُهری از ابن مسیب^۲ ما را خبر داد که می‌گفته است * حضرت ختمی مرتبت به ابوبکر فرمودند «ای ابوبکر مرا از دست عایشه آسوده نمی‌کنی» گوید ابوبکر دستش را بلند کرد و ضربه محکمی به سینه عایشه زد. پیامبر (ص) فرمودند ای ابوبکر خدایت بیامرزد مقصودم این کار نبود. محمد بن عمر از سفیان ثوری از اعمش از عماره بن عُمر ما را خبر داد که می‌گفته است * کسی که خود شنیده بود - دیده بود - مرا خبر داد که عایشه هرگاه این آیه را که آیه سی و سوم سوره احزاب است می‌خواند که می‌فرماید «در خانه‌های خود آرام بگیرید» چندان می‌گریست که روسری او خیس می‌شد.^۳

حفصة دختر عمر

بن خطاب بن نفیل بن عبدالعزی بن ریحان بن عبدالله بن قُزظ بن رزاح بن عدی بن کعب بن لوی.

مادرش زینب دختر مظعون بن حبیب بن وهب بن حذافة بن جمح است که خواهر عثمان بن مظعون است.

محمد بن عمر واقدی، از اسامة بن زید بن اسلم از پدرش، از پدر بزرگش، از گفته عمر بن خطاب ما را خبر داد که می‌گفته است * حفصة پنج سال پیش از مبعث رسول

۱. نمی‌دانم چرا از این سخن بادم آمد که «سَهْمُ بِسَهْمٍ وَالْبَادِئُ الظَّالِمُ» تیری در برابر تیری و آغازکننده ستمگرتر است، ضمن شرح حال صفیه در همین کتاب ملاحظه خواهید فرمود که رسول خدا به صفیه می‌فرماید تو هم افتخار کن و بگو من دختر موسی و عمرانم و همسر رسول خداست.

۲. یعنی سعید بن مسیب مخزومی قرشی که محدث و یکی از فقیهان هفت‌گانه مدینه بوده و به سال نود و چهار هجرت درگذشته است و به شدت شیفته عمر بن خطاب بوده است.

۳. ابوالفتوح رازی هم در تفسیر، ج ۹، ص ۱۵۱، چاپ مرحوم شعرانی این روایت را به نقل اعمش از ابوالضحی آورده است.

خدا(ص) و به هنگامی که قریش خانه کعبه را بازسازی می کردند زاده شده است.

واقدی از عبدالله بن جعفر از ابن ابی عون، همچنین از موسی بن یعقوب از ابوالحویرث ما را خبر داد که می گفته اند * خُنَیس بن حذافه بن قیس بن عدی بن سهم حفصة دختر عمر بن خطاب را به همسری گرفت، حفصة همراه خنيس به مدینه هجرت کرد، خُنَیس در مدینه به هنگام بازگشت رسول خدا(ص) از جنگ بدر درگذشت.^۱

یزید بن هارون، از سفیان بن حسین از زهری از گفته سالم از ابن عمر ما را خبر داد که می گفته است * پس از بیوه شدن حفصة عمر به دیدار عثمان رفت و ازدواج با حفصة را به او پیشنهاد کرد. عثمان گفت اینک مرا نیازی به زنان نیست. عمر ابوبکر را دیدار کرد و به او ازدواج با حفصة را پیشنهاد کرد ابوبکر خاموش ماند و پاسخی نداد و عمر بر او خشمگین شد در این میان پیامبر(ص) از حفصة خواستگاری کرد و او را به همسری خود برگزید، پس از آن عمر ابوبکر را دید و گفت ازدواج با دخترم را به عثمان پیشنهاد کردم نپذیرفت و خواسته ام را رد کرد و به تو پیشنهاد کردم سکوت کردی و من از سکوت تو خشمگین تر شدم تا از رفتار عثمان که خواسته ام را نپذیرفت. ابوبکر گفت پیامبر(ص) پوشیده از حفصة نام برده بود و چون راز بود خوش نداشتم راز را آشکار سازم.

یعقوب بن ابراهیم بن سعد از پدرش، از صالح بن کیسان از ابن شهاب ما را خبر داد که می گفته است * سالم پسر عبدالله بن عمر مرا خبر داد که از پدرش عبدالله بن عمر شنیده که می گفته است عمر بن خطاب می گفت پس از اینکه حفصة بیوه شد و شوهرش خُنَیس بن حذافه سهمی که از اصحاب رسول خدا بود در مدینه درگذشت، پیش عثمان بن عفان رفتم و ازدواج با حفصة را به او پیشنهاد کردم و گفتم اگر می خواهی حفصة را به همسری تو درآورم، گفت بگذار در کار خود بنگرم. چند روزی صبر کردم عثمان مرا دید و گفت از اینکه این روزها ازدواج کنم منصرف شده ام. عمر می گوید به دیدار ابوبکر رفتم و گفتم اگر می خواهی حفصة را به همسری تو درآورم، ابوبکر خاموش ماند و هیچ پاسخی نداد. عمر می گفته است من از رفتار ابوبکر دلگیرتر شدم تا از رفتار عثمان. چند روزی درنگ کردم سپس رسول خدا از حفصة خواستگاری فرمود و من او را به همسری ایشان دادم. پس از آن ابوبکر مرا دید و گفت گویا بر من خشم گرفته ای و از من دلگیر شده ای که ازدواج با حفصة

۱. ابن عبدالبر در استیعاب و ابن اثیر در أسد الغابه می گویند خنيس در جنگ بدر و أحد شرکت کرده است و زخمی شده و پس از برگشت به مدینه درگذشته است.

را به من پیشنهاد کردی و من پاسخی ندادم. گفتم آری که دلگیر شده‌ام. ابوبکر گفت آنچه مرا از پذیرفتن پیشنهاد تو به خاموشی و اداشت این بود که می‌دانستم پیامبر (ص) پوشیده از او نام برده‌اند و من کسی نیستم که راز رسول خدا را آشکارا سازم. اگر پیامبر (ص) منصرف می‌شدند من آن پیشنهاد را می‌پذیرفتم.

اسماعیل بن ابراهیم، از یونس، از حسن ما را خبر داد که می‌گفته است * یکی از دختران حضرت ختمی مرتبت همسر عثمان بود و درگذشت. عمر عثمان را اندوهگین و بی‌تاب دید. با او گفتگو و ازدواج با حفصة را به او پیشنهاد کرد. عمر سپس پیش پیامبر (ص) آمد و گفت عثمان را دیدم که اندوهگین و بی‌تاب بود، ازدواج با حفصة را به او پیشنهاد کردم، رسول خدا به عمر فرمودند «آیا دوست داری تو را به دامادی رهنمایی کنم که از عثمان بهتر است و عثمان را هم به پدرزنی رهنمایی کنم که او برای عثمان از تو بهتر است؟» عمر گفت آری، پیامبر (ص) حفصة را به همسری گرفت و دختری از دختران خود را به همسری عثمان درآورد.

واقدی، از عبدالله بن جعفر از ابن ابی عون و همچنین از موسی بن یعقوب از ابوالحویرث از محمد بن جبیر بن مطعم ما را خبر داد که می‌گفته‌اند * عمر بن خطاب می‌گفته است هنگامی که خنیس بن حذافه درگذشت ازدواج با حفصة را به عثمان پیشنهاد کردم نپذیرفت، این موضوع را به پیامبر (ص) گفتم و افزودم که ای رسول خدا! از عثمان تعجب نمی‌فرماید که من ازدواج با حفصة را به او پیشنهاد کردم و نپذیرفت، پیامبر در پاسخ عمر فرمودند خداوند زنی بهتر از دختری که به همسری عثمان درآورد و دختری که تو را هم به ازدواج کسی بهتر از عثمان درآورد. آن دو در پی حدیث خود می‌افزودند که عمر حفصة را در پی مرگ رقیه دختر رسول خدا (ص) به عثمان پیشنهاد کرد ولی عثمان ام کلثوم دختر دیگر حضرت ختمی مرتبت را می‌خواست و بدین سبب پیشنهاد عمر را نپذیرفت. رسول خدا (ص) حفصة را به همسری خود درآورد و ام کلثوم را به همسری عثمان داد.^۱

محمد بن عمر واقدی، از ابوبکر بن عبدالله بن ابی سبرة، از حسین بن ابی حسین ما را خبر داد که می‌گفته است * رسول خدا در ماه شعبانی که سی ماه از هجرت گذشته بود و

۱. برای آگاهی خوانندگان گرامی توضیح می‌دهم که این موضوع که رسول خدا (ص) دو دختر خود را به همسری عثمان داده باشند از دیرباز مورد گفتگو و تشکیک بوده است مناسب است به مرحوم مجلسی (ره)، بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۱۵۲ و الذریعة، شماره‌های ۸۵۲ و ۳۶۴۰ مراجعه شود.

پیش از جنگ أحد حفصه را به همسری گرفت.

سلیمان بن حرب، از حماد بن سلمه، از علی بن زید از سعید بن مسیب ما را خبر داد که می‌گفته است * حفصه بیوه شد و عثمان هم همسرش رقیه درگذشت و بیوه شد. گوید عمر از کنار عثمان که سخت اندوهگین و افسرده بود گذشت و به او گفت مدت عده حفصه از خنیس پایان پذیرفته است آیا می‌خواهی او را به همسری بگیری؟ عثمان هیچ پاسخی نداد، عمر به حضور رسول خدا رفت و این موضوع را گفت. پیامبر فرمود پیشنهادی بهتر از این می‌کنم حفصه را به همسری من درآور و من هم ام کلثوم خواهر رقیه را به همسری عثمان درمی‌آورم، و پیامبر (ص) حفصه را عقد فرمود و ام کلثوم را هم عثمان به همسری گرفت.

سلیمان بن حرب از حماد بن زید، از علی بن زید هم همین‌گونه از گفته سعید بن مسیب برای ما نقل کرد.

گوید، سعید می‌گفته است * خداوند برای حفصه و عثمان خیر بیشتری ارزانی فرمود که رسول خدا (ص) برای حفصه بهتر از عثمان بود و ام کلثوم برای عثمان بهتر از حفصه بود. یزید بن هارون و عفان بن مسلم و عبدالصمد بن عبدالوارث و سلیمان بن حرب از حماد بن سلمه ما را خبر دادند که می‌گفته است * ابو عمران جونی از قیس بن زید ما را خبر داد که رسول خدا (ص) حفصه دختر عمر را طلاق داد، دو دایی او یعنی عثمان و قدامة پسران مظعون پیش او آمدند^۱ حفصه گریست و گفت به خدا سوگند که پیامبر (ص) مرا از سیری و دلگیری طلاق نداده است، در این حال پیامبر (ص) پیش حفصه آمدند، حفصه چادر پوشید، پیامبر (ص) فرمودند «جبریل که درود خدا بر او باد پیش من آمد و فرمود به حفصه رجوع فرمای که بانویی بسیار روزه گیر و نمازگزار است و او در بهشت هم همسر تو است.»

سعید بن عامر، از سعید بن ابی عروب، از قتاده ما را خبر داد که می‌گفته است * رسول خدا (ص) حفصه را طلاق داد جبریل آمد و به ایشان گفت به حفصه رجوع فرمای، یا آنکه

۱. این روایت سست به نظر می‌رسد زیرا خود ابن سعد در دو روایت پیش از این گفت که رسول خدا در ماه شعبان که سی ماه از هجرت گذشته بود با حفصه ازدواج کرده‌اند و خود ابن سعد تاریخ مرگ جناب عثمان بن مظعون را در همان ماه شعبان نوشته است (ترجمه طبقات، ج ۳، ص ۲۴۲) و حال آنکه به گفته ابن عبدالبر و ابن اثیر مرگ عثمان بن مظعون در سال دوم هجرت بوده است.

حفصه را طلاق مده که بانویی بسیار روزه گیر و بسیار نمازگزار و از همسران تو در بهشت است.

اسماعیل بن ابان و راق از یحیی بن زکریاء بن ابی زائدة، از صالح بن صالح از سلمه بن کُھیل از سعید بن جبیر، از ابن عباس، از عمر بن خطاب ما را خبر داد که می گفته است *

حضرت رسول (ص) حفصه را طلاق داده و سپس به او رجوع فرموده اند.

عثمان بن محمد بن ابی شیبہ، از هشیم، از حُمید، از انس بن مالک ما را خبر داد که می گفته است * هنگامی که رسول خدا (ص) حفصه را طلاق داد مأمور شد که به او رجوع کند و رجوع فرمود.

خالد بن مخلد بجلی، از عبدالله بن عمر از نافع از ابن عمر ما را خبر داد که می گفته است * عمر بن خطاب حفصه را وصی خود قرار داد.

فضیل بن دکین، از سفیان، از محمد بن منکدر، از ابوبکر بن سلیمان بن ابی حشمه ما را خبر داد که می گفته است * رسول خدا (ص) پیش حفصه رفت و زنی به نام شفاء در خانه حفصه بود که درباره زخمهایی که در پهلوها ظاهر می شود افسون و تعویذ می کرد، پیامبر به شفاء فرمود این کار را به حفصه هم آموزش بده.^۱

محمد بن عمر واقدی، از مخرمه بن بُکَیر از پدرش ما را خبر داد که می گفته است پیامبر (ص) قصد طلاق حفصه را داشت و این موضوع را به زبان هم آورد، جبریل به حضورش آمد و فرمود حفصه زنی است که بسیار روزه می گیرد و بسیار نماز می خواند، و حفصه زنی نیکوکار بود.

محمد بن عمر واقدی، از ابن ابی سبره، از هشام بن حسان از ابن سیرین ما را خبر داد که می گفته است * پیامبر (ص) حفصه را طلاق داد، جبریل نازل شد و گفت حفصه زنی بسیار روزه گیر و نمازگزار است و رسول خدا (ص) به او رجوع فرمود.

ابوأسامة حماد بن أسامة، از هشام بن عروه از پدرش از عایشه ما را خبر داد که می گفته است * رسول خدا حلوا و غسل را دوست می داشت و معمول ایشان چنین بود که پس از نماز عصر به خانه همسران خود می رفت و به آنان سر می زد، روزی پیش حفصه رفت و بیشتر از حد معمول آن جا ماند. من در این باره پرس و جو کردم گفتند یکی از زنهای

۱. ابن اثیر در کتاب النہایہ و ابن منظور در لسان العرب ذیل لغت نملہ گفته اند کہ رسول خدا (ص) با این سخن خواستہ اند حفصہ را ادب فرمایند کہ راز آن حضرت را آشکار ساختہ بود.

خویشاوند حفصه مشک کوچک عسل به او هدیه کرده است و حفصه از آن شربتی به رسول خدا آشامانده است. من - عایشه - گفتم به خدا سوگند چاره این کار را خواهم کرد. موضوع را به سوده گفتم و افزودم هنگامی که پیامبر پیش تو آمدند و خواستند به تو نزدیک شوند بگو ای رسول خدا! آیا شکوفه خرما خورده‌اید؟ خواهد گفت نه، تو بگو پس این بوی تندی که احساس می‌کنم چیست؟ و بر پیامبر (ص) بسیار دشوار می‌آمد که از ایشان بوی تند - مانند پیاز و سیر و شکوفه خرما - احساس شود. عایشه می‌گوید به سوده گفتم پیامبر خواهد گفت که حفصه به من شربتی داده است، تو در پاسخ بگو لابد زنبورش بر عصاره خاربن نشسته و مکیده است.^۱ من هم همین را می‌گویم و به صفیه گفتم تو نیز همینگونه بگو.

سوده می‌گفته است سوگند به خدایی که جز او خدایی نیست می‌خواستم همان وقت که رسول خدا بر در حجره‌ام رسیدند سخن تو را به ایشان بگویم ولی از بیم تو همینکه نزدیک رسید گفتم ای رسول خدا آیا شکوفه خرما خورده‌اید؟ فرمود نه، گفتم پس این بوی تند چیست؟ فرمود حفصه شربتی آمیخته با عسل به من نوشانده است. گفتم لابد زنبورش بر شکوفه خاربن نشسته و عصاره آن را مکیده است. عایشه می‌گوید پس از اینکه رسول خدا پیش من آمدند من هم همانگونه گفتم و چون پیش صفیه رفته بود او هم همانگونه گفته بود، پیامبر بار دیگر که پیش حفصه رفته بود حفصه پرسیده بود آیا از آن شربت به شما بدهم؟ فرموده بود، نه مرا به آن نیازی نیست، گوید سوده می‌گفته است سبحان الله به خدا سوگند که رسول خدا را از نوشیدن آن محروم ساختیم و من - عایشه - به او گفتم خاموش باش.^۲

مسلم بن ابراهیم از جویریة بن اسماء، از نافع ما را خبر داد که می‌گفته است * حفصه تا کاملاً نزار و فروپاشیده نشد نمرد.^۳

واقدی ما را خبر داد که حضرت رسول (ص) برای حفصة - از درآمد خیبر - هشتاد شتروار جو و گفته می‌شود گندم مقرر فرمود.

۱. در متن کلمه عُرْفُط آمده است که به معنی خاربن است و صمغ و عصاره آن بسیار بدبوست.

۲. این داستان با اختلاف درباره نام بانویی که رسول خدا در خانه او از آن شربت نوشیده‌اند در پاره‌یی از تفاسیر قرآن مجید ذیل آیه نخست سوره تحریم آمده است و برای آگاهی بیشتر به تفسیر ابوالفتح رازی و توضیحات مرحوم آقای شعرانی مراجعه فرمایید.

۳. در متن از کلمه «فطر» استفاده شده است که یکی از معانی آن فروپاشیده شدن است.

همو، از معمر، از زهری، از سالم پسر عبدالله بن عمر، از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است * چون حفصه درگذشت مروان بن حکم که آن هنگام حاکم مدینه بود بر جنازه‌اش نماز گزارد.

و باز همو از موسی بن ابراهیم از پدرش از گفته کنیزک آزاد کرده خاندان عمر ما را خبر داد که می‌گفته است * بر تابوت حفصه روپوشی دیدم و مروان در جایی که بر جنازه‌ها نماز می‌گزارند بر او نماز گزارد و سپس از پی جنازه تا بقیع رفت و تا هنگامی که از خاک سپاری آسوده شدند همان جا نشست.

واقدی، از علی بن مسلم از مقبری از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است * مروان را دیدم که جلو جنازه حفصه میان ابوهریره و ابوسعید حرکت می‌کرد، و او را دیدم که یکی از گوشه‌های تابوت را از کنار خانه فرزندان حزم تا خانه مغیره بن شعبه بر دوش داشت و از کنار خانه مغیره تا کنار گور ابوهریره بر دوش داشت.

واقدی، از عبدالله بن نافع، از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است * عبدالله و عاصم پسران عمر و سالم و عبدالله و حمزه پسران عبدالله بن عمر برای خاک سپاری حفصه وارد گور او شدند.

همو می‌گوید، حفصه در ماه شعبان سال چهل و پنج به روزگار حکومت معاویه بن ابی سفیان درگذشت و در آن هنگام شصت ساله بود.^۱

أُم سلمة

نامش هند و دختر ابوامیه است و نام اصلی ابوامیه سهیل و مشهور به زادالركب و پسر مغیره بن عبدالله بن عمر بن مخزوم بوده است.

مادر ام سلمه عاتکه دختر عامر بن ربیعة بن مالک بن جذیمة بن علقمه مشهور به جذل الطعان بن فراس بن غنم بن مالک بن کنانة است.

ابوسلمه که نامش عبدالله و پسر عبدالاسد بن هلال بن عبدالله بن عمر بن مخزوم

۱. در آغاز شرح حال حفصه نوشت که عمر گفته است حفصه پنج سال پیش از بعثت زاده شده است در این صورت باید به هنگام مرگ شصت و سه ساله بوده باشد مگر آنکه مدت اقامت پیامبر (ص) را پس از بعثت در مکه ده سال بدانیم که مورد اتفاق نیست.

بوده است^۱ با ام سلمه ازدواج کرده است و در هر دو هجرت مسلمانان به حبشه او را همراه خود برده است. ام سلمه در حبشه دختر خود زینب را برای ابوسلمه زاییده است و سپس سلمه و عمر و دره دیگر فرزندان ابوسلمه را زاده است.

محمد بن عمر واقدی، از عمر بن عثمان، از عبدالملک بن عبید، از سعید بن عبدالرحمان بن یربوع از گفته عمر پسر ابی سلمه ما را خبر داد که می گفته است * پدرم در جنگ احد شرکت کرد و ابوسلمه جُشمی تیری به بازوی او زد، پدرم یک ماه برای معالجه زخم در مدینه ماند و زخم به نسبت بهبود یافت، سپس رسول خدا (ص) در ماه محرمی که سی و پنجمین ماه هجرت بود، پدرم را به قطن گسیل فرمود^۲ او بیست و نه روز در مدینه نبود و در هشتم ماه صفر سال چهارم هجری به مدینه باز آمد در حالی که زخم او چرکین و آماسیده شده بود و سرانجام هم در هشتم جمادی الآخره سال چهارم درگذشت. مادرم از آن تاریخ عده نگه داشت و ده روز باقی مانده از شوال آن سال مدت عده او سپری شد و چند روز از شوال باقی مانده همان سال رسول خدا (ص) او را عقد فرمود، و مادرم در ذی قعده سال پنجاه و نهم هجرت درگذشت.^۳

محمد بن عمر واقدی، از مجمع بن یعقوب، از ابوبکر بن محمد بن عمر بن ابی سلمه، از پدرش، از ام سلمه ما را خبر داد که رسول خدا (ص) به او فرموده بود «هرگاه سوگی به تو رسید بگو بارخدا یا پاداش سوگ مرا به من ارزانی فرمای و بهتر از او را روزی من گردان و به لطف خود شتاب فرمای» ام سلمه می گفته است روزی که ابوسلمه درگذشت همین سخنان را گفتم و سپس با خود اندیشیدم که از کجا کسی مانند ابوسلمه برای من پیدا می شود! و خداوند به زودی جانشینی به مراتب بهتر از ابوسلمه به من ارزانی فرمود.

یزید بن هارون، از عبدالملک بن قدامه جُمحی، از گفته پدرش ما را خبر داد که می گفته است * ام سلمه همسر رسول خدا می گفته است ابوسلمه گفت از رسول خدا شنیدم می فرمود هر بنده‌یی که به او سوگی برسد و به آنچه خداوند او را فرمان داده پناه ببرد و

۱. ابوسلمه پسر عمه حضرت رسول است، مادرش بَرّه دختر عبدالطلب است. به صفحات پیشین همین جلد مراجعه فرماید.

۲. تفصیل این سرب را در ترجمه مغازی واقدی، صص ۲۵۰ و ۲۵۲ به قلم این بنده ملاحظه فرماید.

۳. محمد بن سعد در شرح حال حضرت سیدالشهدا در جلد پنجم ترجمه طبقات، اندوه ژرف و تفرین های ام سلمه را پس از رسیدن خبر شهادت به مدینه در چند روایت نقل کرده است که زنده بودن این یانوی بزرگوار را تا ماه صفر سال شصت و یکم محرم می سازد، در این صورت در پذیرش سال ۵۹ باید احتیاط کرد.

بگوید «انا لله و انا اليه راجعون» و عرضه دارد بارخدايا مرا در اين سوگ پاداش بده و به عوض آن كه گرفتى بهتر از آن مرا ارزاني دار، خداوند او را پاداش مي‌دهد و شايسته و سزاوار است كه خداوند بهتر از آن را به او ارزاني دارد. ام سلمه مي‌گويد هنگامي كه ابوسلمه درگذشت اين حديث را به ياد آوردم و پس از گفتن انا لله و انا اليه راجعون عرض كردم خدايا مرا در سوگم پاداش بده و بهتر از او را به من عوض بده. سپس با خود گفتم مگر ممكن است بهتر از ابوسلمه به من عوض داده شود. و خداوند بهتر از او را به من عوض داد و اميدوارم در آن مصيبت پاداش مرا هم داده باشد.

احمد بن اسحاق حضرمي، از عبدالواحد بن زياد، از عاصم احول از زياد بن ابى مریم ما را خبر داد كه مي‌گفته است * ام سلمه به ابوسلمه گفت به من خبر رسیده است كه اگر زن و شوهری اهل بهشت باشند و يكي از ايشان كه مي‌ميرد ديگري پايداری كند و ازدواج نكند خداوند در بهشت آن دو را به يكديگر مي‌رساند و اين موضوع در مورد زن و مرد يكسان است، اينك بيا با يكديگر پيمان ببنديم كه نه تو پس از من ازدواج كني و نه من پس از تو. ابوسلمه گفت تو آنچه را بگويم اطاعت خواهی كرد؟ گفتم اگر نمی‌خواستم اطاعت كنم با شما رايزنی نمی‌كردم و قصد من فرمان‌برداري از تو است، گفت هرگاه من درگذشتم حتماً ازدواج كن، و افزود كه بارخدايا پس از من به ام سلمه شوهری ارزاني فرمای كه از من بهتر باشد نه اندوهگين كندش و نه آزارش دهد، گوید چون ابوسلمه درگذشت با خود گفتم آن جوانمردی كه برای من بهتر از ابوسلمه باشد كيست؟ آنچه لازم بود درنگ كردم - عده‌ام سپري شد - پيامبر (ص) بر در خانه‌ام آمد و ايستاد و از برادرزاده‌ام يا پسر من يا ولي من از من خواستگاری فرمود، من گفتم چه كنم يا بايد پيشهاد رسول خدا را رد كنم يا بايد با همه نان خورهای خود پيش او روم و آنان را بر او مقدم بدارم! پيامبر (ص) فردا باز آمد و خواستگاری را تكرر فرمود، همان سخن را گفتم، گوید به سرپرست - ولي - خود گفتم اگر رسول خدا بار ديگر باز آمدند اختيار داری كه مرا به همسری ايشان درآوری، رسول خدا بار ديگر باز آمد و آن شخص ام سلمه را به ازدواج حضرت ختمي مرتبت درآورد.

ابومعاويه ضرير و عبيدالله بن موسی هر دو از اعمش از شقيق از ام سلمه ما را خبر داد كه مي‌گفته است * پيامبر مي‌فرمود چون سوگ و گرفتاری به شما مي‌رسد سخن پسندیده بگويد كه فرشتگان بر آنچه مي‌گويد آمين مي‌گویند، هنگامي كه ابوسلمه درگذشت به حضور پيامبر رفتم و گفتم ای رسول خدا! ابوسلمه درگذشت چه بگويم، فرمود بگو بار

خدایا مرا و او را بیامرز و بهتر از او به من ارزانی دار. ابومعاویه ضریح به جای بهتر از او پسندیده‌تر از او و عبیدالله بن موسی نکوتر از او نقل کرده‌اند.^۱

ام سلمه می‌گفته است من همانگونه که رسول خدا فرموده بود گفتم و خداوند بهتر از ابوسلمه یعنی حضرت ختمی مرتبت را به من ارزانی فرمود.

معن بن عیسی، از مالک بن انس، از ربیعۃ بن عبدالرحمان، از ام سلمه ما را خبر داد که می‌گفته است * از رسول خدا شنیدم می‌فرمود به هرکس مصیبتی برسد و همانگونه که خداوند فرمان داده است انا لله و انا الیه راجعون بگوید و عرضه دارد بارخدایا مرا در سوگم پاداش بده و بهتر از آن را بهره من قرار بده، خداوند نسبت به او همانگونه رفتار می‌فرماید، ام سلمه می‌گفته است چون ابوسلمه درگذشت گفتم چه کسی برای من بهتر از ابوسلمه پیدا می‌شود، و آن سخن را به حق تعالی عرض نمی‌کردم ولی سرانجام گفتم و خداوند به جای ابوسلمه رسول خود را جانشین او فرمود که ام سلمه را به همسری برگزید.

محمد بن مصعب قرقیسانی، از ابوبکر بن عبدالله بن ابی مریم، از ضمره بن حبیب ما را خبر داد که می‌گفته است * حضرت رسول برای تسلیت گفتن به ام سلمه در مرگ شوهرش ابوسلمه به خانه او رفت و دعا فرمود و عرضه داشت پروردگارا اندوهش را بزدای و سوگش را جبران فرمای و بهتر از آن را بر او ارزانی دار. گوید خداوند اندوه ام سلمه را زدود و سوگ او را جبران فرمود و بهتر از ابوسلمه به او ارزانی داشت که رسول خدا او را به همسری برگزید.

عفان بن مسلم، از حماد بن سلمه، از ثابت بنانی ما را خبر داد که می‌گفته است * پسر عمر بن ابی سلمه در منی از گفته پدرش مرا خبر داد که مادرش ام سلمه می‌گفته است ابوسلمه می‌گفت رسول خدا فرمود به هرکس از شما مصیبتی رسید انا لله و انا الیه راجعون بگوید و عرضه دارد پروردگارا مصیبت خود را در پیشگاه تو حساب و تحمل می‌کنم، مرا در این مصیبت پاداش بده. ام سلمه می‌گوید می‌خواستم عرضه بدارم خدایا به از او به من عنایت فرمای ولی با خود می‌گفتم چه کسی بهتر از ابوسلمه فراهم می‌شود، و همواره با خود ستیز می‌کردم و سرانجام گفتم و از خداوند مسئلت کردم. گوید چون مدت عده ام سلمه سپری شد ابوبکر از او خواستگاری کرد و ام سلمه تقاضایش را نپذیرفت، سپس عمر از او

۱. نشانه‌ی از دقت محدثان است در نقل الفاظ حدیث که هرچند از لحاظ معنی فرق چندانی ندارد ولی امانت در لفظ حفظ شود.

خواستگاری کرد که تقاضای او را هم نپذیرفت، در این هنگام پیامبر (ص) کسی را برای خواستگاری از ام سلمه پیش او فرستاد، ام سلمه به آن شخص گفت درود و خوش آمد بر رسول خدا و بر فرستاده او، از سوی من به پیامبر بگو که من زنی غیرتمندم - نمی توانم همسران شوهر را تحمل کنم - و دارای کودکان خردسالم و انگهی هیچ یک از اولیای من حضور ندارد. پیامبر (ص) در پاسخ به او پیام فرستاد اینکه می گویی کودکان خردسال داری خداوند هزینه کودکان را بسنده خواهد بود و اینکه می گویی غیرتمندی من به زودی دعا می کنم و از پیشگاه پروردگار مسئلت می کنم که رشک تو را از میان ببرد و اما خویشاوندانت چه آنان که حاضرند و چه آنان که حضور ندارند هیچ کس میان ایشان نیست مگر آنکه به زودی مرا خواهد پسندید و به این کار راضی خواهد شد، ام سلمه می گوید به پسر عمر گفتم برخیز و مرا به همسری رسول خدا درآور. پیامبر (ص) فرمودند من نسبت به تو همان چیزها را می دهم که به فلان خواهر تو داده ام و چیزی از آن نمی کاهم، دو دستاس و دو سبویا کاسه سفالی و متکایی چرمی که انباشته از لیف خرماست.^۱

گوید پیامبر (ص) پیش ام سلمه می آمد و هرگاه آن حضرت وارد می شد ام سلمه دخترک شیرخوار خود زینب را در آغوش می گرفت تا او را شیر بدهد و چون پیامبر (ص) بسیار بزرگوار و با آزر بود مراجعت می فرمود. این کار چند بار تکرار شد، عمار بن یاسر که برادر مادری ام سلمه بود^۲ متوجه این کار ام سلمه شد، روزی پیش از آن که رسول خدا به خانه ام سلمه بیاید عمار آمد و زینب را از دامن ام سلمه برداشت و گفت این دخترک زشت نافرخته را که به سبب او رسول خدا را آزرده کرده ای رها کن. سپس کودک را با خود برد. پیامبر (ص) وارد خانه ام سلمه شد و اطراف را نگرست و پرسید زینب کجاست؟ زینب چه شده است؟ ام سلمه گفت عمار او را با خود برد و پیامبر با همسر خود خلوت کرد و فرمود اگر می خواهی که پیش تو هفت روز پیاپی بمانم چنین خواهم کرد و برای دیگر همسران خود همانگونه رفتار می کنم.^۳

۱. شاید به قرینه دستاس بتوان کلمه جره را که در متن عربی آمده است به معنی کیسه و جوال کوچک آرد یا گندم و جو معنی کرد ولی معنی متداول آن کاسه و ظرف سفالی است.

۲. در هر سه چاپ کتاب به همین صورت است که بدون تردید اشتباه است. مادر عمار شمیّه است، شاید کلمه «من الرضاعة» حذف شده باشد یعنی برادر شیری ام سلمه بوده است.

۳. ابن اثیر ذیل کلمه سبع در التهایه در این باره توضیح بیشتری داده است.

عبدالله بن نمیر، از ابو حیان تیمی، از حبیب بن ابی ثابت ما را خبر داد که می گفته است * ام سلمه می گفت چون مدت عده من از ابوسلمه سر آمد، رسول خدا به خانه من آمدند و درحالی که میان من و آن حضرت پرده بی آویخته بود با من گفتگو و از من خواستگاری فرمود، عرض کردم ای رسول خدا چرا چنین ارداه بی نسبت به من فرموده ای و من برای خیراندیشی و مصلحت شما می گویم زنی هستم که جوانی و عمر من سپری شده است - سالخورده شده ام - وانگهی مادر چند کودک یتیم هستم و فزون بر این زنی غیرتمند و رشک برنده ام و شما هم که زنان متعدد داری. پیامبر (ص) فرمودند این ها که گفتی مانع ازدواج ما نیست، آنچه در باره رشک ورزی و غیرت خود گفتی خداوند آن را از میان می برد و آنچه درباره سن خود گفتی من از تو مسن ترم و آنچه درباره یتیمات گفتی کار آنان بر عهده خدا و رسول است، من اجازه دادم و آن حضرت مرا به ازدواج خود درآورد. روزی که قرار گذاشته بودیم زفاف انجام شود برخاستم و نخست دستاس خود و پارچه زیراندازش را آماده کردم و سپس اندک جوی را که داشتم آرد کردم و اندکی گوشت را با چربی پختم و برای رسول خدا آماده ساختم و چون آن حضرت آمد خوراک را به حضورش نهادم از آن خورد و شب را در خانه ام گذراند و چون صبح شد به من فرمود پیش بستگان خود برای تو کرامت و منزلتی فراهم شد. اینک اگر می خواهی همین شبانه روز نوبت تو باشد و اگر دوست می داری هفت شبانه روز پیش تو باشم و اگر این کار را برای تو انجام دهم برای دیگر زنان هم همینگونه رفتار خواهم کرد، من عرض کردم ای رسول خدا! هرگونه دوست می دارید رفتار کنید.

فضل بن دکین و محمد بن عبدالله اسدی هر دو از عبدالواحد بن ایمن، از ابوبکر بن عبدالرحمان بن حارث بن هشام ما را خبر دادند که می گفته است * رسول خدا (ص) از ام سلمه خواستگاری کرد و ضمن گفتگوهای خود از او پرسید که ام سلمه! چه چیز تو را از ازدواج با من باز می دارد؟ گفت سه مسئله درباره من مطرح است سالخورده ام و کودکان کوچک دارم و غیرتمندم، پیامبر (ص) فرمود آنچه درباره رشک ورزی خود گفتی دعا می کنم و از پیشگاه خداوند می خواهم که آن را از میان ببرد و آنچه درباره سالخوردگی خود گفتی من از تو بزرگترم، کودکان هم بر عهده خدا و رسول اویند.

گوید، پیامبر (ص) او را عقد فرمود و به خانه او آمد و شد می کرد ولی چون ام سلمه کودک خود را شیر می داد پیامبر (ص) با او تماس نمی گرفت، تا آنکه روزی عمار بن یاسر

پیش ام سلمه آمد و گفت این دخترک را که همسر پیامبر را به خود مشغول داشته است بیاور و دخترک را با خود برد و در منطقه قبا او را به دایه‌ی سپرد. پیامبر (ص) به خانه‌ی ام سلمه آمد و پرسید زینب کجاست؟ بانویی که همراه ام سلمه نشسته بود توضیح داد که عمار او را برده است که دایه‌ی برایش پیدا کند، پیامبر فرمود: من از فردا نوبت و قسمت را رعایت خواهم کرد، فردای آن روز به خانه ام سلمه آمد و همان‌جا ماند و چون خواست برود فرمود، ای ام سلمه! تو را بر خاندانت کرامتی است هرچند در آغاز ازدواج پیش هیچ‌یک از زنان خود هفت شبانه روز نبوده‌ام اگر بخواهی پیش تو هفت روز می‌مانم ولی اگر نسبت به تو چنین کنم برای دیگران هم همینگونه رفتار خواهم کرد.

فضل بن دکین از عبدالرحمان بن غسیل از گفته‌ی خاله‌اش سکینه دختر حنظله از ابوجعفر محمد بن علی - امام باقر علیه‌السلام - ما را خبر داد که می‌گفته است * پس از مرگ ابوسلمه پیامبر (ص) به خانه ام سلمه رفت و راجع به عنایات خدا نسبت به ابوسلمه و آنچه برای او مقرر فرموده و فضیلتی که به او ارزانی فرموده است گفتگو فرمود و در آن حال بر دست خود که روی بویا بود تکیه داده بود و چندان با ام سلمه گفتگو فرمود که بویا بر دست آن حضرت اثر گذاشته بود.

محمد بن عمر واقدی، از عبدالله بن جعفر، از عثمان بن محمد اخنسی، از عبدالرحمان بن سعید بن یربوع، از ام سلمه ما را خبر داد که می‌گفته است * هنگامی که رسول خدا (ص) از من خواستگاری کرد با خود گفتم در من سه موضوع است که درست و شایسته نیست با آن سه موضوع به همسری رسول خدا درآیم، نخست اینکه سال خورده‌ام، دو دیگر آنکه مادر چند یتیم هستم، سوم آنکه سخت غیرتمندم، ام سلمه می‌گفته است پیامبر (ص) برای من پیام فرستادند اینکه گفته‌ای سالخورده‌ای من از تو سال خورده‌ترم و اینکه گفته‌ای مادر یتیمانی، هزینه و سنگینی اداره‌ی آنان بر عهده‌ی خدا و رسول خداست و اینکه گفته‌ای غیرتمندی از پیشگاه خداوند می‌خواهم که این حالت را از تو بزداید.

ام سلمه می‌گفته است پیامبر (ص) مرا عقد فرمود و مرا از خانه‌ی خودم به حجره همسر درگذشته‌اش زینب دختر خزیمه که به ام‌المساکین معروف بود برد، در آن خانه جوال کوچکی بود که در آن نگاه کردم و دیدم مقدار کمی جو در آن است، دستاس و کاسه و دیگچه‌ی هم بود و چون نگریستم در آن دیگ اندکی پیه و چربی بود جو را برداشتم و دستاس کردم و در کاسه ریختم و همان چربی اندک را خورش قرار دادم، آری این

خوراک پیامبر و همسر او در شب عروسی آن دو بود.^۱

محمد بن عمر واقدی، از کثیر بن زید، از مطلب بن عبدالله بن حنطب ما را خبر داد که می‌گفته است * آزاده‌ترین بیوه عرب در آغاز شب به عنوان عروس و همسر به خانه سرور مسلمانان آمد و در آخر همان شب به دستاس کردن پرداخت، یعنی ام سلمه.

همو، از مجمع بن یعقوب از گفته ابوبکر بن محمد بن عمر بن ابی سلمه، از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر (ص) ام سلمه را از پسرش عمر که پسرکی صغیر - نوجوانی - بود خواستگاری فرمود و عمر بن ابی سلمه مادر خود را به همسری آن حضرت درآورد.

واقدی و معن بن عیسی هر دو از مالک بن انس، از عبدالله بن ابی بکر بن حزم، از عبدالملک بن ابی بکر بن عبدالرحمان بن حارث بن هشام از پدرش ما را خبر دادند که می‌گفته است بامداد شبی که رسول خدا (ص) با ام سلمه زفاف کرد به او فرمود تو را پیش خانواده و شوهرت هیچ‌گونه خواری نیست اگر می‌خواهی هفت روز پیش تو می‌مانم و هفت روز پیش دیگر همسرانم و اگر می‌خواهی سه روز پیش تو می‌مانم و سپس دور می‌زنم، ام سلمه گفت سه روز باشد.

وکیع بن جراح از شعبه، از حکم ما را خبر داد که می‌گفته است * هنگامی که رسول خدا (ص) با ام سلمه ازدواج کرد سه روز پیش او ماند و فرمود اگر می‌خواهی می‌توانم یک هفته پیش تو بمانم و البته اگر برای تو این کار را انجام دهم برای دیگر همسرانم همین‌گونه رفتار خواهم کرد، شعبه می‌گوید از حَکَم پرسیدم این سخن را از چه کسی شنیده‌ای؟ گفت این حدیث پیش مردم حجاز معروف است.

وکیع بن جراح، از سفیان، از عبدالله بن ابی بکر از عبدالملک بن ابی بکر ما را خبر داد که می‌گفته است * هنگامی که رسول خدا (ص) با ام سلمه ازدواج کرد سه روز پیش او ماند و سپس فرمود تو را در نظر شوهرت هیچ‌گونه خواری نیست اگر می‌خواهی هفت روز پیش تو می‌مانم و اگر یک هفته پیش تو بمانم پیش دیگر همسرانم نیز یک هفته خواهم ماند وگرنه همان سه روز است که این جا می‌مانم و سپس دور می‌زنم.

انس بن عیاش لیشی، از عبدالرحمان بن حُمَید بن عبدالرحمان بن عوف، از عبدالملک

۱. بانوی گرامی زینب دختر خزیمه که از شدت توجه و رسیدگی به بی‌نویان به‌ام‌المساکین مشهور شده است. به سال سوم یا چهارم هجرت درگذشته است. به اعلام‌النساء، ج ۲، ص ۶۵ مراجعه فرماید.

بن ابی بکر بن حارث بن هشام ما را خبر داد که می گفته است * هنگامی که رسول خدا با ام سلمه دختر ابی امیه ازدواج کرد سه روز پیش او ماند، سپس خواست که دور بزنند، ام سلمه جامه آن حضرت را گرفت، پیامبر فرمودند چه می خواهی اگر دوست داری بیشتر پیش تو بمانم چنان خواهم کرد ولی بعد از حساب ماندن پیش تو کم خواهم کرد، سپس پیامبر فرمودند برای زن بیوه سه روز و برای دوشیزه هفت روز است.

محمد بن عمر واقدی، از عبدالله بن جعفر، از عبدالواحد بن ابی عون از صالح بن ابراهیم بن عبدالرحمان بن عوف مرا حدیث کرد که می گفته است * هنگامی که ام سلمه به خانه حضرت ختمی مرتبت رفت دختر خود را که از ابوسلمه داشت شیر می داد، عمار بن یاسر گفت این دخترک سرخ روی مانع بهره گیری رسول خدا از همسرش می باشد و او را گرفت و به دایه یی سپرد.

رؤح بن عبادة از ابن جریج، از حبیب بن ابی ثابت ما را خبر دادند که می گفته است * عبدالحمید بن عبدالله بن ابی عمرو و قاسم بن محمد بن عبدالرحمان بن حارث بن هشام او را خبر داده اند که هر دو از ابوبکر بن عبدالرحمان بن حارث بن هشام شنیده اند که می گفته است * ام سلمه همسر حضرت ختمی مرتبت به او گفته است که چون به مدینه هجرت کرده است به مردم مدینه گفته است که دختر ابوامیه بن مغیره است ولی مردم او را تکذیب کرده و گفته اند چه دروغ بزرگی، تا آنکه گروهی از آنان که می خواسته اند به حج بروند به ام سلمه گفته اند آیا برای خویشاوندان خود نامه نمی نویسی؟ و ام سلمه همراه آنان نامه یی برای خویشاوندان خود نوشته است و هنگامی که آنان به مدینه برگشته اند سخن ام سلمه را تصدیق کرده اند و مایه فزونی احترام او شده است، ام سلمه می گفته است پس از آنکه زینب را زاییدم حضرت رسول به خواستگاری من آمدند با خود گفتم و به آن حضرت هم عرض کردم که کسی چون من نباید ازدواج کند و شاید که از او خواستگاری کنند که سالخورده و غیر تمند و بچه دارم، پیامبر فرمود من از تو بزرگترم غیرت و رشک ورزی را هم خداوند از تو خواهد زدود، بچه ها هم برعهده خداوند و رسول اویند. گوید، پیامبر (ص) با او ازدواج فرمود و هرگاه پیش او می آمد می پرسید زینب کجاست و در چه حال است؟ تا آنکه عمار آمد و آن دختر را از ام سلمه گرفت و گفت این رسول خدا را از کار منع می کند و او را به دایه سپرد، بار دیگر که رسول خدا آن جا آمد پرسید که زینب کجاست قریبه خواهر ام سلمه که با او همراه بود به عرض رساند که عمار بن یاسر زینب را برده است، پیامبر فرمود

امشب پیش شما خواهم آمد، ام سلمه می‌گوید دستاس و زیرانداز آن را آماده کردم و اندک جوی که در جوال داشتم بیرون آوردم و آرد کردم و با اندک دنبه‌ی آمیختم، رسول خدا شب را در خانه من گذراند و صبح فرمود تو را در نظر شوهرت احترام و کرامتی است اگر می‌خواهی هفت روز پیش تو بمانم و البته که اگر هفت روز پیش تو بمانم پیش دیگر همسرانم نیز هفت روز خواهم ماند.

علی بن عبدالله بن جعفر از یحیی بن سعید از سفیان از محمد بن ابی بکر بن حزم ما را خبر داد که می‌گفته است * عبدالملک بن ابی بکر بن عبدالرحمان بن حارث بن هشام از پدرش از گفته خود ام سلمه مرا خبر داد که چون رسول خدا ام سلمه را به همسری گرفت سه روز پیش او ماند و سپس فرمود تو را در نظر شوهرت منزلت کمی نیست اگر بخواهی هفت روز پیش تو می‌مانم ولی اگر برای تو این کار را انجام دهم برای زنان دیگر خود هم همینگونه رفتار خواهم کرد.

محمد بن عمر واقدی، از معمر، از زُهری از هند دختر حارث فراسی ما را خبر داد که می‌گفته است * رسول خدا می‌فرمود عایشه را در دل من منزلتی است که کسی به آن نمی‌رسد، و چون ام سلمه را به همسری گرفت از آن حضرت پرسیدند آن منزلت عایشه چه شد و آن حضرت سکوت فرمود و دانستند که ام سلمه در نظر رسول خدا به جایگاه بزرگی رسیده است.

محمد بن عمر واقدی، از عبدالرحمان بن ابی زناد، از هشام بن عروة، از پدرش از عایشه ما را خبر داد که می‌گفته است * هنگامی که پیامبر (ص) ام سلمه را به همسری گرفت به سبب آنچه که از زیبایی او گفته بودند سخت اندوهگین شدم، در صدد دیدن او برآمدم و چون دیدمش دیدم در نکویی و زیبایی چند برابر آن است که برای من وصف کرده‌اند. عایشه می‌گوید این موضوع را به حفصه گفتم و آن دو دست به دست بودند، حفصه گفت چنان نیست که می‌گویند و این به سبب رشک و رزی تو است. حفصه در صدد دیدن ام سلمه برآمد و چون او را دید گفت دیدمش به خدا سوگند آن‌گونه که می‌گویند نیست و نزدیک به آن هم نیست آری در حد خود زیباست. عایشه می‌گوید پس از آن که ام سلمه را دیدم همان‌گونه بود که حفصه می‌گفت ولی من بسیار رشک می‌ورزیدم.

احمد بن عبدالله بن یونس از زُهری از محمد بن اسحاق، از عبدالله بن ابی بکر از پدرش، از عبدالملک بن ابی بکر بن حارث بن هشام مخزومی از پدرش ما را خبر داد که

می گفته است * رسول خدا (ص) ام سلمه را در ماه شوال عقد فرمود و هم در آن ماه او را به خانه خود برد.

محمد بن عمر واقدی، از عمر بن عثمان، از عبدالملک بن ابی بکر بن عبدالرحمان بن حارث بن هشام از پدرش ما را خبر داد که می گفته است * رسول خدا (ص) در ماه شوال با ام سلمه عروسی فرمود.

احمد بن محمد بن ولید ازرقی مکی، از مسلم بن خالد، از موسی بن عقبه از مادرش، از ام کلثوم ما را خبر داد که می گفته است * پس از اینکه رسول خدا با ام سلمه ازدواج کرد به او فرمود من چند وقیه مشک و حله‌یی برای نجاشی هدیه فرستاده‌ام ولی چنین می بینم که نجاشی درگذشته است و هدیه‌یی که برای او فرستاده‌ام برای خودم برگردانده می شود و هرگاه رسید از تو خواهد بود، همانگونه که پیامبر فرموده بود نجاشی درگذشته بود و هدیه آن حضرت برای خودشان برگردانده شد، رسول خدا به هریک از همسران خویش یک وقیه مشک داد و باقی مانده آن و حله را به ام سلمه ارزانی فرمود.

عبدالله بن مسلمة بن قعنب حارثی از عبدالله بن جعفر زهری، از هشام بن عروة از پدرش ما را خبر داد که می گفته است * رسول خدا (ص) به ام سلمه دستور داد که نماز صبح عید قربان را در مکه بگذارد، قضا را آن روز نوبت ام سلمه هم بود و رسول خدا دوست می داشت که ام سلمه با ایشان هماهنگی کند.

محمد بن عمر واقدی، از عبدالرحمان بن ابی زناد از عبدالرحمان بن حارث ما را خبر داد که می گفته است * در یکی از سفرهای رسول خدا که همسرانش ام سلمه و صفیه دختر حنیّ همراهش بودند، رسول خدا هودج صفیه را هودج ام سلمه پنداشت، و آن روز نوبت ام سلمه بود. پیامبر (ص) شروع به گفتگو با صفیه کردند، ام سلمه به غیرت آمد، رسول خدا هم متوجه شدند که آن هودج صفیه است، پیش هودج ام سلمه برگشتند، ام سلمه گفت شما که پیامبر خدایی در روزی که نوبت من است با این دختر یهودی زاده سخن می گویی؟ ام سلمه می گفته است از این اعتراض خود سخت پشیمان شده است و همواره آمرزش خواهی می کرده است و سرانجام هم به رسول خدا گفته است ای رسول خدا شما برای من آمرزش خواهی فرمایید که رشک و غیرت مرا بر این کار واداشت.

واقدی می گوید، پیامبر (ص) برای ام سلمه از درآمد خیبر هشتاد شتروار خرما و بیست شتروار جو یا گندم مقرر فرمود.

محمد بن عمر واقدی، از عبدالله بن نافع، از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است * ام سلمه همسر حضرت ختمی مرتبت (ص) به سال پنجاه و نهم درگذشته است و ابوهریره در محوطة بقیع بر پیکر او نماز گزارده است.^۱

محمد بن عمر واقدی، از زبیر بن موسی از مصعب بن عبدالله از عمر بن ابی سلمه ما را خبر داد که می‌گفته است * من و برادرم سلمة و عبدالله بن عبدالله بن ابی اُمیة — که برادرزاده ام سلمه است — و عبدالله بن وهب بن زمعة اسدی برای به خاک سپردن ام سلمه وارد کور او شدیم و ام سلمه به هنگام مرگ هشتاد و چهار ساله بود.

اُم حبیة

نامش رمله و پدرش ابوسفیان بن حرب بن امیة بن عبدشمس بوده است و مادرش صفیه دختر ابوالعاص بن امیه بن عبدشمس است که عمه عثمان بن عفان بوده است.

اُم حبیة را عبیدالله بن جحش بن ریاب بن یعمر بن صبرة بن مرة بن کبیر بن غنم بن دودان بن اسد بن خزیمه^۲ که هم پیمان حرب بن امیه بوده است به همسری گرفت و چون حبیبیه را برای او زایید کنیه خود را از نام او گرفت، حبیبیه را عروة بن مسعود ثقفی به همسری گرفت.

عبیدالله بن جحش در هجرت دوم مسلمانان به حبشه همراه ام حبیبیه به آن سرزمین هجرت کرد و آن جا از مسلمانی برگشت و مسیحی شد و بر همان آیین در همان جا درگذشت و ام حبیبیه بر آیین اسلام و هجرت خویش باقی ماند. ام حبیبیه دختر خود حبیبیه را هم که پدرش عبیدالله بن جحش بود در هجرت به حبشه همراه خود برده بود و سپس او را با خود به مکه برگرداند.

محمد بن عمر واقدی، از عبدالله بن جعفر از عثمان بن محمد اخنسی ما را خبر داد که می‌گفته است * ام حبیبیه دختر ابوسفیان پیش از آن که به حبشه هجرت کند دختر خود حبیبیه را در مکه زاییده است، عبدالله بن جعفر می‌گفته است از اسماعیل بن محمد بن سعد

۱. پیش از این گفته شد که محمد بن سعد ضمن شرح زندگی حضرت سیدالشهداء حسین بن علی علیهما السلام نوشته است که جناب ام سلمه تا رسیدن خبر شهادت آن حضرت به مدینه زنده بوده است.

۲. عبیدالله بن جحش پسر عمه حضرت ختمی مرتبت است.

شنیدم که می‌گفت ام حبیبہ دختر خود را در حبشہ زاییده است.

واقدی می‌گوید ابوبکر پسر اسماعیل بن محمد بن سعید از گفته پدرش مرا خبر داد که می‌گفته است * ام حبیبہ هنگامی که از مکه هجرت کرد باردار بود و حبیبہ را در حبشہ زایید.

واقدی ما را از گفته عبدالله بن عمرو بن زهیر، از اسماعیل پسر عمرو بن سعید بن عاص از گفته خود ام حبیبہ خبر داد که می‌گفته است * شوهرم عیدالله بن جحش را به بدتر و زشت‌تر صورت خواب دیدم و ترسیدم و گفتم به خدا سوگند که حال او دگرگون خواهد شد فردای آن شب عیدالله به من گفت ای ام حبیبہ! من ادیان را بررسی کردم دینی بهتر از مسیحیت نمی‌بینم پیش از این هم مسیحی بودم و به آیین محمد(ص) درآمدم ولی اینک دوباره به مسیحیت برمی‌گردم، من گفتم به خدا سوگند که این کار برای تو خیری نخواهد داشت و خوابی را که دیده بودم برای او نقل کردم ولی او اعتنا نکرد و به باده‌نوشی روی آورد تا درگذشت، در همان هنگام در خواب دیدم که سروشی مرا با عنوان أم المؤمنین فراخواند خواب خود را چنان تعبیر کردم که رسول خدا مرا به همسری خواهد گرفت. همینکه پس از مرگ عیدالله عده من سپری شد هنوز به خود نیامده بودم که فرستاده نجاشی بر در خانه‌ام آمد و اجازه ورود خواست. فرستاده نجاشی یکی از کنیزکان او به نام ابرهه بود که عهده‌دار نگهداری جامه‌ها و عطرها و نجاشی بود چون پیش من آمد گفت پادشاه می‌گوید رسول خدا که درود خدا بر او باد برای من نوشته‌اند که تو را به همسری ایشان درآورم، ام حبیبہ به آن کنیزک گفت خدایت مژده نیکو دهد، کنیزک گفت پادشاه می‌گوید به کسی وکالت بده که تو را عقد نماید، ام حبیبہ به خالد بن سعید بن عاص پیام فرستاد و به او وکالت داد و به کنیزک هم دو دستبند سیمین و دو خلخال و چند انگشتری سیمین که در انگشتان پا داشت از شادی مژدگانی داد، شامگاه آن روز نجاشی به جعفر بن ابی طالب و دیگر مسلمانانی که آن جا بودند پیام فرستاد که بیایند و همگان آمدند، نجاشی سخنرانی کرد و چنین گفت.

پروردگار قدوس مؤمن مهیمن سلام عزیز جبار را می‌ستایم و گواهی می‌دهم که خدایی جز پروردگار یگانه نیست، و گواهی می‌دهم که محمد(ص) بنده و فرستاده اوست و هموست که عیسی بن مریم علیه السلام به ظهور او مژده داده است، و سپس همانا رسول خدا برای من نوشته است که ام حبیبہ دختر ابوسفیان را به همسری او درآورم و من خواسته

رسول خدا را پذیرا شدم و چهارصد دینار کابین او کردم و در همان حال چهارصد دینار را پیش حاضران نهاد.

سپس خالد بن سعید چنین گفت، سپاس خدای را، او را می ستایم و از او یاری و پیروزی می طلبم و گواهی می دهم که پروردگاری جز خدای یگانه نیست و محمد بنده و فرستاده اوست که او را با هدایت و دین حق برانگیخته است تا هرچند که مشرکان را ناخوش آید دین او را بر همه ادیان پیروز فرماید، و سپس من هم خواسته رسول خدا را پذیرایم و ام حبیبه دختر ابوسفیان را به همسری آن حضرت درمی آورم و خداوند بر پیامبر فرخنده بدارد.

دینارهای کابین را به خالد بن سعید سپردند که آنها را گرفت و چون خواستند برخیزند نجاشی گفت بنشینید که سنت پیامبران بر آن است که چون ازدواج کنند خوراک و ولیمه باید خورده شود، آنگاه خوراکی خواست و همگان خوردند و پراکنده شدند.

ام حبیبه می گوید، چون آن مال به دستم رسید ابرهه را که به من مژده رسانده بود خواستم و او را گفتم آن روز آنچه به تو دادم اندک بود که مالی در دست نداشتم اینک این پنجاه مثقال را بگیر و آن را برای خود هزینه کن، او فزون بر آنکه پذیرفت جعبه کوچکی را بیرون آورد که هرچه به او داده بودم در آن بود و آن را به من برگرداند و گفت پادشاه مرا سوگند داده است که هیچ زحمتی برای تو فراهم نیاورم — چیزی از تو نپذیرم — وانگهی مرا نیازی نیست که جامه دار و عطردار سلطانم و من هم از آیین محمد (ص) پیروی می کنم و برای خدا اسلام آورده ام، و سلطان زنان خود را فرمان داده است که همه عطرهای خویش را برای تو بفرستند فردای آن روز کنیزک برای من عود و عنبر و ورس و زباد^۱ بسیاری آورد و من همه را همراه خود به حضور رسول خدا آوردم و آن حضرت نشان آن را بر من و آنها را پیش من می دید و آن را ناپسند نمی شمرد، ابرهه مرا گفت تنها نیاز من این است که سلام مرا به رسول خدا ابلاغ کنی و ایشان را آگاه سازی که من از آیین او پیروی می کنم، ابرهه نسبت به من مهربانی می کرد و همین کنیزک بود که کارهای مرا برای روانه ساختن به مدینه فراهم می آورد و هرگاه پیش من می آمد می گفت خواسته و نیاز مرا فراموش نکنی، ام حبیبه می گوید چون به حضور رسول خدا رسیدم ایشان را از چگونگی خطبه عقد و

۱. ورس و زیاد دو ماده معطر است. برای آگاهی بیشتر به المعتمد ملک مظفر پادشاه یمن، صص ۱۹۶ و ۵۴۶ مراجعه فرمایید.

خواستگاری و رفتار ابرهه با خودم آگاه ساختم، رسول خدا لبخند زدند و چون سلام ابرهه را به ایشان ابلاغ کردم فرمودند «سلام و رحمت و برکتهای خدا بر آن بانو باد».

ابوجعفر می گوید، نظر ما این است که عبدالملک بن مروان به همین سبب کابین زنان را بر چهارصد دینار مقرر داشته است.

واقدی ما را خبر داد و گفت محمد بن صالح از عاصم بن عمر بن قتاده و عبدالرحمان بن عبدالعزيز از عبدالله بن ابی بکر بن حزم برایم نقل کردند که هردو می گفته اند کسی که ام حبیبه را به وکالت از او به عقد رسول خدا درآورده است و نجاشی هم به وسیله او خواستگاری کرده خالد بن سعید بن عاص بن اُمیة بن عبد شمس بوده است و این به سال هفتم هجرت بوده است و ام حبیبه روزی که به مدینه آمده است سی و چندساله بوده است.

واقدی، از عبدالرحمان بن عبدالعزيز از زُهری ما را خبر داد که می گفته است * نجاشی ام حبیبه را به حضور پیامبر روانه کرد و شرحبیل پسر حسنه را با او همراه ساخت.

محمد بن عمر واقدی، از عبدالله بن جعفر، از عبدالواحد بن ابی عَون ما را خبر داد که می گفته است * چون خبر ازدواج پیامبر (ص) با ام حبیبه به اطلاع ابوسفیان رسید گفت این شوهری است که بینی او کوبیده نمی شود - کنایه از آن که شوهری شایسته و گرانمایه است و نمی توان تقاضای او را نپذیرفت.^۱

محمد بن عمر واقدی از ابوسهیل از محمد بن سائب، از ابوصالح، از ابن عباس در تفسیر آیه هفتم سوره ممتحنه که می فرماید «شاید که خداوند میان شما و کسانی که نسبت به یکدیگر دشمنی و ستیز می ورزیدید به زودی دوستی قرار دهد» ما را خبر داد که می گفته است * این مودت و دوستی به هنگامی که پیامبر (ص) ام حبیبه را به همسری برگرفت صورت پذیرفت.^۲

محمد بن عمر واقدی، از محمد بن عبدالله از زُهری ما را خبر داد که می گفته است * هنگامی که پیامبر (ص) آهنگ گشودن مکه را داشت ابوسفیان به مدینه آمد تا با ایشان درباره افزودن به مدت صلح حدیبیه گفتگو کند و آن حضرت او را نپذیرفتند برخاست و به خانه دختر خود ام حبیبه رفت، همینکه ابوسفیان خواست روی تشکچه یی که ویژه پیامبر

۱. با استفاده از توضیحی که ابن اثیر ذیل لغت قرع در کتاب النهایه آورده است این توضیح داده شد.

۲. با آنکه ابوالفتح رازی هم به این موضوع پرداخته است ولی عقد ام حبیبه پیشتر از فتح مکه بوده است و دور به نظر می رسد که این ازدواج از موارد این آیه باشد.

بود بنشیند ام حبیبہ شتابان آن را درهم پیچید و جمع کرد، ابوسفیان پرسید که دختر عزیزم آیا مرا شایسته نشستن بر آن ندیدی یا آن را درخور من ندانستی؟ ام حبیبہ گفت این بستر ویژه رسول خداست و تو مردی مشرک و نجسی، ابوسفیان گفت پس از من به تو شر و بدی رسیده است.

احمد بن عبدالله بن یونس، از ابوشهاب، از ابن ابی لیل از نافع، از گفته صفیہ ما را خبر داد که می گفته است * هنگامی که ابوسفیان پدر ام حبیبہ همسر رسول خدا درگذشت، ام حبیبہ عطر خواست و دو گونه و دو ساعد خود را عطر آگین ساخت و گفت من از این کار بی نیاز بودم ولی چون از رسول خدا شنیدم که می فرمود برای زنی که به خدا و روز رستخیز ایمان آورده است روا نیست که بر مرده بیش از سه روز عزادار باقی بماند جز برای شوهرش که در مرگ او باید چهار ماه و ده روز سوگوار بماند، این کار را کردم.

ضحاک بن مخلد شیبانی یعنی ابو عاصم نبیل از ابن جریج از عطاء از ابن شوال ما را خبر داد که می گفته است * ام حبیبہ دختر ابوسفیان او را خبر داده است که پیامبر (ص) به او فرمان داده اند شب دهم ذی حجه از مشعر الحرام شبانه به منی برود.

واقدی گوید، رسول خدا (ص) برای ام حبیبہ از درآمد خیبر هشتاد شتروار خرما و بیست شتروار جو مقرر فرمود.

محمد بن عمر واقدی از ابوبکر بن عبدالله بن ابی سبره از عبدالمجید بن سهیل از عوف بن حارث ما را خبر داد که می گفته است * از عایشه شنیدم که می گفت ام حبیبہ همسر رسول خدا (ص) نزدیک مرگ خود مرا فراخواند و چون پیش او رفتم گفت ممکن است گاهی میان من و تو کدورت هایی که میان هو و هاست صورت گرفته باشد خداوند من و تو را بیامرزد من گفتم خداوند از همه آن لغزشها بگذرد و تو را مورد آمرزش و رحمت قرار دهد، ام حبیبہ گفت شادم ساختی خدایت شاد فرماید، گوید ام حبیبہ به ام سلمه هم همینگونه پیام فرستاد، ام حبیبہ به سال چهل و چهار و روزگار حکومت - برادرش - معاویه درگذشت.

زینب دختر جحش

بن ریاب بن یعمر بن صبره بن مره بن کبیر بن غنم بن دودان بن اسد بن خزیمه است، مادرش اُمیمه دختر عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی است.

محمد بن عمر، از عمر بن عثمان جَحْشِی از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است * هنگامی که پیامبر (ص) به مدینه آمد زینب دختر جحش هم از کسانی بود که همراه آن حضرت! ^{۱۴} به مدینه هجرت کرد، زینب بانویی بسیار زیبا بود، رسول خدا (ص) او را برای زید بن حارثه خواستگاری فرمود. زینب گفت من برگزیده‌ترین بیوه‌زن قریشم و او را برای همسری خود نمی‌پسندم، پیامبر فرمودند من او را برای تو پسندیده‌ام و زید بن حارثه او را به همسری گرفت.

واقدی، از عبدالله بن عامر اسلمی از محمد بن یحیی بن حیان ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر (ص) به جستجوی زید به خانه او آمد، به زید بن حارثه زید بن محمد می‌گفتند و چنان بود که اگر رسول خدا ساعتی می‌گذشت و او را نمی‌دید می‌پرسید زید کجاست؟ به هر حال رسول خدا به جستجوی او به خانه‌اش آمد و او را پیدا نکرد — در خانه نبود — زینب دختر جحش که همسر زید بود به محض آنکه شنید پیامبر به جستجوی زید بر در خانه آمده است شتابان و بدون اینکه جامه‌های بیرونی خود را بپوشد با جامه‌یی که در خانه و به هنگام کار می‌پوشند بر در خانه آمد، پیامبر (ص) پشت به زینب کرد — چهره خود را برگرداند — زینب گفت ای رسول خدا زید این جا نیست و سپس گفت پدر و مادرم فدای تو باد به خانه بیا و آن حضرت از رفتن به خانه خودداری فرمود و درحالی که پشت کرده بود و می‌رفت مهمه‌یی کرد و با خود چیزی می‌گفت که مفهوم نبود و فقط گاهی به صورت آشکارا این جمله را می‌گفت «پروردگار بزرگ منزّه است تصرف‌کننده و دگرگون‌کننده دلها منزّه است»، چون زید به خانه برگشت همسرش او را گفت که رسول خدای بر در خانه آمده است، زید گفت به ایشان نگفتی به خانه بیایند؟ گفت خواهش و پیشنهاد کردم نپذیرفت، زید پرسید آیا چیزی و سخنی از او نشنیدی؟ گفت هنگامی که پشت کرده بود و می‌رفت شنیدم چیزی می‌گفت ولی نفهمیدم چه می‌گفت و فقط شنیدم که می‌گفت «پروردگار بزرگ منزّه است، دگرگون و تصرف‌کننده دلها منزّه است».

زید حرکت کرد و چون به حضور پیامبر رسید گفت به من خبر رسید که بر در خانه‌ام آمده‌اید، ای رسول خدا پدر و مادرم فدای تو باد کاش به خانه می‌رفتی، شاید تو را از زینب

۱. می‌دانیم که هیچ بانویی در هجرت همراه پیامبر نبوده است، یعنی هم‌زمان و با فاصله اندک زینب هم به مدینه هجرت کرده است.

خوش آمده و او تو را شکفت زده کرده است^۱ من از او جدا می شوم رسول خدا فرمود همسرت را پسندیده نگهدار، زید از آن روز به بعد نتوانست با زینب درآمیزد و به حضور پیامبر می آمد و وضع خود را به آن حضرت خبر می داد و ایشان به او می فرمود «همسرت را به صورت پسندیده برای خود نگهدار»^۲ و زید می گفت ای رسول خدا! از او جدا خواهم شد و رسول خدا همان سخن خود را تکرار می فرمود، سرانجام زید از زینب جدا شد و از او کناره گرفت، گوید چون مدت عده او سپری شد، روزی که رسول خدا (ص) با عایشه نشسته بود بر آن حضرت حالت وحی عارض شد و چون آن حال سپری شد پیامبر تبسم کرد و فرمود چه کسی پیش زینب می رود و به او مژده می دهد که خداوند از فراز آسمان او را به همسری من درآورد، و سپس این آیه را تلاوت فرمود «و هنگامی که به آن کس که خدای بر او نعمت ارزانی داشت و تو نیز بر او نعمت ارزانی داشتی می گفتی همسرت را به صورت پسندیده نگهدار و از خدا بترس» تا پایان داستان^۳.

عایشه می گوید به سبب زیبایی خیره کننده او که برای ما نقل شده بود همه اندوه و رشک دور و نزدیک مرا فرو گرفت و انگهی کار بسیار بزرگ و ارزنده تر لطفی بود که خداوند به زینب ارزانی داشته بود و او را از فراز آسمان و خود به همسری رسول خدا برگزیده بود و با خود گفتم چه فخری که بر ما خواهد فروخت.

عایشه می گفته است سلمی کنیزک خدمتکار رسول خدا شتابان و دوان دوان پیش زینب رفت و این خبر را بدو داد و زینب پیرایه های سیمین خود را به او مژدگانی داد.^۴ محمد بن عمر واقدی، از ابو معاویه، از محمد بن سائب، از ابوصالح از ابن عباس ما را خبر داد که می گفته است * چون به زینب خبر ازدواج او را با رسول خدا دادند سجده شکر انجام داد.

۱. آیا پیامبر (ص) پیش از این دختر عمه خود را ندیده بودند و خود از او با اصرار برای زید خواستگاری نفرموده بودند و از زیبایی او آگاه نبودند؟! آن هم با توجه به این مسئله که احکام حجاب هم هنوز نازل نشده بوده است.

۲. در پی این عبارت جمله از خدا بترس که قرینه بی از بدرفتاری شوهر نسبت به همسر است در قرآن آمده است نمی دانم چرا به این موضوع توجه نکرده اند.

۳. به آیات ۳۶ و ۳۷، سوره سی و سوم - احزاب مراجعه فرماید.

۴. درباره این مسئله یعنی ازدواج رسول خدا و زینب از دیرباز اعتراض هایی بوده است و برای نمونه می توانید به پاسخ سید مرتضی در گذشته ۴۳۶ در تریزه الانبیاء، ص ۱۱۶ و مبحث مستوفای مرحوم مجلسی در ج ۲۲، صص ۱۷۰ و ۲۲۰، چاپ جدید مراجعه فرماید.

همو، از عبدالله بن عمرو بن زهیر ما را خبر داد که می‌گفته است * از ابراهیم بن محمد بن عبدالله بن جحش شنیدم می‌گفت زینب دختر جحش می‌گفت چون مرده‌رسان خبر ازدواج مرا به رسول خدا برای من آورد در پیشگاه خدا نذر کردم که دو ماه روزه بگیرم و چون رسول خدا پیش من آمدند نه در مدینه و نه در سفرهایی که قرعه همراهی با آن حضرت به من می‌افتاد نمی‌توانستم روزه بگیرم و چون قرعه اقامت در مدینه به نام من زده شد آن دو ماه را روزه گرفتم.

و همو از عبدالله بن جعفر از ابن ابی عون ما را خبر داد که می‌گفته است * روزی زینب دختر جحش به پیامبر گفت به خدا سوگند که من همچون هیچ‌یک از همسران شما نیستم، که میان ایشان کسی نیست مگر اینکه پدرش یا برادرش یا کسی از خویشاوندانش او را به همسری شما درآورده است، جز من که خدایم از فراز آسمان به همسری شما درآورده است.

واقعی از گفته عمر بن عثمان بن عبدالله بن جحش از پدرش از گفته زینب دختر ام سلمه ما را خبر داد که می‌گفته است * مادرم ام سلمه سخن از زینب دختر جحش به میان آورد و بر او رحمت فرستاد و پاره‌یی از بگومگوهای را که میان عایشه و زینب اتفاق افتاده بود نقل کرد و گفت زینب در پاسخ عایشه گفته است، به خدا سوگند من مانند دیگر همسران پیامبر نیستم که پیامبر (ص) با پرداخت مهریه و با اجازه اولیای ایشان آنان را به همسری گرفته است و حال آن که مرا خداوند به همسری پیامبر خود درآورده است و درباره من قرآن نازل فرموده است که بدون هیچ تغییر و تبدیل مسلمانان آن را می‌خوانند و سپس همان آیه سی و هفتم سورة احزاب را تلاوت کرد، ام سلمه می‌گفته است رسول خدا را حالات و اخلاق زینب خوش می‌آمد و فراوان پیش او می‌رفت، گوید زینب دختر جحش بانویی پارسا بود و بسیار روزه مستحبی می‌گرفت و نماز مستحبی می‌گزارد و خیاطی ورزیده و کارآمد بود و - یا بسیار بخشنده بود - و همه اموال خود را بر بی‌نویان صدقه می‌داد.^۱

عفان بن مسلم و عارم بن فضل هر دو از حماد بن زید از ثابت از انس ما را خبر دادند که می‌گفته است * زید بن حارثه به حضور پیامبر (ص) آمد و از زینب شکایت کرد و پیامبر

۱. در چند صفحه بعد ملاحظه خواهید کرد که تمام مقرری دوازده هزار درمی سالیانه خود را که عمر بن خطاب برای او فرستاده بود در چند ساعت میان بی‌نویان مدینه تقسیم کرد.

همواره به او می‌فرمود همسرت را به صورت پسندیده نگهدار و سپس بقیه آیه نازل شد که می‌فرماید «و آنچه را که خداوند آشکارکننده آن بود در دل نهان می‌داری»، عارم در پی حدیث خود می‌گوید سرانجام رسول خدا زینب را به همسری گرفت و در عروسی او ولیمه‌یی داد که دربارهٔ هیچ‌یک از همسران خود نداده بود که برای پذیرایی گوسپندی کشت. عارم بن فضل از حماد بن زید از ثابت، از انس ما را خبر داد که می‌گفته است * این آیه که خداوند می‌فرماید «چون زید خواسته خویش را از آن زن برآورد او را به همسری تو درآوردیم» دربارهٔ زینب نازل شده است - تتمه همان آیه سی و هفت سوره احزاب است - گوید زینب بر زنان پیامبر افتخار می‌کرد و می‌گفت شما را افراد خانواده‌تان به همسری رسول خدا داده‌اند و مرا خداوند از فراز هفت آسمان عقد فرموده است.

عارم بن فضل از حماد بن زید، از عاصم احول ما را خبر داد که می‌گفته است * مردی با یکی از مردان قبیله اسد مفاخره می‌کرد، مرد اسدی گفت به من بگو آیا میان شما زنی هست که خداوند او را از فراز آسمانها عقد فرموده باشد؟ و مقصودش زینب دختر جحش بود.

عفان بن مسلم و عمرو بن عاصم کلایی هر دو از سلیمان بن مغیره از ثابت از انس بن مالک ما را خبر دادند که می‌گفته است * چون مدت عدهٔ زینب دختر جحش سپری شد، حضرت ختمی مرتبت به زید بن حارثه فرمودند در این باره کسی را امین‌تر و مورد اعتمادتر از خودت پیدا نمی‌کنم، خودت پیش زینب برو و از او برای من خواستگاری کن، زید به راه افتاد و بر در خانهٔ زینب رفت که مشغول خمیرکردن بود و داشت روی خمیر خود را می‌پوشاند، زید می‌گوید همینکه او را دیدم و دانستم که پیامبر (ص) به فکر اوست چنان در نظرم بزرگ آمد که نتوانستم بر او بنگرم بر پاشنه خود چرخیدم و پشت به او کردم و گفتم ای زینب! تو را مژده باد که رسول خدا (ص) از تو نام می‌برد، گفت من تا با خدای خود خلوت نکنم و از او استمداد نجویم کاری انجام نمی‌دهم و برخاست و به مسجد خانه خود رفت و در همین هنگام این آیه نازل شد که «و چون زید خواسته خویش را از او برآورد او را به همسری تو درآوردیم»، گوید رسول خدا (ص) آمد و بدون اینکه اجازه بگیرد به خانه و پیش زینب رفت.

سعید بن منصور، از محمد بن عیسی عبدی، از ثابت بنانی ما را خبر داد که می‌گفته است * از انس بن مالک پرسیدم چند سال خدمتکاری حضرت ختمی مرتبت را برعهده

داشتی؟ گفت ده سال و هیچگونه تغییری و خشمی در هیچ مورد نسبت به من نفرمود، گفتم شگفت‌ترین چیزی را که در آن ده سال دیدی برای من بگو که چه چیزی بود، گفت هنگامی که رسول خدا (ص) با زینب دختر جحش که همسر برده آزاد کرده و وابسته‌اش زید بن حارثه بود ازدواج فرمود، ام سَلِّم^۱ به من گفت ای انس! امروز عروسی رسول خداست و خیال نمی‌کنم چاشتنی در خانه داشته باشند، آن خیکچه روغن را بیاور، آن را پیش او بردم آمیزه‌یی از روغن و خرما ی سیاه در کاسه‌یی سفالی به اندازه‌یی که برای پیامبر و همسرش بس باشد درست کرد و گفت این را به حضور پیامبر ببر. هنوز احکام حجاب نازل نشده بود، من وارد حجره پیامبر شدم فرمود کاسه را بگذار و من آن را کنار دیوار نهادم، رسول خدا به من فرمود برو ابوبکر و عمر و عثمان و علی را و تنی چند از دیگر یاران خود را که نام برد فراخوان، من از اندکی خوراک و بسیاری کسانی که فرمود دعوت کنم شگفت کردم که به راستی خوراکی اندک بود ولی خوش نمی‌داشتم از فرمان آن حضرت سرپیچی کنم، کسانی را که فرموده بود دعوت کردم، سپس فرمود به مسجد برو هر که در مسجد است دعوت کن، من به مسجد رفتم و به هر کس که نماز می‌خواند یا خوابیده بود می‌گفتم دعوت پیامبر را بپذیر که عروسی کرده است. تمام خانه از میهمانان پر شد، پیامبر پرسید آیا کسی در مسجد باقی مانده است؟ گفتم نه، فرمود برو نگاه کن و هر که را در کوچه است دعوت کن و چنان کردم و حجره پیامبر هم آکنده از میهمانان شد، دوباره پرسید که کس دیگری باقی نمانده است؟ گفتم نه، فرمود کاسه را بیاور، آن را آوردم و پیش رسول خدا نهادم سه انگشت خود را در کاسه نهاد و آن را مخلوط کرد و به مردم فرمود «با نام خدا بخورید» به چشم خود دیدم که گویی خرما و روغن از اطراف کاسه همچون چشمه می‌جوشد همه کسانی که در حجره و حیاط خانه بودند خوردند و در کاسه همان اندازه که آورده بودم باقی ماند که آن را پیش زینب همسر رسول خدا نهادم و شتابان پیش مادرم رفتم تا شگفتی خود را به او بازگو کنم و او را به شگفتی وادارم، گفت شگفت مکن اگر خدا می‌خواست که همه مردم مدینه از آن بخورند می‌خوردند. ثابت بنانی می‌گوید به انس گفتم به نظرت شمار آنان چند تن بود؟ گفت هفتاد و یک تن و در اینکه هفتاد و دوتن بوده باشند تردید دارم.

عمرو بن عاصم از سلیمان بن مغیره از ثابت از انس ما را خبر داد که می‌گفته است

۱. ام سلیم مادر انس بن مالک است به اسد الغابه، ج ۱، ص ۱۲۷، مراجعه شود.

* هنگامی که رسول خدا (ص) با زینب دختر جحش ازدواج فرمود از بامداد تا هنگامی که روز برآمد با نان و گوشت از ما پذیرایی فرمود، مردم رفتند گروهی هم در صحن خانه گفتگو می کردند، پیامبر (ص) از خانه بیرون آمدند من هم از پی ایشان بودم آن حضرت به حجره های همسران خویش سر می زد که بر آنان سلام دهد آنان می پرسیدند ای رسول خدا همسر خود را چگونه دیدی؟ انس می گوید نفهمیدم من به پیامبر عرض کردم یا شخص دیگری گفت که مردم رفته اند. پیامبر (ص) برگشت و به خانه زینب رفت، من خواستم وارد خانه شوم فرمود همین جا بر در خانه باش، و آیه حجاب نازل شد و مردم را به آنچه که باید پند داد.

سلیمان بن حرب از حماد بن زید از ایوب از ابوقلابه از انس بن مالک ما را خبر داد که می گفته است * من داناترین مردم به شأن نزول آیه حجابم، و این به هنگامی بود که زینب دختر جحش به خانه رسول خدا آمده بود و آن حضرت خوراکی ساخته و مردم را فراخوانده بود که آمدند، زینب هم همراه رسول خدا در آن خانه بود، مردم پس از خوردن خوراک نشستند و شروع به گفتگو کردند، پیامبر خود از خانه بیرون رفتند و برگشتند و آنان همچنان نشسته بودند، در این هنگام این آیه نازل شد.

«ای کسانی که ایمان آورده اید بدون اینکه برای شما اجازه داده شود به خانه های پیامبر وارد شوید و به سوی خوراکی بدون دعوت مروید و بر جایگاه آن نظرکنندگان مباشید، آری هرگاه دعوت شدید وارد شوید و چون خوردید پراکنده شوید و انس گیرندگان به سخن گفتن مشوید، همانا این کار شما پیامبر را آزار می دهد و او از شما آزر می دارد و خداوند از بیان حق آزر نمی فرماید، و هرگاه کالایی یا چیزی از همسران رسول خدا می خواهید از پس پرده و پوشش بخواهید که این برای دلهای شما و دلهای ایشان پاکتر است»^۱ گوید مردم برخاستند و حجاب مقرر شد.

فضل بن دکین از عیسی بن طهمان ما را خبر داد که می گفته است * از انس بن مالک شنیدم که می گفت زینب دختر جحش بر زنان پیامبر (ص) افتخار می ورزید و می گفت خدای از فراز آسمان مرا به همسری رسول خدا درآورده است.

انس بن مالک می گوید آیه حجاب هم درباره زینب دختر جحش نازل شد و چنین

۱. در تفاسیر شیعه هم ذیل این آیه پاره یی از این روایات آمده است. به تفسیر برهان، ج ۳، ص ۳۳۰ و مجمع البیان، ج ۷ و ۸، ص ۳۶۶ مراجعه فرمایید.

بود که گروهی از مردم در خانهٔ پیامبر (ص) بودند، پیامبر از جای برخاست و بیرون شد و مردم همچنان نشسته بودند. رسول خدا برگشت باز هم مردم همچنان نشسته بودند نشان ناراحتی در چهرهٔ آن حضرت پیدا شد، در این حال بود که آیهٔ حجاب — یعنی آیهٔ پنجاه و سوم سورة احزاب — نازل شد.

فضل بن دکین از گفتهٔ عیسی بن طهمان ما را خبر داد که می‌گفته است * از انس بن مالک شنیدم می‌گفت رسول خدا (ص) برای عروسی با زینب مردم را با نان و گوشت اطعام فرمود.

محمد بن عبدالله انصاری، از حمید، از انس ما را خبر داد که می‌گفته است * رسول خدا (ص) هنگامی که با زینب عروسی کرد مسلمانان را با نان و گوشت پذیرایی و سیر فرمود، پس از پذیرایی، رسول خدا به سوی حجره‌های همسران دیگر خود رفت که بر آنان سلام دهد و برای ایشان دعا فرماید و آنان بر آن حضرت سلام دهند و دعا کنند و معمولاً این کار را در بامداد عروسی خود انجام می‌داد.

انس می‌گوید، پیامبر (ص) برگشت و من هم همراهش بودم، چون به خانهٔ زینب رسید دو مرد هنوز در گوشهٔ حیاط ایستاده و سرگرم گفتگو بودند، همینکه چشم پیامبر به آن دو افتاد برگشت و آن دو همینکه متوجه شدند رسول خدا از در آمدن به خانه خودداری فرمود شتابان از جای برجستند، انس می‌گوید نمی‌دانم من به پیامبر بیرون رفتن آن دو را خبر دادم یا کس دیگری خبر داده بود که پیامبر برگشت و چون به خانه رسید پرده را فرو هشت و میان من و خود آن را حائل ساخت و خداوند آیهٔ حجاب را فرستاد.

یعقوب بن ابراهیم زُهری از پدرش از صالح بن کیسان از ابن شهاب زُهری ما را خبر داد که می‌گفته است * انس بن مالک می‌گفته است من داناترین مردم به شأن نزول آیهٔ حجاب هستم و اُبَی بن کعب در این باره از من می‌پرسید، انس می‌گفته است پیامبر (ص) بامدادی که با زینب بنت جحش در مدینه ازدواج کرده بود پس از برآمدن روز مردم را به خوراکی فراخواند، پیامبر (ص) خود نشست و تنی چند از مردان هم پس از اینکه مردم رفته بودند همچنان همراه آن حضرت نشستند، سپس رسول خدا (ص) از جای برخاست و به راه افتاد من هم همراه ایشان راه افتادم تا به حجرهٔ عایشه رسید، رسول خدا پنداشت که آن چندتن رفته‌اند برگشت و من هم همراهش برگشتم و دیدم آنان هنوز بر جای خوددند. پیامبر (ص) برای بار دوم برگشت من هم همراهش برگشتم و تا خانهٔ عایشه رفت و برگشت و

من هم همراهش باز آمدم، در این هنگام آن چندتن برخاسته و رفته بودند، پیامبر (ص) میان من و خود پرده را فرو هشت و آیه حجاب نازل شد.

یزید بن هارون، از حمید طویل، از انس بن مالک ما را خبر داد که می گفته است * پیامبر (ص) در عروسی با زینب سور و ولیمه داد و مسلمانان را با نان و گوشت سیر فرمود، و همانگونه که در دیگر ازدواج های خود انجام می داد رفتار فرمود یعنی به خانه های دیگر همسران خود می رفت و بر آنان سلام می داد و برای ایشان دعا می فرمود و آنان هم بر آن حضرت سلام می دادند و دعا می کردند.

سلیمان بن حرب، از حماد بن زید، از ثابت از انس ما را خبر داد که می گفته است * رسول خدا (ص) درباره هیچ یک از ازدواجهای خود چنان ولیمه نداد که در ازدواج با زینب، که در مورد او گوسپندی کشت و ولیمه داد.

حجاج بن محمد از ابن جریج ما را خبر داد که می گفته است * عطاء چنین می پنداشت که از عبید بن عمیر شنیده که می گفته است از عایشه شنیده که می پنداشته و می گفته است پیامبر (ص) پیش زینب دختر جحش و در خانه او بیشتر درنگ می فرموده و همان جا شربت عسل می نوشیده است، من و حفصه با یکدیگر تبانی کردیم و گفتیم رسول خدا (ص) پیش هر کدام ما آمد باید به او بگوییم که بوی ناخوش شکوفه های خاربن از شما به مشام می رسد، گوید رسول خدا (ص) پیش یکی از آن دو رفت و آن زن همان سخن را گفت، پیامبر فرمود چنین نبوده است بلکه شربت عسلی در خانه زینب دختر جحش نوشیده ام و دیگر هرگز این کار را تکرار نخواهم کرد، و آیه نخست سوره تحریم تا آیه چهارم آن سوره که می فرماید «ای پیامبر چرا چیزی را که خداوند برای تو حلال و روا دانسته است حرام می داری - تا آن جا که می فرماید - شما دو زن اگر به سوی خدا توبه هم آورید همانا که دلهایتان دگرگون شده است» در این باره نازل شده است و مقصود از آن دو زن عایشه و حفصه اند و منظور از رازی که آن حضرت به یکی از همسران خود اظهار داشته و او آن را فاش کرده است همان جمله رسول خداست که فرموده است «بلکه شربت عسلی نوشیده ام»^۱

۱. با اندک دقت در آیه بعد که می فرماید «اگر شما دو زن بخواهید بر رسول خدا چیرگی کنید و پشت به پشت یکدیگر بدهید... روشن می شود که رازی که آن دو فاش کرده اند فراتر از این حرفهاست برای آگاهی بیشتر به شیخ طوسی، تفسیر بیان، ج ۱۰، ص ۲۶، و تفسیر برهان، ج ۲، ص ۳۵۲ مراجعه فرمایید.

محمد بن عمر واقدی، از عبدالحکیم بن عبدالله بن ابی فروة ما را خبر داد که می‌گفته است * از عبدالرحمان اَعْرَج در مجلس درس او در مدینه شنیدم که می‌گفت پیامبر (ص) از درآمد خیبر برای زینب دختر جحش هشتاد شتروار خرما و بیست شتروار گندم و گفته‌اند جو مقرر فرمود.

همو، از محمد بن عبدالله برادرزاده زُهری از زهری از سالم از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است * رسول خدا (ص) روزی که با همسران خود نشسته بود خطاب به آنان فرمود از میان شما آن کس که دستش از دیگران بلندتر است شتابان‌تر به من خواهد پیوست، آنان درازی دستهای خود را نسبت به یکدیگر می‌سنجیدند، و حال آنکه مقصود رسول خدا فراوانی صدقه‌دادن بود، زینب بانویی بخشنده و هنرمند بود که درآمد خود را صدقه می‌داد و همو پس از رحلت رسول خدا زودتر از همه همسرانش به آن حضرت پیوست.

و همو، از موسی بن محمد بن عبدالرحمان بن عبدالله بن حارثة بن نعمان، از پدرش و او از مادرش عمره از عایشه ما را خبر داد که می‌گفته است * خداوند زینب دختر جحش را رحمت فرماید که در این جهان به شرفی رسید که هیچ شرفی به آن نمی‌رسد، خداوند خود در این جهان او را به همسری پیامبر (ص) درآورد و قرآن این موضوع را بیان کرده است و پیامبر (ص) درحالی که ما برگرد آن حضرت بودیم خطاب به ما فرمود «کسی از شما زودتر به من پیوندد که دستش بلندتر باشد» و بدینگونه رسول خدا او را به سرعت پیوستن به خویش مژده داد و زینب در بهشت نیز همسر آن حضرت خواهد بود.

اسماعیل بن عبدالله بن ابی اویس از گفته پدرش از یحیی بن سعید از عمره دختر عبدالرحمان انصاری از عایشه ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر خطاب به همسران خود فرمود «آن کس از میان شما که دستش بلندتر است زودتر از پی من خواهد آمد، عایشه می‌گوید پس از رحلت رسول خدا هرگاه در خانه‌های یکدیگر جمع می‌شدیم کنار دیوار می‌ایستادیم و دستهایمان را بلند می‌کردیم و اندازه می‌گرفتیم و این کار را همواره انجام می‌دادیم تا آنکه زینب دختر جحش که خدایش رحمت کناد درگذشت او بانویی نسبتاً کوتاه قامت بود و از ما بلند قامت‌تر نبود، در آن هنگام متوجه شدیم که رسول خدا مقصودش از بلندی دست صدقه بوده است و زینب بانویی خوش دست و پنجه بود دباغی و خیاطی می‌کرد و درآمدش را در راه خدا صدقه می‌داد.

یزید بن هارون و فضل بن دکین و وکیع بن جراح و عبدالله بن نمیر همگی از گفته

زکریا بن ابی زائده از شعبی ما را خبر دادند که می‌گفته است * همسران رسول خدا از ایشان پرسیدند کدامیک از ما زودتر به شما ملحق می‌شود؟ فرمود آن کس که دستش از دیگران بلندتر است، آنان دستهای خود را با یکدیگر اندازه می‌گرفتند و چون زینب درگذشت دانستند که دست او در انجام خیر و پرداخت صدقه از آنان بلندتر بوده است.

محمد بن عمر واقدی از عبدالله بن عمر از یحیی بن سعید از قاسم بن محمد ما را خبر داد که می‌گفته است * هنگامی که مرگ زینب فرا رسید گفت من کفن خود را فراهم ساخته‌ام و شاید عمر هم برای من کفنی بفرستد اگر چنین کرد یکی از دو کفن را صدقه دهید، و اگر توانستید همان دم که پیکرم را به گور سرازیر می‌کنید جامه‌های مرا صدقه دهید همانگونه رفتار کنید.

و همو از ابوبکر بن عبدالله بن ابی سبرة، از یزید بن عبدالله بن هاد از محمد بن ابراهیم بن حارث تیمی ما را خبر داد که می‌گفته است * زینب دختر جحش وصیت کرد که پیکرش را بر سریر رسول خدا ببرند و روی آن روپوشی قرار دهند، پیش از آن پیکر ابوبکر صدیق را بر آن برده بودند، هریک از زنها هم که می‌مردند بر همان سریر برده می‌شدند و چون مروان بن حکم حاکم مدینه شد مانع آن شد که جز جنازه مردان شریف و والاتباء را بر آن سریر بردارند و چند تابوت برای حمل مردگان در مدینه فراهم آورد و در محله‌های مختلف پراکنده کرد.

واقدی، از ابوبکر بن عبدالله بن ابی سبرة از ابو موسی، از ابن کعب ما را خبر داد که می‌گفته است * زینب دختر جحش وصیت کرد که از پی تابوتش چراغ و آتش نبرند، برای او در گورستان بقیع کنار خانه عقیل و در فاصله خانه عقیل و خانه محمد بن حنفیه گوری کنده شد، خشتهای خام را از ناحیه سمینه آوردند و کنار گور نهادند و روز تابستانی بسیار گرمی بود.

یزید بن هارون و عبدالوهاب بن عطاء از محمد بن عمر ما را خبر دادند که می‌گفته است * یزید بن خصیفه از عبدالله بن رافع از برزه دختر رافع^۱ برای من حدیث کرد که می‌گفته است چون پرداخت مقرری آماده و فراهم شد، عمر بن خطاب آنچه را که به زینب تعلق می‌گرفت برای او فرستاد. هنگامی که در مهارا به خانه زینب آوردند او که نمی‌دانست

۱. ظاهراً این بانو از کنیزکان و خدمتکاران بوده است به شرح حالی از او دست نیافتم.

آن درمها از چه بابت است گفت خدا عمر را پیامرزد خواهران دیگر من برای تقسیم کردن این مال از من تواناترند، گفتند همه این مال از آن خودت می‌باشد، با شگفتی گفت سبحان الله! و برای آنکه آن را نبیند جامه بر خود کشید و فرمود کناری بریزید و روی آن پارچه‌یی بکشید. سپس به من - یعنی برزه - گفت دست کن و مشتی از آن بردار و به خانه فلان یتیم و فلان خویشاوند نیازمند ببر و همه را بردم و فقط مختصری زیر پارچه باقی ماند، گفتم ای مادر مؤمنان خدایت پیامرزد به خدا سوگند که ما را هم در این مال حقی است. گفت آنچه زیر پارچه مانده است از شما باشد و زیر پارچه فقط هشتاد و پنج درم باقی مانده بود، گوید زینب دست بر آسمان بلند کرد و عرضه داشت پروردگارا پس از امسال عطا و مقرری عمر نصیب من نشود و همان سال درگذشت، عبدالوهاب در حدیث خود می‌گفته است زینب نخستین همسر حضرت ختمی مرتبت بود که پس از رحلت آن حضرت به ایشان پیوست.

محمد بن عمر واقدی، از صالح بن خوات از محمد بن کعب ما را خبر داد که می‌گفته است * مقرری و عطای زینب دختر جحش دوازده هزار درم بود و فقط یک سال آن را گرفت که چون دوازده هزار درم را پیش او بردند شروع به گفتن این سخنان کرد که پروردگارا سال دیگر این مال که فتنه است نصیب من مباد و هماندم آن مال را میان ارحام خود و نیازمندان بخش کرد و همه آن را به دیگران بخشید، چون این خبر به عمر رسید گفت این بانویی است که نسبت به او اراده خیر شده است بر در خانه زینب رفت و ایستاد و سلام داد و گفت به من خبر رسید که همه را میان مستمندان پراکنده کردی، سپس هزار درم برای زینب فرستاد که هزینه خود کند و زینب با این هزار درم هم همان راه را پیمود.^۱

محمد بن عمر از موسی بن محمد بن عبدالرحمان از پدرش از عمره دختر عبدالرحمان ما را خبر داد که می‌گفته است * چون زینب به حال احتضار افتاد عمر بن خطاب از بیت المال پنج پارچه که خود با دقت هریک را جدا کرده بود برای کفن او فرستاد، زینب را در آنها کفن کردند و خواهرش حمزه دختر جحش کفنی را که پیش از آن خود زینب برای خویش فراهم آورده بود صدقه داد، عمره دختر عبدالرحمان می‌گوید از

۱. ملاحظه می‌فرمایید که درهم ریختن نظام تقسیم اموال به وسیله عمر مورد تأیید اینگونه نکوکاران نبوده و آن را فتنه و مایه اسیری می‌دانسته‌اند آری.

عایشه شنیدم می‌گفت آری که زینب با ستودگی و درحالی که نسبت به یتیمان و بیوه‌زنان بسیار توجه داشت از دست بشد.

و همو، از ثوری و منصور بن ابی اسود، از اسماعیل بن ابی خالد، از شعبی، از عبدالرحمان بن ابزی ما را خبر داد که می‌گفته است * زینب دختر جحش نخستین کس از همسران رسول خدا بود که به ایشان پیوست، او به روزگار خلافت عمر بن خطاب درگذشت، به عمر گفتند چه کسی باید برای خاکسپاری او به گور او درآید، گفت همان‌ها که در زندگی او به خانه‌اش می‌رفته‌اند، گوید عمر بر پیکر زینب نماز گزارد و چهار تکبیر گفت. و کعب بن جراح و فضل بن دکین و یزید بن هارون همگی از گفته مسعودی از قاسم بن عبدالرحمان ما را خبر دادند و گفتند زینب نخستین همسر رسول خدا بود که پس از رحلت آن حضرت به ایشان پیوست و چون جنازه‌اش را کنار گورش آوردند، عمر برخاست و خدا را ستایش و نیایش کرد و گفت هنگامی که زینب بیمار شد به بانوان یعنی همسران رسول خدا (ص) پیام فرستادم چه کسی باید از این بانو پرستاری و همه کارهای او قیام کند، پیام دادند خود ما و دیدم که به‌راستی و پسندیده انجام دادند، و چون این بانو درگذشت به همانان پیام دادم چه کسی باید عهده‌دار غسل و حنوط و کفن کردن او باشد؟ پیام فرستادند خود ما و دیدم که چه نیکو انجام دادند، آنگاه پیام دادم و پرسیدم چه کسی باید به گور او درآید؟ پیام دادند هرکس که برای او به هنگام زندگی زینب وارد شدن به خانه‌اش حلال و روا بوده است و دیدم که راست و درست گفته‌اند، بنابراین ای مردم کنار بروید و مردم را از کنار گور او دور ساخت و دو مرد از اشخاص محرم و افراد خانواده زینب او را به گور درآوردند و به خاک سپردند.

عفان بن مسلم از ابو عوانه از فراس از عامر از عبدالرحمان بن ابزی ما را خبر داد که می‌گفته است * عمر بر پیکر زینب دختر جحش نماز گزارد و بر او چهار تکبیر گفت، و خواست که وارد گور او شود ولی به همسران رسول خدا پیام فرستاد و از ایشان پرسید، گفتند برای تو حلال و روا نیست که وارد گور شوی و جز این نیست که کسی باید وارد گور شود که در حال زنده بودن زینب نگریستن بر او برای او روا بوده است.^۱

عالم بن فضل از حماد بن زید از ایوب از نافع و جز او ما را خبر داد که می‌گفته‌اند

۱. یکی از موارد اختلاف میان شیعیان و اهل سنت شمار تکبیر بر جنازه در نماز میت است، که شیعیان با استفاده از ادله پنج تکبیر می‌گویند، و باید به کتابهای خلاف مراجعه کرد.

* جنازه مردان و زنان را یکسان بیرون می‌آوردند^۱ و چون زینب دختر جحش درگذشت عمر دستور داد جازنی جار بزنند که برای تشییع پیکر او نباید جز افراد محرم و خویشاوندان او شرکت کنند. اسماء دختر عمیس گفت ای امیرمؤمنان آیا چیزی را که در حبشه دیدم که برای پیکر زنان در گذاشته خود می‌سازند به تو نشان دهم، او تابوتی فراهم آورد و روی آن پارچه انداخت و چون عمر آن را دید گفت این چه نیکو و چه پوشیده است و به جازنی دستور داد جار زند که ای مردم برای تشییع جنازه مادر خود بیایید.

احمد بن عبدالله بن یونس، از زهیر بن معاویه از اسماعیل بن ابی خالد از عامر، از عبدالرحمان بن ابزئی ما را خبر داد که می‌گفته است * همراه عمر بن خطاب بر پیکر زینب دختر جحش نماز گزارده است و زینب پس از رحلت رسول خدا (ص) نخستین همسرش بود که به او پیوست، گوید عمر بر زینب چهار تکبیر گفت و سپس به همسران پیامبر داد که چه کسی را اجازه می‌دهید وارد گور او شود و عمر دوست می‌داشت که خود عهده‌دار این کار شود آنان پیام دادند کسی که در زندگی زینب او را می‌دیده است او را وارد گورش سازد، عمر بن خطاب گفت راست گفته‌اند.

وکیع بن جراح و عبدالله بن نمیر و محمد بن عبید طنافسی هر سه از اسماعیل بن ابی خالد، از عامر، از عبدالرحمان بن ابزئی ما را خبر دادند که می‌گفته است * در تشییع جنازه زینب دختر جحش حضور داشتم عمر پیش رفت و بر جنازه او نماز گزارد و چهار تکبیر گفت و دوست داشت خودش عهده‌دار به خاک سپاری زینب شود ولی به همسران پیامبر پیام فرستاد که چه کسی پیکر زینب را وارد گور کند؟ گفتند هر کس که در زندگی او، او را می‌دیده است، عمر گفت راست و درست می‌گویند.

ابن نمیر و محمد بن عبید در حدیث خود با همین سلسله سند افزوده‌اند که زینب نخستین همسر رسول خدا از لحاظ مردن پس از ایشان بوده است، ابن نمیر این را هم افزوده است که عمر دوست می‌داشت خودش زینب را به خاک بسپرد.

شبابه بن سوار، از یونس بن ابی اسحاق از شعبی ما را خبر داد که می‌گفته است * عمر بر جنازه زینب دختر جحش چهار تکبیر گفت.

۱. ظاهراً منظور این است که بر روی جسد کفن‌شده مرد و زن پوشش دیگری نمی‌انداخته‌اند، در بسیاری از منابع شیعی آمده است که اسماء دختر عمیس برای حضرت صدیقه طاهره فاطمه هم این روپوش تابوت را فراهم آورده است. برای نمونه به مجلسی (ره)، بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۱۸۹ مراجعه فرمایید.

عبدالله بن موسی از اسرائیل از جابر از عامر از عبدالرحمان بن آنزی ما را خبر داد که می‌گفته است * همراه عمر بن خطاب بر جنازه زینب دختر جحش نماز گزاردم، چهار تکبیر گفت و اندکی درنگ کرد و سپس پرسید چه کسی باید جنازه زینب را وارد گور کند؟ گفتند کسانی باید او را به گور وارد کنند که در زنده بودن زینب او را می‌دیده‌اند برادرزاده‌ها و خواهرزاده‌هایش.

ابوقطن عمرو بن هشتم و محمد بن عبدالله اسدی هر دو از یونس بن ابی اسحاق از شعبی ما را خبر دادند که می‌گفته است * عمر بر جنازه زینب دختر جحش چهار تکبیر گفت.

سفیان بن عیینه از محمد بن منکدر ما را خبر داد که می‌گفته است * از ربیعه بن عبدالله بن هذیر شنیدم می‌گفت خودم عمر بن خطاب را دیدم که در تشیع جنازه زینب پیشاپیش مردم و جلو جنازه حرکت می‌کند.

فضل بن دکین از ابومعشر از محمد بن منکدر ما را حدیث کرد که می‌گفته است * عمر بن خطاب در گورستان بقیع ایستاده بود و مردم مشغول کنندن گور برای زینب دختر جحش بودند و روز بسیار گرمی بود، عمر گفت مناسب است برای آنان سایبانی برپا کنم، و برای آنان سایبان زد.

واقدی از ابومعشر از محمد بن منکدر ما را خبر داد که می‌گفته است * عمر از کنار کسانی که سرگرم کنندن گور زینب بودند گذشت و روز بسیار گرمی بود، گفت مناسب است برای آنان سایبان بزنم و این نخستین سایبانی بود که روی گوری زدند.

واقدی، از موسی بن محمد بن ابراهیم بن حارث از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است * از شدت گرمای روزی که زینب درگذشت عمر دستور داد در گورستان بقیع روی گور سایبان زدند و این نخستین سایبان بود که در بقیع روی گوری زده شد.

محمد بن عمر واقدی، از صالح بن جعفر از محمد بن عقبه از ثعلبه بن ابی مالک ما را خبر داد که می‌گفته است * روزی که حکم بن ابی العاص در روزگار خلافت عثمان درگذشت روز تابستانی گرمی بود، روی گور او سایبانی زده شد. مردم در این باره سخن گفتند و فراوان اعتراض کردند، عثمان گفت مردم چه شتابان به سوی بدی و شر می‌روند و برخی شبیه برخی دیگرند، شما را به خدا سوگند می‌دهم مگر نمی‌دانید که عمر بن خطاب بر گور زینب دختر جحش سایبان زد؟ گفتند آری، پرسید آیا شنیدید کسی خرده گیری کند؟ گفتند نه.

واقدی می‌گوید، ابوبکر بن عبدالله بن ابی سبرة از ابوموسی، از محمد بن کعب، از عبدالله بن ابی سلیط ما را خبر داد که می‌گفته است * خودم ابواحمد پسر جحش را دیدم که با آنکه کور بود جنازه زینب را بر دوش می‌کشید و می‌گریست. عمر که شنید به او گفت ای ابواحمد! از جنازه فاصله بگیر مبادا مردم تو را زحمت دهند و مردم برای بر دوش کشیدن جنازه ازدحام می‌کردند، ابواحمد گفت ای عمر! این همان بانویی است که به سبب او به همه خوبی‌ها و خیر رسیدیم و این کار من اندکی از سوز درونم را آرام می‌سازد. عمر گفت بسیار خوب بر جای خودت باش - به کار خود ادامه بده.

محمد بن عمر واقدی، از موسی بن عمران بن عبدالله بن عبدالرحمان بن ابی بکر صدیق، از عاصم بن عبیدالله، از عبدالله بن عامر بن ربیعہ ما را خبر داد که می‌گفته است * عمر بن خطاب را در یکی از روزهای گرم تابستانی سال بیستم هجرت دیدم که بر جنازه زینب دختر جحش نماز گزارد، و دیدم روی قبر پارچه‌یی - ساییانی - کشیده بودند، عمر بر لبه گور نشسته بود، ابواحمد هم که کور شده بود همراه او نشسته بود، سپس عمر بر پای ایستاد و بزرگان اصحاب رسول خدا هم بر پای بودند. آنگاه عمر بن خطاب، به محمد بن عبدالله بن جحش و اسامه و عبدالله پسران ابواحمد که برادرزادگان زینب بودند و به محمد بن طلحة بن عبیدالله که پسر حمنه دختر جحش و خواهرزاده زینب بود دستور داد برای خاکسپاری زینب وارد گور او شوند.

محمد بن عمر واقدی از عمر بن عثمان بن عبدالله جحشی از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است * رسول خدا (ص) زینب دختر جحش را اول ذی‌قعدة سال پنجم هجرت به همسری گرفت و زینب در آن هنگام سی و پنج ساله بود.

و همو، از موسی بن محمد بن عبدالرحمان بن عبدالله بن حارثة بن نعمان از پدرش ابوالرجال ما را خبر داد که می‌گفته است * از مادرم عمره دختر عبدالرحمان شنیدم می‌گفت از عایشه پرسیدم رسول خدا (ص) چه هنگام با زینب دختر جحش ازدواج فرمود؟ گفت هنگام بازگشت ما از جنگ مریسبع یا اندکی پس از آن.

واقدی می‌گوید این روایت هم موافق گفته عمر بن عثمان بن عبدالله جحشی است که می‌گفته است در آغاز ذی‌قعدة سال پنجم هجرت بوده است.

واقدی از گفته عمر بن عثمان بن عبدالله جحشی از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است * زینب دختر جحش درم و دیناری از خود برجای نگذاشت که او به هر چیز دست

می یافت صدقه می داد، و پناهگاه بینوایان بود، خانه اش از او برجای ماند که هنگام توسعه مسجد النبی آن را به پنجاه هزار درم به ولید بن عبدالملک فروختند.

محمد بن عمر واقدی از محمد بن عبدالله، از زُهری، از عروه ما را خبر داد که می گفته است * عایشه هنگامی که زینب دختر جحش درگذشت می گریست و از او یاد می کرد و بر او رحمت می فرستاد و چون در این باره به او اعتراض کردند، گفت زنی بسیار نیکو بود، عروه می گوید به عایشه گفتم خاله جان! کدامیک از همسران رسول خدا (ص) در نظر او برگزیده تر و محبوب تر بودند؟ گفت من در این باره چندان زیاد نیندیشیده ام ولی به هر حال زینب دختر جحش و ام سلمه در نظر رسول خدا منزلت ویژه داشتند و گمان می کنم پس از من؟! آن دو محبوب تر زنان آن حضرت بودند.^۱

محمد بن عمر می گوید، عمر بن عثمان جحشی، از ابراهیم بن عبدالله بن محمد، از پدرش برای ما حدیث کرد که می گفته است * از مادر عکاشة بن محصن پرسیدم زینب دختر جحش به هنگام مرگ به چند سالگی رسیده بود؟ گفت هنگامی که برای هجرت به مدینه آمدم او سی و چند سال داشت و به سال بیستم هجرت درگذشت.

عمر بن عثمان می افزوده است که پدرم می گفت زینب دختر جحش در پنجاه و سه سالگی درگذشت.

زینب دختر خزیمه

بن حارث بن عبدالله بن عمرو بن عبد مناف بن هلال بن عامر بن صعصعه است، او همان است که به ام المصاکین مشهور است و به روزگار جاهلی هم به همین لقب شهره بوده است.

محمد بن عمر واقدی، از محمد بن عبدالله، از زُهری ما را خبر داد که می گفته است * زینب دختر خزیمه هلالی مشهور به ام المصاکین - مام بی نوایان - و همسر طفیل بن حارث بن مطلب بن عبد مناف بود، و طفیل او را طلاق داده بود.

همو ما را خبر داد و گفت عبدالله بن جعفر از عبدالواحد بن ابی عون برای ما نقل کرد

۱. این گونه سخنان عایشه همچون سخنان همه هووها نسبت به یکدیگر است که خود را از همه محبوب تر می دانند.

که پس از آن عبیده بن حارث^۱ او را به همسری گرفت و عبیده هم در جنگ بدر شهید شد. محمد بن عمر واقدی، از کثیر بن زید، از مطلب بن عبدالله بن حنطب و نیز از محمد بن قدامة از پدرش ما را خبر داد که هر دو می‌گفته‌اند * پیامبر (ص) از زینب دختر خزیمه خواستگاری فرمود او اختیار کار را به ایشان تفویض کرد^۲ و حضرت ختمی مرتبت گواهی فراخواند و او را با مهریه دوازده و نیم وقیه به همسری خود درآورد، ازدواج رسول خدا با او در ماه رمضان صورت گرفت که سی و یکمین ماه هجرت بود، زینب هشت ماه با رسول خدا زندگی کرد و در پایان ماه ربیع الثانی که سی و نهمین ماه هجرت بود^۳ درگذشت و پیامبر (ص) خود بر پیکر او نماز گزارد و او را در بقیع به خاک سپرد.

محمد بن عمر واقدی ما را خبر داد و گفت از عبدالله بن جعفر پرسیدم چه کسی برای خاک سپاری او وارد گور شده است؟ گفت سه برادرش، پرسیدم به هنگام مرگ چند سال داشته است؟ گفت سی سال یا نزدیک به آن.

اسماعیل بن عبدالله بن ابی اویس، از عبدالعزیز بن محمد، از شریک بن عبدالله بن ابی نمر از عطاء بن یسار از خود زینب دختر خزیمه هلالی همسر رسول خدا ما را خبر داد که می‌گفته است * کنیزکی سیاه داشتم و به پیامبر عرض کردم می‌خواهم این را آزاد کنم، فرمود چه خوب است با فروش او فدیة آزادی برادرزاده‌ها یا خواهرزاده‌های خود را از گوسپند چرانی پردازی - درآمد فروش او را مایة آسوده شدن آنان از گوسپند چرانی قرار دهی.

جویریة

دختر حارث بن ابی ضرار بن حبیب بن عائد بن مالک بن جذیمة بن مصطلق که از قبیله خزاعه است، او را مسافع بن صفوان که معروف به ذوالشفر بوده است پسر سرح بن مالک

۱. جناب عبیده پسر حارث و نوه مطلب و عموزاده جناب حمزه و پسرعموی پدر حضرت ختمی مرتبت و پدر حضرت امیر صلوات الله علیهماست. او در جنگ بدر به شدت زخمی شد و در منطقه صفرا که با بدر یک منزل فاصله دارد به هنگام بازگشت به مدینه به حق پیوست. به ترجمه طبقات، ج ۳، ص ۴۳ مراجعه فرمایید.

۲. در تفاسیر شیعه و سنی این بانو را یکی از مصادیق آیه ۵۰ سورة احزاب دانسته‌اند که خود را به حضرت ختمی مرتبت هبه کرده است. به تفسیر کشاف زمخشری و مجمع البیان طبرسی ذیل آیه مذکور مراجعه فرمایید.

۳. ملاحظه می‌فرمایید که ظاهراً ماهها را از اول محرم به حساب آورده است و گرنه ماه ربیع الثانی سی و هفتمین ماه هجرت است.

بن جذیمه به همسری گرفت که در جنگ مرسیع کشته شد.^۱

محمد بن عمر واقدی از عبدالله بن زید بن قسَیْط از پدرش، از محمد بن عبدالرحمان بن ثوبان، از عایشه ما را خبر داد که می‌گفته است * رسول خدا زنان بنی مصطلق را به اسیری گرفت و پس از آنکه خمس اموال را استخراج کرد غنایم را میان مردم تقسیم فرمود. برای هر مرد یک سهم و برای اسب دو سهم منظور کرد، جویریة دختر حارث بن ابی ضرار در سهم ثابت بن قیس بن شماس انصاری قرار گرفت، جویریة همسری یکی از عموزادگان خود به نام صفوان بن مالک بن جذیمه ذوالشفر بود که کشته شد، ثابت بن قیس با جویریة پیمان‌نامه نوشت که جویریة با پرداخت نه وقیه - زر - آزاد شود.

عایشه می‌گوید جویریة بانویی شیرین و بانمک بود و هرکس او را می‌دید شیفته‌اش می‌شد، هنگامی که پیامبر (ص) پیش من بودند ناگاه جویریة به حضور ایشان آمد تا برای پرداخت تعهد خویش از ایشان یاری جوید، به خدا سوگند همینکه او را دیدم آمدنش را به حضور پیامبر ناخوش داشتم که می‌دانستم رسول خدا هم همان زیبایی را که من در جویریة می‌دیدم خواهد دید. جویریة گفت ای رسول خدا! من جویریة دختر حارثم که سالار قوم خود بود و بر سر من آن آمده است که خود می‌دانی، من در سهم ثابت بن قیس قرار گرفتم و او با من پیمان آزادی در برابر پرداخت نه وقیه نوشته است، برای آزادشدنم مرا یاری ده، رسول خدا فرمود آیا می‌توانم کاری بهتر از این انجام دهم؟ جویریة پرسید چه کاری؟ فرمود تعهدت را می‌پردازم و تو را به همسری می‌گیرم، گفت آری و چه نیکوست. پیامبر فرمودند این کار را انجام دادم، چون این خبر به مردم رسید گفتند شایسته نیست که خویشاوندان سببی رسول خدا به اسیری گرفته شوند و اسیران بلمصطلق را که در دست داشتند آزاد کردند و برکت آزادی آنان که به فرخندگی ازدواج جویریة با رسول خدا (ص) بود صد خانواده را دربرگرفت و من - عایشه - زنی پربرکت‌تر از او نسبت به قوم خودش ندیده‌ام و این موضوع به هنگام بازگشت رسول خدا از جنگ مرسیع بود.

محمد بن عمر واقدی، از منصور بن ابی اسود و سفیان بن عیینة از زکریاء از شعبی ما را خبر دادند که می‌گفته است * جویریة کنیز بود رسول خدا (ص) نخست او را آزاد و سپس با او ازدواج فرمود.

۱. این جنگ در ماه شعبان سال پنجم هجری بوده است واقدی ضمن اخبار این جنگ خبر جویریة را هم با تفاوت‌های اندکی آورده است. به ترجمه مغازی واقدی، ص ۳۰۶ به قلم این بنده مراجعه فرمایید.

و همو، از ابو حاتم عدی بن فضل از اسماعیل بن مُسلم از حسن بصری ما را خبر داد که می‌گفته است * رسول خدا بر جویریة منت نهاد - آزادش کرد - و او را به همسری گرفت.

و همو، از سفیان بن عیینة، از ابن ابی نجیح، از مجاهد ما را خبر داد که می‌گفته است * جویریة به رسول خدا گفت همسران تو به من فخر می‌فروشدند و می‌گویند رسول خدا تو را به همسری - به صورت عقد دائم - نگرفته است - یعنی با تو معامله کنیز می‌فرماید - پیامبر فرمودند مگر من مهریه تو را سنگین قرار ندادم، مگر من چهل تن از قوم تو را از بردگی آزاد نساختم؟

و باز همو از عبدالله بن ابی ایض که برده آزاد کرده و وابسته جویریة بوده است از گفته پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر (ص) زنان بنی مصطلق را به اسیری گرفت جویریة هم از اسیران بود پدرش آمد و فدیة‌اش را پرداخت و پس از آن رسول خدا او را به همسری گرفت.

واقدی ما را خبر داد که محمد بن زید برده آزاد کرده و وابسته خاندان ارقم از گفته مادر بزرگ خود که از آزادکردگان و وابستگان بنی مصطلق بود از خود جویریة هم همینگونه نقل می‌کرد.

محمد بن عمر واقدی، از عمر بن عثمان، از عبدالملک بن عُمر از خرنیق دختر حصین از عمران بن حصین ما را خبر داد که می‌گفته است * در جنگ مرسیع فدیة زنان بنی مصطلق را پرداخته و می‌گفته است که آنان به روزگار جاهلی در پرداخت فدیة ما را یاری می‌دادند.

عبدالله بن جعفر رقی از عبیدالله بن عمرو، از ایوب، از ابوقلابة ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر (ص) جویریة دختر حارث را به اسیری گرفت، پدرش به حضور پیامبر آمد و گفت من محترم‌تر و گرامی‌تر از آنم که کسی چون دخترم را به اسیری بگیرند، پیامبر فرمودند اگر ما او را آزاد بگذاریم که خود انتخاب کند آیا پسندیده عمل نکرده‌ایم، پدر گفت آری و در آن صورت آنچه را برعهده داشته‌ای انجام داده‌ای. گوید جویریة پیش پدرش آمد، پدر به او گفت این مرد اختیار را با خودت نهاده است ما را رسوا مساز، جویریة گفت من رسول خدا را برگزیدم. پدر گفت به خدا سوگند که ما را رسوا ساختی.

وکیع بن جراح و عبدالله بن نمیر و فضل بن دکین همگی از زکریاء از عامر شعبی ما را

خبر دادند که می‌گفته است * رسول خدا(ص) جویریة دختر حارث را نخست از بردگی آزاد کرد و سپس او را به همسری گرفت و مهریه او را آزادکردن همهٔ اسیران - بردگان جنگی - بنی‌مصطلق قرار داد، جویریة کنیز اسیرشده در جنگ و متعلق به رسول خدا بود. محمد بن عمر واقدی می‌گوید، مالک و محمد بن عبدالرحمان بن ابی ذئب از زهری برای ما حدیث کردند که می‌گفته است * جویریة هم از همسران رسول خداست که مقررات حجاب را برای او هم مقرر فرمود و ایام خود را برای او هم تقسیم می‌کرد همانگونه که برای دیگر همسران خود.

واقدی همچنین از اسحاق بن یحیی بن طلحه، از زهری از مالک بن اوس از عمر ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر(ص) برای جویریة حجاب را مقرر داشت و برای او هم وقت خود را تقسیم می‌کرد همانگونه که برای دیگر همسران خود.

سفیان بن عیینة، از محمد بن عبدالرحمان، از کریب، از ابن عباس ما را خبر داد که می‌گفته است * نام اصلی جویریة دختر حارث بَرّه بوده است و رسول خدا آن را به جویریة تغییر داد که خوش نمی‌داشت گفته شود از خانه و پیش برّه بیرون آمد.

واقدی هم از عبدالله بن عبدالرحمان، از زید بن ابی عتاب، از محمد بن عمرو بن عطاء، از زینب دختر ابوسلمه، از جویریة دختر حارث ما را خبر داد که خود او هم می‌گفته است نامش بَرّه بوده و رسول خدا آن را به جویریة تغییر داده‌اند که خوش نمی‌داشته‌اند گفته شود از خانه و پیش بَرّه بیرون آمده است.

قیصة بن عقبه هم از سفیان ثوری، از محمد بن عبدالرحمان آزادکرده و وابستهٔ خاندان طلحه، از کُریب از ابن عباس ما را خبر داد که می‌گفته است * نام اصلی جویریة بَرّه بوده و پیامبر(ص) آن را به جویریة تغییر داده است، گوید روزی رسول خدا به هنگام نماز صبح از خانهٔ جویریة بیرون رفت و پس از نماز صبح تا برآمدن روز بر جای خود نشست و سپس به خانه برگشت و جویریة همچنان در جایگاه نماز خود بود و گفت ای رسول خدا! از همان هنگام که شما رفته‌ای من همچنان مشغول گفتن ذکر هستم، پیامبر فرمودند من پس از اینکه از پیش تو رفتم کلماتی را گفته‌ام که اگر سنجیده شود بر کلمات تو آنچه گفته‌ای برتری دارد، من گفتم خدای منزّه است به شمار آنچه آفریده است، خدای منزّه است به شماری که مایهٔ خشنودی او باشد، خدای منزّه است همسنگ عرش خود، خدای منزّه است به شمار و اندازهٔ کلمات خود.

محمد بن عبدالله انصاری، از سعید بن ابی عروبة، از قتاده، از سعید بن مسیب از عبدالله بن عمرو ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر (ص) روز جمعه‌ی پیش جویریه رفت، جویریه روزه داشت، آن حضرت از او پرسیدند آیا دیروز هم روزه گرفته‌ای؟ گفت نه، فرمود آیا فردا را می‌خواهی روزه بگیری؟ گفت نه، فرمود در این صورت امروز هم روزه خود را بگشای.

عفان بن مسلم هم از همام، از قتاده از ابویوب عتکی، از گفته خود جویریه ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر (ص) روز جمعه‌ی پیش او که روزه بوده آمده است و از او پرسیده است آیا دیروز روزه بوده‌ای؟ گفته است نه، فرموده است آیا می‌خواهی فردا روزه بگیری؟ گفته است نه فرموده است پس افطار کن.^۱

محمد بن عمر واقدی، از عبدالحکیم بن عبدالله بن ابی فروة ما را خبر داد که می‌گفته است * در مجلس درس عبدالرحمان أفرج در مدینه شنیدم می‌گفت رسول خدا (ص) از درآمد خیبر هشتاد شتروار خرما و بیست شتروار جو و گفته‌اند گندم برای جویریه مقرر فرمود. محمد بن عمر واقدی، از عبدالله بن ابی ایض از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است * جویریه همسر رسول خدا (ص) در ماه ربیع الاول سال پنجاه و ششم هجرت به روزگار حکومت معاویه بن ابی سفیان درگذشت و مروان بن حکم که در آن هنگام والی مدینه بود بر جنازه‌اش نماز گزارد.

محمد بن عمر واقدی، از محمد بن یزید از مادر بزرگش که کنیز آزاد کرده و وابسته جویریه دختر حارث بوده است از گفته خود جویریه ما را خبر داد که می‌گفته است * من بیست ساله بودم که رسول خدا (ص) مرا به همسری گرفت، همان بانو می‌گفته است جویریه به سال پنجاه هجری در شصت و پنج سالگی درگذشته است و مروان بن حکم بر او نماز گزارده است.

صفیة دختر حنی

بن اخطب بن سعیه بن عامر بن عبید بن کعب بن خزرج بن ابی حبیب بن نضیر بن نحام بن ینحوم از بنی اسرائیل و از شاخه فرزندان جناب هارون بن عمران علیه السلام است، مادرش

۱. بدیهی است که روزه مستحبی در غیر ماه مبارک رمضان بوده است و نشانی هم از اهمیت پیوستگی روزه روزهای پنجشنبه و جمعه و شنبه است، و این موضوع در کتابهای فقهی هم درباره پیوسته بودن روزه این سه روز مطرح است.

بره دختر سموئل و خواهر رفاعه بن سموئل و از شاخه یهود بنی قریظه است که در ردیف یهود بنی نضیر بوده‌اند، صفیه را نخست سلام بن مشکم قرظی به همسری گرفته است ولی از او جدا شده است و کنانه بن ربیع بن ابی الحقیق که از شاخه یهود بنی نضیر بوده او را به همسری گرفته است و کنانه در جنگ خیبر کشته شده است.

محمد بن عمر واقدی ما را گفت: اسامه بن زید بن اسلم، از هلال بن أسامه از عطاء بن یسار از ابوهریره، و عمر بن عثمان بن سلیمان بن ابی حثمه عدوی از ابوغطفان بن طریف مزی، و محمد بن موسی از اسحاق بن عبدالله بن ابی طلحه از انس بن مالک، و عبدالله بن ابی یحیی از ثبیته دختر حنظله از مادرش ام سنان اسلمیه برای ما با اسنادی مشترک که حدیث برخی از ایشان در برخی دیگر وارد و ضمیمه شده بود چنین گفتند: پس از اینکه رسول خدا (ص) با یهود خیبر جنگ کرد و خداوند اموال آنان را به رسول خدا غنیمت داد، صفیه دختر حُتّی و یکی از دختر عموهای او را از حصار قموص^۱ به اسیری گرفت و به بلال فرمان داد آن دو را کنار بارها و جایگاه خود ببرد، برای رسول خدا از هر غنیمتی برگزیده‌یی مقرر بود و ایشان در جنگ خیبر صفیه را برگزید، پیامبر به او پیشنهاد کرد که اگر مسلمان شود و خدا و رسولش را انتخاب کند او را آزاد فرماید، صفیه گفت من مسلمان شدم و خدا و رسولش را انتخاب می‌کنم. پیامبر او را آزاد کرد و به همسری برگزید و آزادی او را مهریه‌اش قرار داد. پیامبر در چهره صفیه و نزدیک چشم او نشانه کبودشده‌یی که به سبزی می‌زد دید و از او پرسید که این چیست؟ صفیه گفت ای رسول خدا در خواب چنان دیدم که ماهی از سوی آسمان یثرب آمد و در دامن من قرار گرفت، این موضوع را به شوهر خویش گفتم، کنانه گفت گویا دوست داری که همسر این پادشاهی شوی که از مدینه می‌آید؟ و چنان بر چهره‌ام زد که از اثر آن گرفتار عادت ماهیانه شدم. پیامبر (ص) تا صفیه پاک شد همچنان در خیبر ماند و بدون اینکه با او زفاف کند از خیبر بیرون آمد. هنگامی که شتر پیامبر (ص) را جلو آوردند تا از خیبر بیرون آید پیامبر ران خود را افقی قرار داد که صفیه پای بر آن نهد و سوار شود، صفیه از این کار خودداری کرد و زانوی خود را بر ران پیامبر نهاد و سوار شد، رسول خدا (ص) صفیه را پوشاند - چادر و جامه سراسری - بر او افکند و صفیه را پشت سر خود سوار کرد و ردای خود را بر چهره و پشت صفیه انداخت و تا پایین

۱. قموص: نام کوهی در منطقه خیبر که حصار ابو حقیق یهودی هم همان جاست. به یاقوت حموی، مُعْجَمُ الْبُلْدَان، ج ۷،

پایش آن را کشید و استوار فرمود. و او را همراه خود برد و با او همانگونه رفتار کرد که با یکی دیگر از همسران خود رفتار می فرمود. پیامبر (ص) چون به منزلی به نام تبار که در شش میلی خیبر بود رسید از راه کرانه گرفت و خواست با صفیه زفاف کند ولی صفیه نپذیرفت و از آن کار خودداری کرد که پیامبر از این موضوع اندکی دلگیر شد، و چون به منطقه صهباء که فاصله اش با خیبر یک منزل است رسید، به ام سلیم فرمود «این دوست خود را بیارائید و بر موهایش شانه زنید» و پیامبر می خواست در آن منزل با صفیه زفاف فرماید.

ام سلیم می گوید هیچ پرده و خیمه ای نداشتیم، من دو عبا را گرفتم و با بستن به دو درخت پرده گونه ای فراهم آمد و پشت آن زلفهایش را شانه زدم و او را عطر آگین ساختم. ام سنان اسلمی هم می گوید من از کسانی بودم که در مراسم عروسی و زفاف پیامبر (ص) با صفیه حضور داشتم زلفهایش را شانه زدیم و او را عطر آگین ساختیم، او بانویی بود که بهترین زیور زنان را داشت و من بویی دلاویزتر از بوی عطر او در آن شب نبویده ام، ما موهای صفیه را پیرایش کردیم و همه زیر درختی بودیم که گفته شد پیامبر پیش همسر خویش می آید، و پیامبر به سوی صفیه آمد، و همانگونه که او را گفته بودیم بر پای خاست و به استقبال پیامبر رفت و سپس ما بیرون آمدیم و رسول خدا شب را کنار صفیه گذراند، سپیده دم پیش صفیه برگشتیم که می خواست غسل کند، او را به جایی دورتر از لشکرگاه بردیم و پرده گرفتیم که از دیده ها پوشیده باشد او غسل کرد، من - ام سنان اسلمی - از او پرسیدم که رسول خدا را چگونه دیده است و با او چگونه رفتار فرموده است، گفت پیامبر (ص) از رفتار او مسرور شده و تمام شب را با او گفتگو فرموده و ن خوابیده است، صفیه گفت پیامبر از او پرسیده اند چه چیز موجب شد که تقاضای مرا در منزل اول نپذیری؟ و من گفتم از نزدیک بودن یهودیان بر شما ترسیدم، و این موضوع مایه فرونی محبت رسول خدا نسبت به او شده است.

چون صبح شد رسول خدا همان جا به مردم ولیمه داد که چیزی جز خرما و آمیخته با کشک و روغن نبود و به جای ظرف و سفره هم از سفره های چرمی استفاده شد و مردم چاشت خوردند و سپس رسول خدا از آن جا حرکت کرد و در منزل بعد که قصیه نام داشت و در شانزده میلی خیبر بود فرود آمد.

عمر بن عاصم کلایی، از سلیمان بن مغیره، از حمید بن هلال ما را خبر داد که می گفته است * صفیه دختر حنی می گفته است خواب دیدم که من و این مردی که می پندارد

خدایش فرستاده است با یکدیگریم و فرشته‌یی با بال خود ما را پوشیده است. گوید خواب صفیه را به تندی رد کردند و به او سخنان درشت گفتند.

یزید بن هارون و ابوالولید هشام طیالسی هر دو از حماد بن سلمه از ثابت بنانی، از انس بن مالک ما را خبر دادند که می‌گفته است: «صفیه دختر حُتّی در سهم دحیه کلبی قرار گرفت. به رسول خدا گفته شد که کنیز زیبایی در سهم دحیه قرار گرفته است. پیامبر او را در قبال هفت گوسپند از دحیه خرید، آنگاه صفیه را به امّ سلیم سپرد تا او را آماده سازد و بیاراید و او عده خود را پیش امّ سلیم سپری سازد.

ابوولید طیالسی در پی حدیث خود افزوده است که ولیمه‌یی که پیامبر(ص) داد روغن و کشک و خرما بود، گوید در جاهای هموار زمین سفره‌های چرمی گسترده و بر آن خرما می همراه با کشک و روغن نهاده شد.

یزید بن هارون در پی حدیث خود افزوده است که مردم گفتند به خدا سوگند نمی‌دانیم که پیامبر(ص) صفیه را به همسری برگزیده یا او را به کنیزی گرفته است ولی هنگامی که پیامبر(ص) صفیه را پوشید - حجاب بر او پوشاند - و او را بر شتر خود و پشت سر خویش سوار کرد مردم دانستند که او را به همسری برگزیده است، هنگامی که نزدیک مدینه رسیدند بر شیوه همیشه رسول خدا و مردم خواستند بار بر زمین نهند، قضا را ناه لغزید و رسول خدا و صفیه بر زمین افتادند و همسران پیامبر که نگاه می‌کردند گفتند خداوند این زن یهودی را از رحمت خود دور دارد و سزایش را بدهد، رسول خدا(ص) برخاست و صفیه را با حجاب پوشاند و همچنان او را پشت سر خود سوار کرد.

محمد بن عمر واقدی، از ابراهیم بن جعفر، از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است: «هنگامی که صفیه به حضور پیامبر آورده شد، رسول خدا به او فرمود «پدرت همواره از دشمن‌ترین یهودیان با من بود تا سرانجام خدایش او را کشت»، صفیه گفت ای رسول خدا! حق تعالی در کتاب خود می‌فرماید «و هیچ باربری بار دگری را برندارد»^۱ سپس رسول خدا(ص) به او فرمود «از این پیشنهادهای من یکی را برگزین، اگر اسلام را برگزینی تو را برای خود نگه می‌دارم و اگر یهودی بودن را برگزینی، شاید آزادت کنم و به قوم خود پیوندی»، صفیه گفت ای رسول خدا من هماندم که در سهم شما قرار گرفتم پیش از آن‌که

مرا فراخوانی و به اسلام دعوت فرمایی اسلام را با عشق برگزیده‌ام، و مرا به آیین یهود نیازی نیست و در آن پدر و برادری ندارم، اینک که مرا میان کفر و اسلام مخیر فرمودی، خدا و رسول خدا برای من محبوب‌تر از آزادی و بازگشت پیش قوم خودم هستند، گوید پیامبر (ص) او را برای خود نگهداشت. مادر صفیه زنی از خاندان عمرو یهودیان بنی قینقاع بود و دیگر شنیده نشد که رسول خدا درباره پدر صفیه سخنی بگوید که او را ناخوش آید. صفیه نخست همسر سلام بن مشکم بود که از او جدا شد و سپس کنانه بن ابی الحقیق او را به همسری گرفت.

عمرو بن عاصم کلایی، از سلیمان بن مغیره، از ثابت، از انس بن مالک ما را خبر داد که می‌گفته است * صفیه به هنگام تقسیم اسیران نصیب دحیه کلبی شد، انس گوید در محضر رسول خدا به ستایش صفیه پرداختند و گفتند میان اسیران بانویی دیدیم که مانندش را ندیده‌ایم، رسول خدا نخست به صفیه پیام داد و سپس در قبال او به دحیه چیزهای دیگری عطا کرد که راضی شد، آنگاه صفیه را به مادرم سپرد و گفت او را اصلاح کن، رسول خدا هنگامی که از خیبر بیرون آمد و آن را پشت سر قرار داد، فرود آمد و برای صفیه خیمه‌یی برپا شد، و چون پیامبر شب را به صبح آورد فرمود هر کس خوراکی افزون از نیاز خود دارد آن را برای ما بیاورد، مردم فزونی خرما و روغن و کشک خود را آوردند و انبوهی فراهم آمد و آمیزه خرما و کشک و روغن تهیه شد و همگان همراه پیامبر از آن خوردند و از آب باران پاکیزه‌یی که بر کرانه لشکرگاه جمع شده بود آشامیدند و همین ولیمه‌یی بود که رسول خدا برای عروسی با صفیه داد، گوید هرگاه از دور سیاهی دیوارها - نخلستانهای - مدینه نمایان می‌شد ما برای بهتر دیدن آن مرکبهای خود را وادار می‌کردیم که اندکی بر پاهای خود بایستند و رسول خدا هم این کار را کرد صفیه هم پشت سر آن حضرت بر ناقه سوار بود ناقه لغزید و پیامبر و صفیه بر زمین افتادند و هیچ‌کس به رسول خدا و صفیه نظر ندوخت. پیامبر صفیه را پوشاند آنگاه مردم به حضورش رسیدند فرمود چیزی نیست صدمه‌یی ندیده‌ام، گوید چون وارد مدینه شدیم کنیزکان همسران پیامبر برای دیدن صفیه بیرون آمدند و به زمین افتادن صفیه را نکوهش می‌کردند.

معلى بن اسد، از عبدالعزیز بن مختار از یحیی بن ابی اسحاق ما را خبر داد که می‌گفته است * انس بن مالک به من گفت من و ابوطلحه در کنار رسول خدا (ص) که صفیه را پشت سر خود سوار کرده بود به سوی مدینه می‌آمدیم، در حال حرکت بودیم ناقه رسول خدا

لغزید و ایشان و آن زن بر زمین افتادند، ابوطلحه شتابان از ناقه خود فرود آمد و خود را به پیامبر رساند و پرسید آیا صدمه دیدید؟ پیامبر فرمود نه ولی به این زن کمک کن، ابوطلحه نخست جامه خود را بر چهره خویش کشید و سپس به سوی صفیه رفت و جامه بر او افکند تا برخیزد و چون برخاست او را سوار بر مرکب کرد و استوارش ساخت و رسول خدا هم سوار شد و به راه افتادیم. چون مشرف بر مدینه شدیم و نزدیک آن رسیدیم فرمود «برگشتگان و توبه کنندگان و عابدان و ستایشگران پروردگار خویشتنیم» و ما همگان تا هنگامی که به مدینه رسیدیم همین کلمات را می گفتیم.

ابوعاصم ضحاک بن مخلد نبیل، و روح بن عبادة هر دو از ابن جریج از زیاد بن اسماعیل، از سلیمان بن عتیق از جابر بن عبدالله ما را خبر دادند که می گفته است * هنگامی که صفیه را به خیمه رسول خدا آوردند حضور داشتیم، پیامبر فرمودند برخیزید و از مادر خود فاصله بگیرید، شامگاه می پنداشتیم آن جا ولیمه و دهش خواهد بود حاضر شدیم. پیامبر (ص) در حالی که در گوشه ردای خود حدود یک و نیم مُد خرمای خوب مدینه داشت بیرون آمد و فرمود «از ولیمه مادر تان بخورید».

اسماعیل بن ابراهیم اسدی، از عبدالعزیز بن صُهب، از انس بن مالک ما را خبر داد که * رسول خدا (ص) صفیه را آزاد کرد و با او ازدواج فرمود، ثابت بنانی که حاضر بود به انس گفت پیامبر چه چیزی مهریه او فرمود؟ گفت همان آزادی او را که نخست آزادش فرمود و سپس با او ازدواج کرد.

عالم بن فضل، از حماد بن زید، از ثابت، و عبدالعزیز بن صُهب و شعیب بن حبّاب از انس بن مالک ما را خبر دادند که می گفته است * رسول خدا (ص) صفیه را آزاد فرمود و همان آزادی او را کابین او قرار داد، گوید شنیدم که عبدالعزیز از ثابت پرسید ای ابو محمد! تو خود از انس در این حدیث پرسیدی که مهریه صفیه چه بوده است؟ گفت آری آزادی خودش.

مسلم بن ابراهیم، از ابان بن یزید، از شعیب بن حبّاب، از انس بن مالک ما را خبر داد که می گفته است * پیامبر (ص) صفیه را آزاد فرمود و همان آزادی را کابین او قرار داد. وکیع بن جراح هم از مهدی بن میمون از شعیب بن حبّاب از انس همینگونه ما را خبر داد.

یزید بن هارون و سعید بن عامر و محمد بن عبدالله انصاری هم از سعید بن ابی عروب

از قتاده از انس بن مالک ما را خبر دادند که می‌گفته است * رسول خدا(ص) صفیه دختر حُتّی را آزاد فرمود و سپس او را به همسری گرفت و همان آزادی او را صداق او قرار داد. ولید بن اُغَظ مکی، از عبدالحمید بن سلیمان، از ابوحازم، از سهل بن سعد ما را خبر داد که می‌گفته است * هنگامی که صفیه دختر حُتّی بن اخطب را به حضور رسول خدا آوردند ولیمه دادند. گوید پرسیدم ولیمه چه بود؟ گفت خرما و آرد تف‌داده، و افزوده که خودم صفیه را دیدم که به مردم نبیذ - افشره - می‌داد، من پرسیدم آن افشره چه بود؟ گفت چند خرما را از شامگاه روز پیش یا از شب گذشته در دیگی یا سنگایی خیس کرده بودند و بامداد صفیه آن را به مردم می‌داد.

عالم بن فضل از حماد بن زید از ایوب از عکرمه ما را خبر داد که می‌گفته است * رسول خدا(ص) نخست صفیه را آزاد فرمود و سپس کابین او را همان آزادی او قرار داد. احمد بن محمد بن ولید ازرقی، از عبدالرحمان بن ابی رجا، از عبدالله بن عمر ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر(ص) هنگامی که ازدواج با صفیه را آشکارا ساخت عایشه را درحالی که روبند بسته بود میان مردم دید، او را شناخت خود را به او رساند و کنار جامه‌اش را گرفت و فرمود «ای سرخ‌روی! او را چگونه دیدی؟» عایشه گفت زنی یهودی از میان یهودی‌ها.

محمد بن عمر واقدی، از کثیر بن زید، از ولید بن رباح از ابوهریره ما را خبر داد که می‌گفته است * شبی که پیامبر(ص) پیش صفیه رفت ابویوب درحالی که شمشیر همراه داشت تا سپیده‌دم بر در خیمه بیدار ماند و چون رسول خدا شب را به صبح آورد ابویوب نخست تکبیر گفت و سپس به پیامبر عرض کرد این نوعروس کسی است که پدر و برادر و همسرش را کشته‌ای و از او بر شما ایمن نبودم، آن حضرت خندیدند و برای او دعای خیر فرمودند.

همو، از اُسامة بن زید بن اسلم، از پدرش، از عطاء بن یسار ما را خبر داد که می‌گفته است * هنگامی که رسول خدا از خیبر همراه صفیه برگشت، صفیه را در خانه‌یی از خانه‌های حارثه بن نعمان منزل داد، زنان انصار که از این آگاه شده و درباره‌ی زیبایی او چیزها شنیده بودند آمدند که او را ببینند عایشه هم درحالی که روبند زده بود آمد و وارد خانه او شد، پیامبر(ص) عایشه را شناخت و همینکه از خانه بیرون آمد آن حضرت از پی او رفت و فرمود ای عایشه او را چگونه دیدی؟ گفت زنی یهودی دیدم، فرمود ای عایشه چنین مگو

که او مسلمان شده است و اسلامی پسندیده دارد.

و باز همو، از عبدالله بن ابی یحیی، از ثبیه دختر حنظله از مادرش ام سنان اسلمی ما را خبر داد که می گفته است * چون به مدینه رسیدیم به خانه های خود نرفتیم و نخست با صفیه به خانه او رفتیم، زنان مهاجر و انصار که خبر او را شنیده بودند به صورت ناشناس به خانه اش آمدند و من میان ایشان چهار تن از همسران رسول خدا را دیدم که با روبند آمده بودند، زینب دختر جحش، حفصه، عایشه و جویریّه، و شنیدم که زینب به جویریّه می گوید، ای دختر حارث! چنین می بینم که این زن به زودی از لحاظ جلب محبت رسول خدا بر همه ما چیره خواهد شد، جویریّه گفت هرگز چنین نیست او از زنان کم بهره از شوهر است.

عفان بن مُسلم از حماد بن سلمه، از ثابت بنانی، از شعیسه، از عایشه ما را خبر داد که می گفته است * در یکی از سفرهای رسول خدا شتر صفیه بیمار شد - از حرکت باز ماند - قضا را زینب هم که همراه بود شتری اضافه داشت، رسول خدا به او فرمود شتر صفیه بیمار شده است، کاش تو یکی از شتران خود را به او بدهی. زینب گفت من به این زن یهودی چیزی بدهم، گوید رسول خدا (ص) تمام ماه ذی حجه و محرم بلکه سه ماه از رفتن پیش او خودداری فرمود زینب می گفته است کار به آن جاکشید که ناامید شدم و سریر خود را تغییر دادم، در همان حال یک روز ظهر متوجه سایه حضرت شدم که پیش می آمد.

محمد بن عمر واقدی، از عبدالله بن جعفر از ابن ابی عون ما را خبر داد که * عایشه و صفیه یکدیگر را دشنام می دادند - عایشه در آن کار پیشگام بود - پیامبر به صفیه فرمودند هرگاه عایشه به تو فخر می فروشد کاش به او بگویی که پدرم هارون و عمویم موسی هستند. معن بن عیسی، از مخرمه بن بُکیر از پدرش از سعید بن مسیب ما را خبر داد که می گفته است * صفیه دختر حُتّی هنگامی که آمد گوشواره زرین بزرگی بر گوش داشت و بخشی از آن را به فاطمه (ع) و زنانی که همراهش بودند بخشید.

واقدی، از ابن جُرّیج، از عطاء ما را خبر داد که می گفته است * پیامبر (ص) برای صفیه نوبت مقرر فرمود.

و همو از ابن ابی ذئب از زهری ما را خبر داد که می گفته است * صفیه در زمره دیگر همسران رسول خدا (ص) بوده و آن حضرت برای او هم نوبت مقرر فرموده بود همانگونه که برای همسران دیگرش.

و باز همو، از اسحاق بن یحیی از زهری ما را خبر داد که می گفته است * مالک بن

اوس بن حدثان از عمر نقل می‌کرده که می‌گفته است پیامبر (ص) برای صفیه هم مقررات حجاب را اجراء و برای او هم نوبت تعیین فرمود همانگونه که برای دیگر همسرانش.

و همو، از اسامة بن زید، از هلال بن اسامة، از عطاء بن یسار، از ابوهریره ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر (ص) برای صفیه رعایت حجاب را مقرر داشت و برای او هم نوبت تعیین کرد همانگونه که برای دیگر همسرانش.^۱

واقعی همچنین می‌گوید که پیامبر (ص) از درآمد خیر برای صفیه هشتاد شتروار خرما و بیست شتروار جو و گفته شده است گندم مقرر فرمود.

معن بن عیسی، از هشام بن سعد، از زید بن اسلم ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر (ص) در بیماری خود که در آن بیماری رحلت فرمود همه همسرانش را پیش خود جمع کرد، صفیه دختر حیی گفت ای رسول خدا! به خدا سوگند دوست می‌دارم که درد شما بر من می‌بود، زنان رسول خدا با گوشه چشم و برای استهزاء به او نگریستند، پیامبر (ص) آن حرکت را دید و فرمود، گوشت مرده مضحکه کردند، آنان پرسیدند به چه مناسبت؟ فرمود از این تمسخری که به دوست خود کردید، به خدا سوگند که او راست‌گوست.

مالک بن اسماعیل و حسن بن موسی هر دو از زهیر از کنانه ما را خبر دادند که می‌گفته است * من لگام استر صفیه را در دست داشتم و او را برای دفاع از عثمان می‌بردم، اشتر نخعی با او رویاروی شد و بر چهره استر او چنان ضربه‌یی زد که حیوان کژ شد، صفیه گفت مرا برگردانید این مرد رسوایم نسازد. حسن بن موسی در حدیث خود می‌افزاید که صفیه میان پشت‌بام خانه خود و خانه عثمان تخته‌یی قرار داد که بر روی آن آب و خوراک روانه می‌کرد.

عارم بن فضل، از حماد بن زید، از یحیی بن سعید ما را خبر داد که می‌گفته است * صفیه برای پرداخت بخشی از اموال خود به خویشاوندان یهودی خویش وصیت کرد.

ابوولید هشام طیالسی و سعید بن عامر هر دو از شعبه از حصین بن عبدالرحمان ما را خبر دادند که می‌گفته است * پیرمردی را دیدم گفتند این وارث صفیه دختر حیی است، این پیرمرد پس از مرگ صفیه مسلمان شده بود و بدین سبب از او ارث نبرده بود.

واقعی می‌گوید، صفیه دختر حیی به سال پنجاه هجری و روزگار حکومت معاویه

۱. مقصود از این روایات این است که با صفیه به صورت برده و کنیز جنگی رفتار نشده است زیرا مقررات حجاب بیشتر برای بانوان آزاده بوده است.

بن ابی سفیان درگذشت.

و همو از هارون بن محمد بن سالم برده آزاد کرده و وابسته حویطب بن عبدالعزی، از پدرش از ابوسلمه بن عبدالرحمان ما را خبر داد که می گفته است * صفیه صد هزار درم که بهای زمین و کالاهایی بود به میراث نهاد و در مورد یک سوم آن وصیت کرد که به پسر خواهرش که یهودی بود پرداخت شود، ابوسلمه می گوید از تسلیم آن مال به او خودداری کردند، سرانجام عایشه همسر رسول خدا در آن باره دخالت کرد و پیام داد که از خدا بترسید و آنچه را وصیت کرده است به او پردازند و او یک سوم اموال صفیه را گرفت که سی و سه هزار و چند درم بود، صفیه خانه یی هم داشته که در زندگی خویش آن را وقف کرده بود.

واقدی از محمد بن موسی از عماره بن مهاجر از آمنه دختر ابوقیس غفاری ما را خبر داد که می گفته است * من از زنانی بودم که صفیه را به هنگام زفاف حضرت ختمی مرتبت با او همراهی کردیم، و از او شنیدم می گفت هنگامی که به حضور رسول خدا آمدم هنوز به هفده سالگی نرسیده بودم.

گوید، صفیه به سال پنجاه و دوم هجرت و روزگار حکومت معاویه درگذشت و در گورستان بقیع به خاک سپرده شد.

ریحانة دختر زید

بن عمرو بن خُنافة بن سمعون بن زید از یهود بنی نضیر است. او همسر مردی از یهود بنی قریظه به نام حکم بود و بدین سبب برخی از راویان او را از بنی قریظه دانسته اند.

محمد بن عمر واقدی، از عبدالله بن جعفر از یزید بن هاد، از ثعلبه بن ابی مالک ما را خبر داد که می گفته است * ریحانه دختر زید بن عمرو بن خُنافة از بنی نضیر و همسر مردی از ایشان به نام حکم بود هنگامی که حکم اسارت برای زنان بنی قریظه مقرر شد رسول خدا او را به اسیری گرفت و آزاد فرمود و او را به همسری گرفت و ریحانه پیش از رسول خدا و در خانه ایشان درگذشت.

همو، از عاصم بن عبدالله بن حکم از عمر بن حکم ما را خبر داد که می گفته است * رسول خدا (ص) ریحانه دختر زید بن عمرو بن خُنافة را آزاد فرمود، او را همسری بود که

ریحانه را گرامی می‌داشت و به او محبت می‌ورزید، ریحانه که زیبا بود می‌گفت هرگز پس از او شوهر نخواهم کرد، خود ریحانه می‌گوید چون زنان بنی قریظه اسیر شدند و آنان را بر پیامبر ارائه دادند من هم همراه آنان بودم و چون رسول خدا از غنایم حق برگزیدن چیزی را داشتند دستور دادند از میان اسیران مرا کنار نهند و خداوند برای من اراده خیر فرمود و پیامبر مرا به خانهٔ اُم منذر دختر قیس فرستاد، چند روزی آن جا بودم، پس از کشته شدن مردان و پراکنده شدن زنان اسیر، آن حضرت پیش من آمدند و من از ایشان سخت آزارم کردم، مرا فرا خواندند و برابر خود نشانند و فرمودند «اگر خدا و رسولش را برگزینی رسول خدا تو را برای خود برمی‌گزیند» گفتم آری که خدا و پیامبرش را برمی‌گزینم، همینکه مسلمان شدم مرا آزاد کرد و به همسری برگزید و کابین مرا دوازده و نیم وقیه قرار داد همانگونه که کابین دیگر همسرانش بود، گوید پیامبر در خانه‌ام منذر با من عروسی کرد و حجاب را بر من مقرر داشت و برای من هم نوبت قرار داد همانگونه که برای همسران خود قرار داده بود.

گوید، رسول خدا شیفتهٔ ریحانه بود و هرچه می‌خواست به او ارزانی می‌داشت، به ریحانه گفتند اگر از پیامبر آزادی بنی قریظه را می‌خواستی آنان را آزاد می‌فرمود، می‌گفت رسول خدا پس از پراکنده ساختن اسیران با من خلوت فرمود. پیامبر فراوان با ریحانه خلوت می‌کرد، ریحانه تا بازگشت پیامبر از حجة الوداع در محضر ایشان بود و در آن هنگام درگذشت و پیامبر پیکر ریحانه را در بقیع به خاک سپرد و ازدواج ایشان در محرم سال ششم هجرت بود.

محمد بن عمر واقدی، از صالح بن جعفر، از محمد بن کعب ما را خبر داد که می‌گفته است * ریحانه که زنی زیبا و برازنده بود از جمله غنیمتهایی است که خداوند بهرهٔ رسول خدا قرار داد، چون شوهرش در جنگ بنی قریظه کشته شد در زمرهٔ اسیران درآمد و از سهم اختصاصی پیامبر بود، رسول خدا او را میان مسلمانی و بر آیین خود بودن مختار فرمود و او اسلام را پذیرفت، پیامبر او را آزاد کرد و حجاب را بر او مقرر داشت و او را به همسری گرفت. ریحانه نسبت به رفتار پیامبر با همسرانش سخت رشک می‌برد. پیامبر او را طلاق داد و این کار بر او بسیار دشوار آمد و بدون اینکه از جای خود برود بسیار می‌گریست، رسول خدا در همان حال پیش او رفت و به او رجوع فرمود و ریحانه در خدمت پیامبر بود و سرانجام پیش از رحلت آن حضرت درگذشت.

و همو، از بکر بن عبدالله نصری، از حسین بن عبدالرحمان، از ابوسعید بن وهب از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است * ریحانه از بنی نضیر بوده و شوهرش از بنی قریظه و مردی به نام حکیم بوده است. رسول خدا (ص) او را آزاد کرد و به همسری گرفت و برای او حجاب را مقرر داشت. ریحانه از همسران آن حضرت بود و برای او هم نوبت تعیین فرمود همان‌گونه که برای زنان دیگر خود تعیین می‌فرمود.

واقدی، از ابن ابی ذئب از زهری ما را خبر داد که می‌گفته است * ریحانه دختر زید بن عمرو بن خنانه از بنی قریظه بوده است و از کنیزکان پیامبر (ص) بوده که او را آزاد فرموده و سپس با او ازدواج کرد و او را طلاق داد. ریحانه میان خانواده خود زندگی می‌کرد و می‌گفت پس از رسول خدا هیچ‌کس نباید مرا ببیند.

واقدی درباره این حدیث می‌گوید به دو جهت حدیث سستی است، نخست اینکه ریحانه از بنی نضیر بوده است نه از بنی قریظه دوم اینکه او تا هنگام مرگ در خانه و همسر پیامبر (ص) بوده است و همان روایت که برای ما درباره آزاد ساختن و به همسری گرفتن او روایت شده است در نظر ما و نزد اهل علم استوارترین روایات است، من هم گاهی از برخی شنیده‌ام که نقل می‌کردند او را رسول خدا (ص) آزاد فرموده‌اند و تا هنگامی که در گذشته است با او به صورت کنیز رفتار می‌کرده و هم‌بستر می‌شده‌اند.

عبدالملک بن سلیمان از ایوب بن عبدالرحمان بن ابی صَعَصَعَة از ایوب بن بشیر معاوی ما را خبر داد که می‌گفته است * هنگامی که زنان بنی قریظه به اسیری در آمدند رسول خدا (ص) ریحانه را به خانه ام منذر سلمی دختر قیس فرستادند او همان‌جا بود تا یک بار عادت ماهیانه دید و چون پاک شد ام منذر به حضور پیامبر آمد و خبر داد، رسول خدا به خانه ام منذر رفت و به ریحانه فرمود اگر دوست داشته باشی که آزادت کنم و به همسری بگیرم چنان خواهم کرد و اگر دوست داشته باشی که برده من باشی چنان باش. ریحانه گفت ای رسول خدا اگر برده‌ات باشم بر من و بر تو آسان‌تر خواهد بود. ریحانه همچنان تا مرگ خود کنیز رسول خدا بود و آن حضرت با او هم‌بستر می‌شد.

واقدی، از عمر بن سلمه از ابوبکر بن عبدالله بن ابی جَهْم ما را خبر داد که می‌گفته است * چون ریحانه اسیر شد پیامبر (ص) اسلام آوردن را بر او پیشنهاد کرد که نپذیرفت و گفت من بر آیین قوم خود خواهم بود، پیامبر (ص) فرمود اگر مسلمان شوی تو را برای خود برمی‌گزینم، او همچنان نپذیرفت و این کار بر رسول خدا دشوار آمد، گوید روزی که

پیامبر (ص) میان یاران خود نشسته بود صدای کفشی شنید و فرمود این پسر سعید است که می آید تا مژده مسلمان شدن ریحانه را به من بدهد، او آمد و خبر آورد که ریحانه مسلمان شده است، و پیامبر (ص) با او به رسم و قاعده معمول درباره کنیزان هم بستر می شد تا رحلت فرمود.

میمونة دختر حارث

بن حزن بن بجیر بن هزم بن رؤیبة بن عبدالله بن هلال بن عامر بن صعصعه است و مادرش هند دختر عوف بن زهیر بن حارث بن حماطة بن جرش است، جرش را ابن جریش هم گفته اند. به روزگار جاهلی مسعود بن عمرو بن عمیر ثقفی میمونه را به همسری گرفت و از او جدا شد، سپس ابورهم پسر عبدالعزی بن ابی قیس که از خاندان مالک بن حسل بن عامر بن لوی بود او را به همسری گرفت و پس از مدتی درگذشت، سپس رسول خدا (ص) او را به همسری گرفت، عباس بن عبدالمطلب میمونه را که خواهر تنی همسرش ام الفضل دختر حارث هلالی بود به عقد پیامبر درآورد، او آخرین بانویی است که پیامبر به همسری گرفته اند و او را به سال هفتم هجرت در عمرة القضاء^۱ که به جا آورد در منطقه سرف که در ده میلی مکه است تزویج فرمود.

محمد بن عمر واقدی، از موسی بن محمد بن ابراهیم از پدرش ما را خبر داد که می گفته است * پیامبر (ص) میمونه را در ماه شوال سال هفتم هجرت به همسری گرفت.

محمد بن عمر واقدی، از ابراهیم بن محمد بن موسی، از فضیل بن عبدالله، از علی بن عبدالله بن عباس ما را خبر داد که می گفته است * هنگامی که پیامبر (ص) برای قضای عمره خود می خواست به مکه برود اوس بن خولی و ابورافع را پیش عباس بن عبدالمطلب فرستاد تا میمونه را برای ایشان عقد کند، آن دو میان راه شتران خود را گم کردند و چند روز در محل بطن زابغ ماندند و شتران خود را پیدا کردند و رسول خدا هم در منطقه قُدید به آن دو پیوست، آن دو هم همراه آن حضرت شدند و چون به مکه رسیدند رسول خدا به عباس پیام

۱. یعنی عمره‌یی که رسول خدا به جای عمره‌یی که در صلح حدیبیه از آن حضرت و یارانش قضا شده بود همراه همه شرکت کنندگان در حدیبیه در ماه ذی قعدة سال هفتم به جا آوردند، به ترجمه مغازی، صص ۵۵۷ و ۵۶۳ مراجعه فرماید.

فرستاد و موضوع را یاد آور شد، میمونه اختیار کار خود را به عباس وا گذاشت، پیامبر (ص) به خانه عباس رفت و میمونه را از او خواستگاری فرمود و عباس او را به همسری ایشان درآورد.

همو، از ابراهیم بن اسماعیل بن ابی حبیب از داود بن حصین از عکرمه از ابن عباس ما را خبر داد که می گفته است * هنگامی که رسول خدا از میمونه خواستگاری فرمود او اختیار کار را به عباس وا گذاشت و عباس بن عبدالمطلب میمونه را به همسری آن حضرت درآورد.

واقدی و معن بن عیسی هر دو از مالک بن انس، از ربیع بن ابی عبدالرحمان، از سلیمان بن یسار ما را خبر دادند که می گفته است * پیامبر (ص) پیش از بیرون آمدن از مدینه ابورافع و مردی از انصار را به مکه گسیل فرمود تا میمونه را به عقد ایشان درآورند.

همو، از موسی بن محمد بن ابراهیم از پدرش ما را خبر داد که می گفته است * رسول خدا (ص) میمونه را در ماه شوال سال عمره قضاء پیش از آنکه برای عمره احرام ببندد برای خود عقد کرد و در منطقه سَرَف با او عروسی کرد و چنان اتفاق افتاد که میمونه - به سال شصت و یک هجرت - در سَرَف درگذشت.

عبدالله بن جعفر رقی از عبیدالله بن عمرو از عبدالکریم از میمون بن مهران ما را خبر داد که می گفته است * پیش صفیه دختر شبیه که پیرزنی سالخورده بود رفتم و پرسیدم آیا رسول خدا (ص) درحالی که برای عمره احرام بسته و مُحَرَّم بودند میمونه را عقد فرموده اند؟ گفت نه به خدا سوگند رسول خدا او را درحالی عقد فرمود که هیچ کدام مُحَرَّم نبودند.^۱

یزید بن هارون، از عمرو بن میمون بن مهران ما را خبر داد که می گفته است * عمر بن عبدالعزیز برای پدرم نامه نوشت که از یزید اصم پیرس آیا پیامبر (ص) هنگامی که میمونه را عقد فرموده است در حال احرام بوده است یا احرام نداشته است، گوید پدرم یزید اصم را فراخواند و نامه عمر بن عبدالعزیز را برای او خواند، یزید گفت پیامبر (ص) درحالی که مُحَرَّم نبود از او خواستگاری فرمود و درحالی که مُحَرَّم نبود با او زفاف کرد. و من هم می شنیدم که یزید این چنین می گفت.

یزید بن هارون، از جریر بن حازم، از ابوفزارة، از یزید بن اصم، از ابورافع ما را خبر

۱. خوانندگان گرامی توجه دارند که به عقیده بسیاری از مسلمانان عقد ازدواج در حال احرام نه تنها جایز نیست که اگر انجام هم شود باطل است. برای اطلاع بیشتر باید به کتابهای فقهی در مبحث حج و عمره مراجعه کرد.

داد که می‌گفته است * رسول خدا(ص) درحالی که مُحْرَم نبود میمونه را عقد فرمود و سپس باز هم درحالی که مُحْرَم نبود در منطقه سَرَف با او زفاف کرد.

و هب بن جریر بن حازم از گفته پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است * از ابوفزارة شنیدم که از یزید بن اصم از گفته خود میمونه حدیث می‌کرد که پیامبر(ص) درحالی که مُحْرَم نبوده‌اند با او ازدواج و زفاف کرده‌اند.

عبدالله بن جعفر رقی، از ابوالملیح از میمون بن مهران ما را خبر داد که می‌گفته است * عمر بن عبدالعزیز برای من نامه نوشت که از یزید بن اصم درباره ازدواج رسول خدا با میمونه پرس که آیا درحالی که مُحْرَم بوده او را عقد فرموده است، پرسیدم گفت درحالی که هیچکدام مُحْرَم نبودند او را عقد فرمود و درحالی که هیچکدام مُحْرَم نبودند با او زفاف فرمود.

فضل بن دکین از جعفر بن برقان از میمون بن مهران ما را خبر داد که می‌گفته است * پیش عطا نشسته بودم، مردی پیش او آمد و پرسید آیا ممکن است مُحْرَم ازدواج کند یا مُحْرَم را به همسری بگیرند؟ عطاء پاسخ داد که خداوند از هنگامی که نکاح را حلال کرده آن را حرام نفرموده است؟! میمون می‌گوید من دخالت کردم و گفتم عمر بن عبدالعزیز برای من که در آن هنگام حاکم جزیره بودم نوشت که از یزید بن اصم که خواهرزاده میمونه بود پرسم که رسول خدا(ص) در حال احرام با او ازدواج کرده است یا درحالی که مُحْرَم نبوده است؟ یزید بن اصم پاسخ داد درحالی که مُحْرَم نبوده با او ازدواج فرمود، عطاء گفت ما هم این حدیث را از میمونه گرفته‌ایم و می‌شنیدیم که رسول خدا درحالی که مُحْرَم بوده‌اند او را تزویج فرموده‌اند.^۱

عفان بن مسلم و سلیمان بن حرب هر دو از حماد بن زید، از مطرف، از ربیعہ، از سلیمان بن یسار، از ابورافع ما را خبر دادند که می‌گفته است * رسول خدا(ص) میمونه را درحالی که مُحْرَم نبود عقد فرمود و من خود واسطه میان آن دو بودم.

ابوضمره انس بن عیاض از گفته ربیعہ بن ابی عبدالرحمان از سلیمان بن یسار ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر(ص) ابورافع و مردی از انصار را درحالی که در مدینه بودند و

۱. ملاحظه می‌فرمایید که تعارض میان این روایات آن هم در سده دوم هجری تا این اندازه است و برای فقیه بسیار پرزحمت است که تمام جوانب را بررسی کند و فتوی دهد. و طبعی است هرچه روزگار می‌گذرد دشوارتر می‌شود و در این صورت افراد کم اطلاع را شاید که با استدلال به یکی دو روایت اظهار نظر کنند.

پیش از آنکه برای عمره القضا از مدینه بیرون بیایند گسیل فرمودند و آن دو میمونه را به عقد رسول خدا درآوردند.

عارم بن فضل، از حماد بن زید از ایوب از میمون بن مهران ما را خبر داد که می گفته است * عمر بن عبدالعزیز برای من نوشت که از یزید بن اصم درباره ازدواج رسول خدا با میمونه پرس، من از او پرسیدم، گفت پیامبر درحالی که محرم نبود او را عقد فرمود و درحالی که محرم نبود در منطقه سرف با او زفاف فرمود و گور میمونه هم همان جا و زیر ایوان کوچک قرار دارد.

محمد بن عمر واقدی از معمر از زهری از یزید بن اصم از ابن عباس ما را خبر داد که می گفته است * پیامبر (ص) درحالی که محرم نبود میمونه را عقد فرمود.

محمد بن عمر واقدی و فضل بن دکین هر دو از هشام بن سعد از عطاء خراسانی ما را خبر دادند که می گفته است * به ابن مسیب گفتم عکرمه می پندارد که رسول خدا (ص) درحالی که مُحْرِم بودند میمونه را عقد فرمودند، گفت آن دهان دریده دروغ می گوید، برو و دشنامش بده، و برای تو می گویم که رسول خدا درحالی که مُحْرِم بودند به مکه آمدند ولی پس از بیرون آمدن از احرام او را عقد فرمودند.

محمد بن فضل، از لیث، از عطاء، از ابن عباس ما را خبر داد که می گفته است * پیامبر (ص) درحالی که محرم بود میمونه را عقد فرمود.

عبدالله بن نمیر، از یزید بن ابی زیاد از حکم از مقسم، از ابن عباس ما را خبر داد که می گفته است * رسول خدا (ص) درحالی که مُحْرِم بودند میمونه را عقد فرمودند و درحالی که محرم بودند در منطقه قاحه^۱ خون گرفتند.

یزید بن هارون، از هشام بن حسان، از عکرمه، از ابن عباس ما را خبر داد که می گفته است * پیامبر (ص) در منطقه سَرَف درحالی که محرم بودند میمونه دختر حارث را عقد فرمود و پس از بازگشت از مکه - بیرون آمدن از احرام - در همان جا با او زفاف فرمود. یزید بن هارون می افزود که میمونه در سرف درگذشته و گورش آن جاست.

عبیدالله بن موسی، از ابن جریج از عطاء، از ابن عباس ما را خبر داد که می گفته است * رسول خدا میمونه را درحالی که مُحْرِم بود عقد فرمود.

۱. قاحه: به معنی حیاط و گشادگی جلو خانه است و نام یکی از منازل میان مکه و مدینه است که در سه میلی مدینه واقع است، ابن اثیر در این باره ذیل ماده «فوح» توضیح داده است.

و همو، از اسرائیل از جابر از عکرمه، از ابن عباس ما را همینگونه خبر داد.
محمد بن عبدالله اسدی، از رباح بن ابی معروف، از عطاء، از ابن عباس ما را خبر داد
که می‌گفته است * رسول خدا در مَرَف و درحالی که مُحَرَّم بود خاله‌ام میمونه را عقد
فرمود، گوید ابن عباس در این کار اشکالی نمی‌دیده است.^۱

محمد بن عبدالله انصاری، از حبیب بن شهید ما را خبر داد که می‌گفته است * از
میمون بن مهران شنیده است که از ابن عباس نقل می‌کرده که رسول خدا درحالی که محرم
بود میمونه را عقد فرمود.

هوزة بن خلیفه از داود بن عبدالرحمان، از ابوالشعثاء جابر ما را خبر داد که می‌گفته
است * از ابن عباس شنیده که می‌گفته است رسول خدا درحالی که محرم بود میمونه را عقد
فرمود.

عفان بن مُسلم، از وَهَّیب، از عبدالله بن عثمان بن خُثَیم، از سعید بن جُبَیر ما را خبر
داد که می‌گفته است * از ابن عباس شنیدم می‌گفت رسول خدا (ص) با خاله‌ام میمونه
درحالی که آن حضرت محرم بود هم‌بستر شد!^۲

عارم بن فضل، از حماد بن زید، از ایوب، از عکرمه از ابن عباس ما را خبر داد که
می‌گفته است * پیامبر (ص) درحالی که محرم بود میمونه را عقد فرمود.

عبدالله بن جعفر رقی، از عبیدالله بن عمرو از عبدالکریم از عطاء ما را خبر داد که
* رسول خدا درحالی که محرم بود میمونه را عقد فرمود.

عبدالله بن نُعمیر و فضل بن دکین و محمد بن عبید هر سه از زکریاء بن ابی زائدة، از
عامر شعبی ما را خبر دادند که می‌گفته است * پیامبر (ص) درحالی که محرم بودند میمونه را
عقد فرمودند، فضل بن دکین در حدیث خود افزوده است که پیامبر درحالی که محرم بودند
خون گرفتند.

عبدالله بن نُعمیر و یعلی بن عبید و یزید بن هارون هر سه از اسماعیل بن ابی خالد، از
عبدالله بن ابی سفر از عامر شعبی ما را خبر دادند که پیامبر (ص) درحالی که محرم بود

۱. برای آگاهی خوانندگان گرامی می‌گوییم که در شیعه حرمت عقد در حال احرام مورد اجماع است. به کتاب
جامع المدارک، ج ۲، ص ۳۹۸ مرحوم آیت‌الله العظمی حاج سیداحمد خوانساری طاب ثراه و قاضی نعمان (ره)،
دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۳۰۳ مراجعه شود.

۲. ظاهراً در فقه اهل سنت هم این روایات ابن عباس پذیرفته نیست.

میمونه را مالک شد و نیز درحالی که محرم بود خون گرفت.

عبدالله بن موسی هم از اسرائیل از جابر از عامر شعبی همانگونه ما را خبر داد.
جریر بن عبدالحمید از منصور از مجاهد ما را خبر داد که می گفته است * پیامبر (ص)
درحالی که محرم بود میمونه را عقد فرمود.

مسلم بن ابراهیم از قره بن خالد از ابویزید مدینی هم همینگونه ما را خبر داد.
واقدی، از ابن جریج از ابوزیر از عکرمه ما را خبر داد که میمونه دختر حارث خود
را به پیامبر (ص) هبه کرد.

واقدی ما را خبر داد و گفت موسی بن محمد بن عبدالرحمان از گفته پدرش ما را خبر
داد که می گفته است * از عمره پرسیدند درست است که میمونه خود را به رسول خدا
بخشیده است؟ گفت نه بلکه رسول خدا (ص) او را با مهریه پانصد درم عقد فرمود و عباس
بن عبدالمطلب از سوی میمونه عهده دار این کار بود.

فضل بن دکین و محمد بن عبدالله اسدی هر دو از سفیان از منصور از مجاهد ما را
خبر دادند که می گفته است * نام اصلی میمونه بره بوده و رسول خدا آن را به میمونه تغیر
داد.^۱

سفیان بن عینه از عمرو از ابوشعثا از ابن عباس ما را خبر داد که خاله اش میمونه او را
گفته است که او و رسول خدا از آب یک ظرف غسل می کرده اند.

ابو عامر عبدالملک بن عمرو، از ابراهیم بن نافع از ابن ابی نجیح از مجاهد، از ام هانی
ما را خبر داد که می گفته است * پیامبر (ص) و میمونه از یک ظرف غسل می کرده اند.
و همو با همین اسناد ما را خبر داد که پیامبر و میمونه از یک ظرف که کاسه بزرگی
بود که در آن نشانه خمیر هم باقی مانده بود غسل می کردند.

احمد بن عبدالله بن یونس، از ابوشهاب، از شیبانی از عبدالله بن شداد از میمونه ما را
خبر داد که می گفته است * رسول خدا (ص) در محل نماز خود بر روی سجاده یی از برگ
خرما نماز می گزارد و من که در حال حیض بودم کنار سجاده دراز کشیده و خوابیده بودم و
جامه آن حضرت به تن من برخورد می کرد.

مالک بن اسماعیل، از شریک از سماک، از عکرمه، از ابن عباس از میمونه ما را خبر

۱. پیش از این در شرح حال جویریہ هم آمده است که نامش بره بوده و رسول خدا آن را به جویریہ تغیر داده اند.

داد که می‌گفته است * من و رسول خدا جنب بودیم، من از آب دیگری غسل کردم که مقداری در دیگ باقی ماند، رسول خدا آمد و با بازمانده آب غسل فرمود، گفتم من از آن آب غسل کرده بودم، فرمود آب که جنب نبوده است.^۱

سعید بن منصور، از عبدالعزیز بن محمد از ابراهیم بن عقبه از کُرب از ابن عباس ما را خبر داد که می‌گفته است * رسول خدا فرمودند میمونه و ام‌الفضل و اسماء سه خواهر مؤمنند.

واقدی، از ابراهیم بن محمد آزاد کرده و وابسته قبیله خزاعه از صالح بن محمد، از ام ذره از خود میمونه ما را خبر داد که می‌گفته است * شبی پیامبر از پیش من و حجره‌ام بیرون رفت من در را از پشت بستم، آن حضرت آمد و در زد و خواست در را بگشایم، من از گشودن آن خودداری کردم، فرمود سوگند می‌دهم که در را باز کنی، گفتم در شبی که نوبت من است پیش همسرانت می‌روی! فرمود چنین نکردم فشار ادرار احساس کردم - برای آن بیرون رفتم.

ابوولید هشام طرابلسی، از لیث بن سعد از بُکیر از عبیدالله خولانی ما را خبر داد که می‌گفته است * خودم میمونه همسر رسول خدا (ص) را دیدم که در پیراهنی بلند و گشاد بدون اینکه روی آن ازار پیوشد نماز می‌گزارد.

عارم بن فضل، از حماد بن زید از ابی فزارة از یزید بن اصم^۲ ما را خبر داد که می‌گفته است * میمونه در حج خود - آخرین حجی که انجام داد - موهای سر خود را تراشید و هنگامی که مرد موهایش کوتاه و انبوه بود.

خالد بن مخلد از سلیمان بن بلال، از جعفر بن محمد، از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر (ص) درباره یکی از کنیزان میمونه از او پرسیدند، گفت آزادش کردم، فرمودند کنیز چابکی بود و اگر می‌فروختی و بهای آن را در مورد خویشاوندان بینوای خود مصرف می‌کردی بهتر بود.

کثیر بن هشام، از جعفر بن برقان از یزید اصم ما را خبر داد که می‌گفته است * من و یکی از پسران طلحة بن عبیدالله به استقبال عایشه که از مکه برمی‌گشت رفتیم، آن پسر

۱. به احتمال بسیار نقل اینگونه روایات آن هم برای محارم به منظور جلوگیری از سخت‌گیری‌ها و وسواس مردم درباره نجس و پاکی بوده است.

۲. پیش از این ملاحظه فرمودید که او خواهرزاده میمونه است.

طلحه خواهرزاده عایشه بود، من و آن پسر خود را در یکی از نخلستانهای مدینه انداخته بودیم و خرما خورده بودیم و این خبر به عایشه رسیده بود او به خواهرزاده خود روی آورد و او را سرزنش کرد و نکوهید، سپس رو به من کرد و مرا موعظه پسندیده‌یی کرد و سپس گفت مگر نمی‌دانی که خداوند تبارک و تعالی چندان تو را رهبری فرمود و عنایت به تو ارزانی داشت که تو را در خانه پیامبرش جا داد - خواهرزاده میمونه بودی و به خانه‌اش می‌رفتی - به خدا سوگند گویی که میمونه درگذشت و لگامت را بر شانه‌ات رها کرد، همانا که آن بانو از پرهیزکارترین ما و رعایت‌کننده‌ترین ما به پیوند خویشاوندی بود.

کثیر بن هشام، از جعفر بن برقان از یزید بن اصم ما را خبر داد که می‌گفته است * مسواک میمونه دختر حارث همسر رسول خدا (ص) همیشه در آب شیرین بود اگر به نماز یا کاری سرگرم بود که بود و در غیر آن صورت مسواک را برمی‌داشت و مسواک می‌زد.

و همو با همان اسناد ما را خبر داد که یکی از خویشاوندان - محارم - میمونه پیش او رفت، میمونه از او بوی شراب استشمام کرد، او را گفت تا هنگامی که خود را به مسلمانان معرفی نکرده باشی که تو را تازیانه زنند و با اجرای حد پاکیزه‌ات ن سازند هرگز نباید به خانه من درآیی.

قبیصة بن عقبه از سفیان از موسی بن ابی عایشه از گفته مردی ما را خبر داد که می‌گفته است * میمونه دانه اناری را دید که روی زمین افتاده است، آن را برداشت و گفت خداوند تباهی را دوست نمی‌دارد.

احمد بن اسحاق حضرمی، از وهیب، از ابراهیم بن عقبه از کرب آزادکرده ابن عباس ما را خبر داد که می‌گفته است * ابن عباس مرا فرستاد که در مراسم حج لگام شتر میمونه را در دست داشته باشم، من چنان کردم و تا هنگامی که رمی جمره عقبه را انجام داد شنیدم که لا اله الا الله می‌گفت.

فضل بن دکین، از عقبه بن وهب عامری بگایی، از یزید بن اصم ما را خبر داد که می‌گفته است * پس از رحلت رسول خدا ام‌المؤمنین میمونه را می‌دیدم که سر خود را می‌تراشد. فضل می‌گوید از عقبه پرسیدم چرا این کار را می‌کرده است؟ گفت چنین می‌پندارم که سوگواری می‌داشته است.

معن بن عیسی، از مخرمه بن بُکَیر، از پدرش، از بسر بن سعید، از عبیدالله خولانی که

گاهی در خانه میمونه زندگی می کرد ما را خبر داد که می گفته است * میمونه را دیدم با روسری بزرگ و پیراهن بلند بدون اینکه روپوش دیگری بر تن کند نماز می گزارد.

فضل بن دکین، از جعفر بن برقان، از میمون - یعنی میمون بن مهران - ما را خبر داد که می گفته است * از صفیه دختر شبیه پرسیدم، او گفت که رسول خدا با میمونه در سرف ازدواج فرمود و همان جا در خیمه و سایبانی که برای او برپا شده بود با او زفاف کرد، قضا را میمونه در سرف درگذشت و همان جا و در زیر همان سایبان به خاک سپرده شد.

یزید بن هارون و وهب بن جریر بن حازم، هر دو از جریر بن حازم از ابو فزارة، از یزید بن اصم ما را خبر دادند که می گفته است * میمونه را در سرف زیر همان سایبانی که رسول خدا در آن با او زفاف کرده بود به خاک سپردیم، روزی که میمونه درگذشت موهای سرش تراشیده بود که در حج سر خود را تراشیده بود، من و ابن عباس وارد گور او شدیم و چون پیکرش را در گور خوابانیدیم سرش در گودی افتاد و کژ شد، من ردای خود را برداشتم و زیر سرش نهادم، ابن عباس آن را از زیر سرش برداشت و کنار انداخت و زیر سر میمونه سنگی قرار داد.

واقدی از ابن جریج از عطاء ما را خبر داد که می گفته است * میمونه در سرف درگذشت، همراه ابن عباس برای برداشتن او رفتیم، ابن عباس گفت هنگام برداشتن پیکر او، جسد را تکان مدهید و شتابان مبرید، و همانا که پیامبر (ص) را هنگام مرگ نه همسر بوده است که برای هشت تن آنان نوبت قرار داده بوده است و به یک تن از ایشان نوبتی اختصاص نداده بود اکس دیگری غیر از ابن جریج در همین مورد می گوید، میمونه در مکه درگذشت، ابن عباس پیکر او را به سرف برد و به کسانی که آن را بر دوش داشتند می گفت با این پیکر مدارا کنید - نرم و آهسته حرکت کنید که مادر شماست و او را در سرف به خاک سپرد.

محمد بن عمر واقدی، از عبدالله بن محرر، از یزید بن اصم ما را خبر داد که می گفته است * در خاک سپاری میمونه حضور داشتم، ابن عباس و عبدالرحمان بن خالد بن ولید و من و عبیدالله خولانی^۲ وارد گور شدیم. و ابن عباس بر او نماز گزارد، محمد بن عمر واقدی

۱. ارتباط این جمله را با موضوع حدیث نفهمیدم.

۲. ابن عباس و خالد بن ولید و یزید بن اصم پسر خاله یکدیگرند و طبیعی است که عبدالرحمان پسر خالد هم محرم میمونه بوده است سبب محرم بودن عبیدالله خولانی را پیدا نکردم.

می‌گوید مبعونه به سال شصت و یک و روزگار سلطنت یزید بن معاویه درگذشته است و به هنگام مرگ هشتاد یا هشتاد و یک سال داشته و با آن حال چابک بوده است و او آخرین کس از همسران حضرت ختمی مرتبت است که درگذشته است.^۱

محمد بن عمر واقدی از عبدالحکیم بن عبدالله بن ابی فروة ما را خبر داد که می‌گفته است * از عبدالرحمان اعرج در مجلس درس او در مدینه شنیدم که می‌گفت پیامبر (ص) از درآمد خیبر هشتاد شتروار خرما و بیست شتروار جو و گفته شده است گندم مقرر فرمود.

سخن درباره زنانی که پیامبر (ص) آنان را عقد کرده ولی با آنها زفاف نفرموده است و زنانی که از آنان جدا شده است و سبب جدایی آن حضرت از ایشان

زنی از قبیله کلاب

نام او را به اختلاف برای ما نقل کردند، یکی گوید نامش فاطمه و دختر ضحاک بن سفیان کلابی بوده است، دیگری گفته است نامش عمره و دختر یزید بن عبید بن رواح بن کلاب بن ربیع بن عامر بوده است. دیگری گفته است نامش عالیه و دختر ظبیان بن عمرو بن عوف بن کعب بن عبد بن ابی بکر بن کلاب است، و کس دیگری گفته است نامش سبا و دختر سفیان بن عوف بن کعب بن عبد بن ابی بکر بن کلاب است.

ما آنچه در این باره شنیده‌ایم همه را می‌نویسیم، یکی از محدثان گفته است فقط یک زن کلابی بوده و در نامش اختلاف کرده‌اند و کس دیگری گفته است که این نامها که برشمردیم همگی بوده‌اند و هریک داستانی جداگانه دارد، ما همه چیزهایی را که شنیده‌ایم نوشته‌ایم و روشن ساخته‌ایم.

۱. پیش از این تذکر دادم که به گفته خود واقدی در شرح حال حضرت امام حسین علیه السلام، بانوی گرانقدر جناب ام سلمه همسر گرامی حضرت ختمی مرتبت هم تا هنگام وصول خبر شهادت سرور شهیدان به مدینه ماه صفر ۶۱ هجری زنده بوده است و به درد گریسته و بیهوش شده است.

محمد بن عمر واقدی، از محمد بن عبدالله، از گفته زهری ما را خبر داد که می گفته است * نام آن زن فاطمه و دختر ضحاک بن سفیان بوده و از رسول خدا (ص) به خدا پناه برده است و رسول خدا او را طلاق داده اند، گوید پس از آن پشکل جمع می کرده و می گفته است من بدبختم، و رسول خدا در ماه ذی قعدة سال هشتم هجرت او را عقد فرموده است، این زن به سال شصتم هجرت درگذشته است.

و همو، از محمد بن عبدالله از زهری از عروه از عایشه ما را خبر داد که می گفته است * رسول خدا (ص) آن زن کلابی را عقد فرمود، و چون پیش او رفت و به او نزدیک شد او گفت من از تو به خدا پناه می برم، پیامبر فرمود به بزرگی پناه بردی پیش خانواده خود برگرد. و همو، از عبدالله بن جعفر، از عبدالواحد بن ابی عون، از ابن ملاح ما را خبر داد که می گفته است * آن زن از رسول خدا به خدا پناه برده بود، و پس از آن گرفتار سراسیمگی شد و عقل او زایل گردید و هرگاه بر در خانه همسران پیامبر می آمد و اجازه ورود می خواست می گفت من بدبخت آمده ام، و می گفت نسبت به من خدعه کردند و فریبم دادند.^۱

و نیز همو، از عبدالله بن سلیمان، از عمرو بن شعیب، از پدرش، از پدر بزرگش ما را خبر داد که می گفته است پیامبر (ص) با آن زن زفاف فرمود ولی هنگامی که همسران خود را آزاد گذاشت که اگر می خواهند جدا شوند، او قوم خود را برگزید و رسول خدا از او جدا شد، آن زن بعدها پشکل جمع می کرد و می گفت من بدبختم.

و باز همو، از عبدالله بن جعفر از موسی بن سعید و ابن ابی عون ما را خبر داد که هر دو می گفته اند پیامبر (ص) او را برای آنکه گرفتار پیسی بود طلاق داد.

محمد بن عمر واقدی از عبدالله بن جعفر و ابن ابی سبرة و عبدالعزیز بن محمد و آن سه از یزید بن هاد از ثعلبة بن ابی مالک از حسین بن علی ما را خبر دادند که می گفته است * پیامبر (ص) زنی از قبیله بنی عامر را به همسری گرفت، و هرگاه پیامبر (ص) از خانه بیرون می رفت آن زن مشرف بر اهل مسجد می شد و به آنان می نگریست، همسران رسول خدا ایشان را از این موضوع آگاه کردند، فرمود شما نسبت به او ستم روا می دارید - درست نمی گوید - گفتند ما این موضوع را به شما نشان می دهیم، فرمود بسیار خوب، آنان او را

۱. برای آگاهی بیشتر در مورد گول زدن عایشه و خضه یکی از همسران پیامبر (ص) را به ترجمه نهایه الارب، ج ۴،

در حالی که به مسجد سرک می کشید نشان دادند و رسول خدا از او جدا شد، واقدی می گوید این حدیث را برای عبدالله بن سعید بن ابی هند گفتم، او از گفته پدرش مرا خبر داد که می گفته است * جز این نبوده است که او از رسول خدا (ص) به خدا پناه برده است و آن حضرت او را آزاد گذاشته و رها فرموده است.

پیامبر (ص) از بنی عامر زنی جز او را عقد فرموده است و از قبیله کنده هم با کس دیگری جز آن بانوی جوانیه ازدواج نکرده است.

محمد بن عمر واقدی، از ابراهیم بن وثیمه از ابو جزه ما را خبر داد که می گفته است * پیامبر (ص) در ذی قعده سال هشتم هجرت به هنگام بازگشت از جقرانه با آن بانو ازدواج فرموده است.

و همو، از ابو مصعب اسماعیل بن مصعب از گفته پیرمردی از خویشاوندانش ما را خبر داد که می گفته است آن بانو به سال شصتم هجرت در گذشته است.

هشام بن محمد بن سائب کلبی از عَزْرمی، از نافع، از ابن عمر ما را خبر داد که می گفته * سبا دختر سفیان بن عوف بن کعب بن ابی بکر بن کلاب در زمرة همسران رسول خدا بوده است، گوید ابن عمر می گفته است رسول خدا ابواسید ساعدی را گسیل فرمود تا بانویی از بنی عامر را که نامش عمره و دختر یزید بن عبید بن رَؤاس بن کلاب بود برای او خواستگاری کند و پیامبر آن بانو را عقد فرمود ولی آگاه شد که آن زن گرفتار پیسی است و او را طلاق داد.

و باز هشام بن محمد بن سائب کلبی از گفته مردی از خاندان ابی بکر بن کلاب ما را خبر داد که می گفته است * رسول خدا (ص) عالیه دختر ظبیان بن عمرو بن عوف بن کعب بن عبد بن ابی بکر بن کلاب را به همسری گرفت و آن زن روزگاری با پیامبر زندگی کرد و رسول خدا او را طلاق داد.^۱

اسماء دختر نعمان

بن ابی جون بن اسود بن حارث بن شراحیل بن جون بن آکل المرار کندی.

۱. ملاحظه می کنید که مضمون این روایات و اخبار مشترک و درهم ریخته است و درخور اعتماد نیست.

محمد بن عمر واقدی، از محمد بن یعقوب بن عتبّه، از عبدالواحد بن ابی عون دوسی ما را خبر داد که می‌گفته است * نعمان بن ابی جون کندی که خودش و برادران و بستگانش در منطقه نجد و اطراف شربه^۱ زندگی می‌کردند درحالی که مسلمان شده بود به مدینه و حضور پیامبر (ص) آمد و گفت ای رسول خدا آیا اجازه می‌دهی زیباترین زن بیوه عرب را که همسر پسر عمویش بوده و شوهرش درگذشته و بیوه شده است به عقد شما درآورم و او مایل به ازدواج با شماست و شیفته شماست؟ پیامبر آن زن را با کابین دوازده و نیم وقیه برای خود عقد فرمود. نعمان بن ابی جون گفت ای رسول خدا درباره کابین او کوتاهی مکن - افزون از این مقدار قرار بده - فرمود من درباره هیچ یک از همسران خود و نیز درباره هیچ یک از دختران خود کابینی بیش از این قرار نداده‌ام، نعمان گفت آری که کار تو سرمشق است و اینک کسی را روانه فرمای تا همسرت را پیش تو بیاورد من هم همراه فرستاده شما می‌روم و همسرت را همراه او روانه می‌کنم. پیامبر (ص) ابواسید ساعدی^۲ را همراه نعمان روانه فرمود. هنگامی که آن دو آن جا رسیدند اسماء در خانه خود نشست و به ابواسید اجازه ورود داد، ابواسید می‌گوید چون این موضوع پس از نزول احکام حجاب بود به او پیام دادم که همسران پیامبر (ص) را هیچ یک از مردان نامحرم نباید ببینند، وانگهی باید از پس پرده با مردان نامحرم سخن بگویی، او پذیرفت و من سه روز آن جا بودم و سپس او را بر شتری راهوار که هودج و سایبانی داشت سوار کردم و به مدینه آوردم و در محله بنی ساعده مسکن دادم. زنان قبیله به دیدن اسماء رفتند و خوش آمد گفتند و چون از پیش او بیرون آمدند درباره زیبایی او سخن می‌گفتند و آمدن اسماء در مدینه شایع شد، من به حضور رسول خدا (ص) که در قبیله - محله - بنی عمرو بن عوف بود رفتم و ایشان را از آمدن اسماء آگاه ساختم.

گروهی از زنان پیش او رفتند تا از زیبایی او که از زیباترین زنان بود آگاه شوند و خبر زیبایی او به ایشان رسیده بود برای او فریب‌سازی کردند و یکی از آنان بدو گفته بود تو از تبار پادشاهانی اگر می‌خواهی مورد توجه پیامبر قرار بگیری هنگامی که آن حضرت پیش تو آمدند از او به خدا پناه ببر که در آن صورت رسول خدا نسبت به تو رغبت پیدا می‌کند و تو

۱. شربه: در منطقه نزدیک معدن بنی سلیم است و یاقوت در معجم البلدان در آن باره به تفصیل سخن گفته است.

۲. از اشخاص محترم قبیله خزرج و از انصار و آخرین کسی است از شرکت کنندگان در جنگ بدر که درگذشته است، به أسد الغابة، ج ۵، ص ۱۳۷ مراجعه فرمایید.

مورد توجه ایشان قرار خواهی گرفت.

واقدی ما را خبر داد و گفت موسی بن عبیده از عمر بن حکم از ابواسید ساعدی برایم حدیث کرد که می‌گفته است * رسول خدا (ص) مرا برای آوردن آن بانوی جونیه که در ناحیه نجد ساکن بودند فرستاد، من او را آوردم و در کوشکهای بنی ساعده منزل دادم، آنگاه به حضور پیامبر رفتم و ایشان را آگاه کردم، ایشان پیاده آمد و چون پیش او رسید به زانو نشست و اراده فرمود تا او را ببوسد و این شیوه آن حضرت نسبت به همسران خود که آراسته شده بودند بود، آن زن در آن حال خطاب به پیامبر گفت از تو به خدا پناه می‌برم، پیامبر (ص) از او فاصله گرفت و فرمود همانا که به خدا پناه بردی، آنگاه از جای برخاست و به من دستور فرمود که او را پیش قوم خودش برگردانم.

محمد بن عمر واقدی، از عبدالله بن جعفر، از عمرو بن صالح، از سعید بن عبدالرحمان بن ابزی ما را خبر داد که می‌گفته است * به آن بانوی جونیه گفته بودند که اگر از رسول خدا به خدا پناه بیری برای تو بهتر است و به بهره بیشتری از ایشان می‌رسی، و چون زیبایی و خوب رویی او را دیده بودند بدینگونه او را فریب دادند و هیچ بانویی از همسران رسول خدا غیر از او از آن حضرت به خدا پناه نبرده بود، به پیامبر (ص) گفتند که چه کسی او را به گفتن آن جمله واداشته است، رسول خدا فرمود آری آنان همان زنان اطراف یوسف‌اند و فریب آنان بزرگ است، گوید نام آن بانو اسماء و دختر نعمان بن ابی جون بود، و همو از عبدالله بن جعفر ما را خبر داد که نام آن بانو امیه و دختر نعمان بن ابی جون بوده است.

و نیز همو، از عبدالله بن جعفر از ابن ابی عون ما را خبر داد که می‌گفته است * رسول خدا (ص) آن بانوی جونیه را به ماه ربیع‌الاول سال نهم هجرت عقد فرمود.

و همو، از عبدالرحمان بن ابی الزناد، از هشام بن عروه، از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است * ولید بن عبدالملک برای او نامه نوشته و پرسیده است که آیا رسول خدا (ص) با قتيله خواهر اشعث بن قیس ازدواج فرموده است؟ و عروه پاسخ داده است که پیامبر (ص) هرگز نه با او و نه با زن کنديه دیگری جز همان زن جونیه ازدواج نکرده است، و چون همان زن را هم به مدینه آوردند پیامبر (ص) به او نگاهی افکند و او را طلاق داد بدون اینکه با او زفاف فرموده باشد.

همچنین واقدی از معمر از زهری ما را خبر داد که می‌گفته است * رسول خدا هیچ

زنی از قبیله کنده را به همسری نگرفت، جز همان زن جونیه را که با او هم تا هنگامی که از او جدا شد زفاف نفرمود.

هشام بن محمد بن سائب کلبی، از پدرش، از ابو صالح، از ابن عباس ما را خبر داد که می گفته است * پیامبر (ص) اسماء دختر نعمان را که از زیباترین و پسر طراوت ترین زنان روزگار خود بود برای خود عقد فرمود، گوید هنگامی که پیامبر (ص) شروع به ازدواج با زنان غیر قرشی و شهره به زیبایی کرد، عایشه گفت اینک دست بر زنان غریبه زیبا نهاده است و ممکن است به زودی خاطر او را از ما منصرف کنند، پیامبر (ص) هنگامی که نمایندگان قبیله کنده به حضورشان آمدند اسماء را از پدرش خواستگاری فرمود، هنگامی که همسران پیامبر او را دیدند بر او رشک بردند و او را گفتند اگر می خواهی در نظر پیامبر مورد توجه قرارگیری هنگامی که پیش تو می آید از او به خدا پناه ببر، و چون رسول خدا بر او وارد شد و پرده حجره را فرو افکند و دست خود را به سوی او دراز کرد، اسماء گفت از تو به خدا پناه می برم، پیامبر فرمود از چه کسی به خدا پناه می بری! پیش قوم خود برگرد.

هشام بن محمد، از ابن غسیل از حمزه پسر ابواسید ساعدی از گفته پدرش ابواسید که از شرکت کنندگان در جنگ بدر بوده است ما را خبر داد که می گفته است * پیامبر (ص) اسماء دختر نعمان جونی را عقد فرمود و مرا روانه فرمود، من او را آوردم، حفصه به عایشه یا عایشه به حفصه گفت تو او را خضاب کن و من موهایش را شانه می زنم و به آن کار پرداختند ضمن آن یکی از آن دو به اسماء گفت پیامبر (ص) دوست می دارد که چون پیش زن خود می آید زن بگوید از شر تو به خدا پناه می برم. بدین سبب بود که چون پیامبر (ص) پیش اسماء آمد و در حجره را بست و پرده را فرو هشت همینکه دست به سوی او دراز کرد اسماء گفت از شر تو به خدا پناه می برم، پیامبر (ص) آستین جامه خود را بر چهره خویش نهاد و سه بار فرمود تو به بهترین پناهگاه پناه بردی. ابواسید می گوید پیامبر پیش من آمد و فرمود ای ابواسید! دو دست جامه کتانی سپید به او بده و او را پیش قوم خودش ببر، اسماء می گفت مرا بدبخت فراخوانید.

ضحاک بن مخلد شیبانی از موسی بن عبیده از عمر بن حکم، از ابواسید ما را خبر داد که می گفته است * پیامبر (ص) زنی از بنی جون را به همسری گرفت و مرا برای آوردن او روانه فرمود، من او را آوردم و در خانه ای که در منطقه شوط و بالاتر از محله ذباب بود مسکن دادم، آنگاه پیش پیامبر (ص) رفتم و گفتم ای رسول خدا همسرت را آورده ام، آن

حضرت درحالی که من همراهش بودم پیاده حرکت کرد و چون او را دید به شیوة خود بر زانو نشست و خواست او را ببوسد، آن زن گفت از شر تو به خدا پناه می‌برم، پیامبر فرمود به پناهگاهی بزرگ پناه بردی. سپس مرا دستور داد که آن زن را پیش قوم خودش برگردانم و چنان کردم.

محمد بن عمر واقدی، از سلیمان بن حارث، از عباس بن سهل ما را خبر داد که می‌گفته است * از ابواسید ساعدی شنیدم می‌گفت همینکه با اسماء پیش قبیله‌اش رسیدیم فریاد برآوردند که ای اسماء چه نافرخته‌ای، چه بر سر آمده است، او گفت فریبم دادند و مرا گفتند که چنین و چنان بگو^۱ خویشاوندانش گفتند ما را میان اعراب به بدنامی مشهور کردی، اسماء به ابواسید ساعدی رو کرد و گفت به هر حال این کار شده است اینک من باید چه کار کنم؟ ابواسید گفت در خانه‌ات بنشین و از غیر محارم خود حجاب را رعایت کن تا پس از رسول خدا هیچ طمع‌کننده در تو طمع نکند که تو از مادران مؤمنانی. گوید اسماء در خانه نشست و هیچ کس طمع به ازدواج با او نبست و او را جز اشخاص محرم ندیدند و سرانجام به روزگار خلافت عثمان بن عفان پیش اقوام خود در نجد درگذشت.

هشام بن محمد بن سائب از پدرش از ابوصالح از ابن عباس ما را خبر داد که می‌گفته است * اسماء دختر نعمان را مهاجر بن ابی‌امیه بن مغیره به همسری گرفت. عمر خواست آن دو را عقاب کند اسماء گفت به خدا سوگند نه مقررات حجاب درباره‌ام انجام شد و نه ملقب به ام‌المؤمنین شدم، و عمر از آن دو دست برداشت.

هشام بن محمد بن سائب از گفته زهیر بن معاویه جعفری ما را خبر داد که می‌گفته است * اسماء از اندوه درگذشت.

واقدی می‌گوید از کسی شنیدم که می‌گفت به هنگام جنگ با مرتدان عکرمه پسر ابوجهل اسماء را که برای او از سوی رسول خدا مقررات حجاب وضع نشده بود به همسری گرفت و این حدیث درستی نیست.

۱. می‌بینید که محمد بن سعد بن منیع و دیگر راویان می‌کوشند کارهای عایشه و خنسه را به حساب همه همراهان حضرت ختمی مرتبت بگذارند و انگهی از سوی امویان و نیز عباسیان چنان تبلیغی درباره عایشه آن هم نه از باب احترام به او بلکه برای کاستن مقام دیگران شده بود که محمد بن سعد گستاخی آن را ندارد که بگوید سرچشمه همه این سبک‌سری‌ها عایشه بوده است و برای او شریک می‌تراشد.

قتیله دختر قیس

که خواهر اشعث بن قیس بن معدی کرب بن معاویه بن جبلة بن عدی بن ربیعة بن معاویه الاکرمین بن حارث بن معاویه بن حارث بن معاویه بن ثور بن مرتع بن کنده بوده است. هشام بن محمد بن سائب از پدرش از ابوصالح از ابن عباس ما را خبر داد که می گفته است * هنگامی که اسماء دختر نعمان از پیامبر به خدا پناه برد، رسول خدا درحالی که نشان خشم در چهره اش دیده می شد از پیش او بیرون آمد، اشعث بن قیس که حاضر بود گفت ای رسول خدا! خداوند تو را ناراحت نفرماید اجازه می دهی کسی را که در زیبایی و نسب کم تر از اسماء نیست به همسری تو در آوردم؟ فرمود او کیست؟ گفت خواهرم قتیه، پیامبر پذیرفت و فرمود او را به عقد خود در آوردم، اشعث به حضرموت برگشت و خواهر خود را سوار کرد و به راه افتاد و چون مقداری از یمن فاصله گرفت از رحلت رسول خدا آگاه شد و خواهر را به سرزمین خود برگرداند.

اشعث از دین برگشت و خواهرش هم همراه دیگران مرتد شد و از دین برگشت و چون عقد او برای رسول خدا با ارتداد او باطل شده بود ازدواج کرد و قیس بن مکشوح مرادی او را به همسری گرفت.

معلی بن اسد، از وهیب از داود بن ابی هند ما را خبر داد که می گفته است * هنگامی که پیامبر رحلت کرد زنی از قبیله کنده به نام قتیه در عقد آن حضرت بود، آن زن همراه قوم خود مرتد شد و از دین برگشت، بعدها عکرمه پسر ابو جهل با او ازدواج کرد و ابوبکر از این جهت سخت دلگیر شد، عمر به او گفت ای خلیفه رسول خدا! به خدا سوگند که قتیه در زمره همسران رسول خدا نیست که نه او را برگزیده و نه مقررات حجاب را برای او مقرر فرموده است و انگهی به سبب مرتد شدن و از دین برگشتن و همراهی با قوم خود خداوندش از این سعادت محروم ساخته است.

محمد بن عمر واقدی از یحیی بن نعمان غفاری از یزید بن قسیط ما را خبر داد که می گفته است * قتیه دختر قیس و خواهر اشعث از زنانی است که خود را به پیامبر (ص) بخشیده است.

واقدی، از ابن ابی زناد و ابوالخصیب از هشام بن عروة از گفته پدرش عروة ما را خبر

داد که او منکر این ازدواج بوده و می‌گفته است پیامبر (ص) با قبیله دختر قیس و با هیچ زن دیگری از قبیله کننده به جز همان زن جوانیه ازدواج نکرده است او را هم چون به حضور پیامبر (ص) آوردند همینکه بر او نگریست طلاقش داد و با او زفاف نفرمود.

مُلَیکَه دختر کعب لیشی

واقدی از ابو مشعر ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر (ص) ملیکه دختر کعب را که به زیبایی چشم‌گیر شهره بود به عقد خود درآورد. عایشه پیش او رفت و گفت آرم نمی‌کنی که به همسری قاتل پدر خود درآمده‌ای، او از رسول خدا به خدا پناه برد و پیامبر او را طلاق داد. خویشاوندان ملیکه به حضور پیامبر آمدند و گفتند این بچه سال و بی‌اندیشه است و او را فریب داده‌اند به او رجوع فرمای، پیامبر نپذیرفت، آنان از آن حضرت اجازه گرفتند که او را به همسری یکی از خویشاوندانش از خاندان عذره درآورند، اجازه فرمود و آن مرد عذری او را به همسری گرفت، پدر ملیکه به روز فتح مکه در محله خندمه به دست خالد بن ولید کشته شده بود.^۱

واقدی درباره نادرستی روایت بالا می‌گوید عایشه در سفر فتح مکه همراه رسول خدا نبوده است که به آن زن چنین گفته باشد.

محمد بن عمر واقدی از عبدالعزیز جندعی از پدرش از عطاء بن یزید جندعی ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر (ص) ملیکه دختر کعب لیشی را در ماه رمضان سال هشتم به همسری گرفت و با او زفاف کرد و ملیکه در خانه پیامبر (ص) درگذشت. واقدی می‌افزاید که اصحاب ما منکر این موضوع هستند و می‌گویند رسول خدا (ص) هیچ زنی از قبیله کنانه نگرفته است.

واقدی ما را خبر داد که محمد بن عبدالله - برادرزاده زهری - هم از زهری همینگونه برای من نقل کرد.

۱. برای آگاهی از درگیری و زدو خورد محله خندمه به ترجمه مغازی واقدی، ص ۶۴۲ مراجعه فرمایید.

دختر جندب بن ضمره جندعی

واقدی از عبدالله بن جعفر از یزید بن بکر ما را خبر داد که می گفته است * رسول خدا (ص) دختر جندب بن ضمره جندعی را به همسری گرفتند. واقدی افزود که یاران ما منکر این مسئله اند و می گویند پیامبر (ص) هرگز از قبیله کنانه همسری نگرفته اند.

سبا

که برخی هم نام او را سنا گفته اند و او دختر صلت بن حبیب بن حارثه بن هلال بن حرام بن سماک بن عوف سلمی است.

هشام بن محمد بن سائب کلبی از گفته مردی از خویشاوندان عبدالله بن خازم سلمی ما را خبر داد که می گفته است * پیامبر (ص) سنا دختر صلت بن حبیب را که از قبیله سلیم بوده به همسری گرفته است ولی پیش از آنکه پیامبر به او برسند سنا در گذشته است.

هشام بن محمد از عبیدالله بن ولید و صافی از عبدالله بن عبید بن عمیر لثی ما را خبر داد که می گفته است * مردی از قبیله بنی سلیم به حضور پیامبر (ص) آمد و گفت ای رسول خدا دختری دارم که زیبایی و عقل او چنان است که هیچکس غیر از شما را شایسته همسری او نمی بینم. پیامبر (ص) اندیشید که او را به همسری بگیرد، آن مرد گفت نکته دیگر این است که ای رسول خدا به خدا سوگند که در خانه من بیمار هم نشده است. پیامبر (ص) به آن مرد فرمودند ما را نیازی به دختر تو نیست این جا آمده ای و خطاهای او را با خود آورده ای، در مالی که از آن کاسته نشود و در پیکری که گرفتار بیماری نشود چندان خیری نیست.

سخن درباره بانوانی که پیامبر (ص) از آنان خواستگاری فرمود و عقد و ازدواج صورت نگرفت و زنانی که خود را به آن حضرت بخشیدند

لیلی دختر خطیم

او خواهر قیس بن خطیم بن عدی بن عمرو بن سواد بن ظفر بن حارث بن خزرج بن عمرو بوده است، این عمرو همان نبیت پسر مالک بن اوس است.

هشام بن محمد بن سائب از پدرش از ابوصالح از ابن عباس ما را خبر داد که می گفته است * درحالی که پیامبر (ص) پشت به آفتاب نشسته بودند لیلی دختر خطیم آمد و از پشت سر آن حضرت به شانه ایشان دست زد. پیامبر فرمود این کیست که شیر او را بدرد و بخورد، و رسول خدا این جمله را بسیار می گفت، لیلی گفت من دختر کسی هستم که به پرندگان هم خوراک می دهد و با نسیم برابری می کند من لیلی دختر خطیم هستم آمده ام که خود پیشنهاد کنم مرا به همسری بگیری، پیامبر فرمود پذیرفتم، لیلی پیش قوم خود رفت و گفت پیامبر (ص) مرا عقد فرمود، گفتند چه بدکاری کرده ای، تو زنی غیرتمند و رشک برنده هستی و پیامبر (ص) زنهای متعدد دارد که آنان هم بر او غیرت می ورزند بیم آن می رود که مبادا بر تو نفرین فرماید برگرد و از ایشان تقاضای فسخ کن، او برگشت و گفت ای رسول خدا مرا رها فرما، فرمود رهایت کردم.

گوید سپس مسعود بن اوس بن سواد بن ظفر او را به همسری گرفت و لیلی برای او فرزند آورد، روزی درحالی که لیلی در یکی از نخلستانهای مدینه خود را می شست ناگهان گرگی بر او حمله کرد و بخشی از بدنش را درید و خورد گرچه او را نیمه جان نجات دادند ولی مرد و این بر اثر گفتار رسول خدا بود.

محمد بن عمر واقدی از عبدالله بن جعفر از ابن ابی عون ما را خبر داد که می گفته است * لیلی دختر خطیم خود را به پیامبر (ص) بخشید زنان دیگری هم خود را به آن حضرت بخشیدند ولی شنیده نشده است که حضرت ختمی مرتبت پیشنهاد هیچ کدام را پذیرفته باشند.

محمد بن عمر واقدی از محمد بن صالح بن دینار از عاصم بن عمر بن قتادة ما را خبر داد که می‌گفته است * لیلی دختر خُطَیم خود را به پیامبر (ص) بخشید و پیامبر پذیرفت، گوید لیلی ناپسندانه سوار بر استرهای خود می‌شد و نکوهیده‌خوی بود، او گفت به خدا سوگند کاری می‌کنم که محمد در این قبیله انصار ازدواج نکند و به خدا سوگند پیش او می‌روم و خود را به او می‌بخشم، او پیش پیامبر (ص) رفت، ایشان با یکی از یاران خود ایستاده بود و بدون آنکه متوجه باشد ناگاه لیلی را دید که دست بر شانه آن حضرت نهاده است. فرمود این کیست که او را شیر بدرد و بخورد، گفت من لیلی دختر سرور و سالار قوم هستم و خود را به تو بخشیدم. پیامبر فرمودند پذیرفتی، اینک برگرد تا دستورم به تو برسد، لیلی چون پیش قوم خود برگشت او را گفتند تو کسی نیستی که با هو و ها شکیبایی داشته باشی و خداوند برای رسول خود روا دانسته که هرچند زنی که می‌خواهد به همسری برگزیند، او به حضور پیامبر برگشت و گفت خداوند برای تو زنها را حلال فرموده است و من زنی زبان‌درازم و تحمل هو و ها را ندارم مرا رها فرمای، و پیامبر فرمود رهایت کردم.

اُمّ هانی دختر ابوطالب

بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف بن قُصَیّ، نام اصلی ام هانی فاخته بوده است هرچند هشام کلّبی می‌گوید نامش هند بوده ولی همان فاخته مورد نظر بیشتر محدثان است. مادرش فاطمه دختر اسد بن هاشم بن عبدمناف بن قصی است.

هشام بن محمد بن سائب کلّبی، از پدرش، از ابوصالح از ابن عباس ما را خبر داد که می‌گفته است * به روزگار جاهلی - پیش از بعثت - پیامبر (ص) از عموی خود دخترش ام هانی را خواستگاری فرمود، در همان هنگام هبیره پسر ابو وهب بن عمرو بن عائذ بن عمران بن مخزوم هم از او خواستگاری کرد و ابوطالب ام هانی را به همسری هبیره درآورد، پیامبر (ص) فرمودند عمو جان! دختر به هبیره دادی و مرا رها کردی، ابوطالب گفت ای برادرزاده ما هم از ایشان دختر گرفته بودیم و آدم گرامی باید نسبت به شخص گرامی پاداش بدهد.

سپس ام هانی مسلمان شد و اسلام میان او و هبیره جدایی افکند، و پیامبر (ص) از او برای خود خواستگاری فرمود، ام هانی گفت من به روزگار جاهلی شما را دوست می‌داشتم

و در اسلام معلوم است چگونه است ولی زنی کودک دارم و بیم دارم که کودکان آزارت دهند، پیامبر فرمود آری بهترین زنانی که بر شتران سوار شده‌اند زنان قریش هستند که در کودکی فرزندان از همگان بر آنان مهربان‌ترند و حقوق شوهر را از همگان بیشتر رعایت می‌کنند.

عبدالله بن نمیر، از اسماعیل بن ابی خالد از عامر ما را خبر داد که می‌گفته است * رسول خدا (ص) از ام هانی خواستگاری فرمود، ام هانی گفت ای رسول خدا تو در نظرم از چشم و گوشم محبوب‌تری و حق شوهر بسیار بزرگ است بیم آن دارم که اگر به همسرم توجه کنم برخی از حقوق فرزندانم ضایع شود و اگر به فرزندانم توجه کنم حق شوهرم را ضایع کنم، پیامبر فرمود بهترین زنانی که بر شتر سوار شده‌اند زنان قریش هستند که در کودکی آنان از همگان بر ایشان مهربان‌ترند و از همگان بیشتر حقوق همسر را رعایت می‌کنند.

حجاج بن نصیر از اسود بن شبیان از ابونوفل پسر ابو عقر ب ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر (ص) پیش ام هانی رفت و از او خواستگاری فرمود، گفت چه کنم با این کودک آرمیده و این دیگری که شیرخواره است و اشاره به دو فرزندش کرد که کنار او بودند، پیامبر (ص) آب خواست برای ایشان شیر آوردند، نوشیدند و باقی مانده آن را به ام هانی دادند او آن را نوشید و گفت با آنکه روزه داشتم نوشیدم، رسول خدا پرسید چه چیزی تو را بر این کار واداشت؟ گفت برای اینکه باقی مانده آشامیدنی شما را نوشیده باشم تاکنون بر آن دست نیافته بودم اینک که بر آن دست یافتم آشامیدم، حضرت ختمی مرتبت فرمودند زنان قریش بهترین زنانی هستند که بر شتر سوار شده‌اند، نسبت به کودک در دوره کودکی از همه مهربان‌ترند و حقوق همسر را از همه بیشتر پاس می‌دارند، آری اگر مریم دختر عمران هم بر شتر سوار می‌شد هیچ‌کس بر او برتری نمی‌داشت.

عبیدالله بن موسی، از اسرائیل از سُدی، از ابوصالح از خود ام هانی دختر ابوطالب ما را خبر داد که می‌گفته است پیامبر (ص) از من خواستگاری فرمود، من از ایشان پوزش خواستم و مرا معاف فرمود و سپس خداوند متعال این آیه را نازل فرمود که در آن می‌فرماید «ای پیامبر! همانا برای تو حلال ساختیم همسرانی را که کاین ایشان را

پرداخته‌ای» تا آن جا که می‌فرماید «زنانی که همراه تو هجرت کردند»^۱ ام هانی می‌گفته است و من که همراه آن حضرت هجرت نکرده بودم و همراه آزادشدگان در فتح مکه بودم برایشان حلال نبودم.

فضل بن دکین، از عبدالسلام بن حرب ملالی، از اسماعیل بن عبدالرحمان ما را خبر داد که می‌گفته است * ابوصالح وابسته و آزادکرده ام هانی مرا خبر داد و از او شنیدم که می‌گفت پیامبر (ص) از ام هانی دختر ابوطالب خواستگاری فرمود، ام هانی گفت ای رسول خدا اینک یتیم دارم و فرزندانم خردسالند، گوید چون فرزندان ام هانی بزرگ شدند او به حضرت پیشنهاد ازدواج داد و رسول خدا فرمود اکنون دیگر نمی‌شود که خداوند بر آن حضرت آن آیه را نازل فرموده بود و ام هانی از بانوان هجرت‌کننده نبود.

کسی غیر از فضل بن دکین می‌گفت، ام هانی برای هبیره بن ابی وهب چهار پسر به نامهای جعده و عمرو و یوسف و هانی زایید.

ضباعة دختر عامر

بن قرط بن سلمة بن قشیر بن کعب بن ربیعة بن عامر بن صعصعه.

هشام بن محمد، از پدرش، از ابوصالح، از ابن عباس ما را خبر داد که می‌گفته است * ضباعة دختر عامر همسر هوذة بن علی حنفی بود. هوذة مرد و ثروت سرشاری برای او باقی گذاشت، سپس عبدالله بن جدعان تیمی او را به همسری گرفت ولی فرزنددار نشدند، ضباعة از او تقاضای طلاق کرد، عبدالله او را طلاق داد، سپس هشام بن مغیره او را به همسری گرفت و ضباعة پسری به نام سلمه برای او آورد که از برگزیدگان مسلمانان بود^۲ ضباعة از زنان بسیار زیبا و تناور عرب بود و چون بر زمین می‌نشست جای بسیاری را می‌گرفت و موهایش چنان بلند بود که بدن خود را با آویختن زلفهایش می‌پوشاند، و چون هشام بن مغیره درگذشت، در حضور پیامبر (ص) سخن از زیبایی او به میان آمد و رسول خدا او را از پسرش سلمه خواستگاری کرد، سلمه گفت باشد تا با خودش رایزنی کنم، و در

۱. بخشهایی از آیه ۵۰ سورة احزاب، ابوالفتح رازی هم در تفسیر خود همین موضوع را درباره ام هانی آورده است.

۲. سلمه که برادر ابوجهل بوده از پیشگامان مسلمانان و مدتی در مکه به دست مشرکان زندانی بوده است، او به سال چهاردهم هجرت در جنگ اجنادین شهید شد به ابن حزم، الاصابة، شماره ۳۴۰۳ مراجعه شود.

این میان به پیامبر(ص) گفته شد که او سالخورده شده است، سلمه پیش مادر رفت و گفت پیامبر(ص) تو را از من خواستگاری کرده است. مادر پرسید به ایشان چه گفتی؟ گفت گفتم تا با او رایزنی کنم و از خودش اجازه بگیرم. مادر گفت آیا درباره رسول خدا رایزنی می شود، برگرد و مرا به عقد ایشان درآور. سلمه به حضور رسول خدا(ص) برگشت ولی رسول خدا سکوت فرمود.^۱

صفیه دختر بشامة

بن نضله او خواهر اعور بن بشامه عنبری است.

هشام بن محمد از پدرش از ابوصالح از ابن عباس ما را خبر داد که می گفته است * صفیه در یکی از جنگها اسیر شد پیامبر از او بدین صورت خواستگاری فرمود که اختیار با خود تو خواهد بود اگر می خواهی همسر من باش و اگر می خواهی پیش شوهرت برو، او گفت شوهرم را می خواهم و پیامبر او را پیش شوهرش فرستاد و قبیله بنی تمیم او را لعنت می کردند.

ام شریک

نامش غزیه و دختر جابر بن حکیم است، واقدی می گفت او از خاندان معیص بن عامر بن لوی بوده است و کس دیگری می گفت ام شریک از دوسیان قبیله ازد بوده است. محمد بن عمر واقدی، از موسی بن محمد بن ابراهیم تیمی از پدرش ما را خبر داد که می گفته است * ام شریک بانویی از خاندان عامر بن لوی و از شاخه معیصی ها بوده و خود را به پیامبر ارزانی داشته و بخشیده است ولی رسول خدا او را نپذیرفتند و او هم تا هنگامی که مرد از دواج نکرد.

وکیع بن جراح از زکریاء بن ابی زائده از عامر در تفسیر این آیه که خداوند به پیامبر می فرماید «هر کدام از آنان را که می خواهی بپذیر و هر کدام را می خواهی پیش خود جای

۱. ضباعة از بانوان شاعر شمرده شده و نمونه هایی از اشعارش در عمر رضا کحاله، اعلام النساء، ج ۲، ص ۳۵۳، آمده است.

بده»^۱ برای ما نقل کرد که می‌گفته است منظور همه زنانی هستند که خود را به پیامبر بخشیده‌اند که برخی را پذیرا و با آنان هم‌بستر شد و برخی را نپذیرفت که آنان هم پس از رسول خدا ازدواج نکردند و یکی از ایشان ام شریک است.

عبدالله بن موسی از شیپان از فراس از شعبی ما را خبر داد که می‌گفته است * آن زنی را که پیامبر (ص) کنار نهاد ام شریک انصاری بوده است.

وکیع بن جراح از شریک از جابر از حکم، از علی بن حسین ما را خبر داد که می‌فرموده است * پیامبر (ص) ام شریک انصاری را عقد فرموده‌اند.

زید بن حباب، از شعبه از حکم از علی بن حسین ما را خبر داد که می‌فرموده است * بانویی که خود را به پیامبر بخشیده است ام شریک و از قبیله ازد بوده است.

محمد بن عمر واقدی از ابن جریج از ابوزبیر از عکرمه در تفسیر این آیه که خداوند فرموده است «و اگر زن مؤمنی خود را به پیامبر ببخشد، اگر پیامبر بخواهد که با او ازدواج کند، تنها برای تو است»^۲ ما را خبر داد که آن زن ام شریک دوسی بوده است.

همچنین واقدی از عبدالله بن جعفر از ابن ابی عون هم همین‌گونه ما را خبر داد. محمد بن عمر واقدی، از ولید بن مسلم، از منیر بن عبدالله دوسی ما را خبر داد که می‌گفته است * ابو عکر شوهر ام شریک که نامش غزیه و دختر جابر دوسی و از قبیله ازد بوده است مسلمان شد و همراه ابوهریره و دیگر اشخاص قبیله دوس به حضور رسول خدا هجرت کرد، ام شریک می‌گوید خویشاوندان ابو عکر پیش من آمدند و گفتند شاید تو هم بر آیین اوایی؟ گفتم آری به خدا سوگند که من بر آیین اویم، گفتند در این صورت تو را سخت شکنجه خواهیم کرد، آنان ما را از سرزمین خودمان که ذوالخلصه بود و از دیرباز سرزمین ما بود کوچاندند و به قصد اقامت در جای دیگری راه افتادند، مرا سوار بر شتر نر خشن و بدرکاب و تیزپایی نشانند و مقداری نان و عسل به من خوراندند و چون تشنه شدم یک قطره آب به من ندادند روز به نیمه رسید آفتاب بسیار گرم و همگی گرفتار گرمای سخت

۱. بخشی از آیه ۵۱، سوره سی و سوم - احزاب، و برای آگاهی بیشتر باید به تفاسیر معتبر مراجعه کرد، ابوالفتح رازی هم در تفسیر خود از گفته حضرت علی بن حسین علیهما السلام همین‌گونه آورده که ام شریک انصاری خود را به رسول خدا بخشیده است.

۲. بخشی از آیه ۵۰، سوره سی و سوم - احزاب، و داستان گرفتاری ام شریک را شیخ اسماعیل بروسوی هم خلاصه‌تر از آنچه در این جا آمده است در تفسیر روح البیان، ج ۷، ص ۲۰۶ آورده است.

بودیم، آنان پیاده شدند و چادرهای خود را برپا کردند و مرا همچنان میان آفتاب رها کردند و چنان شد که هوش و شنوایی و بینایی من از دست شد، این کار را سه روز انجام دادند و در پایان روز سوم گفتند آیین خود را رها کن و من درحالی بودم که سخنان ایشان را درست نمی فهمیدم و چون دقت می کردم کلمه‌یی را پس از کلمه دیگر درک می کردم، و فقط با انگشت خود به آسمان اشاره می کردم که اعتقاد خود را به توحید نشان دهم، ام شریک می گوید به خدا سوگند در آن حال که دیگر تاب و توانی نداشتم ناگاه سردی دلو آبی را روی سینه خود احساس کردم آن را گرفتم و جرعه‌یی نوشیدم، دلو از من جدا شد نگریستم آن را میان آسمان و زمین آویخته دیدم و نتوانستم آن را بگیرم، دلو برای بار دوم به من نزدیک شد باز جرعه‌یی نوشیدم و دلو همچنان بلند شد و نگریستم و آن را میان آسمان و زمین آویخته دیدم، بار سوم دلو به من نزدیک شد این بار چندان از آن آشامیدم که سیراب شدم و از آن بر سر و چهره و جامه خود ریختم، گوید آنان بیرون آمدند و نگریستند و گفتند ای دشمن خدا این آب از کجا برای تو فراهم شد؟ گفتم دشمن خدا کس دیگری غیر از من است، کسی است که با آیین خدا مخالفت می کند اما پاسخ این سخن شما که این آب از کجاست؟ این روزی‌یی است که خدای بر من ارزانی فرموده است، گوید آنان شتابان به سوی مشکها و ظرفهای آب خود رفتند و دیدند که همه سربسته است و گشوده نشده است، گفتند گواهی می دهیم که خدای تو پروردگار ماست، همان خدایی که در این سرزمین پس از کارهایی که ما نسبت به تو انجام دادیم چنین آبی بر تو ارزانی داشت هموست که دین اسلام را آیین قرار داده است و همگان مسلمان شدند و هجرت کردند و به حضور پیامبر (ص) آمدند، و به فضل و برتری من بر خود و لطفی که خدا نسبت به من فرموده بود معترف بودند. گوید، او همان بانویی است که از قبیله ازد بوده و خود را به رسول خدا بخشیده است، او که با وجود سالخوردگی همچنان زیبا بود خود را در اختیار رسول خدا نهاد و گفت من خود را به تو می بخشم و پیامبر (ص) او را پذیرفت، عایشه گفت برای زنی که خود را به مردی می بخشد خیری نیست.^۱ ام شریک گفت آری من این چنینم، ولی خداوند در آن آیه او را مؤمن یاد فرموده و گفته است: «و بانویی مؤمنه اگر خود را به پیامبر ببخشد»، و چون این آیه نازل شد عایشه به ام شریک گفت گویا خداوند در بر آوردن خواسته تو شتاب می فرماید.

۱. خودتان ملاحظه کنید که چگونه باید عایشه را تحمل کرد که از اظهار رشک و کینه خود یارای خودداری ندارد و باید با زبان دیگران را آزار دهد.

واقعی افزوده است که برخی از اصحاب خود را چنان دیدم که معتقدند این آیه درباره ام شریک نازل شده است و آنچه که در نظر ما ثابت است این است که آن زن از شاخه دوس قبیله ازد بوده است جز در روایت موسی بن محمد بن ابراهیم که آن را از پدرش از پدر بزرگش روایت می کند، واقعی می گوید ام شریک چند حدیث هم از پیامبر (ص) روایت کرده است.

محمد بن عمر واقعی، از ابن جریج، از عبد الحمید بن جبیر از ابن مسیب ما را خبر داد که می گفته است * از ام شریک شنیده که می گفته است پیامبر (ص) دستور به کشتن غوک ها داده اند.^۱

و همو، از ابن جریج از ابوزبیر، از جابر ما را خبر داد که می گفته است * ام شریک برای او نقل کرده که از پیامبر (ص) به هنگامی که آن حضرت درباره دجال سخن می گفته اند شنیده است که می فرموده است مردم از بیم دجال به کوهستانها می گریزند، گوید من پرسیدم یا از ایشان پرسیده شد که ای رسول خدا! در آن هنگام اعراب کجایند؟ و فرموده است که شمار آنان اندک خواهد بود.

عالم بن فضل از حماد بن زید از یحیی بن سعید ما را خبر داد که می گفته است * ام شریک دوسی هنگامی که به مدینه هجرت کرد با خانواده یهودی همراه و همسفر شد، او میان راه روزه می گرفت، مرد یهودی به همسر خود گفت اگر قطره یی آب به ام شریک بدهی چنین و چنان خواهم کرد، ام شریک آن شب را هم تشنه به سر برد و در پایان شب احساس کرد دلو آبی روی سینه اوست و کیسه کوچکی هم کنار آن است، از آن آب نوشید و همراهان را برای حرکت بیدار کرد، مرد یهودی گفت من صدای زنی را شنیدم گویا به تو آب داد، ام شریک گفت به خدا سوگند که مرا آب نداده است.

یحیی بن سعید می گوید، ام شریک مشک کوچک روغنی داشت و هر کس پیش او می آمد آن را به او عاریه می داد وقتی مردی از او قیمت آن را پرسید، ام شریک گفت هیچ روغنی در آن باقی نمانده است، ام شریک در آن مشک دمید و آن را در آفتاب آویخت و ناگاه متوجه شد که مشک آکنده از روغن است، گوید مردم می گفته اند از آیات لطف خداوند مشک کوچک ام شریک است.^۲

۱. ابن اثیر در النهایه ذیل کلمه وزغ می گوید ام شریک در آن باره از پیامبر (ص) اجازه خواست و ایشان اجازه فرمود.

۲. در متن معنی لغتی را توضیح داده است که در ترجمه رعایت شد.

بکر بن عبدالرحمان از عیسی بن مختار از محمد بن ابی لیلی، از ابوزبیر، از جابر از گفته خود ام شریک ما را خبر داد که می‌گفته است * خیکچه‌یی داشته است که در آن روغن به رسول خدا هدیه می‌کرده است روزی کودکش از او روغن خواستند روغن در خانه نبود از جای خود برخاست بنگرد شاید در آن مشک کوچک ته‌مانده روغن وجود داشته باشد. ناگاه متوجه شد که آکنده از روغن است اندکی از آن را برای کودکش ریخت که از آن خوردند و این کار مدت‌ها ادامه داشت، سرانجام یک‌بار مشک را بازگونه کرد و تمام روغن آن را ریخت و مشک خالی شد، ام شریک به حضور پیامبر آمد، رسول خدا پرسید آیا مشک را بازگونه کرده‌ای و فشرده‌ای؟ اگر چنین نمی‌کردی روزگاری دراز برای تو همچنان روغن می‌داشت.

خوله دختر حکیم

بن اُمیة بن حارثة بن اوقص بن مرة بن هلال بن فالج بن ثعلبة بن ذکوان بن امروالقیس بن بهته بن سُلَیم، مادرش ضعیفه دختر عاص بن اُمیة بن عبدشمس است، مرة بن هلال پنجمین نیای حکیم به مکه آمد و با عبدمناف بن قصی هم سوگند و هم پیمان شد و عبدمناف دختر مرة را که عاتکه نام داشت به همسری گرفت و عاتکه مادر هاشم و عبدشمس و مطلب است که پسران عبدمناف‌اند.

هشام بن محمد از گفته پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است * خوله دختر حکیم از زنهایی بوده که خود را به رسول خدا بخشیده‌اند ولی آن حضرت قبول نفرموده‌اند، خوله خدمتکاری پیامبر (ص) را برعهده داشته است و عثمان بن مظعون او را به همسری گرفته است و درحالی که خوله همسرش بوده است عثمان بن مظعون درگذشته است.

محمد بن عمر واقدی از ابن ابی زناد، و ابوخصیب از هشام بن عروة، و اسامة بن زید از زُهری از عروة همگی ما را خبر دادند که خوله دختر حکیم از زنهایی بوده است که خود را به پیامبر (ص) بخشیده‌اند.

وکیع بن جراح، از سفیان، از علی بن زید بن جدعان از سعید بن مسیب از خود خوله دختر حکیم ما را خبر دادند که او از رسول خدا پرسیده است که آیا زنها هم ممکن است در

خواب چیزهایی ببینند که همچون مردان محتلم و جنب شوند، سعید حدیث را به صورت مفصل نقل می‌کرده است.^۱

أُمامة دختر حمزه

بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف بن قصی، مادرش سلمی دختر عمیس بن معد بن تیم بن مالک بن قحافة و از قبیله خثعم و خواهر اسماء دختر عمیس بوده است، هشام بن محمد بن سائب کلبی نام او را همینگونه گفته است، کس دیگری غیر از هشام نام این بانو را عمارة آورده است، و هشام می‌گوید عمارة نام مرد است و او پسر حمزه بوده و کنیه حمزه هم به نام همین پسرش ابوعمارة بوده است و مادر عمارة خولة دختر قیس بن فهد از خاندان بنی‌نجر است.

عبدالله بن نمیر و محمد بن عبید هر دو از اعمش، از سعد بن عبیده، از ابو عبدالرحمان، از علی (ع) ما را خبر دادند که می‌فرموده است * به حضرت ختمی مرتبت گفتم چگونه است که با خاندانهای دیگر قریش ازدواج می‌فرمایی و به آنان گرایش داری ولی از بنی‌هاشم زن نمی‌خواهی؟ فرمود کسی را سراغ داری؟ گفتم آری دختر حمزه فرمود او برادرزاده شیری من است.

محمد بن عبدالله انصاری، از سعید بن ابی عروبه، از قتاده از جابر بن زید از ابن عباس ما را خبر داد که می‌گفته است * دختر حمزه را به رسول خدا پیشنهاد دادند، فرمود او برادرزاده شیری من است و کسانی که از راه نسب ازدواج با آنان حرام است از راه رضاع هم همانگونه است.

سفیان بن عیینة و اسماعیل بن ابراهیم اسدی، از علی بن زید بن جدعان از سعید بن مسیب ما را خبر داد که می‌گفته است * علی (ع) از پیامبر (ص) پرسیده است چرا با دختر حمزه که زیباتر و نکوتر دوشیزه قریش است ازدواج نمی‌فرمایی؟ و رسول خدا فرموده است «ای علی! مگر نمی‌دانی که حمزه برادر شیری من است و خداوند همانگونه که برخی منسوبان را محرم قرار داده و ازدواج با آنان را حرام فرموده است درباره رضاع هم

۱. خوله از بانوان نکوکار و فاضل است که سعد بن ابی وقاص و چند تن دیگر از او نقل روایت کرده‌اند برای آگاهی بیشتر به ابن عبدالبر، استیعاب و ابن حجر، الاصابه، ذیل شماره ۳۶۲ مراجعه فرمایید.

همانگونه حکم فرموده است؟».

محمد بن عمر واقدی، از ابن ابی حبیبۀ از داود بن حصین از عکرمۀ از ابن عباس ما را خبر داد که می‌گفته است * عماره دختر حمزه که مادرش سلمی دختر عمیس بود در مکه زندگی می‌کرد، هنگامی که رسول خدا به مدینه بودند علی (ع) با پیامبر گفتگو کرد که چرا این دختر عموی خود را که یتیم است بکه و تنها میان مشرکان رها کنیم؟ پیامبر (ص) علی را از بیرون آورن آن دختر از مکه نهی فرمود و علی (ع) دختر حمزه را با خود از مکه آورد، زید بن حارثه که پیامبر (ص) به هنگام عقد برادری میان مهاجران او را برادر حمزه قرار داده بود و همو وصی حمزه هم بود گفت من برای سرپرستی او از همه سزاوارترم که دختر برادر من است، و چون جعفر بن ابی طالب این سخن را شنید گفت خاله جای‌گزین مادر است و چون خاله این دختر که اسماء بنت عمیس است همسر من است من به سرپرستی او سزاوارترم، علی (ع) گفت شگفت است که می‌بینم در این باره ستیز می‌کنید این من بودم که او را از میان مشرکان بیرون آوردم و شما هم که از لحاظ نسب به او نزدیک‌تر از من نیستید در این صورت من به سرپرستی او از شما سزاوارترم، پیامبر (ص) فرمود من در این باره میان شما داوری می‌کنم. زید تو آزاد کرده و وابسته خدا و رسول خدایی، و علی تو برادر و یار منی، و تو جعفر! از لحاظ خلق و خوی شبیه منی، و تو ای جعفر! سزاوارتر به سرپرستی اویی که خاله‌اش همسر تو است و نمی‌توان زنی را بدون اجازه خاله و عمه‌اش - در صورتی که خاله و عمه او همسر آن شخص باشد - به همسری گرفت، و بدینگونه فرمان سرپرستی او را به جعفر داد.

واقدی می‌گوید جعفر در آن هنگام برخاست و شروع به گردیدن بر گرد پیامبر کرد، پیامبر پرسید ای جعفر! این چه کاری است؟ گفت ای رسول خدا هرگاه نجاشی کسی را خشنود می‌کرد آن شخص برمی‌خاست و گرد او می‌گردید^۱. به پیامبر (ص) گفته شد او را به همسری برگزین، فرمود او دختر برادر شیری من است، رسول خدا دختر حمزه را به همسری سلمۀ بن ابی سلمه درآورد^۲ و می‌فرمود آیا پاداش سلمه را دادم؟

۱. می‌بینید این سنت که میان ایرانیان هم متداول بوده و در ترانه‌ها دیده می‌شود که «بیا دورت بگردم» ریشه در کجا دارد.

۲. سلمه ریب حضرت خنمی مرتبت و پسر جناب ام سلمه است.

خَوَلَة دختر هذیل

بن هبیره بن قبیصة بن حارث بن حبیب بن حُرْفة بن ثعلبة بن بکر بن حبیب بن عمرو بن غنم بن تغلب، مادرش دختر خلیفه بن فروة بن فضالة بن زید بن امرؤ القیس بن خزرج کلبی و خواهر دحیه بن خلیفه کلبی است.

هشام بن محمد، از شرقی بن قطامی^۱ ما را خبر داد که می گفته است * پیامبر (ص) خوله دختر هذیل را برای خود عقد فرمود و آن زن میان راه و پیش از آن که به حضور ایشان برسد درگذشت و مربی و پرورش دهنده او خاله اش خرق دختر خلیفه و خواهر دحیه بن خلیفه کلبی بود.

شراف دختر خلیفه

بن فروة و خواهر دحیه بن خلیفه کلبی.

هشام بن محمد بن سائب از شرقی بن قطامی ما را خبر داد که می گفته است * چون خوله دختر هذیل درگذشت رسول خدا (ص) شراف دختر خلیفه و خواهر دحیه کلبی را عقد فرمود ولی با او زفاف نکرد.

محمد بن عمر واقدی، از ثوری، از جابر از عبدالرحمان بن سابط ما را خبر داد که می گفته است پیامبر (ص) زنی از قبیله کلب را خواستگاری کرد و عایشه را فرمود برود و او را ببیند، عایشه رفت و برگشت پیامبر (ص) پرسیدند چه دیدی؟ گفت چیز تازه‌یی ندیدم، رسول خدا فرمود چیز تازه و شگفتی دیده‌ای، بر گونه اش خالی دیدی که همه موهایت بر بدنت سیخ شد، عایشه گفت ای رسول خدا رازی از تو پوشیده نمی ماند.

محمد بن عمر واقدی، از ثوری، از جابر از مجاهد ما را خبر داد که می گفته است * پیامبر از هر کس خواستگاری می کرد اگر پاسخ رد می شنید دیگر تکرار نمی فرمود، از زن بیوه‌یی خواستگاری کرد، گفت باشد تا با پدرم رایزنی کنم، پدرش را دید و اجازه داد، زن

۱. ولید بن حصین معروف به شرقی بن قطامی از نسب شناسان و محدثان نیمه اول سده دوم هجری و مورد کمال توجه منصور دوانیقی است، و می بیند که احادیث او بدین صورت نمی تواند مسند باشد که راوی یا راویانی از قلم افتاده اند.

به دیدار رسول خدا رفت و گفت پدرش موافقت کرده است، پیامبر فرمود جامه دیگری جز تو فراهم آمد.

سخن درباره کابین همسران رسول خدا (ص)

محمد بن عمر واقدی، از موسی بن محمد بن ابراهیم، از پدرش از ابوسلمه بن عبدالرحمان از عایشه ما را خبر داد که می گفته است * کابینی که پیامبر (ص) برای همسرانش معین می فرمود دوازده و نیم وقیه بود که معادل پانصد درم است، عایشه می افزوده است که وقیه معادل چهل درم و نیم وقیه هم بیست درم است.

همو، از عبدالله بن جعفر، و سلیمان بن بلال از یزید بن هاد از محمد بن ابراهیم از ابوسلمه از عایشه مانند همین را برای ما روایت کرد و خبر داد. و باز همو، از معمر، از زُهری ما را خبر داد که می گفته است * کابینی که پیامبر مقرر می فرموده ده وقیه طلا بود.

فضل بن دکین از هشام بن سعد از عطاء خراسانی ما را خبر داد که می گفته است * عمر بن خطاب می گفته است مهریه زنان را سنگین و گران مکنید که اگر در این کار تقوی یا کرامتی این جهانی می بود پیامبر گرامی شما به انجام آن از همه سزاوارتر بود او برای هیچ یک از همسران و دختران خویش بیش از دوازده و نیم وقیه مهریه قرار نداد که چهارصد و هشتاد درم است.^۱

فضل بن دکین از ابن عیینه از ایوب از ابن سیرین از ابو عجماء سلمی از عمر بن خطاب ما را خبر داد که می گفته است * من نمی دانم - ندیده ام - که پیامبر (ص) کابین همسران و دختران خود را بیش از دوازده وقیه قرار داده باشد.

واقدی هم از معمر از ایوب از ابن سیرین از ابو عجماء از عمر نظیر همین را نقل می کرد.

۱. می بینید که گرفتاری های اجتماعی ازدواج از لحاظ میزان کابین چه اندازه کهن و ریشه دار است که در دهه دوم هجرت عمر بن خطاب چنین می گوید.

عبدالوہاب بن عطاء ہم از عوف از ابن سیرین از ابو عصفاء سلمی از عمر بن خطاب ما را خبر داد کہ می گفته است * من خبر ندارم کہ پیامبر بر کابین ہمسرانی کہ می گرفته و دخترانی کہ عروس می فرمودہ است مہریہ بیش از دوازده وقیہ کہ چہارصد و ہشتاد درم است مقرر داشتہ باشد.

خالد بن مخلد از سلیمان بن بلال از جعفر بن محمد (ع) از پدرش ما را خبر داد کہ می فرمودہ است * مہریہ زنان رسول خدا (ص) پانصد درم بودہ است.^۱

سخن درباره دیگچه غذای سعد بن عبادہ کہ برای زنانی کہ رسول خدا خواستگاری می فرمود می فرستاد

محمد بن عمر واقدی از عبداللہ بن جعفر از ابن ابی عون از ابوبکر بن محمد بن عمرو بن حزم ما را خبر داد کہ می گفته است * پیامبر (ص) ہر گاہ از زنی خواستگاری می کرد می فرمود از دیگچہ خوراک سعد بن عبادہ او را آگاہ سازید، از آن برایش یاد کنید. و ہمو، از محمد بن صالح از عاصم بن عمر بن قتادہ از حضرت ختمی مرتبت نظیر ہمین سخن را برای ما نقل کرد.

و باز ہمو از سعید بن محمد بن ابی زید ما را خبر داد کہ می گفته است * از عمارۃ بن غزیہ و عمرو بن یحیی درباره محتوای دیگچہ سعد بن عبادہ پرسیدم ہر دو گفتند گاہ غذای ہمراہ با گوشت و گاو با روغن و گاہ با شیر بود کہ آن را بہ حضور حضرت پیامبر می فرستاد و بہ ہر خانہ و پیش ہر یک از ہمسران خود می رفت دیگچہ را آن جا می فرستاد.

باز ہمو از قدامۃ بن موسی ما را خبر داد کہ می گفته است * شنیدم محمد بن عبدالرحمان بن زرارہ درباره دیگچہ سعد سخن می گوید.

محمد بن عمر واقدی، از موسی بن یعقوب از عمہ اش ام سلمہ ما را خبر داد کہ

۱. حضرت امام محمد تقی جواد ہم در خطبہ یی کہ برای عقد دختر مأمون برای خود ایراد فرمودہ است میزان مہریہ را بہ اندازہ مہریہ حضرت صدیقہ زہرا کہ پانصد درم سرہ است پیشنهاد فرمود. بہ شیخ مفید، ارشاد، ج ۲، ص ۲۸۴، چاپ مؤسسہ آل البیت، قم ۱۴۱۳ ق مراجعه فرمایید.

می‌گفته است *، انصاری که بیشتر به پیامبر مهر می‌ورزیدند سعد بن عباد و سعد بن معاذ و عماره بن حزم و ابویوب انصاری بودند و این به سبب همسایه نزدیک بودن ایشان با آن حضرت بود و هیچ روزی نمی‌گذشت مگر آنکه یکی از ایشان هدیه‌یی برای رسول خدا - کاسه همسایگی - به هرکجا که بود می‌فرستادند. دیگچه سعد بن عباد همه شب به هر خانه‌یی از خانه‌های همسران پیامبر که رسول خدا آنجا بود آورده می‌شد.

محمد بن عمر واقدی، از عبدالله بن ابی یحیی از عون بن ابی حارث از رُمیثه ما را خبر داد که می‌گفته است * از ام سلمه شنیدم که می‌گفت هو و های من با من گفتگو کردند که با رسول خدا دربارهٔ این موضوع گفتگو کنم، گوید، ام سلمه و ام حبیبه دختر ابوسفیان و زینب دختر خزیمه و جویریة دختر حارث و میمونه دختر حارث و زینب دختر جحش بر کرانه شامی مسجد و عایشه و صفیه و سوده بر کرانهٔ دیگر ساکن بودند، ام سلمه می‌گفت آنان به من گفتند مردم بیشتر هدیه‌های خود را برای پیامبر (ص) به خانه عایشه می‌فرستند ما هم آنچه را عایشه دوست دارد و می‌خواهد دوست داریم و می‌خواهیم چه خوب است با رسول خدا گفتگو کنی که به مردم تذکر دهد هدیه‌های خود را در همهٔ خانه‌های ایشان و در هر کجا که نوبت ایشان است بفرستند، ام سلمه می‌گوید چون رسول خدا پیش من آمد به ایشان گفتم یاران من از من خواسته‌اند با شما گفتگو و تقاضا کنم که به مردم فرمان دهی هدایای خود را در هرکجا که شما هستید بفرستند و گفتند ما هم آنچه را عایشه دوست می‌دارد دوست می‌داریم، می‌گوید پیامبر (ص) در این باره پاسخی به من نداد، آنان نتیجه را از من پرسیدند، گفتم پاسخی به من نفرمود. گفتند دوباره بگو، من چنان کردم باز هم پاسخی نفرمود، در سومین شبی که پیش من آمدند بازگو کردم فرمود^۱ «دربارهٔ عایشه مرا آزار مده که در بستر هیچ‌یک از شما جز خانه و بستر عایشه بر من وحی نازل نشده است».

محمد بن عمر واقدی می‌گوید، این خبر را به اطلاع مالک بن ابی الرجال رساندم، او گفت پدرم از قول عمره برایم نقل کرد که می‌گفته است * عموم مردم انتظار روزی را می‌کشیدند که پیامبر (ص) به خانهٔ عایشه می‌رفت و هدایای خود را آنجا می‌فرستادند.

۱. به راستی که جمل اینگونه احادیث از سوی امویان برای بزرگ نشان دادن عایشه و رفع گرفتاری او به سبب آیات مبارکات سورهٔ تحریم که به نسبت از سوره‌های آخر قرآن است جعل و وضع شده است اسباب زحمت محققان گردیده است. به گفتهٔ زمخشری در تفسیر آیهٔ ۳۳، سورهٔ سی و سوم - احزاب وحی در خانهٔ همه همسران رسول خدا نازل می‌شده است به‌ویژه آیهٔ تطهیر که در خانهٔ جناب ام سلمه، نازل شده است و به تفسیر ابوالفتح مراجعه شود.

میهمانان هم به همین سبب که هدیه‌ها به خانه عایشه فرستاده می‌شد از میهمانی رفتن آن روز به خانه رسول خدا شادتر می‌شدند.

سخن درباره خانه‌های همسران رسول خدا

واقدی ما را گفت که از مالک بن ابی‌الرجال پرسیدم خانه‌های همسران پیامبر (ص) کجا بوده است؟^۱

او از گفته پدرش از مادر بزرگش مرا گفت که تمام حجره‌ها بر کرانه چپ قبله مسجد تا جایگاه منبر قرار داشته است و کنار منبر دورترین حجره شمرده می‌شده است، وانگهی همه زنانی که عوف بن حارث در حدیث خود نام برده است در یک زمان و در محضر و زندگی پیامبر نبوده‌اند، مثلاً زینب دختر خزیمه پیش از آنکه ام سلمه همسر رسول خدا شود در گذشته است و ام سلمه در حجره او ساکن شده است. در همان سال زینب دختر جحش هم به ازدواج رسول خدا درآمده است. سوده پیش از عایشه همسر رسول خدا بوده است و پیش از همه زنهای آن حضرت — که پس از جناب خدیجه به همسری گرفته‌اند — سوده و عایشه را پس از آمدن رسول خدا (ص) به مدینه با هم از مکه به مدینه آوردند، و حال آنکه ام حبیبه در سال هفتم هجرت همراه مسافران دو کشتی به مدینه آمد و ازدواج با صفیه هم در همین سال بوده است و ازدواج با حفصه پیش از ازدواج رسول خدا (ص) با ام سلمه و زینب دختر خزیمه صورت گرفته است.

واقدی از ابن ابی سبره از محمد بن عبدالله عبسی از محمد بن عمرو بن عطاء عامری ما را خبر داد که می‌گفته است: * حجره‌های پیامبر (ص) همانهاست که همسرانش در آنها ساکن بودند، گوید سوده دختر زمعه وصیت کرد که حجره او را در اختیار عایشه بگذارند، و وارثان صفیه دختر حُتّی حجره او را به یکصد و هشتاد هزار درهم به معاویه بن ابی سفیان فروختند.

۱. خوانندگان گرامی توجه دارند که در توسعه مسجدالنبی در سده اول هجری همه حجره‌ها ضمیمه مسجد شده است.

ابن ابی سبرة می‌گوید یکی از شامیان مرا خبر داد که معاویه به عایشه پیام داد که حق شفعه برای تو محفوظ است و خرید حجره او را به او پیشنهاد کرد و به یکصد و هشتاد هزار و گفته‌اند به دویست هزار درم از او خرید و تعهد کرد که عایشه خود تا هنگامی که زنده باشد همان‌جا بنشیند، چون آن مال را پیش عایشه آوردند هنوز از مجلس خود برنخاسته بود که تمام آن را تقسیم کرد، و نیز گفته‌اند که ابن زبیر خانه خاله خود عایشه را خرید و برای او شرط اقامت مادام‌العمر را در آن حجره پذیرفت و گویند بهای آن را که پنج شتر تنومند می‌کشیدند به حضور عایشه آوردند و هنوز از مجلس برنخاسته بود که تمام آن را تقسیم کرد، خدمتکارانش گفتند کاش یک درم - اندازه کمی و اندکی - از آن را برای ما باقی می‌گذاشتی، عایشه گفت اگر به یادم آورده بودید این کار را می‌کردم.

واقدی، از ابن ابی سبره از ابوبکر بن عمرو از گفته سالم پسر عبدالله بن عمر نقل می‌کرد که می‌گفته است * خانه حفصه از او باقی ماند و عبدالله بن عمر آن را به ارث برد و هنگامی که آن حجره ویران و ضمیمه مسجد نبوی شد ابن عمر از دریافت بهای آن خودداری کرد.

و همو از ابن ابی سبرة، از ثور بن یزید از عکرمه ما را خبر داد که می‌گفته است * وارثان ام سلمه حجره او را در قبال دریافت مالی - مزرعه‌یی - فروختند، واقدی می‌افزود که و گفته شده است آن را فروخته‌اند.

واقدی، از محمد بن عبدالله - برادرزاده زهری - از زهری و محمد بن صالح از عاصم بن عمر بن قتاده ما را خبر داد که هر دو می‌گفته‌اند هنگامی که پیامبر (ص) به مدینه آمد و در خانه ابویوب ساکن شد، ابورافع و زید بن حارثه را همراه دو شتر و پانصد درم که از ابوبکر دریافت فرمود که آن را به مصرف خرید مرکب برسانند به مکه فرستاد و دستور فرمود که اهل و عیال آن حضرت را به مدینه آورند، ابوبکر هم عبدالله بن اریقظ دثلی را با دو یا سه شتر همراه آنان فرستاد و برای پسرش عبدالله بن ابی بکر نوشت که همسر و عیال ابوبکر را روانه کند، گوید زید بن حارثه همسران رسول خدا و فاطمه و ام کلثوم دختران آن حضرت و سوده دختر زمعه را که همسر رسول خدا بود به راه انداخت.^۱ زید بن حارثه

۱. در این باره در منابع کهن و ارزنده شیعی آمده است که علی علیه‌السلام عهده‌دار بردن و کوچ دادن دختران و همسر حضرت ختمی مرتبت به مدینه بوده است. به عنوان مثال به شیخ مفید، ارشاد، ص ۲۳ در گذشته به سال ۴۱۲ هجری چاپ سید کاظم موسوی میاموی، تهران ۱۳۷۷ ق مراجعه فرمایید.

می‌خواست زینب دختر رسول خدا را هم به مدینه ببرد ولی شوهرش ابوالعاص بن ربیع از آن کار جلوگیری کرد. رقیه دختر دیگر پیامبر (ص) را شوهرش عثمان بن عفان پیش از آن با خود به مدینه برده بود.

زید بن حارثه همسر خود ام ایمن و پسرش اسامه را هم که همراه اهل و عیال پیامبر (ص) زندگی می‌کردند با خود برداشت، عبدالله بن ابی بکر هم ام رومان و دو خواهر خود عایشه و اسماء را برداشت و همگی با هم به مدینه رسیدند و در آن هنگام پیامبر مشغول ساختن مسجد و خانه‌هایی برگرد آن بود، و چون ایشان فرارسیدند آنان را در یکی از خانه‌های حارثه بن نعمان ساکن فرمود، و سپس برای عایشه حجره‌یی ساخت که پیکر شریف رسول خدا در همان حجره به خاک سپرده شد، در آن حجره فزون بردی که برای رفت و آمد عایشه بود — که به بیرون از مسجد باز می‌شد — دری هم مقابل آن قرار داد که رسول خدا (ص) از آن در به درون مسجد و برای نماز می‌آمد، و هرگاه که پیامبر (ص) در مسجد معتکف بودند سر خود را از عتبه همان در بیرون می‌بردند و عایشه با آنگاه‌گاهی در عادت ماهیانه بود سر رسول خدا را می‌شست.

واقعی از ابراهیم بن شعیب از یحیی بن شبل از ابوجعفر ما را خبر داد که می‌گفته است * هنگامی که رسول خدا (ص) به مدینه آمد و علی (ع) فاطمه را به همسری گرفت و علی (ع) خواست همسر خود را به خانه‌اش ببرد، پیامبر به علی (ع) فرمود حجره‌یی برای خود پیدا کن و او به جستجوی حجره برآمد و حجره‌یی که اندکی با حجره پیامبر فاصله و در پشت آن قرار داشت فراهم آورد و همان‌جا با فاطمه زفاف کرد، پس از چندی پیامبر (ص) پیش فاطمه آمد و فرمود دوست دارم و می‌خواهم که تو را به خانه‌یی نزدیک خودم منتقل کنم، فاطمه به ایشان گفت با حارثه بن نعمان گفتگو فرمای تا از خانه خود به جای دیگر برود و به او گوشزد فرمای که این خواسته شماست، پیامبر فرمود حارثه آن قدر برای ما خانه خالی کرده است که از گفتن این موضوع به او آزرده‌ام، قضا را این موضوع به اطلاع حارثه رسید و خانه خود را خالی کرد و به حضور پیامبر آمد و گفت شنیده‌ام دوست دارید فاطمه را نزدیک خودتان مسکن دهید و اینک خانه من که نزدیک‌ترین خانه‌های بنی‌نجر است آماده است و همانا که من و اموال من از خدا و رسول خدا و ای رسول خدا به خدا سوگند آنچه را که از من می‌گیری برایم خوشتر از چیزهایی است که باقی می‌گذاری، پیامبر فرمود راست می‌گویی خدایت برکت دهد، و فاطمه (ع) را به خانه حارثه منزل داد.

واقدی می‌گوید، حارثه بن نعمان خانه‌هایی نزدیک مسجد داشت و هرگاه پیامبر همسر تازه‌یی می‌گرفت حارثه یکی از آنها را که معمولاً مسکن خودش بود خالی می‌کرد و چنان شد که همه خانه‌های حارثه در اختیار پیامبر (ص) و همسران آن حضرت قرار گرفت. واقدی از عبدالله بن یزید هذلی ما را خبر داد که می‌گفته است * خانه‌های رسول خدا را در آن هنگام که عمر بن عبدالعزیز از سوی ولید بن عبدالملک حاکم مدینه بود و می‌خواست آنها را ویران و ضمیمه مسجد کند دیدم، خانه‌هایی از خشت خام بود و حجره‌ها از شاخه‌های بریده خرما که میان آن را گل اندود کرده بودند ساخته شده بود، آنها را شمردم نه خانه بود که در فاصله خانه عایشه تا دری که مخصوص آمدوشد پیامبر (ص) بود و از آن جا تا حدود خانه امروزی اسماء دختر حسن بن عبدالله بن عبیدالله ادامه داشت، خانه و حجره‌ام سلمه را دیدم که با خشت خام ساخته شده بود، از پسر پسر ام سلمه از سبب آن پرسیدم، گفت هنگامی که پیامبر (ص) به جنگ دومة الجندل رفته بود ام سلمه خانه و حجره خود را با خشت خام ساخت، هنگامی که پیامبر برگشت و به آن خانه ساخته شده از خشت خام نگریست قضا را ام سلمه نخستین همسر آن حضرت بود که به حضورشان آمد، پیامبر پرسیدند این بنا چیست؟ ام سلمه گفت خواستم بدینگونه از دیدگان مردم پوشیده بمانم، فرمود ای ام سلمه ناپسندترین راهی که مال مسلمان در آن هزینه می‌شود بنا و ساختمان است.

محمد بن عمر واقدی از اسرائیل از جابر از عامر ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر (ص) در مورد چیزی جز خانه‌های همسرانش و زمینی که آن را وقف فرموده بود وصیت نکرد.

محمد بن عمر واقدی از معاذ بن محمد انصاری ما را خبر داد که می‌گفته است * از عطاء خراسانی در حضور عمران بن ابی انس که میان مرقد مطهر رسول خدا و منبر نشسته بودند شنیدم می‌گفت من خانه‌های همسران رسول خدا را دیدم که از شاخه‌های خرما بود و بر درهای آن پرده‌های سیاه موین آویخته بود، می‌گفت در همان حال نامه ولید بن عبدالملک رسید و خوانده شد که در آن فرمان داده بود حجره‌های همسران رسول خدا (ص) ضمیمه مسجد شود و من در هیچ روز بیشتر از آن روز گریه کننده ندیدم، عطاء می‌گفته است در آن روز از سعید بن مسیب شنیدم که می‌گفت به خدا سوگند دوست می‌دارم این دولتمردان این حجره‌ها را به حال خود بگذارند تا آنکه کودکان مدینه که پرورش

می یابند و بزرگ می شوند و هرکس به مدینه می آید و از کرانه صحرا می رسد ببینند که رسول خدا در زندگی این جهانی به چه چیز بسنده فرموده است و وسیله بی باشد که مردم را از مال اندوزی و فخر فروشی به یکدگر در این جهان بازدارد.

معاذ بن محمد انصاری می گوید، چون سخن عطاء خراسانی تمام شد عمران بن ابی انس گفت چهار خانه از آن نه خانه با خشت خام بود و حجره هایش از شاخه خرما و پنج خانه دیگر از شاخه های گل اندوده بود و حجره هم نداشت و بر در خانه ها پرده موین آویخته بود، من پرده را اندازه گرفتم بلندای آن سه ذراع و پهنای آن یک ذراع و یک وجب یا کمتر از آن بود، و اما آنچه درباره فراوانی گریه آن روز گفتم، من خود در مجلسی بودم که تنی چند از فرزندان اصحاب رسول خدا از جمله ابوسلمه بن عبدالرحمن و ابوامامه پسر سهل بن حنیف و خارجه پسر زید آن جا بودند و چندان گریستند که ریشهای ایشان از اشک خیس شد، ابوامامه در آن روز می گفت ای کاش این حجره ها را ویران نمی کردند و به حال خود می گذاشتند تا مردم از ساختن بناهای بلند کوتاه می آمدند و می دیدند که با آن که کلیدهای گنجهای این جهان در دست رسول خدا بود خداوند بر او در این جهان به چه چیزی خشنود بود. محمد بن عمر واقدی، از عبدالله بن عامر اسلمی ما را خبر داد که می گفته است * ابوبکر بن محمد بن عمرو بن حزم انصاری در حالی که در محل نمازگزاردن خود در مسجد پیامبر(ص) نشسته بود و آن جا در فاصله ستونی که کنار مرقد مطهر است و ستون دیگری که کنار دری است که به باب النبی مشهور است قرار داشت، برای من نقل کرد که این جا که من نشسته ام خانه زینب دختر جحش است که پیامبر(ص) همین جا نماز می خوانده است و از همین جا تا در خانه کنونی اسماء دختر حسن بن عبدالله بن عبیدالله بن عباس و کنار حیاط مسجد خانه های همسران رسول خدا در یک ردیف قرار داشت من خود آنها را دیده بودم که از شاخه های گل اندود ساخته شده بود و بر آن پرده های موین آویخته بود.

سخن درباره چگونگی تقسیم وقت رسول خدا(ص) میان همسرانش

اسماعیل بن ابراهیم، از ایوب، از ابوقلابه ما را خبر داد که می گفته است * رسول خدا(ص)

روزهای خود را میان همسرانش تقسیم می فرمود و عادلانه رفتار می کرد و با این حال به پیشگاه خداوند عرضه می داشت که «پروردگارا این تقسیم من در موردی است که خود توان آن را دارم و در اختیار من است درباره چیزی که در اختیار تو است و مرا در آن توانی نیست نکوهشم مکن، یعنی دوست داشتن در دل که اختیاری نیست.

محمد بن عمر واقدی از سلیمان بن بلال از جعفر بن محمد از پدرش ما را خبر داد که می گفته است * رسول خدا را درحالی که در عبایی می نهادند - یعنی در سختی بیماری آن حضرت - به خانه همسرانش می بردند.

و همو از ابراهیم بن سعد از پدرش ما را خبر داد که می گفته است * هنگامی که پیامبر(ص) بیمار شدند یعنی همان بیماری که در آن رحلت فرمودند فاطمه(ع) پیش همسران آن حضرت رفت و فرمود برای رسول خدا گردش میان شما - و از این خانه به آن خانه آمدن - دشوار است، گفتند ایشان در کمال آزادی باشند و آن حضرت در خانه عایشه - بستری - بود.

و باز همو، از حاتم بن اسماعیل، از جعفر بن محمد، از پدرش ما را خبر داد که می گفته است * چون رسول خدا در بیماری مرگ خود سنگین شد سؤال فرمود فردا نوبت من کجاست؟ گفتند پیش فلان بانو، پرسید پس فردا نوبت کیست؟ گفتند نوبت فلانی، همسرانش متوجه شدند که مقصود آن حضرت اقامت در خانه عایشه است، گفتند ای رسول خدا ما همگی نوبت خود را به خواهرمان عایشه بخشیدیم.

و همو از اسماعیل بن ابراهیم بن عبدالرحمن بن عبدالله بن ابی ربیع از پدرش و او از گفته مادرش ما را خبر داد که می گفته است * همسران رسول خدا(ص) آن حضرت را آزاد گذاشتند که نوبت هریک را که می خواهد بر نوبت دیگری ترجیح دهد و پیامبر(ص) عایشه و زینب دختر جحش را ترجیح می نهاد.

باز هم واقدی از شیبان بن عبدالرحمن، و قیس از منصور از ابورزین ما را خبر دادند که می گفته اند * پیامبر(ص) تصمیم گرفت برخی از همسران خود را طلاق دهد و آنان که متوجه شدند ایشان را آزاد گذاشتند که نوبت هریک را که دوست می دارد و می خواهد بر نوبت دیگران ترجیح دهد.

واقدی، از معمر، از زهری، از عروة، از عایشه ما را خبر داد که می گفته است * پیامبر(ص) هرگاه به سفر می رفت میان همسران خود قرعه می کشید و نام هریک

در می آمد همو را با خود به سفر می برد و برای هریک از همسرانش یک شبانه روز خویش را به نوبت اختصاص داده بود و سوده شبانه روز خویش را برای خشنودی رسول خدا (ص) به عایشه بخشیده بود.

واقدی، از عبدالرحمن بن ابی زناد از هشام بن عروه، از پدرش عروه، از عایشه ما را خبر داد که می گفته است * سوده سالخورده شده بود و پیامبر هم چندان بهره یی از او نمی برد و چون سوده از سویی موقعیت عایشه را می دانست و از سوی دیگر بیم داشت که رسول خدا از او جدا شوند و می خواست که در محضر پیامبر باقی بماند به آن حضرت پیشنهاد کرد که شبانه روز نوبت من از عایشه باشد و شما در مورد من آزادید، پیامبر این پیشنهاد را پذیرفت و در همین باره این آیه نازل شد که می فرماید «و اگر زنی بیم ناسازگاری یا روی گردانی را از سوی شوهر خود داشت باکی بر آن دو نیست که به هر طریق میان خویش آشتی کنند...»^۱

واقدی، از ابراهیم بن محمد بن ابی موسی، از داود بن حُصَین، از قاسم بن محمد بن ابی بکر، از عایشه ما را خبر داد که می گفته است * رسول خدا (ص) هرگاه به سفر می رفت میان همسران خویش قرعه می کشید که کدام یک همراه باشند و هرگاه قرعه به نام شخص دیگری جز من بیرون می آمد نشان ناخشنودی در ایشان دیده می شد، و هیچگاه از سفر برنگشت مگر آن که نخست از میان همه همسرانش پیش من می آمد و نوبت را از خانه من شروع می فرمود.^۲

و همو، از عبدالرحمن بن ابی زناد از هشام از پدرش - یعنی عروه بن زبیر - از عایشه ما را خبر داد که می گفته است * کمتر روزی بود که پیامبر (ص) پیش همسران خود نرود، آن حضرت معمولاً نزدیک همسر خود می رفت و دست بر شانه اش می نهاد و او را می بوسید و این کار را نسبت به همه همسران خود انجام می داد و اگر نوبت یکی از ایشان بود همان جا می نشست و گرنه بر می خاست، و هرگاه پیش ام سلمه می رفت آن جا بیشتر

۱. بخشی از آیه ۱۲۸ سوره نساء است، شیخ طوسی هم در تفسیر بیان ذیل این آیه همین موضوع را از گفته ابن عباس هم روایت می کند.

۲. ابوداود و احمد بن حنبل و حاکم نیشابوری و بیهقی که همگی از استادان برجسته حدیث اهل سنت اند نوشته اند که رسول خدا چون به سفر می رفت از همه دیرتر با فاطمه (ع) بدرود می کرد و چون بازمی آمد نخست پیش او می رفت و او را می بوسید و می فرمود پدر و مادرم فدایت باد، به فضائل الخمسة، ج ۳، ص ۱۳۲ مراجعه فرمایید.

می ماند. عایشه می گوید من و حفصه - که هر دو با یکدیگر همدست بوده اند - گفتیم گمان می کنیم که پیامبر با ام سلمه نزدیکی می کند، و این موضوع بر ما دشوار می آمد و سرانجام کسی را واداشتیم که از موضوع آگاه شود و برای ما خبر آورد!؟ معلوم شد هرگاه پیامبر پیش او می رود ام سلمه مشک کوچک عسل خود را می آورد و پیامبر(ص) که عسل را دوست می داشت دهان خود را باز می کند و یک دهان از آن می خورد، آن دو پس از آگاه شدن گفتند چه چیزی را باید در نظر پیامبر ناخوشایند جلوه دهیم که در خانه ام سلمه توقف نفرماید و سرانجام گفتند پیامبر را چیزی به این اندازه ناراحت نمی کند که بگوییم از شما بوی بد و ناخوش به مشام می رسد! یکی به دیگری گفت هنگامی که پیامبر نزدیک تو رسید بگو از شما بوی چیزی احساس می کنم پیامبر خواهد فرمود بوی عسلی است که در خانه ام سلمه خورده ام، تو بگو ای رسول خدا! گمان می کنم زنبورش شکوفه خاربن را مکیده است - که ماده بدبویی است - گوید رسول خدا(ص) به خانه عایشه رفت و چون به او نزدیک شد عایشه گفت از شما بوی ناخوشی احساس می کنم، چه چیزی خورده اید؟ فرمود اندکی عسل از خانه ام سلمه، عایشه گفت گمان می کنم زنبورش شکوفه خاربن مکیده است. پیامبر(ص) از خانه عایشه به خانه حفصه رفت و چون به او نزدیک شد او هم همانگونه گفت، و چون هر دو این سخن را گفتند پیامبر را سخت ناخوش آمد. پس از این به خانه ام سلمه رفت و چون عسل را پیش ایشان آورد فرمود آن را کنار ببر مرا به آن نیازی نیست.

عایشه می گفته است به خدا سوگند می دیدم که گناه بزرگی انجام دادیم و رسول خدا را از خوردن چیزی که آن را دوست می داشت بازداشتیم.^۱

واقعی از ابراهیم بن محمد بن ابی موسی، از داود بن حصین از عبدالله بن رافع ما را خبر داد که می گفته است: «از ام سلمه درباره آیه نخست سوره تحریم که می فرماید «ای پیامبر! چرا چیزی را که خداوند برایت روا داشته است حرام می کنی» پرسیدم، گفت مشک کوچک عسل سپیدی داشتم که زنبورش صمغ بلوط مکیده بود و پیامبر آن را دوست

۱. جای سپاسگزاری است که این بانو اقرار به ارتکاب گناه بزرگ می کند و خوانندگان گرامی توجه دارند که چون در سوره تحریم دو تن از همسران رسول خدا به سخی سرزنش شده اند و ظاهراً آن دو حفصه و عایشه بوده اند که راز رسول خدا را آشکار ساخته اند موضوع به این سادگی نبوده است و ظاهراً این روایات برای جبران آن ساخته و پرداخته شده است.

می داشت و از آن می خورد. عایشه به ایشان گفت زنبورش بر شکوفه خارین نشسته و بوناک است و پیامبر (ص) خوردن آن را بر خود حرام فرمود و این آیه نازل شد.

محمد بن عمر واقدی از سفیان از عبدالکریم بن اُمیه ما را خبر داد که می گفته است * از عبدالله بن عتبة بن مسعود پرسیدم رسول خدا چه چیزی را بر خود حرام فرمود؟ گفت مشک کوچک عسلی را.

و باز همو از موسی بن محمد بن عبدالرحمان از پدرش از عمره نقل می کند که می گفته است * هنگامی که عایشه در حال مرگ بود ام سلمه در خانه عایشه حاضر بود و شنیدم می گفت خدایت رحمت آورد و تو را بیمارزد و از همه گناهانت درگذرد و در بهشت دیدارت کنم. پرسیدم مادر جان داستان عسل چیست؟ عایشه آن را برایم گفته است، ام سلمه گفت همانگونه است که او خبرت داده است. عمره سپس حدیثی همچون حدیث ابن ابی زناد از هشام از عروه نقل کرد.

و باز همو، از معمر، از زُهری، از محمد بن عبدالرحمن بن حارث بن هشام، از عایشه ما را خبر داده که می گفته است * همسران رسول خدا فاطمه دختر پیامبر (ص) را با پیامی به حضور آن حضرت فرستادند. فاطمه (ع) اجازه گرفت پیامبر (ص) که همراه عایشه و کنار او بود اجازه فرمود، فاطمه درآمد و گفت همسرانت مرا به حضورت فرستاده اند و تقاضا دارند که دادگری را نسبت به دختر ابوبکر هم رعایت فرماید، پیامبر در پاسخ فرمود دختر عزیزم! مگر چنان نیست که هرچه را من دوست داشتم تو هم دوست می داری؟ گفت آری همینگونه است، رسول خدا فرمود در این صورت این کار را برای عایشه دوست بدار.

فاطمه می گوید بیرون آمدم و پیش همسران رسول خدا رفتم و موضوع را به آنان گفتم، گفتند برای ما کاری نکردی، دوباره به حضور پیامبر برو. فاطمه گفت به خدا سوگند که در این باره هرگز یک کلمه هم به پیامبر نخواهم گفت. آنان زینب دختر جحش را فرستادند. او از رسول خدا اجازه خواست و چون اجازه فرمود وارد شد و گفت ای رسول خدا مرا همسرانت فرستاده اند و تقاضا دارند که درباره دختر ابوقحافه هم تساوی را رعایت فرمایی، عایشه می گوید سپس زینب زبان بر من گشود و دشنام دادن آغاز کرد. من به پیامبر (ص) می نگریستم که بینم چه هنگامی به من اجازه می فرماید که پاسخ دهم و همچنان نگاه می کردم تا آنکه دانستم رسول خدا را ناخوش نمی آید که از زینب انتقام بگیرم، من شروع کردم و چنان کردم که زبان در کام کشید و خاموش ماند. در این هنگام

پیامبر (ص) لبخندی زد و سپس فرمود این دختر ابی بکر است.

محمد بن عمر واقدی از معمر و محمد بن عبدالله از زُهری از علی بن حسین ما را خبر دادند که می‌گفته است * همسران پیامبر (ص) به فاطمه (ع) پیام فرستادند که پیش آنان برود و چون آن جارفت با او گفتگو و از او خواهش کردند که به محضر رسول خدا برو و به ایشان بگو که همسرانت استدعا دارند نسبت به دختر ابوقحافه هم مانند دیگران رفتار فرمایی، فاطمه (ع) چند روزی درنگ کرد و آن کار را انجام نداد، سرانجام زینب دختر جحش به حضور فاطمه آمد و با او گفتگو کرد و فاطمه فرمود این کار را خواهم کرد، و میان همسران رسول خدا کسی جز زینب دختر جحش همسنگ عایشه نبود و او می‌توانست با عایشه بگو و مگو کند. فاطمه می‌گوید، به حضور پیامبر رفتم و گفتم همسران شما مرا فرستاده‌اند و از محضرت استدعا دارند که نسبت به دختر ابوقحافه^۱ هم مانند دیگران رفتار شود، پیامبر فرمودند «زینب تو را فرستاده است؟» فاطمه گفت او و جز او مرا فرستاده‌اند، پیامبر فرمود سوگندت می‌دهم که آیا او عهده‌دار این کار نبوده است؟ فاطمه گفت آری این چنین است، رسول خدا (ص) فقط لبخند زدند و فاطمه برگشت و آنان را آگاه ساخت، زینب گفت ای دختر رسول خدا! برای ما کاری انجام ندادی. همسران پیامبر (ص) به زینب گفتند تو خود به حضور پیامبر (ص) برو، گوید زینب رفت و اجازه ورود خواست، پیامبر فرمودند این زینب است، اجازه ورودش دهید، زینب وارد شد و به پیامبر گفت گویا همینکه دختر ابوقحافه دود ست خود را برای شما آشکار می‌سازد شما را بسنده است! میان ما و او به اعتدال رفتار فرمای. و سپس عایشه را دشنام داد و بر پوستین او افتاد، زُهری در دنباله حدیث خود می‌گوید از علی بن حسین پرسیدم زنان مورد توجه فقط زینب و عایشه بوده‌اند؟ گفت نه که ام سلمه را در پیشگاه حضرت ختمی مرتبت منزلی ویژه و مورد محبت ایشان بوده است و خدای همه آنان را رحمت فرماید.

محمد بن عمر واقدی، از مخرمه بن بُکبیر، از زیاد بن ابی زیاد، از ابن کعب قرظی ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر (ص) در تقسیم اوقات خود میان همسرانش آزاد بوده و هرگونه که می‌خواست رفتار می‌فرموده است و این به مناسبت این گفتار خداوند است که فرموده است «این نزدیک‌تر است به آنکه دیدگانش را روشن سازد» به‌ویژه چون

۱. خوانندگان گرامی توجه دارند که ابوقحافه پدر ابوبکر است و نیای عایشه، و نسبت دادن نوه به پدر بزرگ به جای پدر معمول و متداول است.

می دانسته اند که این فرمان خداوند است.^۱

واقدی، از معمر، از قتاده هم مانند همین را برای ما روایت کرد.
 واقدی، از معمر، از قتاده، از انس بن مالک ما را خبر داد که می گفته است * من برای پیامبر(ص) آب غسل ایشان را پس از هم بسترشدن ایشان با همهٔ آنان فراهم می ساختم، یا بر پیکر رسول خدا آب غسل را می ریختم. واقدی از سالم آزاد کرده و وابستهٔ ثابت و او از سالم آزاد کرده و وابستهٔ ابوجعفر، از ابوجعفر — امام باقر(ع) — هم ما را همینگونه خبر داد.
 واقدی، از معاویه بن عبدالله بن عبدالله بن ابی رافع از پدرش از گفتهٔ مادر بزرگش سلمی که کنیز پیامبر(ص) بوده است ما را خبر داد که می گفته است * شبی پیامبر(ص) با همهٔ همسران نه گانهٔ خود که اتفاقاً در آن شب حضورش بودند نزدیکی کرد و در هر بار به من می فرمود آب غسل بیاور و پیش از آن که با دیگری هم بستر شود غسل می فرمود، من پرسیدم ای رسول خدا آیا یک غسل برای همهٔ موارد بس نیست؟ فرمود این کار پاکیزه تر و گوارا تر است.^۲

سخن دربارهٔ مقررشدن حجاب از سوی پیامبر(ص) برای همسرانش

محمد بن عمر واقدی، از معمره از محمد بن عبدالله، از زهری، از انس بن مالک ما را خبر داد که می گفته است * نخستین بار که حجاب مقرر شد به هنگام زفاف رسول خدا(ص) با زینب دختر جحش بود، انس می گفته است ابی بن کعب هم دربارهٔ این موضوع از من می پرسید، انس در پی سخن خود چنین می گفته است * بامداد شبی که پیامبر(ص) با زینب عروسی کرده بود مردم را به چاشت دعوت فرمود، مردم خوراکی خوردند و رفتند ولی گروهی از ایشان در خانهٔ پیامبر(ص) ماندند و نشستن خود را طول دادند، پیامبر(ص)

۱. برای آگاهی بیشتر در این باره در تفاسیر به نسبت کهن فارسی به تفسیر ابوالفتح رازی، ج ۹، ص ۱۷۰ مراجعه فرمایید که به تفصیل توضیح داده است.

۲. خوانندگان گرامی توجه دارند که نقل و بررسی این روایات از لحاظ روشن ساختن احکام لازم بوده است و نباید پنداشت که در آن و نوشتن آن رعایت احترام نشده است.

برخواست و از خانه بیرون رفت من هم همراهش رفتم و تا در خانهٔ عایشه رفتیم، پیامبر گمان برد که آنان رفته‌اند برگشت من هم در خدمتش بودم، چون وارد خانهٔ زینب شد و آنان همچنان نشسته بودند، باز برگشت و همچنان تا در خانهٔ عایشه رفتیم و بازگشتیم، در این هنگام آنان رفته بودند و رسول خدا میان من و خودش پرده را فرو هشت و احکام حجاب نازل شد.

و باز واقدی از یحیی بن عبدالله بن ابی قتاده، از اسحاق بن عبدالله بن ابی طلحة از انس بن مالک ما را خبر داد که می‌گفته است * احکام حجاب به هنگام زفاف پیامبر(ص) با زینب دختر جحش نازل شد و این به سال پنجم هجرت بود و از همان هنگام همسرانش را از من در حجاب قرار داد و من پانزده ساله بودم.

همچنین واقدی، از یحیی بن عبدالله بن ابی قتاده از اسحاق بن عبدالله بن ابی طلحة، از انس بن مالک ما را خبر داد که می‌گفته است * احکام حجاب به هنگام زفاف رسول خدا با زینب دختر جحش نازل شده است، انس می‌گفته است اُم سُلیم آمیزهٔ خرما و کشک و روغن در کاسه‌یی سنگی برای رسول خدا فرستاد و آن حضرت به من فرمود برو و هر کس از مسلمانان را که دیدی دعوت کن که پیش من آیند، انس می‌گوید بیرون رفتم و هر کس را دیدم دعوت کردم، آنان شروع به آمدن کردند و از همان خوراک کاسه می‌خوردند و بیرون می‌رفتند، در همان حال پیامبر(ص) دست خود را روی کاسه نهاده بود و دعا می‌کرد، گروهی از مردم — پس از خوردن غذا — همان جا نشستند و سخن گفتن با یکدیگر را آغاز کردند، پیامبر(ص) که از تذکر دادن به ایشان آزارم می‌فرمود خود از خانه بیرون رفت و آنان را در خانه باقی گذاشت و خداوند این آیه را که می‌فرماید ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به خانه‌های پیامبر وارد مشوید مگر اینکه به شما اجازه داده شود نازل فرمود.^۱

همچنین محمد بن عمر واقدی از معمر، از ابی عثمان، از انس، از رسول خدا(ص) هم مانند همین را برای ما نقل کرده و باز واقدی از موسی بن عبیده از ابن کعب ما را خبر داد که می‌گفته است * هرگاه رسول خدا(ص) آهنگ خانهٔ خود می‌فرمود گروهی بر او پیشی می‌گرفتند و در خانه وارد می‌شدند و می‌نشستند، با آنکه آثار ناخشنودی در چهرهٔ رسول خدا دیده نمی‌شد ولی آن حضرت از آزارم ایشان دست به خوراک و خوردن نمی‌یازید،

۱. آیهٔ ۵۳، سورهٔ سی و سوم — احزاب، پیش از این ضمن شرح حال جناب زینب، این روایات را با تفصیل بیشتری آورده است.

مسلمانان در این باره از سوی خداوند متعال سرزنش شدند و حق تعالی این آیه را نازل فرمود که «ای کسانی که ایمان آورده‌اید بدون آنکه به شما اجازه داده شود وارد خانه‌های پیامبر(ص) شوید...»^۱

واقدی از گفتهٔ معمر و محمد بن عبدالله از زُهری از عروه از عایشه ما را خبر داد که می‌گفته است * همسران پیامبر(ص) شبها برای قضای حاجت به آبریزگاه می‌رفتند، عمر بن خطاب پیش از آن به پیامبر(ص) می‌گفت همسران خود را در حجاب قرار بده و رسول خدا چنان نمی‌فرمود، شبی سوده که بانویی بلندبالا بود بیرون آمد و عمر با صدای بلند او را صدا زد و گفت ای سوده تو را شناختیم، و این از علاقهٔ عمر به نزول احکام حجاب بود.^۲

واقدی از عبدالرحمان بن ابی زناد و نافع از هشام بن عروه از پدرش از عایشه ما را خبر داد که می‌گفته است * پس از مقررشدن حجاب من و سوده برای قضای حاجت شبانه از خانه بیرون می‌رفتیم، عایشه می‌گفته است سوده بسیار بلندبالا و مشخص بود، عمر او را دید و شناخت و او را مورد خطاب قرار داد و گفت ای سوده! به خدا سوگند که از ما پوشیده نمی‌مانی، عایشه گوید، چون به حضور پیامبر(ص) برگشتم این موضوع را به ایشان گفتم آن حضرت درحالی که استخوان همراه با گوشتی در دست داشت و از آن می‌خورد فرمود «خداوند برای شما اجازه فرموده است که برای قضای حاجت خود بیرون روید».

محمد بن عمر واقدی، از اسحاق بن یحیی، از مجاهد، از ابن عباس ما را خبر داد که می‌گفته است * احکام حجاب همسران رسول خدا(ص) در این باره نازل شد که عمر بن خطاب همراه رسول خدا غذا می‌خورد دستش به دست یکی از همسران پیامبر(ص) خورد و حجاب مقرر گردید.

محمد بن عمر واقدی، از عبدالحمید بن عمران از ابوصباح موسی بن ابی‌کثیر از مجاهد هم همین را به ما خبر داد.

و باز همو، از سعید بن بشیر از قتاده از ابوشیخ هنائی از ابن عباس همینگونه برای ما نقل کرد.

۱. آیهٔ ۵۳، سورهٔ سی و سوم - احزاب، پیش از این ضمن شرح حال جناب زینب، این روایات را با تفصیل بیشتری آورده است.

۲. به راستی که جای شگفتی است که عمر این گونه رفتار می‌کند گویی به اصطلاح کاسه از آتش داغ‌تر است و توجه ندارد که پیش از نزول حکم نباید برای خدا و رسول خدا تعیین تکلیف کرد.

واقدی از معمر ما را خبر داد که می‌گفته است * به زُهری گفته شد چه کسانی پیش همسران پیامبر می‌رفتند؟ گفت همه خویشاوندانی که به سبب رحم بودن یا از راه شیر خوردن به آنان محرم بودند، از زُهری پرسیدند دیگر مردان چگونه؟ گفت همسران رسول خدا نه تنها از آنان حجاب داشتند که با آنان از پس پرده سخن می‌گفتند و البته یک پرده میان آنان آویخته بود.

واقدی ما را خبر داد و گفت معمر و محمد بن عبدالله هر دو از زُهری از نبهان از ام سلمه برایم نقل کردند که می‌گفته است * من و میمونه در محضر پیامبر (ص) بودیم در همان حال ابن ام مکتوم^۱ به حضور پیامبر آمد و این پس از نزول احکام حجاب بود، رسول خدا (ص) به ما فرمود پس پرده روید و از او حجاب داشته باشید، گفتیم ای رسول خدا مگر او کور نیست؟ او که ما را نمی‌بیند و نمی‌شناسد، پیامبر فرمود «مگر شما دوتن هم کورید مگر شما او را نمی‌بینید؟».

محمد بن عمر، از عبدالله بن جعفر ما را خبر داد که می‌گفته است * از صالح بن کیسان شنیدم می‌گفت احکام حجاب همسران رسول خدا (ص) در ماه ذی قعدة سال پنجم هجرت نازل شده است.

آنچه پیش از حجاب صورت گرفته است

واقدی، از ابو جعفر رازی و هُشیم از حسین از ابومالک ما را خبر داد که می‌گفته است * شبها که همسران رسول خدا (ص) برای قضای حاجت بیرون می‌رفتند گروهی از منافقان بر سر راه آنان می‌آمدند و آنان ناراحت می‌شدند و آزار می‌دیدند، آنها در این باره شکایت کردند و چون موضوع به منافقان تذکر داده شد گفتند ما نسبت به کنیزکان چنین می‌کنیم!! و در این هنگام این آیه نازل شد که می‌فرماید: «ای پیامبر! به همسرانت و دخترانت و زنان

۱. عمرو بن قیس که بیشتر به ابن ام مکتوم مشهور است پسر خاله جناب خدیجه و از پیشگامان هجرت به مدینه است و مدتها مؤذن رسول خدا بوده و مکرر در غزوات به سرپرستی شهر مدینه گماشته شده است به گفته برخی در جنگ قادسیه شهید شده است و به گفته برخی به مدینه برگشته و آنجا درگذشته است. به اسد الغابه، ج ۴، ص ۱۲۷ مراجعه شود.

مؤمن بگو که روپوشهای خود را بر خود فروهشته دارند این نزدیکتر از آن است که شناخته شوند، پس آزار نبینند و خداوند آمرزندهٔ مهربان است»^۱

محمد بن عمر واقدی، از سعید بن بشیر از قتاده، از حسن بصری در تفسیر همان آیه ما را خبر داد که می‌گفته است * منظور اصلی این است که سفلگان مدینه متعرض کنیزکان می‌شده‌اند و هنگامی که زنان آزاده هم بیرون می‌آمده‌اند گاهی آنان را برده می‌پنداشته‌اند و آزار می‌دیده‌اند بدین سبب خداوند آنان را فرمان داده است که روپوشهای خود را فروهشته دارند.

و باز واقدی از ابن ابی سبرة از ابو صخر، از ابن کعب قرظی ما را خبر داد که می‌گفته است * مردی از منافقان متعرض زنان مؤمن می‌شده و آنان را آزار می‌داده است و چون به او متذکر می‌شده‌اند می‌گفته است او را کنیز پنداشتم، خداوند متعال به زنان مسلمان فرمان داد تا لباس آنان مشخص و برخلاف کنیزکان باشد و روپوش خود را بر چهره و اندام خود فروهشته دارند و چهره را به گونه‌ی بی‌پوشند که فقط یک چشم ایشان بیرون باشد و می‌فرماید این شایسته‌تر از آن است که شناخته شوند.

و همو از مسلم بن خالد از ابن ابی نجیح از مجاهد در بیان این آیه که خداوند می‌فرماید «و کسانی که مردان و زنان مؤمن را در مورد چیزی که به‌دست آورند آزار می‌دهند»^۲ می‌گفته است یعنی به کاری که آن را انجام نداده‌اند.

و همو، از عمر بن حبیب، از صالح بن ابی حسان از عبید بن حنین دربارهٔ این آیات که خداوند می‌فرماید: «اگر منافقان و آنان که در دل آنان بیماری است و دروغ‌پردازان در مدینه باز نایستند تو را به نبرد با ایشان وامی‌داریم» تا آن‌جا که می‌فرماید «و هرگز برای سنت خدا تغییری نمی‌یابی»^۳ ما را خبر داد که منظور از همهٔ موارد همهٔ منافقان است.

و باز واقدی از اسامة بن زید بن اسلم از ابن کعب در تفسیر همان آیات ما را خبر داد که می‌گفته است * منظور منافقان‌اند و کسانی که در دل شک و تردید دارند.

۱. در عموم تفاسیر نیز این روایات ذیل همین آیه که پنجاه و نهمین آیه، سورهٔ سی و سوم - احزاب است آمده است. برای نمونه به تفسیر کشف‌الاسرار میبیدی و ابوالفتح رازی مراجعه شود.
۲. این آیه هم پنجاه و هشتمین آیه سورهٔ سی و سوم - احزاب است.
۳. آیات ۶۲-۶۰، سورهٔ سی و سوم - احزاب.

سخن درباره کسانی که می‌توانسته‌اند و برای آنان روا بوده است که به حضور همسران رسول خدا (ص) بروند

محمد بن عمر واقدی از معمر از زهری ما را خبر داد که از او پرسیده‌اند چه کسانی به حضور همسران رسول خدا می‌رفته‌اند؟ و او گفته است خویشاوندانی که از لحاظ نسب یا شیرخواری محرم بوده‌اند، پرسیدند درباره دیگر مردان چگونه بوده است؟ گفت نه تنها از آنان حجاب می‌داشتند که از پشت پرده با آنان سخن می‌گفتند گاهی همگی پشت یک پرده بودند ولی در مورد کنیزکان و کنیزکانی که پیمان آزادی نوشته بودند این موضوع رعایت نمی‌شد و آنان از مردان حجاب نمی‌داشتند.

و همو، از ابراهیم بن زید مکی و سفیان بن عیینه از عمرو بن دینار از ابوجعفر ما را خبر داد که می‌فرموده است * حسن و حسین هم همسران پیامبر (ص) را نمی‌دیده‌اند. ابن عباس می‌گفته است دیدار همسران رسول خدا برای آنان حلال بوده است.^۱

محمد بن عمر واقدی، ابن ابی سبرة، از عبدالمجید بن سهیل از عکرمه ما را خبر داد که می‌گفته است * به ابن عباس خبر رسیده بود که عایشه از حسن بن علی (ع) رو گرفته و پشت پرده رفته است، خود شنیدم که ابن عباس می‌گفت دیدار عایشه برای او حلال است. محمد بن عمر از معمر و عبدالرحمان بن عبدالعزیز و محمد بن عبدالله از زهری از گفته نهران برده آزاد کرده و وابسته ام سلمه ما را خبر دادند که ام سلمه به او که پیمان آزادی نوشته بوده است گفته است آیا هنوز چیزی از تعهد تو بر عهده‌ات مانده است؟ نهران گفته است آری، ام سلمه گفته است آن را به برادرزاده‌ام پرداز که کمکی از سوی من برای ازدواج او باشد. نهران گریسته و گفته است هرگز به او نخواهم پرداخت.^۲ ام سلمه گفته است اگر می‌پنداری که می‌توانی مرا ببینی چنین نیست که مرا نخواهی دید زیرا رسول خدا فرمود

۱. توجه دارید که بر طبق نص صریح قرآن مجید تمام ذریه طیبه نبوی نوه‌های دختری آن حضرت به همسران ایشان محرم‌اند.

۲. ملاحظه می‌فرمایید که نهران می‌پنداشته است بردگان در مدت پیمان می‌توانند با بانوانی که صاحب ایشانند آزادتر باشند و رعایت حجاب کامل شرط نیست و ام سلمه خلاف نظر او را از گفتار پیامبر (ص) ارائه داده است.

هرگاه برده‌یی برای آزادی خود با شما پیمان نوشت در تمام مدت پیمان از آنان حجاب داشته باشید.

و باز همو از اُسامه بن زید و عثیم بن نسطاس و سعید بن مسلم بن بابک ما را خبر داد که می‌گفته‌اند * سالم سبلان ایشان را خبر داده است که در مدت پیمان آزادی خویش با یکی از افراد خاندان نصر به حضور همسران رسول خدا می‌رفته است و آنان از او رو نمی‌گرفته‌اند و معمول همسران پیامبر چنین بوده است که از بردگان رو نمی‌گرفته‌اند و همچنین در مدت پیمان آزادی ایشان ولی همینکه آزاد می‌شده‌اند از آنان رو می‌گرفته‌اند. و باز واقدی از معمر و محمد بن عبدالله از زهری از نبهان ما را خبر دادند که از گفته ام سلمه نقل می‌کرده که می‌گفته است * با میمونه در محضر پیامبر (ص) بودیم و در همان حال ابن ام مکتوم به حضورشان آمد و این موضوع پس از نزول احکام حجاب بود. پیامبر به ما فرمود از او حجاب داشته باشید، گفتیم ای رسول خدا! او که کور است و نمی‌بیند، فرمود مگر شما هم کورید مگر او را نمی‌بینید؟

محمد بن عمر واقدی از ثوری، از فراس، از شعبی، از مسروق از عایشه ما را خبر داد که درباره این آیه که می‌فرماید «پیامبر برگزیده سزاوارتر است به گروندگان از خود ایشان و زنان او مادران آنها»^۱ چنین بوده است که بانویی به عایشه گفته است ای مادر! و عایشه گفته است من مادر مردان شمایم نه مادر زنهای شما. گوید این حدیث را برای عبدالله بن موسی مخزومی گفتم، او گفت مصعب بن عبدالله بن ابی امیه از ام سلمه مرا خبر داد که می‌گفته است * من مادر زنان و مردان شمایم.

سخن درباره کناره گیری رسول خدا از همسران خویش و اینکه آنان را مخیر فرمود که اگر می‌خواهند جدا شوند

محمد بن عمر از جاریه بن ابی عمران ما را خبر داد که می‌گفته است * از ابو سلمه حَضَر می

۱. بخشی از آیه ششم، سوره سی و سوم - احزاب است. گفته عایشه در تفسیر ابوالفتح هم نقل شده است و افزوده است منظور محرم بودن همسران رسول خدا به مردان نیست بلکه مقصود حرمت ازدواج با آنان است.

شنیدم می گفت همراه ابوسعید خدری و جابر بن عبدالله که در آن هنگام کور شده بود نشسته بودم و آن دو گفتگو می کردند، مردی آمد سلام داد و نشست و سپس به جابر گفت ای ابو عبدالله! عروۀ بن زبیر مرا به حضورت فرستاده است که پیرسم پیامبر (ص) در چه باره از زنان خود کناره گرفته است؟

جابر گفت یک شبانه روز بود که پیامبر (ص) به نماز جماعت نمی آمد، همه اندوههای گذشته و آینده ما را فرو گرفت. بر در خانه آن حضرت جمع شدیم و بلند گفتگو می کردیم که صدای ما را بشنود و بداند آن جاییم، مدتی طولانی درنگ کردیم نه اجازه ورود فرمود و نه خود پیش ما آمد، جابر می گوید گفتیم پیامبر (ص) دانستند که شما این جایید اگر می خواست اجازه دهد تا کنون اجازه می فرمود، پراکنده شوید و آن حضرت را میازارید، مردم پراکنده شدند غیر از عمر بن خطاب که همچنان ایستاد و سرفه می کرد و بلند سخن می گفت و برای خود اجازه ورود می خواست تا سرانجام پیامبر (ص) به او اجازه فرمود. عمر می گفت به حضور ایشان رفتم و دیدم دست بر گونه خود نهاده است و نشانه اندوه را در ایشان دیدم، گفتم ای رسول خدا! پدر و مادرم فدایت باد چه چیز شما را افسرده کرده است و مردم از ندیدن شما در چه اندوهی اند، فرمود ای عمر! این زنها از من چیزهایی می خواهند که ندارم - پیش من نیست - و این موضوع مرا چنان کرده است که می بینی، گفتم ای رسول خدا جمیلۀ دختر ثابت از من چیزی خواست که یارای آن را نداشتم^۱ و بر او چنان سیلی زدم که با گونه به زمین افتاد! و شما ای رسول خدا چنانی که خداوند وعده یاری فرموده و پس از سختی آسایش قرار خواهد داد. عمر گفت چندان با آن حضرت گفتگو کردم که متوجه شدم اندکی از گرفتگی و اندوه آن حضرت برطرف شد، من از حضور پیامبر بیرون آمدم و ابوبکر را دیدم و داستان را به او گفتم، ابوبکر پیش عایشه رفت و گفت خودت به خوبی می دانی که پیامبر (ص) چیزی را اندوخته و از شما پوشیده نمی دارد در این صورت چیزی را که ندارد از ایشان نخواهد، نیاز خودت را بررسی کن و به من بگو، عمر هم پیش دختر خود حفصه رفت و به او همانگونه گفت. سپس ابوبکر و عمر با یکدیگر پیش همسران دیگر پیامبر رفتند و همان مطلب را به آنان گفتند. هنگامی که پیش ام سلمه رفتند و آن سخن را برای او گفتند، ام سلمه گفت شما را با این سخنان چه کار است؟ پیامبر (ص)

۱. جمیلۀ همسر عمر و مادر پسرش عاصم است. شرح مختصری از احوال او در اُسد الغابه، ج ۵، ص ۴۱۷ آمده است.

خود از همه بر کار ما بینا تر است اگر می خواست ما را نهی کند نهی می فرمود. وانگهی اگر خواسته خود را از رسول خدا نخواهیم از چه کسی بخواهیم؟ و به من بگوئید آیا کسی در کارهای میان شما و همسرانتان دخالت می کند؟ ما هم این کار را از شما دو نفر نمی خواهیم، آن دو از پیش ام سلمه بیرون رفتند، همسران پیامبر (ص) به ام سلمه گفتند خدایت پاداش خیر دهد که چنین کردی ما نمی توانستیم پاسخ آن دو را بدهیم.

گوید، در این هنگام جابر به ابوسعید گفت آیا همینگونه که گفتیم نبود؟ گفت آری ولی باقی مانده یی هم دارد، جابر گفت آری به خواست خدا آن را هم می گویم و سپس افزود که خداوند در این باره این آیه را نازل فرمود «ای پیامبر به همسرانت بگو که اگر زندگی این جهانی و پیرایه آن را می خواهید بیاید شما را بهره مند سازم و شما را رها کنم رهایی پسندیده»^۱ یعنی بهره و کالایی که برای طلاق می دهند و «و اگر خدا و پیامبرش و سرای آخرت را می خواهید» باید خدا و پیامبرش را برگزینید و پس از او به همسری هیچ کس در نیابید، گوید رسول خدا (ص) این کار و پیشنهاد را از عایشه آغاز فرمود و به او گفت خداوند مرا فرمان داده است که شما را آزاد و مخیر بگذارم که یا خدا و پیامبرش و سرای دیگر را برگزینید یا این جهان و پیرایه آن را و من این پیشنهاد را از تو آغاز می کنم و تو را مختار قرار می دهم. عایشه گفت ای رسول خدا آیا به کس دیگری از آنان این مطلب را نفرموده ای؟ فرمود نه، عایشه گفت من خدا و پیامبرش و سرای دیگر را بزمی گزینم و لطفاً این موضوع را به همسرانت مگو. پیامبر فرمود حتماً به آنان خبر می دهم و پیامبر (ص) به همه همسران خود این پیشنهاد را فرمود و همگان خدا و پیامبرش و سرای آخرت را برگزیدند و آنان مخیر به گزینش میان دنیا و آخرت بودند و خداوند می فرماید «همانا خداوند برای نیکوکاران شما مزدی بزرگ فراهم ساخته است» و خداوند سپس می فرماید «ای همسران پیامبر! هر کس از شما ناشایستی آشکار آرد عذاب او دو برابر افزوده می شود و همانا آن بر خدا آسان است و هر کس از شما برای خدا و پیامبرش فروتنی کند و شایسته عمل کند پاداش او را دوبار می دهیمش و برای او روزی بی گرامی فراهم می آوریم. ای زنان پیامبر! شما مانند یکی از زنان نیستید اگر بترسید خدا را و در گفتار نرمی مکنید که آن کس که در دلش بیماری است طمع بندد و بگوئید سخن پسندیده، و در خانه های خود آرام

۱. آیه ۲۸، سوره سی و سوم - احزاب و برای آگاهی بیشتر در تفاسیر به کشف الاسرار میدی و ابوالفتح رازی مراجعه شود و به تفسیر برهان که توضیحات دیگری هم دارد.

گیرید و زیورهای خود را آشکار مسازید چون آشکار ساختن پیشینیان به نادانی»^۱
ابوسعید تأیید کرد که ماجرا به همین گونه بوده است. محمد بن سعد ضمن توضیح خود «فاحشه مبینة» را به معنی زنا گرفته است و افزوده است که خداوند می فرماید از خانه های خود بیرون مروید و منظور از کلمه «تبرج» را کنارنهادن روی بند دانسته است.

محمد بن عمر، از ابراهیم بن سعد، از صالح بن کیسان از زُهری از عبدالحمید بن عبد الرحمن بن زید بن خطاب از محمد پسر سعد بن ابی وقاص ما را خبر داد که می گفته است * عمر بن خطاب از پیامبر اجازه ورود خواست، در آن هنگام تنی چند از زنان قریش در حضور آن حضرت بودند و با صدای بلند با رسول خدا گفتگو می کردند و از ایشان درخواست جامه می کردند. چون صدای عمر را شنیدند که اجازه ورود می خواهد همگی حجاب پوشیدند و پشت پرده رفتند و هنگامی که عُمر وارد شد رسول خدا می خندید، عمر گفت ای رسول خدا! خداوند همواره خندان و شاد است دارد. پیامبر فرمودند از این زن ها که پیش من هستند خنده ام گرفت که چون صدای تو را شنیدند شتابان پشت پرده رفتند. عمر به آن بانوان گفت ای کسانی که دشمن خویش هستید آیا مرا هیبت می دارید و رسول خدا را هیبت نمی دارید؟ گفتند تو خشن و تندخویی و کجا با رسول خدا سنجیده می شوی، سپس رسول خدا فرمود سوگند به کسی که جان من در دست اوست هرگاه شیطان ببیند که تو راهی را می پیمایی او راه دیگری غیر از راه تو را پیش می گیرد.

همچنین واقدی از ابوبکر بن اسماعیل بن محمد بن سعد بن ابی وقاص از پدرش از جدش ما را خبر داد که می گفته است * همسران رسول خدا در حضور آن حضرت بودند و از ایشان جامه می خواستند و عمر وارد شد و چنان گفته شد.

۱. این ها آیات ۲۹ تا ۳۲، سوره سی و سوم - احزاب است. محمد بن سعد در راستای عقاید خودش درباره آنان کلمه فاحشه را به زنا معنی کرده که مورد قبول شیعه و معتزله و گروه بسیاری از فرقه های اهل سنت نیست. ابوالفتح آن را معصیتی دانسته که مایه آزار خدا و پیامبر است. در تفسیر برهان آن کار را قیام و خروج علیه امام معنی کرده اند. زمخشری هم در تفسیر کشاف آن را به شدت رد می کند و می گوید ضمن تفسیر آیه افک در سوره نور به تفصیل توضیح داده است.

سخن درباره دو بانویی که علیه رسول خدا (ص) همکاری کردند و پشت به پشت دادند و مخیر کردن رسول خدا (ص) همسران خود را

محمد بن عمر واقدی از معمر بن راشد از زُهری از عبیدالله بن عبدالله بن ابی ثور از ابن عباس ما را خبر داد که می‌گفته است * همواره در این صدد بودم که از عمر بن خطاب درباره آن دو زن از همسران رسول خدا (ص) که خداوند متعال درباره‌شان فرموده است «اگر به سوی خدا توبه هم کنید همانا به تحقیق که دلهای شما دگرگون گشته است»^۱ پرسم، فرصتی پیش نمی‌آمد تا آنکه عمر حج گزارد و من هم همراهش حج گزاردم، او میان راه برای قضای حاجت از راه کناره گرفت، من هم با مشک کوچک آب از راه کناره گرفتم، او رفت و برگشت و من از ظرف آب بر دست او ریختم و وضو گرفت، در آن حال پرسیدم که ای امیر مؤمنان! آن دو همسر رسول خدا که آیه فوق درباره آنان نازل شده است کیستند؟ عمر گفت ای ابن عباس! جای شگفتی است که تو ندانی! آن دو حفصه و عایشه‌اند، آنگاه عمر خود شروع به بیان موضوع کرد و چنین گفت که من و یکی از همسایگانم از انصار در محله خاندان اُمیه بن زید ساکن بودیم و هر یک روز در میان به حضور پیامبر (ص) می‌رفتیم، یک روز من می‌رفتم و روز دیگر او می‌رفت، روزی که من می‌رفتم اخبار آن روز را از وحی که نازل شده بود و امور دیگر برای او می‌آوردیم و روزی که او می‌رفت همینگونه رفتار می‌کرد، عمر گفت ما مردان قریش بر زنان خود چیره بودیم و چون پیش انصار آمدیم دیدیم مردمی هستند که زنان بر مردان چیره‌اند، همسران ما از فرهنگ انصار متأثر شدند و چنان شد که روزی بر سر همسر فریاد کشیدیم او هم بر سر من فریاد کشید، از این کار سخت شگفت کردم و آن را بسیار زشت شمردم. همسرم گفت چرا این کار مرا زشت می‌شمی و به خدا سوگند همسران رسول خدا دهان به دهان آن حضرت می‌گذارند و گاه یکی از ایشان یک روز تا شب با آن حضرت قهر می‌کند و از او فاصله می‌گیرد، این موضوع مرا به بیم انداخت و گفتم هر کدامشان این کار را انجام دهد زیان می‌کند، جامه

۱. بخشی از آیه چهارم، سوره شصت و ششم - تحریم است. ابوالفتح رازی هم در تفسیر، ج ۱۱، ص ۱۹۷ چاپ مرحوم شعرانی این روایت را آورده است.

پوشیدم و از خانه بیرون آمدم و پیش دخترم حفصه رفتم و پرسیدم آیا کسی از شما هست که یک روز تا شب رسول خدا را به خشم آورد یا خودش با آن حضرت خشم گیرد؟ گفت آری، گفتم بدبخت و زیانکار خواهی بود، آیا خود را در امان می بینی که خداوند به سبب خشم پیامبرش بر تو خشم گیرد و نابود و درمانده ات سازد؟ از پیامبر فزون طلبی مکن و در هیچ مورد گفته ایشان را رد مکن و از ایشان قهر مکن و هرچه می خواهی از من بخواه و اگر می بینی هووی تو از تو زیباتر و در نظر پیامبر دوست داشتنی تر است ناراحت مباش و مقصودم عایشه بود، عمر افزود که در آن روزها به ما خبر رسیده بود قبیله غسان اسبهای خود را نعل می زنند و آماده جنگ با ما می شوند، و همان هنگام دوستم که به شهر رفته بود شامگاه برگشت و در خانه ام را محکم زد، و بانگ برداشت که مگر عمر خواب است، ترسیدم و شتابان بیرون آمدم، گفت امروز کار بزرگی رخ داده است، گفتم چه خبر است آیا قبیله غسان آمده اند؟ گفت مهمتر و بزرگتر از آن است، پیامبر(ص) همسران خود را طلاق داده است. گفتم وای حفصه که نوید و زیان دیده شد گمان می بردم که این کار به زودی صورت خواهد گرفت. جامه پوشیدم و بیرون آمدم و نماز صبح را همراه رسول خدا گزاردم و پیامبر(ص) دالان چه بی داشت که آن جارفت و کرانه گرفت. من پیش حفصه رفتم دیدم می گرید، پرسیدم چه چیز تو را به گریه واداشته است؟ مگر این موضوع را به تو نگفته بودم؟ آیا پیامبر شما را طلاق داده است؟ گفت نمی دانم چه بگویم، در این دالانچه از همگان کناره گرفته است، عمر می گوید از خانه او بیرون آمدم و به مسجد و کنار منبر رفتم دیدم گروهی آن جا نشسته اند و برخی از ایشان گریه می کنند، من هم کنارشان نشستم ولی ناراحتی و دلتنگی بر من چیره شد و کنار دالانچه بی که پیامبر(ص) آن جا بود رفتم و به غلام سیاهی که بر در ایستاده بود گفتم از ایشان برای عمر اجازه ورود بخواه، غلام رفت و با پیامبر گفت و پیش من برگشت و گفت گفتم پاسخی نفرمود، من برگشتم و کنار منبر با همان گروه نشستم ولی قرار نداشتم دوباره برگشتم و به غلام گفتم برای عمر اجازه بگیر. رفت و باز آمد و گفت گفتم پاسخی نفرمود، باز گشتم و همچنان با آن گروه کنار منبر نشستم. باز بی قرار شدم و پیش غلام رفتم و گفتم برای عمر اجازه بگیر، رفت و بیرون آمد و گفت گفتم و نام بردم سکوت فرمود. برگشتم و چون پشت کردم و چند گامی رفتم غلام مرا فراخواند و گفت برای تو اجازه فرمود، به حضور پیامبر رفتم و دیدم بر بوریایی دراز کشیده است و تشکی ندارد و فقط زیر سر بالشی انباشته از لیف خرما داشت. بوریای و برجستگی شن ها بر

پهلوی آن حضرت اثر کرده و نقش انداخته بود. سلام دادم و همچنان که ایستاده بودم پرسیدم آیا همسران خود را طلاق داده‌ای؟ فرمود نه، تکبیر گفتم و همچنان که ایستاده بودم گفتم اجازه دارم ساعتی انیس و همدم رسول خدا باشم؟ موافقت فرمود، گفتم مرا به یاد دارید که ما مردان قریش بر زنان خود چیرگی داشتیم و چون به مدینه آمدیم کنار مردمی آمدیم که زنان ایشان بر مردان چیره بودند و چنان شده است که همسر من خشم گرفت و پاسخ مرا داد و چون این کار او را زشت شمردم گفت این کار مرا زشت می‌شمری و حال آنکه همسران رسول خدا هم پاسخ او را می‌دهند و از او کناره می‌گیرند و گاه یکی از ایشان تمام روز را تا شب از او کناره می‌گیرد، من گفتم بی‌چاره حفصه که نو مید و زیان کار خواهد شد، آیا آنان درامانند و نمی‌ترسند که خداوند به سبب خشم پیامبرش خشم گیرد و هلاک و نابود شوند؟ عمر گفت پیامبر (ص) لبخندی زد و من فرصت شمردم و گفتم ای رسول خدا کاش مرا دیده بودی که پیش حفصه رفتم و به او گفتم نباید ناراحت شوی از اینکه می‌بینی دوست تو — عایشه — از تو زیباتر و در نظر رسول خدا محبوب‌تر است، در این هنگام پیامبر (ص) لبخند دیگری زد و من همینکه لبخند دوم او را دیدم نشستم، و چشم به اطراف همان حجره انداختم به خدا سوگند هیچ چیز که چشمگیر باشد جز سه پوست تخت ندیدم، عرض کردم ای رسول خدا دعا کنید که خداوند بر امت شما گشایش دهد که پارسیان و رومیان در گشایش‌اند و با آنکه خدا را نمی‌پرستند نعمتهای این جهان به آنان ارزانی شده است، گوید در این هنگام پیامبر که تکیه داده بود نشست و فرمود ای پسر خطاب مگر تو در این موضوع تردید داری که خوشی‌ها و بهره‌های پسندیده‌ی ایشان فقط در همین جهان به آنان داده شده است، عمر می‌گوید به رسول خدا گفتم برای من آمرزش خواهی کن.

عمر می‌گفته است رسول خدا (ص) به سبب آنکه همین سخن را؟!^۱ حفصه به عایشه گفته بود از زنان خود بیست و نه شبانه‌روز کناره گرفت و فرمود «یک ماه پیش ایشان نخواهم رفت» و این به سبب دلتنگی شدید پیامبر از ایشان بود و خداوند در این باره به پیامبر عتاب فرمود، و چون بیست و نه شبانه‌روز گذشت رسول خدا (ص) به خانه عایشه رفت و نوبت را از آن‌جا شروع فرمود. عایشه پرسید که مگر سوگند نخورده بودی که یک ماه پیش ما نیایی؟ و حال آنکه روز شماری کرده‌ام و پس از بیست و نه شبانه‌روز آمده‌ای، پیامبر

۱. ملاحظه می‌فرمایید که هیچگونه رمز و رازی نبوده است و این روایات از این جهات ست و غیرقابل اعتماد است. عتاب‌های تند خداوند نسبت به آن دو همسر حضرت ختمی مرتبت فزاتر از این حرف‌هاست.

فرمود «این ماه بیست و نه روزه است» و آن ماه همانگونه و بیست و نه روزه بود، عایشه می‌گفته است سپس خداوند آیات تخییر را نازل فرمود که در آنها چنین فرموده است: «ای پیامبر برگزیده! به همسرانت بگو اگر زندگی این جهانی و پیرایه آن را می‌خواهید بیاید تا شما را چیزی دهم و رها سازم رها کردن پسندیده و اگر خدا و پیامبرش و سرای آخرت را می‌خواهید خداوند برای نیکوکاران شما پاداشی بزرگ فراهم فرموده است».^۱

عایشه در پی سخن خود می‌گفته است * رسول خدا(ص) از من آغاز کرد و فرمود موضوعی را به تو یاد آور می‌شوم و بر تو باد که شتاب نکنی تا با پدر و مادرت رایزنی کنی. عایشه می‌گوید چون می‌دانستم پدر و مادرم هرگز مرا بر جدایی از آن حضرت فرمان نمی‌دهند، به ایشان گفتم می‌گویی در این باره با پدر و مادرم رایزنی کنم! نه که من خدا و پیامبرش و سرای آخرت را می‌خواهم. گوید رسول خدا سپس دیگر همسران خود را مخیر فرمود که آنان هم مانند عایشه پاسخ دادند.

محمد بن عمر واقدی، از معمر، از زُهری، از هند دختر حارث از ام سلمه ما را خبر داد که می‌گفته است * هنگامی که رسول خدا در سراچه‌یی از همسران خود کناره گرفت، من می‌گریستم و هر کس پیش من می‌آمد و می‌پرسید آیا رسول خدا تو را طلاق داده است؟ می‌گفتم به خدا سوگند نمی‌دانم، تا آنکه عمر آمد و به حضور آن حضرت رفت و پرسید آیا همسرانت را طلاق داده‌ای؟ پیامبر فرمود نه و عمر چنان با صدای بلند تکبیر گفت که ما در حجره‌های خود آن را شنیدیم و متوجه شدیم که عمر از آن حضرت پرسیده است و چون پاسخ منفی داده است عمر تکبیر گفته است و پس از آن این خبر به ما رسید.

همچنین واقدی از سلیمان بن بلال، و سفیان از یحیی بن سعید، از عبید بن حنین، از ابن عباس ما را خبر دادند که می‌گفته است * از عمر بن خطاب درباره آن دو زنی که علیه پیامبر(ص) همکاری و هم‌پشتی کردند پرسیدم، گفت عایشه و حفصه بودند.

محمد بن عمر واقدی، از گفته خلف بن خلیفه از ابوهاشم رُمَانی^۲ از سعید بن جبیر ما را خبر داد که درباره «صالح المؤمنین»^۳ می‌گفته است منظور عمر بن خطاب است.^۴

۱. آیه‌های ۲۸ و ۲۹، سوره سی و سوم - احزاب است.

۲. از محدثان قرن دوم هجری است با ابوهاشم رمانی معتزلی قرن چهارم اشتباه نشود.

۳ و ۴. بخشی از آیه چهارم، سوره شصت و ششم - تحریم است. سیوطی در تفسیر درالمثور از اسماء دختر عُمیس و هم از

محمد بن عمر واقدی از شعبه ما را خبر داد که می گفته است * از ابن عباس شنیدم می گفت روزی که نوبت اقامت پیامبر (ص) در خانه عایشه بود، حفصه از خانه اش بیرون آمد، آن روز پیامبر (ص) پیش کنیز خود رفته بود و با آنکه بر چهره اش نقاب بود، حفصه به پیامبر گفت من متوجه شدم که چه کار کردی، رسول خدا به حفصه فرمود این راز را پوشیده دار و این کنیزک بر من حرام است. حفصه همان دم پیش عایشه رفت و او را آگاه کرد و به او مژده داد که پیامبر (ص) ماریه قبطیه را بر خود حرام فرموده است، با این حال عایشه به پیامبر گفت روزی که نوبت من است با کنیز قبطی خود هم بستر می شوی ولی در مورد دیگر همسران روزی را که نوبت ایشان است به خودشان اختصاص می دهی و خداوند این آیه را نازل فرمود که می فرماید: «هنگامی که پیامبر حدیثی را به صورت راز به یکی از همسران خود گفت» که منظور گفتن آن سخن به حفصه است. «و چون آن را - به عایشه - خبر داد و خداوند آن را بر پیامبر هویدا کرد پیامبر بعضی از آن را به حفصه بازگو کرد و اعراض کرد از بعضی از آن. و چون پیامبر به حفصه خبر داد، حفصه گفت این را چه کسی به تو خبر داد، پیامبر گفت دانای آگاه مرا خبر داد، اگر شما دوتن توبه کنید به سوی خدا همانا به تحقیق دلهای شما دگرگون گشته» یعنی دل حفصه و عایشه «و اگر هم پشت شوید بر ضد او» یعنی حفصه و عایشه «همانا که خداوند خود و جبریل و مرد نکوکار مؤمنان و پس از آن فرشتگان یاری دهنده و هم پشت پیامبرند» «شاید پروردگار او - پیامبر - اگر طلاقان دهد» گوید پیامبر (ص) بیست و نه شب از همسران خود کناره گرفت و سپس این آیه نازل شد «ای پیامبر عالی مقدار! برای چه آنچه را خدا بر تو حلال کرده است حرام می کنی با این تحریم خشنودی زنان خود را می جویی و خدای آمرزنده مهربان است»^۵ به رسول خدا فرمان داده شد. ایشان کفاره سوگند خویش را پرداخت و زنان خود را برای خویش نگهداشت.

محمد بن عمر واقدی گوید مالک بن انس از زید بن اسلم مرا خبر داد که می گفته است * پیامبر (ص) کنیز خود یعنی مادر ابراهیم را بر خود حرام کرد و فرمود او بر من حرام است و سپس سوگند خورد و گفت به خدا سوگند با او نزدیکی نمی کنم و خداوند این آیه را

→

ابن عباس، و متقی در کنز العمال و هبشی در مجمع خود که همگی از بزرگان اهل سنت اند منظور و مصداق روشن صالح المؤمنین علی (ع) را دانسته اند، و برای آگاهی نسبی از منابع شیعی به تفسیر برهان، ج ۴، ص ۳۵۳ مراجعه شود.
۵. ترجمه این آیات برگرفته از تفسیر شریف ابوالفتح رازی است.

نازل فرمود که «به تحقیق که واجب کرد خدا برای شما گشودن سوگندهایتان را»، و اقدی در پی این سخن خود می‌گوید مالک بن انس می‌گفت این حرمت در مورد کنیزکان اعمال نمی‌شود و اگر مرد به کنیز خود بگوید تو بر من حرامی مسئله‌یی نیست ولی اگر بگوید به خدا سوگند با تو نزدیکی نمی‌کنم پرداخت کفاره سوگند بر او واجب می‌شود.

و همو از ابو حاتم از جویبر از ضحاک ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر(ص) کنیزک خود را بر خویش حرام کرد، خداوند آن را قبول نفرمود و پیامبر کفاره سوگند خود را پرداخت و او را برگرداند.

همچنین و اقدی از معمر از قتاده ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر(ص) با سوگند او را بر خود حرام فرموده بود.

و باز و اقدی، از ثوری، از داود بن ابی هند، از شعبی، از مسروق ما را خبر داد که می‌گفته است * رسول خدا(ص) نسبت به کنیز خود ایلاء کرد و تماس با او را بر خود حرام فرمود و خداوند متعال در باره ایلاء این آیه را نازل فرمود «خداوند برای شما گشودن سوگندهایتان را فریضه قرار داده است» و نیز این آیه را نازل فرموده است «ای پیامبر برای چه آنچه را خداوند برای تو حلال کرده است حرام می‌کنی خشنودی همسرانت را می‌جویی» و همانگونه که گفته شد این تحریم در مورد کنیزکان حلال است.

و باز و اقدی از موسی بن یعقوب از ابو الحویرث از محمد بن جبیر بن مطعم ما را خبر داد که می‌گفته است * حفصه از خانه خود بیرون رفت پیامبر(ص) به کنیزک خود - ماریه قبطیه - پیام داد و او به خانه حفصه آمد، در این میان حفصه باز آمد و ماریه در خانه او همراه پیامبر(ص) بود، حفصه به صورت اعتراض گفت، ای رسول خدا در روزی که نوبت من است و در خانه من و در بستر من! پیامبر(ص) به حفصه فرمود «خاموش باش و برای تو سوگند می‌خورم که از این پس هرگز با او هم‌بستر نمی‌شوم، و تو این موضوع را بر زبان میاور» حفصه رفت و عایشه را آگاه ساخت و خداوند این آیه را نازل کرد «ای پیامبر! برای چه آنچه را که خداوند بر تو حلال کرده است حرام می‌کنی» و این تحریم حلال بوده است. سپس خداوند فرموده است «خدای گشودن سوگندهایتان را برای شما فریضه قرار داده است» و چون پیامبر نسبت به کنیزک خود ایلاء کرده بود کفاره سوگند خویش را پرداخت، آنگاه خداوند فرموده است «هنگامی که پیامبر(ص) سخنی را پوشیده به یکی از همسرانش گفت» یعنی حفصه «و چون آن را خبر داد» یعنی هنگامی که حفصه عایشه را آگاه کرد «و

خداوند آن را بر پیامبر آشکار ساخت برخی از آن را بازگو کرد و از برخی روی برگرداند و چون آن زن را خبر داد» یعنی حفصه را، حفصه پرسید «چه کسی این را به تو خبر داد، گفت دانای آگاه، اگر به سوی خدا توبه برید دل‌های شما دگرگون گشته است» یعنی دل حفصه و عایشه «و اگر علیه او پشت بر پشت دهید» که خطاب به همان دو نفر است «همانا خداوند مولای اوست» و پیامبر فرمود من یک ماه پیش شما نخواهم آمد.

محمد بن عمر واقدی، از عبدالله بن موسی، از مصعب بن عبدالله از گفته ام سلمه همسر پیامبر (ص) هم برای ما همینگونه خبر داد.

همچنین واقدی از مخرمه بن بُکَیر از پدرش از گفته عروة بن زبیر ما را خبر داد که می‌گفته است * حفصه به خانه پدر خود رفت که با او گفتگویی کند، پیامبر (ص) به ماریه قبطیه پیام داد و او آن‌جا آمد و پیامبر (ص) با او هم‌بستر شد، در همان هنگام حفصه از خانه پدر برگشت و آن دو را دید و سخت به غیرت آمد، پیامبر کنیزک خود را از خانه حفصه بیرون فرستاد و حفصه در آمد و گفت خود دیدم و به خدا سوگند نسبت به من بد کردی، پیامبر فرمود به خدا سوگند تو را راضی می‌کنم و رازی را به تو می‌گویم و آن را برای من پوشیده بدار، حفصه پرسید آن راز چیست؟ فرمود تو را بر خود گواه می‌گیرم که این کنیزک من بر من حرام خواهد بود، و با این کار خشنودی حفصه را می‌خواست، حفصه و عایشه پشت به پشت داده بودند و علیه همسران پیامبر (ص) یکدیگر را یاری می‌دادند، گوید حفصه همان دم پیش عایشه رفت و او را گفت تو را مژده باد که خداوند کنیز پیامبر را بر او حرام کرده است و چون حفصه راز رسول خدا را آشکار کرد خداوند آیات نخست تا پنجم سوره تحریم را نازل فرمود که می‌گوید «ای پیامبر! چرا آنچه را که خداوند برای تو حلال کرده است حرام می‌کنی. خشنودی همسرانت را می‌جویی» تا آن‌جا که می‌فرماید «بیوگان و دوشیزگان».

و باز واقدی، از سُؤید، از اسحاق بن عبدالله از قاسم بن محمد بن ابی بکر ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر (ص) با کنیزک خود ماریه در خانه حفصه خلوت کرد و چون پیامبر (ص) از خانه بیرون آمد حفصه بر در خانه نشسته بود و گفت ای رسول خدا در خانه من آن هم در روزی که نوبت من است، پیامبر فرمود آن کنیزک بر من حرام است دست بردار، حفصه گفت سخت را نمی‌پذیرم!! مگر آنکه برایم سوگند بخوری، و پیامبر فرمود به خدا سوگند هرگز با او تماس نخواهم گرفت. قاسم بن محمد بن ابی بکر عقیده داشت که

گفتار زوج که بگوید کنیزم بر من حرام است ارزشی ندارد.

محمد بن عمر واقدی از ابومعشر از حارثة بن ابی الرجال ما را خبر داد که می گفته است * همراه قاسم بن محمد پیش عمره دختر عبدالرحمان رفتیم، قاسم از عمره پرسید که ای ام محمد! پیامبر (ص) برای چه موضوعی از همسران خویش کناره گرفت؟ عمره گفت^۱ عایشه مرا خبر داد که چیزی برای پیامبر (ص) هدیه آوردند، آن حضرت سهم هریک از همسران خود را فرستاد و برای زینب دختر جحش هم همان اندازه فرستاد، زینب به آن اندازه خشنود نشد، مقداری افزودند و زینب باز هم خشنود نشد - آن را پس فرستاد. من به پیامبر گفتم زینب با پس فرستادن هدیه شما را خوار و کوچک کرد، پیامبر فرمود شما در پیشگاه خداوند کم ارزش تر از این هستید که مرا زیون و کوچک سازید و یک ماه پیش شما نخواهم آمد، عایشه می گفت پیامبر (ص) به سراچه بی رفت، گوید عمر بن خطاب با مردی از انصار عقد برادری بسته بود هر سخن که عمر می شنید به او می گفت و او هم هر خبری می شنید به عمر گزارش می داد، عمر در آن روز آن مرد انصاری را دید و پرسید چه خبر تازه؟ او گفت خبری بس بزرگ، عمر گفت شاید حارث بن ابی شمر غسانی^۲ به سوی مدینه حرکت کرده است؟ مرد انصاری گفت از آن هم بزرگتر و مهم تر است. عمر پرسید چیست؟ گفت پیامبر را چنان می بینم که همسران خود را طلاق داده است، عمر گفت آری به کوری چشم حفصه من همواره حفصه را از اینکه مانند عایشه پاسخ پیامبر را بدهد و برایشان اعتراض کند منع می کردم، عمر بن خطاب به مسجد رفت و دید مردم چنان خاموش - و اندوهگین - نشسته اند که گویی پرنده بر سرشان نشسته است، عمر از پلکان چوبی که به سراچه می رسید و ویژه رفت و آمد پیامبر بود بالا رفت متوجه شد که غلامی حبشی بر در سراچه ایستاده است، عمر گفت ای رسول خدا درود و رحمت و برکتهای خداوند بر تو باد آیا می توانم داخل شوم؟ گوید غلام حبشی سر خود را درون سراچه کرد و سپس با سر خود به عمر اشاره کرد که نه. گوید عمر ساعتی درنگ کرد ولی آرام نداشت و بار دیگر دو پله از پلکان را بالا رفت و همانگونه سلام داد و اجازه ورود خواست، غلام حبشی سر خود را وارد سراچه کرد و به عمر گفت وارد شو، عمر وارد سراچه شد و دید که پیامبر (ص) دراز

۱. عمره که از خاندان نجار انصار است پیوسته به عایشه بوده و از او و ام سلمه احادیثی نقل کرده است شرح حالی از او در همین جلد طبقات خواهد آمد.

۲. از امیران غسانی شام که در اطراف دمشق حکومت داشته است، به زرکلی، الاعلام مراجعه فرماید.

کشیده است درحالی که زیر سرش متکایی انباشته از لیف خرما قرار داشت و میان بدن آن حضرت و زمین فقط بوریایی بود که بر پهلوی رسول خدا اثر گذاشته بود عمر چون آن را دید دیدگانش به اشک نشست و گریست. پیامبر(ص) پرسید ای عمر! چه چیز تو را به گریستن واداشته است؟ گفت ای رسول خدا خسرو و قیصر که دشمنان خدایند فرشهای دیبا و ابریشم می گسترند و تو که برگزیده و پیامبر خدایی جز بوریایی میان پیکرت و زمین قرار ندارد و متکایی انباشته از لیف خرما و کنار بالین تو پوست گندیده گوسپندی است. پیامبر فرمود، آنان گروهی هستند که چیزهای پاکیزه و بهره شان در همین جهان به آنان عرضه شده است، سپس عمر از رسول خدا پرسید که آیا همسرانت را طلاق داده ای؟ فرمود نه، عمر چنان تکبیر می گفت که همه حاضران در مسجد آن را شنیدند، آنگاه عمر گفت ای رسول خدا من به حفصه گفتم مبادا زیبایی عایشه و محبت رسول خدا به او تو را بفریبد و همانگونه که عایشه جواب رسول خدا را می دهد تو هم جواب دهی، گوید چون عمر سخن از زیبایی و خوبی عایشه به میان آورد پیامبر(ص) لبخند زد، عمر سپس افزود که اگر چیزی را از حفصه ناخوش می داری او را طلاق بده که به خدا سوگند تو در نظرم از مال و افراد خانواده ام محبوب تری، پیامبر فرمود «ای عمر هرگز بنده یی به خدا ایمان نمی آورد تا آنکه من در نظر او محبوب تر از خودش نباشم» عمر گفت ای رسول خدا! به خدا سوگند که تو در نظر من از خودم محبوب تری، گوید چون بیست و نه شب گذشت «از آن سراچه فرود آمد. عایشه می گوید به پیامبر گفتم پدر و مادرم فدای تو باد من سخن بی اهمیتی گفتم و بر من خشم گرفتی، مگر نگفته بودی یک ماه از ما کناره می گیری؟ فرمود ای عایشه ماه گاه سی روزه و گاه بیست و نه روزه است و با انگشت ابهام خود آن را نشان می داد.

محمد بن عمر واقدی ما را خبر داد و گفت عبدالله بن جعفر هم از ابن ابی عؤن از ابن مناح از عایشه همینگونه و نزدیک به حدیث عمره از عایشه نقل می کرد جز اینکه او می افزود که چون عمر با آن مرد انصاری دیدار و گفتگو کرد، گفت ای وای بر حفصه! و می گفت عمر پیش حفصه رفته و گفته است شاید تو نیز همانگونه که عایشه پاسخ پیامبر را می دهد رفتار می کنی و حال آنکه باید بدانی نه محبوبیت عایشه و نه زیبایی زینب را داری، گوید عمر سپس پیش ام سلمه رفت و گفت آیا شما با پیامبر(ص) بگو و مگو می کنید و پاسخ او را می دهید؟ ام سلمه گفت جای بسی شگفتی است تو را چه کار به این کار است که در راستای روابط پیامبر و همسرانش مداخله کنی، آری ما با آن حضرت بگو و مگو می کنیم

اگر تحمل فرماید از هر کسی به آن کار سزاوارتر است و اگر ما را نهدی فرماید در نظر ما برای آن کار از تو سزاوارتر و شایسته تر است، عمر می گفته است از مداخله و سخن گفتن با همسران پیامبر سخت پشیمان شدم.

و باز محمد بن عمر واقدی از گفته مالک و عبدالرحمان دو پسر ابوالرجال از پدرشان از عمره از عایشه ما را خبر داد که می گفته است * برای پیامبر (ص) مقداری گوشت هدیه آوردند، پیامبر به من فرمود برای زینب دختر جحش از این گوشت هدیه فرست، من چنان کردم ولی زینب آن را برگرداند و پیامبر فرمود تو را به خدا سوگند می دهم بیشتر و افزون کن. من چنان کردم و سه بار بر مقدار گوشت افزودم و به پیامبر گفتم، تو را خوار و سبک ساخت. رسول خدا فرمود شما در پیشگاه خداوند کوچکتر از آنید که مرا خوار و سبک کنید تا بیست و نه روز پیش شما نخواهم آمد، آنگاه فرمود این ماه که در آن هستیم این چنین است و سه بار انگشتان دستهای خویش را نشان داد و بار سوم یکی از انگشتان خود را جمع کرد.

محمد بن عمر ما را خبر داد و گفت محمد بن عبدالله از زهری از عروه از عایشه برایم نقل کرد که می گفته است * پیامبر (ص) گوسپندی کشت و مرا دستور فرمود که آن را میان همسرانش تقسیم کنم من چنان کردم پیامبر (ص) سهم زینب دختر جحش را برای او فرستاد و زینب آن را برگرداند پیامبر فرمود چیزی بر آن بیفزایید و این کار سه بار تکرار شد و او همچنان برگرداند، من به پیامبر گفتم زینب با پس فرستادن هدیه تو را کوچک و خوار کرد، و آن حضرت فرمود شما کوچکتر از آنید که او بتواند مرا خوار و کوچک کند و به خدا سوگند یک ماه از شما کناره می گیرم و در سراچه خویش از ما عزت اختیار کرد، گوید عمر بن خطاب با اوس بن خولّی برادر خوانده بود، اوس هر چه می شنید به عمر می گفت و عمر هم آنچه می شنید به او خبر می داد، قضا را عمر در آن روز اوس را دید و گفت چه خبر تازه؟ اوس گفت خبر بسیار مهمی است، عمر پرسید شاید حارث بن ابی شمر که به ما خبر رسیده است اسبهای خود را نعل می زند و آماده می سازد آهنگ ما کرده است؟ اوس گفت این خبر مهمتر از آن است، عمر پرسید چه خبر است؟ گفت گمان من این است که پیامبر همسران خود را طلاق داده است. عمر گفت ای وای بر حفصه که من او را از اینکه مانند عایشه پاسخ پیامبر را بدهد نهدی کرده بودم، عمر سپس پیش حفصه رفت و از او پرسید شاید تو نیز همانگونه که عایشه پاسخ پیامبر را می دهد پاسخ ایشان را داده ای، تو باید توجه داشته

باشی که همچون عایشه مورد توجه نیستی و از زیبایی زینب دختر جحش هم بی بهره ای، عمر سپس پیش ام سلمه رفت و دنباله این حدیث هم مانند همان حدیثی است که عبدالله بن جعفر از ابن ابی عون از ابن مناح نقل کرده است.

و باز واقدی ما را خبر داد و گفت محمد بن عبدالله از زهری از عبیدالله بن عبدالله بن عتبّه از ابن عباس ما را خبر داد که می گفته است * از عمر بن خطاب شنیدم که می گفت هنگامی که حفصه رازی را که رسول خدا به او گفته بود که به سبب دلگیری از همسرانش یک ماه پیش آنان نخواهد رفت برای عایشه فاش و بازگو کرده بود، آن حضرت در سراچه یی عزلت اختیار کرد و یک ماه پیش آنان نرفت، و پیامبر پس از بیست و نه روز نخست به خانه ام سلمه و پیش او رفت و فرمود این ماه بیست و نه روزه بود و همانگونه بود.

محمد بن عمر واقدی از عبدالله بن سلیمان از عمرو بن شعیب از پدرش از جدش ما را خبر داد که می گفته است * هنگامی که رسول خدا(ص) همسران خود را مخیر فرمود این کار را از عایشه آغاز کرد و به ابوبکر هم فرمود «تو مرا در مقابل عایشه باری کن» عایشه گفت به خدا سوگند هیچ کس بر ضد من تو را باری نخواهد داد و به من بگو موضوع چیست؟ رسول خدا به عایشه فرمود خداوند تو را مخیر فرموده است، عایشه گفت من خدا و پیامبرش را برمی گزینم و سپس به پیامبر گفت این گفته من پیش شما امانت باشد هیچ کدام از آنها را آگاه مکن رسول خدا فرمود من برای به رنج انداختن و دشوار ساختن برانگیخته نشده ام که مژده رسان برانگیخته شده ام و اگر از من پرسند ایشان را آگاه خواهم ساخت. پیامبر(ص) سپس حفصه را مخیر فرمود، حفصه پرسید عایشه در این باره چه گفته است؟ پیامبر او را از گفته عایشه آگاه فرمود و همه همسران رسول خدا، خدا و پیامبرش را برگزیدند غیر از همان زن عامری که پیوستن به قوم خود و جدایی را برگزید، او بعدها می گفت من زنی بدبختم و مشکل جمع می کرد و می فروخت و هرگاه بر در خانه همسران پیامبر می آمد و اجازه ورود می خواست، چون می پرسیدند کیست؟ می گفت من بدبخت.

و باز واقدی از گفته عبدالله بن جعفر از ابن ابی عون از ابن مناح ما را خبر داد که می گفته است * همه همسران پیامبر(ص) زندگی با آن حضرت را برگزیدند جز همان زن عامری که پیوستن به قوم خود را برگزید و او پس از آن تا هنگام مرگ دیوانه بود.

واقدی ما را خبر داد و گفت محمد بن عبدالله از زهری از عروّه از عایشه برای ما نقل

کرد که می‌گفته است * پیامبر(ص) همسران خود را مخیر کرد و همگی او را برگزیدند و این طلاق نبود.

و باز همو، از ابن ابی الزناد، از عبدالرحمان بن حارث از قاسم بن محمد از عایشه ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر(ص) ما را مخیر فرمود ولی این موضوع طلاق شمرده نمی‌شد.

و همو ما را خبر داد و گفت منصور بن ابی اسود از زیاد بن ابی زیاد از ابوجعفر ما را خبر داد که می‌گفته است * زنان پیامبر گفتند نباید زنانی که پیامبر(ص) از این پس می‌گیرد مهریه‌شان از مهریه ما سنگین‌تر باشد و خداوند متعال برای رسول خود غیرت گرفت و او را فرمان داد که از ایشان کناره‌گیری کند و پیامبر(ص) از آنان بیست و نه روز کناره گرفت و سپس خداوند به پیامبر فرمان داد آنان را مخیر فرماید و چنان کرد و این کار طلاق نبوده است - رسول خدا(ص) آن را طلاق نمی‌دیده‌اند.

سخن درباره نیروی جنسی عطاشده به رسول خدا(ص)^۱

محمد بن عمر واقدی، از موسی بن محمد بن ابراهیم از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است * رسول خدا می‌فرموده است من از کسانی بودم که در جماع کردن نیروی کمی دارند تا آنکه خداوند برای من دیگچه‌یی که در آن گوشت پخته بود فرو فرستاد و از آن پس هرگاه آهنگ آن کار می‌کردم نیروی آن را در خود می‌دیدم.

همچنین واقدی برای ما گفت که ابن ابی سبرة و عبدالله بن جعفر هم از صالح بن کیسان نظیر همین روایت را برای ما روایت کردند.^۲

و باز واقدی، از گفته اسامة بن زید لیثی از صفوان بن سلیم ما را خبر داد که رسول خدا می‌فرموده است * «جبریل با دیگ کوچک غذا به دیدارم آمد و از آن غذا خوردم و

۱. در صفحه ۳۶۰ ترجمه جلد اول طبقات هم سه روایت در این باره آمده است که می‌توان به آن‌جا مراجعه کرد.

۲. در منابع شیعی نظیر این روایات به نقل از محاسن برقی و اصول کافی و خرائج در ج ۱۶، ص ۱۷۴ چاپ جدید بحارالانوار و هم در ج ۲۲، ص ۲۱۱ آمده است.

نیروی جنسی که معادل نیروی چهل مرد است به من ارزانی شد.»

همچنین واقدی از محمد بن عبدالله، از زهری از فرموده رسول خدا (ص) ما را خبر داد که می فرموده است * در خواب چنان دیدم که برای من دیگ کوچکی آورده شد و از آن چندان خوردم که کاملاً سیر شدم و از آن پس هرگاه اراده هم بستری می کنم بر آن توانایم.

و همو، از معاویه بن عبدالله بن عبیدالله بن ابی رافع از پدرش از گفته مادر بزرگش سلمی کنیز رسول خدا ما را خبر داد که می گفته است * شبی همسران نه گانه رسول خدا (ص) که تا هنگام رحلت آن حضرت پیش او بودند همگی در محضر پیامبر بودند و آن حضرت با همه آنان هم بستر شد و چون از پیش هریک بیرون می آمد به من می گفت آب غسل برایم بیاور و پیش از آن که کنار همسر دیگرش برود غسل می کرد، من گفتم ای رسول خدا! آیا یک غسل برای همه موارد بس نیست؟ فرمود این گونه بهتر و پاکیزه تر است.^۱

و همو، از گفته معمر از قتاده از انس ما را خبر داد که می گفته است * من یک بار آب غسل برای پیامبر (ص) فراهم می آوردم که پس از تماس با همه همسران خود غسل می کرد.

و همو از سالم آزاد کرده و وابسته ثابت به نقل از سالم آزاد کرده و وابسته ابوجعفر، از ابوجعفر هم همینگونه برای ما نقل کرد.

و باز همو، از معمر از ابن طاووس از پدرش ما را خبر داد که می گفته است * به پیامبر (ص) به اندازه نیروی چهل مرد در بهره گیری از زنان ارزانی شده است.

درباره خود را پوشیده داشتن و جز آن

محمد بن عمر واقدی، از ثوری، از منصور از مسلم بن عبدالله بن یزید از گفته یکی از وابستگان عایشه ما را خبر داد که عایشه می گفته است * هرگز بر عورت پیامبر (ص) نظر

۱. نظیر همین روایت در چند صفحه قبل هم آمده بود که در پابرجا توضیحی داده شد.

نیفکندم، یا می‌گفته است هرگز عورت رسول خدا را ندیدم.
و همو، از افلاج بن حُمَید، از قاسم بن محمد از عمه‌اش عایشه ما را خبر داد که می‌گفته است * من و پیامبر از یک ظرف آب غسل جنابت انجام می‌دادیم.
واقدی می‌گوید ابو حمزه هم از عروۀ از خاله‌اش عایشه همین‌گونه برای ما نقل کرد.
و باز همو از ابن جُریج از عمرو بن دینار از ابوشعثاء از ابن عباس از گفته خاله‌اش می‌مونه ما را خبر داد که می‌گفته است * من و رسول خدا از آب یک ظرف غسل می‌کردیم.^۱
محمد بن عمر واقدی می‌گفت همین مطلب استوار و درست است و هرگاه درست باشد که زن و شوهر می‌توانند از یک ظرف آب غسل کنند و برهنه هم باشند دیدن عورت متداول است آری اگر مقصود این باشد که نباید در اینگونه کارها خیرگی کرد درست است و به هر حال گاه آدمی چیزی را که نمی‌خواهد ببیند به چشمش می‌خورد. من مالک بن انس و ابن ابی ذئب را دیدم که در این کار اشکالی نمی‌دیدند که زن و شوهر عورت یکدیگر را ببینند. ثوری هم می‌گفت من آن را مکروه می‌دانم و اگر ببینند گناهی برایشان نیست.
واقدی از گفته ثوری، از عاصم احول از ابوقلابه از رسل خدا(ص) نقل می‌کرد که می‌فرموده است * «هرگاه کسی با همسرش نزدیکی می‌کند خود را پوشیده بدارد و همچون دو گورخر لخت مادرزاد نشود.»

سخن کسانی که گفته‌اند پیامبر(ص) رحلت نفرمود مگر آنکه ازدواج با همه زنان (که بر او محرم نباشند) بر او حلال شده است:
یعنی هر چند زن که اراده فرماید می‌تواند داشته باشد

محمد بن عمر واقدی، از محمد بن موسی از محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب(ع) ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر(ص) رحلت نفرمود تا آنکه گرفتن هر چند زن که بخواهد

۱. پیش از این هم تذکر دادم که انجام این گونه کارها مورد سؤال مردم بوده است و ملاحظه می‌کنید که معمولاً اشخاص بسیار محرم یعنی در همین روایات برادرزادگان یا خواهرزادگان که با عمه و خاله خود صمیمی بوده‌اند می‌پرسیده‌اند که پاسخ مردم را در این گونه مسائل بدهند.

بر آن حضرت حلال شد و این آیه که می‌فرماید «هر کدام را می‌خواهی رها کن و هر که را می‌خواهی پیش خود نگهدار»^۱ دلالت بر همین مطلب دارد.

و همو، از ثوری، از عطاء از عایشه ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر (ص) رحلت نفرمود تا آنکه ازدواج با هر چند زن که خواهد به جز کسانی که برایشان محرم بوده‌اند برای آن حضرت حلال شد و این به استناد به همان آیه است.

همچنین واقدی از گفته بردان بن ابی نصر از پدرش از عبدالله بن وهب بن زمعه از گفته ام سلمه همسر حضرت ختمی مرتبت هم همینگونه برای ما نقل کرد.

و باز واقدی از ابن ابی سبرة و سعید بن محمد از جعفر بن محمد (ع) از پدرش از عایشه و هم از ابن عباس همینگونه برای ما نقل کرد.

محمد بن عمر واقدی از داود بن عبدالرحمان و سفیان از عمرو بن دینار از عطاء از عایشه همینگونه برای ما روایت کرد.

و همو از اسامة بن زید از پدرش از عطاء بن یسار همینگونه نقل می‌کرد. واقدی ما را خبر داد و گفت عبدالعزیز بن محمد از هشام بن عروة از گفته پدرش عروه ما را خبر داد که می‌گفته است * چون آیه «ترجئ من تشاء منهن و تؤوی الیک من تشاء»^۲ نازل شد، عایشه به پیامبر گفت خداوند در برآوردن آنچه که اراده می‌کنی شتاب می‌فرماید.

محمد بن عمر واقدی ما را گفت و این موضوعی است که همه دانشمندان شهر خود را بر آن هماهنگ می‌بینم - یعنی آزادی پیامبر (ص) در شمار همسران.

معلی بن اسد ما را خبر داد و گفت وهیب از ابن جریج از عطاء از عبید بن عمیر از عایشه ما را خبر داد که می‌گفته است * رسول خدا رحلت نفرمود تا آنکه خداوند برای او گرفتن هر چند همسری را که اراده کند حلال فرمود.

۱. به تفسیر این آیه که پنجاه و یکمین آیه سورة احزاب است مراجعه فرماید. شیخ طوسی (ره) در تفسیر نیان، ج ۸ ص ۳۲۲ چاپ احمد حبیب قصیر به تفصیل در این باره بحث فرموده و افزوده است که در نظر شیعه هم همینگونه است و روایت عایشه را هم آورده است.

۲. آیه پنجاه و یکم، سورة سی و سوم - احزاب، همانگونه که در پابریک شماره پیش گفتیم در عموم تفاسیر همینگونه تفسیر شده است. ابوالفتح رازی هم ذیل این آیه روایت عایشه را نقل کرده است.

سخن کسانی که گفته‌اند شمار همسران پیامبر (ص) محدود گردیده به همانها که داشته است

واقدی ما را خبر داد و گفت معمر و محمد بن عبدالله از گفته زُهری ما را خبر دادند که می‌گفته است * حضرت ختمی مرتبت رحلت فرمود و ما اطلاع نداریم که ازدواج تازه‌یی – غیر از آنان که پیش از نزول آیه پنجاه و دوم سوره احزاب در قید همسری آن حضرت بوده‌اند – انجام داده باشد.

و همو از عبدالله بن جعفر از ابن ابی عون از عمران بن مناح از ابوبکر بن عبدالرحمان بن حارث بن هشام در تفسیر این آیه که خداوند فرموده است «از این پس گرفتن زنان دیگر بر تو روا نیست»^۱ برای ما نقل کرد که می‌گفته است * پس از آن شمار همسران رسول خدا بر همانها محدود شد و پس از ایشان ازدواج نفرمود و ازدواج زنان آن حضرت هم پس از ایشان حرام شد.

واقدی ما را از گفته معمر از حسن بصری هم همینگونه خبر داد.

و همو از گفته هشام بن سعد، از عبدالکریم بن ابی حفصه، از ابوامامه بن سهل هم همینگونه ما را خبر داد.

و باز واقدی از ابو عمران و سعید بن بشیر از ابوالصباح از مجاهد در تفسیر آیه پنجاه و یکم سوره احزاب نقل کرد که می‌گفته است مقصود آن است که پیامبر (ص) می‌تواند بدون طلاق از هریک از همسران خود بخواهد کناره‌گیری کند و هرکه را می‌خواهد پیش خود نگهدارد و در تفسیر آیه بعد می‌گفته است پیامبر (ص) بر همان زنان خود باز داشته شد و دیگر ازدواج نفرمود و می‌گفته است یعنی نه زن مسیحی و نه یهودی و نه کافر و نه هیچ زن دیگری را نمی‌توانی به همسری بگیری و نه می‌توانی به جای آنان کس دیگری را به همسری بگیری، واقدی می‌افزود که مالک بن انس را دیدم که این تفسیر مجاهد را نمی‌پسندید و حال آنکه تفسیر نخستین او را خوشتر می‌داشت.

۱. در تفسیر این آیه هم مفسران گوناگون سخن گفته و روایت نقل و استدلال کرده‌اند و نباید و نشاید که تنها به گفته مؤلف طبقات قناعت کرد. در تفاسیر فارسی بحث ابوالفتح رازی کامل‌تر است.

محمد بن عمر واقدی از گفته قیس بن ربیع و شیبان بن عبدالرحمان از منصور از ابورزین ما را خبر داد که می‌گفته است * رسول خدا(ص) اراده فرمود برخی از همسران خود را طلاق دهد آنان که چنین دیدند آن حضرت را آزاد گذاشتند که هر که را می‌خواهد بر دیگری ترجیح دهد و خداوند این آیه را نازل فرمود که «همانا که ما حلال ساختیم برای تو آن همسرانت را که مزد (مهریه) ایشان را پرداختی» تا آن جا که می‌فرماید «رها سازی آن را که خواهی و نزد خویش نگهداری...» یعنی از هر کدام می‌خواهی کناره گیری کن و پیامبر(ص) از نوبت زینب و ام حبیبه و صفیه و جویریة و میمونه کاست و پیش حفصه و عایشه و ام سلمه می‌آمد و قرآن در ادامه می‌فرماید و هر که از آنان که کناره گیری کرده‌ای بخواهی بر تو گناهی نیست، و قرآن سپس می‌فرماید «از آن پس برای تو زن گرفتن روا نیست»، که مقصود زنان مشرک‌اند.

محمد بن عبدالله اسدی، از سفیان از منصور از ابورزین ما را خبر داد که می‌گفته است * همینکه همسران رسول خدا(ص) ترسیدند که آن حضرت از آنان جدا شود، گفتند از میان ما به دلخواه خود کسانی را برگزین و هرگونه می‌خواهی رفتار فرمای، و خداوند به آن حضرت فرمان داد از پنج تن آنان کناره گرفت و چهارتن را برگزید و مأوی داد.

عفان بن مسلم از ابوعوانه از مغیره از ابورزین درباره این گفتار خداوند که خطاب به پیامبر فرموده است «و دخترعموها و دخترعمه‌هایت و دختردایی‌ها و دخترخاله‌هایت» که بخشی از آیه پنجاهم سوره احزاب است، می‌گفته است * مقصود این است که پس از این گروه ازدواج با کسان دیگری که این صفات را ندارند روا نیست.

مُعلی بن اسد از گفته وَهَب از داود از محمد بن ابی موسی از گفته مردی از انصار به نام زیاد ما را خبر داد که می‌گفته است * از اُبی بن کعب پرسیدم به نظر تو اگر همسران پیامبر بمیرند برای رسول خدا جایز است که ازدواج کند؟ گفت آری که خداوند ازدواج با گروهی از زنان را برای او روا دانسته و آنان را برای او وصف فرموده است و سپس گفته است زنانی که این صفات را نداشته باشند برای تو ازدواج با ایشان روا نیست.^۱

محمد بن عمر واقدی از معقل بن عبیدالله، از خصیف از مجاهد در تفسیر همین آیه ما را خبر داد که می‌گفته است * مقصود این است که پس از بیان این صفات یعنی

۱. پیش از این در شرح حال ام هانی آمده است که چون هجرت به مدینه نکرده بوده است ازدواجش با پیامبر صورت نگرفته است.

دختران عمو و عمه و خالی و دایی که همراه رسول خدا به مدینه هجرت کرده باشند و بانوی مؤمنی که خود را به پیامبر ببخشد برای پیامبر فقط ازدواج با آنان رواست و سپس در آیه بعد آن حضرت را در چگونگی انجام آن آزاد گذاشته است.

واقدی ما را گفت که یحیی بن واضح از عبید بن سلیمان از ضحاک بن مزاحم ما را خبر داد که او هم همینگونه می‌گفته است.

محمد بن عمر واقدی از عبدالحمید بن عمران بن ابی انس از پدرش از سلیمان بن یسار ما را خبر داد که می‌گفته است: * هنگامی که رسول خدا با آن زن که از قبیله کنده بود ازدواج کرد و برای خواستگاری کسانی را به قبیله بنی عامر گسیل فرمود و پس از آنکه غزیه دختر جابر معروف به أم شریک خویشان را به رسول خدا بخشید همسرانش گفتند اگر رسول خدا زنان بیگانه را به همسری بگیرد ما را نیازی به او نیست! ^۱ و خداوند این آیه را نازل فرمود که پس از آن فقط می‌تواند با دختران عمو و عمه و دایی و خاله خود که هجرت کرده‌اند ازدواج کند و دیگر زنان را بر او حرام فرمود مگر کنیزان یا زن مؤمنی که خود را به پیامبر (ص) ببخشد که همان ام شریک است.

محمد بن عمر واقدی، از محمد بن رفاعه بن ثعلبة بن ابی مالک از پدرش از پدر بزرگش ما را خبر داد که می‌گفته است: * پیامبر (ص) اراده فرمود که برخی از همسران خود را طلاق دهد، آنان پیامبر (ص) را در رعایت مرتب نوبت آزاد گذاشتند و ایشان به صورت مرتب فقط پیش زینب دختر جحش و عایشه و ام سلمه می‌رفت و درباره دیگران آزاد بود و سپس خداوند به پیامبر فرموده است در آن رفتار و کمتر آمد و شد پیش برخی از همسرانش بر آن حضرت گناهی نیست و سپس فرموده است از این پس گرفتن همسران دیگری جز همان نه تن برای تو روا نیست، مگر همانان که صفات ایشان را بیان فرموده است و به شرطی که مشرک نباشند.

واقدی می‌گوید این سخن ثعلبه از سخن ابی رزین درست‌تر است، زیرا در نظر ما هم ثابت است که برگزیده‌تر همسران رسول خدا در نظر آن حضرت عایشه و ام سلمه و زینب بوده‌اند.

واقدی ما را خبر داد و گفت اسحاق بن محمد بن ابی حرمله از پدرش از عطاء بن

۱. پیش از این دیدید که عایشه و حفصه اعتراض کرده بودند نه همه همسران رسول خدا.

یسار ما را خبر داد که در تفسیر آیه سی سوره احزاب که می‌فرماید «ای زنان پیامبر! هرکس از شما مرتکب ناشایستی آشکارا شود برای او عذاب دوبرابر خواهد بود» می‌گفته است مقصود در آخرت است «و هرکس از شما برای خدا و پیامبرش فروتنی کند» یعنی از خدا و پیامبرش فرمان برد «و کار پسندیده انجام دهد» یعنی روزه بگیرد و نماز بگذارد «پاداش او را دوبار می‌دهیم و برای او روزی بی‌پسندیده فراهم آورده‌ایم»، «ای همسران پیامبر شما اگر پرهیزگاری کنید که چون دیگر زنان نیستید و در گفتار نرمی مکنید که در نتیجه آن کس که در دلش بیماری است طمع بندد» یعنی طمع رابطه نامشروع «و سخن پسندیده بگویید» یعنی به گونه‌ای که در آن هیچ راهی برای طمع بستن کسی نباشد.

محمد بن عمر واقدی از محمد بن صالح تقار ما را خبر داد که می‌گفته است از عکرمه شنیدم درباره این گفتار خداوند که می‌فرماید «و آن کس که در دلش بیماری است طمع بندد» می‌گفت یعنی طمع رابطه نامشروع.

محمد بن عمر از مسلم بن خالد از ابن ابی نجیح از مجاهد و نیز قیس از سلم اعمور از مجاهد، همینگونه نقل می‌کرد.

محمد بن عمر واقدی؛ از أسامة بن زید بن اسلم از ابن کعب در تفسیر این کلام خدا که می‌فرماید «و بگویید سخن پسندیده» نقل می‌کرده که مقصود سخنی است که در آن برای هیچ کس طمع نباشد.

واقدی از أسامة بن زید از پدرش نقل می‌کرد که یعنی سخنی که ظاهر آن پسندیده باشد. محمد بن عمر از اسحاق بن یحیی از مجاهد ما را خبر داد که می‌گفته است * زن از خانه بیرون می‌آمد و میان مردان راه می‌رفت و منظور از اصطلاح «تبرج الجاهلیة الأولى» در آیه سی و سوم سوره احزاب همین است.

و همو از أسامة بن زید بن اسلم از ابن کعب ما را خبر داد که می‌گفته است * مقصود از جاهلیت اولی فاصله زمانی میان عیسی و محمد است که درود خدا بر هر دو باد. و همو از اسماعیل بن یحیی از ابن ابی نجیح ما را خبر داد که می‌گفته است * مقصود از تبرج جاهلیت تکبر و تبختر است.

و باز همو از ابن ابی سبرة از عبدالمجید بن سهیل از عکرمه مرا خبر داد که می‌گفته است * جاهلیت اولی یعنی روزگاری است که ابراهیم علیه السلام در آن زاده شد و جاهلیت آخری روزگاری است که محمد(ص) در آن زاده شد.

تفسیر آیاتی که دربارهٔ همسران رسول خدا(ص) نازل شده است^۱

محمد بن عمر واقدی از مصعب بن ثابت از ابوالاسود، از عروة ما را خبر داد که می‌گفته است: «منظور از اهل بیت در آیهٔ «خداوند از شما اهل بیت پلیدی را از میان برده و شما را پاک کرده است پاک کردنی»^۲، همسران رسول خدا(ص) هستند که در خانهٔ عایشه نازل شده است.

و همو از عبدالسلام بن موسی بن جبیر از پدرش از ابوامامة بن سهل در تفسیر این آیه که می‌فرماید «و به یاد آورید آنچه را از آیات خدا و حکمت که در خانه‌هایتان تلاوت می‌شد» نقل کرد که می‌گفته است: «رسول خدا(ص) نمازهای نافله و مستحبی شب و روز را در خانه‌های همسرانش می‌گزارد.

و همو، از ابن ابی سبرة از صالح بن محمد از ابوامامة بن سهل از ام سلمه ما را خبر داد که می‌گفته است: «پیامبر(ص) در خانهٔ همهٔ همسران خویش نماز می‌گزارد. و باز همو، از ثوری، از ابن ابی نجیح از مجاهد، از ام سلمه نقل می‌کند که به پیامبر(ص) عرض کرده است از زنان یاد نمی‌شود؟ و خداوند آیهٔ سی و پنجم سورة احزاب را نازل کرد که در آن می‌فرماید «همانا مردان مسلمان و زنان مسلمان و مردان مؤمن و زنان مؤمن و مردان فروتن و زنان فروتن و مردان راستگو و زنان راستگو...» تا آن جا که می‌فرماید «خداوند برای آنان آمرزش و پاداشی بزرگ فراهم آورده است».

واقدی، از معمر از گفتهٔ قتاده ما را خبر داد که در تفسیر این آیه که خداوند می‌فرماید «و یاد آورید آنچه را که از آیات خدا و حکمت در خانه‌هایتان تلاوت می‌شود»^۳ می‌گفته است مقصود قرآن و سنت است.

۱. یعنی آیاتی که در بیان وظایف و ستایش از آنان نازل شده است.

۲. بسیاری از محدثان اهل سنت که معاصر محمد بن سعدند نقل کرده‌اند که این آیه در شأن علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام نازل شده است که مسلم و ترمذی و احمد بن حنبل و نسایی از ایشانند و برای آگاهی بیشتر به فضائل الخمسه، ج ۱، صص ۲۴۵-۲۴۴ مراجعه فرمایید.

۳. شیخ طبرسی هم در مجمع‌البیان ذیل این آیه که سی و سومین آیه سورة احزاب است از گفتهٔ قتاده همین مطلب را آورده است که مقصود از حکمت سنت است.

و همو با همان اسناد ما را خبر داد که می‌گفته است * پس از آنکه همسران پیامبر(ص) در قرآن یاد شدند زنان مسلمان گفتند اگر در ما هم خیر و نیکی می‌بود در قرآن یاد می‌شدیم و خداوند همان آیهٔ سی و پنجم سورهٔ احزاب را که می‌فرماید «همانا مردان مسلمان و زنان مسلمان و مردان مؤمن و زنان مؤمن» تا آن جا که می‌فرماید «خداوند برای آنان آمرزش و پاداش بزرگ فراهم ساخته است» نازل فرمود.

واقدی، از ثوری، از فراس، از شعبی، از گفتهٔ مسروق ما را خبر داد که می‌گفته است * دربارهٔ این آیه سورهٔ احزاب که می‌فرماید «پیامبر به مؤمنان از خود ایشان سزاوارتر است و همسران او مادران ایشانند» بانویی به عایشه گفت مادر جان! و عایشه به او گفت من مادر مردان شمایم و مادر زنهای شما نیستم، واقدی می‌گویند این موضوع را برای عبدالله بن موسی مخزومی گفتم، او گفت مصعب بن عبدالله بن ابی امیه مخزومی از گفتهٔ ام سلمه همسر رسول خدا(ص) مرا خبر داد که می‌گفته است * من مادر مردان و زنان شمایم.^۱

واقدی از گفتهٔ ابن ابی سبره، از سلیمان بن یسار، از عکرمه ما را خبر داد که می‌گفته است * منظور از جاهلیت نخستین جاهلیتی است که ابراهیم علیه‌السلام در آن زاده شده است و در آن روزگار زنها خود را می‌آراستند و جامه‌هایی می‌پوشیدند که ایشان را پوشیده نمی‌داشت، و جاهلیت واپسین روزگاری است که محمد صلوات‌الله علیه و آله زاده شده است که مردم از لحاظ زندگی و خوراک و پوشاک در سختی و تنگدستی بودند و خداوند به پیامبر خویش وعده فرمود که زمین را برای او بگشاید - گشایش و فراخی ارزانی فرماید - و به پیامبر دستور فرمود که به همسران خود بگو اگر می‌خواهند با تو زندگی کنند و خودنمایی روزگار جاهلیت نخستین را انجام ندهند و جز این نیست که خداوند اراده فرموده است از شما اهل بیت پلیدی را بزدايد و پاکتان فرماید پاک‌کردنی و فریاد آورید آنچه را که از آیات خدا و حکمت در خانه‌هایتان خوانده می‌شد و همانا که خداوند آگاه‌ترین است، گوید بانوان به مردان گفتند ما هم همانگونه که شما مسلمان شده‌اید مسلمان شده‌ایم و همانگونه رفتار کردیم که شما رفتار کردید و با این حال از شما در قرآن یاد می‌شود و از ما یاد نمی‌شود. به پیروان اسلام پیش از هجرت مسلمان گفته می‌شد و چون هجرت کردند به آنان مؤمن نام نهادند، و خداوند آیهٔ سی و پنجم سورهٔ احزاب را نازل

۱. تردید نیست که این اضافه تشریفی و احترامی است و نسبت به عموم مسلمانان است چه مرد و چه زن. لطفاً به بحث شیخ

طوسی ذیل آیهٔ ششم همان سوره در تفسیر بیان مراجعه فرماید.

فرمود که در آن می‌فرماید «همانا مردان مسلمان و زنان مسلمان و مردان مؤمن و زنان مؤمن و مردان فروتن و زنان فروتن و مردان راستگو و زنان راستگو و مردان شکیبا و زنان شکیبا و مردان نرم‌دل و زنان نرم‌دل و مردان پردازندهٔ صدقه و زنان پردازندهٔ صدقه و مردان روزه‌گیر و زنان روزه‌گیر و مردانی که فروج خود را - از حرام - باز می‌دارند و زنان بازدارنده و مردانی که بسیار یاد خدا - و نعمتهای او را - انجام می‌دهند و زنان خداوند برای آنان آمرزش و پاداش بزرگی را فراهم آورده است».

گوید و چون پیامبر (ص) زنان خویش را مختیر فرمود و آنان خدا و پیامبرش را برگزیدند، حق تعالی این آیه را نازل کرد که می‌فرماید «از این پس برای تو زنهار و نیست و نه اینکه برگزینی به جای آنان همسرانی هرچند زیبایی آنان تو را خوش آید، مگر آنچه را که دست تو دارا شود» که منظور آن است که پس از همین نه زن که زندگی با تو را پس از مختار شدن برگزیده‌اند ازدواج با دیگری جز ایشان بر تو روا نیست.^۱

محمد بن عمر واقدی، از عبدالله بن جعفر از ابن ابی عون از گفتهٔ ابوبکر بن محمد بن عمرو بن حزم ما را خبر داد که می‌گفته است - این بخش از آیهٔ پنجاه و سوم سورهٔ احزاب - که می‌فرماید «و شما را نسزد که پیامبر خدا را آزار دهید و نه اینکه پس از او زنانش را به همسری بگیرید» دربارهٔ طلحه بن عبیدالله نازل شده است که او گفته بود هرگاه پیامبر بمیرد عایشه را به همسری خواهم گرفت.^۲

و همو از عبدالرحمان بن ابی زناد از ابراهیم بن عقبه و نیز عبدالسلام بن موسی بن جبیر از پدرش از ابوامامه بن سهل بن حنیف مرا خبر داد و هر دو گفته بودند که آیهٔ بعد هم که می‌فرماید «اگر چیزی را آشکار سازید یا نهانش دارید همانا خدا به همه چیز داناست» در همین موضوع است که می‌گوید اگر در این سخنی بر زبان آورید و بگویید فلان همسر پیامبر را به همسری می‌گیریم یا بر زبان نیاورید و در دل نهان دارید خداوند آن را می‌داند.

محمد بن عمر واقدی، از معمر بن راشد از گفتهٔ زُهری ما را خبر داد که در تفسیر آیهٔ

۱. در پاورگهای پیشین اشاره شد که گفته شده است حکم این آیه نسخ شده و برای رسول خدا ازدواج با هر کسی آزاد بوده است به تفاسیر مراجعه فرماید که به تفصیل در این باره سخن گفته‌اند.

۲. این یاوه‌سرایی طلحه که در این کتاب به آن تصریح شده است در بسیاری از تفاسیر اهل سنت هم آمده است. به میدی، کشف الاسرار و زمخشری، کشاف و واحدی، اسباب النزول مراجعه شود. برای آگاهی از اقوال شیعه در این باره به تفسیر برهان، ج ۳، ص ۳۳۳ مراجعه فرماید.

پنجاه سورهٔ احزاب که فرموده است «و زنی مؤمن اگر خود را به پیامبر ببخشد اگر پیامبر بخواهد او را به همسری بگیرد، این تنها برای تو است و نرسد به مؤمنان» می‌گفته است این مسئله که زنی خود را ببخشد پس از رسول خدا برای هیچ‌کس روا نبوده و نیست. واقدی از ثوری از ابو عبد الله کریم از ابراهیم هم همین‌گونه ما را خبر داد.

واقدی از گفتهٔ سفیان و منصور بن ابی اسود از زکریاء بن زائدة از شعبی ما را خبر داد که می‌گفته است * دربارهٔ این آیه که خداوند فرموده است «و هر که بخواهی از آنان که کناره گرفته‌ای» چنین بوده است که برخی از بانوان خود را به پیامبر بخشیده بودند ولی رسول خدا نه با آنان هم‌بستر شده بود و نه احکام حجاب را برای آنان مقرر فرموده بود و با این همه پس از رحلت آن حضرت هیچ‌کس ایشان را به همسری نگرفت و از جمله آنان یکی هم ام شریک است. واقدی از اسامة بن زید بن اسلم، از عمر بن عبد الله عبسی از محمد بن کعب قرظی هم همین‌گونه ما را خبر داد.

گوید واقدی می‌گفت همین موضوع در نظر ما شناخته شده و مشهور است.

محمد بن عمر واقدی، از اسامة بن زید بن اسلم، از ابن کعب قرظی دربارهٔ این آیه سورهٔ احزاب که می‌فرماید «بر پیامبر در آنچه خدا برایش بایسته داشته است پروایی نیست، شیوهٔ خدا در کسانی که از پیش گذشتند» می‌گفته است یعنی هر چند زن که می‌خواهد بگیرد و این بایسته است و روش برخی از پیامبران گذشته همین‌گونه بوده است. سلیمان بن داود را هزار زن بوده است هفتصد تن همسران عقدی که کابین داشته‌اند و سیصد کنیز، داود را صد زن بوده است که یکی از ایشان مادر سلیمان است که همان همسر اوریا بوده و داود او را پس از آزمونی که برای داود پیش آمد به همسری گرفت، و این شمار بیشتر از شمار همسران محمد (ص) است.

محمد بن عمر واقدی از گفتهٔ هشام بن سعد از عمر آزاد کرده و وابستهٔ غفرة ما را خبر داد که غفرة می‌گفته است * یهودیان هنگامی که دیدند رسول خدا پیایی ازدواج می‌کند گفتند به این مرد بنگرید که به اندازهٔ سیر شدن خوراک و گندم ندارد و با این حال او را همتی جز گرفتن زنان به همسری نیست و بر شمار بسیار همسران پیامبر (ص) رشک بردند و بر او خرده گرفتند و گفتند اگر پیامبر می‌بود نسبت به زنان این همه رغبت نداشت، در این باره حُیّ بن اخطب از همگان سرسخت‌تر بود. خداوند گفتهٔ آنان را تکذیب کرد و فضل و گشایش خود را نسبت به پیامبر خویش متذکر شد و فرمود «یا بر مردم نسبت به آنچه خدا از

فضل خویش به آنان ارزانی داشته است رشک می‌برند و همانا که ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و به ایشان پادشاهی بزرگ بخشیدیم»^۱ گوید در این آیه منظور از مردم رسول خداست، و آنچه خداوند به سلیمان بن داود (ع) داد که هزار زن بود هفتصد تن دارای کابین و سیصد تن کنیز و داود (ع) صد زن داشت که همسر اوریا یعنی مادر سلیمان یکی از ایشان بود که داود پس از آزمونی که پیش آمد او را به همسری گرفت و این به مراتب بیشتر از شمار همسران حضرت ختمی مرتبت است.

واقدی از ابراهیم بن یزید مکی از گفتهٔ سلیمان احوال و هشام بن جُحَیتر از طاووس، همچنین ابن ابی زناد از پدرش از اعرج از ابوهریره از حضرت ختمی مرتبت (ص) ما را خبر دادند که می‌فرموده است * سلیمان بن داود (ع) گفت امشب با هفتاد تن از همسرانم هم‌بستر خواهم شد که هریک از ایشان پسری خواهد آورد که در راه خدا جهاد خواهد کرد، وزیرش به او گفت انشاءالله بگو، سلیمان فراموش کرد و نگفت. هیچ‌یک از آن بانوان چیزی نزیاید جز یک تن از ایشان که پسری ناقص آورد و نیمی از پیکر آدمی بود. اگر سلیمان انشاءالله می‌گفت چنان نمی‌شد و گفتن همان کلمه مایهٔ برآمدن خواسته‌اش می‌شد و همهٔ آنان در راه خدا جهاد می‌کردند.

محمد بن عمر واقدی، از ابو معشر از مقبری ما را خبر داد که می‌گفته است * سلیمان بن داود گفت امشب با صد تن از همسران خود هم‌بستر می‌شوم و هریک از آنان دلیر مرد سوارکاری خواهد آورد که در راه خدا جهاد خواهد کرد و انشاءالله نگفت و اگر گفته بود همانگونه می‌شد، سلیمان چنان کرد ولی از همهٔ آنان فقط یکی باردار شد که او هم پسری ناقص آورد که نیمی از پیکر آدمی را داشت و همین نیم‌پیکر در نظر سلیمان از همگان محبوب‌تر بود. گوید پسران سلیمان می‌مردند. فرشتهٔ مرگ در چهرهٔ مردی پیش سلیمان به او گفت اگر می‌توانی هرگاه که روزگار این پسر به سر می‌رسد هشت روز مرگش را به تأخیر بیندازد. فرشتهٔ مرگ گفت این نمی‌شود ولی سه روز پیش از مرگ او تو را آگاه می‌سازم. فرشتهٔ مرگ سه روز پیش از مرگ آن پسر پیش سلیمان آمد. سلیمان به جنیانی که پیش او بودند گفت کدامیک از شما می‌تواند این پسر را برای من پنهان کند؟ یکی از ایشان گفت من او را برای تو در خاور پنهان می‌کنم. سلیمان گفت او را از چه کسی پنهان می‌کنی؟ گفت

۱. آیهٔ پنجاه و چهارم، از سورهٔ چهارم - نساء. همین موضوع در بسیاری از تفاسیر از جمله در کشف‌الاسرار میبیدی، ج ۲، ص ۵۴۲ چاپ مرحوم حکمت آمده است.

از فرشته مرگ. سلیمان گفت چشمش تیزبین است. دیگری گفت او را در باختر پنهان می‌کنم، سلیمان پرسید از چه کسی پنهانش می‌کنی؟ گفت از فرشته مرگ، گفت چشمش تیزبین است. دیگری گفت او را زیر زمین هفتم پوشیده می‌دارم، سلیمان همچنان پرسید از چه کسی پنهانش می‌کنی؟ گفت از فرشته مرگ، گفت چشمش تیزبین است. دیگری گفت او را میان دو پاره ابر پنهان می‌کنم که دیده نشود، سلیمان گفت آری اگر چیزی سودبخش باشد همین است. و چون روزگار آن پسر به سر آمد فرشته مرگ بر زمین نگریست او را در خاور و باختر ندید در دریا هم او را ندید، و کودک را میان دو پاره ابر دید، آن جارفت و کودک را گرفت و او را روی تخت سلیمان قبض روح کرد، و این است مقصود از این گفتار خداوند که می‌فرماید «همانا سلیمان را آزمودیم و بر سریر او پیکری انداختیم»^۱

سخن درباره زدن زنان^۲

واقدی ما را خبر داد و گفت عبدالرحمان بن ابی زناد از هشام بن عروه، از پدرش، از عایشه ما را خبر داد که می‌گفته است * حضرت ختمی مرتبت هرگز زنی و خدمتکاری و کسی را نزده است و فقط در جهاد در راه خدا و در جنگ می‌زده است و هرگز از کسی در مورد خویشتن انتقام نمی‌گرفته است مگر در موردی که حرمت خدا دریده می‌شد که در آن صورت برای خدا انتقام می‌گرفت.

و همو ما را خبر داد و گفت محمد بن عبدالله - برادرزاده زُهری - از زُهری از عروه از عایشه نیز همینگونه برای ما نقل کرد.

و همو ما را خبر داد و گفت محمد بن عبدالله از عموی خود زُهری از علی بن حسین (ع) ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر (ص) هرگز به دست خویش زنی و

۱. آیه سی و چهارم، سوره سی و هشتم - ص. این روایت که از ابوهریره است و درخور اعتنا نیست در تفسیر کشف‌الاسرار مبدی و ابوالفتوح رازی به صورت مناسب‌تری نقل شده است.

۲. در روایات این بخش ملاحظه می‌فرمایید که همه جا منع و نهی از زدن زن‌هاست و شاید کلمه «نهی» از عنوان از قلم افتاده باشد.

خدمتکاری را نرده است مگر در حال پیکار در راه خدا.

و همو، از مخرمه بن بُکیر از پدرش از قاسم بن محمد ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر(ص) از زدن زنها نهی فرمود، به آن حضرت گفته شد زنها سرکش و تباه شده‌اند فرمود «آنان را بزنید و کسی جز بدان شما نمی‌زند».

واقدی از افلح بن حُمَید از پدرش از ام کلثوم دختر ابوبکر ما را خبر داد که می‌گفته است * مردان از زدن زنان نهی شدند، سپس مردان از زنان به رسول خدا شکوه کردند، آنان را در آن کار اندک روزگاری آزاد گذاشت و سپس فرمود «دیشب هفتاد زن پیش آل محمد به گله‌گزاری آمدند که همه‌شان مضروب شده بودند، دوست نمی‌دارم مردی را ببینم که رگهای گردن خود را با خشم نسبت به همسرکش (کاف تصغیر یا تحییب) متورم سازد و با او به جنگ و ستیز پردازد»^۱.

و باز همو از سلیمان بن بلال از یحیی بن سعید از حُمَید بن نافع از ام کلثوم دختر ابوبکر از رسول خدا(ص) ما را خبر داد که فرموده‌اند «دوست ندارم مردی را ببینم که رگهای گردن خود را نسبت به همسرکش ستبر سازد و با او به جنگ پردازد».

و باز همو، از ابن ابی حبیب از داود بن حُصین از ابوسفیان از ایوب ما را خبر داد که می‌گفته است * بانویی به حضور رسول خدا(ص) آمد که شوهرش او را سخت زده بود، گوید آن حضرت برخاست و آن کار را سخت زشت شمرد و فرمود «شگفتا که کسی از شما همسر خویش را می‌زند همچون زدن بندگان و سپس بدون آنکه آزرَم کند او را در آغوش می‌کشد».

محمد بن عمر واقدی، از محمد بن عبدالله بن ابی ذئاب از رسول خدا(ص) ما را خبر داد که فرموده است * زنان را مزنید، گوید مردم آن کار را رها کردند. سپس عمر به حضور رسول خدا(ص) آمد و گفت ای رسول خدا! زنان بر مردان چیره شده‌اند برای زدن ایشان اجازه فرمای!! پیامبر(ص) فرمود «دوشینه هفتاد زن به خاندان محمد مراجعه کرده‌اند و همگی از شوهران خود شکایت داشته‌اند و بدون تردید آن مردان را خوبان و برگزیدگان خود نخواهید یافت.

و همو ما را خبر داد و گفت سفیان و اسرائیل هر دو از سالم بن ابی جعد از عبدالله بن

۱. با توجه به توضیح زمخشری در الفائق، ج ۲، ص ۲۵۸ و توضیح ابن اثیر در الهایه، ج ۳، ص ۴۳۱ ترجمه شد.

شدّاد مرا خبر دادند که پیامبر (ص) می فرموده است * بهترین شما بهترین کس برای همسر خویش است و من خود بهترین شما نسبت به همسر خویشتم.

و باز همو از ابن ابی حبیبه از داود بن حصین از عکرمه از ابن عباس از رسول خدا (ص) مانند همین حدیث را نقل کرد.

واقدی ما را خبر داد و گفت موسی بن محمد انصاری از گفته ریطه از عمره دختر عبدالرحمان برای ما نقل کرد که می گفته است * به پیامبر (ص) گفته شد آیا از بانوان انصار که از زیبایی بهره مندند همسر اختیار نمی فرمایی، فرمود آنان زنان غیر تمندی هستند و بر داشتن هو و شکیه نیستند و من چند همسر دارم و خوش نمی دارم آنان را بر کاری که خوش نمی دارند - خویشاوندانشان را خوش نمی آید - وادارم.

علی بن عبدالله ما را خبر داد و گفت عبدالرحمان بن مهدی از معاذ بن معاذ از شعبه از ابوبکر بن حفص از ابوسلمه بن عبدالرحمان برای ما نقل کرد که می گفته است * همسران رسول خدا (ص) چندان موهای خود را کوتاه می کردند که فقط تا بنا گوش آنان بود.

سخن درباره حج گزاردن رسول خدا (ص) همراه همسرانش

محمد بن عمر واقدی ما را خبر داد و گفت خالد بن الیاس از یحیی بن عبدالرحمان بن حاطب از ابوسلمه بن عبدالرحمان از ام سلمه برای ما نقل کرد که می گفته است * هنگامی که پیامبر (ص) حجة الوداع را انجام داد همراه همه همسران خویش که سوار بر کجاوه ها بودند حج گزارد، ام سلمه می گفته است شبانه در منطقه ذوالحلیفه به پیامبر (ص) رسیدیم و عبدالرحمان بن عوف و عثمان بن عفان همراه ما بودند.

همو ما را خبر داد و گفت یعقوب بن یحیی بن عباد از عیسی بن معمر، از عباد بن عبدالله از اسماء دختر ابوبکر ما را خبر داد که می گفته است * هنگامی که پیامبر (ص) در منطقه عرج فرود آمد کنار خیمه خویش نشست، عایشه هم آمد و کنار ایشان نشست،

آنگاه ابوبکر آمد و بر جانب دیگر رسول خدا نشست، آنگاه اسماء آمد و کنار ابوبکر نشست. در این هنگام غلام ابوبکر درحالی که پیراهن بر تن داشت پیش آمد. ابوبکر پرسید شترت کجاست؟ گفت گم کردم، ابوبکر از جای برخاست و شروع به زدن او کرد و می گفت تنها یک شتر آن را هم باید گم کنی؟ پیامبر (ص) درحالی که لبخند می زد می فرمود بیایید به این شخص مُحَرِّم بنگرید که چه می کند ولی او را نهی نفرمود.

و باز همو، از ابن ابی ذئب از صالح وابسته و آزاد کرده تُوْمه از ابن عباس ما را خبر داد که می گفته است * گروهی از مردم با یکدیگر اختلاف نظر پیدا کردند که پیامبر به روز عرفه روزه است یا نه، ام الفضل - همسر عباس عموی آن حضرت - گفت من این موضوع را برای شما روشن می کنم و برای ایشان که در حال سخنرانی بودند کاسه یی شیر فرستاد و رسول خدا (ص) از آن آشامید.

محمد بن عمر واقدی، از افلاح بن حمید، از قاسم بن محمد، از گفته عایشه ما را خبر داد که می گفته است * سوده دختر زمه همسر حضرت ختمی مرتبت که بانویی سنگین وزن و ناتوان بود از آن حضرت اجازه خواست که از مشعرالحرام پیش از آن که مردم به منی بروند به منی برود و پیامبر (ص) او را اجازه داد ولی همسران دیگرش را همراه خود نگه داشت که به هنگام صبح با خود ایشان به منی بروند، عایشه می گفته است اگر من هم همانگونه که سوده دختر زمه اجازه گرفته بود اجازه می گرفتم که از مشعر زودتر به منی بروم برایم از هر چیزی دوست داشتنی تر بود.

و همو از ابن ابی سبرة از اسحاق بن عبدالله، از عمران بن ابی انس از گفته مادرش ما را خبر داد که می گفته است * در حج رسول خدا (ص) من هم همراه سوده همسر پیامبر پیش از دیگران از مشعر به منی رفتم و پیش از سپیده دم رمی جمره را انجام دادیم.^۱ و باز همو از ابن ابی ذئب از شعبه ما را خبر داد که می گفته است * از ابن عباس شنیدم که می گفت پیامبر (ص) مرا هم همراه همسرش از مشعر زودتر به منی فرستاد و آنان پیش از سپیده دم رمی جمره را انجام دادند.

عبدالله بن وهب مصری، از عمرو بن حارث از عمرو بن دینار از ابن عباس ما را خبر داد که می گفته است * من هم از کسانی بودم که پیامبر (ص) ایشان را همراه همسران

۱. در سه روایت بعد ملاحظه خواهید فرمود که حضرت ختمی مرتبت از رمی جمرات پیش از طلوع آفتاب منع فرموده اند.

ناتوانش زودتر از مزدلفه — مشعرالحرام — به منی گسیل فرمود.

فضل بن دکین از سفیان بن عیینه از عبیدالله بن ابی یزید ما را خبر داد که می گفته است * از ابن عباس شنیدم می گفت من و مادرم از افراد ضعیف بودیم و من هم از کسانی بودم که پیامبر (ص) در شب مشعر آنان را همراه خویشاوندان ناتوان خود زودتر به منی روانه فرمود. و همو، از سفیان، از سلمه بن کَهِیل، از حسن عُرَنی، از ابن عباس ما را خبر داد که می گفته است * ما را که گروهی از نوجوانان خاندان عبدالمطلب بودیم شب مشعر رسول خدا (ص) سوار بر چند خر به منی روانه فرمود و درحالی که با دست خود ملایم بر زانوهای ما می زد فرمود پسرکانم! تا آفتاب ندمیده است رمی جمره نکنید.

محمد بن عمر واقدی، از افلح بن حُمَید، از قاسم بن محمد از عمه اش عایشه ما را خبر داد که می گفته است * پیامبر (ص) سخن از صفیه دختر حبیبی — همسر خود — به میان آوردند، گفته شد گرفتار عادت ماهیانه شد، فرمود در این صورت ما را معطل خواهد کرد؟ گفتند نه که از مشعر به منی رفته است — وقوفش را انجام داده است — فرمودند در این صورت چیزی نیست.

و همو، از ابن ابی ذئب از صالح آزاد کرده و وابسته تومه از ابوهریره ما را خبر داد که می گفته است * رسول خدا در حجة الوداع به همسرانش فرمود «پس از این حج خانه نشینی خواهد بود» گوید، همسران رسول خدا (ص) پس از آن حضرت حج می گزاردند جز سوده دختر زمعه و زینب دختر جحش که آن دو گفتند پس از رحلت رسول خدا هیچ مرکبی ما را حرکت نخواهد داد.

و همو از عبدالله بن جعفر از عثمان بن محمد اخنسی از عبدالرحمان بن سعید بن یربوع ما را خبر داد که می گفته است * پیامبر (ص) در حجة الوداع به همسران خویش فرمود «همین حج است و سپس خانه نشینی است».

و باز همو از عبدالله بن جعفر، از محمد بن ابی حرمله از عطاء بن یسار ما را خبر داد که پیامبر (ص) به همسران خود فرموده است «هر یک از شما که از خدای بترسد و کار زشت آشکاری انجام ندهد و بر بوریای خویش بنشیند همو در جهان دیگر هم همسر من خواهد بود.

و همو، از حماد بن زید و عدی بن فضل از هشام از ابن سیرین ما را خبر داد که می گفته است * سوده دختر زمعه همسر پیامبر می گفت من حج و عمره گزارده ام و از این

پس همانگونه که خدایم فرمان داده است در خانه خود می‌نشینم، واقدی می‌گفت سؤده بانوی نیکوکاری بود و همان گفتار رسول خدا را که فرموده بود «همین حج است و سپس خانه‌نشینی خواهد بود» به کار بست و پس از رحلت رسول خدا تا هنگامی که درگذشت حج نگزارد.

واقدی، از موسی بن یعقوب زَمْعی از عمه‌اش از مادر عمه‌اش^۱ ما را خبر داد که می‌گفته است * زینب دختر جحش - همسر دیگر رسول خدا - هم پس از حجی که همراه آن حضرت گزارد تا هنگام مرگ خود که به سال بیستم هجرت و روزگار خلافت عمر بود حج نگزارد.

و همو، از عبدالرحمان بن عبدالعزیز از سلیمان بن بلال از ربیعۃ بن عبدالرحمان از ابوجعفر ما را خبر داد که می‌فرموده است * عمر بن خطاب همسران رسول خدا را از گزاردن حج و عمره بازداشت.

واقدی، از ابراهیم بن سعد از پدرش از پدر بزرگ خود ما را خبر داد که می‌گفته است * سرانجام در حجی که عمر به سال بیست و سوم هجرت انجام داد و آخرین حج او بود همسران پیامبر (ص) او را پیام دادند و برای حج گزاردن اجازه خواستند، اجازه‌شان داد و دستور داد آنان را بر کجاوه‌هایی که بر آنها روپوش سبز افکنده بودند سوار کردند و عبدالرحمان بن عوف و عثمان بن عفان را همراه ایشان روانه کرد، عثمان سوار بر مرکب خود پیشاپیش آنان حرکت می‌کرد و اجازه نمی‌داد کسی به ایشان نزدیک شود و عبدالرحمان هم از پی آنان حرکت می‌کرد و اجازه نمی‌داد کسی به آنان نزدیک شود و آنان در هر منزلی که عمر فرود می‌آمد فرود می‌آمدند.

واقدی، از ابراهیم بن سعد از پدرش از جدش از عبدالرحمان ما را خبر داد که می‌گفته است * عمر در حجی که به سال مرگ خویش گزارد من و عثمان را همراه همسران رسول خدا روانه کرد، عثمان پیشاپیش آنان حرکت می‌کرد و اجازه نمی‌داد کسی به آنان نزدیک شود و با آنان به اندازه دید چشم فاصله داشتند و عبدالرحمان از پی ایشان می‌رفت و همانگونه رفتار می‌کرد و بانوان در کجاوه‌های سرپوشیده بودند. عثمان و عبدالرحمان آنان را برای استراحت نیمروزی در سایه دره‌ها فرود می‌آوردند و اجازه نمی‌دادند کسی از

۱. برای خوانندگان روشن است که عمه موسی با پدرش خواهر پدری بوده است و مادرش جدا بوده است یعنی مادر عمه‌اش جدّه او نبوده و به همین سبب گفته است از مادرش.

کنار ایشان بگذرد.

واقدی، از فروة بن زید از عایشه دختر سعد از اُم ذره ما را خبر داد که می گفته است * از عایشه شنیدم می گفت عمر ما را از حج گزاردن بازداشت ولی در سال آخر زندگی خود اجازه داد و همراه او حج گزاردیم، چون عمر درگذشت و عثمان خلیفه شد من و ام سلمه و میمونه و اُم حبیبة جمع شدیم و به عثمان پیام فرستادیم و برای گزاردن حج از او اجازه خواستیم، گفت عمر بن خطاب به گونه ای که دیدید رفتار کرد و من همراه شما حج می گزارم همانگونه که عمر حج گزارد و هریک از شما که بخواهد حج بگزارد من همراهش خواهم بود، و عثمان همه ما را به حج برد جز دوتن و آنان زینب دختر جحش و سودة دختر زمعه بودند که زینب به روزگار حکومت عمر درگذشته بود و سودة هم پس از رحلت رسول خدا از خانه اش بیرون نیامد، و ما همچنان در کجاوه ها پوشیده بودیم.

واقدی از علی بن زید، از پدرش، از عمه اش از گفته ام معبد دختر خالد بن خلیف ما را خبر داد که می گفته است * به روزگار خلافت عمر بن خطاب عثمان و عبدالرحمان را دیدم که همراه همسران رسول خدا حج گزاردند و خود دیدم که بر کجاوه های ایشان پرده های سبز کشیده بودند و آنان از مسیر مردم برکنار بودند، عثمان بن عفان پیشاپیش آنان بر مرکب خود سوار بود و هرگاه کسی به آنان نزدیک می شد عثمان فریاد می کشید که کنار برو و خود را باش و پسر عوف هم از پی ایشان حرکت و همانگونه رفتار می کرد، ایشان در منطقه قدید نزدیک خانه من فرود آمدند و از مردم برکنار بودند و درختانی را که محیط به آنان بود از هر سو با پرده و چادر پوشانده بودند، من به حضورشان که هشت تن بودند رفتم و همینکه آنان را دیدم با صدای بلند گریستم، پرسیدند چه چیزی تو را به گریه واداشته است؟ گفتم رسول خدا را به یاد آوردم آنان هم گریستند، گفتم همین جا محل سکونت و فرود آمدن آن حضرت بود، همسران رسول خدا مرا شناختند و به من خوشامد گفتند من چند پرواری و مقداری شیر به حضورشان بردم پذیرفتند و هریک مرا هدیه ای دادند و گفتند به خواست خدا هنگامی که به مدینه رسیدیم و امیر مؤمنان مقرری را برای ما فرستاد پیش ما بیا، گوید من آنگاه پیش ایشان رفتم و هریک پنجاه دینار به من دادند عثمان هم مقرری آنان را به همان اندازه که عمر می پرداخت تعیین کرده بود.

ولید بن عطاء بن اغتر مکی از ابراهیم بن سعد از پدرش از جدش ما را خبر داد که می گفته است * عمر بن خطاب در آخرین حجی که انجام داد به همسران حضرت

ختمی مرتبت هم اجازه داد که حج گزارند، عمر عثمان بن عفان و عبدالرحمان بن عوف را همراه آنان روانه کرد. گوید، عثمان با صدای بلند می گفت همان که هیچ کس به آنان نزدیک نشود و به ایشان ننگرد و همسران پیامبر سوار بر کجاوه هایی بودند که بر شتر بسته بود و هرگاه فرود می آمدند بانوان را درون دره جا می دادند و عثمان و عبدالرحمان در دهانه دره بودند که کسی به درون دره نرود.

عمر بن خالد مصری از زهیر بن معاویه از ابواسحاق ما را خبر داد که می گفت * به روزگار امیری مغیره - بر بصره - همسران پیامبر (ص) را دیدم که در کجاوه های پوشیده به حج آمده بودند.

واقدی از سفیان بن عیینه از ابن ابی نجیح ما را خبر داد که می گفته است * رسول خدا فرموده است «آن کس که بر حفظ حرمت همسران من کوشا باشد نیکوکار راستگو است» و عبدالرحمان بن عوف همراه ایشان به سفر - حج - می رفت و برای استراحت آنان را در دره هایی که جز یک راه ورودی نداشت فرود می آورد و بر کجاوه های ایشان پوشش می نهاد.

واقدی از عبدالله بن جعفر از ابن ابی عون از مسور بن مخرمه ما را خبر داد که می گفته است * گاه مردی را می دیدم که برای اصلاح بار و پشته خویش یا کار دیگری شتر خود را میان راه می خواباند و چون عثمان که پیشاپیش همسران رسول خدا حرکت می کرد به او می رسید اگر راه پهن و گسترده بود عثمان خود را به سمت راست یا چپ می کشاند و از آن مرد فاصله می گرفت و اگر چنان نبود می ایستاد تا آن مرد کار خود را انجام می داد و می رفت. یک بار او را دیدم که با مردمی رویاروی شد که از مکه برمی گشتند. عثمان به آنان گفت به سمت راست یا سمت چپ بروید و آنها را به اندازه ای که چشم می بیند از راه دور می کرد.^۱ آنگاه مرکبهای همسران رسول خدا از آن جا می گذشت.

واقدی از عبدالله بن جعفر از ام بکر دختر مسور از گفته پدرش ما را خبر داد که می گفته است * عبدالرحمان بن عوف مزرعه خود را به نام کیدمه به چهل هزار دینار به عثمان بن عفان فروخت و چون پول آن به دستش رسید مرا و عبدالرحمان بن اسود و فلان را فراخواند و گفت همینگونه که می بینید این مال فراهم آمده است و من نخست بخشی از

۱. به راستی نمی دانم این مراقبت کجا و حضور عایشه در جنگ جمل و روز رحلت حضرت مجتبی علیه السلام درحالی که میان مردان نامحرم محاط بود کجا؟!

این را برای همسران پیامبر(ص) می‌فرستم و برای هریک از ایشان معادل هزار دینار وزن کرد و فرستاد و چون آن مال به دست ایشان رسید برای او پاداش پسندیده آرزو کردند و گفتند رسول خدا فرمود «پس از من جز شخص نکوکار راستگو حرمت شما را پاس نمی‌دارد» یعنی عبدالرحمان بن عوف، آنگاه بازمانده آن مال را میان ارحام خویش بخش کرد و تا هنگامی که چیزی از آن پول برجای بود از جای خود برنخواست.

و همو از هارون بن محمد از پدرش از ابوسلمه پسر عبدالرحمان بن عوف ما را خبر داد که می‌گفته است * به عایشه گفتم اینک که عروه هرگاه که می‌خواهد پیش تو می‌آید^۱ ما را کم‌بهره ساخته است. گفت تو نیز هرگاه می‌خواهی بیا و پشت پرده بنشین و از هرچه دوست می‌داری پیرس که ما پس از رسول خدا(ص) کسی را پیدا نمی‌کنیم که بیشتر از پدرت به ما رسیدگی کند و پیامبر(ص) فرمود «هیچ‌کس جز نکوکار راستگو نسبت به شما مهربانی نمی‌کند» و او عبدالرحمان بن عوف است.

سخن درباره ماریه مادر ابراهیم پسر رسول خدا(ص)

ماریه مادر ابراهیم پسر رسول خدا(ص)

محمد بن عمر واقدی از یعقوب بن محمد بن ابی صَعَصَعَة از عبدالله بن عبدالرحمان بن ابی صعصعه ما را خبر داد که می‌گفته است * مقوقس سالار اسکندریه به سال هفتم هجرت ماریه و خواهرش سیرین را همراه هزار مثقال زر و بیست جامه نرم و استر خود را که نامش دُلْدَل بود و خر خود را که نامش عفیر یا یعفور بود و پیرمرد خواجه‌یی را که برادر ماریه و نامش مابور بود به حضور پیامبر(ص) فرستاد. مقوقس همه این‌ها را همراه حاطب بن ابی بلتعہ روانه کرد، حاطب بن ابی بلتعہ اسلام را بر ماریه عرضه داشت و او را به مسلمان شدن تشویق کرد. ماریه و خواهرش مسلمان شدند ولی آن مرد خواجه بر آیین خویش باقی ماند

۱. توجه دارید که تمام پسران زیر از اسماء دختر ابوبکر خواهرزاده‌های عایشه و محرم اویند.

و سپس به روزگار زندگی رسول خدا (ص) در مدینه مسلمان شد.

پیامبر (ص) نسبت به مادر ابراهیم که بانویی سپیدپوست و زیبا بود مهر می‌ورزید و او را در بخش بالای مدینه در نخلستان کوچکی که امروز - سده دوم هجری - به مشربه ام ابراهیم معروف است مسکن داد و مقررات حجاب را برای او مقرر فرمود و همان‌جا پیش او می‌رفت و بر شرایط کنیزکان با او هم‌بستر می‌شد. هنگامی که ماریه باردار شد فرزند خود را همان‌جا به دنیا آورد و سلمی کنیز آزاد کرده و وابسته پیامبر (ص) قابلیگی او را عهده‌دار بود، ابورافع شوهر سلمی مژده تولد ابراهیم را به پیامبر (ص) رساند و آن حضرت برده‌یی به او بخشید و این موضوع به سال هشتم هجرت بود، انصار در مهرورزی نسبت به ابراهیم با یکدیگر هم‌چشمی می‌کردند و دوست می‌داشتند ابراهیم را بیشتر نگه دارند و ماریه را برای رسول خدا فارغ قرار دهند که از محبت آن حضرت به ماریه آگاه بودند.

محمد بن عمر واقدی از موسی بن محمد بن عبدالرحمان بن حارثه بن نعمان، از پدرش از عمره از عایشه ما را خبر داد که می‌گفته است * بر هیچ زنی چندان رشک نبردم که بر ماریه رشک بردم که زنی بسیار زیبا و دارای زلف مجعد بود که پیامبر را شیفته خود کرده بود، رسول خدا نخست او را در یکی از خانه‌های حارثه بن نعمان منزل داد و همسایه ما شمرده می‌شد و تمام وقت آزاد پیامبر (ص) شب و روز پیش او سپری می‌شد تا سرانجام شکیبایی خود را از دست دادیم و او به حضور پیامبر زاری کرد و رسول خدا او را به منطقه بالای مدینه برد و همان‌جا پیش او آمد و شد می‌کرد و این بر ما دشوارتر بود، سپس خداوند به او پسری ارزانی فرمود و ما از داشتن فرزند محروم بودیم.

و همو ما را خبر داد و گفت محمد بن عبدالله بن مسلم از زُهری از انس بن مالک برای ما نقل کرد که می‌گفته است * کنیزک پیامبر (ص) که مادر ابراهیم بود در مشربه خود زندگی می‌کرد.

و باز همو ما را خبر داد و گفت مالک بن انس از زید بن اسلم برای ما نقل کرد که می‌گفته است * پیامبر (ص) ام ابراهیم را بر خود حرام کرد و فرمود او بر من حرام است و به خدا سوگند که با او نزدیکی نمی‌کنم و این آیه نازل شد که خداوند می‌فرماید «همانا خداوند حلال بودن - پرداخت کفاره - سوگندهایتان را برای شما بایسته داشت»^۱

گوید، محمد بن عمر می گفت مالک بن انس می گفت * اگر مردی به کنیز خود بگوید تو بر من حرامی ارزشی ندارد و حلال بودن او را حرام نمی کند ولی اگر سوگند بخورد که به خدا سوگند با تو نزدیکی نمی کنم باید کفاره سوگندش را بپردازد.

و باز همو از گفته ابو حاتم از جویبر از ضحاک ما را خبر داد که می گفته است * رسول خدا (ص) کنیز خود را بر خویشان حرام کرد و خداوند پذیرای آن نشد و آن کنیز را برای او مقرر فرمود و پیامبر (ص) کفاره سوگند خویش را پرداخت.

و باز همو از معمر از قتاده ما را خبر داد که می گفته است * پیامبر (ص) او را بر خود حرام کرد و شیوه آن با سوگند بود.

و همو از ثوری از داود بن ابی هند از شعبی از گفته مسروق ما را خبر داد که می گفته است * پیامبر نسبت به کنیزک خود ایلاء کرد - خودداری از نزدیکی کردن - و او را بر خویشان حرام فرمود و خداوند همان آیه را درباره ایلاء نازل فرمود «همانا خداوند حلال بودن سوگندهایتان را برای شما روا و بایسته دانسته است، و نیز این آیه را نازل فرمود که «ای پیامبر! چرا آنچه را که خداوند برایت حلال داشته حرام می کنی» وانگهی در مورد کنیزکان این حرمت کارساز نیست.^۱

واقعی ما را خبر داد و گفت سُوید بن عبدالعزیز از اسحاق بن عبدالله بن ابی فروة از قاسم بن محمد بن ابی بکر ما را خبر داد که می گفته است * پیامبر (ص) با کنیز خود ماریه در خانه حفصه خلوت کرد. هنگامی که پیامبر از خانه بیرون آمد حفصه بر در خانه نشسته بود، او به پیامبر گفت ای رسول خدا آیا در خانه من و روزی که نوبت من است چنین می کنی؟ پیامبر فرمودند «خود را باش و رهایم کن او بر من حرام است» حفصه گفت نمی پذیرم مگر اینکه برای من سوگند بخوری!^۲ و آن حضرت فرمود به خدا سوگند با او تماس نخواهم گرفت. قاسم بن محمد معتقد بود این سخن پیامبر که فرموده باشند بر من حرام است ارزشی ندارد - موجب حرمت نمی شود.

و همو ما را خبر داد و گفت محمد بن عبدالله از گفته زُهری برای من حدیث کرد که می گفته است ماریه مادر ابراهیم و خواهرش سیرین را مقوقس به پیامبر هدیه داد و آن

۱. ایلاء درباره زن آزاد عقدی است و اینکه در مورد کنیز و نکاح منقطع تحقق پذیرد به شدت مورد تردید است، و باید به کتابهای فصل و اختصاصی فقه شیعه و اهل سنت مراجعه کرد.

۲. به راستی که چگونگی ایمان این گونه افراد که سخن نبی مکرم را نپذیرند زیر سؤال است.

حضرت ماریه را برای خود برگزید و سیرین را به حسان بن ثابت بخشید.

واقدی می‌گوید ماریه از روستای حَفْن از دهستان انصا یا انصنای مصر بوده است.^۱ محمد بن عمر واقدی، ما را خبر داد و گفت معمر و محمد بن عبدالله از زهری از ابن کعب از مالک برای من نقل کردند که می‌گفته است رسول خدا فرمود «نسبت به قبطیان خیراندیش باشید که ایشان را عهد و ذمه و پیوند خویشاوندی است» گوید پیوند خویشاوندی آنان از این روست که مادر اسماعیل و مادر ابراهیم پسر رسول خدا از ایشان است.

محمد بن عمر ما را خبر داد و گفت محمد بن عبدالله از زهری از انس بن مالک برای ما نقل کرد که می‌گفته است * کنیز پیامبر که مادر ابراهیم بود در مشربه خود زندگی می‌کرد، مردی قبطی پیش او آمد و شد داشت و برای او آب و هیزم می‌برد، مردم در این باره یاوه‌سرایی کردند که گبرکی پیش زن گبری رفت و آمد می‌کند، این خبر به حضرت ختمی مرتبت رسید، علی بن ابی‌طالب (ع) را برای تحقیق فرستاد. علی آن مرد قبطی را در حالی که بالای نخلی بود دید، قبطی چون علی را با شمشیر دید جامه خود را کنار زد و خود را برهنه کرد و معلوم شد فاقد آلت مردی است، علی (ع) هماندم به حضور پیامبر برگشت و گفت ای رسول خدا هنگامی که اجرای فرمانی را به کسی از ما محول می‌فرمایی و آن کس موضوع را به گونه دیگری می‌بیند آیا می‌تواند برای گزارش کار بدون اینکه فرمان را اجرا کند به حضورتان برگردد؟ فرمود آری، علی آنچه را از مرد قبطی دیده بود به عرض رساند، گوید و چون ماریه ابراهیم را زایید جبریل که درود خدا بر او باد به حضور پیامبر آمد و به ایشان فرمود سلام بر تو باد ای ابا ابراهیم، و رسول خدا از آن اطمینان و آرامش یافت.^۲

محمد بن عمر واقدی، از عبدالله بن محمد بن عمر از پدرش از علی (ع) مانند همین حدیث را برای ما نقل کرد جز اینکه در آن آمده است که چون علی آن‌جا رسید مرد قبطی

۱. یاقوت در معجم البلدان درباره این روستا و اینکه به وساطت حضرت مجتبی معاویه خراج را از آنان برداشت سخن گفته است.

۲. این مسئله را نمی‌توان ریشه اصلی موضوع افک دانست؟ به‌ویژه که در روایات پیش اقرار عایشه را بر رشک‌بردن به ماریه و حسرت او را از فرزنددار شدن او ملاحظه فرمودید در منابع دیگری چون تفسیر علی بن ابراهیم قمی و تفسیر برهان این موضوع با تفصیل بیشتری آمده است.

را دید که روی سر خود دیگ آب شیرینی دارد که برای ماریه می برد. علی همینکه او را دید شمشیر خود را کشید و آهنگ او کرد، مرد قبطی که چنین دید دیگ آب را کنار نهاد و بر درخت خرمایی بالا رفت و خود را برهنه کرد و معلوم شد فاقد آلت مردانگی است. علی (ع) شمشیر خود را در نیام کرد و پیش رسول خدا برگشت و خبر را به آگاهی ایشان رساند. رسول خدا فرمودند «درست رفتار کردی و شاهد چیزی را می بیند که غایب نمی بیند».

معن بن عیسی از سعید بن کلب قاضی عدن، از حسین بن عبدالله بن عبیدالله بن عباس، از عکرمه، از ابن عباس، همچنین عبدالله بن مسلمة بن قعنب و ابوبکر بن عبدالله بن ابی اویس و محمد بن عمر واقدی همگی برای ما از ابوبکر بن عبدالله بن ابی سبرة از حسین بن عبدالله بن عباس از عکرمه از ابن عباس، همچنین عبدالله بن جعفر رقی از یونس از ابوبکر بن ابی سبرة، از حسین بن عبدالله از عکرمه از ابن عباس ما را خبر دادند که می گفته است * هنگامی که مادر ابراهیم فرزند خود را به دنیا آورد پیامبر (ص) فرمودند «پسرش ماریه را از بردگی آزاد کرد».

اسماعیل بن عبدالله بن ابی اویس ما را خبر داد و گفت پدرم از گفته حسین بن عبدالله بن عبیدالله از عکرمه از ابن عباس از حضرت ختمی مرتبت برای ما حدیث کرد که می فرموده است * «هر کنیزی که از صاحب خود فرزندان شود اگر صاحبش پیش از مرگ خود او را آزاد نکرده باشد پس از مرگ صاحبش خود به خود آزاد می شود».

واقدی، از أسامة بن زید از منذر بن عبید از عبدالرحمان پسر حسان بن ثابت از گفته مادرش سیرین که خواهر ماریه بوده است و رسول خدا او را به حسان بن ثابت بخشیده اند و او برای حسان بن ثابت عبدالرحمان را زاییده است ما را خبر داد که می گفته است * هنگامی که ابراهیم محضر شد پیامبر (ص) حضور داشتند من و خواهرم فریاد می کشیدیم و مویه گری می کردیم و آن حضرت ما را از آن کار نهی نفرمود ولی همینکه ابراهیم درگذشت ما را از آن کار منع فرمود. آنگاه درحالی که رسول خدا نشسته بودند فضل بن عباس پیکر کودک را غسل داد. سپس رسول خدا را ایستاده بر لبه گور دیدم عباس هم همراه و کنار ایشان بود. فضل و أسامة بن زید وارد گور شدند قضا را در آن روز خورشید گرفت و مردم گفتند به سبب مرگ ابراهیم است. حضرت ختمی مرتبت فرمودند «خورشید برای مرگ و زندگی کسی نمی گیرد» و در آن هنگام رسول خدا میان دوتا خشت گور

شکافی دیدند و فرمودند آن را پوشانند در این باره از آن حضرت پرسیده شد، فرمودند «همانا که آن شکاف سود و زیانی نمی‌رساند ولی پوشاندن آن مایه آرامش زندگانی است و انگهی خداوند دوست می‌دارد هرگاه بنده‌یی کاری انجام دهد آن را استوار انجام دهد».

یحیی بن عبید دمشقی از گفته سعید بن عبدالعزیز، از عطاء ما را خبر داد که می‌گفته است * به کنیزک فرزندان حضرت ختمی مرتبت - ماریه قبطیه - دستور داده شد پس از رحلت آن حضرت تا سه بار طاهر شدن از حیض عده نگه دارد.

واقدی از ولید بن مسلم از سعید بن عبدالعزیز از عطاء ما را خبر داد که می‌گفته است * پس از رحلت حضرت ختمی مرتبت (ص) ماریه قبطیه تا سه بار حیض شدن عده نگه داشت.

واقدی از موسی بن محمد بن ابراهیم از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است * ابوبکر تا هنگامی که درگذشت هزینه زندگی ماریه را می‌پرداخت سپس عمر همانگونه هزینه زندگی او را می‌پرداخت و ماریه به روزگار خلافت عمر درگذشت.

واقدی می‌گوید، ماریه مادر ابراهیم پسر رسول خدا (ص) به ماه محرم سال شانزدهم هجرت درگذشت، عمر را دیدند که مردم را برای شرکت در تشییع جنازه او بسیج می‌کند و خود عمر بر پیکر ماریه نماز گزارد و او را در گورستان بقیع به خاک سپرد.

ترتیب و شمار همسران حضرت ختمی مرتبت

واقدی ما را خبر داد و گفت محمد بن عبدالله از زهری، و کثیر بن زید از مطلب بن عبدالله بن حنطب برای ما حدیث کردند که هر دو می‌گفته‌اند، نخستین بانویی که رسول خدا (ص) او را پیش از مبعوث شدن به رسالت به همسری برگزید خدیجه دختر خویلد بن اسد بن عبدالعزی بن قُصی بود، خدیجه پیش از پیامبر (ص) همسر عتیق بن عابد مخزومی بود و برای او دختری به نام هند زایید. پس از عتیق مردی به نام ابو هاله بن نباش بن زراره تمیمی که هم‌پیمان خاندان عبدالدار بود خدیجه را به همسری گرفت و خدیجه برای او پسری به نام هند زایید، پس از ابو هاله رسول خدا (ص) خدیجه را به همسری گرفت و در آن هنگام آن

حضرت بیست و پنج ساله بود و خدیجه چهل ساله، خدیجه برای رسول خدا دو پسر به نامهای قاسم و طاهر که همان مطهر است آورد و هر دو پیش از بعثت درگذشتند. خدیجه این دختران را هم برای آن حضرت آورد، زینب که بزرگترین دختر پیامبر و همسر ابوالعاص بن ربیع بود و پس از او رقیه است که عتیبه پسر ابولهب او را برای خود عقد کرد و پیش از آنکه با او عروسی کند او را طلاق داد و عثمان بن عفان پس از مبعث او را به همسری گرفت، پس از رقیه ام کلثوم متولد شد که او را هم عثمان بن عفان پس از رحلت رقیه به همسری گرفت، پس از رقیه فاطمه متولد شد که علی بن ابی طالب با او ازدواج کرد، خدیجه ده روز گذشته از رمضان سال دهم بعثت و سه سال پیش از هجرت به شصت و پنج سالگی درگذشت.^۱

پیامبر (ص) پس از خدیجه در رمضان سال دهم بعثت و پیش از هجرت به مدینه سوده دختر زمعه را که از قبیله عامر و پیش از آن همسر سکران بن عمرو برادر سهیل بن عمرو بود به همسری گرفت. سکران بن عمرو همراه همسر خود سوده به حبشه هجرت کرده بود و سپس به مکه برگشت و همان جا درگذشت. رسول خدا سوده را به رمضان سال دهم بعثت با خود به مدینه آورد،^۲ پیامبر اندکی بعد عایشه دختر ابوبکر را در شوال سال دهم هجرت عقد فرمود و در آن هنگام عایشه شش ساله بود و در مدینه به ماه شوالی که هشتمین ماه هجرت بود با عایشه که در آن هنگام نه ساله بود عروسی کرد و به هنگام رحلت رسول خدا عایشه هیجده ساله بود، پیامبر (ص) سپس حفصه دختر عمر بن خطاب را به همسری گرفت، حفصه پیش از آن همسر خنیس بن حذافه سهمی بود و برای او فرزندی نیاورد، خنیس پس از بازگشت از جنگ بدر درگذشت و پیامبر (ص) در ماه شعبانی که سی ماه از هجرت گذشته بود و دو ماه پیش از جنگ احد با حفصه ازدواج کرد. سپس با ام سلمه دختر ابوامیه بن مغیره بن عبدالله بن عمرو بن مخزوم ازدواج کرد. ام سلمه پیش از آن همسر ابوسلمه بن عبدالاسد بود و برای او عمر و سلمه و زینب و بَرّه را آورده بود. ابوسلمه پس از جنگ اُحد در مدینه درگذشت و پیامبر (ص) چند شب باقی مانده از شوال سال چهارم هجرت ام سلمه را به همسری گرفت، سپس جویریّه دختر حارث بن ابی ضرار را که

۱. رحلت حضرت خدیجه را با اختلاف به سالهای هشتم و نهم هم نوشته‌اند به ابن عبدالبر، استیعاب مراجعه فرماید.

۲. تاریخهایی که در این خبر آمده است درهم ریخته و نادرست است و بنا نبوده است که این محدثان درستی یا نادرستی تاریخ را نقد و بررسی کنند.

از قبیله بنی مصطلق بود به همسری گرفت، جویریه پیش از آن همسر پسر عموی خود به نام صفوان ذوالشفر بن مالک بن جذیمه بود، صفوان در جنگ مریسیع کشته شد، جنگ مریسیع به ماه شعبان سال پنجم هجرت بوده است، جویریه از اسیران جنگی است که خداوند او را بر رسول خود ارزانی داشته است و رسول خدا پس از اینکه او را از بردگی جنگی آزاد کرد به همسری گرفت، پس از آن زینب دختر جحش بن رثاب اسدی را که مادرش امیمه دختر عبدالمطلب بن هاشم بود به همسری برگزید. زینب دختر جحش پیش از آن همسر زید بن حارثه بود و فرزندی نداشت و پیامبر در ذی حجه سال پنجم با او ازدواج فرمود، سپس زینب دختر خزیمه هلالی را که همان ام‌المساکین است و پیش از آن همسر طفیل بن حارث بن مطلب بود به همسری برگزید و این بانو به زندگانی رسول خدا درگذشت. سپس ریحانه دختر زید بن عمرو بن حنانه نضری را به همسری گرفت، ریحانه پیش از آن همسری مردی از یهودیان بنی نضیر به نام حکم بود، ریحانه هم به زنده بودن رسول خدا (ص) درگذشت و جنگ بنی قریظه در چند شب باقی مانده از ذی قعدة یا ذی حجه سال پنجم بوده است.

پیامبر (ص) سپس با ام حبیبه دختر ابوسفیان بن حرب به هنگام صلح حدیبیه ازدواج فرمود، ام حبیبه در حبشه بود و پیامبر (ص) به نجاشی پیام فرستاد که او را برای آن حضرت عقد کند و او چنان کرد و کسی که طرف قبول بود خالد بن سعید بن عاص است که در آن هنگام در حبشه بود، ام حبیبه پیش از آن همسر عبیدالله بن جحش بود که مسلمان شده بود و همراه دیگر مسلمانان به حبشه هجرت کرد و آنجا از اسلام برگشت و مسیحی شد و همانجا در حالی که مسیحی بود درگذشت.^۱

پیامبر (ص) سپس با صفیه دختر حُتَیْ بن اخطب ازدواج کرد. صفیه برده جنگی و کنیز رسول خدا بود. پیامبر او را آزاد کرد و به همسری گرفت. صفیه نخست همسر سلام بن مشکم بود که او را رها کرد و پس از او کنانه بن ربیع بن ابی حقیق او را به همسری گرفت و کنانه در جنگ خیبر کشته شد و صفیه برای هیچ یک از آنان فرزند نیاورد. صفیه از در قموص به اسارت گرفته شد و رسول خدا در ماه جمادی الآخرة سال هفتم هجرت در منطقه صهباء با او عروسی فرمود.

۱. ضمن شرح حال همسران حضرت ختمی مرتبت که در صفحات پیشین همین جلد آمده است همه این موارد با تفصیل گفته شده است و باید به آنجا مراجعه کرد.

پیامبر (ص) سپس با میمونه دختر حارث هلالی در ذی قعدة سال هفتم هجرت که سال عمره قضا شده است ازدواج کرد. میمونه پیش از آن همسر ابوژهم بن عبدالعزی عامری بود که درگذشت و میمونه برای او فرزندی نیاورد.

رسول خدا سپس با فاطمه دختر ضحاک بن سفیان کلایی ازدواج کرد و او از پیامبر به خدا پناه برد و آن حضرت از او جدا شد، فاطمه پیش همسران پیامبر آمد و شد داشت و می گفت من بدبختم و گفته شده است که پیامبر به سبب پیسی که گرفتار آن بود رهایش کرد. ازدواج با او در ذی قعدة سال هشتم به هنگام بازگشت پیامبر از جعرانه صورت گرفت. فاطمه به سال شصتم هجرت درگذشت.

پیامبر سپس با اسماء دختر نعمان که از قبیله جون بود ازدواج کرد ولی با او عروسی نکرد و او همانی است که از آن حضرت به خدا پناه برد، ازدواج با او به ماه ربیع الاول سال نهم بود و او به روزگار خلافت عثمان بن عفان در ناحیه نجد و پیش اقوام خود درگذشت. اینان که این روایت را نقل کردند منکر ازدواج رسول خدا با هر بانوی دیگری هستند، یعنی ازدواج با فُتَیله دختر قیس که خواهر اشعث بن قیس است و با آن زن کنانی و دیگر کسانی که از آنان نام برده شده است، و فقط ازدواج با همان کسانی را که ضمن این حدیث آمده است درست می دانند.

اینان می گویند پیامبر چهارده زن را به همسری گرفته است که شش تن آنان قرشی هستند و در آن هیچ تردیدی نیست، و آنان خدیجه دختر خویلد بن اسد بن عبدالعزی، عایشه دختر ابوبکر صدیق از خاندان تیم، سوده دختر زمعه از خاندان عامر بن لوی، ام سلمه دختر ابی امیه از خاندان مخزوم، ام حبیبه دختر ابوسفیان از خاندان بنی امیه، و حفصه دختر عمر بن خطاب از خاندان عدی بن کعب، و از بانوان عرب غیر قرشی زینب دختر جحش بن رثاب اسدی، میمونه دختر حارث هلالی، جویریة دختر حارث بن ابی ضرار از بنی مصطلق، اسماء دختر نعمان از قبیله جون که با او عروسی نفرمود، و فاطمه دختر ضحاک بن سفیان کلایی، زینب دختر خزیمه هلالی که ملقب به ام المساکین بوده است، ریحانه دختر زید از بنی نضیر که از بردگان جنگی بود که خداوند بر پیامبر ارزانی فرموده بود و صفیه دختر خبی بن اخطب که او هم همانگونه بود.

واقعی ما را خبر داد و گفت اسرائیل از جابر از عامر برای ما نقل کرد که رسول خدا (ص) چهارده زن را به همسری گرفته است.

و همو، از موسی بن عبیده از محمد بن کعب قرظی و عمر بن حکم و عبدالله بن عبیدالله ما را خبر داد که می‌گفته‌اند * رسول خدا سیزده زن را به همسری گرفته است آنان نام همه کسانی را که در حدیث فوق آمده‌اند نقل می‌کردند جز ریحانه دختر زید را.

و همو ما را خبر داد و گفت نُبَیْط بن جابر از محمد بن یحیی بن حَبَّان برای من حدیث کرد که پیامبر (ص) پانزده بانو را به همسری گرفته است. او آن چهارده تن را که در حدیث بالا آمده‌اند نام برد و افزود که بانویی از خاندان لیث به نام مُلَیکَه دختر کعب را هم به همسری گرفته است. واقدی در پی این حدیث می‌گفت ابو معشر هم این موضوع را یاد کرده است که رسول خدا با ملیکه ازدواج کرده است.

و باز همو از گفته عبدالعزیز جُنْدَعی از پدرش از عطاء بن یزید جندعی ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر (ص) ملیکه دختر کعب را در ماه رمضان به همسری گرفت و با او عروسی کرد و او به زنده بودن رسول خدا درگذشت.

و باز همو از محمد بن عبدالله از عمویش زُهری ما را خبر داد که او منکر ازدواج رسول خدا با آن بانوی لیثی بوده است.

واقدی می‌گوید آنچه مورد اتفاق است این است که پیامبر (ص) چهارده همسر گرفته است یعنی همانان که در حدیث نخست نام بردیم، از دو تن که جونیة و کلاییه بودند جدا شد و سه تن از ایشان که خدیجه دختر خویلد و زینب دختر خزیمه هلالی و ریحانه دختر زید از بنی‌نضیر بودند به زندگی رسول خدا (ص) درگذشتند و هنگامی که آن حضرت رحلت فرمودند نه همسر داشتند که درباره آنان هیچ اختلافی نیست و آنان عایشه دختر ابوبکر صدیق و حفصه دختر عمر بن خطاب، ام سلمه دختر ابوامیه بن عمر بن مخزوم، ام حبیبه دختر ابوسفیان بن حرب، سوده دختر زمعه، زینب دختر جحش، میمونه دختر حارث هلالی، جویریة دختر حارث از بنی‌مصطلق و صفیه دختر حبیب بن اخطب از قبیله بنی‌نضیر بوده‌اند.

سخن درباره عده نگه داشتن همسران رسول خدا (ص)^۱

محمد بن عمر واقدی ما را خبر داد و گفت ابن ابی سبرة از عمرو بن سلیم برای من نقل کرد که می گفته است * از عروة بن زبیر پرسیدم آیا همسران رسول خدا پس از رحلت ایشان عده نگه داشتند؟ گفت آری، چهار ماه و ده روز، گفتم ای ابو عبدالله! چرا عده نگه داشتند مگر عده برای پاکیزه شدن زن نیست؟ آنان که برای هیچ کس حلال نبودند. عروه سخت خشمگین شد و گفت شاید پنداشته ای که آنچه خداوند فرموده است «ای زنان پیامبر! شما مانند یکی از زنان نیستید»^۲ و حالا آنکه در مورد عده نگه داشتن آنان به دستور قرآن رفتار کرده اند.

و همو از ابن ابی سبرة از عمر بن عبدالله عنسی از گفته جعفر بن عبدالله بن ابی حکم ما را خبر داد که می گفته است * همسران پیامبر (ص) چهار ماه و ده روز عده نگه داشتند در آن مدت ایشان به دیدار یکدیگر می رفتند ولی هیچ شبی را بیرون از خانه خود نگذرانند و چنان آراستن خود را رها کرده بودند که گویی راهبه های تارک دنیا بند، و در هر روز یا دو سه روز یک بار فریاد شیون و مویه گری هریک شنیده می شد.

واقدی از گفته ابن ابی سبرة از عمر بن عبدالله عنسی ما را خبر داد که می گفته است * از عکرمه درباره زنان پیامبر پرسیدم که آیا عده نگه داشته اند؟ گفت هریک از ایشان را که با او تماس گرفته بود و رهایش فرمود سه بار حیض شدن عده نگه داشت و افزود که آن زن کلایی سه حیض عده نگه داشت. سوده هم هنگامی که پیامبر (ص) به او رجوع فرمود یک حیض عده نگه داشت، و همسران آن حضرت پس از رحلت ایشان چهار ماه و ده روز عده نگه داشتند.

۱. ملاحظه می فرمایید که احکام را نمی توان با دلیل تراشیدن متوقف کرد و در مواردی فراسوی دلایل ظاهری و عقل دوراندیشان است.

۲. بخشی از آیه ۳۲ سوره احزاب.

نام بانوان قرشی و هم‌پیمانان و آزادکردگان ایشان و دیگر بانوان عرب که بیعت کرده‌اند

فاطمه دختر اسد

بن هاشم بن عبد مناف بن قُصَی، نام مادرش هم فاطمه است و او دختر قیس بن هرم بن رواحه بن حُجر بن عبد بن بغیض بن عامر بن لوی است. و دختر عموی زائده بن اَصَم بن هرم بن رواحه است که جد مادری خدیجه دختر خویلد بن اسد بن عبد العُزّی بن قصی بوده است.

فاطمه دختر اسد همسر ابوطالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قُصَی است و برای او این فرزندان را آورده است، طالب، عقیل، جعفر، علی (ع)، ام هانی، جمانه و ریطه.

فاطمه دختر اسد اسلام آورد و بانویی نکوکار و پسندیده سیرت بوده است که حضرت ختمی مرتبت به دیدارش می‌رفته‌اند و خواب نیمروزی را در خانه او انجام می‌داده‌اند.^۱

رُقیقه دختر ابی صیفی

بن هاشم بن عبد مناف بن قُصَی، مادرش هاله یا تماضر دختر کلدیه و کلدیه دختر عبد مناف بن عبدالدار بن قصی است. رقیقه همسر نوفل بن اُهیّب بن عبد مناف بن قصی بن زهرة بن کلاب بوده است و برای او سه پسر به نامهای مخرمه و صفوان و اُمیه زاییده است.

محمد بن عمر واقدی از عبدالله بن جعفر از ام بکر دختر مسور بن مخرمه از پدرش

۱. برای آگاهی بیشتر از مقام ایمان و اخلاص جناب فاطمه دختر اسد در منابع اهل سنت به ابن عبدالبر، استیعاب، و ابن حجر، الاصابه و سبط ابن جوزی، تذکره الخواص مراجعه فرمایید. سبط ابن جوزی می‌نویسد که این بانوی گرانقدر نه تنها پیاده که با پای برهنه هجرت فرموده است، درود خدا بر او باد.

و او از گفته پدرش مخرمة بن نوفل از گفته مادرش رقیقه ما را خبر داد که می گفته است * گویی هم اکنون به عمویم شبیه یعنی عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف می نگرم که مطلب بن عبد مناف او را - از یثرب - پیش ما آورد^۱ و من که در آن روزگار دختر نوجوانی بودم زودتر از دیگران خود را به او رساندم و همراه او شدم و این خبر را به خانواده دادم، گوید رقیقه در آن هنگام بزرگتر از عبدالمطلب بوده است. رقیقه بعثت پیامبر (ص) را درک کرده و دشمن ترین افراد نسبت به فرزند خود مخرمة بوده است، البته پیش از آن که مخرمة مسلمان شود.

واقعی ما را خبر داد و گفت عبدالله بن جعفر از ام بکر دختر مسور از گفته پدرش برای من حدیث کرد که می گفته است * رقیقه دختر ابوصیفی بن هاشم بن عبد مناف که مادر مخرمة بن نوفل بود، رسول خدا (ص) را آگاه کرد و بر حذر داشت که امشب قریش آهنگ شبیخون زدن بر تو دارند، مسور می گفته است رسول خدا (ص) از بستر خود کنار رفت و علی بن ابی طالب که خدایش از او خشنود باد بر آن بستر آرمید.

اُمّ ایمن

نامش برکة و کنیز آزاد کرده و وابسته و دایة حضرت ختمی مرتبت است.

گوید، پیامبر (ص) او را با چند شتر نر که از برگهای درختان اراک می خوردند و چند گوسپند از پدر خود به ارث برده بود. رسول خدا هنگامی که با خدیجه ازدواج کرد ام ایمن را آزاد فرمود و عبید بن زید که از خاندان حارث بن خزرج بود با او ازدواج کرد و او برای عبید پسری به نام ایمن زایید. ایمن از اصحاب رسول خداست و در جنگ حنین شهید شد. زید بن حارثة بن شراحیل کلبی برده خدیجه بود که او را به پیامبر بخشید و رسول خدا آزادش فرمود و پس از بعثت ام ایمن را به همسری زید درآورد که اسامة بن زید را برای او زایید.

واقعی، از یحیی بن سعید بن دینار از گفته پیرمردی از قبیلة سعد بن بکر ما را خبر داد که می گفته است * پیامبر (ص) ام ایمن را با خطاب مادر جان صدا می فرمود و هرگاه به او

۱. برای آگاهی بیشتر در این باره که شبیه در یثرب بوده و عمویش مطلب او را به مکه آورده است. به نویری، نهاية الارب، ترجمه ج ۱، ص ۵۳ به قلم این بنده مراجعه فرمایید.

می‌نگریست می‌فرمود «این بازمانده خانواده من است».

ابو اسامه یعنی حماد بن اسامه، از جریر بن حازم ما را خبر داد که می‌گفته است * از عثمان بن قاسم شنیدم می‌گفت هنگامی که ام ایمن مهاجرت کرد شامگاه در منطقه منصرف که پایین تر از رَوْحاء است رسید و روزه بود و آب همراه نداشت. تشنگی او را بی تاب کرد، از آسمان برای او سطلی که آکنده از آب گوارای سپید بود آویخته شد آن را گرفت و چندان نوشید که سیراب شد. ام ایمن می‌گفته است پس از آن هرگز تشنگی را احساس نکردم و در روزهای بسیار گرم با روزه گرفتن خود را می‌آزمودم و تشنه نمی‌شدم و پس از آشامیدن آن آب به روزهای گرم درحالی که روزه می‌گرفتم احساس تشنگی نمی‌کردم.

عبدالله بن موسی از فضیل بن مرزوق از سفیان بن عقبه ما را خبر داد که می‌گفته است * ام ایمن نسبت به پیامبر سخت مهربانی و به انجام کارهای آن حضرت قیام می‌کرد، پیامبر (ص) فرمودند هر کس از اینکه بانویی از بانوان بهشت به همسری او داده شود شاد می‌شود ام ایمن را به همسری بگیرد، زید بن حارثه او را به همسری گرفت و اُم ایمن اسامه را برای او زاید.

فضل بن دکین از سفیان از ابواسحاق از مجاهد ما را خبر داد که پیامبر (ص) می‌فرموده است * «ای ام ایمن مقنعه خود را نیکو بپوش».

و همو از ابومعشر از محمد بن قیس ما را خبر داد که می‌گفته است * اُم ایمن به حضور رسول خدا آمد و گفت مرا بر مرکبی سوار کن رسول خدا فرمود «تو را بر کره شتر ماده سوار می‌کنم» ام ایمن گفت ای رسول خدا! چنان بچه شتری یارای وزن مرا ندارد و آن را نمی‌خواهم. حضرت فرمود «جز بر کره ماده شتر سوارت نخواهم کرد» و پیامبر (ص) با او شوخی می‌فرمود درعین حال جز حق و راست نمی‌فرمود که به هر حال همه شتران کره‌ها و زاده‌های ماده شترانند.

محمد بن عبدالله اسدی از گفته سفیان از جعفر از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است * اُم ایمن به حضور پیامبر می‌آمد و می‌گفت «لا سلام» - یعنی سلام گفتن را فرا نمی‌گرفت - و رسول خدا برای او حلال و روا دانستند که فقط بگوید سلام.

قبیصة بن عقبه هم از سفیان از جعفر از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است * ام ایمن هرگاه به حضور رسول خدا می‌آمد می‌گفت «سلام لا علیکم» و پیامبر (ص) به او اجازه فرمودند که فقط بگوید «السلام».

محمد بن عمر واقدی از عائذ بن یحیی از ابوالحویرث ما را خبر داد که ام ایمن به روز جنگ حنین خطاب به مسلمانان می گفت «خداوند پاهایتان را به خواب برد» رسول خدا فرمودند ای ام ایمن! تو که زبانت گیر دارد خاموش باش.^۱

عفان بن مسلم از گفته معتمر بن سلیمان ما را خبر داد که می گفته است * از پدرم شنیدم که می گفت انس بن مالک برای ما نقل کرد که پیامبر می فرموده اند در آغاز اقامت در مدینه و پیش از آنکه در جنگ قریظه و بنی نضیر پیروزی به دست آید پاره‌یی از مردان چند خرمابن را به پیامبر اختصاص می دادند، پس از گشوده شدن نخلستانهای بنی قریظه و بنی نضیر حضرت ختمی مرتبت آن خرمابن ها را به مردم برمی گردانند. انس می گوید، خانواده ام به من گفتند به حضور پیامبر بروم و استدعا کنم تمام یا برخی از خرمابن هایی را که به حضورش تقدیم کرده ام به خودشان برگرداند، رسول خدا آن ها را به ام ایمن بخشیده بودند، گوید چون من استدعا کردم آنها را به من عنایت فرمود. در این هنگام ام ایمن آمد و پارچه‌یی برگردن من افکند و می گفت هرگز سوگند به خداوندی که جز او خدایی نیست نمی شود که پس از آنکه رسول خدا آنها را به من بخشیده است به تو بدهد و مانند این سخنان را می گفت. پیامبر (ص) به ام ایمن فرمودند برای تو هم همین مقدار فراهم است و او همچنان می گفت به خدا سوگند هرگز و پیامبر (ص) همچنان می فرمودند چند برابر آن را می دهم و خیال می کنم سرانجام فرمودند ده برابر آن یا نزدیک به ده برابر می دهم.

واقدی می گوید * ام ایمن در جنگ احد حضور داشته و آب رسانی و زخم بندی و مداوای زخمی ها را برعهده داشته است و در جنگ خیبر هم همراه آن حضرت بوده است. سلیمان بن عبدالرحمان دمشقی، از ولید بن مسلم از عبدالرحمان بن نمر، از زهری ما را خبر داد که می گفته است * حرمله برده آزاد کرده و وابسته اسامة بن زید برایم نقل کرد که روزی همراه عبدالله بن عمر نشسته بودم حجاج پسر ایمن - نوه ام ایمن - آمد و نمازی گزارد که سجده و رکوع آن را چنان که شاید و باید انجام نداد. پس از اینکه نمازش را سلام داد ابن عمر که او را نمی شناخت فراخواندش و گفت برادر! خیال می کنی نماز گزاردی؟ تو نماز نگزاردی نمازت را دوباره بگزار. گوید پس از اینکه حجاج بن ایمن پشت کرد و رفت عبدالله بن عمر از من پرسید این که بود؟ گفتم حجاج پسر ایمن پسر ام ایمن است. عبدالله بن

۱. ام ایمن به جای «ثبت» آن را با مخرج سین و به صورت «ست» تلفظ می کرده و ظاهراً مخارج حروف برای او دشوار بوده است.

عمر گفت اگر رسول خدا (ص) این مرد را می دید دوستش می داشت، و متذکر شد که پیامبر (ص) همه فرزندان و فرزندانزادگان ام ایمن را دوست می داشت که ام ایمن دایه و پرستار آن حضرت بوده است.

محمد بن عبدالله اسدی، از سفیان، از قیس بن مُسلم از طارق بن شهاب ما را خبر داد که می گفته است * هنگامی که پیامبر (ص) رحلت فرمود ام ایمن گریست او را گفتند چه چیزی تو را به گریه واداشته است؟ گفت من بر قطع شدن خبر آسمان - وحی - می گریم. عفان بن مُسلم از حماد از ثابت از انس ما را خبر داد که می گفته است * همینکه حضرت ختمی مرتبت رحلت فرمود ام ایمن گریست. گفتندش چرا می گری؟ گفت به خدا سوگند این را می دانستم که پیامبر به زودی رحلت خواهد فرمود ولی من بر بریده شدن وحی می گریم که دیگر از آسمان از ما بریده شد.

محمد بن عبدالله اسدی و قبیصة بن عقبه هر دو از سفیان از قیس بن مسلم از طارق بن شهاب ما را خبر دادند که می گفته است * چون عمر کشته شد ام ایمن گریست و گفت امروز اسلام دریده شد. قبیصة در دنباله سخن خود می گفت و هنگامی که رسول خدا رحلت فرمود اُم ایمن گریست و بدو گفته شد چرا می گری؟ گفت بر بریده شدن خبر آسمان - وحی - می گریم.

قیصة می گوید، سفیان هرگاه این حدیث را از جعفر نقل می کرد این فزونی را می آورد و هرگاه از طارق نقل می کرد این فزونی را ضمیمه حدیث او می دانست و ما می گفتیم سفیان نمی داند که این فزونی در کدامیک است.

واقدی می گوید اُم ایمن در آغاز خلافت عثمان درگذشت.

محمد بن عمر واقدی ما را گفت که ابن ابی فرات آزاد کرده و وابسته اُسامه بن زید با حسن پسر اُسامه نزاع و ستیزی داشتند. ابن ابی فرات ضمن بگو و مگو به حسن بن اسامه گفت ای پسر برکة! و مقصودش اُم ایمن بود. حسن به مردم گفت گواه باشید و ابن ابی فرات را پیش ابوبکر بن محمد بن عمرو بن حزم که در آن هنگام قاضی مدینه یا کارگزار عمر بن عبدالعزیز در مدینه بود برد و داستان را برای او گفت. ابوبکر از ابن ابی فرات پرسید مقصودت از گفتن پسر برکة چه بوده است؟ گفت من نام او را گفتم^۱ ابوبکر گفت مقصود تو اهانت و

۱. خوانندگان گرامی توجه دارند که در باور اعراب خطاب با کتبه احترام و خطاب با نام بی حرمتی شمرده می شود.

کوچک کردن ام ایمن بوده است و حال او در اسلام بر آن گونه است که رسول خدا به او مادر و ام ایمن می فرموده اند، اگر از گناه تو درگذرم خدا از گناه من درنگذرد و او را هفتاد تازیانه زد.

سلمی

کنیز آزاد کرده و وابسته رسول خدا (ص) و از کسی شنیدم که می گفت سلمی کنیز آزاد کرده و وابسته صفیه دختر عبدالمطلب بوده است. سلمی همسر ابورافع است که برده آزاد کرده و وابسته رسول خدا بوده است و همو مادر فرزندان ابورافع است. سلمی قابله خدیجه دختر خویلد همسر حضرت ختمی مرتبت است و در مورد همه فرزندان خدیجه از رسول خدا قابله او بوده و چیزهای مورد نیاز را فراهم می کرده است. همچنین در زایمان ابراهیم پسر رسول خدا سلمی قابله ماریه بوده است. او پس از وضع حمل ماریه شتابان به ابورافع خبر داد که ماریه پسری به دنیا آورد، ابورافع به حضور رسول خدا رفت و به ایشان مرده داد و آن حضرت به او غلامی بخشیدند. سلمی هم در جنگ خیبر همراه رسول خدا بوده است.

خدیجه دختر حصین

بن حارث بن مطلب بن عبدمناف بن قصی است. او مسلمان شد و با رسول خدا بیعت کرد و پیامبر (ص) برای او و خواهرش هند صد شتروار از محصول خیبر را مقرر فرمود.

هند دختر حصین

بن حارث بن مطلب بن عبدمناف بن قصی، مسلمان شد و با رسول خدا بیعت کرد. پیامبر (ص) برای او و خواهرش خدیجه صد شتروار از محصول خیبر را مقرر فرمود.

أم رمثه

نامش را به صورت ام رمیثه هم گفته اند او دختر عمرو بن هاشم بن مطلب بن عبدمناف بن

قصی است. مسلمان شد و با پیامبر بیعت کرد و رسول خدا(ص) برای او از در آمد خیبر چهل شتروار خرما و پنج شتروار جو مقرر فرمود، او مادر ابوقعقاع حکیم بن حکیم است که از قبیله ازد و هم پیمان خاندان مطلب بن عبدمناف بن قصی بوده است.

بُحَیْنَة

نام اصلی او عبده و دختر حارث است و این حارث همان اَرت پسر مطلب بن عبدمناف بن قصی است، مادرش ام صیفی دختر اسود بن مطلب بن اسد بن عبدالغزی بن قصی بوده است. بحینه را مردی به نام مالک که از قبیله ازد و هم پیمان ایشان بود به همسری گرفت و او برای مالک دو پسر به نام عبدالله بن بحینه و جبیر بن بحینه آورد. پیامبر(ص) با بحینه همنشینی داشته‌اند. بحینه مسلمان شد و با رسول خدا بیعت کرد و پیامبر برای او سی شتروار مقرر داشت.

هِنْد

دختر ااثه بن عباد بن مطلب بن عبد مناف بن قصی است. مادرش بانویی به نام اُم مسطح است که دختر ابورهم پسر مطلب بن عبدمناف بن قصی است. هند مسلمان شد و با رسول خدا بیعت کرد و پیامبر برای او و برادرش مسطح بن ااثه سی شتروار از در آمد خیبر مقرر فرمود. هند در بلاد غربت همسر ابوجندب بود و برای او دختری به نام ریطه آورد.

اُمِ مِسْطَح

دختر ابورهم بن مطلب بن عبد مناف بن قصی است. مادرش ریطه دختر صخر بن عامر بن کعب بن سعد بن تیم بن مرّه است، او را ااثه پسر عباد بن مطلب بن عبدمناف به همسری گرفت و ام مسطح برای او مسطح و هند را زایید، مسطح از شرکت کنندگان در جنگ بدر است. ام مسطح مسلمان شد و اسلامش نیکو و پسندیده بود. او پس از آنکه پسرش مسطح

در داستان افک عایشه با دیگران همصدا شد از سخت‌گیرترین افراد نسبت به پسر خود بود. خدایش از از خشنود باد.

آزوی

او دختر کریز بن ربیع بن حبیب بن عبد شمس بن عبد مناف بن قصی است. مادرش ام حکیم بیضاء دختر عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی است. عفان بن ابی العاص بن امیه او را به همسری گرفت و آروى برای او عثمان و آمنه را زایید.^۱ پس از عفان عقبه بن ابی معیط آروى را به همسری گرفت که برای او ولید و عماره و خالد و ام کلثوم و ام حکیم و هند را زایید. آزوی دختر کریز مسلمان شد و پس از هجرت دخترش به مدینه او هم به آن شهر هجرت کرد و همچنان در مدینه بود تا به روزگار خلافت پسرش عثمان درگذشت.

واقدی از گفته داود بن بکر بن ابوفرات اشجعی ما را خبر داد که می‌گفته است * از عبدالله بن کعب وابسته خاندان عثمان شنیدم که می‌گفت از عبدالله بن حنظله بن راهب شنیدم که می‌گفت در تشییع جنازه مادر عثمان به روزی که درگذشت حضور داشتم و او را در گورستان بقیع به خاک سپردیم و چون برگشتیم مردم در مسجد به جماعت نماز گزاردند و عثمان به تنهایی نماز گزارد و من هم کنار او نماز گزاردم و شنیدم که در سجده می‌گفت بارخدا یا بر مادرم رحمت آور، یا آنکه پروردگارا مادرم را بیامرز و این به هنگام خلافت عثمان بود.

واقدی ما را خبر داد و گفت اسحاق بن یحیی مرا خبر داد و گفت عمویم عیسی بن طلحه برای من نقل کرد و گفت خودم عثمان بن عفان را دیدم که از محل خانه غطیش تابوت مادرش را بر دوش داشت و همچنان آن را بر دوش می‌داشت تا در محل نمازگزاردن بر جنازه‌ها بر زمین نهاد، و می‌گفت پس از اینکه مادرش را به خاک سپرد او را دیدم که کنار گورش ایستاده و برای او دعا می‌کند.

۱. ملاحظه می‌فرمایید که عثمان و ولید برادران مادری‌اند و از سوی دیگر نواده‌های عمه حضرت ختمی مرتبت هستند.

ام کلثوم دختر عقبه

بن ابی معیط بن ابی عمرو بن اُمیة بن عبد شمس بن عبد مناف بن قصی است. مادرش اروی دختر کریر بن ربیعة بن حبیب بن عبد شمس بن عبد مناف بن قصی است.

ام کلثوم در مکه مسلمان شد و پیش از هجرت بیعت کرد و نخستین بانویی است که پس از هجرت حضرت ختمی مرتبت به مدینه هجرت کرده است، و هیچ بانوی قرشی را جز او نمی‌شناسیم که از میان پدر و مادر خود مسلمان شود و به سوی خدا و پیامبرش هجرت کند، او به تنهایی از مکه بیرون آمد و با مردی از قبیله خزاعه همراه و همسفر شد و در آغاز صلح حدیبیه به مدینه رسید.

دو برادرش ولید و عماره از پی او راه افتادند و فردای روزی که او به مدینه رسیده بود به مدینه رسیدند و گفتند ای محمد! به شرط و پیمانی که با ما بسته‌ای وفا کن. ام کلثوم گفت ای رسول خدا من زنی ضعیف و همانگونه که می‌دانی ناتوانم مرا پیش کافران برمی‌گردانی که در دین من مرا به فتنه دراندازند و مرا بر آن کار شکیبایی نیست. خداوند متعال در صلح حدیبیه در مورد زنان پیمان گرفته و درباره‌ی ایشان دستور آزمودن ایمان آنان را داده و همگان به آن راضی شده‌اند، و درباره‌ی ام کلثوم این آیه نازل شد که می‌فرماید «پس آنان را بیازمایید و خدای به ایمان آنان آگاه‌تر است»^۱ پیامبر (ص) او را آزمود و پس از او زنان دیگر را نیز آزمودند و چنین بود که به زنها بگویند سوگند بخورند که چیزی جز دوستی خدا و رسول خدا و اسلام آنان را از مکه بیرون نیاورده است و به هوای شوهر و مال بیرون نیامده‌اند و چون این سخن را می‌گفتند آنان را پیش مسلمانان نگه می‌داشتند و به خانواده‌شان — که کافر بودند — مسترد نمی‌کردند.

پیامبر (ص) به ولید و عماره پسران عقبه — برادران ام کلثوم — فرمود همانگونه که می‌دانید خداوند درباره‌ی برگرداندن زنان مفاد عهدنامه را درهم شکسته است و آن دو برگشتند.

ام کلثوم را شوهری نبود و چون به مدینه آمد زید بن حارثه بن شراحیل او را به

۱. بخشی از آیه دهم، سوره شصم — متحنه. و برای آگاهی بیشتر باید به تفاسیر مراجعه کرد که درباره‌ی چگونگی سوگند خوردن آنان توضیح بیشتری داده‌اند.

همسری گرفت و ام کلثوم برای او فرزند آورد و درحالی که ام کلثوم همسرش بود در جنگ موته شهید شد، پس از زید بن حارثه، زبیر بن عوام بن خویلد ام کلثوم را به همسری گرفت و او زینب را برای زبیر زایید.

یزید بن هارون از گفته عمرو بن میمون از گفته پدرش ما را خبر داد که می گفته است * ام کلثوم دختر عقبه بن ابی معیط همسر زبیر بن عوام بود و در زبیر نسبت به زنان تندی و خشونت بود و ام کلثوم زندگی با زبیر را خوش نمی داشت و چند بار از او تقاضای طلاق کرد و زبیر نمی پذیرفت، درحالی که دردهای مقدمات زایمان ام کلثوم را فرا گرفته بود و زبیر از آن آگاه نبود ام کلثوم باز تقاضای طلاق و در آن باره پافشاری کرد، زبیر که سرگرم وضو گرفتن برای نماز بود او را طلاق داد، ام کلثوم از خانه زبیر بیرون رفت و همان روزها نوزاد خود را زایید، یکی از خویشاوندان زبیر او را دید و آگاهش ساخت که ام کلثوم بار بر زمین نهاد، زبیر گفت او مرا فریب داد خدایش فریب دهد! و به حضور پیامبر آمد و موضوع را به عرض ایشان رساند، فرمود فرمان خدا در قرآن این حکم را روشن کرده و بر آن پیشی گرفته است، باید دوباره از او خواستگاری - او را عقد - کنی، زبیر گفت او هرگز پیش من بر نخواهد گشت.

واقعی می گوید، سپس عبدالرحمان بن عوف ام کلثوم را به همسری گرفت و برای او ابراهیم و حمید را زایید. عبدالرحمان بن عوف درحالی که ام کلثوم همسرش بود درگذشت و سپس عمرو بن عاص ام کلثوم را به همسری گرفت و او در خانه عمرو بن عاص درگذشت. خالد بن مخلد ما را خبر داد و گفت عبدالرحمان بن عبدالعزیز از ابن شهاب برای ما حدیث کرد که می گفته است * مشرکان به روز صلح حدیبیه با پیامبر (ص) شرط کردند و گفتند هرکس از ما به شما پیوندد هرچند که بر دین شما باشد باید او را به ما مسترد داری و هرکس هم از پیش تو پیش ما آمد او را برمی گردانیم، گوید پیامبر (ص) کسانی را که می آمدند و مسلمان هم بودند برمی گرداند^۱، هنگامی که ام کلثوم دختر عقبه بن ابی معیط به مدینه هجرت کرد دو برادرش آمدند و می خواستند او را با خود ببرند و به مکه برگردانند خداوند متعال این آیه را نازل فرمود:

«ای آنان که ایمان آوردید، هرگاه زنان مؤمن پیش شما آمدند هجرت کنندگان،

۱. برای آگاهی بیشتر در این باره به ترجمه مغازی واقعی، ص ۴۶۵، به قلم این بنده مراجعه شود.

بیازمایندشان، خداوند به ایمان آنان داناتر است اگر ایشان را زنانی مؤمن دانستید، آنان را پیش کافران بر مگردانید که نه این زنها برای آنان حلالند و نه آن مردان بر ایشان حلالند، و آنچه را که شوهرهایشان هزینه کرده‌اند بدهید، و چون مردهای - کابین - ایشان را بپردازید بر شما پروایی نیست که آنان را به همسری بگیرید، و چنگ مزید به عصمت‌های زنان کافر - آنان را به همسری نگیرید - شما آنچه هزینه کردید بخواهید و آنان باید آنچه هزینه کرده‌اند بخواهند این فرمان خداوند است» گوید مقصود کابین آنهاست.^۱

در تمة این آیه خداوند می‌فرماید «و اگر چیزی - از مهریه - همسران شما از دست شما رفت به سوی کافران پس چون به غنیمت رسیدید آنانی را که همسرانشان رفته‌اند مانند همان مقدار که هزینه کرده‌اند بپردازید».^۲

گوید مقصود از این آیه زن مسلمانی است که چون به مسلمانان پناهیده شد مهریه و کابین او را بپردازند همچنین هرگاه مسلمانان زنان کافر را طلاق می‌دهند باید کابین آنان را به مشرکان بپردازند و اگر آنان از پرداخت هزینه‌های متقابل خودداری کردند و چیزی از مهریه را نگه داشتند مسلمانان هم کابین زنان مسلمانی را که از پیش کافران آمده‌اند نگه دارند.

أمامة دختر ابوالعاص

بن ربیع بن عبدالعزّی بن عبد شمس بن عبد مناف بن قصی، مادرش زینب دختر رسول خدا (ص) است.

ابو عاصم ضحاك بن مخلد نبیل، از ابن عجلان، از مقبری، از عمرو بن سُلیم زرقی، از ابوقتاده ما را خبر داد که می‌گفته است * گاهی پیامبر (ص) درحالی که أمامه را بر دوش داشت نماز می‌گزارد و چون به رکوع می‌رفت او را از دوش خود بر زمین می‌نهاد و چون قیام می‌فرمود باز او را بر دوش خود می‌نهاد.

ابوولید هشام طیالسی از لیث بن سعد ما را خبر داد که می‌گفته است * سعید پسر

۱. برای آگاهی بیشتر درباره این آیه که دهمین آیه سورة متحنه است باید به تفاسیر مراجعه کرد به ویژه تفسیر فارسی ابوالفتوح رازی مراجعه کرد که به تفصیل توضیح داده شده است.

۲. برخی گفته‌اند که این حکم منسوخ است و پس از پایان مدت صلح حدیبیه به آن عمل نشده است.

ابوسعید مقری از عمرو بن سلیم زرقی ما را حدیث کرد که از ابوقتاده شنیده که می گفته است روزی بر در خانه پیامبر (ص) بودیم آن حضرت درحالی که اُمامة دختر ابوالعاص بن ربیع را که مادرش زینب دختر رسول خدا بود در آغوش داشت و امامه دخترکی خردسال بود پیش ما آمد، گوید آن روز پیامبر (ص) همانگونه که آن دخترک را بر دوش داشت نماز گزارد و چون به رکوع می رفت کودک را بر زمین می نهاد و چون برمی خاست او را دوباره بر دوش می گرفت و در تمام مدت نماز همینگونه رفتار می فرمود.

عبدالله بن مسلمة بن قنبل، از مالک بن انس از عامر بن عبدالله بن زبیر، از عمرو بن سلیم زرقی، از ابوقتاده ما را خبر داد که می گفته است * گاهی پیامبر (ص) درحالی که امامة دختر زینب دختر خویش را بر دوش داشت نماز می گزارد و هرگاه سجده می فرمود کودک را بر زمین می نهاد و چون برمی خاست باز او را بر دوش می گرفت.

یحیی بن عباد از فلیح بن سلیمان از عامر بن عبدالله بن زبیر، از عمرو بن سلیم از ابوقتاده بن ربیع ما را خبر داد که می گفته است * رسول خدا (ص) را دیدم که دختر دختر خود یعنی امامه دختر ابوالعاص را در حال نماز خواندن بر دوش داشت و هرگاه رکوع می فرمود او را بر زمین می نهاد و چون برمی خاست باز او را بر دوش می گرفت.

ولید بن عطاء بن أغرّ مکی از ابراهیم بن سعد از پدرش از ابوسلیمان از عبدالله بن حارث بن نوفل ما را خبر داد که می گفته است * حضرت ختمی مرتبت نماز می گزارد درحالی که امامه دخترک ابوالعاص را بر دوش داشت و چون به رکوع می رفت کودک را بر زمین می نهاد و چون قیام می فرمود باز بر دوشش می نهاد.

عالم بن فضل، از حماد بن زید از علی بن زید ما را خبر داد که می گفته است * پیامبر (ص) درحالی که گردن بندی از مهره های یمنی همراه داشت به خانه و پیش همسران و فرزندان خویش آمد و فرمود این گردن بند را به مهربان ترین شما خواهم داد آنان پنداشتند که آن را به عایشه دختر ابوبکر خواهد داد، پیامبر (ص) دختر ابوالعاص را که از زینب داشت - امامة - فرا خواند و به دست خویش آن را برگردان او بست و اندک چرکی را که کنار چشم امامه بود با دست خویش پاک فرمود.

عبدالله بن محمد بن ابی شیبة، از عبدالله بن نمیر، از محمد بن اسحاق از یحیی بن عباد بن عبدالله بن زبیر از پدرش از عایشه ما را خبر داد که می گفته است * نجاشی زیورهایی به رسول خدا هدیه کرد که که انگشتی زرین از آن جمله بود، پیامبر (ص) آن

هدیه را پذیرفت و چون از آنگونه چیزها روی گردان بود آن را برای اُمّامه دختر دختر خود زینب فرستاد و فرمود دخترکم! این را زیور خود قرار ده.

واقدی می گوید، پس از رحلت فاطمه دختر رسول خدا، علی بن ابی طالب علیه السلام اُمّامه را به همسری گرفت و اُمّامه برای او فرزند نیاورد و هنگامی که علی کشته شد اُمّامه همسر او بود و پس از علی (ع) مغیره بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب اُمّامه را به همسری گرفت.^۱

محمد بن اسماعیل بن ابی فدیک از ابن ابی ذئب ما را خبر داد که می گفته است * اُمّامه دختر ابوالعاص به مغیره بن نوفل گفت معاویه از من خواستگاری کرده است، مغیره به او گفت آیا می خواهی به همسری پسر زن جگرخوار درآیی؟ اگر می خواهی اختیار ازدواج خود را بر عهده من بگذار، گفت آری چنین کردم، مغیره گفت من تو را به همسری خود گرفتم، ابن ابی ذئب می گفته است ازدواج او صحیح بوده است.

اُمّ خَالِد

او همان اُمّه و دختر خالد بن سعید بن عاص بن امیه بن عبدشمس است، مادرش هُمَینه دختر خلف بن اسعد بن عامر بن بیاضه بن سُبَیع بن جعثمه بن سعد بن ملیح بن عمرو از قبیله خزاعه است. خالد بن سعید همراه همسرش هُمَینه دختر خلف به حبشه هجرت کرد و دخترش اُمّه آن جا زاده شد، آنان همچنان در حبشه بودند تا آنکه همراه دیگران در دو کشتی بازگشتند و در آن هنگام اُمّه دختری بالغ و عاقل بود.

محمد بن عمر واقدی ما را خبر داد و گفت جعفر بن محمد بن خالد، از ابواسود از گفته خود ام خالد دختر خالد برای من حدیث کرد که می گفته است * روزی که از حبشه بیرون آمدیم شنیدم که نجاشی به مسافران دو کشتی می گفت همه تان از سوی من به رسول خدا سلام برسانید، و من از کسانی بودم که سلام نجاشی را به رسول خدا رساندم، ام خالد از حضرت ختمی مرتبت احادیثی را روایت کرده است.

فضل بن دکین و ابوالولید هشام طیالسی هر دو ما را خبر دادند و گفتند اسحاق بن

۱. ابن اثیر در اسدالغابه، ج ۵، ص ۴۰۰ می نویسد که علی علیه السلام خود به مغیره بن نوفل که نوه عمویش بود دستور فرمود که پس از رحلتش اُمّامه را به همسری بگیرد لطفاً به ابن حجر، الاصابه، ج ۴، ص ۲۳۷ مراجعه شود.

سعید ما را گفت که پدرم از گفته ام خالد دختر خالد برایم نقل کرد که می گفته است برای پیامبر (ص) جامه هایی هدیه آوردند که در آن جامه کوچکی از خز یا پشم بود رنگ آن جامه سیاه و در آن نشان و طرازی به رنگ زرد یا سرخ بود. پیامبر خطاب به حاضران فرمودند خیال می کنید این جامه را به چه کسی باید ببوشانم؟ مردم خاموش ماندند، پیامبر فرمودند ام خالد را پیش من آورید، ام خالد می گوید مرا در حالی که در آغوش داشتند به محضر آن حضرت بردند، ایشان آن جامه را به دست خود بر من پوشاندند و دو یا سه بار فرمودند به خوشی آن را بپوش و فرسوده کنی، آنگاه به نشان و طراز آن جامه که زرد یا سرخ بود نگریستند و دوبار گفتند ای ام خالد این سناسن است و با انگشت به آن اشاره می فرمودند، ام خالد می گوید به زبان حبشی سنا یعنی زیبا و نیکو.^۱

اسحاق در پی این سخن می گفته است * یکی از بانوان خویشاوندان مرا خبر داد که آن جامه را پیش ام خالد دیده است.

محمد بن عمر ما را خبر داد و گفت جعفر بن محمد بن خالد بن زبیر، از ابراهیم بن عقبه برایم نقل کرد که می گفته است * ام خالد دختر خالد بن سعید بن عاص را که پیرزنی فرتوت بود و در حبشه متولد شده بود دیدم و از او پرسیدم آیا از حضرت ختمی مرتبت چیزی شنیده ای؟ گفت آری شنیدم که آن حضرت از عذاب قبر به خدا پناه می برد.

واقدی می گوید، زبیر بن عوام ام خالد دختر خالد را به همسری گرفت و او برای زبیر عمر و خالد را زاید، گوید به آمة بیشتر ام خالد گفته می شد.

هند دختر عتبه

بن ربیعۃ بن عبد شمس بن عبد مناف، مادرش صفیه دختر اُمیة بن حارثة بن اَوْقَص بن مرة بن هلال بن فالج بن ذکوان بن ثعلبة بن بُهثة بن سُلَیم است.

هند را نخست حفص پسر مغیره بن عبدالله بن عمر بن مخزوم به همسری گرفت و

۱. این روایت را ابن سید الناس در عیون الاثر نقل کرده است، دوزی هم در فرهنگ البسه با اندک تفاوت لفظی آن را آورده است و برای آگاهی بیشتر به فرهنگ البسه مسلمانان، ص ۱۶۴، ترجمه هروی چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۹ شمسی مراجعه فرمایید.

هند برای او ابان را زاید.^۱

ابو غسان مالک بن اسماعیل نهدی از عمر بن زیاد هلالی از گفته عبدالملک بن نوفل بن مساحق که پیرمردی از مردم مدینه که از خاندان عامر بن لوی بود ما را خبر داد که می‌گفته است * هند به پدر خویش گفت اینک من بانویی هستم که اختیار خود را دارم و تو مرا به همسری مردی مده مگر آنکه قبلاً او را بر من عرضه داری و بشناسانی، پدر گفت این حق برای تو محفوظ خواهد بود. سپس روزی به هند گفت دو مرد که از قوم تو هستند تو را خواستگاری کرده‌اند و من پیش از اینکه نام آنها را برای تو بگویم اوصاف آنان را برای تو بیان می‌کنم، نفر نخست در تبار والا و گهر ارزنده چنان است که در او به سبب غفلتی که خود از آن دارد احساس هیجان می‌کنی و اینک پاره‌یی از خوهای پسندیده او. خوش معاشرت و زود پاسخ‌دهنده به نیازهاست، اگر از او پیروی کنی از تو پیروی می‌کند و اگر به روشی دیگر باشی باز همراه تو خواهد بود. در اموال او هرگونه که خواهی حکم می‌کنی و به رأی خود بسنده می‌کنی و نیازی به رایزنی با او نداری، نفر دوم چنان است که در والامندی و خردمندی ماه تابان خاندان خود و مایه عزت قوم خود است، او خویشاوندان را ادب می‌کند و آنان را یارای تأدیب او نیست، اگر از او پیروی کنند راه را برایشان آسان می‌کند و اگر از او کناره گیرند آنان را رها می‌سازد، غیرت او استوار و خشم او شتابان است و دریدن حجاب او سخت است اگر گرسنه بماند برانگیخته و درمانده نمی‌شود و اگر با او ستیز شود مقهور نمی‌شود، و من حالات هر دو را برای تو روشن ساختم. هند گفت، مرد نخست کسی است که همسر خود را تباه می‌سازد و کارهایی را به خواسته او انجام می‌دهد که پس از آن نباید انتظار نر می از او داشته باشد در نتیجه کار به نابسامانی می‌انجامد، اگر فرزندی بیاورد گول و نادان خواهد بود و اگر فهمیده و گرامی شود اتفاقی خواهد بود، او را به فراموشی بسپر و نامش را هم برای من بازگو مکن، دومی شایستگی همسری زن آزاده و گرامی را دارد و من شیفته اخلاق او و موافق با اویم و من به ادب او پای بند خواهم بود در خیمه خود می‌نشینم و گرایش خود را به چیزهای دیگر اندک می‌کنم و فرزندی که از من و او پدید آید سزاوار آن است که از حریم عشیره خویش دفاع و از سپاه آنان پشتیبانی کند، از حقیقت او حمایت می‌کند و مایه زیور خاندان است. نان خور

۱. در عموم منابع دیگر نام این مرد به صورت فاکه پسر مغیره آمده است. مثلاً به عقد الفرید، ج ۶، ص ۸۶ و اسدالغابه، ج

دیگران نخواهد بود و به هنگام بروز حوادث در مانده نمی شود، او کیست؟ پدر گفت ابوسفیان بن حرب است. هند گفت مرا به همسری او در آور، نه در کمال نرمی و شتاب زدگی و نه با خشوتی که دندان شکن باشد، از آن کس که در آسمان است طلب خیر کن تا با علم خود برای تو در تقدیر خود خیر مقدر دارد.^۱

محمد بن عمر واقدی ما را خبر داد و گفت ابراهیم بن محمد بن شرحبیل عبادی از گفته پدرش برای ما نقل کرد که می گفته است * هنگامی که ابوسفیان بن حرب می خواست با هند دختر عتبه بن ربیعہ عروسی کند، عتبه پسرش ولید را پیش خاندان ابوالحقیق فرستاد و زیورهای آنان را عاریه خواست، ولید خود و تنی چند از خاندان عبد شمس را در گرو آن قرار داد و زیورها را برد و یک ماه به درازا کشید سپس آنها را به تمامی برگرداندند و گرو را شکستند.

و همو از ابن ابی سبره از موسی بن عتبه، از ابو حبیبه برده آزاد کرده و وابسته زیر بن عوام، از گفته عبدالله بن زیر ما را خبر داد و گفت * به روز گشوده شدن مکه هند دختر عتبه و چند بانو که همراهش بودند مسلمان شدند و به حضور پیامبر (ص) که در منطقه ابطح بود آمدند و با آن حضرت بیعت کردند و هند بدینگونه سخن گفت، ای رسول خدا! سپاس خداوند را که دینی را که برگزیده و پسندیده خود می دانست پیروز و آشکار فرمود و امید است پیوند خویشاوندی با تو مرا سود رساند، ای محمد! من زنی هستم که به خدا ایمان دارم و فرستاده اش را تصدیق می کنم، هند که تا آن هنگام نقاب بر چهره داشت آن را کنار زد و گفت من هند دختر عتبه ام، پیامبر فرمود خوشامد بر تو باد، هند گفت به خدا سوگند پیش از این از میان همه ساکنان زمین دوست می داشتم خاندان و وابستگان تو زیون شوند و اینک چنانم که هیچ خاندانی را دوست نمی دارم که چون خاندان و وابستگان تو عزیز و محترم باشند. پیامبر فرمودند «آری و بیش از این باید باشد» و آنگاه برای آنان قرآن خواند و با آنان بیعت فرمود - بیعت ایشان را پذیرفت - هند از آن میان گفت ای رسول خدا اجازه می فرمایی که با شما دست بدهیم؟ پیامبر فرمود من با زنان دست نمی دهم، سخن من برای صد بانو همچون سخن من برای یک بانوست.

محمد بن عمر واقدی می گوید * هند دختر عتبه هنگامی که مسلمان شد بتی را که در

۱. از این داستان در کتابهای معتبری چون استیعاب و الاسابه یاد نشده است، آنچه که ابن عسیریه در عقد الفرید آورده است با این متن بسیار تفاوت دارد، عمر رضا کحاله هم در اعلام النساء از همین طبقات نقل کرده است.

خانه داشت با تیشه ریزرز کرد و می‌گفت ما تا کنون از تو در فریب بودیم. وکیع بن جراح از هشام بن عروه از پدرش عروه از خاله‌اش عایشه ما را خبر داد که می‌گفته است * هند به حضور رسول خدا آمد و گفت ای رسول خدا! ابوسفیان مردی بخیل است به من و فرزندانم به میزان کافی پرداخت نمی‌کند مگر اینکه بدون آگهی او خودم از اموالش بردارم، پیامبر فرمود «با روش پسندیده آنچه را که تو و فرزندان را کفایت کند بردار».

عبدالله بن جعفر رقی، از ابوالملیح از میمون بن مهران ما را خبر داد که می‌گفته است * گروهی از زنان که هند دختر عتبه بن ربیعہ یعنی مادر معاویه هم با آنان بود برای بیعت به حضور پیامبر (ص) آمدند هنگامی که رسول خدا فرمود از شرطهای بیعت بانوان این است که شرک نورزند و دزدی نکنند، هند گفت ای رسول خدا! ابوسفیان مردی بخیل است آیا اگر بدون اجازه‌اش از خوراکیهای او بردارم بر من پروایی است؟ گوید پیامبر (ص) در مورد غذاهای تازه و پخته اجازه فرمود و در مورد غذاهای ناپخته - مواد آنها - اجازه نداد، و چون فرمود شرط دیگر این است که زنانه‌ها، هند گفت مگر زن آزاده زنا می‌دهد؟ و چون فرمود و فرزندان را نکشند، هند گفت مگر برای ما پسری باقی گذاردی آنان را در جنگ بدر کشتی و پیامبر فرمود و نباید در کار پسندیده از فرمان تو سرپیچی کنند، میمون بن مهران که از راویان این روایت است می‌گفته است * خداوند برای پیامبر (ص) بر زنان جز اطاعت در معروف را مقرر نفرموده است و معروف هر چیزی است که طاعت و فرمانبرداری خدا باشد.

عبدالله بن موسی از عمر بن ابی زائدة ما را خبر داد که از شعبی شنیده که می‌گفته است * زنان برای بیعت کردن به حضور پیامبر (ص) آمدند، پیامبر فرمودند با این شرطها بیعت می‌کنید که برای خداوند هیچ چیز را شریک قرار ندهید، هند گفت بدون تردید بر این موضوع معتقدیم، و چون پیامبر فرمود و دزدی مکنید هند گفت من پیش از این از اموال ابوسفیان برمی‌داشتم، ابوسفیان که حضور داشت گفت آنچه از مال من برداشته‌ای بر تو حلال باد، و چون پیامبر فرمود و زنا مکنید، هند گفت مگر زن آزاده زنا می‌دهد؟ و چون فرمود فرزندان را مکشید، هند گفت تو آنان را کشتی.

أم کلثوم

دختر عتبة بن ربیعة بن عبد شمس، مادرش دختر حارثة بن اوقص بوده است، او را عبدالرحمان بن عوف به همسری گرفت و ام کلثوم برای او پیش از ظهور اسلام سالم اکبر را زایید.

فاطمه

دختر عتبة بن ربیعة بن عبد شمس بن عبد مناف، مادرش صفیه دختر امیه بن حارثة بن اوقص بن مرّة بن هلال بن فالج بن ذکوان بن ثعلبة بن بهثة بن سلیم بن منصور است، فاطمه را قرظة بن عبد عمرو بن نوفل بن عبد مناف بن قصی به همسری گرفت و فاطمه برای او ولید و هشام و اُبَی و دختری به نام آمنه و عتبه و مُسلم و فاخته را زایید. مُسلم در جنگ جمل کشته شد^۱ و فاخته را معاویه بن ابی سفیان به همسری گرفت که برای او فرزند هم آورد، و سپس عبدالله بن عامر بن کریر فاخته را به همسری گرفت.

گویند سپس ابوحنذیفة پسر عتبه خواهر خود فاطمه را به همسری سالم برده آزاد کرده و وابسته خویش داد، و فاطمه مسلمان شد و بیعت کرد.

ابوعاصم ضحاک بن مخلد نبیل، از ابن جریر، از ابن ابی ملیکه ما را خبر داد که می‌گفته است * عقیل بن ابی طالب فاطمه دختر عتبه را به همسری گرفت، فاطمه که ثروتمند بود به عقیل گفت همسر تو می‌شوم و برای تو هزینه می‌کنم مشروط بر آنکه ضمانت جبران و خوش رفتاری کنی. گوید عقیل او را به همسری گرفت و هرگاه عقیل پیش او می‌رفت فاطمه با اندوه می‌گفت عتبه و شیهه پسران ربیعه کجایند؟^۲ روزی که عقیل دل‌تنگ و افسرده بود همینکه پیش فاطمه رفت، باز همان سخن را تکرار کرد که عتبه و شیهه کجایند؟

۱. مسلم همراه لشکر عایشه و طلحه و زبیر بود و حضرت امیر علیه السلام هنگامی که از کنار جسد او عبور کرد فرمود من درباره این مرد پیش عثمان وساطت کردم و چنین شد... به نبرد جمل، ص ۲۴۶ چاپ نشرنی، ۱۳۶۷ مراجعه فرمایید.

۲. خوانندگان گرامی توجه دارند که عتبه پدر و شیهه عموی فاطمه‌اند که همراه مشرکان در جنگ بدر بودند و کشته شدند. لطفاً به ترجمه مغازی واقدی، ص ۵۲ مراجعه فرمایید.

عقیل گفت وقتی به جهنم و آتش در آمدی بر جانب چپ تو قرار دارند. گوید فاطمه جامه خود را استوار پوشید و گفت از این پس سر من و تو بر بالینی نخواهد بود و پیش عثمان به شکوه رفت. عثمان معاویه و ابن عباس را برای اصلاح و رسیدگی گسیل داشت. ابن عباس گفت به خدا سوگند آنان را جدا می‌کنم — وادار به طلاق می‌نمایم — و معاویه گفت من هرگز به جدایی میان پیرمرد و پیرزنی که هر دو از دودمان عبدمناف اند اقدام نخواهم کرد، آن دو آن جا رفتند و در حالی که جامه‌های خود را استوار بسته بودند میان آن دو را اصلاح کردند. و اقدی، از معمر، از ابن طاووس، از عکرمه از ابن عباس و معاویه ما را خبر داد که می‌گفته‌اند * عثمان درباره اختلاف میان فاطمه دختر عتبه بن ربیع و شوهرش عقیل بن ابی طالب که فاطمه نسبت به او ناشزه شده بود ما را گسیل داشت و فقط همین مقدار گفت اگر صلاح دیدید که زندگی کنند چنان کنید و اگر صلاح دیدید که جدا شوند چنان کنید.

رَمَلَة

دختر شیبۀ بن ربیع بن عبد شمس بن عبدمناف، مادرش ام شراک دختر وقدان بن عبد شمس بن عبدود از خاندان عامر بن لوی است. رَمَلَة را عثمان بن عفان به همسری گرفت و رمله برای او سه دختر به نامهای عایشه و ام عمرو و ام ابان آورد. رمله مسلمان شد و بیعت کرد. عبدالله بن ذکوان که معروف به ابوزناد است برده آزاد کرده و وابسته رمله بوده است.

أُمِیَّة

دختر ابوسفیان بن حرب بن اُمیة بن عبد شمس بن عبدمناف است. مادرش صَفِیَّا دختر ابو عاص بن اُمیة بن عبد شمس است. اُمیة را حُوَیْطَب بن عبدالعزی بن ابی قیس بن عبدود بن نضر بن مالک بن حِسل بن عامر بن لوی به همسری گرفت و او برای حُوَیْطَب پسری به نام ابوسفیان آورد، سپس صفوان بن اُمیة بن خلف او را به همسری گرفت که عبدالرحمان را برای او زایید.^۱

۱. ملاحظه می‌کنید که اُمیة از نامهای مشترک میان مردان و زنان است.

جُویریه

دختر ابوسفیان بن حرب بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف است. مادرش هند دختر عتبه بن ربیعہ است. جویریه را سائب بن ابی حُبیش بن مطلب بن اسد بن عبدالغزی بن قصی به همسری گرفت و پس از او عبدالرحمان بن حارث بن امیه اصغر بن عبد شمس به همسری گرفت.

أُم حکم

دختر ابوسفیان بن حرب بن امیه است. مادرش هند دختر عتبه بن ربیعہ است. ام حکم را عبدالله بن عثمان بن عبدالله بن ربیعہ بن حارث بن حبيب بن حارث بن مالک بن خُطیط بن جُشم ثقفی به همسری گرفت و برای او عبدالرحمان را زاید که به او بیشتر ابن ام حکم می‌گفتند.

هند

دختر ابوسفیان بن حرب بن امیه. مادرش صفیه دختر ابوعمر و بن امیه بن عبد شمس است. حارث بن نوفل بن حارث او را به همسری گرفت و هند برای او عبدالله و محمداکبر و ربیعہ و عبدالرحمان و رمله و أم الزبیر را آورد و این ام‌الزبیر مادر مغیره و ظُریبه است.

صخرة

دختر ابوسفیان بن حرب بن امیه است و مادرش صفیه دختر ابوعمر و بن امیه است. سعید بن اخنس بن شریق ثقفی او را به همسری گرفت و برای او فرزند آورد.

میمونة

دختر ابوسفیان بن حرب بن امیه است و مادرش لبابة دختر ابوعاص بن امیه است. او را

حرب بن امیه است. ام قیس از دیرباز در مکه مسلمان شد و با افراد خانواده خود به مدینه هجرت کرد و از رسول خدا (ص) روایت کرده است.

یعقوب بن ابراهیم بن سعد زهری از پدرش از صالح بن کیسان از ابن شهاب ما را خبر داد که می گفته است * عبیدالله بن عبدالله بن عتبّه از گفته خود ام قیس دختر محصن و خواهر عکاشه برای او نقل کرده که می گفته است * پسرکم را که هنوز غذاخور نشده بود و شیرخوار بود به حضور پیامبر بردم آن حضرت کودک را بر دامن خود نهاد و کودک ادرار کرد و جامه پیامبر آلوده شد، آب خواستند و بر آن ریختند و جامه را نشستند.

آمنة

دختر رقیش بن رثاب بن یعمر بن صبرة بن مرة بن کبیر بن غنم بن دودان بن اسد. خواهر یزید بن رقیش از اصحاب شرکت کننده در جنگ بدر است. از دیرباز در مکه مسلمان شد و همراه افراد خانواده خود به مدینه هجرت کرد.

جذامة دختر جندل اسدی

از دیرباز در مکه مسلمان شد و بیعت کرد و با شوهر خود به مدینه هجرت کرد. محمد بن عمر واقدی، از عمر بن عثمان جحشی از پدرش ما را خبر داد که می گفته است * خاندان غنم بن دودان بن اسد که هم پیمانان حرب بن امیه بودند همگی مسلمان بودند و در مکه اسلام آوردند سپس همه مردان و زنان ایشان هجرت کردند آن چنان که درهای خانه های ایشان بسته شد، و از جمله بانوان آن خاندان که هجرت کردند زینب و حمنه و حبیبۀ دختران جحش و جذامة دختر جندل و ام قیس دختر محصن و آمنة دختر رقیش و ام حبیب دختر نباته بودند.

واقدی گوید، جذامة دختر جندل همسر انیس بن قتادة بن ربیعة بن خالد بن حارث بن عبید بن زید بن مالک بن عوف بن عتوب بن اوس بوده است. انیس در جنگ بدر شرکت کرد و در جنگ احد شهید شد. جذامة از رسول خدا حدیثی هم نقل کرده است که چنین است و با اسناد زیر نقل شده است.

معن بن عیسی از مالک بن انس از محمد بن عبدالرحمان بن نوفل از عروة، از عایشه همسر رسول خدا (ص) از جذامه اسدی ما را خبر داد که می گفته است * از پیامبر (ص) شنیدم که می فرمود «قصد داشتم از هم بستری در دوران شیردادن زن به کودکش نهی کنم و به یاد آوردم که ایرانیان و رومیان چنان می کنند و برای فرزندانشان زیان ندارد.»^۱

اُم حبیبة دختر بناته اسدی

در مکه مسلمان شد و با رسول خدا بیعت کرد و همراه کسانی از خویشاوندانش که به مدینه هجرت کردند هجرت کرد.

نفیسه دختر اُمیة

بن اُبی بن عُبید بن هَمام بن حارث بن بکر بن زید بن مالک بن حنظلة بن مالک بن زید منات بن تمیم است. مادرش منیة دختر جابر بن وهب بن تُسَیب بن زید بن مالک بن حارث بن عوف بن مازن بن منصور است. منیة عمه عتبه بن غزوان بن جابر است و آنان همگی هم پیمانان حارث بن نوفل بن عبد مناف بن قصی اند. نفیسه دختر منیة مسلمان شد و او همان کسی است که میان پیامبر (ص) و خدیجه (ع) واسطه بوده تا پیوندشان سرگرفته است و پیامبر این حق او را حق شناس بوده است.

حولاء دختر تُویت

بن حبیب بن اسد بن عبدالعزی بن قصی است. او پس از هجرت مسلمان شد و با رسول خدا بیعت کرد.

۱. توضیحی از مالک بن انس درباره واژه و غیله در متن حدیث بود که در ترجمه گنجانده شد.

فاطمه دختر ابوجیش

بن مطلب بن اسد بن عبدالعزی بن قصی، او را عبدالله بن جحش بن رثاب به همسری گرفت و فاطمه برای او محمد بن عبدالله بن جحش را زاید.

وکیع بن جراح از هشام بن عروة از پدرش عروه از گفته خاله‌اش عایشه ما را خبر داد که می‌گفته است * فاطمه دختر ابوجیش به حضور پیامبر آمد و گفت ای رسول خدا من زنی هستم که استحاضه شده‌ام و پاک نمی‌شوم آیا نماز خواندن را رها کنم؟ فرمود این نوعی خون‌ریزی است و حیض شمرده نمی‌شود. هرگاه خون حیض دیدی و هنگام آن فرارسید نمازگزاردن را رها کن و چون مدت حیض سپری شد، خون را از خود بشوی و نماز بگزار.

بُسرة دختر صفوان

بن نوفل بن اسد بن عبدالعزی بن قصی، مادرش سالمة دختر امیه بن حارثة بن اوقص بن مرة بن هلال بن فالج بن ذکوان بن ثعلبة بن بهته بن سلیم است. عقبه بن ابی معیط بن ابی عمرو بن امیه برادر مادری اوست، بُسره همسر مغیره بن ابی العاص بوده و برای او معاویه بن مغیره را آورده است و او همان کسی است که به هنگام بازگشت پیامبر (ص) از اُحُد کشته شده است.^۱ و او پدر بزرگ مادری عبدالملک بن مروان است که مادر عبدالملک عایشه دختر معاویه بن مغیره است.

بُسرة از پیامبر (ص) حدیثی درباره کسی که به آلت خود دست کشد نقل کرده است که با اسناد زیر برای ما روایت شده است.

واقدی از معمر، از زُهری از عبدالله بن ابی بکر بن حزم ما را خبر داد که می‌گفته است * از عروة بن زبیر شنیدم که می‌گفت از مروان بن حکم شنیدم که می‌گفت بُسرة دختر صفوان می‌گفت از حضرت ختمی مرتبت شنیدم می‌فرمود * هرکس از شما به آلت خود دست کشید باید که وضو بگیرد.

۱. معاویه بن مغیره از مشرکان گریخته از احد است. او شب را نزدیک مدینه خوابید و فردا به خانه عثمان پناه برد. پیامبر (ص) سه روز به او مهلت دادند که برود نرفت و کشته شد. به ترجمه مغازی، ص ۲۲۴ مراجعه فرمایید.

بركة

دختر یسار، او خواهر ابوتجراة برده آزاد کرده و وابسته خاندان عبدالدار است. ولی خاندان برکه می‌گفته‌اند ما از مردم قبیلة ازد یمن و هم‌پیمانان خاندان عبدالداریم. برکه از دیرباز در مکه مسلمان شد و بیعت کرد و در هجرت دوم به حبشه همراه شوهر خود قیس پسر عبدالله اسدی به آن سرزمین هجرت کرد. کنیه یسار ابوفکیه بوده است.

خواهرش فکیه

دختر یسار و کنیه یسار ابوفکیه بوده است، او هم از دیرباز در مکه مسلمان شده و بیعت کرده است و در هجرت دوم به حبشه همراه شوهرش خطاب بن حارث بن معمر بن حبیب جُمحی به آن سرزمین هجرت کرده است.

برّه

دختر ابوتجراة، و این ابوتجراة پسر یسار است که کنیه ابوفکیه داشته است، آنان می‌گفته‌اند که از قبیلة ازد و هم‌پیمانان خاندان عبدالدارند، آنان و خاندان عبدالدار با یکدیگر وصلت کرده‌اند و فرزندان شده‌اند. بره حدیث زیر را درباره پیامبر (ص) نقل کرده است — که با اسناد زیر برای ما روایت شده است.

محمد بن عمر واقدی از علی بن محمد بن عبیدالله عُمَری از منصور بن عبدالرحمان از مادرش از گفته بره دختر ابوتجرات ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر (ص) را پیش از مبعث هم عادت بر این بود که برای قضای حاجت از مکه چندان دور می‌شد که خانه‌یی دیده نشود و به دره‌ها و ژرفای آنها می‌رفت، هنگامی که خداوند اراده فرمود که او را با پیامبری کرامت ارزانی دارد و در آغاز پیامبری از کنار هر سنگ و درختی که می‌گذشت از آن سنگ و درخت این آوا برمی‌خاست که ای رسول خدا سلام بر تو باد، و پیامبر (ص) به راست و چپ و پشت سر خویش می‌نگریست و چیزی نمی‌دید.

خواهرش حبیبه دختر ابوتجراة

او هم از رسول خدا (ص) حدیثی به شرح زیر روایت کرده است. معاذ بن هانی بهرانی، از عبدالله بن موئل مکی، از عمر بن عبدالرحمان بن محیصن سهمی از عطاء بن ابی رباح، ما را خبر داد که می‌گفته است * صفیه دختر شیبه از بانویی به نام حبیبه دختر ابوتجراة برای من نقل کرد که می‌گفته است * وارد خانه ابو حنین شدم و گروهی از زنان قریش همراهم بودند و پیامبر (ص) چنان سرگرم طواف بودند که جامه‌شان بر تن ایشان پیچیده بود و آن حضرت به یاران خود می‌فرمود سعی کنید که خداوند تبارک و تعالی سعی را برای شما مقرر فرموده است.

عاتکه

دختر عوف بن عبدعوف بن عبد بن حارث بن زهره بن کلاب خواهر پدر و مادری عبدالرحمان بن عوف است. مادرشان شفاء دختر عوف بن عبد بن حارث بن زهره است. عاتکه را مخرمه بن نوفل بن اُهیّب بن عبد مناف بن زهره بن کلاب به همسری گرفت و عاتکه برای او مِسْوَر و صفوان اکبر و صلت اکبر و أم صفوان فرزندان مخرمه را آورد، عاتکه دختر عوف و مادرش شفاء با یکدیگر مسلمان شدند و با رسول خدا بیعت کردند.

شفاء

دختر عوف بن عبد بن حارث بن زهره بن کلاب، مادرش سلمی دختر عامر بن بیاضه بن سبیع بن جعثمه بن سعد بن ملیح بن خزاعه است. شفاء را عوف بن عبد عوف بن عبد بن حارث بن زهره به همسری گرفت و شفاء برای او عبدالرحمان را آورد که در جنگ بدر حضور داشت و اسود را آورد که مسلمان شد و پیش از فتح مکه هجرت کرد و دو دختر به نامهای عاتکه و امه زایید، شفاء دختر عوف و دخترش عاتکه دختر عوف بن عبد عوف با یکدیگر مسلمان شدند و بیعت کردند، شفاء مادر عبدالرحمن بن عوف است و از بانوانی است

که هجرت کرده است. سنت آزاد کردن بردگان از سوی مردگان پس از مرگ او معمول شده است، و چنان بود که شفاء به روزگار زندگی حضرت ختمی مرتبت درگذشت و پسرش عبدالرحمان بن عوف از آن حضرت پرسید آیا می‌توانم از سوی مادرم برده آزاد کنم؟ رسول خدا فرمود آری و عبدالرحمان از سوی مادرش برده آزاد کرد.

خالدة

دختر اسود بن عبد یغوث بن وهب بن عبد مناف بن زهرة، مادرش آمنه دختر نوفل بن وهیب بن عبد مناف بن زهرة است. خالده دختر اسود در مدینه مسلمان شد و با رسول خدا بیعت کرد و او را عبدالله بن ارقم بن عبد یغوث بن عبد مناف بن زهره به همسری گرفت. محمد بن عمر واقدی از معمر از زهری در تفسیر این آیه که می‌فرماید «زنده را از مرده پدید می‌آورد و مرده را از زننده پدید می‌آورد»^۱ ما را خبر داد که می‌گفته است: * رسول خدا به خانه یکی از همسران خود رفت و آنجا بانوی خوش‌ظاهری را دید و سؤال فرمود که این کیست؟ همسرش گفت این یکی از خاله‌های شماست^۲ پیامبر فرمود «خاله‌های من در این سرزمین غریب و ناشناخته‌اند این کدام خاله من است؟» گفتند خالده دختر اسود بن عبد یغوث است. رسول خدا فرمود «منزه است پروردگاری که زننده را از مرده پدید می‌آورد». خالده بانویی نکوسیرت بود که پدرش درحالی که کافر بوده درگذشته است.

واقدی از موسی بن محمد بن ابراهیم از پدرش از ابوسلمه بن عبدالرحمان، از عایشه، از رسول خدا (ص) هم همینگونه برای ما نقل کرد. واقدی می‌افزود درباره آن آیه همین موضوع که زننده یعنی مؤمن و مرده یعنی کافر در تفسیر هم.

۱. بخشی از آیه سی و یکم، سوره دهم - یونس. شیخ طوسی در تفسیر بیان همین قول را هم نقل کرده است، میدی هم در تفسیر کشف الاسرار بدینگونه هم تفسیر کرده است.
۲. یعنی از قبیله زهره است نه اینکه خاله راستین است.

أم فروة

دختر ابوقحافه است و نام و تبار ابوقحافه چنین است، عثمان بن عامر بن کعب بن سعد بن تیم بن مره، مادرش هند دختر نُقَید بن بُجَیر بن عبد بن قصی است^۱، ابوبکر این خواهر خود را به همسری اشعث بن قیس کندی داد و ام فروة برای او محمد و اسحاق و اسماعیل و حبابه و قریبه را زایید.^۲

قُریبه

دختر ابوقحافه و خواهر پدر و مادری ام فروه است. او را قیس بن سعد بن عبادہ بن دُلَیم ساعدی به همسری گرفت و قریبه برای او فرزندی نیاورد.

أم عامر

دختر ابوقحافه و خواهر پدر و مادری قریبه است، او را عامر بن ابی وقاص به همسری گرفت و برای او دختری به نام ضعیفه آورد.

اسماء

دختر ابوبکر صدیق بن ابی قحافه عثمان بن عامر بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم، مادرش قُتَیله دختر عبدالعزی بن اسعد بن جابر بن مالک بن حسل بن عامر بن لوی است، اسماء خواهر پدر و مادری عبدالله پسر ابوبکر است. اسماء از دیرباز در مکه مسلمان شد و با رسول خدا(ص) بیعت کرد. اسماء به ذات النطاقین (دو دامنه) مشهور است که به هنگام

۱. در این گونه موارد که برای هریک از خواهران نسب و پدر را آورده است از ترجمه خودداری شد و به اینکه خواهر پدر و مادری است بسنده شد.

۲. برای آگاهی بیشتر به تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۳۹، چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم مراجعه شود.

بیرون رفتن رسول خدا (ص) و ابوبکر در شبی که برای هجرت به غار ثور پناه بردند یکی از دامن‌های خود را دو قطعه کرد قطعه‌یی را سفره ایشان قرار داد و قطعه‌یی را دهانه‌بند مشک آب آنان و بدینگونه به ذات‌النطاقین مشهور شد.

اسماء را زبیر بن عوام بن خویلد بن اسد بن عبدالعزی بن قصی به همسری گرفت و اسماء برای او پسرانی به نامهای عبدالله، عروه، منذر، عاصم و مهاجر و دخترانی به نامهای خدیجه کبری و ام حسن و عایشه آورد.

ابواسامه حماد بن اسامه از هشام بن عروه از پدرش و فاطمه از گفته اسماء ما را خبر داد که می‌گفته است * هنگامی که پیامبر (ص) از خانه ابوبکر آهنگ هجرت فرمود که به مدینه برود سفره ایشان را آماده ساختم ولی برای سفره و برای مشک آب چیزی که آنها را در آن ببندیم نیافتم. من به ابوبکر گفتم به خدا سوگند چیزی جز همین کمر بند دامنم پیدا نکردم، گفت آن را دوپاره کن با یکی مشک آب و با دیگری سفره را ببند و چنان کردم و به همین مناسبت به ذات‌النطاقین معروف شدم.

و همو از هشام بن عروه از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است * شامیان هنگامی که با عبدالله بن زبیر جنگ می‌کردند به عنوان تحقیر او را پسر ذات‌النطاقین صدا می‌کردند، عبدالله بن زبیر می‌گفت این نکوهشی است که ننگ آن از تو آشکار است^۱ اسماء از پسرش عبدالله پرسید آنان تو را به این موضوع نکوهش کردند؟ گفت آری، مادر گفت به خدا سوگند که آن بر حق است - از افتخارهای من شمرده می‌شود.

و باز همو از هشام بن عروه از پدرش از خود اسماء دختر ابوبکر ما را خبر داد که می‌گفته است * زبیر مرا به همسری گرفت درحالی که نه مال داشت و نه برده و نه چیز دیگری و فقط اسبی داشت و من بودم که اسب او را علف می‌دادم و زحمت مراقبت از آن را از دوش زبیر برمی‌داختم، اسب را تیمار می‌کردم و دانه‌های خرماهای تازه را برای اسب می‌کوبیدم و آبش می‌دادم و دلو آب‌کشی را پینه می‌زدم و خمیر می‌کردم و نمی‌توانستم نان بیزم. برخی از بانوان انصار که مردمی نیکو رفتار بودند برای من خمیر می‌کردند، من هسته‌های خرما را از زمین زبیر که پیامبر (ص) در اختیارش نهاده بودند جمع می‌کردم و

۱. مصراع دوم ینی از ابو ذؤیب هذلی است که تمام آن چنین است:

و غَیْرَهَا الْوَأَشْوَنُ اِنْیْ اُحِبُّهَا وَ تِلْكَ شِکَاةُ ظَاهِرٍ عَنْكَ عَارِهَا

به بخش نخست دیوان الهذلیین، ص ۲۱، چاپ دارالکتب مراجعه فرماید.

سبد را بر سر می‌نهادم و از آن زمین که با مدینه دوسوم فرسنگ فاصله داشت پیاده به مدینه می‌آمدم، روزی در همان حال که سبد هسته‌ها بر سرم بود و پیاده می‌آمدم با رسول خدا (ص) که سواره و همراه تنی چند از یارانش به مدینه می‌آمد برخوردیم، آن حضرت نخست برای من دعا فرمود و سپس خواست شترش را بخواباند که مرا همراه خود سوار کند من آزرم کردم که همراه آن مردان باشم و انگهی غیرت زبیر را به یاد آوردم که از غیرتمندتر مردم بود، و پیامبر (ص) احساس فرمودند که من آزرم کردم و به راه خود ادامه دادند و رفتند، من پیش زبیر آمدم و گفتم پیامبر (ص) مرا در حالی که هسته‌های خرما بر سرم بود و تنی چند از همراهانش با ایشان بودند دیدند و شتر خود را خواباندند که همراه ایشان سوار شوم من آزرم کردم و غیرت تو را به یاد آوردم. زبیر گفت به خدا سوگند که دانه کشیدن تو بر من دشوارتر از سوار شدن تو همراه ایشان است. اسماء می‌گفته است پس از آن پدرم ابوبکر زنی خدمتکار برای من فرستاد که تیمار و مراقبت از اسب را عهده‌دار شد و چنان بود که گویی مرا از بردگی رهایی بخشید.

کثیر بن هشام، از فرات بن سلمان، از عبدالکریم از عکرمه، و عبدالله بن جعفر رقی از عبیدالله بن عمرو از عبدالکریم از عکرمه ما را خبر دادند که می‌گفته است * اسماء دختر ابوبکر همسر زبیر بن عوام بود و زبیر بر او سخت می‌گرفت و تند بود، اسماء پیش پدر خود آمد و شکایت آورد، ابوبکر گفت دخترکم شکایتی باش که اگر زن شوهر نکوکاری داشته باشد و شوهر بمیرد و آن زن پس از او ازدواج نکند خداوند آن دورا در بهشت به یکدیگر می‌رساند.

حجاج بن محمد و ابوعاصم نبیل و محمد بن عبدالله انصاری از ابن جریج ما را خبر دادند که می‌گفته است * ابن ابی مُلَیکه از عباد پسر عبدالله بن زبیر از اسماء دختر ابوبکر برای من نقل کرد که می‌گفته است * به حضور پیامبر (ص) رفته و گفته است ای رسول خدا در خانه من هیچ چیز جز همانی که گاه زبیر می‌آورد باقی نمانده است اگر من از همانچه زبیر می‌آورد صرفه جویی کنم بر من گناهی نیست؟ پیامبر (ص) فرمودند تا اندازه‌ای که می‌توانی صرفه جویی کن ولی اندوخته مکن و بخل موز که مبادا خداوند بر تو سخت گیرد.

عفان بن مُسلم از حماد بن سلمه از حُمَید از عُبَید از عُمَیر ما را خبر داد که می‌گفته است * برگردن اسماء غده متورمی بود پیامبر (ص) بر آن دست کشید و عرضه داشت «پروردگارا او را از زشتی و آزار این غده به سلامت دار».

یحیی بن عباد از حماد بن سلمه از ابو عامر خزاز از ابن ابی مُثَنِّکَه ما را خبر داد که می‌گفته است * اسماء دختر ابوبکر صدیق در دسر می‌شد دست بر سر خود می‌نهاد و می‌گفت وای از درد پیکرم و آنچه خداوند می‌آمزد بیشتر است.

ابو اسامة از هشام بن عروة از فاطمه دختر منذر از اسماء دختر ابوبکر ما را خبر داد که * هرگاه بیمار می‌شد همه بردگان خود را از زن و مرد آزاد می‌ساخت.

و همو با همان اسناد ما را خبر داد که * اسماء به دختران و خویشاوندان خود می‌گفته است صدقه دهید و انفاق کنید و منتظر فزونی نباشید که اگر در آرزو و انتظار فزونی بمانید چیزی بر ثروت شما افزوده نمی‌شود و اگر صدقه دهید احساس از دست دادن مال را نخواهید کرد.

عبدالله بن موسی از اسامة از محمد بن منکدر ما را خبر داد که * پیامبر (ص) به اسماء دختر ابوبکر فرموده‌اند «سخت‌گیری و اندوخته مکن که مبادا خدای بر تو سخت‌گیری فرماید».

موسی بن اسماعیل از عبدالله بن مبارک از مصعب بن ثابت از عامر بن عبدالله بن زبیر از گفته پدرش عبدالله بن زبیر ما را خبر داد که می‌گفته است * قتيله دختر عبدالعزی بن عبداسعد که زنی از خاندان مالک بن حسل بود پیش دختر خود اسماء دختر ابوبکر آمد، قتيله همسر ابوبکر بود که در دوره جاهلی او را طلاق داده بود. قتيله برای اسماء هدایایی به مدینه آورد که روغن و مویز و پوست دباغی شده - یا مواد رنگ آمیزی - بود، اسماء از راه دادن او به خانه خود و پذیرفتن هدیه او خودداری کرد و به عایشه پیام داد که در این باره از پیامبر (ص) پرسد، رسول خدا فرمودند باید که او را به خانه خود راه دهد و باید که هدیه‌اش را بپذیرد.

گوید بخشی از آیه سوره ممتحنه را خداوند در همین مورد نازل فرمود که در آن می‌فرماید «خداوند شما را - از نیکی کردن - نسبت به آنانی که درباره دین با شما جنگ نکرده‌اند نهی نمی‌کند» تا آن جا که می‌فرماید «آنان خود ستمگرانند»^۱

ابوالولید هشام طیالسی از شریک از رکین بن رُتبع ما را خبر داد که می‌گفته است * پیش اسماء دختر ابوبکر رفتم پیرزنی فرتوت و سالخورده و کور شده بود، او را در حال

۱. زمخشری در کشاف و ابوالفتوح در تفسیر خود ذیل این آیه به همین موضوع هم اشاره دارند و درباره اینکه آیا حکم این آیه نسخ شده است یا نه به تبیان شیخ طوسی و مجمع البیان طبرسی مراجعه فرمایید.

نماز دیدم که کسی کنارش بود و به او می‌گفت برخیز، بنشین، چنین و چنان کن. اسماعیل بن عبدالله بن ابی اویس از گفته پدرش از هشام بن عروه ما را خبر داد که می‌گفته است * هنگامی که منذر پسر زبیر از عراق برگشت برای مادر خود اسماء دختر ابوبکر جامه‌های ظریف و نازک بافت مرو و سپیدرنگ آورد، در آن هنگام چشم اسماء کور شده بود، بر آن جامه‌ها دست کشید و گفت چه بد! جامه‌های او را به خودش برگردانید، این موضوع بر منذر گران آمد و گفت مادر جان! آن اندازه نازک نیست که پوست بدن از زیر آن دیده شود، اسماء گفت بر فرض که دیده نشود زیبایی آن را می‌ستایند، گوید منذر برای مادر جامه سپید ضخیم مروی خرید، اسماء آن را پذیرفت و گفت از این گونه جامه به من پوشان.

انس بن عیاض لثی از محمد بن ابی یحیی از اسحاق وابسته محمد بن زیاد از ابوواقد لثی که در جنگ یرموک^۱ شرکت داشته است ما را خبر داد که می‌گفته است * اسماء دختر ابوبکر همراه شوهرش زبیر بوده است و ابوواقد شنیده است که اسماء به زبیر می‌گوید، ای ابو عبدالله! گاهی مردی از دشمن که در حال دویدن است پایش به گرهمای ریسمان‌های خیمه من بند می‌شود و بدون آنکه زخمی بر او خورده باشد مرده بر زمین می‌افتد. یزید بن هارون از حماد بن سلمه از هشام بن عروه از پدرش یا از فاطمه دختر منذر ما را خبر داد که می‌گفته است * هنگام حکومت سعید بن عاص که دزدان و راهزنان به مدینه هجوم می‌آوردند، اسماء دختر ابوبکر برای خود خنجری فراهم آورد و شبها آن را زیر سر خود می‌نهاد.

کثیر بن هشام از فرات بن سلمان، از عبدالکریم، از عکرمه ما را خبر داد که می‌گفته است * از اسماء دختر ابوبکر پرسیدم آیا کسانی از گذشتگان بودند که از بیم خدا غش کنند؟ گفت نه ولی چنان بودند که از بیم می‌گریستند.

احمد بن عبدالله بن یونس، از زهیر، از ابواسحاق از مصعب بن سعد ما را خبر داد که می‌گفته است * هنگامی که عمر مقرری‌ها را مشخص کرد برای اسماء دختر ابوبکر هزار درم مقرر داشت.

عفان بن مسلم، از حماد بن سلمه از هشام بن عروه ما را خبر داد که می‌گفته است

۱. جنگ یرموک به روزگار خلافت ابوبکر میان مسلمانان و رومیان بوده است. به ایام العرب فی الاسلام، ص ۲۰۶ مراجعه شود.

* زیر اسماء را طلاق داد و عروه را که در آن هنگام کودک بود از او گرفت.
انس بن عیاض از هشام بن عروه ما را خبر داد که اسماء دختر ابوبکر جامه‌های نارنجی پررنگ که با ماده عصف‌ر رنگ شده بود در حالی که مُحرم بود می‌پوشید ولی در آن زعفران به کار نرفته بود.

و همو از هشام بن عروه از فاطمه دختر منذر ما را خبر داد که می‌گفته است * تا هنگامی که اسماء درگذشت ندیدم که جامه رنگی جز آنچه با عصف‌ر رنگ شده باشد بپوشد، و چادری هم که می‌پوشید همانگونه بود.

عالم بن فضل از حماد بن زید، از هشام از فاطمه دختر منذر ما را خبر داد که می‌گفته است * اسماء دختر ابوبکر در چادر پررنگی که با عصف‌ر رنگ شده بود مُحرم می‌شد.

یحیی بن حماد از ابو عوانه از یزید بن ابی زیاد از قیس بن احنف نخعی ما را خبر داد که می‌گفته است * قاسم بن محمد ثقفی برای من نقل کرد که اسماء دختر ابوبکر پس از آنکه کور شده بود همراه کنیزکان خود به محل اقامت حجاج آمد و پرسید حجاج بن یوسف ثقفی کجاست؟ گفتند این جا نیست، اسماء گفت هنگامی که آمد او را بگویند فرمان دهد این استخوانها - یعنی استخوانهای عبدالله بن زبیر - را فرود آوردند و نیز او را خبر دهید که من از رسول خدا (ص) شنیدم می‌فرمود «میان قبیلهٔ ثقیف دو مرد هستند که یکی از ایشان بسیار دروغگو و دیگری بسیار نابودکننده‌اند».

اسحاق ازرق از عوف اعرابی، از ابو صدیق ناجی ما را خبر داد که می‌گفته است * حجاج ثقفی - پس از کشته شدن عبدالله بن زبیر - پیش اسماء دختر ابوبکر رفت و گفت پسر ت در این خانه - مسجد الحرام - الحاد پدید آورد و خداوند او را از عذاب دردناک چشاند^۱ و با او چه کرد و چه کرد، اسماء او را گفت دروغ می‌گویی، او نسبت به پدر و مادر خود نکوکار و بسیار روزه گیر و نمازگزار بود، ولی رسول خدا ما را خبر داد که به زودی از قبیلهٔ ثقیف دو دروغگو بیرون می‌آیند که دومی ایشان از نخستین بدتر و نابودکننده است.

فضل بن دکین از حفص بن غیاث از هشام بن عروه، از فاطمه دختر منذر ما را خبر داد که می‌گفته است * اسماء دختر ابوبکر وصیت کرد و گفت چون مردم مرا غسل دهید و کفن کنید و بر من حنوط بپاشید ولی از حنوط بر کفن من می‌فشانید و از پی جنازه‌ام آتش و

۱. برگرفته از آیه ۲۵، سوره یس و دوم - حج.

چراغ میاورید.

وکیع بن جراح از هشام بن عروة از فاطمه دختر منذر ما را خبر داد که * اسماء دختر ابوبکر وصیت کرده و گفته است چیزی از حنوط در کفن من قرار مدهید. عبدالله بن نمیر از هشام بن عروه از پدرش ما را خبر داد که می گفته است * اسماء دختر ابوبکر به افراد خانواده اش گفت چون مردم جامه های مرا بخور دهید و مرا کفن کنید و حنوط نمایند ولی روی کفن من حنوط مپاشید و از پی جنازه ام آتش و چراغ میاورید. یزید بن هارون از حماد بن سلمه از هشام بن عروة از فاطمه دختر منذر ما را خبر داد که اسماء دختر ابوبکر گفته است جامه هایم را بخور معطر بدهید و مرا حنوط کنید و روی کفن من حنوط مپاشید.

معن بن عیسی از مالک بن انس از هشام بن عروه از پدرش از اسماء دختر ابوبکر ما را خبر داد که به خویشاوندان خود گفته است * چون مردم جامه های مرا بخور معطر بدهید سپس مرا حنوط کنید و بر کفن من حنوط مپاشید و از پی جنازه ام آتش و چراغ میاورید. عمرو بن عاصم از همام از هشام بن عروه از فاطمه دختر منذر ما را خبر داد که اسماء دختر ابوبکر گفته است جامه هایم — یعنی پارچه های کفن — را بر داربستی بیاویزید و بخور معطر دهید و سپس مرا حنوط کنید و بر کفن من چیزی از حنوط مپاشید. گویند اسماء دختر ابوبکر صدیق چند شب پس از کشته شدن پدرش عبدالله بن زبیر درگذشت، و کشته شدن او به روز سه شنبه هفدهم جمادی الاولی سال هفتاد و سه بوده است.^۱

ریطة

دختر حارث بن جُبیلَة بن عامر بن کعب بن سعد بن تیم، مادرش زینب دختر عبدالله بن ساعدة بن مشنؤ بن عبد بن حَبْر از قبیله خزاعه است. ریطة خواهر صبیحة بن حارث است. ریطة از دیرباز در مکه مسلمان شد و بیعت کرد

۱. اگر این روایت درست است که اسماء چند روز پس از کشته شدن پدرش درگذشته است. روایات قبلی درباره گفتگوی او با حجاج که این استخوانها را فرود آور نمی تواند درست باشد و گفتار ابن عبدالبر در استیعاب صحیح تر به نظر می رسد.

و در هجرت دوم به حبشه همراه همسر خود حارث بن خالد بن صخر بن عامر بن کعب بن سعد بن تیم به آن سرزمین هجرت کرد و همانجا پسر خود موسی و دو دختر خود عایشه و زینب را زاید، موسی در حبشه درگذشت، ریطه هم به هنگام بازگشت به مکه میان راه درگذشت.

اُمیمة

دختر رقیقه، او همان کسی است که محمد بن منکدر از او روایت می‌کند و اُمیمة از پیامبر (ص) حدیثی درباره چگونگی بیعت بانوان روایت کرده است. پدر اُمیمة عبدالله بن بجاد بن عُمیر بن حارث بن حارثة بن سعد بن تیم بن مره است و مادرش رقیقه دختر خویلد بن اسد بن عبدالعزی بن قصی است. اُمیمة خواهرزاده خدیجه همسر گرامی رسول خدا (ص) است، اُمیمة با مرد غریبه‌یی که حبیب بن کعب بن عتیر ثقفی بود ازدواج کرد و برای او سه دختر به نامهای نهديه و اُم عُبَیْس و زُبَیْره را آورد، آنان در مکه از دیرباز مسلمان شدند و از کسانی بودند که در راه خدا شکنجه می‌شدند، ابوبکر آنان را خرید و آزاد کرد^۱، پدر ابوبکر به او اعتراض کرد و گفت پسر مرا با به این مرد - رسول خدا - پیوستی و از قوم خود جداگشتی و این بی‌نویان را می‌خری؟ ابوبکر به او گفت پدرجان من به آنچه انجام می‌دهم داناترَم، روزی که ابوبکر نهديه را خرید دستاسی همراهش بود که برای صاحب خود حبوبات را دستاس می‌کرد یا دانه‌های خرما را خرد می‌کرد، ابوبکر به او گفت این دستاس و دانه‌ها را به صاحب برگردان، نهديه گفت باشد تا کار او را تمام کنم و این پس از آن بود که صاحبش او را فروخته بود، ابوبکر نهديه را آزاد کرد، زبیره چشمش کور شد او را گفتند که لات و عُزَی تو را کور کردند، می‌گفت به خدا سوگند هرگز آنان مرا کور نکردند و این خواست خداوند است، و خداوند چشم او را شفا داد و دیده‌اش را به او برگرداند. قریش گفتند این هم یکی از جادوگری‌های محمد (ص) است.

۱. آیا این‌ها در جنگهای داخلی به بردگی گرفته شده‌اند؟ مؤلف استیعاب و ابن اثیر و ابن حجر این مطالب را نیاورده‌اند.

جاریه

دختر عمرو بن مؤمل، از دیرباز در مکه مسلمان شد او هم از کسانی بود که در راه خدا شکنجه می‌دید، عمر بن خطاب پیش از آن که مسلمان شود برای اینکه او را از اسلام برگرداند چندانش شکنجه می‌داد و می‌زد که خودش سست و خسته می‌شد و به جاریه می‌گفت به خدا سوگند فقط از خستگی رهایت کردم! و جاریه می‌گفت خدایت با تو همینگونه رفتار فرماید.

بُریره

کنیز آزاد کرده و وابسته عایشه دختر ابوبکر صدیق است.

محمد بن عبدالله اسدی، از عبدالواحد بن ایمن از گفته پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است * پیش عایشه رفتم و گفتم ای مادر مؤمنان! من برده عتبه بن ابی لهب بودم. پسران و همسرش مرا فروختند ولی شرط کردند که وابستگی من باید با آنان و مادرشان باشد. اینک من وابسته چه کسی هستم. عایشه گفت پسرکم! هنگامی که بُریره پیش من آمد پیمان نامه آزادی با صاحبان خود نوشته بود، به من گفت آیا مرا می‌خری؟ گفتم آری. گفت صاحبان من مرا نمی‌فروشند مگر با این شرط که وابستگی من با ایشان باشد، گفتم در این صورت مرا نیازی به خرید تو نیست. رسول خدا (ص) که این موضوع را شنیده بود یا به ایشان خبر داده بودند پرسید کار بریره چگونه است؟ به ایشان گفتم، فرمود او را بخر و آزاد کن و ایشان را به حال خود بگذار هر شرطی که می‌خواهند شرط کنند.

من بریره را خریدم و آزاد کردم، رسول خدا فرمودند وابستگی نسبت به کسی است که برده را آزاد می‌کند هر چند صاحبان اول او صد شرط کرده باشند.

عفان بن مسلم، از همام بن یحیی هم ما را خبر داد که می‌گفته است از نافع شنیدم که همین موضوع را روایت می‌کرد و چنین می‌پنداشت که عبدالله بن عمر برای او نقل کرده است که عایشه سرگرم خرید و چانه‌زدن در مورد خرید بریره بود، پیامبر (ص) برای نماز به مسجد رفت و چون برگشت بریره گفت صاحبان من مرا نمی‌فروشند مگر اینکه وابستگی من

از ایشان باشد، رسول خدا فرمود وابستگی نسبت به کسی است که برده را آزاد می‌کند، همام در پی این حدیث افزود که از نافع پرسیدم آیا شوهر بریره آزاد بوده است یا برده؟ گفت نمی‌دانم و در این باره خبری به من نرسیده است.

عبدالله بن عبدالحمید حنفی از ابوحره، از حسن بصری ما را خبر داد که می‌گفته است * عایشه به حضرت ختمی مرتبت عرض کرد ای رسول خدا می‌خواهم بریره را بخرم و آزاد کنم ولی صاحبان او شرط می‌کنند که وابستگی او به ایشان محفوظ باشد. پیامبر فرمودند وابستگی برای کسی است که پول آزاد کردن و خریدن را پرداخت می‌کند.

محمد بن حمید عبدی، از معمر، از زُهری از عروه از عایشه ما را خبر داد که می‌گفته است * هنگامی که بریره را خریده و آزاد کرده است و صاحبان او برای خود شرط کرده‌اند که وابستگی او از ایشان باشد، پیامبر (ص) برخاسته و برای مردم در آن باره سخنرانی کرده و فرموده است برخی از مردم را چه می‌شود که شرطهایی می‌کنند که در کتاب خدا وجود ندارد، هر کس هر شرطی کند که در کتاب خدا نباشد شرط او باطل است هرچند صدبار شرط کند که شرط خداوند استوارتر و برحق است.

عفان بن مُسلم و عمرو بن عاصم هر دو ما را خبر دادند و گفتند همام از قتاده از عکرمه، از ابن عباس برای ما نقل کردند که می‌گفته است همسر بریره برده‌یی سیاه‌پوست به نام مغیث بود، و پیامبر (ص) دربارهٔ بریره چهار حکم فرمود که چنین است، نخست اینکه صاحبان او شرط کرده بودند که وابستگی از ایشان باشد و پیامبر حکم فرمود که وابستگی نسبت به کسی است که برده را آزاد کند، دو دیگر آنکه او را پس از آزادی مختار فرمود که از همسرش جدا شود یا با او زندگی کند و بریره آزادی را برگزید و پیامبر حکم فرمود که عده نگه دارد، ابن عباس می‌گوید شوهر بریره را می‌دیدم که در کوچه‌های مدینه از پی او می‌رفت و چشمهایش اشک می‌ریخت، سدِیگر آنکه به بریره چیزی را صدقه دادند و او بخشی از آن را به عایشه هدیه داد، عایشه این موضوع را به پیامبر (ص) گفت و آن حضرت فرمود آن چیز برای بریره صدقه و برای ما هدیه است.^۱

عبدالله بن مسلمة بن قعنب از سلیمان بن بلال، از ربیعہ از قاسم بن محمد از عایشه ما را خبر داد که می‌گفته است * هنگامی که بریره از بردگی آزاد شد شوهر داشت، پیامبر (ص)

۱. ملاحظه می‌کنید که از چهار حکم فقط سه حکم را نقل کرده است، ظاهراً کلمهٔ چهار زائد است.

او را مختار فرمود که اگر می‌خواهد از شوهرش جدا شود یا با او زندگی کند، و به بریره مقداری گوشت صدقه داده شد و او آن را به عایشه هدیه داد، آن گوشت را ریز کردند و آن روز خورشی که برای پیامبر (ص) آوردند بدون گوشت بود. پیامبر پرسیدند مگر امروز پیش شما گوشت ندیدم؟ گفتند گوشتی بود که به بریره صدقه داده بودند، فرمود آن گوشت برای او صدقه و برای ما در حکم هدیه است، وانگهی بریره پیش عایشه آمد و از او برای پرداخت مبلغ پیمان نامه آزادی خود که با صاحبان خود نوشته بود یاری خواست، عایشه او را گفت اگر صاحبان بخوانند تو را از ایشان می‌خرم و بهای تو را به صورت نقد به ایشان می‌پردازم، بریره پیش آنان رفت و موضوع را گفت، آنان گفتند به شرطی که وابستگی تو از ما باشد، بریره پیش عایشه برگشت و گفت آنان می‌گویند به شرطی که وابستگی از آنان باشد، پیامبر به عایشه فرمود او را بخر و آنچه گفته‌اند برای تو زیانی ندارد که وابستگی برای کسی است که برده را آزاد می‌کند.

هوذة بن خلیفه، از عوف، از محمد ما را خبر داد که می‌گفته است * درباره بریره سه حکم داده شد نخست اینکه عایشه او را خرید و آزاد کرد کسانی که او را به عایشه فروخته بودند شرط کرده بودند که وابستگی او از ایشان باشد ولی پیامبر (ص) حکم فرمود که وابستگی برای کسی است که بهای برده را پرداخته است. دو دیگر آنکه به هنگام بردگی همسری داشت که چون آزاد شد رسول خدا او را مختار فرمود که می‌تواند پیش شوهر بماند یا از او جدا شود و او خویشتن و جدایی را برگزید^۱، محمد می‌گفته است موضوع سوم را نمی‌دانم که چیست.

عبدالوهاب بن عطاء از أسامة از قاسم بن محمد از عمه‌اش عایشه ما را خبر داد که می‌گفته است * درباره بریره سه سنت متداول شد، نخست اینکه خواستم او را بخرم و آزاد کنم صاحبانش گفتند او را نمی‌فروشیم مگر اینکه وابستگی او از ما باشد و چون رسول خدا از این سخن آگاه شد فرمود این مردم را چه می‌شود که شرطهایی می‌کنند که در کتاب خدا و سنت پیامبرش نیست و باطل است وابستگی از کسی است که برده را آزاد می‌کند، دو دیگر آنکه چون آزاد شد پیامبر فرمود اینک مختاری و او را شوهر بود - می‌خواهی زندگی کن، می‌خواهی جدا شو - سدیگر آنکه چیزی به او صدقه دادند و او بخشی از آن را به ما هدیه

۱. ملاحظه می‌کنید که برای بررسی حقوق کنیزکان پس از آزادی توجه به این روایات بسیار ضروری است.

داد، پیامبر فرمودند اگرچه برای او صدقه است ولی برای ما هدیه‌یی است که او به ما هدیه داده است.

و همو از سعید بن ابی عروبه از عطاء خراسانی و از قتاده برای ما نقل کرد که می‌گفته‌اند پیامبر (ص) برای بریره چهار حکم فرمود، نخست اینکه عایشه خواست او را بخرد و آزاد کند صاحبان او از فروش او جز با این شرط که وابستگی او به ایشان باشد خودداری کردند و چون این خبر به پیامبر (ص) رسید فرمود این قوم را چه می‌شود که وابستگی را شرط می‌کنند، وابستگی برای کسی است که برده را آزاد می‌کند، دو دیگر آنکه پیامبر او را مختار فرمود و او جدایی از شوهر را برگزید، سدیگر آنکه به اندازه زنان آزاده عده نگه دارد، چهارم اینکه رسول خدا پس از آن روزی به خانه عایشه رفت و پیش او مقداری گوشت دید، پرسید که این از کجا؟ عایشه گفت گوسپندی را به بریره صدقه داده‌اند و او این گوشت را برای ما فرستاده است، پیامبر فرمودند برای او صدقه است و برای ما هدیه‌یی است که او برای ما هدیه کرده است.

و باز همو از داود بن ابی هند از عامر شعبی ما را خبر داد که می‌گفته است * هنگامی که بریره آزاد شد پیامبر (ص) به او فرمودند تعهد همسری تو با خودت قرار گرفت و آزاد شد اینک مختاری - که به همسری خود ادامه دهی یا از شوهرت جدا شوی.

محمد بن عمر واقدی، از ثوری، از ابن ابی لیلی، از عطاء ما را خبر داد که می‌گفته است * شوهر بریره برده خاندان مغیره بود و مغیث نام داشت، و چون بریره آزاد شد پیامبر (ص) او را مختار قرار داد - که اگر می‌خواهد با شوهرش زندگی کند یا از او جدا شود - واقدی در پی این حدیث می‌افزود که ابن ابی لیلی اختیار زن را در موردی می‌دانست که شوهرش برده باشد و در صورت آزاد بودن شوهر، آن را جایز نمی‌دانست.

عالم بن فضل از حماد بن زید از ایوب از محمد ما را خبر داد که می‌گفته است * رسول خدا با آنکه بریره را مختار قرار داد ولی درباره شوهرش با او سخن گفت. بریره پرسید که ای رسول خدا! آیا چیزی بر من واجب است؟ فرمود نه من می‌خواستم برای او شفاعت کنم، بریره گفت مرا نیازی به زندگی با او نیست.

ابو قطن عمرو بن هیثم از شعبه از قتاده از انس ما را خبر داد که می‌گفته است * مقداری گوشت به حضور پیامبر (ص) آوردند و گفتند این از گوشتی است که به بریره صدقه داده‌اند، رسول خدا فرمود برای او صدقه بوده است و او برای ما هدیه داده است و

برای ما هدیه شمرده می‌شود.

محمد بن حُمَید عبدی از معمر از قتاده ما را خبر داد که می‌گفته است * به بریره گوسپندی از حساب زکات و صدقه دادند، او آن را به عایشه هدیه داد، عایشه خوش نمی‌داشت چیزی از آن را بخورد، پیامبر(ص) فرمودند برای بریره صدقه و برای ما هدیه است.

عبدالله بن نمیر، از سعید از ایوب از عکرمه از ابن عباس ما را خبر داد که می‌گفته است * روزی که بریره از بردگی آزاد شد شوهرش به نام مغیث و سیاه‌پوست و برده‌خاندان مغیره بود، و به خدا سوگند گویی هم‌اکنون او را می‌بینم که در کوچه‌های مدینه درحالی که اشکهایش فرو می‌ریخت از پی بریره می‌رفت و می‌خواست رضایت او را به دست آورد و بریره نمی‌پذیرفت.

فضل بن دکین، از ابن عیینة، از ایوب، از عکرمه ما را خبر داد که می‌گفته است * پیش عبدالله بن عباس سخن از شوهر بُریره به میان آمد، ابن عباس گفت شوهرش مغیث نام داشت و برده فلان خاندان بود و من خود او را دیدم که در کوچه‌ها از پی بریره می‌رفت و می‌گریست.

ابوالولید هشام طرابلسی، از شعبه از قتاده از عکرمه از ابن عباس ما را خبر داد که می‌گفته است * شوهر بریره را دیدم که برده بود.

عارم بن فضل، از حماد بن زید، از ایوب از عکرمه از ابن عباس ما را خبر داد که می‌گفته است * همسر بریره برده بود و گویی هم‌اکنون بر او می‌نگرم که از پی بریره در کوچه‌های مدینه می‌رفت و می‌گریست.

و همو از حماد بن زید از ایوب ما را خبر داد که می‌گفته است * من نمی‌دانم که کسی از مردم مدینه و مکه در مورد اینکه شوهر بریره برده بوده است اختلاف داشته باشند. عبدالوهاب بن عطاء از سعید، از ایوب از عکرمه از ابن عباس ما را خبر داد که می‌گفته است * هنگامی که بریره آزاد و مختار شد شوهرش برده‌یی سیاه‌پوست به نام مغیث و متعلق به خاندان مغیره بود، گویی هم‌اکنون او را می‌بینم که در کوچه‌های مدینه از پی او می‌رفت و اشک‌ریزان می‌خواست رضایت او را به دست آورد، و بریره می‌گفت مرا به تو نیازی نیست.

محمد بن عبدالله انصاری از سعید ما را خبر داد که می‌گفته است * ابو معشر چنین

می‌پنداشت که نخعی از اسود برای او نقل کرده است که شوهر بریره آزاد بوده است نه برده. عبدالوهاب بن عطاء هم از سعید از ابو معشر از ابراهیم نخعی از عایشه ما را خبر داد که می‌گفته است * هنگامی که بریره آزاد و مختار شد شوهرش آزاد بود. ابوالولید هشام طیالسی از شعبه از حکم، از ابراهیم نخعی ما را خبر داد که می‌گفته است * همسر بریره آزاد بوده است. عبدالله بن نمیر، از عبیدالله بن عمر از نافع ما را خبر داد که می‌گفته است * صفیه دختر ابو عبید مرا گفت که شوهر بریره آزاد بوده است.

فاطمة

دختر ولید بن مغیره بن عبدالله بن عمر بن مخزوم، مادرش حتمه دختر شیطان است که این شیطان همان عبدالله پسر عمرو بن کعب بن واثله بن احمر بن حارث بن عبدمنات بن کنانه است. فاطمه را حارث بن هشام بن مغیره به همسری گرفت و فاطمه برای او پسری به نام عبدالرحمان و دختری به نام ام حکیم آورد. محمد بن عمر واقدی از ابوبکر بن عبدالله بن ابی سبرة از موسی بن عقبه از ابو حبیبه برده آزاد کرده و وابسته زبیر، از عبدالله بن زبیر ما را خبر داد که می‌گفته است * به روز فتح مکه فاطمه دختر ولید بن مغیره مسلمان شد و به حضور رسول خدا آمد و با آن حضرت بیعت کرد.

أم حکیم

دختر حارث بن هشام بن مغیره بن عبدالله بن عمر بن مخزوم است، مادرش فاطمه دختر ولید بن مغیره بن عبدالله بن عمر بن مخزوم است. محمد بن عمر واقدی، از ابوبکر بن عبدالله بن ابی سبرة، از موسی بن عقبه از ابو حبیبه وابسته خاندان زبیر، از عبدالله بن زبیر ما را خبر داد که می‌گفته است * به روز فتح مکه ام حکیم دختر حارث بن هشام که همسر عکرمه پسر ابوجهل بود مسلمان شد و به حضور پیامبر آمد و با ایشان بیعت کرد.

جویریة

دختر ابوجهل بن هشام بن مغیره بن عبدالله بن عمر بن مخزوم است، مادرش ازوی دختر ابوعیص بن امیه بن عبد شمس بوده است، جویریة مسلمان شد و بیعت کرد و عتاب بن اسید بن ابوعیص بن امیه او را به همسری گرفت و پس از عتاب ابان بن سعید بن عاص بن امیه او را به همسری گرفت و جویریة برای او فرزند نیاورد.

جویریة همانی است که علی بن ابی طالب (ع) او را خواستگاری کرد، خاندان مغیره برای رایزنی در آن باره به حضور پیامبر (ص) آمدند، رسول خدا (ص) به آنان اجازه نداد که چنان کاری کنند و فرمود فاطمه پاره تن من است هر چیز که او را ناراحت کند مرا ناراحت می کند.^۱

حنفاء

دختر ابوجهل، خواهر پدر و مادری جویریة است، او مسلمان شد و بیعت کرد و سهیل بن عمرو بن عبد شمس بن عبدود بن نصر بن مالک بن حسل بن عامر بن لوی او را به همسری گرفت و حنفاء برای او هند را آورد. می گویند سپس اسامة بن زید بن حارثه او را به همسری گرفته است.

قریبة صغری

دختر ابی امیه بن مغیره بن عبدالله بن عمر بن مخزوم است و مادرش عاتکه دختر عتبة بن ربیعة بن عبد شمس است، قریبه خواهر پدری ام سلمه همسر رسول خداست. قریبه مسلمان شد و بیعت کرد و عبدالرحمان پسر ابوبکر صدیق او را به همسری

۱. این خبر مجعول و ساخته حسین کرایسی است که شهره به دشمنی با اهل بیت است و روایات او درباره ایشان پذیرفته نیست. لطفاً به شرح خطبة ۵۶ نهج البلاغه در شرح ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۶۴، چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم، مصر و سیدمرتضی، تزیه الانبیاء، ص ۱۶۷، چاپ قم و جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۳۲ مراجعه شود.

گرفت، قریبه پسری به نام عبدالله و دو دختر به نامهای ام حکیم و حفصه برای او آورد. عارم بن فضل از حماد بن زید از ایوب از ابن ابی ملیکه ما را خبر داد که می‌گفته است * عبدالرحمان پسر ابوبکر صدیق که مردی تندخو بود قریبه خواهر ام سلمه را به همسری گرفت، قریبه روزی به عبدالرحمان گفت مرا از تو بیم می‌دهند، عبدالرحمان گفت اختیارت دست خودت باشد، گفت هیچکس را بر پسر صدیق بر نمی‌گزینم، عبدالرحمان همچنان او را به همسری داشت و این گفته او در حکم طلاق نبوده است.

فاطمه

دختر اسود بن عبدالاسد بن هلال بن عبدالله بن عمر بن مخزوم، مسلمان شد و بیعت کرد و او همان زنی است که دزدی کرد و پیامبر (ص) فرمان به بریدن دست او داد.

ابن نمیر، از اجلح، از حبیب بن ابی ثابت ما را خبر داد که او به صورت مرفوع نقل می‌کرده است که * فاطمه دختر اسود بن عبدالاسد به روزگار حضرت ختمی مرتبت زیورهای را دزدید، تنی چند در آن باره در محضر پیامبر (ص) شفاعت کردند و با اسامة بن زید هم گفتگو کردند تا با رسول خدا (ص) گفتگو کند که آن حضرت شفاعت او را می‌پذیرفت ولی همینکه اسامة به سوی ایشان رفت و پیامبر او را دید فرمود «ای اسامه با من سخن مگو که چون اجرای حدود به من برسد راهی برای رها کردن آن نیست» و سپس فرمود اگر فاطمه دختر محمد هم می‌بود دستش را می‌بریدم.

محمد بن سعد می‌گوید این یک روایت است که درباره فاطمه دختر اسود نقل شده است^۱ و در روایت مردم مدینه و کسان دیگری جز ایشان از مردم مکه، آن کسی که دزدی کرده و پیامبر (ص) به بریدن دست او فرمان داد ام عمرو دختر سفیان بن عبدالاسد بن هلال بن عبدالله بن عمر بن مخزوم است و مادرش دختر عبدالعزی بن ابوقیس بن عبدود بن نصر بن مالک بن حسل بن عامر بن لوی بوده است، ام عمرو خواهر خویطب بن عبدالعزی است، او به هنگام حجة الوداع شبانه راه افتاد و خود را کنار کاروانی که فرود آمده بودند رساند و صندوقچه‌یی از آنان را برداشت، ایشان او را گرفتند و بستند و بامداد آن شب او را به

۱. ابن اثیر در اسد الغابه، ج ۵، ص ۵۱۸ و ابن حجر در الاصابه، به شماره ۸۳۲، ج ۴، ص ۳۸۰ همینگونه آورده‌اند.

حضور پیامبر آوردند، او خود را به‌ام سلمه همسر رسول خدا رساند و دستهای خود را بر کمر او نهاد و حلقه کرد و به او پناه برد، پیامبر دستور فرمود دستهای او را از دامن ام سلمه رها کردند، رسول خدا گفت به خدا سوگند اگر فاطمه دختر محمد هم چنین می‌کرد دستش را می‌بریدم و فرمان داد انگشتهای او بریده شد، آن زن درحالی که از دستش خون می‌چکید خود را به خانه همسر اسید بن حَضِر که از مردم خاندان عبدالاشهل بود رساند، همسر اسید او را شناخت و پناه داد و برای او خوراک گرمی آماده کرد، اسید از حضور پیامبر (ص) برگشت و پیش از آنکه وارد خانه‌اش شود همسر خود را صدا کرد و گفت فلانی می‌دانی چه بر سر ام عمرو دختر سفیان آمد؟ همسرش گفت آری او همین جا و پیش من است، اسید همان دم از راهی که آمده بود به حضور پیامبر برگشت و ایشان را آگاه ساخت، پیامبر فرمودند بر او رحمت آوردی خداوند بر تو رحمت آورد.

گوید، چون ام عمرو پیش پدرش برگشت پدر گفت او را پیش خاندان عبدالعزی ببرید که شبیه به ایشان است، پنداشته‌اند که حویطب پسر عبدالعزی که دایی ام عمرو بود او را پیش خود جای داد و نگه داشت.

گوید، حسین بن ولید بن یعلی بن اُمّیه تمیمی بر عبدالله بن سفیان بن عبدالاسد که برادر امر عمرو بود خشم گرفت و چنین سرود.

«چه بسا دختر گیسو مجعد - بالغ - ابو سلیمی که دزد بار و بنه مسافران بود، شبانگاه به جستجوی صندوقچه‌های ایشان با دست راست خود پرداخت و سرانجام بدون انگشت شد»^۱

سُمیة

دختر خُبَّاط کنیز ابو حذیفه پسر مغیره بن عبدالله بن عمر بن مخزوم است، او مادر عمار یاسر است، سُمیه از دیرباز در مکه مسلمان شد و از کسانی بود که در راه خدا شکنجه می‌شد که شاید از دین اسلام برگردد و او چنان نکرد و شیکبایی ورزید سرانجام روزی ابو جهل از کنار او گذشت و زویننی بر جلو شکم سُمیه زد و او از آن زخم درگذشت، او که پیرزنی فرتوت

سراقه لحقائب الركبان
حتى اقرت غير ذات بنان

۱. رُبَّ ابنة لابی سلیمی جفدة
باتت تحوس عياتهم بيمينه

و ناتوان بود نخستین شهید اسلام است، بدین جهت به روز جنگ بدر هنگامی که ابوجهل کشته شد پیامبر (ص) به عمار یاسر فرمودند خداوند قاتل مادرش را کشت.

ابومنذر اسماعیل بن عمر، از سفیان ثوری، از منصور، از مجاهد ما را خبر داد که می‌گفته است * نخستین شهیدی که در اسلام شهید شد سمیه مادر عمار بود، ابوجهل به سوی او رفت و زویننی بر جلو شکم او زد، و سمیه شهید شد.

عاتکه

دختر زید بن عمرو بن نفیل بن عبدالعزی بن رباح بن عبدالله بن قرط بن رزاح بن عدی بن کعب، مادرش ام‌کُرز دختر حضرمی بن عمار بن مالک بن ربیعۃ بن لکیز بن مالک بن عوف است، عاتکه مسلمان شد و بیعت و هجرت کرد.

یزید بن هارون از محمد بن عمرو از یحیی بن عبدالرحمان بن حاطب ما را خبر داد که می‌گفته است * عاتکه همسر عبدالله پسر ابوبکر صدیق بود، عبدالله بخشی از اموال خود را برای عاتکه قرار داد به شرط آنکه عاتکه پس از مرگ عبدالله ازدواج نکند، قضا را عبدالله پیش از عاتکه درگذشت، عمر بن خطاب به عاتکه پیام فرستاد و گفت چرا آنچه را که خداوند بر تو روا داشته است بر خود حرام و ناروا ساخته‌ای، آن مالی را که از عبدالله گرفته‌ای به خویشاوندانش برگردان و ازدواج کن، عاتکه چنان کرد، عمر از او خواستگاری کرد و به همسری گرفت.

عفان بن مُسلم، از حماد بن سلمه، از علی بن زید ما را خبر داد که می‌گفته است * عاتکه دختر زید همسر عبدالله بن ابوبکر بود و عبدالله درگذشت و با او شرط کرده بود که پس از مرگ وی شوهر نگیرد، عاتکه به عبادت روی آورد و از خلق برید و با آنکه مردان شروع به خواستگاری از او کردند او نمی‌پذیرفت. عمر بن خطاب به سرپرست عاتکه گفت از من پیش او نام ببر. او به عاتکه گفت و عاتکه از پذیرش خواسته عمر هم خودداری کرد. عمر به سرپرست عاتکه گفت او را به همسری من درآور و او عاتکه را به همسری او داد، عمر پیش عاتکه رفت و به خانه او درآمد و با او درآویخت تا آنکه او را بر زمین افکند و بر او چیره شد و درآمیخت، پس از پایان کار گفت اف بر این زن! و از خانه عاتکه بیرون آمد و مدتی رفتن پیش او را رها کرد، عاتکه یکی از کنیزان خود را پیش عمر فرستاد

که پیش من بیا که خود را برای تو آماده و آراسته می‌سازم.^۱

عالم بن فضل، از حماد بن سلمه، از خالد بن سلمه ما را خبر داد که می‌گفته است
 * عاتکه دختر زید همسر عبدالله بن ابی بکر بود، عبدالله که او را دوست می‌داشت بخشی
 از زمین و مزرعه خود را برای او قرار داد به شرط آنکه عاتکه پس از مرگ او ازدواج نکند،
 اندکی بعد عمر بن خطاب او را به همسری گرفت، عایشه به عاتکه پیام داد زمین ما را
 برگردان، هنگامی که عبدالله بن ابی بکر درگذشت عاتکه چنین سرود.
 «سوگند می‌خورم که از این پس همواره بر تو اندوهگین باشم و پوست و چهره‌ام
 همواره ژولیده و خاک آلوده باشد».^۲

گوید، پس از اینکه عمر بن خطاب او را به همسری گرفت عایشه چنین سرود:
 «سوگند می‌خورم که همواره چشم من بر تو روشن خواهد بود و پوستم آراسته به
 عطر زعفران و زرد باشد»^۳ و به عاتکه پیام داد زمین ما را به خودمان برگردان.
 یزید بن هارون، از محمد بن عمرو، از یحیی بن عبدالرحمان بن حاطب ما را خبر داد
 که می‌گفته است * ربیعة بن امیه پیش عمر بن خطاب آمد و گفت خواب دیدم که ابوبکر
 درگذشته است و تو پس از او زنده‌ای و به خلافت رسیده‌ای و به این بانوی پارسای بریده از
 مردم پیام فرستاده و او را به همسری گرفته‌ای و او را به عنوان عروس به خانه‌ات آوردند و
 بر در خانه‌ات شتران تنومند با باروبنه ایستاده‌اند، گوید آن زن عاتکه دختر زید بن عمرو بن
 نفیل بود که همسر عبدالله پسر ابوبکر بود و عبدالله روز جنگ طائف کشته شد^۴، عبدالله
 بخشی از اموال خود را برای عاتکه قرار داده بود به شرطی که پس از او شوهر نگیرد، عمر
 در پاسخ ربیعة بن امیه گفت سنگ بر دهانت باد چنین نیست و خداوند ابوبکر را زنده و ما را
 از او بهره‌مند می‌دارد و راهی برای دسترسی به این بانو نیست، چنان شد که ابوبکر درگذشت
 و عمر به جای او نشست و به عاتکه پیام فرستاد که چرا چیزی را که خداوند بر تو روا داشته
 است بر خود ناروا می‌داری؟ مال را به صاحبانش برگردان و ازدواج کن، او چنان کرد و عمر

۱. شگفتا از این رفتار خلیفه که در آثار اهل سنت فراوان به چشم می‌خورد.

۲. آلیت لا تنفک نفسی حزینة علیک و لا ینفک جلدی اغیرا

۳. آلیت لا تنفک عینی قمریة علیک و لا ینفک جلدی اصفرا

۴. عبدالله بن ابی بکر در جنگ طائف تیر خورد و سخت زخمی شد و در مدینه پس از رحلت حضرت ختمی مرتبت از

همان زخم درگذشت، به ترجمه مغازی واقدی، ص ۷۱۴ مراجعه فرمایید.

او را خواستگاری و با او ازدواج کرد، ربیعه بن أمیه درحالی که عمر با عاتکه زفاف کرده بود بر در خانه عمر آمد و اجازه خواست، عمر گفت خداوندا چشمی را بر او روشن مدار و اجازه داد، ربیعه آمد و شروع به نگرستن به باروبنه بر در خانه عمر کرد.

یزید بن هارون، از یحیی بن سعید، از ابوبکر بن محمد بن عمرو بن حزم، از عبدالله بن عبدالله بن عمر ما را خبر داد که می گفته است عاتکه دختر زید بن عمرو بن نفیل همسر عمر بن خطاب عمر را که روزه داشت بوسید و عمر او را از این کار منع نکرد.

معن بن عیسی، از مالک، از یحیی بن سعید ما را خبر داد که می گفته است * عاتکه دختر زید بن عمرو بن نفیل که همسر عمر بن خطاب بود، سر عمر را که روزه داشت می بوسید و عمر او را منع نمی کرد.^۱

محمد بن عمر واقدی، از معمر از زهری، از حُمَید بن عبدالرحمان بن عوف ما را خبر داد که می گفته است * عاتکه دختر زید که همسر عمر بن خطاب بود همواره از او برای رفتن به مسجد اجازه می گرفت و عمر به او می گفت تو که می دانی میل من در نشستن این جاست، عاتکه می گفت من اجازه گرفتن از تو را رها نخواهم کرد، و معمولاً هرگاه عاتکه اجازه می گرفت عمر او را باز نمی داشت و هنگامی که عمر را در مسجد زخم زدند عاتکه در مسجد بود.

فاطمه

دختر خطاب بن نفیل بن عبدالعزی بن رباح بن عبدالله بن قرط بن رزاح بن عدی بن کعب، خواهر پدر و مادری عمر بن خطاب است و مادرشان حتمه دختر هاشم بن مغیره بن عبدالله بن عمر بن مخزوم است، او را سعید بن زید بن عمرو بن نفیل به همسری گرفت، فاطمه و شوهرش پیش از عمر بن خطاب و پیش از رفتن حضرت ختمی مرتبت به خانه ارقم مسلمان شدند، نام همسر سعید بن زید در حدیث و کتابهای حدیث همین فاطمه است ولی در کتابهای نسب به جای فاطمه از رمله دختر خطاب که همان ام جمیل است نام برده شده است.

۱. چون برخی بوسیدن همسر را مبطل روزه می دانسته اند این روایت را آورده که در حکم جواز است.

لیلی

دختر ابو حثمه بن حذیفه بن غانم بن عامر بن عبدالله بن عبید بن عویج بن عدی بن کعب، مادرش کنیزی از قبیله تنوخ و از اسیران جنگی اعراب است.

لیلی از دیرباز مسلمان شد و بیعت کرد و همراه شوهر خود عامر بن ربیعہ عنزی که هم پیمان خطاب بن نفیل بود هر دو هجرت به حبشه را انجام داد، او برای عامر بن ربیعہ فرزند آورد و فرزندان عامر بن ربیعہ با خاندان عدی پیوند داشتند و با آنان ازدواج می کردند.

محمد بن عمر واقدی از معمر از زهری از عبدالله بن عامر بن ربیعہ ما را خبر داد که می گفته است * هیچ بانویی زودتر از لیلی دختر ابو حثمه به مدینه هجرت نکرد و او در هجرت همراه من به مدینه آمد.

شفاء

دختر عبدالله بن عبد شمس بن خلف بن صداد بن عبدالله بن قرط بن ازاح بن عدی بن کعب، مادرش فاطمه دختر وهب بن عمرو بن عائذ بن عمران بن مخزوم است.

شفاء از دیرباز و پیش از هجرت مسلمان شد و بیعت کرد و ابو حثمه بن حذیفه بن غانم بن عامر بن عبدالله بن عبید بن عویج بن عدی بن کعب او را به همسری گرفت، شفاء برای او پسری به نام سلیمان آورد، پس از آن برای - شوهر دیگرش - مرزوق بن حذیفه بن غانم - شوهر دومش برادر شوهر اولش بوده است - ابو حکیم را آورد که از اشراف بوده است. شفاء به مدینه هجرت کرد.

رَمْلَة

دختر ابو عوف بن ضبیره بن سعید بن سعد بن سهم است، مادرش ام عبدالله است و او همان صرماء دختر حارث بن عوف بن عمرو بن یربوع بن ناضرة بن غاضرة بن حطیط است که

حُطَيْط به راعی الشمس — شبان خورشید — مشهور بوده است.

رمله از دیرباز در مکه و پیش از آنکه رسول خدا به خانه ارقم برود مسلمان شد و بیعت کرد و در هجرت دوم همراه شوهرش مطلب بن ازهر بن عبدعوف بن عبد بن حارث بن زُهره به حبشه هجرت کرد و همان جا برای او عبدالله بن مطلب را زایید.

ریطة

دختر منبه بن حجاج بن عامر بن حذیفه بن سعد بن سهم، مادرش از قبیله خثعم بوده است، او را عمرو بن عاص بن وائل سهمی به همسری گرفت و ریطة برای او عبدالله پسر عمرو عاص را زایید. محمد بن عمر واقدی از ابوبکر بن عبدالله بن ابی سبرة، از موسی بن عقبه، از ابو حبیبه آزاد کرده و وابسته خاندان زیر ما را خبر داد که می گفته است * به روز فتح مکه ریطة دختر منبه بن حجاج که مادر عبدالله پسر عمرو عاص است مسلمان شد و به حضور پیامبر (ص) آمد و بیعت کرد.

زینب

دختر عثمان بن مظعون بن حبیب بن وهب بن حذافة بن جُمَح است. اسماعیل بن عبدالله بن ابی اویس، از عبدالعزیز بن مطلب، از عمر بن حسین از نافع ما را خبر داد که می گفته است * عبدالله بن عمر پس از مرگ عثمان بن مظعون زینب دختر او را که دوشیزه بود برای خود عقد کرد، قدامة بن مظعون عموی زینب او را به عقد عبدالله درآورد و مغیره بن شعبه آنان را به کابین بیشتری ترغیب کرد، مادر دختر به دختر گفت ازدواج با عبدالله را تأیید نکند و خود دختر هم آن ازدواج را خوش نمی داشت، دختر و مادرش موضوع را به عرض رسول خدا رساندند و آن حضرت عقد را فسخ فرمود و سپس مغیره بن شعبه او را به همسری گرفت.

واقدی می گوید، حسن بن موسی از ابن لهیعه، از عبدالرحمان بن اعرج ما را خبر داد که می گفته است * بانویی که عبدالله بن عمر او را به روزگار زندگی حضرت ختمی مرتبت طلاق داد و آن زن در حال حیض بود. آمنه دختر عفان است.

تَوَأمَة

دختر امیه بن خلف بن وهب بن حذافة بن جُمح، مادرش لیلی دختر حبیب بن عمرو بن حارث از خاندان برجمی تمیم است، توأمه در سرزمین غربت با عاصم بن جعد فزاری ازدواج کرد و برای او فرزند آورد، توأمه با خواهرش زاده شد، برای خواهر نامی نهادند و این یکی را توأمه — همزاد، دوقلو — نام نهادند.

واقدی، از ابن جُریج، از عمرو بن دینار، از عبدالله بن سلمة از سلیمان بن یسار ما را خبر داد که می‌گفته است * توأمه دختر امیه بن خلف در یک جلسه به صورت قطعی طلاق داده شد — و مدعی بودند که بدینگونه سه طلاقه شده است — توأمه از عمر بن خطاب مسئله را پرسید و او آن را یک طلاق معین کرد.

سَهْلَة

دختر سهیل بن عمرو بن عبدشمس بن عبدود بن نصر بن مالک بن حسل بن عامر بن لوی، مادرش فاطمه دختر عبدالعزی بن ابی قیس بن عبدود بن نصر بن مالک بن حسل بن عامر بن لوی است. او از دیرباز در مکه اسلام آورد و بیعت کرد و هر دو هجرت به حبشه را همراه شوهر خود ابوحنذیفه پسر عتبة بن ربیعة بن عبدشمس انجام داد و همانجا محمد پسر ابوحنذیفه را برای او آورد، پس از ابوحنذیفه عبدالله بن اسود بن عمرو که از خاندان مالک بن حسل بود سهله را به همسری گرفت و برای او پسری به نام سلیط آورد، سپس شماخ بن سعید بن قانف بن اوقص بن مرة بن هلال بن فالج بن ذکوان بن ثعلبة بن بهثة بن سلیم بن منصور سهله را به همسری گرفت و سهله برای او پسری به نام عامر آورد، سپس عبدالرحمان بن عوف بن عبد عوف بن حارث بن زهرة سهله را به همسری گرفت که برای او سالم پسر عبدالرحمان را آورد، سهله دختر سهیل بن عمرو، سالم برده آزادکرده شوهر نخست خود ابوحنذیفه را به پسرخواندگی پذیرفته بود و سالم به هنگام بلوغ هم پیش سهله می‌رفت، رسول خدا(ص) به سهله اجازه فرمود که سالم را پنج بار شیر بدهد — تا پسر رضاعی او باشد؟! —

یزید بن هارون، از عبدالعزیز بن عبدالله بن ابی سلمه از زُهری ما را خبر داد که می‌گفته است * سهله دختر سهیل بن عمرو که همسر ابو حذیفه بود از رسول خدا مسئله پرسید و گفت ای رسول خدا! ما سالم را پسر خود می‌شمیریم و او درحالی که من جامه خانه و کار بر تن دارم پیش من می‌آید و مو و چهره‌ام را می‌بیند رسول خدا فرمود «او را پنج بار شیر بده و پیش تو بیاید»^۱ زُهری می‌گفته است عایشه به همین فتویٰ استناد می‌کرده و فتویٰ می‌داده است، و سالم مرا خبر داد که پیش ام کلثوم دختر ابوبکر می‌رفته است تا پنج بار او را شیر دهد که خواهرزاده رضاعی عایشه و به او محرم شود و بتواند برای شنیدن حدیث به حضور عایشه برود، ام کلثوم دو یا سه بار او را شیر داد و سپس بیمار شد و سالم پیش او رفت!

محمد بن عمر واقدی از معمر و محمد بن عبدالله از زُهری از ابو عبیده از عبدالله بن زمعه از گفته مادرش از ام سلمه همسر رسول خدا ما را خبر داد که می‌گفته است * همسران رسول خدا (ص) از پذیرش این حدیث و کار بستن آن خودداری می‌کرده و می‌گفته‌اند بر فرض صحت فقط اجازه و رخصت مخصوصی از رسول خدا برای سهله دختر سهیل بوده است.

خالد بن مخلد، از سلیمان بن بلال، از یحیی بن سعید، از گفته عمره دختر عبدالرحمان ما را خبر داد که می‌گفته است * همسر ابو حذیفه بن عتبّه موضوع سالم برده آزاد کرده و وابسته ابو حذیفه و آمدوشد او را پیش خود به عرض پیامبر رساند و آن حضرت او را دستور داد که به سالم که مردی بزرگ بود و شرکت در جنگ بدر را پشت سر گذاشته بود شیر بدهد! و سهله چنان کرد.

محمد بن عمر، از محمد بن عبدالله برادرزاده زُهری از پدرش برای ما نقل کرد که می‌گفته است * در شیردوش یا ظرف دیگری شیر سهله به اندازه یک بار شیر دادن دوشیده می‌شد و این کار پنج روز پیایی صورت گرفت، و پس از آن درحالی که سهله سر برهنه بود سالم پیش او می‌رفت و این رخصتی ویژه از رسول خدا (ص) برای سهله دختر سهیل بن عمرو بود.

۱. این موضوع به جهات مختلف پذیرفته نیست و در روایت بعد قضاوت دیگر همسران حضرت ختمی مرتبت را می‌بینید، و نباید بدینگونه نه روایات سست استناد کرد.

اُم کلثوم

دختر سهیل بن عمرو، مادرش فاخته دختر عامر بن نوفل بن عبد مناف بن قصی است، ام کلثوم از دیرباز در مکه مسلمان شد و بیعت کرد و در هجرت دوم به حبشه همراه شوهر خود ابوسبرة پسر ابورهم بن عبدالعزی بن ابی قیس بن عبدود بن نصر بن مالک بن حسل بن عامر بن لوی به آن سرزمین هجرت کرد، ام کلثوم برای ابوسبرة محمد و عبدالله را آورد.

فاطمه

او همان اُم جمیل و دختر مجلل بن عبد بن ابی قیس بن عبدود بن نصر بن مالک بن حسل بن عامر بن لوی است، مادرش ام حبیب دختر عاص بن امیه بن عبدشمس است، ام حبیب خواهر ابواُحیحه سعید بن عاص بن امیه است.

فاطمه از دیرباز در مکه اسلام آورد و بیعت کرد و به سرزمین حبشه در هجرت دوم همراه شوهرش حاطب بن حارث بن معمر بن حبیب جُمحی هجرت کرد. دو پسرشان محمد و حارث هم همراه بودند.

فاطمه

او همان ام قَهْطَم دختر علقمة بن عبدالله بن ابی قیس بن عبدود بن نصر بن مالک بن حسل بن عامر بن لوی است، مادرش عاتکه دختر اسعد بن عامر بن بیاضة بن سبیع بن جعثمة بن سعد بن ملیح از قبیله خزاعه است.

فاطمه از دیرباز در مکه مسلمان شد و بیعت کرد و در هجرت دوم به حبشه همراه شوهر خود سلیط بن عمرو بن عبدشمس بن عبدود بن نصر بن مالک بن حسل بن عامر بن لوی به آن سرزمین هجرت کرد، و برای او سلیط بن سلیط را زایید.

عمیره

دختر سعدی است و نام اصلی سعدی عمرو و پسر وقدان بن عبد شمس بن عبدود بن نصر بن مالک بن حسل بن عامر بن لوی است، او از دیرباز در مکه اسلام آورد و بیعت کرد و در هجرت دوم به حبشه همراه شوهر خود مالک بن زمعه بن قیس که از خاندان عامر بن لوی است به آن سرزمین هجرت کرد، مالک بن زمعه برادر سوده دختر زمعه همسر رسول خداست.

فاطمه

دختر قیس خواهر ضحاک بن قیس بن خالد اکبر بن وهب بن ثعلبه بن واثله بن عمرو بن شیبان بن محارب بن فهر است، مادرش اُمیمه دختر ربیعۀ بن جذیم بن عامر بن مبدول بن احمر بن حارث بن عبد منات بن کنانة است.

فاطمه دختر قیس همسر ابو عمرو بن حفص بن مغیره بن عبدالله بن عمر بن مخزوم بود و ابو عمرو او را طلاق داد، سپس معاویه بن ابی سفیان بن حرب و ابوجهم بن حذیفه بن غانم عدوی از او خواستگاری کردند، فاطمه این موضوع را به عرض رسول خدا رساند. پیامبر فرمودند معاویه درویشی تهی دست است ابوجهم هم هیچگاه عصای خود را از دوش بر زمین نمی گذارد^۱، همسر اسامة بن زید شو، او چنان کرد و می گفت در این باره به من رشک می برند.

معن بن عیسی، از مالک بن انس از عبدالله بن یزید برده آزاد کرده و وابسته اسود بن سفیان، از ابوسلمه بن عبدالرحمان از فاطمه دختر قیس ما را خبر داد که می گفته است * ابو عمرو بن حفص در حالی که در مدینه نبوده او را طلاق داده است و سپس وکیل خود را با مقداری جو پیش فاطمه فرستاده است، فاطمه بر او خشم گرفته است و او پاسخ داده است به خدا سوگند تو را بر ما حقی نیست، فاطمه به حضور پیامبر (ص) رفته است و آن حضرت

۱. کنایه از خشونت و ادب کردن زن و فرزند با عصا، یا کنایه از بسیار سفر کردن و تکاپوست. به این منظور، لسان العرب، ج ۱۵، ص ۶۶، چاپ ۱۴۰۵ ق، قم مراجعه فرماید.

هم فرموده‌اند پرداخت نفقه تو بر او واجب نیست، سپس به او دستور فرموده است در خانهٔ ام شریک بنشیند و عده نگه دارد، سپس فرموده است یاران من در خانه‌ام شریک آمدوشد دارند، به خانهٔ ابن ام مکتوم برو که کور است و می‌توانی چادر از سر برداری آن‌جا عدهٔ خود را سپری کن و چون آزاد شدی مرا آگاه کن، گوید پس از سپری شدن عده به عرض رسول خدا رساندم که معاویه بن ابی سفیان و ابوجهم بن حذیفه هر دو از من خواستگاری کرده‌اند، فرمودند «ابوجهم که هیچگاه عصای خود را از دوش بر زمین نمی‌گذارد، معاویه هم درویشی تهی دست است با اسامه ازدواج کن» من او را خوش نمی‌داشتم پیامبر فرمودند «با اسامه ازدواج کن» و چنان کردم و خداوند در او خیر قرار داد به گونه‌ای که در آن باره به من رشک برده می‌شد.

عبیدالله بن موسی از موسی بن عبیده از یعقوب بن زید و عبدالله بن عبیده ما را خبر داد که می‌گفته‌اند * فاطمه دختر قیس و خواهر ضحاک بن قیس همسر ابو عمرو بن حفص بود و او را طلاق قطعی داد، عیاش بن ابوریعه وکیل ابو عمرو بود فاطمه به او پیام داد و نفقهٔ خود را طلب کرد.

عبدالله بن ادريس از محمد بن عمرو از ابوسلمه ما را خبر داد که می‌گفته است * فاطمه دختر قیس پیش من آمد و گفت به حضور پیامبر (ص) رفتم و حق سکونت و نفقهٔ خود را می‌خواستم، فرمود ای فاطمه، فراهم آوردن مسکن و پرداخت نفقه در مدت عده برای کسی است که شوهرش حق رجوع داشته باشد، اینک به خانه ام شریک برو، پیش ما هم بیا، سپس فرمود، خواهران مهاجر ام شریک به خانهٔ او آمدوشد دارند به خانهٔ ابن ام مکتوم برو که مردی نابیناست، و می‌گفت که چون مدت عده‌اش سرآمده است معاویه و ابوجهم از او خواستگاری کرده‌اند و پیامبر فرموده است «معاویه عاقله‌مند تهی دستی است. ابوجهم هم هیچگاه عصای خود را از دوش بر زمین نمی‌گذارد، چرا از اسامه غافلید» گوید مثل اینکه خویشاوندان فاطمه آن را خوش نداشتند، ولی فاطمه گفت من جز با کسی که پیامبر فرموده‌اند ازدواج نمی‌کنم.

یعلی بن عبید، از محمد بن عمرو، از ابوسلمه، از فاطمه دختر قیس ما را خبر داد که می‌گفته است * همسر مردی از خاندان مخزوم بودم، مرا طلاق قطعی داد، به خویشاوندانش پیام دادم و نفقه خواستم، گفتند تو را بر ما حق نفقه نیست، سپس نظیر همان حدیث قبلی از عبدالله بن ادريس را نقل کردند، جز اینکه پیامبر فرموده‌اند مردان مهاجر

نخستین به خانه ام شریک آمد و شد دارند و درباره ابن ام مکتوم هم فرموده اند نور چشم او از میان رفته است و اگر مقنعه از سر برداری چیزی نمی بیند، ضمناً میان خواستگاران از اسامه و اینکه پیامبر فرموده باشند چرا از او غافلید نام نمی برد، و در پایان حدیث می گوید فاطمه به همسری اسامه درآمد.

فضل بن دکین از سعید بن زید احمسی از شعبی ما را خبر داد که می گفته است * فاطمه دختر قیس برای من حدیث کرد که همسر فلان بن مغیره یا مغیره بن فلان از خاندان مخزوم بوده است و او در حالی که خودش در یکی از جنگهای ناحیه یمن بوده است پیام طلاق فاطمه را فرستاده است، فاطمه از آنان حق سکونت و نفقه مدت عده را مطالبه کرده است که از پرداخت آن خودداری کرده و گفته اند در این مورد به ما پیامی نفرستاده است. فاطمه می گفت به حضور پیامبر (ص) رفتم و گفتم زنی از خاندان خالد که شوهرم پیام طلاق مرا فرستاده است و اینکه از آنان حق مسکن و نفقه خود را مطالبه می کنم و نمی پذیرند، آنان به پیامبر گفتند ای رسول خدا او پیام داده است که این زن را سه بار طلاق داده است، در این هنگام پیامبر فرمود «حق مسکن و نفقه برای زن هنگامی است که شوهرش حق رجوع داشته باشد».^۱

یزید بن هارون از محمد بن عمرو از ابوسلمه از فاطمه دختر قیس ما را خبر داد که او برای ابوسلمه گفته است و چیزی هم از گفته او نوشته اند که همسر مردی از خاندان مخزوم قریش بوده است و آن مرد او را طلاق قطعی داده است و چون مدت عده اش سپری شده است به او گفته اند که معاویه بن ابی سفیان و ابوجهم از او خواستگاری کرده اند و او این موضوع را به پیامبر گفته و ایشان فرموده اند «معاویه مرد تهی دستی است، ابوجهم هم که هیچگاه برای تنبیه زنش عصایش را به زمین نمی گذارد، چرا از اسامه بن زید غافلید؟»، گویا خویشاوندانش ازدواج با اسامه را خوش نداشتند، فاطمه گفت من جز با کسی که پیامبر فرموده اند ازدواج نمی کنم و با اسامه بن زید ازدواج کرد.

یزید بن هارون، از زکریاء، از عامر از فاطمه دختر قیس ما را خبر داد که می گفته است * شوهرم مرا سه طلاقه کرد و پیامبر فرمانم داد که مدت عده خود را در خانه ابن ام مکتوم سپری سازم و برای من نفقه مقرر نفرمود.

۱. در این گونه موارد نمی توان به یکی دو روایت بسنده کرد و باید نظر فقیه ورزیده را به کار بست به ویژه که میان مذاهب اسلامی در این باره اختلاف است.

یعلی بن عبید از محمد بن عمرو از محمد بن ابراهیم ما را خبر داد که عایشه به فاطمه دختر قیس گفته است * ای فاطمه! از خدا بترس خود می دانی که نفقه در چه مورد مقرر است.

نام زنان عرب غیر قرشی که مسلمان و بیعت کننده و مهاجر بوده اند

اُمّ رومان

دختر عامر بن عُوَیمر بن عبد شمس بن عتاب بن اُذَیْنَة بن سُبَیْع بن دهمان بن حارث بن غنم بن مالک بن کنانة.

محمد بن سعد می گوید و شنیدم کس دیگری نسب او را بدینگونه می گفت که او دختر عامر بن عمیره بن ذهل بن دهمان بن حارث بن غنم بن مالک بن کنانة است.

ام رومان نخست همسر حارث بن سخبرة بن جُرثومة بن عادیة بن مرة بن جُشم بن اوس بن عامر بن حَفَیْر بن نَیْر بن عثمان بن نصر بن زهران بن کعب که از قبيلة ازد است بوده و برای او پسری به نام طُفیل آورده است، حارث بن سخبرة از ناحیه سِراة همراه همسر و فرزند خود به مکه آمد و با ابوبکر هم پیمان و ساکن مکه شد، حارث در مکه درگذشت و ابوبکر ام رومان را به همسری گرفت و برای او عبدالرحمان و عایشه را زایید، ام رومان در مکه از دیرباز مسلمان شد و بیعت کرد و سپس همراه زن و فرزندان حضرت ختمی مرتبت و فرزندان ابوبکر به مدینه هجرت کرد یعنی هنگامی که کسی رفت و آنان را روانه کرد.

ام رومان بانویی نیک بود و به روزگار حضرت ختمی مرتبت در مدینه و به ماه ذی حجه سال ششم هجرت درگذشت.^۱

یزید بن هارون و عفان بن مُسلم هر دو از حماد بن سلمه از علی بن زید از قاسم بن محمد ما را خبر دادند که می گفته است * چون جنازه ام رومان را به گور سرازیر کردند

۱. درباره تاریخ مرگ ام رومان سالهای دیگری هم گفته اند. لطفاً به الاصابه، ج ۴، ص ۴۵۰ مراجعه فرمایید.

رسول خدا فرمود «هرکس شاد می‌شود از اینکه به بانویی از حور عین بنگرد به اُم رومان بنگرد» و در حدیث عفان آمده است که پیامبر (ص) وارد گور اُم رومان شدند.

أُمُّ الْفَضْلِ

نامش لبابة كبرى و دختر حارث بن حزن بن بجیر بن هُزَم بن رُؤیبة بن عبدالله بن هلال بن عامر بن صَعَصعة بن معاوية بن بكر بن هوازن بن منصور بن عكرمة بن خصفة بن قيس بن عيلان بن مَضَر است، مادرش مشهور به هند و او همان خولة است که دختر عوف بن زهير بن حارث بن حماسة بن ذی حلیل از قبیلة جُرش بوده است که از شاخه‌های جُمَیْز است، مادر مادرش عایشه دختر محترم بن کعب بن مالک بن قحافة از قبیلة خثعم است.

ام‌الفضل نخستین بانو پس از خدیجه دختر خویلد است که در مکه مسلمان شد و رسول خدا (ص) به دیدارش می‌رفت و استراحت نیمروزی خود را در خانه او می‌کرد.

خواهران ام‌الفضل، میمونه است که خواهر پدر و مادری او و همسر رسول خدا (ص) بوده است و لبابة صُغری که نام اصلی او عصماء دختر حارث بن حزن است، او خواهر پدری ام‌الفضل و مادر خالد بن ولید بن مغیره است، و عَزَّة و هُزَیله که این دو هم خواهران پدری اویند.

برادران و خواهران مادری ام‌الفضل عبارتند از محمیه پسر جزء زبیدی که از اصحاب رسول خداست، و عون و اسماء و سلمی که فرزندان عُمَیْس بن معد بن حارث بن خثعم‌اند.

ام‌الفضل را عباس بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی به همسری گرفت و ام‌الفضل برای او شش پسر به نامهای فضل و عبدالله و عبیدالله و معبد و قُثْم و عبدالرحمان و دختری به نام ام حبیب آورد، و عبدالله بن یزید هلالی در این باره چنین سروده است.
«هیچ بانوی نژاده‌یی از مردی گزینه همچون شش تنی که از شکم ام‌الفضل زاده شده‌اند نژاده است، میان سالانی گرامی از زن و مرد»^۱

محمد بن عمر واقدی، از اسماعیل بن ابراهیم بن عقبه از پدرش، از کُریب ما را خبر

داد که می‌گفته است * در محضر رسول خدا سخن از میمونه و ام‌الفضل دختران حارث و دیگر خواهرانشان لبابه صُغری و هزیله و عزه و اسماء و سلمی دختران عُمَیس به میان آمد و آن حضرت فرمودند «همه این خواهران زنانی مؤمن‌اند».

محمد بن عمر واقدی، از ابوبکر بن عبدالله بن ابی سبرة، از عبدالمجید بن شَهِیل از عکرمه از ابن عباس ما را خبر داد که می‌گفته است * مادرم باردار می‌شد و با همان حال هر دوشنبه و پنجشنبه روزه می‌گرفت.

همو می‌گوید، ام‌الفضل پس از مسلمان شدن عباس بن عبدالمطلب به مدینه هجرت کرد و رسول خدا (ص) فراوان به خانه او و دیدارش می‌رفت.

عبدالله بن نمیر از اجلح ما را خبر داد که می‌گفته است * شنیدم زید بن علی بن حسین می‌گفت پس از آنکه پیامبر (ص) بر پیامبری مبعوث شد سر بر دامن هیچ زن نامحرمی ننهاد و این کار برای آن حضرت هم روا نبود، مگر ام‌الفضل که موهای سر رسول خدا را بررسی می‌کرد و بر چشمهای ایشان سرمه می‌کشید، روزی که سر بر زمین نهاده بود و ام‌الفضل سرگرم سرمه کشیدن به دیدگان آن حضرت بود ناگاه قطره اشکی از چشم ام‌الفضل بر چهره پیامبر چکید، آن حضرت سر خود را بلند کرد و به او نگریست و پرسید تو را چه می‌شود؟ گفت خداوند متعال برای ما خبر از رحلت تو می‌دهد و چه خوب است درباره ما به آن کسی که پس از تو خواهد بود سفارش فرمایی چه حکومت در خاندان ما باشد چه نباشد، رسول خدا فرمود، پس از من بر شما چیره می‌شوند و شما را به استضعاف می‌کشند.

عبدالله بن بکر بن حبیب سهمی از حاتم بن ابی صغیره از سماک بن حرب ما را خبر داد که می‌گفته است * ام‌الفضل همسر عباس بن عبدالمطلب به رسول خدا عرض کرد در خواب چنان دیدم که گویی عضوی از اعضای شما در خانه من است، رسول خدا فرمود، خیر و نیکی دیده‌ای، فاطمه دخترم پسری می‌آورد و تو او را با شیر پست قثم شیر خواهی داد، گوید چون حسین (ع) زاده شد، ام‌الفضل پرستاری و شیردادن به او را عهده‌دار شد، ام‌الفضل می‌گوید حسین (ع) را به حضور پیامبر آوردم، در همان حال که کودک را می‌بوسید و می‌ستود بر دامن آن حضرت ادرار کرد، پیامبر فرمود ام‌الفضل پسر مرا بگیر که بر دامنم ادرار کرد، گوید کودک را گرفتم و با سرانگشتان خود رانش را فشردم که از درد گریست و خطاب به کودک گفتم پیامبر را آزار دادی و بر او ادرار کردی، همینکه کودک گریست رسول خدا فرمود «ای ام‌الفضل! تو از این جهت که پسر مرا به گریه انداختی مرا

آزار دادی» سپس پیامبر(ص) آب خواستند و روی محل ادرار ریختند و فرمودند «اگر کودک شیرخوار پسر باشد همینگونه آب بر آن بریزید و اگر کودک دختر باشد آن را درست بشوید».

عبدالله بن موسی، از اسرائیل، از سماک، از قابوس بن مخارق ما را خبر داد که می‌گفته است * ام‌الفضل در خواب دید که پاره‌یی از تن رسول خدا در خانه اوست، به حضور ایشان رفت و موضوع را گفت، پیامبر فرمودند «به خواست خداوند خیر و نیکی است، دخترم فاطمه پسر می‌آورد که او را با شیر پسر قثم شیر خواهی داد» حسین(ع) زاده شد و فاطمه او را به من عنایت کرد و او را شیر دادم و چون کودک به جنب و جوش آمد، او را به حضور پیامبر آوردم و ایشان کودک را بر دامن خود نشاندند و کودک ادرار کرد، گوید ام‌الفضل با دست خود میان شانه‌های طفل زد، پیامبر فرمودند ام‌الفضل خدایت به صلاح دارد و رحمت فرماید، پسر مرا به درد آوردی، ام‌الفضل گفت اینک دامن خود را درآور و جامه دیگر بپوش تا آن را بشویم، پیامبر فرمود «بر روی ادرار پسر بچه شیرخوار فقط آب می‌ریزند و محلی را که با ادرار دختر شیرخوار نجس شده باشد می‌شویند».

خالد بن مخلد، از عبدالله بن عمر، از سالم پدر نصر بن سالم، از گفته خود ام‌الفضل دختر حارث ما را خبر داد که می‌گفته است * به روز عرفه - در عرفات - درحالی که پیامبر(ص) بر شتر خود ایستاده بوده است او برای ایشان کاسه شیری فرستاده است و آن حضرت آن را آشامیده است.

لبابة صُغری

او همان عصماء و دختر حارث بن حزن بن بجیر بن هزم بن رؤیة بن عبیدالله بن هلال بن عامر بن صعصعه است. مادرش فاخته دختر عامر بن معتب بن مالک ثقفی است، او را ولید بن مغیره بن عبدالله بن عمر بن مخزوم به همسری گرفت و عصماء برای او خالد بن ولید را که سیف‌الله است زاید، لبابه صُغری، پس از هجرت اسلام آورد و با رسول خدا بیعت کرد.

هَزِيلَة

دختر حارث بن حزن بن بجیر بن هزم بن رؤیبه، پس از هجرت مسلمان شد و با رسول خدا (ص) بیعت کرد.

عَزَة

خواهر پدری ام‌الفضل است^۱، او را عبدالله بن مالک بن هزم بن رؤیبه به همسری گرفت. عَزَة برای او زیاد و عبدالرحمان و دختری به نام برزه آورد، برزه که همسر أَصَم بَکَّایی بود برای او یزید بن أَصَم را زایید که شاگرد ابن عباس و پیوسته به او بود. در روایت دیگری آمده است که برزه خواهر پدری عَزَة بوده و مادرش دختر عامر بن معتب ثقفی است، و گفته‌اند عَزَة دختر حارث همسر مردی از خاندان کلاب بوده و میان ایشان فرزند آورده است.

اسماء دختر عُمَيس

بن معد بن تیم بن حارث بن کعب بن مالک بن قحافه بن عامر بن ربیعَة بن عامر بن معاویَة بن زید بن مالک بن نسر بن وهب الله بن شهران بن عفرس بن أَقْتَل، و این اقتل کسی است که نسب همه قبیله خثعم به او می‌رسد.

مادر اسماء خوله معروف به هند دختر عوف بن زهیر بن حارث بن حماطه از مردم جُرَش است.^۲

محمد بن عمر واقدی، از محمد بن صالح بن یزید بن رومان ما را خبر داد که می‌گفته است: * اسماء دختر عُمَيس در مکه و پیش از آنکه رسول خدا به خانه ارقم در آیند مسلمان

۱. از تکرار نسب پدر او که در چند مورد پیاپی آمده است خودداری شد.

۲. پیش از این گفته شد که اسماء خواهر مادری ام‌الفضل است، جُرَش نام قبیله و نام منطقه است. به ابن حزم، جمهرة انساب العرب، ص ۴۳۶ و ۴۷۸ مراجعه فرمایید.

شد و بیعت کرد و همراه شوهرش جعفر بن ابی طالب به حبشه هجرت کرد و همان جا عبدالله و محمد و عون پسران جعفر را زاید و در ماه جمادی الاولی به سال هشتم هجرت جعفر بن ابی طالب که رحمت و رضوان خدا بر او باد در جنگ موته شهید شد.

عبدالله بن زبیر حُمَیدی از سفیان، از اسماعیل، از شعبی و ابو حمزه که اسناد روایت خود را هم نقل می کرده است ما را خبر داد که آن دو می گفته اند، هنگامی که اسماء دختر عُمَیس از حبشه باز آمد عمر بن خطاب به او گفت ای حبشی! سرانجام ما در هجرت بر شما پیشی گرفتیم، اسماء پاسخ داد آری به جان خودم که راست می گویی، شما که همراه رسول خدا بودید گرسنه شما سیر می شد و نادان شما دانش می آموخت، و این ما بودیم که رانده از وطن و دور افتاده شده بودیم، به خدا سوگند که به حضور پیامبر می روم و این سخن را به عرض ایشان می رسانم، اسماء به حضور رسول خدا رفت و این سخن را برای آن حضرت بازگو کرد، فرمود «مردم را یک هجرت است و شما را دو هجرت»، سفیان گفته است «ای حبشی» را ابو حمزه آورده است و در حدیث اسماعیل نیامده است.

محمد بن عُبَید طنافسی و فضل بن دکین هر دو از زکریاء بن ابی زائدة از عامر ما را خبر دادند که می گفته است * اسماء دختر عُمَیس به پیامبر (ص) عرض کرد برخی از مردم بر ما فخر فروشی می کنند و چنین می پندارند که ما از مهاجران نخستین نیستیم، پیامبر (ص) فرمود «چنین نیست که شما را دو هجرت است، شما نخست به حبشه هجرت کردید در حالی که ما در شهر مکه برجای بودیم و پس از آن هم شما به مدینه هجرت کردید»، گوید عامر در پی این حدیث می گفته است آنان به هنگام جنگ خیبر از سرزمین حبشه باز آمدند.^۱

عبدالله بن نمیر از اجلح از عامر ما را خبر داد که می گفته است * اسماء دختر عُمَیس به پیامبر گفت ای رسول خدا اینان می پندارند که ما از مهاجران نیستیم، فرمود «هر کس چنین گوید یاوه می گوید که برای شما دو هجرت است، نخست پیش نجاشی هجرت کردید و سپس پیش من هجرت کردید.

عبدالله بن نمیر، از اسماعیل از عامر ما را خبر داد که می گفت * نخستین کس که اشاره به ساختن تابوت سرپوشیده برای جنازه زنها کرد اسماء دختر عُمَیس بود که در حبشه

۱. پیامبر فرموده اند نمی دانم شادی من از آمدن جعفر بیشتر است یا از فتح خیبر و برای آگاهی بیشتر در این باره به حاشیه الاصابه، ج ۱، ص ۲۱۰ مراجعه شود که متن استیجاب در آن چاپ شده است.

دیده بود مسیحیان آن را ساخته و به کار می بردند.

محمد بن عمر واقدی، از مالک بن ابی رجال از عبدالله بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم، از اُم عیسی دختر جزار، از ام جعفر دختر محمد بن جعفر بن ابی طالب از گفته مادر بزرگش اسماء دختر عمیس ما را خبر داد که می گفته است * به روزی که جعفر و یارانش در موته شهید شدند من بامداد آن روز چهل پوست ناپراسته را پراسته کردم و آورد خود را هم خمیر کردم و سپس دست و روی پسرانم را شستم و به موهایشان روغن زدم، در این هنگام پیامبر (ص) به خانه ام آمدند و فرمودند ای اسماء! پسران جعفر کجایند؟ آنها را به حضورش آوردم ایشان را در آغوش کشید و بویید و سپس دیدگانش به اشک نشست و گریست، پرسیدم ای رسول خدا شاید خبری از جعفر به شما رسیده است؟ فرمود «آری همین امروز کشته شده است»، من از جای برخاستم و شیون کردم و مویه گری نمودم، زنان پیش من جمع شدند، رسول خدا می فرمود «ای اسماء! سخنی ناپسند مگو و بر سینه مکوب»، آنگاه پیامبر از پیش من بیرون شد و خود را به خانه دخترش فاطمه رساند که می گریست و می گفت وای من بر اندوه فقدان عمویم، رسول خدا فرمود «آری که بر مانند جعفر باید گریه کنندگان بگریند». آنگاه فرمود «امروز شما برای خاندان جعفر خوراک فراهم آورید که آنان امروز از خویشتن بازمانده اند».

عفان بن مسلم و اسحاق بن منصور هر دو از گفته محمد بن طلحه ما را خبر دادند که می گفته است * از حکم بن عُمَیْة شنیدم که از عبدالله بن شداد بن هاد از گفته خود اسماء دختر عمیس نقل می کرد که می گفته است * چون جعفر بن ابی طالب شهید شد پیامبر به من فرمودند «سه روز آرام باش سپس هرچه می خواهی انجام بده»، واقدی می گوید پس از جعفر بن ابی طالب، ابوبکر اسماء را به همسری گرفت و اسماء برای او محمد بن ابوبکر را آورد که اندکی پس از آن ابوبکر درگذشت.

عبدالله بن نمیر، از یحیی بن سعید، از سعید بن مسیب ما را خبر داد که می گفته است * درحالی که مسلمانان عازم انجام حجة الوداع بودند، در منطقه ذوالحلیفه اسماء دختر عُمَیس محمد بن ابی بکر را زایید، ابوبکر به او دستور داد غسل کند و برای حج تبلیه گوید و مُحَرَّم شود.

وکیع بن جراح و فضل بن دکین هر دو از سفیان از عبدالکریم از سعید بن مسیب ما را خبر دادند که می گفته است * اسماء دختر عمیس محمد بن ابی بکر را در ذوالحلیفه زایید،

ابوبکر خواست او را به مدینه برگرداند، در آن باره از پیامبر پرسید، فرمود او را بگو غسل کند و سپس مُحَرَّم شود.

کثیر بن هشام، از فرات بن سلمان از عبدالکریم، از سعید بن مسیب ما را خبر داد که می‌گفته است * به اسماء دختر عُمیس درحالی که زائو بود فرمان داده شد محرم شود.

اسماعیل بن عبدالله بن ابی اُویس، از مالک بن انس، از عبدالرحمان بن قاسم از پدرش ما را خبر داد که اسماء دختر عُمیس می‌گفته است * محمد بن ابی بکر را در منطقه بیداء زاید است و ابوبکر این موضوع را به عرض رسول خدا رسانده و آن حضرت فرموده است باید که غسل کند و سپس تلبیه گوید.

محمد بن عبدالله انصاری، از ابن جُرَیج ما را خبر داد که می‌گفته است * جعفر بن محمد از جابر ما را خبر داد که چون پیامبر (ص) به ذوالحلیفه رسید آن‌جا نماز گزارد، اسماء هم همان‌جا محمد بن ابی بکر را زاید و به پیامبر پیام داد که چه باید انجام دهد، رسول خدا او را فرمان داد پارچه‌ای بر خود استوار ببندد و سپس غسل کند و تلبیه بگوید و مُحَرَّم شود. یزید بن هارون، از اسماعیل بن ابی خالد، از قیس بن ابی حازم ما را خبر داد و گفت همراه پدرم پیش ابوبکر که مردی سپیدپوست و لاغر بود رفتیم، دستهای اسماء را دیدم که رنگ حنا بر آن نمایان بود، گوید عفان بن مسلم در حدیثی که از خالد بن عبدالله از اسماعیل، از قیس برای ما نقل کرد این را افزود که اسماء مگس‌ها را از ابوبکر دور می‌کرد. وکیع بن جراح از شعبه از سعد بن ابراهیم ما را خبر داد که می‌گفته است * ابوبکر وصیت کرد که جنازه‌اش را همسرش اسماء دختر عُمیس غسل دهد.

و همو، از محمد بن شریک از ابن ابی ملیکه هم همینگونه ما را خبر داد که ابوبکر وصیت کرد اسماء او را غسل دهد و باز همو و فضل بن دکین از سفیان از ابراهیم بن مهاجر از ابراهیم ما را خبر دادند که می‌گفته است * پیکر ابوبکر را همسرش اسماء غسل داد.

عمرو بن عاصم کلایی، از هَمَّام، از قتاده برای ما نقل کرد که پیکر ابوبکر صدیق را همسرش اسماء غسل داده است.

عبدالله بن ثُمیر از سعید از قتاده از حسن بصری ما را خبر داد که ابوبکر وصیت کرد پیکرش را اسماء غسل دهد.

و همو، از اسماعیل بن ابی خالد از سعید بن ابی بردة، از ابوبکر بن حفص ما را خبر داد که می‌گفته است * ابوبکر به اسماء دختر عُمیس وصیت کرد که چون درگذشت او را

غسل دهد و او را سوگند داد که اگر روزه مستحبی بودی روزه بگشایی که برای تو مایهٔ نیرو خواهد بود. گوید اسماء در پایان آن روز که ابوبکر را غسل داده بود سوگند او را به یاد آورد و پیش از غروب جرعه‌یی آب خواست و نوشید و گفت به خدا سوگند امروز کار دیگری که مبطل روزه باشد انجام نخواهم داد.

معاذ بن معاذ عنبری و محمد بن عبدالله انصاری هر دو از اشعث، از عبدالواحد بن ضَبْرَه، از قاسم بن محمد ما را خبر داد که ابوبکر صدیق وصیت کرد همسرش اسماء پیکر او را غسل دهد و اگر ناتوان شد پسرش محمد که او را از ابوبکر داشت او را یاری دهد، محمد بن عمر واقدی می‌گوید این سخن سست و نادرست است.

ابن جُرَیج از عطاء ما را خبر داد که می‌گفته است * ابوبکر وصیت کرد همسرش اسماء دختر عمیس او را غسل دهد و اگر به تنهایی نتوانست از عبدالرحمان پسر ابوبکر یاری بجوید، محمد بن عمر واقدی می‌گوید این درست است و چگونه ممکن است محمد بن ابوبکر که در ذوالحلیفه به ماه ذی حجه سال دهم زاده شده و به هنگام مرگ ابوبکر سه سال یا حدود آن داشته است مادر را در غسل ابوبکر یاری دهد.

معن بن عیسی، از مالک بن انس از عبدالله بن ابی بکر ما را خبر داد که می‌گفته است * هنگامی که ابوبکر درگذشت اسماء دختر عمیس که همسر او بود او را غسل داد و پس از غسل او بیرون آمد و از مهاجرانی که حضور داشتند پرسید که امروز بسیار سرد است و من هم روزه دارم آیا انجام غسل — مس میت — بر من واجب است؟ گفتند نه.

معن بن عیسی، از ابومعشر، از هشام بن عروه، از پدرش از عایشه ما را خبر داد که می‌گفته است * پیکر ابوبکر را اسماء غسل داد.

محمد بن عمر واقدی، از عبدالله بن جعفر از ابو عبید پرده‌دار سلیمان از عطاء ما را خبر داد که می‌گفته است * اسماء در بامدادی سرد پیکر ابوبکر را غسل داد و سپس از عثمان پرسید که آیا باید غسل کند؟ عثمان گفت نه، عمر هم این سخن را شنید و منکر آن نشد.

احمد بن عبدالله بن یونس از زهیر، از ابواسحاق از مصعب بن سعد ما را خبر داد که می‌گفته است * هنگامی که عمر بن خطاب مقرری‌ها را مشخص کرد برای اسماء دختر عُمَیس هزار درم مقرر فرمود.

واقدی می‌گوید، سپس اسماء دختر عمیس را پس از مرگ ابوبکر، علی بن ابی طالب

به همسری گرفت و اسماء برای او دو پسر به نامهای یحیی و عون آورد.

فضل بن دکین از زکریاء بن ابی زائدة ما را خبر داد که می گفته است: * از عامر شنیدم می گفت علی بن ابی طالب اسماء بنت عمیس را به همسری گرفت. قضا را دو پسر اسماء یعنی محمد پسر جعفر طیار و محمد پسر ابوبکر بر یکدگر می بالیدند و هر یک به دیگری می گفت پدر من از پدر تو بهتر بوده و بدینگونه من گرامی تر از تو هستم، علی (ع) به اسماء گفت میان این دو داوری کن. اسماء گفت میان عرب جوانمردی بهتر از جعفر ندیده‌ام و میان میان سالان کسی بهتر از ابوبکر ندیده‌ام. علی (ع) فرمود هرچند اگر چیزی جز آنچه گفتی می گفتی بر تو خشمگین می شدم ولی برای خودم چیزی باقی نگذاشتی. اسماء گفت آن سه تنی که تو کمترین ایشان باشی گزیدگان هستند.

عبدالله زبیر حمیدی، از سفیان بن عیینه، از اسماعیل از قیس ما را خبر داد که * علی (ع) می فرموده است:

زنانی که مدعی داشتن آغوش گرم و حرارت مزاج می شوند به شما دروغ می گویند و در آن مورد هیچ کس از ایشان جز اسماء دختر عمیس پایداری نکرده است.^۱

سلمی

دختر عمیس بن معد بن تمیم — خواهر پدر و مادری اسماء است — این بانو از دیرباز همراه خواهر خود اسماء مسلمان شد. سلمی را حمزة بن عبدالمطلب به همسری گرفت و سلمی برای او دخترش عماره را آورد، این عماره همان دختری است که در مکه ساکن بود و به سال عُمرة القضاء علی بن ابی طالب او را از مکه به مدینه برد و درباره سرپرستی او علی و زید بن حارثه و جعفر بن ابی طالب پیشگام بودند و با یکدگر بگو و مگو داشتند و رسول خدا (ص) از این جهت که خاله این دختر یعنی اسماء دختر عمیس همسر جعفر بود چنان داوری فرمود که باید همراه و در خانه جعفر باشد و پیامبر فرمود نمی توان هیچ زنی را هووی عمه و خاله اش قرار داد. هنگامی که حمزة بن عبدالمطلب در جنگ احد شهید شد سلمی دختر عمیس بیوه گردید و سپس او را شداد بن هاد لیشی به همسری گرفت و سلمی

۱. درباره این سخن در لسان العرب ذیل ماده حرق و در النهایة ابن اثیر بحث شده است.

برای او عبدالله بن شداد را آورد، این عبدالله برادر مادری دختر حمزه است و پسرخاله فرزندان عباس بن عبدالمطلب از ام الفضل و همچنین پسرخاله خالد بن ولید بن مغیره است.

هُمَيْنَة

دختر خلف بن اسعد بن عامر بن بياضة بن سبيع بن جعثمة بن سعد بن ملیح بن عمرو از قبیله خزاعه است، او از دیرباز در مکه مسلمان شد و به حبشه مهاجرت کرد و هجرتش در هجرت دوم و همراه شوهرش خالد بن سعید بن عاص بن أمیه بود، همینه آن جا پسری به نام سعید و دختری به نام أمه برای خالد آورد، أمه دختر خالد را زبیر بن عوام به همسری گرفت که برای او دو پسر به نامهای خالد و عمرو آورد.

حَرْمَلَة^۱

دختر عبد بن اسود بن جذیمة بن اقیش بن عامر بن بياضة بن سبيع بن جعثمة بن سعد بن ملیح بن عمرو از قبیله خزاعه است، او از دیرباز در مکه اسلام آورد و بیعت کرد و در هجرت دوم به حبشه همراه شوهرش جَهم بن قیس بن عبد شرییل بن هاشم بن عبد مناف بن عبدالدار بن قصی به آن جا هجرت کرد، حرملة برای جهم سه پسر به نامهای حُریملة و عبدالله و عمرو آورد و کنیه او أم حُریملة بود، حرملة در حبشه درگذشت، مادرش یکی از کنیزان عمرو بن عبد شمس بن عبدود بن نصر بن مالک بن حسل بن عامر بن لوی بود.

فاطمه

دختر صفوان بن محرث بن خُمَل بن شَقْ، از دیرباز در مکه مسلمان شد و بیعت کرد و همراه شوهرش عمرو بن سعید بن عاص بن أمیه به حبشه هجرت کرد.

۱. ملاحظه می فرمایید که حرملة از نامهای مشترک میان مردان و زنان است.

حسنة

مادر شرحبیل است و این شرحبیل پسر عبدالله بن مطاع بن عمرو کندی است.
حسنة از دیرباز در مکه مسلمان شد و بیعت کرد و در هجرت دوم به حبشه همراه
پسرش شرحبیل به آن جا هجرت کرد.

خرنیق

دختر حصین بن عبید بن خلف بن عبد نهم بن جریبة بن جهمة بن غاضرة بن حبشية بن کعب
بن عمرو از قبیله خزاعه است. او مسلمان شد و بیعت کرد و از پیامبر (ص) هم روایت کرده
است.

سُبَیْنَة

دختر حارث اسلمیه است، او همسر سعد بن خوله بود و سعد درگذشت.
معن بن عیسی از مالک بن انس از هشام بن عروة از پدرش از مسور بن مخرمه ما را
خبر داد که می گفته است * سُبَیْنَة اسلمیه چند روز پس از مرگ شوهرش فرزندی زاید، پس
از زایمان خود به حضور پیامبر (ص) آمد و اجازه گرفت که ازدواج کند، پیامبر اجازه فرمود
و او ازدواج کرد.

قبیصة بن عقبه، از سفیان از ابوبکر بن عبدالله بن ابی جهم از عبیدالله بن عبدالله بن
عقبه ما را خبر داد که می گفته است * ابوالسنابل پسر بعکک در شتاب سُبَیْنَة دختر حارث به
ازدواج او را سرزنش کرد و سُبَیْنَة او را آگاه کرد که به محضر پیامبر رفته است و آن
حضرت او را به ازدواج فرمان داده اند.

موسی بن اسماعیل از ابان بن یزید از یحیی بن ابی کثیر از ابوسلمة بن عبدالرحمان ما
را خبر داد که می گفته است * هنگامی که او و ابن عباس در مورد داستان سُبَیْنَة اسلمیه
اختلاف نظر داشته اند ابن عباس به غلام خود کُریب گفته است پیش اُم سلمی برو و از او

پیرس، ام سلمی گفته است سبیعه اسلمیه بیست روز پس از درگذشت همسرش فرزند خود را زاده است و رسول خدا به او فرموده است ازدواج کند، ابوالسنابل هم از جمله خواستگاران او بوده است.

اُمّ معبد

نامش عاتکه و دختر خالد بن خلیف بن منقذ بن ربیعہ بن اصرم بن ضُبَیْس بن حرام بن حبشیه بن سلول بن کعب بن عمرو و از قبیله خزاعه است.

ام معبد همسر پسرعموی خود به نام تمیم بن عبدالعزی بن منقذ است و او هم خزاعی است، محل اقامت و خانه ام معبد در منطقه قُدَید بوده و هموست که رسول خدا(ص) به هنگام هجرت به مدینه کنار خیمه او فرود آمدند.

محمد بن عمر واقدی، از ابراهیم بن نافع از ابن ابی نجیح از عبدالله برده آزاد کرده و وابسته اسماء دختر ابوبکر و نیز از حزام بن هشام از پدرش و جز او ما را خبر داد که می‌گفته‌اند هنگامی که رسول خدا(ص) در سپیده‌دمان شب دوشنبه از غار ثور بیرون رفته بود و روز سه‌شنبه آهنگ رفتن به قدید کرده بود، قریش نمی‌دانستند که آن حضرت به کجا رفته است، آوایی از ناحیه پایین مکه شنیدند و زنان و کودکان و بردگان از پی آن آوا می‌رفتند، تا آنکه به بخش بالای مکه رسیدند، آن را می‌شنیدند و شخصی را نمی‌دیدند، مضمون آن آوا چنین بود:

«خداوند پروردگار مردم بهترین پاداش خود را به آن دو دوستی بدهد که هنگام نیمروز آهنگ خیمه ام معبد کردند، آن دو با نیکی فرود آمدند و با نیکی کوچ کردند، آری آن کس که دوست محمد باشد و یار او رستگار شده است، بر خاندان کعب مقام و منزلت جوان مردشان فرخنده‌باد و بر مسلمانان جایگاه او در کمین‌گاه».^۱

۱. جزى الله رب الناس خير جزائه
فما نزلنا بالبر واعتدنا به
لبهن بنى كعب مقام فتانهم
رفیقین فالأ خیمتی ام معبد
قد فاز من أمتی رفیق محمد
و مقعدها للمسلمین بمصر

این ابیات در قاضی ابرقوهی، سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۳۲ و سیرت رسول‌الله، ص ۴۶۸ با اندک تفاوت لفظی در مصراع چهارم آمده است. نویری در نهایة الارب، ج ۱۶، ص؟ با اضافاتی و به صورت هفت بیت نقل کرده است.

محمد بن عمر واقدی، از حزام بن هشام، از پدرش از گفته خود ام معبد ما را خبر داد که می‌گفته است * چهارتن که سوار بر دو مرکب بودند از دور پدیدار شدند و کنار خیمه من فرود آمدند، من گوسپند ماده‌ای را به حضور رسول خدا آوردم که پستانش هنوز اندک شیرین داشت، پیامبر به پستان گوسپند دست کشید و فرمود این را مکش، من آن را رها کردم و گوسپند دیگری آوردم و کشتم و برای آنان نان هم فراهم آوردم که او و یارانش خوردند، گوید از ام معبد پرسیدم چه کسانی همراه او بودند؟ گفت پسر ابوقحافه و برده‌ای از او و ابن ازیق که هنوز همچنان مشرک بود، ام معبد می‌گوید پیامبر و یارانش چاشت خود را از آن گوشت خوردند و تا اندازه‌ی که سفره ایشان گنجایش داشت سفره آنان را هم انباشتم با این همه گویا تمام یا بیشتر گوشت آن برای خود ما باقی ماند، گوید و آن گوسپند که پیامبر (ص) به پستانش دست کشید تا سال رماده^۱ که سال هیجدهم هجرت و روزگار خلافت عمر بن خطاب بود باقی بود و در آن حال که بر روی زمین هیچ چیز نه کم و نه بیش پیدا نمی‌شد ما آن گوسپند را بامداد و شامگاه می‌دوشیدیم، و ام معبد در آن هنگام مسلمان بود.

محمد بن عمر واقدی می‌گوید، کس دیگری جز او گفته است، که ام معبد پس از این موضوع به مدینه آمد و مسلمان شد و بیعت کرد.

مادر عبدالله بن مسعود

او همان ام عبد و دختر عبدود بن سُوّی بن قُریم بن صاهله بن کاهل بن حارث بن تمیم بن سعد بن هذیل بن مدرکه بن الیاس بن مُضَر است، مادرش هند دختر عبد بن حارث بن زهره بن کلاب است، او مسلمان شد و با رسول خدا بیعت کرد.

احمد بن عبدالله بن یونس، از زهیر، از ابواسحاق، از مصعب بن سعد ما را خبر داد که چون عمر بن خطاب مقرری‌ها را تعیین کرد برای ام عبد هزار درم مقرر داشت.

۱. به سبب قحطی و خشک‌سالی دشوار این سال به رماده (خاکستر) معروف است. طاعون عمواس هم در همین سال بوده است. به تاریخ طبری، ج ۴، ص ۹۷، چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم، مصر مراجعه فرماید.

ریطة

نام پدرش عبدالله است، او همسر عبدالله بن مسعود و مادر فرزندان اوست و بانویی صنعتگر بوده که به پیامبر (ص) گفته است، ای رسول خدا من زنی صنعتگرم، کارهای دستی خود را می فروشم، خود و شوهرم و فرزندم چیزی جز همین نداریم آیا می توانم درآمد خودم را هزینه کنم، رسول خدا فرمود برای تو پاداش و مزد آنچه بر آنان هزینه می کنی خواهد بود.

زینب

دختر ابومعاویه ثقفی و همسر عبدالله بن مسعود است، مسلمان شد و بیعت کرد و یک حدیث از رسول خدا روایت کرده که بدینگونه است.

یعقوب بن ابراهیم بن سعد زُهری از پدرش از صالح بن کیسان از محمد بن عبدالله بن عمرو بن هشام از بُکَیر بن عبدالله بن اشجّ از بُسر بن سعید ما را خبر داد که می گفته است * زینب ثقفی همسر عبدالله بن مسعود مرا خبر داد و گفت پیامبر (ص) او را فرموده اند هنگامی که برای گزاردن نماز عشاء از خانه بیرون می آیی بوی خوش به کار مبر.

دختر خَبّاب بن ارت

بن جندلة بن سعد بن خزیمه بن کعب بن سعد، از خاندان سعد بن زید منات بن تمیم است. او مسلمان شده و محضر پیامبر را درک و از ایشان روایت کرده است.

وکیع بن جراح، از اعمش، از ابواسحاق، از عبدالرحمان بن عبد فائشی از دختر خَبّاب ما را خبر داد که می گفته است * خَبّاب به جنگی رفت و پیامبر (ص) از ما خبر می گرفت و کارهای ما را بررسی می فرمود تا آن جا که تنها ماده بز ما را در دیگچه ای که داشتیم می دوشید و چندان از آن بز شیر می دوشید که دیگچه ما لبالب آکنده از شیر می شد و سرریز می کرد، و چون خَبّاب از سفر برگشت و بز را دوشید شیرش کاسته شد و او را گفتیم پیامبر (ص) آن را چنان می دوشید که این دیگچه سرریز می کرد و اینک که تو او را

می دوشی شیر کاستی گرفته و پس زده است.

عبدالله بن رجاء بصری، از اسرائیل، از ابواسحاق، از عبدالرحمان بن مُدرک از دختر خباب بن ارت ما را خبر داد که می گفته است * پدرم برای شرکت در جنگی رفت و برای ما چیزی جز ماده گوسپندی برجای نگذارد و گفت هرگاه می خواهید آن را بدوشید پیش اهل صفه ببرید تا ایشان آن را بدوشند. گوید ما آن را با خود آنجا بردیم، قضا را پیامبر آنجا نشسته بود ماده گوسپند را گرفت و بر آن پای بند زد و فرمود بزرگترین ظرفی که دارید بیاورید، می گوید رفتم و چیزی بزرگتر از دیگی که در آن خمیر می کردیم نیافتم همان را به حضورش آوردم و پیامبر شروع به دوشیدن کرد و آن دیگ انباشته از شیر شد فرمود بروید خود بنوشید و همسایگانان را بنوشانید و هرگاه خواستید شیر بدوشید میش خود را پیش من آورید، ما گوسپند را به حضور آن حضرت می بردیم و همواره سیراب و قرین نعمت بودیم. چون پدرم برگشت و میش را گرفت و دوشید شیرش به حال نخست برگشت و کاستی گرفت، مادرم گفت میش ما را تباه کردی، گفت چرا و موضوع چیست؟ مادر گفت این میش به اندازه‌ی که این دیگ گنجایش دارد شیر می داد، پدر پرسید چه کسی او را می دوشید، گفت پیامبر (ص)، پدر گفت می خواهی کار مرا با کار آن حضرت قیاس کنی به خدا سوگند که دست ایشان سخت پربرکت تر از دست من است.

کعبه

دختر سعد اسلمی است، او پس از هجرت با پیامبر (ص) بیعت کرد، او همان بانویی است که درون مسجد - مدینه - برایش خیمه‌ی زده بودند و زخمی‌ها و بیماران را مداوا می کرد، همو سعد بن معاذ را هم که در جنگ خندق با تیر زخمی شده بود تا هنگام مرگ او در کنار همان خیمه پرستاری و مداوا می کرد، کعبه در جنگ خیبر همراه رسول خدا (ص) بود.

اُمّ مطاع اسلمی

او پس از هجرت مسلمان شد و بیعت کرد و در جنگ خیبر هم همراه رسول خدا بود و در آن جنگ حضور داشت.

اُمّ سنان اَسْلَمی

او هم پس از هجرت مسلمان شد و بیعت کرد.

محمد بن عمر واقدی، از عبدالله بن ابی یحیی از ثُبَيْتَه دختر حَنْظَلَه اسلمی، از گفته مادرش ام سنان اسلمی ما را خبر داد که می گفته است * هنگامی که پیامبر می خواست به جنگ خیبر برود پیش ایشان رفتم و گفتم آیا می توانم در این راه که می روید همراه شما بیایم و مشگهای آب را پینه زنم و بیماران را مداوا کنم و اگر افرادی زخمی شدند و چنین مباد زخم بندی کنم و از بار و بنه دیدبانی کنم؟ رسول خدا فرمودند در پناه لطف و برکت خدا بیا، بانوان دیگری هم از قوم خودت و جز ایشان در این باره با من گفتگو کرده اند و به آنان اجازه داده ام، اینک اگر می خواهی همراه قوم خودت باش و اگر می خواهی همراه خود ما باش، گفتم می خواهم همراه شما باشم، فرمود همراه همسر ام سلمه باش، و من همراه او بودم.

و همو، از عمر بن صالح حوطی از حرث بن زید اسلمی، از ثُبَيْتَه دختر حَنْظَلَه از گفته مادرش ام سنان اسلمی که از زنان بیعت کننده و در فتح خیبر همراه رسول خدا بوده است ما را خبر داد که می گفته است * ما تا هنگامی که پیر و از شوهر کردن نومید نمی شدیم در نماز جمعه و عیدهای فطر و قربان حاضر نمی شدیم، و می گفته است هنگامی که برای بیعت به حضور پیامبر رفتم و با ایشان بیعت کردم به دستم نگریستند و فرمودند، چه مانعی دارد که هریک از شما ناخنهای خود را بگیرد و دست خود را اندکی حنا بندد.

اُمیّه

دختر ابوصلت قیس غفاری است، او پس از هجرت مسلمان شد و بیعت کرد و در جنگ خیبر همراه پیامبر (ص) بود.

محمد بن عمر واقدی از ابوبکر بن عبدالله بن ابی سبره از سلیمان بن سُحَیم از ام علی دختر ابوحکم از خود امیه دختر ابوصلت قیس غفاری ما را خبر داد که می گفته است * همراه تنی چند از بانوان قبیله غفار به حضور رسول خدا رفتیم و گفتیم می خواهیم در این

راهی که می‌روید یعنی جنگ خیبر همراه شما باشیم زخمی‌ها را زخم‌بندی و مداوا کنیم و به آنچه می‌توانیم مسلمانان را یاری رسانیم، پیامبر فرمودند در پناه برکت خدا، گوید ما همراه آن حضرت رفتیم مرا که دخترکی کم‌سن و سال بودم رسول خدا (ص) پشت سر خود و روی باردان - خرجین - سوار کرد. پیامبر برای نماز صبح پیاده شد و شتر را خواباند، من ناگاه روی باردان نشان خونی دیدم که از من بیرون آمده بود و این نخستین بار بود که خون می‌دیدم، شرمسار شدم و کنار نافه پناه بردم، پیامبر (ص) که شرمساری من و نشان خون را دید پرسید «شاید حیض شده‌ای؟» گفتم آری، فرمود «نخست خودت را روبه‌راه کن آنگاه ظرفی آب بردار و در آن اندکی نمک بریز و خرجین را با آن بشوی و این کار را تکرار کن»، و من چنان کردم، و چون خداوند خیبر را برای ما گشود غنیمتی بسیار بهره مسلمانان شد ولی برای ما سهمی از آن معین نشد و همین گردن‌بند را که می‌بینی و برگردن من است رسول خدا از میان غنایم برگرفت و به دست خویش برگردن من بست و به خدا سوگند هرگز از من جدا نخواهد شد و تا هنگام مرگ برگردنش بود و وصیت کرد که آن را همراه او دفن کنند، امیه دختر قیس هرگاه که غسل می‌کرد در آب غسل خود اندکی نمک می‌ریخت و وصیت کرد که در آب غسل میت او هم اندکی نمک اضافه شود.

اُمّ حُفَید هلالی

پس از هجرت مسلمان شد و با رسول خدا بیعت کرد، او همان بانویی است که چند سوسمار را به پیامبر هدیه کرد.

اُمّ سُنْبَلَة مالکی

از شاخه اسلم قبیله خزاعه است، او پس از هجرت مسلمان شد و با رسول خدا بیعت کرد. محمد بن عمر واقدی از عبدالله بن جعفر از عبدالرحمان بن حرملة از عبدالله بن یَنَار، از عروة بن زبیر از عایشه همسر پیامبر (ص) ما را خبر داد که می‌گفته است چون به مدینه آمدم پیامبر (ص) ما را از پذیرفتن هدیه از اعراب صحرائشین نهی فرمود، ام سنبله اسلمی برای ما ظرف شیری آورد و من از پذیرفتن آن خودداری کردم در همان حال پیامبر (ص)

همراه ابوبکر آمد و فرمود این چیست؟ گفتم ای رسول خدا! این ام سنبله است که برای ما مقداری شیر هدیه آورده است و شما ما را از پذیرفتن چیزی از اعراب بادیه‌نشین نهی فرموده‌ای، پیامبر (ص) فرمود «این هدیه را بپذیرید که قبیله اسلم اعراب آن چنانی نیستند آنان بادیه‌نشینان خود مایند و ما شهرنشینان ایشانیم که هرگاه آنان را فراخوانده‌ایم پذیرفته و پاسخ داده‌اند و هرگاه از آنان یاری می‌جوئیم یاری می‌دهند».

اُم کُز خزاعی

او در صلح حدیبیه به هنگامی که پیامبر گوشت شتران قربانی خود را تقسیم می‌کرد به حضور ایشان آمد و مسلمان شد و از رسول خدا روایت کرده است. یزید بن هارون از محمد بن اسحاق از عطاء بن ابی رباح از حبیبه دختر میسره از ام کُز خزاعی ما را خبر داد که می‌گفته است از رسول خدا درباره عقیقه پرسیدم، فرمود برای پسر دو گوسپند و برای دختر یک گوسپند.

اُم معقل اسدی

اسلام آورد و با رسول خدا بیعت کرد و از آن حضرت روایت کرده است. محمد بن مصعب قرقسانی، از اوزاعی از یحیی بن ابی کثیر از ابوسلمه بن عبدالرحمان از ام معقل ما را خبر داد که می‌گفته است * به پیامبر گفتم می‌خواهم حج بگزارم و شترم سخت لاغر و درمانده است، چه دستور می‌فرمایی؟ فرمود در ماه رمضان عمره به جای آور که یک عمره در رمضان معادل یک حج است.

اُم صُبَّیَّة خَوَلَة

دختر قیس جهنی، پس از هجرت مسلمان شد و بیعت کرد و چند حدیث از پیامبر (ص) روایت کرده است. انس بن عیاض لثی، از اُسامة بن زید از ابونعمان سالم بن خربوذ از اُم صُبَّیَّة جهنی ما

را خبر داد که می‌گفته است * دست من و دست رسول خدا(ص) در یک ظرف آب برای وضو آمدو شد داشت.

ابوبکر بن عبدالله بن ابی اویس هم از سلیمان بن بلال از اسامة از ابونعمان سالم بن خربوذ از اُم صبیة جهنی همینگونه ما را خبر داد.

اسماعیل بن عبدالله بن ابی اویس از خارجه بن حارث از سالم بن سرج برده آزاد کرده و وابسته اُم صُبَیة که همان خوله دختر قیس و مادر بزرگ خارجه بن حارث است ما را خبر داد که می‌گفته است * از اُم صبیة شنیدم که می‌گفت دست من و دست رسول خدا(ص) در یک ظرف آمدو شد داشت، واقدی می‌گفت این خارجه همان پسر حارث بن رافع بن مکث جهنی است که از خاندان ربعی است.

خالد بن مخلد بجلی از خارجه بن حارث بن رافع بن مکث جهنی ما را خبر داد که می‌گفته است * سالم و نافع پسران سرج که برده آزاد کرده و وابسته اُم صبیة از خود او ما را خبر داد که می‌گفته است * دست من و دست رسول خدا در یک ظرف آمدو شد داشت. محمد بن عمر واقدی از اسامة بن زید لثی از ابونعمان سالم بن سرج ما را خبر داد که می‌گفته است * از اُم صبیة خوله دختر قیس شنیدم که می‌گفت دست من و دست رسول خدا در ظرف آب وضو آمدو شد داشت. واقدی افزود سخن درست سخن کسانی است که ابونعمان سالم بن سرج گفته‌اند نه سالم بن خربوذ.

واقدی، از ابوبکر بن یحیی بن نصر از ابونعمان سالم از اُم صبیة خوله دختر قیس جهنی ما را خبر داد که می‌گفته است * در حالی که در آخر مسجد نشسته بودم خطبه نماز جمعه حضرت ختمی مرتبت را می‌شنیدم و در همان حال که در صف آخر بانوان نشسته بودم صدای قراءت آن حضرت را که سورة «ق والقرآن المجید» را می‌خواند می‌شنیدم.

محمد بن عمر واقدی، از عمر بن صالح بن نافع ما را خبر داد که می‌گفته است * سوده دختر ابوضییس جهنی که خود محضر رسول خدا را درک کرده و بیعت هم کرده بود و پدرش هم اندکی افتخار مصاحبت رسول خدا را داشته است از اُم صبیة خوله دختر قیس مرا خبر داد که می‌گفته است * ما گروهی از زنها بودیم که به روزگار زندگی پیامبر(ص) و تمام مدت خلافت ابوبکر و چند سال نخست خلافت عمر در مسجد می‌نشستیم گاه پشم‌ریسی می‌کردیم و گاه از برگهای خرما سبد می‌بافتیم و همگی دوست

یکدیگر بودیم. عمر گفت به طور قطع شما را به خانه هایتان برمی گردانم^۱ و ما را از مسجد بیرون کردند و فقط به هنگام نمازها در مسجد حاضر می شدیم، عمر پس از گزاردن نماز عشاء درحالی که تازیانه در دست داشت در مسجد می گشت و به چهره مردانی که نشسته بودند می نگریست و از آنان احوال پرسی می کرد و می پرسید آیا شام خورده اند و اگر می گفتند نخورده ایم آنان را با خود می برد و شامشان می داد.

سودة دختر ابوضئیس جُهَنی

او پس از هجرت مسلمان شد و بیعت کرد و پدرش اندکی افتخار مصاحبت رسول خدا را داشته است.

أُمَیْمَةُ یا أُمَامَةُ

دختر سفیان بن وهب بن اَشِیم از خاندان بنی حارث بن عبدمنات بن کنانة است، مادرش ام عبدالله بوده است. امیمة همسر ابوسفیان بن حرب بن امیه بوده و به روز فتح مکه اسلام آورده و بیعت کرده است و گفته شده است اندکی پس از آن مسلمان شده است.

برزة دختر مسعود

بن عمرو بن عُمیر ثقفی، مادرش أمة دختر خلف بن وهب بن حذافة بن جُمح بوده است. برزه را صفوان بن امیه بن خلف جُمحی به همسری گرفت که عبدالله اکبر را برای او زایید، این عبدالله که به طویل - بلندبالا - مشهور بوده است همراه عبدالله بن زبیر با یکدیگر کشته شدند. برزه برای صفوان پسر دیگری به نام هشام اکبر و دو دختر به نامهای أُمَیْمَة و ام حبیب آورد، برزه در حجة الوداع مسلمان شد و با رسول خدا بیعت کرد.

۱. با توجه به توضیح ابن اثیر در کتاب النهاية، ج ۱، ص ۳۶۳ ترجمه شد که بخشی از همین حدیث را آورده است.

البنوم^۱

دختر معذل است که همان خالد پسر عمرو بن سفیان بن حارث بن زبّان بن عبدیاللیل از خاندان حارث بن عبد منات بن کنانه است. بنوم همسر صفوان بن امیه بوده و برای او عبدالله اصغر و صفوان و عمرو پسران صفوان را آورده است. بنوم در حجة الوداع مسلمان شد و با رسول خدا بیعت کرد. گوید و برای ما روایت شده است که او پیش از حجة الوداع و به روز فتح مکه مسلمان شده است.

محمد بن عمر واقدی از ابوبکر بن عبدالله بن ابی سبرة، از موسی بن عقبه از ابو حبیبه برده آزاد کرده و وابسته زیر از عبدالله بن زبیر ما را خبر داد که می گفته است * به روز فتح مکه بنوم دختر معذل که از خاندان کنانه و همسر صفوان بن امیه بود مسلمان شد و به حضور پیامبر آمد و بیعت کرد.

أم حکیم

دختر طارق کنانی، در حجة الوداع مسلمان شد و با رسول خدا بیعت کرد.

قُتَيْلَة

دختر عمرو بن هلال کنانی، در حجة الوداع مسلمان شد و با رسول خدا بیعت کرد.

تماضر^۲

دختر اصبع بن عمرو بن ثعلبة بن حَضر بن ضَمَضَم بن عدی بن جناب بن هُبَل از قبیله کلب است. مادرش جویریة دختر وبرة بن رومانس از خاندان کنانه بن عوف بن عذره بن زید بن

۱. بنوم به معنی آوای آهوست.

۲. مشتق از مُضَر به معنی شیر ترشیده است. به لسان العرب مراجعه فرماید.

لات بن رفیده و او هم از قبیله کلب است.

محمد بن عمر واقدی، از عبدالله بن جعفر از ابن ابی عون از صالح بن ابراهیم بن عبدالرحمان ما را خبر داد که می گفته است * پیامبر (ص) عبدالرحمان بن عوف را به سوی قبیله کلب به مأموریت جنگی گسیل کرد و فرمود اگر دعوت تو را پذیرفتند دختر پادشاه و یا دختر سالارشان را به همسری خود در آور. هنگامی که عبدالرحمان به آن جا رسید ایشان را به اسلام فراخواند و پذیرفتند گروهی هم پرداخت جزیه را عهده دار شدند. عبدالرحمان بن عوف تماضر دختر اصیغ بن عمرو سالار آنان را به همسری گرفت و همراه او به مدینه آمد. تماضر مادر ابوسلمه پسر عبدالرحمان بن عوف است.

محمد بن عمر واقدی ما را خبر داد که این نخستین زن از قبیله کلب بود که مردی قرشی او را به همسری گرفت و او برای عبدالرحمان فرزندی جز ابوسلمه نیاورد. یزید بن هارون از ابراهیم بن سعد از پدرش از پدر بزرگش ما را خبر داد که می گفته است * تماضر بدخوی بود و عبدالرحمان او را دوبار طلاق داده بود و چون عبدالرحمان بیمار شد باز میان تماضر و او بگو و مگویی صورت گرفت. عبدالرحمان سوگند خورد که به خدا سوگند اگر از من طلاق بخواهی طلاق می دهم. تماضر هم سوگند خورد که به خدا سوگند از تو طلاق می خواهم، عبدالرحمان گفت هرگاه حیض شدی و پاک گردیدی مرا آگاه کن، گوید چون حیض و پاک شد کسی را پیش عبدالرحمان فرستاد تا او را آگاه کند. فرستاده تماضر از کنار یکی از خویشاوندان خود گذشت و او احساس کرد که برای چه کار می رود. او را صدا زد و گفت کجا می روی؟ گفت تماضر مرا برای چنین پیامی فرستاده است، آن مرد به فرستاده گفت پیش تماضر برگرد و بگو چنین کاری مکن که عبدالرحمان سوگند خود را رها نمی کند - طلاق خواهد داد - او برگشت و آن سخن را به او گفت، تماضر گفت من هم به خدا سوگند هرگز سوگند خود را رها نمی کنم، پیش عبدالرحمان برو و آگاهش کن. گوید پیش عبدالرحمان رفتم و آگاهش ساختم و او را طلاق داد.

عبدالله بن نمیر از محمد بن اسحاق از سعد بن ابراهیم از پدرش از گفته مادر بزرگش ام کلثوم ما را خبر داد که می گفته است * هنگامی که عبدالرحمان تماضر کلبی همسر خود را طلاق داد کنیزک سیاهی را به او بخشید.

وکیع بن جراح هم از عبدالعزیز بن عبدالله بن ابی سلمه ماجشون از سعد بن ابراهیم از

کثیف سُلمی ما را خبر داد که می‌گفته است * عبدالرحمان بن عوف تماضر دختر اصبح کلبی را طلاق داد و کنیزی به او بخشید.

همچنین حجاج بن محمد از شعبه از سعد بن ابراهیم از حمید بن عبدالرحمان از گفته مادرش ما را خبر داد که می‌گفته است * گویی هم‌اکنون به کنیزک سیاهی که عبدالرحمان بن عوف او را به تماضر بخشیده بود می‌نگرم.

محمد بن مصعب قرقسانی، از اوزاعی از زُهری از طلحه بن عبدالله ما را خبر داد که می‌گفته است * پس از اینکه عبدالرحمان بن عوف در بیماری خود تماضر را طلاق داد و این آخرین طلاق او بود - یعنی دو طلاق داده بوده است - عثمان بن عفان او را از میراث برندگان قرار داد.

عالم بن فضل هم از حماد بن زید از ایوب از نافع و سعد بن ابراهیم ما را خبر داد که می‌گفته‌اند * عبدالرحمان بن عوف تماضر را سه طلاقه کرد، پس از سپری شدن مدت عده‌اش عثمان بن عفان او را از میراث برندگان قرار داد، سعد می‌گفته است تماضر دختر اصبح کلبی مادر ابوسلمه پسر عبدالرحمان بوده است.

محمد بن عمر واقدی می‌گوید پس از عبدالرحمان بن عوف، زبیر بن عوام بن خویلد تماضر دختر اصبح کلبی را به همسری گرفت و تماضر مدت اندکی را با او بود و زبیر طلاقش داد.

اسماعیل بن عبدالله بن ابی اویس، از گفته پدرش از عمر بن ابی سلمه بن عبدالرحمان بن عوف از گفته پدرش ابوسلمه از گفته خود تماضر دختر اصبح کلبی ما را خبر داد که می‌گفته است * هنگامی که زبیر بن عوام او را به همسری گرفته است به هنگام زفاف هفت شبانه‌روز پیش تماضر مانده است ولی اندکی بعد او را طلاق داده است. گوید تماضر از آن پس به زنها می‌گفت هرکدامتان ازدواج می‌کنید ماندن یک هفته شوهر در خانه شما فریبتان ندهد، آن هم پس از کاری که زبیر با من کرد.

اسماء دختر مخزبه

بن جندل بن ابیر بن نهشل بن دارم از خاندان تمیم است، مادرش عناق دختر جبار بن عوف بن ابی حارثه بن زید بن عمرو بن غنم بن تغلب بن وائل است.

اسماء را هشام بن مغیره بن عبدالله بن مخزوم به همسری گرفت و اسماء برای او ابوجهل و حارث را به دنیا آورد، هشام بن مغیره درگذشت و پس از او برادرش ابوریعه بن مغیره اسماء را به همسری گرفت و اسماء برای او دو پسر به نامهای عیاش و عبدالله و دختری به نام اُم حُجیر زایید.

اسماء مسلمان شد و بیعت کرد و به مدینه آمد و تا هنگام خلافت عمر بن خطاب یا تا پس از آن زنده بود.

محمد بن عمر واقدی از عبدالحمید بن جعفر، و عبدالله بن ابی عبیده از ابو عبیده بن محمد بن عمار بن یاسر، از گفته رُبَیع دختر معوذ بن عفرأ ما را خبر داد که می‌گفته است: * همراه تنی چند از بانوان انصار پیش اسماء دختر مخربه که مادر ابوجهل است رفتیم و این به روزگار عمر بن خطاب بود، پسرش عبدالله بن ابی ربیعه برای او از یمن عطر می‌فرستاد و اسماء آن را به صورت نسیه تا هنگام دریافت مقرری‌ها می‌فروخت. ما هم از او می‌خریدیم، اسماء همینکه شیشه‌های مرا از عطر پر کرد و همانگونه که برای دیگران وزن می‌کرد آن را وزن کرد گفت حق و طلب مرا به نام خود بنویسید، به منشی که حضور داشت گفتم آری بنویس که این مقدار وام برعهده رُبَیع دختر معوذ است. اسماء گفت کنار برو که تو دختر کسی هستی که سرور خود را کشته است. گفتم چنین نیست من دختر کسی هستم که برده خود را کشته است، اسماء گفت به خدا سوگند هرگز چیزی به تو نمی‌فروشم، من هم گفتم و به خدا سوگند من هم از تو هرگز چیزی نمی‌خرم تازه کالای تو عطر خوبی هم نیست، ابو عبیده راوی این روایت می‌گوید رُبَیع به من گفت پسر! به خدا سوگند هرگز عطری به آن خوبی نبویده بودم ولی خشمگین شدم.^۱

اسماء

دختر سلامه بن مخربه بن جندل بن أبیر بن نهشل بن دارم از خاندان تمیم است. مادرش سلمی دختر زهیر بن أبیر بن نهشل بن دارم و او هم از خاندان تمیم است.
اسماء از دیرباز در مکه مسلمان شد و بیعت کرد و در هجرت دوم به حبشه همراه

۱. واقدی هم در مغازی این موضوع را بدون ذکر سند آورده و گفته است که مادر ابوجهل به رُبَیع گفته است من پسر را از دست داده‌ام. به ترجمه مغازی، ص ۶۷ به قلم این بنده مراجعه فرمایید.

شوهرش عیاش بن ابی ربیعۀ بن مغیرۀ بن عبدالله بن عمر بن مخزوم به آن سرزمین هجرت کرد و همان جا عبدالله بن عیاش را زایید.

اُمّ سباع

عبدالله بن ادريس از اسلم منقری از عطاء برای ما نقل کرد که می گفته است * ام سباع از رسول خدا پرسید که آیا برای فرزندانمان عقیقه انجام دهیم؟ فرمود آری برای پسر دو گوسپند و برای دختر یک گوسپند.

ماویه

کنیز آزاد کرده و وابسته جُحَیر بن ابی اهاب است، او همان کسی است که خُبیب بن عدی در مکه در خانۀ او زندانی بود تا ماههای حرام سپری شود و او را بکشند. ماویه حالات خیب را پس از کشته شدن او نقل می کرد، ماویه پس از آن مسلمان شد و اسلامش بسیار پسندیده بود، او می گفته است به خدا سوگند کسی را بهتر از خُبیب ندیده ام، درحالی که او در بند و زنجیر بود از شکاف در او را نگرستم در دست او خوشه انگوری به بزرگی سر آدمی بود و از آن می خورد و در آن فصل یک حبه انگور پیدا نمی شد، بدون تردید روزی خداوند بود که او را ارزانی فرموده بود. گوید خیب شبها در نماز شب چنان قرآن می خواند که زنها می شنیدند و می گریستند و بر او دل می سوزانند. ماویه می گوید به خُبیب گفتم آیا کار و نیازی نداری؟ گفت نه جز اینکه آب شیرین برایم بیاور و از گوشت قربانیان برای بتها در خوراک من قرار مده و چون خواستند بکشند مرا آگاه ساز. چون ماههای حرام سپری شد و تصمیم به کشتن او گرفتند پیش او رفتم و آگاهش کردم. و به خدا سوگند ندیدم که از آن خبر بیم زده شود، او گفت برای من کاردی بفرست که موهای زائد بدنم را بزدايم و با آن خود را اصلاح کنم، گوید همراه پسر ابوحسین برای او تیغ تیزی فرستادم، گوید این ابوحسین را ماویه پرستاری می کرده و فرزند خودش نبوده است، گوید همینکه پسرک بر من پشت کرد و رفت با خود گفتم به خدا سوگند که این مرد هم اکنون انتقام خون خویش را می گیرد، این چه کاری بود که کردی، این پسرک را با این کارد پیش او فرستادی او را

خواهد کشت و خواهد گفت مردی در برابر مردی، گوید چون پسرَم با کارد پیش خیب رفت، خیب نخست تیغ را از او گرفت و سپس به صورت شوخی به او گفت به جان پدرت که بسیار گستاخی، آیا مادرت نترسید که تو را همراه تیغ این جا فرستاد و شما که می خواهید مرا بکشید مادرت از مکر من بیم نکرد، مأویه می گوید من که گفتگوی آنان را می شنیدم گفتم ای خیب من به سبب امانت خداوند تو را امین شمردم و به حرمت پروردگارت تیغ به تو دادم و آن را ندادم که پسرَم را بکشی. خیب گفت هرگز او را نمی کشم و در دین ما مکر و فریب روا نیست.

مأویه می گوید به خیب گفتم که فردا صبح تو را از زندان برای کشتن خواهند برد. آنان خیب را در بند و زنجیر بیرون آوردند و به منطقه تنعیم^۱ بردند، کودکان و زنان و بردگان و مردم مکه همگی بیرون و به تنعیم رفتند گروهی از آنان مصیبت زده و خون خواه بودند و می خواستند با دیدن اعدام او خود را تسکین دهند و آنانی که سوگوار و خون خواه نبودند کافر و با اسلام و مسلمانان مخالف بودند، چون خیب را که زید بن دثنه هم همراهش بود به تنعیم رساندند تیر چوب بلندی برافراشتند و پایه اش را گود کردند. و چون خیب را کنار چوبه دار بردند گفت آیا آزادم می گذارید که دو رکعت نماز بگرام؟ گفتند آری، او دو رکعت نماز به کمال و تمام و بدون آنکه آن را طول دهد گزارد، و همه این مطالب را برای ما محمد بن عمر واقدی از گفته مشایخ اهل علم خود نقل کرد.^۲

اُم طارق

کنیز آزاد کرده و وابسته سعد

یعلی بن عبید از اعمش از جعفر بن عبدالرحمان انصاری از خود ام طارق وابسته سعد ما را خبر داد که می گفته است * پیامبر (ص) بر در خانه سعد آمد و اجازه ورود خواست و این کار را سه بار تکرار کرد. سعد هر سه بار سکوت کرد و پاسخ نداد، رسول خدا برگشتند،

۱. تنعیم کنار راه مکه به مدینه و در سه چهارمیلی مسجد الحرام بوده است، امروز متصل به مکه و محل احرام بستن برای عمره مفرده است و به مسجد عایشه هم معروف است.

۲. برای آگاهی بیشتر در مورد خیب که رحمت و رضوان خدا بر او باد به ترجمه مغازی واقدی، صص ۲۶۶-۲۶۳ به قلم این بنده مراجعه فرمایید.

سعد مرا به حضورشان فرستاد که بگویم تنها چیزی که مانع اجازه دادن به شما شد این بود که می خواستیم صدای شما و سلام دادن شما را بیشتر بشنویم، گوید در حالی که در محضر پیامبر بودم صدایی بر در خانهٔ پیامبر شنیدم که اجازهٔ ورود می خواست و کسی را نمی دیدم. پیامبر (ص) از او پرسیدند کیستی؟ گفت من اُمّ مَلْدَم هستم. پیامبر فرمود بر تو آفرین و خوشامد مباد، آیا به مردم قبا هدیه می دهی؟ گفت آری، فرمود همان جا و پیش ایشان برو.^۱

اُمّ فَرْوَة

مادر بزرگ قاسم بن غنّام.

یزید بن هارون و فضل بن دُکین هر دو از عبدالله بن عمر، از قاسم بن غنّام از افراد خانواده اش، و فضل بن دُکین فزون بر این از گفتهٔ یکی از مادر بزرگهای خود از خود ام فروه ما را خبر دادند که می گفته است * در محضر رسول خدا بوده و کسی از آن حضرت دربارهٔ بهترین اعمال پرسیده است و فرموده اند نماز گزاردن در اول وقت، ام فروه از باتوانی است که با رسول خدا (ص) بیعت کرده اند.

میمونه دختر کزدم

فضل بن دُکین و محمد بن عبدالله اسدی هر دو از عبدالله بن عبدالرحمان بن یعلی بن کعب ما را خبر دادند که می گفته است * یزید بن مقسم از گفتهٔ کنیز آزاد کرده و وابستهٔ خود میمونه دختر کردم مرا خبر داد که می گفته است * پشت سر پدرم سوار بر شتر بودم و شنیدم که می گفت ای رسول خدا! من پیش از این نذر کرده بودم که در ناحیه بُوانه شتر قربانی کنم، پیامبر پرسیدند آیا آن جا بت و صنمی نیست که مورد پرستش قرار گیرد؟ گفت نه پیامبر فرمودند به نذر خویش وفا کن، ابونعیم فضل بن دُکین در حدیث خود افزوده است که رسول خدا فرمودند در هر کجا که نذر کرده ای به نذر خود وفا کن.

یزید بن هارون از عبدالله بن یزید بن مقسم که همان ابن ضَبّه است ما را خبر داد که می گفته است * عمه ام ساره دختر مقسم از میمونه دختر کردم برایم نقل کرد که می گفته

۱. این بخش در ترجمهٔ ام طاروق در اسد الغابه ابن اثیر و اصابه ابن حجر نیامده است شاید در صحت آن تردید داشته اند.

است * پیامبر (ص) را در مکه درحالی که بر ناقه خود سوار بودند دیدم، من همراه پدرم بودم، در دست رسول خدا تازیانه‌یی مانند تازیانه معلمان مکتبخانه بود و شنیدم که مردم و اعراب می‌گفتند از این طبطیه^۱ پرهیز کنید پرهیز.

میمونه می‌گوید * پدرم نزدیک پیامبر (ص) رفت و پای آن حضرت را در دست گرفت و پیامبر برای او برجای ماند و من فراموش نمی‌کنم که انگشت میانی پای پیامبر به نسبت از دیگر انگشتان درازتر بود، پدرم به پیامبر (ص) گفت من در لشکر عثران^۲ بودم و پیامبر (ص) آن لشکر و جنگ را شناخت. پدرم افزود که در آن هنگام طارق بن مرقع گفت چه کسی در قبال پاداشی که برای او در نظر می‌گیرم نیزه‌یی به من می‌دهد، من پرسیدم پاداش آن شخص چیست؟ گفت نخستین دختری را که داشته باشم به همسری او می‌دهم، من نیزه‌ام را به او دادم و او را به حال خود رها کردم تا آنکه برای او دختری به دنیا آمد و به بلوغ رسید. پیش او رفتم و گفتم همسرم را برای من آماده ساز، گفت به خدا سوگند این کار را نمی‌کنم مگر اینکه کابین دیگری برای او معین سازی. من هم سوگند خوردم که چنان نخواهم کرد، پیامبر (ص) از پدرم پرسید که اینک آن زن در چه سن و سالی است؟ گفت موهایش اندکی سپید شده است^۳، پیامبر به پدرم فرمودند «رهاش کن برای تو در آن زن خیری نیست، این سخن پدرم را به بیم انداخت و به آن حضرت نگریست، پیامبر فرمودند نه تو گناهی انجام دادی و نه دوست تو گناهی انجام داد، میمونه می‌گوید در این هنگام پدرم به پیامبر گفت من نذر کرده‌ام که بر معبد بوانه شماری گوسپند قربانی کنم و خیال می‌کنم پدرم گفت پنجاه گوسپند برای بوانه نذر کرده‌ام، رسول خدا پرسیدند آیا در آن معبد چیزی از این بتها وجود دارد؟ گفت نه، فرمود نذر خودت را برای خدا وفا کن. میمونه می‌گوید پدرم گوسپندها را فراهم آورد و شروع به کشتن آنان کرد در آن میان یکی از آنها گریخت، پدرم گوسپند را تعقیب کرد و می‌گفت پروردگارا نذر مرا بپذیر و سرانجام گوسپند را گرفت و کشت.

۱. اسم صوت است و نشان‌دهنده صدای تاپ‌تاپ تازیانه. این اثر در نهایت توضیح داده است.

۲. یاقوت در معجم البلدان می‌نویسد یعنی لشکری که گردوغبار می‌کرد.

۳. متن اشتباه چاپی دارد با توجه به توضیح ابن منظور در لسان العرب ترجمه و تصحیح شد.

میمونه دختر سعید

کنیز آزاد کرده و وابسته رسول خداست.

عبدالله بن موسی و فضل بن دکین هر دو از اسرائیل از زید بن جُبیر از ابوزید ضَبّی از گفته میمونه دختر سعید ما را خبر داد که می گفته است * از رسول خدا مسئله پرسیدند که اگر مرد روزه دار همسر روزه دار خود را ببوسد چگونه است؟ فرمودند افطار کرده است، و نیز از آن حضرت درباره زنازاده پرسیدند، فرمودند هیچ خبری در او نیست برای من یک جفت نعلین که با آن در راه خدا جهاد کنم بهتر از این است که برده زنازاده‌یی را آزاد سازم. موسی بن مسعود از عکرمه بن عمار از طارق بن قاسم بن عبدالرحمان از میمونه وابسته و آزاد کرده رسول خدا ما را خبر داد که می گفته است * پیامبر فرمودند ای میمونه! از عذاب گور به خدا پناه ببر. گفتم ای رسول خدا فشار و عذاب گور حق است؟ فرمود ای میمونه آری و از عذابهای دشوار به روز رستخیز غیبت کردن و پرهیز نکردن از ترشحات ادرار است.

ام حصین اُخْمَسِی

عبدالله بن موسی از اسرائیل از ابواسحاق از یحیی نوه ام حصین از گفته مادر بزرگش ام حصین ما را خبر داد که می گفته است * در منی پیامبر (ص) را دیدم که جامه‌های خود را استوار پوشیده بود و درحالی که عضله بازوی آن حضرت می لرزید برای مردم سخنرانی می کرد و ضمن آن می فرمود «ای مردم از خدا بترسید و گوش به فرمانش دهید و فرمان بردار باشید و اگر برده‌یی حبشی بر شما امیر شد تا هنگامی که فرمانهای کتاب خدا را برپا می دارد — به آن عمل می کند — فرمان بردارش باشید و به گفته اش گوش فرا دهید».

حسن بن موسی، از زهیر، از ابواسحاق، از یحیی بن حصین از مادر بزرگش ام حصین ما را خبر داد که می گفته است * درحالی که حصین در دامن من بود پیامبر (ص) را که بر ناقه خود سوار بود دیدم که خطاب به مردم می فرمود «ای مردم! از خدا پرهیز کنید و از هر کس که به امیری بر شما گماشته شود هر چند برده‌یی بینی بریده حبشی باشد تا هنگامی که احکام

کتاب خدا را میان شما برپا می‌دارد فرمان برید و به او گوش فرا دهید» گوید در آن حال پیامبر بخشی از جامهٔ احرام خود را از زیر بغل خود برگردانده و به شانهٔ دیگر افکنده بود. حسن بن موسی راوی این خبر می‌گوید زهیر ضمن نقل این روایت با دست خود چگونگی جامه را انجام می‌داد.

فضل بن دکین و محمد بن عبدالله اسدی و ابوقطن عمرو بن هیشم هر سه از یونس بن ابی اسحاق از غرار بن حُرِیث ما را خبر دادند که می‌گفته است: * از ام حصین احمسی شنیدم که می‌گفت در حجة الوداع رسول خدا را دیدم که جامهٔ احرام خویش را از زیر بغل برگردانده بود و عضلهٔ بازوی آن حضرت را می‌دیدم که می‌لرزید و می‌فرمود «ای مردم از خدا بترسید و اگر برده‌ی حبشی و بنی‌بریده بر شما امیر شد تا هرگاه که احکام کتاب خدا را برای شما انجام می‌دهد فرمان بردارش باشید و سخنش را پذیرا».

أُم جُنْدَب از دِیَةِ

او مادر سلیم بن عمرو بن احوص است. اسلام آورده و با رسول خدا بیعت و از آن حضرت روایت کرده است.

عبدالله بن ادریس از یزید بن ابی زیاد، از سلیمان بن عمرو بن احوص از مادرش ما را خبر داد که می‌گفته است: * پیامبر (ص) را در حال رمی جمرات دیده است که از همان کف دره هفت سنگ ریزه کوچک رمی کرده و می‌فرموده است ای مردم! برخی از شما برخی را نکشد، می‌گوید در آن حال مردی پشت سر آن حضرت ایستاده بود و او را از برخورد ریگهایی که دیگران رمی می‌کردند حفظ می‌کرد پرسیدم این کیست؟ گفتند عباس بن عبدالمطلب است، پیامبر (ص) پس از رمی جمره برگشت و در این هنگام زنی پیش آن حضرت آمد و گفت ای رسول خدا پسر من که تنها فرزند من است بیمار است. فرمود برای من از میان این خیمه‌ها اندکی آب بیاور، آن زن در کاسه‌ی سنگی برای ایشان آب آورد، پیامبر اندکی از آن نوشید و در آن مضمضه کرد و فرمود از خداوند درمان او را مسئلت کن و این آب را به او بیاشامان، آن زن چنان کرد و پسرش بهبود یافت.

فضل بن دکین، از مندل از یزید بن ابی زیاد از سلیمان بن عمرو بن احوص از مادرش ام جندب ما را خبر داد که می‌گفته است: * رسول خدا (ص) را دیدم در حالی که سوار بر استر

خود بود رمی جمره کرد پشت سر ایشان کسی سوار بود که آن حضرت را از برخورد ریگهای دیگران حفظ کند، پرسیدم اینکه پشت سر پیامبر است کیست؟ گفتند فضل پسر عباس است. در همان حال شنیدم که رسول خدا می فرمود ای مردم بر شما باد که به هنگام رمی آرامش داشته باشید و با ریگهای کوچک به اندازه سر انگشت رمی کنید.

یزید بن هارون از حجاج از یزید آزاد کرده و وابسته عبدالله بن حارث از عبدالله بن حارث از اُم جندب از دی ما را خبر داد که می گفته است * رسول خدا فرموده است «ای مردم! به هنگام رمی جمرات خود را به کشتن مدهید و بر شما باد که با ریگهای کوچک چون سر انگشت رمی کنید».

اُم حکیم دختر وداع خزاعی

اسلام آورده و از پیامبر (ص) چند حدیثی روایت کرده است.
موسی بن اسماعیل از حبابه دختر عجلان خزاعی، از مادرش، از ام حفص دختر جریر از ام حکیم دختر وداع ما را خبر داد که می گفته است * به پیامبر گفتم پاداش دادن توانگر از سوی درویش چگونه است؟ فرمود خیرخواهی و دعا کردن.
از ام حکیم با همین سلسله اسناد چند حدیث دیگر هم از رسول خدا روایت شده است.

اُم مُسَلِّم اشجعی

مسلمان شده و از پیامبر (ص) یک حدیث روایت کرده است.
قبیصة بن عقبه از سفیان، از حبیب، از مردی از گفته ام مسلم اشجعی ما را خبر داد که می گفته است * در حالی که در خیمه چرمی خود بودم پیامبر (ص) پیش من آمد و فرمود چه نیکو خیمه بی است اگر از چرم گوسپندان مرده - بدون ذبح شرعی - نباشد، ام مسلم گوید از آن پس در پی فراهم آوردن خیمه های چرمی بودم.

اُم کَبْشَة

او بانویی از قبیله قضاعه است که مسلمان شده و حدیثی از رسول خدا روایت کرده است. عبدالله بن محمد بن ابی شیبّه از حُمَید بن عبدالرحمان رُوَاسی از حسین بن صالح از اسود بن قیس از سعید بن عمرو از ام کَبْشَة که زنی از قبیله قضاعه است ما را خبر داد که می گفته است * از رسول خدا اجازه خواستم تا همراه ایشان به جنگ بروم، فرمود نه. گفتم ای رسول خدا زخمی ها را مداوا و بیماران را پرستاری می کنم، رسول خدا فرمود بنشین و بر جای آرام بگیر مردم نگویند محمد همراه زنان به جنگ می آید.

اُم سائب

محضر رسول خدا را درک کرده و مسلمان شده است. شَبَابَة بن سوار از مغیره بن مُسلم از ابوزبیر از جابر ما را خبر داد که می گفته است * پیامبر (ص) به دیدن ام سائب رفت که می لرزید - از این پهلوی به آن پهلوی می شد - فرمودند تو را چه می شود، دردت چیست؟ گفت تب است تب که خدایش زیون سازد. پیامبر فرمودند خاموش باش تب را دشنام مده که گناهان و خطاهای مسلمانان را از میان می برد همانگونه که کوره آتش آلودگی های آهن را می زداید.

قُتَيْلَة دختر صیفی جُهَنی

مسلمان شده است و از پیامبر (ص) حدیثی نقل می کند. وکیع بن جراح و محمد بن عبید هر دو از مسعودی، از معبد بن خالد از عبدالله بن یسار از قتیلّه دختر صیفی ما را خبر داد که می گفته است * یکی از دانشمندان یهودی به حضور پیامبر (ص) آمد و گفت ای محمد! شما چه قوم خوبی هستید اگر به خدا شرک نورزید، پیامبر پرسید چگونه شرک می ورزیم؟ گفت کسی از شما می گوید نه سوگند به کعبه، پیامبر فرمود آن شخص حنان گفته است ولی هر کس که سوگند می خورد باید به

خدای کعبه سوگند خورد. آن مرد گفت و شما ای محمد! چه مردم خوبی هستید اگر برای خدا همتا و مانندی قرار ندهید. رسول خدا پرسید این چگونه است؟ گفت گاه کسی از شما می گوید هرچه او بخواهد و من بخواهم، پیامبر فرمودند اگر او چنین گفته است توجه نداشته است و هر کس از شما می گوید باید بگوید آنچه خداوند می خواهد و سپس آنچه من می خواهم.

سلامة دختر خُرّ

مسلمان شده و از رسول خدا حدیثی نقل کرده است.
وکیع بن جراح از ام غراب از زنی به نام عقیله از سلامه دختر خُرّ ما را خبر داد که می گفته است * از پیامبر (ص) شنیدم می فرمود «روزگاری برای مردم فرا می رسد که یک ساعت برپای می ایستند و امامی نمی یابند که با ایشان نماز بگذارد.

بُسیره مادر بزرگ حَمِیْضَه دختر یاسر

مسلمان شد و بیعت کرد و از پیامبر (ص) حدیثی را نقل کرده است.
محمد بن بشر عبدی، از هانی بن عثمان از مادرش حمیضة دختر یاسر از گفته مادر بزرگش بُسیره که یکی از بانوان مهاجر بود ما را خبر داد که می گفته است * رسول خدا (ص) ما را فرمود که ای زنان مؤمن بر شما باد به لا اله الا الله گفتن و سبحان الله گفتن و تقدیس حق تعالی و مبادا غافل شوید و رحمت خدا را فراموش کنید و انگشتک بزنید و بدانید که به رستخیز این انگشتان زبان می گشایند و درباره آنها از خودشان پرسیده می شود.

سَرَاء دختر بنهان غنوی

اسلام آورده و از پیامبر (ص) حدیثهایی نقل کرده است.
ابو عاصم ضحاک بن مخلد از ربیعه بن عبدالرحمان غنوی ما را خبر داد که می گفته است * مادر بزرگم سَرَاء دختر بنهان که در روزگار جاهلی سرپرست یکی از بتخانه ها — یا

خانه‌های عمومی روسپیان - بود برایم نقل کرد و گفت به روزی که مردم به آن روز سرهای قربانی می‌گویند و روز پس از عید قربان است شنیدم که پیامبر (ص) از مردم پرسید امروز چه روزی است؟ گفتند خدا و پیامبرش داناترند، فرمود امروز روز میانی روزهای تشریق است، سپس رسول خدا از مردم پرسید آیا می‌دانید این چه سرزمینی است؟ گفتند خدا و پیامبرش داناترند، فرمود این جا مشعر الحرام است، سپس به علی (ع) فرمود «پس از امسال دیگر شما را دیدار نمی‌کنم، هان! که مالها و خونها و آبروهای شما در حرمت و احترام مانند همین امروز و همین شهر شماست. و این سخن را کسانی که این جایید و نزدیک هستید به آنان که دورند برسانند و این حکم تا هنگام مرگ شما و دیدار خداوندتان بر قوت خود باقی است و حضرت پروردگار از کردارهای شما خواهد پرسید.

سَرَّاء می‌گفته است پیامبر (ص) به مدینه برگشت و چند روزی بیشتر درنگ نفرمود و درگذشت درودها و رحمت و برکتهای خدا بر او باد.

احمد بن حارث غَسَّانی بصری، از ساکنه دختر جعد غنوی ما را خبر داد که می‌گفته است * از سَرَّاء دختر نبهان غنوی شنیدم که می‌گفت به روزگار جاهلی سرپرست خانه‌یی بودم.

گوید، از سَرَّاء چند حدیث دیگر هم با همین اسناد روایت شده است.

رُزَيْنَةُ

خدمتکار رسول خدا (ص) بوده که مسلمان شده و از رسول خدا (ص) چند روایت نقل کرده است.

مُسلم بن ابراهیم، از عُلَیْلَةُ دختر کُمَیْت عتکی، از مادرش امینه از امة الله دختر رزینه از خود رزینه که خدمتکار رسول خدا بوده است ما را خبر داد که حدیثهایی دربارهٔ روزه روز عاشورا و دربارهٔ دَجَّال و جز آن نقل می‌کرده است.

قَبِيلَةُ

مادر سَرَّاء است، از پیامبر (ص) حدیث نقل کرده است.

اسماعیل بن خالد سکری، از یعلی بن شیب مکى اسدى که از آزادکردگان و وابستگان خاندان اسد قریش است، از عبدالله بن خثیم قارى از خود قبیله مادر پسران انمار ما را خبر داد که مى گفته است * در یکی از عمره های رسول خدا، آن حضرت برای تقصیر و بیرون آمدن از احرام به محل مروه آمدند، من درحالی که بر عصای خود تکیه داده بودم عصازنان به حضورش رفتم و کنار ایشان نشستم و گفتم ای رسول خدا! من زنی هستم که خرید و فروش مى کنم، گاهی کالایی مى خرم و نخست کمتر از آنچه مى خواهم و باید بدهم پرداخت مى کنم و سپس اندک اندک بر آن مى افزایم تا به همان اندازه که مى خواهم مى رسد و گاهی که مى خواهم کالایی بفروشم نخست آن را فراتر از قیمتی که باید بدهم مى گویم و سپس اندک اندک از بهای آن مى کاهم و سرانجام به همان قیمت که مى خواهم مى فروشم، پیامبر فرمودند ای قبیله چنین مکن - نه چانه بزن نه قیمت را بالاتر بگو - وقتی مى خواهی چیزی بخری از همان آغاز قیمتی را که مى خواهی پیردازی پیشنهاد کن چه بپذیرند و چه نپذیرند و هنگامی که چیزی را مى فروشی از همان آغاز قیمت قطعی را بگو چه بخرند و چه بخرند.

قبلة

دختر مخرمه تمیمی است، او همسر حبیب بن ازهر از خاندان خباب بوده است و برای او چند دختر آورده است. حبیب بن ازهر در آغاز اسلام درگذشت. دختران قبیله را عمویشان اثوب بن ازهر از قبیله گرفت. قبیله از سرزمین خود برای پیوستن به محضر پیامبر بیرون آمد و با حُرَیث بن حاسن شیبیانی نماینده قبیله بکر بن وائل که آهنگ سفر به حضور پیامبر داشت همسفر شد و همراه او به حضور پیامبر رسید و از آن حضرت مسئله پرسید و روایاتی شنید و همراه ایشان نماز گزارد، این مطالب را عبدالله بن حسان عنبری درباره قبیله گفته است. قبیله را پسری به نام حزام بوده است. قبیله مى گفته است که او در جنگ ربنده همراه پیامبر شرکت و جنگ کرده است و سپس برای آوردن خواروبار به خیبر رفته و گرفتار تب آن سرزمین شده و درگذشته است و چند دختر از خود باقی گذاشته است.

عمه عاص بن عمرو طُفاوی

از پیامبر (ص) یک حدیث روایت کرده است.

معلی بن اسد عَمّی، از ابوسهیل تمام بن بُزَیع، از عاص بن عمرو طُفاوی ما را خبر داد که می‌گفته است * از عمه‌ام شنیدم که همراه تنی چند از زنان قوم خود به محضر پیامبر رفته و گفته است، ای رسول خدا برای من حدیثی بگوئید که خداوند مرا به آن سود رساند، گوید آن حضرت سه بار فرمودند از آنچه گوش شنیدنش را خوش نمی‌دارد پرهیز.

ام ولد — کنیز فرزندان — شبیه

فضل بن دکین، از هشام دستوائی، از بُدیل از صفیه دختر شبیه از گفته همان کنیز فرزندان شبیه ما را خبر داد که می‌گفته است * رسول خدا (ص) را در حال سعی میان صفا و مروه دیده است و آن حضرت در آن حال می‌فرمود، بخش ابطح را فقط باید با حالت دویدن طی کرد.^۱

حجاج بن نصیر از محمد بن ذکوان جهضمی، از بدیل بن میسرة عقیلی، از صفیه دختر عثمان ما را خبر داد که می‌گفته است * من در دهلیز خانه ابو حسین ایستاده بودم و به رسول خدا که در حال سعی میان صفا و مروه بود می‌نگریستم، ازار آن حضرت چنان بالا رفته بود که زانوهایش را می‌دیدم و می‌فرمود بخش وادی را فقط باید با حالت دویدن طی کرد، سعی و راه رفتن معمولی در دل مسیل خواهد بود.

خلیده دختر قیس

بن خالد بن اشجع از خاندان دهمان است، او را براء بن معرور که از خاندان سلمة و یکی از نقیبان دوازده گانه انصار است به همسری گرفت و خلیده برای او پسر بن براء را زایید، بشر

۱. این مسئله مربوط به هروله کردن میان صفا و مروه است و برای آگاهی بیشتر باید به کتابهای مفصل مناسک حج مراجعه کرد.

در جنگ بدر شرکت کرد. او همان کسی است که همراه رسول خدا (ص) از گوشت مسموم آن بزغاله خورده است. خلیده مادر بشر بن براء مسلمان شد و با پیامبر (ص) بیعت کرد و از ایشان روایت نقل کرده است.

محمد بن عمر واقدی، از افلع بن سعید مزنی، از عاصم بن عمر بن قتاده از محمود بن لبید، از خلیده مادر بشر بن براء ما را خبر داد که می گفته است * از پیامبر (ص) پرسیده است که آیا مردگان یکدیگر را می شناسند؟ پیامبر فرموده اند دستهای خاک آلود مباد یا فرموده اند بر پیشانی تو نشان سجده آشکار باد نفسهای پاک و پسندیده در بهشت پرندگان سبزی خواهند بود همانگونه که پرندگان بر فراز شاخسارها یکدیگر را می شناسند آنان هم یکدیگر را می شناسند.

اسماعیل بن عبدالله بن خالد سکری، از محمد بن سلمه، از محمد بن اسحاق از ابن ابی نجیح از مجاهد از مادر بشر بن براء بن معرور ما را خبر داد که می گفته است * شنیدم پیامبر (ص) به یاران خود می فرمود «آیا شما را از بهترین مردم خبر بدهم؟» گفتند آری، مادر بشر می گوید در این هنگام پیامبر (ص) با دست خویش به سوی باختر اشاره کرد و فرمود «مردی است که لگام اسب خود را در دست گرفته و منتظر است که حمله کند یا بر او حمله آورند، آیا اینک به بهترین کس پس از او شما را خبر بدهم؟» گفتند آری ای رسول خدا! گوید در این هنگام رسول خدا با دست به سوی حجاز اشاره کرد و فرمود «کسی که میان گوسپندان - دامهای - خود باشد نماز را برپا دارد و زکات را پردازد و حق خدا را در اموال خود بداند و از مردم شرور کناره گیرد».

محمد بن عمر واقدی ما را خبر داد و گفت معمر و مالک از زُهری از عروه از عایشه مرا خبر دادند که می گفته است مادر بشر بن براء معرور در بیماری مرگ رسول خدا به حضور ایشان آمد و دست آن حضرت را که تب داشت دست کشید و گفت ای رسول خدا! چنین تبی بر هیچکس ندیده ام، پیامبر فرمودند همانگونه که پاداش ما دوبرابر است بلا هم بر ما فزون است، مردم چه می گویند؟ گوید به رسول خدا گفتم مردم می پندارند که رسول خدا گرفتار ذات الجنب هستند. فرمود آن بیماری از ریشخندهای شیطان است و خداوند مرا گرفتار آن نمی فرماید، و این درد در پی همان لقمه زهر آلودی است که در خیبر من و پسر از آن خوردیم و همواره از همان بیمار می شوم تا کار به این جا رسید و بریدن رگ دلم فرا رسیده است، و بدینگونه رسول خدا شهید در گذشته است.

اسامی زنان مسلمان و بیعت‌کننده قبیله اُوس انصار، از خاندان
عبدالاشهل بن جُشم بن حارث بن خزرج بن عمرو، که او
همان نبیت پسر مالک پسر اُوس است

رباب

دختر نعمان بن امرؤالقیس بن زید بن عبدالاشهل، مادرش معاذه دختر انس بن قیس بن عبید
بن زید بن معاویه بن مالک بن نجار است که خاندان حُدَیله‌اند.

این رباب دختر نعمان عمه سعد بن معاذ است، رباب را نخست زرارۀ بن عمرو بن
عدی بن حارث بن مرة بن کعب که همان ظفر بن خزرج بن عمرو است و او همان نبیت است
که پسر مالک بن اوس بوده است به همسری گرفت و رباب برای او معاذ پسر زرارۀ را
زایید، این معاذ پدر ابونمله است که از اصحاب رسول خدا بوده است، پس از آن رباب را
معروور پسر صَخْر پسر خنساء پسر سنان پسر عبید، پسر عدی پسر غَنَم پسر کعب پسر سلمه
که از قبیله خزرج بود به همسری گرفت و رباب برای معروور پسری به‌نام براء آورد و این
براء یکی از نقیبان دوازده‌گانه انصار است، براء بن معروور پیش از آنکه رسول خدا برای
هجرت به مدینه بیایند درگذشت، پیامبر (ص) کنار گور او آمد و بر او نماز گزارد — برای او
آمرزش خواهی فرمود.

رباب دختر نعمان اسلام آورد و با رسول خدا بیعت کرد.

عُقُوب

دختر معاذ بن نعمان بن امرؤالقیس بن زید بن عبدالاشهل است، مادر او کُبَشَة دختر رافع بن
معاویه بن عبید بن ابجر است که این همان خُدَرة بن عوف بن حارث بن خزرج است.^۱

۱. شرح حال مادر سعد در فصل بعد ضمن بانوان قبیله خزرج خواهد آمد.

عقرب خواهر پدر و مادری سعد بن معاذ است، عقرب را یزید بن کرز بن زعوراء بن عبدالاشهل به همسری گرفت و عقرب برای او دو پسر به نامهای رافع و حواء^۱ آورد. سپس قیس بن خطیم بن عدی بن عمرو بن سواد بن ظفر عقرب را به همسری گرفت و عقرب برای او یزید را زایید و کنیه قیس به نام همین پسرش ابویزید بوده است. همچنین پسر دیگری به نام ثابت برای او آورد، یزید بن قیس در جنگ پُل ابوعبید^۲ کشته شد، عقرب مسلمان شد و با پیامبر (ص) بیعت کرد.

هند

دختر سماک بن عتیک بن امروالقیس بن زید بن عبدالاشهل، مادرش ام جندب دختر رفاعه بن زُبَیر بن زید بن مالک بن عوف بن عمرو بن عوف از قبیله اوس است. هند عمه اُسید بن خُصیر بن سماک بن عتیک است، هند را سعد بن معاذ بن نعمان بن امروالقیس بن زید بن عبدالاشهل به همسری گرفت و هند برای او دو پسر به نام عمرو و عبدالله آورد، هند پس از سعد بن معاذ همسر اوس بن معاذ بن نعمان برادر سعد شد و برای او حارث بن اوس را آورد که در جنگ بدر شرکت کرد، هند مسلمان شد و با پیامبر (ص) بیعت کرد.

أمامة

دختر سماک، خواهر پدر و مادری هند و عمه اُسید بن خُصیر است. امامه را شریک بن انس بن نافع بن امروالقیس به همسری گرفت و امامه برای او پسری به نام عبدالله و سه دختر به نامهای اُم صَخْر و اُم سلیمان و حبیبه آورد، امامه مسلمان شد و با پیامبر (ص) بیعت کرد.

۱. می بینید که حواء نام مشترک میان زن و مرد است.

۲. این جنگ در آغاز خلافت عمر بن خطاب میان اعراب و ایرانیان صورت گرفته است. به ترجمه نهابة الارب، ج ۴،

ص ۱۵۸ مراجعه فرمایید.

حواء

دختر رافع بن امرؤ القیس بن زید بن عبدالاشهل، محمد بن عمر واقدی تبار او را همینگونه نوشته و او را از بیعت کنندگان شمرده است. ما برای رافع بن امرؤ القیس در میان انساب انصار فقط یک دختر به نام صعبه می شناسیم، مادر حواء خزیمه دختر عدی بن عبس بن حرام بن جندب از خاندان عدی بن نجار است، صعبه خواهر ابو حنیسر انس بن رافع بن امرؤ القیس بن زید بن عبدالاشهل است - لابد برادر پدری بوده است.

أم ایاس

دختر انس بن رافع بن امرؤ القیس بن زید بن عبدالاشهل است. مادرش ام شریک دختر خالد بن خنیس بن لوذان بن عبدود بن زید بن ثعلبة بن خزرج بن ساعده است.
ام ایاس را ابوسعید پسر طلحة بن ابی طلحة از خاندان عبدالدار پسر قصی به همسری گرفت، ام ایاس مسلمان شد و با پیامبر (ص) بیعت کرد.

ام حکیم

نامش وُدّه و دختر عقبه بن رافع بن امرؤ القیس بن زید بن عبدالاشهل است. مادرش ام البنین دختر حذیفه بن ربیعہ بن سالم بن معاویه بن ضرار بن ذبیان از خاندان سلمان بن سعد و از قبیله قضاعه است.

ام حکیم عمه محمود بن لیید بن عقبه است، ام حکم را قیس بن مخرمه بن مطلب بن عبد مناف بن قصی به همسری گرفت و ام حکیم برای او فرزند آورد، ام حکیم مسلمان شد و با پیامبر (ص) بیعت کرد.

أُم سَعْد

دختر عقبه بن رافع بن امروالقیس بن زید بن عبدالاشهل و مادرش سلمی دختر عمرو بن خنیس بن لوزان بن عبدود بن زید از خاندان ساعده است. او هم عمه محمود بن لبید است، پس از مرگ خواهرش وَده، شوهر خواهرش قیس بن مخرمة او را به همسری گرفت، ام سعد مسلمان شد و با رسول خدا بیعت کرد.

خولة

خواهر پدر و مادری ام سعد و عمه محمود بن لبید است، خوله را حارث بن صَمَّة بن عتیک که از خاندان عمرو بن مبدول از دودمان مالک بن نجَّار است به همسری گرفت و خوله برای او پسری به نام سعد آورد، سپس عبدالله بن قتادة بن نعمان بن زید بن عامر بن سواد بن ظفر که از قبیله اوس است خوله را به همسری گرفت و خوله برای او پسری به نام عمرو آورد. خوله دختر عقبه مسلمان شد و با پیامبر (ص) بیعت کرد.

عمیره

دختر یزید بن سکن بن رافع بن امروالقیس بن زید بن عبدالاشهل و مادرش ام سعد دختر خزیم بن مسعود بن قَلْع بن حریش بن عبدالاشهل است. عمیره را منظور بن لبید بن عقبه بن رافع بن امروالقیس بن زید بن عبدالاشهل به همسری گرفت و عمیره برای او حارث و عَثیره را زاید، عمیره مسلمان شد و با رسول خدا بیعت کرد.

أُم عامِر اشْهَلی

نامش فُکیْهه و به گفته برخی اسماء و دختر یزید بن سکن بن رافع بن امروالقیس بن زید بن

عبدالاشهل است و مادرش ام سعد دختر خُزَیم بن مسعود بن قلع بن حریش بن عبدالاشهل است. ام عامر مسلمان شد و با رسول خدا (ص) بیعت و از آن حضرت چند حدیث روایت کرده است. او در پاره‌یی از جنگها همراه پیامبر بوده است.

اسماعیل بن عبدالله بن ابی اویس، از ابراهیم بن اسماعیل بن ابی حبیب، از عبدالرحمان بن عبدالرحمان بن ثابت بن صامت انصاری، از گفته خود ام عامر دختر یزید بن سکن که از بانوان بیعت‌کننده با رسول خدا بوده است ما را خبر داد که می‌گفته است: * هنگامی که رسول خدا در مسجد محله عبدالاشهل بوده‌اند برای ایشان پاره گوشتی پخته که به استخوان چسبیده بوده برده است و آن حضرت گوشت را از استخوان باز کرده و خورده‌اند و سپس بدون آنکه وضو بگیرند برخاسته‌اند و نماز گزارده‌اند.^۱

محمد بن عمر واقدی، از ابراهیم بن اسماعیل بن ابی حبیب، از عبدالله بن ابی سفیان از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است: * از ام عامر اشهلی که با رسول خدا بیعت کرده بود شنیدم که می‌گفت هرگاه پیامبر (ص) به خانه‌های ما می‌نگریست یا بر آن خانه‌ها مشرف می‌شد می‌فرمود «چه خبری در این خانه‌ها نهفته است، این‌ها بهترین خانه‌های انصار است». محمد بن عمر واقدی، از ابراهیم بن اسماعیل بن ابی حبیب، از داود بن حصین، از ابوسفیان، از خود ام عامر اسماء دختر یزید بن سکن ما را خبر داد که می‌گفته است: * پیامبر (ص) را دیدم که در مسجد محله ما نماز مغرب گزاردند، من به خانه خود برگشتم پاره گوشتی پخته که به استخوان چسبیده بود و چند گرده نان به حضورش بردم و گفتم پدر و مادرم فدای تو باد، شام بخور، آن حضرت خطاب به یاران خود که چهل مرد بودند فرمود «به نام خدا بخورید» خود پیامبر و یارانش و کسانی که در خانه بودند همگی از آن غذا خوردند، سوگند به کسی که جانم در دست اوست دیدم که هنوز اندکی از گوشت بر استخوان و تمام نانها باقی مانده است، سپس آن حضرت از مشک آبی که در خانه‌ام بود آب نوشید و برگشت، من آن مشک را از برون چرب و جمع کردم و به بیماران از آن آب می‌نوشانیدیم و گاهی به امید خیر و برکت خود از آن آب می‌نوشیدیم.

واقدی در پی سخن خود افزود که این نوع مشک را از پایین وصله می‌زده و می‌دوخته‌اند و پس از کهنه‌شدن سر مشک را می‌بریده‌اند و شبیه دلوهای بسیار بزرگ بوده

۱. برخی می‌پنداشته‌اند که دست‌زدن به گوشت پخته مبطل وضو است و نقل این روایات برای رد کردن آن باور است.

است و نیز افزوده است که امّ عامر اشهلی در جنگ خیبر همراه رسول خدا بوده است. فضل بن دکین از سفیان بن عیینه، از عبدالله بن عبدالرحمان بن ابی حسین از شهر بن حوشب از خود امّ عامر ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر (ص) از کنار من که همراه گروهی از بانوان بودم عبور فرمود و بر ما سلام داد که پاسخ سلامش را دادیم. خالد بن مخلد بجلی از ابراهیم بن اسماعیل بن ابی حبیبه ما را خبر داد که می‌گفته است * از عبدالرحمان بن عبدالرحمان بن ثابت انصاری شنیدم که می‌گفت امّ عامر دختر یزید که از بانوان بیعت‌کننده بود پاره گوشت پخته‌یی که به استخوان چسبیده بود به حضور پیامبر (ص) آورد و آن حضرت گوشتها را از استخوان باز کرد و خورد و بدون اینکه وضو بگیرد برخاست و نماز گزارد.

رباب

دختر کعب بن عدی بن عبدالاشهل، او را اَلیمان پسر جابر عَنَبِیّی که هم‌پیمان خاندان عبدالاشهل بود به همسری گرفت و رباب برای او پسرای به نامهای حذیفه و سعد و صفوان و مُدلج و دختری به نام لیلی آورد، رباب دختر کعب مسلمان شد و با پیامبر بیعت کرد.

ام نیار

دختر زید بن مالک بن عدی بن کعب بن عبدالاشهل، او خواهر سعد بن زید اشهلی است که هم از شرکت‌کنندگان در بیعت عقبه است و هم از شرکت‌کنندگان در جنگ بدر، واقدی تبار اُم نیار را همین‌گونه آورده و او را در زمره بانوان بیعت‌کننده نام برده است. ولی ما در کتاب نسب انصار چیزی درباره‌اش نیافتیم.

اُمّ عمرو

دختر سلامه بن وقش بن زغبه بن زعوراء بن عبدالاشهل، مادرش سَلَمَیّ دختر سلمه بن خالد بن عدی بن مجدعه بن حارثه است، او خواهر پدر و مادری سلمه بن سلامه بن وقش است

که از شرکت کنندگان در بیعت عقبه و جنگ بدر است.

ام عمرو را محمد بن مسلمة بن سلمة بن خالد بن عدی بن مجدعة بن حارثه به همسری گرفت و ام عمرو برای او فرزند آورد، ام عمرو دختر سلامه مسلمان شد و با رسول خدا بیعت کرد.

نائله

دختر سلامه — خواهر پدری سلمه و ام عمرو — مادرش ام عمرو دختر عتیک بن عمرو بن عبدالاعلم بن عامر بن زعوراء بن جشم برادر عبدالاشهل بن جشم است، نائله را عبدالله بن سماک بن عمرو بن غزیه که از قبیله غسان و هم پیمان خاندان معاویه بن مالک از قبیله اوس بوده است گرفت و برای او فرزند آورد، سپس قیس بن کعب بن قین بن کعب بن سواد از خاندان سلمه او را به همسری گرفت و امامه پسری به نام سهل برای او زاید که در جنگ احد شهید شد، نائله مسلمان شد و با پیامبر بیعت کرد.

عقرب

دختر سلامه بن وقش بن زُغَبه بن زعوراء بن عبدالاشهل، مادرش سُهَیمه دختر عبدالله بن رفاعه بن نجدة بن نمیر از خاندان واقف اوس است، او خواهر پدری سلمه بن سلامه بن وقش است، عقرب را رافع بن یزید بن کرز بن زعوراء بن عبدالاشهل به همسری گرفت و عقرب برای او پسری به نام اسید زاید، عقرب اسلام آورد و با پیامبر (ص) بیعت کرد.

مَحْیَاة

دختر سلکان بن سلامه بن وقش بن زُغَبه بن زعوراء بن عبدالاشهل، مادرش ام سهل دختر رومی بن وقش بن زُغَبه بن زعوراء بن عبدالاشهل است، به نقل و روایت عبدالله بن محمد بن عماره انصاری، محیاه مسلمان شده و با پیامبر بیعت کرده است.

محمد بن عمر واقدی می گوید، او همان عبادة دختر ابونائله سلکان بن سلامه است و

سلکان جز یک دختر نداشته که نامش مورد اختلاف است.

أُم حَنْظَلَة

دختر رومی بن وقش بن زغبة بن زعوراء بن عبدالاشهل، مادرش شهیمه دختر عبدالله بن رفاعه بن نجده از خاندان نمیر و دودمان واقف قبیله اوس است، ام حنظله را ثعلبه پسر انس بن عدی بن زعوراء بن عبدالاشهل به همسری گرفت و از او فرزنددار شد، به روایت محمد بن عمر واقدی ام حنظله مسلمان شده و با پیامبر بیعت کرده است.

ام سهل دختر رومی

خواهر پدر و مادری ام حنظله است، او را سلکان بن سلامه بن وقش بن زغبة بن زعوراء بن عبدالاشهل به همسری گرفت و از او فرزنددار شد، ام سهل هم به روایت واقدی مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

أُمَامَة

دختر بشر بن وقش بن زغبة بن زعوراء بن عبدالاشهل، مادرش فاطمه دختر بشر بن عدی بن ابی غنم بن عوف بن عمرو بن عوف بن خزرج است، او خواهر عباد بن بشر است که در جنگ بدر و تمام جنگهای دیگر همراه پیامبر بوده و در جنگ یمامه شهید شده است.

أُمَامَة را محمود بن مَسْلَمَة بن سلمه بن خالد بن عدی بن مجدعه بن حارثه از قبیله اوس به همسری گرفت و أُمَامَة برای او فرزند آورد.

واقدی گفته است که أُمَامَة مادر علی بن اسد بن عبید بن سَعِیْه هَذَلِی است و افزوده است که خاندان هذل از قریظه‌اند و تبار خود را از ایشان می‌دانند.

عبدالله بن محمد بن عماره هم می‌گوید، مادر علی بن اسد بن عبید بن سَعِیْه هَذَلِی، دختر سلامه بن وقش بن زغبة بن زعوراء بن عبدالاشهل است، امامه به گفته واقدی مسلمان شده و با پیامبر (ص) بیعت کرده است.

حواء

دختر زید بن سکن بن کرز بن زعوراء بن عبدالاشهل، مادرش عقرب دختر معاذ بن نعمان بن امروالقیس بن زید بن عبدالاشهل است، حواء خواهر رافع بن یزید است که در جنگ بدر شرکت کرده است، حوا را قیس بن خطیم بن عدی بن عمرو بن سواد بن ظفر به همسری گرفت و حواء برای او ثابت را زایید، حواء پیش از هجرت رسول خدا و از دیرباز در مکه مسلمان شد و بیعت کرد و اسلامش پسندیده بود و این موضوع به آگاهی پیامبر رسیده بود، او همان است که پیامبر (ص) به شوهرش قیس بن خطیم در باره اش سفارش به نیکی و خوشرفتاری فرمود، و چنان بود که قیس بن خطیم به بازار ذوالمجاز که از بازارهای مکه است آمده بود پیامبر به دیدار قیس رفت و او را به اسلام فراخواند و او را بر پذیرش اسلام تشویق فرمود، قیس گفت دعوت تو و آنچه که به آن فرامی خوانی بسیار نیکوست ولی اینک جنگ ما را از این اندیشه و سخن بازداشته است، رسول خدا او را با کنیه مورد خطاب قرار داد و اصرار کرد و فرمود «ای ابویزید تو را به سوی خدا فرامی خوانم» قیس همان پاسخ نخست را می داد، سپس فرمود، «ای ابویزید! مرا خبر رسیده است که از آن گاه که همسرت حواء از آیین تو دوری گزیده است با او بدرفتاری می کنی، از خدا بترس و حرمت مرا در آن باره پاس دار و متعرض او مشو». قیس گفت آری و با کمال میل، آنچه دوست می داری انجام می دهم و جز خیر بر او عرضه نخواهم داشت، گوید پیش از آن قیس نسبت به همسرش کمال بدرفتاری را داشت، پس از آنکه قیس به مدینه برگشت به همسر خود گفت ای حواء! با محمد (ص) پیامبر ملاقات کردم و از من خواست که حرمت او را در باره ات پاس دارم، و به خدا سوگند در تعهدی که برای او کرده ام وفادار می مانم، هرچه می خواهی انجام بده و سوگند به خدا که هرگز از من به تو آزاری نخواهد رسید. حواء اسلام خود را که پوشیده می داشت آشکار ساخت و قیس متعرض او نمی شد، در این باره به قیس اعتراض می کردند و می گفتند ای ابویزید! همسرت از آیین محمد (ص) پیروی می کند، پاسخ می داد آری ولی من برای محمد

تعهد کرده‌ام که نسبت به حواء بدرفتاری نکنم و حرمت محمد را درباره او پاس دارم.^۱

أُمَيَّة

دختر عمرو بن سهل بن معبد بن مخرمة بن قلع بن حریش بن عبدالاشهل، به گفته محمد بن عمر واقدی مسلمان شده و با پیامبر (ص) بیعت کرده است.

هِنْد

دختر سهل بن زید بن عامر بن عمرو بن جُشم از مردم راتج است، عمرو بن جُشم برادر عبدالاشهل است، به گفته واقدی هند مسلمان شده و با پیامبر بیعت کرده است.

مُلَيْكَة

دختر سهل بن زید بن عامر بن عمرو بن جُشم، او همسر ابوالهیشم بن التَّیْهان است و برای او فرزند آورده است، به نقل محمد بن عمر واقدی، مُلَیکه مسلمان شده و با پیامبر بیعت کرده است.

صَغْبَة

دختر سهل بن زید بن عامر بن عمرو بن جُشم، او هم به نقل محمد بن عمر واقدی مسلمان شده و با پیامبر بیعت کرده است.

أُمَيَّة

دختر ابوالهیشم مالک بن التَّیْهان بن مالک بن بلی قضاة، هم پیمان خاندان عبدالاشهل بن

۱. قیس از شاعران بزرگ مدینه است که حدود دو سال پیش از هجرت درگذشته است. او متمایل به اسلام بوده ولی مسلمان نشده است. به ابن سلام، طبقات الشعراء، ص ۵۲، و الاعلام، ج ۶، ص ۵۴ مراجعه فرمایید.

جُشَم است، مادرش ملیکه دختر سهل بن زید بن عامر بن عمرو بن جشم است، او هم به روایت واقدی مسلمان شده و با پیامبر (ص) بیعت کرده است.

فاطمة

دختر الیمان و خواهر حذیفه بن الیمان عُبَسی است، ایشان هم پیمانان خاندان عبدالاشهل هستند، او مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده و از آن حضرت روایت کرده است.

ابوعامر عبدالملک بن عمرو عقدی از شعبه از حصین بن عبدالرحمان ما را خبر داد که می‌گفته است * از ابو عبیده بن حذیفه شنیده است که از گفته عمه خود فاطمه حدیث می‌کرده که می‌گفته است همراه گروهی از بانوان در بیماری ارتحال رسول خدا از آن حضرت عیادت کرده است و دیده است که مشکی آویخته است و آب آن قطره قطره بر بدن رسول خدا می‌چکد که شدت حرارت تب را تسکین دهد، گوید به ایشان عرض کردیم کاش دعا فرمایی که خداوند تب را از شما بردارد، فرمود پیامبران از همه مردم گرفتارتر و سخت‌آزمون‌ترند، سپس طبقه پس از ایشان و سپس طبقه بعد از آنان.^۱

محمد بن عبدالله اسدی و قبیصة بن عقیبه هر دو از سفیان از منصور از ربیع بن خراش از گفته بانویی از خواهر حذیفه ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر (ص) برای ما سخنرانی کرد و ضمن آن چنین فرمود «ای گروه بانوان! آیا نقره برای زیور شما بسنده نیست؟ همانا هر زنی از شما که زیور زر به کار برد و آن را - برای نامحرم - آشکار سازد در آن مورد عذاب خواهد شد». گوید حذیفه چند خواهر داشت که پیامبر (ص) را درک کرده بودند. منصور می‌گوید این موضوع را برای مجاهد نقل کردم، گفت آری من آن بانوان را دیده بودم، یکی از ایشان - هر کدامشان - برای آستین بلند خود تکه و وصله‌یی درست کرده بود که دستبند و انگشترش را پوشیده می‌داشت.

۱. این حدیث در حد تواتر و در بسیاری از منابع با اندک اختلاف لفظی آمده است. به کلمه بلاء در معجم المفهرس لالفاظ

از بانوان خاندان حارثة بن خزرج که همان نیت بن مالک بن اوس است

أُمامة

دختر خدیج بن رافع بن عدی بن زید بن جُشم بن حارثة، خواهر رافع بن خدیج است،
واقدی این چنین گفته است.

أُمامة

دختر رافع، مسلمان شد و با پیامبر (ص) بیعت کرد. مادرش حلیمه دختر عروه بن مسعود بن
سنان بن عامر بن عدی بن اُمیة بن بیاضة از خاندان خزرج است، او را اُسید بن ظهیر بن رافع
بن عدی بن زید بن جشم بن حارثة از قبیله اوس به همسری گرفت و امامه برای او دو پسر به
نامهای ثابت و محمد و دو دختر به نامهای ام کلثوم و ام حسن زایید.

عمیرة

دختر ظهیر بن رافع بن عدی بن زید بن جُشم بن حارثة، مادرش فاطمه دختر بشر بن عدی بن
أُبَی بن غنم بن عوف بن عمرو بن عوف از خاندان قَوْقُل قبیله خزرج و هم پیمان خاندان
عبدالاشهل است، او را مِرْبَع بن قِیْطی بن عمرو بن زید بن جشم بن حارثة از قبیله اوس به
همسری گرفت و عمیره برای او زید و صُرارة و عبدالرحمان و عبدالله را آورد که این دو
پسر او در جنگ پل ابو عبید شهید شدند و نسلی از آن دو بر جای نمانده است، عمیره
مسلمان شده و با پیامبر (ص) بیعت کرده است.

لیلی

دختر نهیک بن یساف بن عدی بن زید بن چشم بن حارثه، مادرش ام عبدالله دختر اسلم بن حریش بن مجدعه بن حارثه بن حارث است، لیلی را سهل بن ربیع بن عمرو بن عدی بن زید بن چشم بن حارثه به همسری گرفت. لیلی مسلمان شده و با پیامبر (ص) بیعت کرده است.

ثبیته

• بن عمرو بن زید بن چشم بن حارثه، مادرش سهله دختر امروالقیس بن کعب بن ی بن مجدعه بن حارثه است، او را اوس بن قیطی بن عمرو بن زید بن چشم بن نمسری گرفت و ثبیته فرزندان به نامهای عبدالله و کبائه و عرابه برای او آورد، حتر ربیع مسلمان شد و با پیامبر (ص) بیعت کرد.

جمیله دختر صیفی

بن عمرو بن زید بن چشم بن حارثه، مادرش نوار دختر قیس بن لوزان بن ثعلبه بن عدی بن مجدعه بن حارثه بن حارث است، جمیله خواهر مادری غلبه پسر زید بن عمرو بن زید بن چشم بن حارثه است. عتیک بن قیس بن هیشه بن حارث بن امیه بن معاویه از دودمان عمرو بن عوف جمیله را به همسری گرفت، جمیله مسلمان شد و با پیامبر (ص) بیعت کرد.

أمیمه دختر عقبه

بن عمرو بن عدی بن زید بن چشم بن حارثه، مادرش ام عمیر دختر عمرو بن عدی از خاندان حنظله دودمان تمیم است، او را عتیک پسر نعمان بن عمرو که از فرزندان زادگان مذکور است به همسری گرفت و ابن مذول همان عام بن مالک بن نجار است، أمیمه

مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

أُم عامِرُ دختر سُلیم

بن ضُبَع بن عامر بن مجدعة بن جشم بن حارثة است، نام اصلی او حَبَّابة و مادرش سعاد دختر عامر بن عدی بن جشم بن مجدعة بن حارثة است، او را اُسَید بن ساعدة بن عامر بن عدی^۱ بن جشم بن مجدعه به همسری گرفته است، و اُم عامر برای او یزید را آورد، به نقل عبدالله بن محمد بن عماره انصاری ام عامر مسلمان شده و با پیامبر بیعت کرده است.

جمیله دختر سنان

بن ثعلبة بن عامر بن مجدعة بن جشم بن حارثة، از را عبیدالسهم پسر سلیم بن ضیع بن عامر بن مجدعة بن جشم بن حارثة به همسری گرفت و جمیله ثابت را برای او آورد. جمیله هم مسلمان شده و با حضرت ختمی مرتبت بیعت کرده است.

عمیره دختر ابو حثمة

نام اصلی ابو حثمة عبدالله و پسر ساعدة بن عامر بن عدی بن جشم بن مجدعة بن حارثة است. مادر عمیره بانویی معروف به ام ربیع و دختر اسلم بن حریش بن عدی بن مجدعة^۲ بن حارثة است، عمیره را یزید بن اُسَید بن ساعدة بن عامر بن عدی بن جشم بن مجدعة بن حارثة به همسری گرفت و پس از او یزید بن بردع بن زید بن عامر بن سواد بن ظفر او را به همسری گرفت، عمیره هم مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

۱. ملاحظه می‌کنید که بیشتر ازدوجها دخترعموها و پسرعموها هستند.

۲. هرچند در تمام نسخه‌ها همینگونه است، ولی بدون تردید عدی بن جُشم بن مجدعه صحیح است.

أم سهیل

خواهر پدری عمیره است، مادرش حجت دختر عُمیر بن عقبه بن عمرو بن عدی بن زید بن جشم بن حارثه است، ام سهیل را یزید بن براء بن عازب بن حارث بن عدی بن جشم بن مجدعه به همسری گرفت و برای او پسری به نام مَخْلَد آورد. ام سهیل مسلمان شده و با پیامبر بیعت کرده است.

امیمه

خواهر پدر و مادری ام سهیل است. او را هلال بن حارث بن ربیع بن منقذ بن عقیف به همسری گرفت و پس از او ابوسندر بن حصین بن بجاد اسلمی با امیمه ازدواج کرد. امیمه هم مسلمان شده و با پیامبر بیعت کرده است.

عمیره دختر سعد

بن عامر بن عدی بن جشم بن مجدعه بن حارثه، مادرش أم عامر دختر سلیم بن ضبع بن عامر بن مجدعه بن جشم بن حارثه است. او را کبائنه پسر اوس بن قیظی بن عمرو بن زید بن جشم بن حارثه به همسری گرفته است، عمیره مسلمان شده و با پیامبر بیعت کرده است.

وَقْصَاء

دختر مسعود بن عامر بن عدی بن جشم بن مجدعه بن حارثه، مادرش کبشه دختر اوس بن عدی بن امیه بن عامر بن خطمه است، و خطمه همان عبدالله بن جشم بن مالک بن اوس است، و قصاء را نعمان بن مالک بن عامر بن مجدعه بن جشم بن حارثه به همسری گرفت، و قصاء مسلمان شد و با رسول خدا بیعت کرد.

نوار

دختر قیس بن حارث بن عدی بن چشم بن مجدعة بن حارثه است، کنیه پدرش قیس برگرفته از نام همین دختر اوست، او را زید بن نویره بن حارث بن عدی بن چشم بن مجدعة بن حارثه به همسری گرفت که برای او پسری به نام عازب آورد، نوار مسلمان شده و بار رسول خدا بیعت کرده است.

أم عبدالله

دختر عازب بن حارث بن عامر بن چشم بن مجدعة بن حارثه و خواهر پدر و مادری براء بن عازب است. مادرشان أم حبیبه دختر ابو حبیبه بن حباب بن انس بن زید از خاندان مالک بن نجار است و گفته‌اند مادرشان ام خالد دختر ثابت بن سنان بن عبید بن ابجر بوده است و این ابجر همان خدره است. ام عبدالله مسلمان شده و با پیامبر (ص) بیعت کرده است.

أم عبس دختر مسلمة

بن سلمة بن خالد بن عدی بن مجدعة بن حارثه، مادرش ام سهم است که نام اصلی او خلیدة و دختر ابو عبید بن وهب بن لوزان بن عبدود بن زید بن ثعلبة بن خزرج بن ساعدة است، او خواهر پدری و مادری محمد و محمود پسران مسلمة است. ام عبس را ابو عبس بن جبر بن عمرو بن زید بن چشم بن حارثه به همسری گرفته است که برای او فرزند هم آورده است، ام عبس مسلمان شده و با پیامبر (ص) بیعت کرده است.

هند دختر محمود

بن مسلمة بن سلمة بن خالد بن عدی بن مجدعة بن حارثه است، مادرش شمس دختر عمرو بن حرام بن ثعلبة از دودمان سلمه است، هند را عمرو بن سعد بن معاذ بن نعمان بن

امروالقیس بن زید بن عبدالاشهل به همسری گرفت، هند مسلمان شده و با پیامبر (ص) بیعت کرده است.

اُم منظور دختر محمود

خواهر پدری و مادری هند است، او را لبید بن عقیبة بن رافع بن امروالقیس بن زید بن عبدالاشهل به همسری گرفت و ام منظور برای او دو پسر به نامهای محمود و منظور و دختری به نام میمونه آورد که محمود بن لبید فقیه نامداری بوده است، ام منظور دختر محمود هم مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

اُم عمرو دختر محمود

خواهر پدری هند است، مادرش امامه دختر بشر بن وقش بن زغبة بن زعوراء بن عبدالاشهل بن جشم است. ام عمرو را پسرعمویش عبدالله بن محمد بن مسلمه به همسری گرفت که برای او دو پسر به نامهای عمرو و حُمَید زایید، سپس زید بن سعد بن زید بن مالک بن عبد بن کعب بن عبدالاشهل او را به همسری گرفت، ام عمرو مسلمان شده و با پیامبر (ص) بیعت کرده است.

ام الربیع

دختر اسلم بن حریش بن عدی بن مجدعة بن حارثه، مادرش سعاد دختر رافع بن ابی عمرو بن عائذ بن ثعلبة بن غنم بن مالک بن نجّار است، ام ربیع خواهر پدر و مادری سلمة بن اسلم بن حریش است که از شرکت کنندگان در جنگ بدر بوده است، او را ابو حشمة بن ساعدة بن عامر بن عدی بن جشم بن مجدعة بن حارثه به همسری گرفته است که برای او پسر به نام سهل و عمیره و اُم ضمرة را زاییده است، ام ربیع مسلمان شده و با پیامبر (ص) بیعت کرده است.

سُهَيْمَة

خواهر پدر و مادری ام ربیع است، او را محبِصَة بن مسعود بن کعب بن عامر بن عدی بن مجدعة بن حارثه به همسری گرفته است. سُهَيْمَة هم مسلمان شده و با حضرت خنمی مرتبت بیعت کرده است.

لبابه دختر اسلم

خواهر پدر و مادری سلمة بن اسلم بن حریش است که از شرکت کنندگان در جنگ بدر بوده است، او را زید بن سعد بن مالک بن عبد بن کعب بن عبد الاشهل به همسری گرفته است. لبا به مسلمان شده و با پیامبر (ص) بیعت کرده است.

ام عبدالله

نامش سلمی و خواهر پدری سلمة بن اسلم بن حریش است. مادرش ام خالد دختر خالد بن عدی بن مجدعة بن حارثه است، او را نهیک بن اساف بن عدی بن زید بن جشم بن حارثه به همسری گرفته است، ام عبدالله مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

سلامة دختر مسعود

بن کعب بن عامر بن عدی بن مجدعة بن حارثه است، مادرش ادا م دختر جموح بن زید بن حرام از خاندان سلمه است، او خواهر مادر و پدری حَوَیْصَة و مُحَبِّصَة و احوص پسران مسعود بن کعب است، سلامه را مُرْشَدَة پسر جبر بن مالک بن حویرثه بن حارثه به همسری گرفته است و سلامه برای او فرزند آورده است، سلامه هم مسلمان شده و با پیامبر بیعت کرده است.

لُبْنی دختر قیظی

بن لوزان بن ثعلبة بن عدی بن مجدعة بن حارثة، مادرش ام حبیب دختر قراد بن موهبة بن عدی بن مجدعة بن حارثة است، او را ابو ثابت بن عبد عمرو بن قیظی بن عمرو بن زید بن چشم بن حارثة به همسری گرفت و پس از او ابواحمد بن قیس بن لوزان بن ثعلبة بن عدی بن مجدعة بن حارثة با لُبْنی ازدواج کرد، او هم مسلمان شده و با پیامبر (ص) بیعت کرده است.

لیلی دختر رافع

بن عمرو بن عدی بن مجدعة بن حارثة، مادرش اُم براء دختر سلمة بن عُرفطة بن مالک بن لوزان بن عمرو بن عوف از قبیله اوس و از دودمان سمیعه است، جبر بن عمرو بن زید بن چشم بن حارثة او را به همسری گرفت، لیلی برای او ابو عبس بن جبر را که از شرکت کنندگان جنگ بدر است زایید، لیلی مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

اسماء دختر مُرثدة

بن جبر بن مالک بن حویرثة بن حارثة، مادرش سلامه دختر مسعود بن کعب بن عامر بن عدی بن مجدعة بن حارثة است، او را ضحاک بن خلیفة بن ثعلبة بن عدی بن کعب بن عبدالاشهل به همسری گرفت و اسماء برای او چهار پسر به نامهای ثابت، ابوجبيرة، ابوبکر و عمر و دختری به نام ثبیته زایید که این دختر را محمد بن مسلمه به همسری گرفت، اسماء سه دختر دیگر هم به نامهای بکرة و حمادة و صفیه آورد، او مسلمان شده و با پیامبر (ص) بیعت کرده است.

عمیره دختر مُرثدة

خواهر پدر و مادری اسماء است او را سُوید بن نعمان بن عامر بن مالک بن مجیدعة بن

جشم بن حارثه به همسری گرفت. او هم مسلمان شده و با پیامبر بیعت کرده است.
 محمد بن سعد می گوید: * کسی از انصار می گفت که مرشده پسر جبر در جنگ
 همراه پیامبر (ص) بوده است.^۱

ام ضحاک دختر مسعود حارثی

مسلمان شده و با پیامبر (ص) بیعت کرده است و به گفته محمد بن عمر واقدی در جنگ
 خیبر همراه حضرت ختمی مرتبت بوده است ولی من یاد و نشانی از او در انساب انصار
 ندیدم.

از بانوان خاندان ظفر که همان کعب بن خزرج بن عمرو است
 و این عمرو همان نیت پسر مالک بن اوس است و او
 آخرین کسی است که نسب نیت به او می رسد

لیلی دختر خطیم

او خواهر پدری قیس بن خطیم بن عدی بن عمرو بن سواد بن ظفر است. مادرش شرقه الدار
 دختر هیشه بن حارث بن امیه بن معاویه بن مالک از خاندان عمرو بن عوف است. به روزگار
 جاهلی مسعود بن اوس بن مالک بن سواد بن ظفر او را به همسری گرفت و برای او دو دختر
 به نامهای عمرة و عمیره آورد و مسعود بن اوس درگذشت، هنگامی که رسول خدا به مدینه
 آمدند لیلی نخستین زنی بود که همراه دو دختر خود و دو نوه دختری خویش به حضور آن
 حضرت آمد و نخستین بانویی بود که با پیامبر بیعت کرد و خود را به پیامبر بخشید ولی
 افراد خاندان ظفر از پیامبر استدعا کردند که این کار او را نپذیرند و آن حضرت چنان فرمود

۱. ابن اثیر و عقلانی در اسد الغابه و الاصابه نام مرشده را نیاورده اند.

و از او جدا شد، او زنی غیر تمند بود و به او لقمه شیر می گفتند.

لُبْنی دختر خطیم

او خواهر پدری و مادری قیس بن خطیم است و مادرشان قریبه دختر قیس بن قُرَیم بن امیه بن سنان بن کعب بن غنم بن سلمه است، او را عبدالله بن نهیک بن اساف بن عدی بن زید بن چشم بن حارثه به همسری گرفت و لُبْنی برای او فرزند آورد. لُبْنی مسلمان شده و بیعت کرده است.

اُم سهل

دختر نعمان بن زید بن عامر بن سواد بن ظفر، او خواهر پدر و مادری قتاده بن نعمان از شرکت کنندگان در جنگ بدر است، مادرش انیسه دختر قیس بن عمرو بن عبید بن مالک بن عمرو بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار است. ام سهل مسلمان شده و با پیامبر (ص) بیعت کرده است.

حبیبه دختر قیس

بن زید بن عامر بن سواد بن ظفر، مادرش عمیره دختر مسعود بن اوس بن مالک بن سواد بن ظفر است. حبیه را معاذ بن حارث بن رفاعه بن عفراء از خاندان مالک بن نجار به همسری گرفت و حبیه عبیدالله را برای او زاید، سپس ابوفضاله بن ثابت بن قیس بن شماس بن مالک بن امرؤ القیس بن مالک بن ثعلبه بن کعب بن خزرج بن حارث بن خزرج او را به همسری گرفت و حبیه برای او خارجه را آورد، حبیه مسلمان شده و با پیامبر (ص) بیعت کرده است.

عَمْرَة دختر مسعود

بن اوس بن مالک بن سواد بن ظفر، مادرش لیلی دختر خطیم بن عدی بن عمرو بن سواد بن

ظفر است. عمره را محمد بن مسلمة بن سلمة بن خالد بن عدی بن مجدعة بن حارثه به همسری گرفت و برای او عبدالله را زایید، عمرة دختر مسعود همراه مادرش مسلمان شد و با رسول خدا بیعت کرد.

عُمَیْرَة دختر مسعود

خواهر پدر و مادری عمرة است، او را قیس بن زید بن عامر بن سواد بن ظفر به همسری گرفت و برای او دو دختر آورد یکی حبیبة که با پیامبر (ص) بیعت کرده است و دو دیگر اُم جندب که او را ثابت پسر قیس بن خطیم به همسری گرفت، عمیره دختر مسعود همراه مادرش لیلی دختر خطیم اسلام آورده و با حضرت ختمی مرتبت بیعت کرده‌اند.

سُهَیْمَة دختر مسعود بن اوس

بن مالک بن سواد بن ظفر، مادرش شمس دختر عمرو بن حرام بن ثعلبة بن حرام از خاندان سلمه است. او را پسردایی اش جابر بن عبدالله بن عمرو بن حرام بن ثعلبة بن حرام به همسری گرفت و سهیمه برای او پسری به نام عبدالرحمان و دختری به نام ام حبیب زایید، سهیمه مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

اُم سلمة

خواهر پدر و مادری سهیمه است، او را اوس بن مالک بن قیس بن محرث بن حارث از خاندان مازن بن نجار به همسری گرفت که پسری به نام حارث برای او زایید. ام سلمه اسلام آورده و با رسول خدا بیعت کرده است.

حبیبة دختر مسعود

خواهر پدر و مادری ام سلمه است. او را سنان بن عمرو بن طلق بن عمرو از خاندان سلامان

بن سعد هذیم که هم پیمان ایشان بود به همسری گرفته است و حبیبیه برای او پسری به نام مقنع و دختری به نام ام حارث آورد. حبیب هم مسلمان شده و با پیامبر بیعت کرده است.

اُم جندب

دختر مسعود، خواهر پدر و مادری حبیبیه است، نصر بن حارث بن عبد رزاح بن ظفر او را به همسری گرفت و برای او حارث را آورد. ام جندب مسلمان شده و با پیامبر (ص) بیعت کرده است.

عمیره

دختر حارث بن عبد رزاح بن ظفر، مادرش سوده دختر سواد بن هیشم بن ظفر است، عمیره خواهر پدر و مادری نصر بن حارث است که از شرکت کنندگان جنگ بدر است. او را عدی بن حرام بن هیشم بن ظفر به همسری گرفت. در روایت محمد بن عمر واقدی عمیره اسلام آورده و بیعت کرده است.

بشیره

دختر نعمان بن حارث بن عبد رزاح بن ظفر، مادرش ام صخر دختر شریک بن انس بن رافع بن امر و القیس بن زید بن عبد الاشهل است، او را سهل بن حارث بن عروة بن عبد رزاح بن ظفر به همسری گرفت و برای او پسری به نام ربیع و دختری به نام ام حارث آورد. بشیره اسلام آورد و با رسول خدا بیعت کرد.

امیمه

خواهر پدر و مادری بشیره است. او را عبید بن اوس بن مالک بن سواد بن ظفر به همسری گرفت که برای او نعمان را آورد. امیمه مسلمان شد و با پیامبر بیعت کرد.

بشیره دختر ثابت

بن نعمان بن حارث بن عبد رزاح بن ظفر، مادرش شَمِیلَة دختر حارث است و او همان ابیرق پسر عمرو بن حارثه بن هیشم بن ظفر است، او را ابونملة پسر معاذ بن زرارَة بن عمرو بن عدی بن حارث بن مُرّ بن ظفر به همسری گرفت، بشیره اسلام آورد و با پیامبر بیعت کرد.

عمیره دختر ثابت

خواهر پدر و مادری بشیره است. او هم مسلمان شده و با پیامبر (ص) بیعت کرده است.

عایشه دختر جزء

بن عمرو بن عامر بن عبد رزاح بن ظفر، او را ابومنذر یزید بن عامر بن حدیده بن عمرو بن سواد از خاندان سلمه که برادر قطبَة بن عامر از شرکت کنندگان در جنگ بدر است به همسری گرفت. عایشه برای ابومنذر پسری به نام منذر و پسر دیگری به نام عبدالرحمان آورد. عایشه دختر جزء اسلام آورد و با پیامبر (ص) بیعت کرد.

خُلَیدَة

دختر حباب بن جزء بن عمرو بن عامر بن عبد رزاح بن ظفر، مادرش دختر مدلج بن الیمان بن جابر عَجَبِیّی هم پیمان خاندان عبدالاشهل است، خلیده را عبدالله بن سعد بن معاذ بن نعمان بن امروالقیس بن زید بن عبدالاشهل به همسری گرفت و خلیده برای او فرزند نیاورد، او هم مسلمان شد و با پیامبر بیعت کرد.

ام حارث دختر حارث

بن عروة بن عبد رزاح بن ظفر، مادرش سهله دختر امروالقیس بن کعب بن عامر بن عدی بن مجدعة بن حارثه است. ام حارث اسلام آورد و با پیامبر (ص) بیعت کرد.

عیساء^۱

دختر حارث بن سواد بن هیشم بن ظفر، مادرش قلابه دختر صیفی بن عمرو بن زید بن جشم بن حارثه است. او را انس بن فضالة بن عدی بن حرام بن هیشم بن ظفر به همسری گرفت. عیساء برای او محمد بن انس را زاید و برای این محمد بیست و دو پسر و پنج دختر متولد شد، عیساء مسلمان شد و بیعت کرد.

حبیبة

او همان أم حبیب و دختر مُعْتَب بن عُبید بن سواد بن هیشم بن ظفر است. او را اسیر بن عروة بن سواد بن هیشم بن ظفر به همسری گرفت و حبیبه برای او ابو بردة را زاید. حبیبه هم مسلمان شد و با رسول خدا بیعت کرد.

شُمَیلة دختر حارث

حارث همان اُتیرق پسر عمرو بن حارثه بن هیشم بن ظفر است. مادرش اُثیله دختر عبدالمنذر بن زبیر بن زید بن امیه بن زید بن مالک بن عوف بن عمرو بن عوف از قبیله اوس است. اُثیله خواهر ابولبابه بن عبدالمنذر است، شُمیله را ثابت بن نعمان بن حارث بن عبدالرزاح بن ظفر به همسری گرفت که برای او خالد و بشیره را آورد. شُمیله مسلمان شد و با پیامبر (ص) بیعت کرد.

۱. به معنی سرخ و سپید یا گندم‌گون، لطفاً به لسان العرب مراجعه شود.

بُریده

دختر بشر بن حارث که همان ابیرق بن عمرو بن حارثه بن هیشم بن ظفر است. مادرش اُمیمه دختر عمرو بن عدی بن زید بن جشم بن حارثه است، بریده را نخست عباد بن نهیک بن اُساف بن عدی بن زید بن جشم بن حارثه به همسری گرفت و پس از او برادرش ابومعقل بن نهیک او را به همسری گرفت که برای او عبدالله را زایید، سپس ابوبرده بن اسیر بن عروة بن سواد بن هیشم بن ظفر او را به همسری گرفت و معتب را برای او آورد، بریده هم اسلام آورد و با پیامبر بیعت کرد.

اُم سماک دختر فضاله

بن عدی بن حرام بن هیشم بن ظفر، او خواهر انس و مونس دو پسر فضاله است و مادر هر سه سوده دختر سوید بن حرام بن هیشم بن ظفر است.
ام سماک مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

از بانوان خاندان عمرو بن عوف بن مالک بن اُوس

شموس

دختر ابو عامر راهب^۱ نام اصلی ابو عامر عبد عمرو بن صفی بن نعمان بن مالک بن امة بن ضبیعة بن زید بن مالک بن عوف بن عمرو بن عوف است. مادر شמוש عمیق دختر حارث از خاندان واقف است. شמוש را ثابت بن ابی اقلح به همسری گرفت، ابی اقلح همان قیس

۱. این مرد پیش از هجرت حضرت ختمی مرتبت به راهب مشهور بود و پس از هجرت به سبب مخالفت سخت با آن حضرت به فاسق مشهور شد. به ترجمه مغازی، ص ۱۶۹ و ۱۶۲ مراجعه شود.

بن عَصِیمَةُ بن مالک بن اُمّة بن ضبیعه است. شُموس برای ثابت پُسرِ به‌نام عاصم آورد و عاصم از شرکت‌کنندگان در جنگ بدر است و در جنگ رجیع شهید شد و پیکرش را زنبوران حمایت کردند.^۱ شُموس دختری هم به‌نام جمیله زایید که با پیامبر (ص) بیعت کرد. جمیله را عمر بن خطاب به همسری گرفت و برای او عاصم را آورد، شُموس دختر ابوعامر مسلمان شد و با پیامبر بیعت کرد.

حبیبه

دختر ابوعامر راهب، مادرش سلمی دختر عامر بن حذیفه بن عامر بن عمرو بن جَحْجَبَاء بن کَلْفَة از خاندان عمرو بن عوف است، حبیبه را زید بن خطاب بن نفیل عدوی، به همسری گرفت که برای او دختری به نام اسماء آورد، پس از زید سعد بن خیشمه او را به همسری گرفت که برای او پُسرِ به‌نام عبدالله آورد، حبیبه هم مسلمان شد و با رسول خدا بیعت کرد.

عُصَیمَةُ دختر ابواقلح^۲

نام اصلی ابواقلح قیس پسر عُصَیمَةُ بن مالک بن اُمّة بن ضُبَیْعه است، مادرش فارعه دختر صیفی بن نعمان بن مالک بن اُمّة بن ضبیعه است، او را عامر پسر ابوعامر راهب - فاسق - به همسری گرفت که از او نسلی باقی نیست. عُصَیمَةُ دختری ابی اقلح هم مسلمان شده و با پیامبر (ص) بیعت کرده است.

جمیله

دختر ثابت بن ابی اقلح که نام اصلی ابواقلح قیس پسر عَصِیمَةُ بن مالک بن اُمّة بن ضبیعه است. جمیله را نخست عمر بن خطاب به همسری گرفت که برای او عاصم پسر عمر را آورد

۱. برای آگاهی بیشتر در این باره به ترجمه مغازی، ص ۲۶۲ مراجعه فرمایید که به تفصیل توضیح داده است.

و سپس یزید بن جاریه بن عامر بن مجمع بن عطف بن ضبیعه او را به همسری گرفت که برای او عبدالرحمان پسر یزید را آورد، جمیله مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

شموس

دختر نعمان بن عامر بن مجمع بن عطف بن ضبیعه بن زید، مادرش سالمه دختر مطرف بن حارث بن زید بن عبید بن زید بن مالک بن عوف بن عمرو بن عوف است.
شموس را ابوسفیان پسر حارث بن قیس بن زید بن ضبیعه به همسری گرفت که برای او فرزند آورد، شמוש دختر نعمان هم مسلمان شده و با حضرت ختمی مرتبت بیعت کرده است.

تمیمه

دختر ابوسفیان بن حارث بن قیس بن زید بن ضبیعه بن زید، مادرش شמוש دختر نعمان بن عامر بن مجمع بن عطف بن ضبیعه است، او را عبدالله بن سهل بن عدی بن زید بن کعب بن عایشه از دودمان واقف قبیله اوس به همسری گرفت، تمیمه مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

لیلی

خواهر پدری تمیمه است، مادرش سلمی دختر عمرو بن یعمر بن عجرة از خاندان هذیل است، لیلی را معاذ بن عامر بن جاریه بن مجمع بن عطف بن ضبیعه به همسری گرفته است و گفته می شود که او را بُکَیر بن جاریه بن مجمع به همسری گرفته است، لیلی مسلمان شده و با پیامبر بیعت کرده است.

عائشة

عبدالله بن محمد بن عماره نام او را مریم گفته است، او خواهر پدر و مادری لیلی است، او را معاذ بن عامر بن جاریه بن مجمع به همسری گرفته است، عائشه مسلمان شده و بیعت کرده است.

لبابه

دختر ابولبابه بن عبدالمنذر بن رفاعه بن زبیر بن زید بن امیه بن زید بن مالک بن عوف بن عمرو، مادرش نسبیه دختر فضاله بن نعمان بن قیس بن عمرو بن زید بن امیه بن زید است. لبابه را زید بن خطاب بن نفیل به همسری گرفت که برای او فرزند آورد. زید بن خطاب در جنگ یمامه شهید شد و پس از او ابوسعید بن اوس بن معلی بن لوزان لبابه را به همسری گرفت که برای او هم فرزند آورد، لبابه مسلمان شده و با پیامبر (ص) بیعت کرده است.

نسبیه

دختر سماک بن نعمان بن قیس بن عمرو بن امیه بن زید، مادرش بشامه دختر عبدالله بن امیه بن عبید بن عمرو بن زید است. نسبیه را عثمان بن طلحه بن ابی طلحه از دودمان عبدالدار پسر قُصی به همسری گرفت که برای او فرزند آورد، سپس بجاد بن عثمان بن عامر بن مجمع بن عطف بن ضبیعه او را به همسری گرفت، نسبیه هم مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

أنیسَة

دختر ساعده بن عایش بن قیس بن نعمان بن زید بن امیه، او خواهر عَوْنِم بن ساعده از شاکت‌کنندگان در جنگ بدر است، مادرش عمه دختر سالم بن سلمه بن امیه بن زید بن

مالک است، انیسه را عمرو بن سراقه بن حارثه از خاندان عدی بن نجّار به همسری گرفته است، اُنَیْسَه مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

عُمَیْرَه

دختر عمیر بن ساعده بن عایش بن قیس بن نعمان بن زید بن اُمیه، مادرش امامه دختر بُکَیْر بن ثعلبه بن جُدَیْه بن عامر بن کعب بن مالک بن عَصْب بن جشم بن خزرج است، عمیره را عثمان بن عامر بن مجمع بن عَطّاف بن ضبیعه به همسری گرفته است. عمیره دختر عمرو هم مسلمان شده و بیعت کرده است.

حَفْصَة

او همان ام زرارۀ دختر حاطب بن عمرو بن عبید بن امیه بن زید و خواهر حارث و ثعلبه پسران حاطب است که ثعلبه از شرکت کنندگان در جنگ بدر بوده است و مادرشان امامه دختر صامت بن خالد بن عطیه بن حوط بن حبیب بن عمرو بن عوف است. حفصه مسلمان شده و با پیامبر (ص) بیعت کرده است.

سَعِیْدَة

دختر بشیر بن عبید بن عمرو بن عبید بن امیه بن زید، مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

عَمِیْرَة

دختر کلثوم بن هدم بن امروالقیس بن حارث بن زید بن عبید بن زید بن مالک بن عوف بن عمرو بن عوف، او را عتبه پسر عُویم بن ساعده بن عایش بن قیس بن نعمان بن زید بن اُمیه به همسری گرفته است. عمیره مسلمان شده و با پیامبر (ص) بیعت کرده است.

عمیره

او همان عمرة دختر عبید بن مطروف بن حارث بن زید بن عبید بن زید است، او را ثعلبة بن سنان بن عامر بن عدی بن امیه بن بیاضه به همسری گرفت که برای او لبید و عمره را زایید، عمیره مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

از بانوان خاندان عبید بن زید بن مالک بن عوف

ثبیته دختر یعار

او همسر ابو حذیفه پسر عتبة بن ربیعہ است و هموست که سالم را که برده بود آزاد کرد و ابو حذیفه او را به پسری گرفت، محمد بن عمر واقدی نوشته است که ثبیته مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

خواهرش سلمیٰ دختر یعار

واقدی متذکر شده است که سلمی هم مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

نوار

دختر حارث بن قیس بن هیشه بن حارث بن امیه بن معاویه بن مالک بن عوف بن عمرو بن عوف، او را قیظی بن عمرو بن زید بن چشم بن حارثه به همسری گرفت و نوار برای او فرزند آورد، نوار مسلمان شده و بیعت کرده است.

کبشه

دختر حاطب بن قیس بن هیشه بن حارث بن اُمیة بن معاویة بن مالک، او را ابونملة بن معاذ بن زرارہ ظفري به همسری گرفت و کبشه برای او فرزند آورد، سپس بشیر بن اُمیة بن عامر بن جشم بن حارثه از قبیله اوس او را به همسری گرفت و برای او هم فرزند آورد، کبشه هم مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

اُمّ ثابت

دختر جبر بن عتیک بن قیس بن هیشه بن حارث بن امیة بن معاویة، مادرش هَضْبَة دختر عمرو بن مالک بن سُبیع است، او را عتیک بن حارث بن عتیک بن قیس بن هیشه بن حارث بن امیة بن معاویة به همسری گرفت، ام ثابت مسلمان شد و با پیامبر بیعت کرد.

عمیره

دختر محمد بن عقبه بن اُحیحة بن جُلاح بن حریش بن جَحْجَبَاء بن کلفة بن عمرو بن عوف است، مادرش از خاندان ابوفروه قبیله هذیل است، او خواهر مُنذر بن محمد بن عقبه است که از شرکت کنندگان جنگ بدر است، عمیره را عبید بن ناقد بن صُهیبة بن اَصْرَم بن جَحْجَبَاء بن کلفة به همسری گرفت و عمیره برای او فضالة بن عبید را زایید، عمیره هم مسلمان شده و با پیامبر (ص) بیعت کرده است.

نُسَیبة

دختر نیار بن حارث بن بلال بن اُحیحة بن جُلاح است. او را عقبه پسر عتودة بن عقبه بن اُحیحة بن جُلاح به همسری گرفت، نسبه هم مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

سُمیة

دختر معبد بن بشیر بن سهل بن اُحیحة بن جُلّاح، او را عبدالله بن ابی احمد به همسری گرفت، سمیه هم مسلمان شده و بیعت کرده است.

مُطیعه

دختر نعمان بن مالک بن حذیفة بن عامر بن عمرو بن جحجباء، او را جزء بن مالک بن عامر بن حذیفة به همسری گرفته است و مطیعه برای او فرزند آورده است. نام اصلی او عاصیه بوده است و پیامبر او را مطیعه نام نهاده‌اند، او مسلمان شده و با پیامبر (ص) بیعت کرده است.

فُرَیعة

که نامش را قریبة هم گفته‌اند دختر قیس بن عمیر بن لوزان بن ثعلبة بن حارث بن مجدعة بن عمرو بن جُشم است و این جشم همان است که به او بَخْرَج هم می‌گفته‌اند و پسر حنش بن عوف بن عمرو بن عوف بوده است. مادر فریعه کبشه دختر عمرو بن جشم بن وائل بن زید بن قیس بن عامر بن مرة بن مالک بن اوس و از تیره جعادره^۱ است، او را ابواحمد پسر جحش بن رثاب اسدی به همسری گرفت که برای او عبدالله بن ابی احمد را زاید، فریعه هم مسلمان شده و بیعت کرده است.

حُبّة

دختر جبیر بن نعمان بن امیه بن امروالقیس که این مرد همان بُرکّ بن ثعلبة بن عمرو بن عوف است. مادرش از خاندان عبدالله بن غطفان و جنه خواهر پدر و مادری عبدالله و خوات

۱. نام تیره بزرگی از قبیله اوس است، و به گفته محمد بن سعد در یکی دو صفحه پس از این در شمار شاخه عبدالاشهل قبیله اوس شمرده می‌شده‌اند، و به منتهی‌الارب مراجعه فرمایید.

پسران جُبیر است که هر دو از شرکت‌کنندگان در جنگ بدر بوده‌اند، جنه مسلمان شده و با پیامبر بیعت کرده است.

أم جمیل

دختر جُلّاس بن سُویّد است که شاعر بوده^۱ و پسر خالد بن عطیة بن حوط بن حبیب بن عمرو بن عوف است، ام جمیل را سالم بن عتبّة بن سالم بن سلمة بن امیة بن زید از خاندان عمرو به همسری گرفته است. ام جمیل هم مسلمان شده و با پیامبر (ص) بیعت کرده است.

از بانوان خاندان خَطْمَة بن جشم بن مالک بن اَوْس

هند

دختر اوس بن عدی بن امیة بن عامر بن خطمة، که نام اصلی خطمة عبدالله و پسر جُشم بن مالک بن اوس است.

مادر هند لیلی دختر عبید بن امیة بن عامر بن خطمة است، هند را عمرو بن ثابت بن کلفة بن ثعلبة بن عمرو بن عوف بن مالک بن اوس به همسری گرفته است و هند برای او ابو حنّة را زاییده که از شرکت‌کنندگان جنگ بدر است، سپس هند را خیشمة بن حارث بن مالک بن کعب بن نَحّاط از خاندان سلم بن امرؤ القیس بن مالک بن اوس به همسری گرفت و هند برای او سعد بن خیشمة را زایید که سعد نقیب و سرپرست خاندان عمرو بن عوف است و در جنگ بدر شرکت کرده و شهید شده است. هند دختر اوس مسلمان شده و با پیامبر (ص) بیعت کرده است.

۱. نامی از این مرد در معجم مرزبانی و الشعر والشعراء ابن قتیبہ و الاعلام زرکلی نیامده است و نباید او را با سُوید بن صامت و سُوید بن ابی کاهل اشتباه کرد.

کَبْشَة

دختر اوس خواهر پدر و مادری هند است، او را ثابت بن فاکه بن ثعلبة بن ساعدة بن عامر بن غیان بن عامر بن خَطْمَه به همسری گرفته است و کَبْشَة برای او خزیمه بن ثابت ذوالشهادتین و دیگر فرزندان ثابت را زاییده است. سپس مسعود بن عامر بن عدی بن جشم بن مجدعه بن جشم بن حارثه او را به همسری گرفت و برای او دختری به نام وقصاء آورد که او هم از بیعت کنندگان بوده است، کَبْشَة دختر اوس هم مسلمان شده و با رسول خدا (ص) بیعت کرده است.

لیلی

دختر اوس، خواهر پدری و مادری هند است. او را حارث بن غیاث بن رزاح خطمی به همسری گرفت و همه فرزندان او را برای او زایید، لیلی هم مسلمان شده و با پیامبر بیعت کرده است.

سُعدی

دختر اوس که او هم خواهر پدری و مادری هند است، او را صامت بن عدی بن قیس بن زید بن مالک اَعْرَ که از خاندان بلحارث بوده به همسری گرفته است و سُعدی برای او سُوید پسر صامت را زاییده است، سپس سهل بن حارث بن جُعْدَة از خاندان واقف او را به همسری گرفت که برای او نیز فرزند آورد، سُعدی مسلمان شده و با پیامبر بیعت کرده است.

صفیه

دختر ثابت بن فاکه بن ثعلبة بن ساعدة بن عامر بن غیان بن عامر بن خطمه مادرش کَبْشَة دختر اوس بن عدی بن امیه خطمی است که از بانوان بیعت کننده بوده است، صفیه را عبدالرحمان

بن اوس بن عمرو خَطْمی به همسری گرفته است، صفیه مسلمان شده و با حضرت ختمی مرتبت بیعت کرده است، او خواهر پدر و مادری خزیمه بن ثابت ذوالشهادتین است.

مُنَکَکَ

دختر ثابت خواهر پدر و مادری ثابت و صفیه است، او را شَتِیم بن زید بن جُمَحَة بن حریش بن لوزان بن خطمه به همسری گرفته است، ملیکه مسلمان شده و با پیامبر بیعت کرده است.

رِفَاعَة

که همان ام قاسم دختر ثابت و خواهر پدر و مادری خزیمه است، او را محمود بن وَخُوح بن اسلت به همسری گرفته است. رفاعه مسلمان شده و بیعت کرده است.

رَائِعَة

که همان حسنه دختر ثابت و خواهر تنی خزیمه است، رائعه هم مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

عُمَارَة

دختر حُبَاشَة بن جُوَیبر بن عبید بن غیان بن عامر بن خطمه، مادرش لیلی دختر صُحْبَه و از قبیله اشجع است، مسلمان شده و با پیامبر (ص) بیعت کرده است.

عُمَیْرَة

او همان ام قُھَیْد و دختر حباشه و خواهر پدری و مادری عماره است. او را اوس بن عمرو بن

عبید به همسری گرفته و عمیره برای او فرزند آورده است، عمیره هم مسلمان شده و با پیامبر بیعت کرده است.

اُنَیْسَة

دختر رُقیم بن حارث بن عبید بن لوزان بن خطمه، مادرش سلمی دختر عمرو بن غیاث بن رزاح است، او را وَخَوْح پسر ثابت بن فاکه خطمی به همسری گرفته است. انیسه هم مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

نُسیبَة

دختر ابوطلحه است، نام اصلی ابوطلحه ثابت و پسر عصیمة بن زید بن مخلد بن حارثة بن عمرو بن لوزان بن خطمه است، مادر نسیبة ام طلحه دختر مخلد بن زید بن مخلد خطمی است، نسیبه را عُمیر قاری بن عدی به همسری گرفت و نسیبه برای او فرزند آورد. نسیبه هم مسلمان شده و با پیامبر (ص) بیعت کرده است.

**از تیره جعادرة که فرزندان سعید بن مُرة بن مالک بن اوس هستند
و در شمار اعقاب عبدالاشهل به شمار می آیند**

سَلْمَى

دختر زید بن تیم بن امیة بن بیاضة بن خفاف بن سعید بن مُرة بن مالک و از قبیلة اوس است. مادرش رحاله دختر منذر بن جموح بن زید بن حرام بن کعب بن غنم بن کعب بن سلمه و از قبیلة خزرج است. سلمی را عمرو بن عباد بن عمرو بن سواد بن غنم بن کعب بن سلمه از قبیلة خزرج به همسری گرفت. سلمی هم مسلمان شده و با حضرت ختمی مرتبت بیعت کرده است.

از بانوان خاندان سلم پسر امرؤالقیس بن مرة بن مالک بن اوس

خَيْرَة

دختر ابوامیه بن حارث بن مالک بن کعب بن حنّاط که نام این مرد را به صورت نَحَاط هم نقل کرده‌اند و او پسر کعب بن حارثة بن غنم بن سلم است.
خیره را مکنف پسر محیصة بن مسعود بن کعب بن عامر بن عدی بن مجدعة بن حارثة بن حارث به همسری گرفت. خبره مسلمان شده و با پیامبر (ص) بیعت کرده است.
اینان که بر شمر دیم زنان بیعت‌کننده قبیله اوس هستند.^۱

از بانوان دودمان خُزرج بن حارثة بن ثعلبة بن عمرو بن عامر، که با رسول خدا (ص) بیعت کرده‌اند

از بانوان خاندان حارث بن خُزرج

مَحَبَّة

دختر ربیع بن عمرو بن ابوزهیر بن مالک بن امرؤالقیس بن مالک اَعْرَب بن ثعلبة بن کعب بن خُزرج بن حارث، مادرش هُزَیله دختر عتبة بن عمرو بن خدیج بن عامر بن جُشم بن حارث

۱. ملاحظه می‌فرمایید که این‌ها بانوانی هستند که بیعت کرده‌اند، در این صورت گروه بسیاری هم از بانوان قبیله اوس مسلمان شده‌اند و بیعت نکرده‌اند.

بن خزر ج است، محبة^۱ خواهر پدری و مادری سعد بن ربیع است که از نقیبان انصار و از شرکت کنندگان جنگ بدر است.^۲

محبة را ابودرداء عامر بن زید بن قیس بن عایشه بن امیه بن مالک بن عدی بن کعب بن خزر ج به همسری گرفت و محبة برای او بلال را آورد، محبة مسلمان شده و با پیامبر (ص) بیعت کرده است.

جمیلة

دختر سعد بن ربیع بن عمرو بن ابی زهیر بن مالک بن امرؤ القیس، مادرش عمرة دختر حزم بن زید بن لوزان از خاندان مالک بن نجار است، سعد بن ربیع فرزندی جز همین دختر نداشته است، جمیله را زید بن ثابت بن ضحاک بن زید بن لوزان بن عمرو بن عبدعوف بن غنم بن مالک بن نجار به همسری گرفت و جمیله برای او سعد و خارجه و یحیی و اسماعیل و سلیمان و دو دختر به نامهای ام عثمان و أم زید آورد، جمیله را با کنیه ام سعد فرامی خواندند.

محمد بن عمر واقدی ما را خبر داد و گفت از عبدالرحمان بن ابی زناد شنیدم که می گفت * ام سعد دختر سعد بن ربیع که مادر خارجه بن زید است می گفت به روز جنگ خندق دختری دوساله بودم و پس از اینکه بزرگ شدم مادرم از وضع مسلمانان در خندق آگاهم ساخت، و این موضوع نشان دهنده میزان سن اوست، هنگامی که پدرش سعد بن ربیع در جنگ أحد شهید شد مادر جمیله به او باردار بود، محمد بن عمر واقدی جمیله را با همه کم سن و سالی او از بیعت کنندگان با پیامبر (ص) شمرده است.

محمد بن عمر واقدی، از گفته عبدالرحمان بن ابی زناد ما را خبر داد که می گفته است * ابراهیم بن یحیی بن زید بن ثابت می گفت از أم سعد دختر سعد بن ربیع شنیدم می گفت به روزگار خلافت عمر بن خطاب علی پسر زید بن ثابت پیش من آمد و گفت اگر می خواهی درباره میراث خودت از پدرت گفتگو کنی هم اکنون گفتگو کن که امیر مؤمنان عمر اینک

۱. شاید در فارسی بهتر باشد به صورت محبت نوشته شود و به هر حال چه نام زیبایی است.

۲. سعد بن ربیع از اصحاب محترم و مورد عنایت حضرت ختمی مرتبت بوده است که در جنگ أحد پس از دلاوری چشم گم به شرف شهادت رسید، شرح حالش در همین کتاب به تفصیل آمده است.

کسانی را که به هنگام مرگ پدرشان هنوز متولد نشده و در شکم مادر بوده‌اند وارث می‌شمرده، گوید هنگام شهادت سعد بن ربیع در جنگ اُحد ام سعد در شکم مادرش بوده است.

حَبِیْبَةُ

دختر خارجه بن زید بن ابی زُهریر بن مالک بن امروالقیس بن مالک اَعْرَ، مادرش هُزَیله دختر عتبه بن عمرو بن خدیج بن عمر بن جشم است او خواهر مادری سعد بن ربیع بن ابی زهریر است، حبیبیه را نخست ابوبکر صدیق به همسری گرفت که برای او ام کلثوم را آورد، سپس خبیب بن اساف بن عتبه بن عمر پس از مرگ ابوبکر حبیبیه را به همسری گرفت، حبیبیه مسلمان شده و با رسول خدا(ص) بیعت کرده است.

زَیْنَب

دختر قیس بن شماس بن مالک بن امروالقیس بن مالک اَعْرَ، مادرش خوله دختر عمرو بن قیس بن امروالقیس از خاندان حارث بن خزرج است. او خواهر پدری ثابت بن قیس بن شماس است که خطیب حضرت پیامبر(ص) بوده است، زینب را خبیب بن اساف بن عتبه بن عمرو بن خدیج به همسری گرفته است که اُنَیسه را برای او زاییده است، زینب مسلمان شده و بیعت کرده است.

أُمُّ ثَابِت

دختر قیس، خواهر تنی زینب و خواهر پدری ثابت بن قیس است، ام ثابت را ثابت پسر سفیان بن عدی بن عمرو بن امروالقیس به همسری گرفت که سماک را برای او آورد، ام ثابت مسلمان شده و با پیامبر(ص) بیعت کرده است.

عمرة

دختر رواحه بن ثعلبة بن امروالقیس بن عمرو بن مالک اَعْرَ، مادرش کبشة دختر واقد بن عمرو بن عامر بن زید منات بن مالک بن ثعلبة بن کعب بن خزرج است، عمره خواهر پدری و مادری عبدالله بن رواحه بن ثعلبة از شرکت کنندگان در جنگ بدر است.^۱ عمره دختر رواحه را بشیر بن سعد بن ثعلبة بن جلاس بن زید بن مالک به همسری گرفت که برای او نعمان بن بشیر را آورد، عمرو بن عامر بن زید منات به ابن اطنابه معروف بوده است. عمره مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

لیلی

دختر سماک بن ثابت بن سفیان بن عدی بن عمرو بن امروالقیس بن مالک اَعْرَ. محمد بن عمر واقدی گفته است که او مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است ولی کس دیگری جز او این موضوع را متذکر نشده است.

اُمّ ایوب

دختر قیس بن سعد بن قیس بن عمرو بن امروالقیس بن مالک اَعْرَ، او را هم محمد بن عمر واقدی از کسانی می داند که مسلمان شده و بیعت کرده است و جز او کس دیگری نگفته است.

مَندوس

که نامش را به صورت سدوس هم گفته اند دختر خلّاد بن شَویِد بن ثعلبة بن عمرو بن حارثة

۱. از شاعران مشهور و اصحاب محترم رسول خدا که در جنگ موته شهید شده است.

بن عمرو القیس بن مالک اَعْرَ، او را هم واقدی از کسانی می‌شمرد که مسلمان شده و بیعت کرده است و کسی جز او این را متذکر نشده است.

أُمَيَّة

که نامش را اُیَّه هم گفته‌اند دختر بشیر بن سعد بن ثعلبة بن جُلاس بن زید بن مالک اَعْرَ، مادرش عمر دختر رواحة بن ثعلبة بن عمرو القیس است، او خواهر پدری و مادری نعمان بن بشیر است، امیمه مسلمان شده و با رسول خدا (ص) بیعت کرده است.

هَزِيلَة

دختر ثابت بن ثعلبة بن جلاس بن زید بن مالک اغر، او را نخست حارث بن ثابت بن حارثة بن ثعلبة بن جلاس به همسری گرفت و سپس ابو مسعود عقبه بن عمرو بن ثعلبة بن اسيرة بن عسيرة بن عطية بن جداره با او ازدواج کرد و سپس عبدالرحمان بن ساعدة بن اشیم بن جشم بن قیس بن عمرو بن عمرو القیس بن مالک از خاندان بلحارث با او ازدواج کرد، هزيلة مسلمان شده و با پیامبر (ص) بیعت کرده است.

أُنَيْسَة

که نامش را نُفَيْسَة هم گفته‌اند دختر ثعلبة بن زید بن قیس بن نعمان بن مالک اَعْرَ است، مادرش اُنَيْسَة دختر واقد بن عمرو بن اطنابه است، او را سائب پسر خلاد بن سوید به همسری گرفته است، انیسه دختر ثعلبه مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

كَبْشَة

دختر واقد بن عمرو بن عامر بن زید بن مالک اغر بن ثعلبة بن کعب بن خزرج بن حارث بن

خزرج، عمرو بن عامر همان ابن اطنابه شاعر است.^۱ مادر کبشه هند دختر رُهم بن طریف از قبیله طی است. کبشه دختر واقد را رواحه پسر ثعلبه بن امروالقیس بن عمرو بن امروالقیس بن مالک اَعَزَّ به همسری گرفت که برای او عبدالله بن رواحه و خواهرش عمره را که مادر نعمان بن بشیر است زاید.^۲ عبدالله بن رواحه از شرکت کنندگان در جنگ بدر است، سپس قیس بن شماس بن مالک بن امروالقیس کبشه را به همسری گرفت که برای او ثابت بن قیس را زاید، کبشه مسلمان شده و با پیامبر (ص) بیعت کرده است.

هَزِيلَة

دختر عتبه بن عمرو بن خدیج بن عامر بن جشم بن حارث بن خزرج، مادرش امیمة دختر سُحَیم بن اسود بن حرام از خاندان مالک بن نجار است. هزيلة را ربیع بن عمرو بن ابوزهیر به همسری گرفت که برای او سعد بن ربیع را زاید. سپس خارجه بن زید بن ابوزهیر او را به همسری گرفت که برای او زید را آورد و زید که به روزگار عثمان بن عفان درگذشت پس از مرگ خود سخن گفت.^۳ هزيلة مسلمان شد و با پیامبر بیعت کرد.

اُنَيْسَة

دختر خُبیب بن یساف بن عتبه بن عمرو بن خدیج بن عامر بن جشم بن حارث بن خزرج، مادرش زینب دختر قیس بن شماس بن مالک بن امروالقیس است. او را زید بن خارجه بن زید بن ابوزهیر به همسری گرفت که برای او عبدالله و محمد و دختری به نام ام کلثوم آورد، انیسه مسلمان شد و با پیامبر (ص) بیعت کرد و همراه آن حضرت حج گزارد.

۱. از شاعران نامور دوره جاهلی و مقیم مدینه و از اشراف قبیله خزرج بوده است. حسان بن ثابت او را شاعرترین شاعران می دانسته است. اشعار او در بسیاری از منابع قدیمی مانند عیون الاخبار ابن قتیبه آمده است، به معجم الشعراء مرزبانی، ص ۸، چاپ عبدالستار احمد فراج، ۱۳۷۹ ق، قاهره مراجعه فرمایید.

۲. ملاحظه می فرمایید که شرح حال دخترش عمره در دو صفحه پیش آمده است. یعنی در تنظیم طبقات تاریخ زندگی افراد مطرح نیست.

۳. برای آگاهی بیشتر در این باره و بررسی اسناد آن که خالی از سستی نیست به استیعاب ابن عبدالبر در حاشیه الاصابه ابن

ابو عامر عبدالملک بن عمرو عقدی و ابوالولید هشام طیالسی هر دو از گفته شعبه از خبیب بن عبدالرحمان از گفته عمه‌اش انیسه که همراه رسول خدا (ص) حج گزارده است ما را خبر دادند که می‌گفته است به روزگار خلافت عمر بن خطاب مردان درحالی که ردهای خود را - برای جلوگیری از گرمای آفتاب - بر سر خود انداخته بودند در سایه دیوارها می‌آمدند و پس از شرکت در نماز جمعه خواب نیمروزی می‌کردند.

ابوداود سلیمان طیالسی و ابولید هشام هر دو از گفته شعبه از خبیب بن عبدالرحمان ما را خبر دادند که می‌گفته است * از عمه‌ام انیسه شنیدم که می‌گفت پیامبر (ص) دو مؤذن داشت، بلال و ابن ام مکتوم و فاصله میان اذان آن دو همان اندازه بود که یکی از بام پایین می‌آمد و دیگری بالا می‌رفت، ما از مؤذن دوم می‌خواستیم اندکی درنگ کند و می‌گفتیم برجای باش تا سحری بخوریم.

ابوداود سلیمان طیالسی از شعبه از خبیب بن عبدالرحمان ما را خبر داد که می‌گفته است * از عمه‌ام انیسه شنیدم می‌گفت دختران قبیله هرگاه با گوسپندان خود از کنار ابوبکر صدیق می‌گذشتند یا پیش او می‌رفتند به آنان می‌گفت آیا دوست دارید برای شما شیر بدوشم دوشیدن ابن عفرأ؟

أم زید

دختر سکن بن عبّنه بن عمرو بن خدیج بن عامر بن جشم بن حارث بن خزرج، او را سراقه بن کعب بن عبدالعزی بن غزیه از خاندان مالک بن نجار به همسری گرفت که برای او زید را زایید. أم زید مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

قریبه

دختر زید بن عبد ربه بن زید بن حارث بن خزرج، او خواهر عبدالله بن زید است که از شرکت‌کنندگان در جنگ بدر بوده و هموست که در خواب چگونگی اذان گفتن را دیده است، محمد بن عمر واقدی متذکر شده است که قریبه مسلمان شده و با پیامبر بیعت کرده است.

کبشه

دختر ثابت بن حارثة بن ثعلبة بن جلاس بن امیه بن جدارة بن عوف بن حارث بن خزرج، مادرش سلامه دختر حسن بن عبدالله بن وهب بن بشیر بن نصر بن صبح بن مالک بن غطریف بن عبد بن سعد است، کبشه مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

معاذة

دختر عبدالله بن عمرو بن بُزین بن قیس بن عدی بن امیه بن جدارة، محمد بن عمر واقدی گفته است که معاذة مسلمان شده و بیعت کرده است.

ام حکم

نامش را أم حکیم هم گفته‌اند، او دختر عبدالرحمان بن مسعود بن ثعلبة بن اسیره بن عسیره بن عطیة بن جداره بوده است، او را ابو مسعود عقبه بن عمرو بن ثعلبه بن اسیره بن عسیره بن عطیة بن جداره به همسری گرفته است، ام حکم مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

نائله

دختر ربیع بن قیس بن عامر بن عباد بن أبَجَر، این أَبَجَر همان خدره پسر عوف بن حارث بن خزرج است، مادرش فاطمه دختر عمرو بن عطیة بن خنساء بن مبدول بن عمرو بن غنم بن مازن بن نجّار است، نائله خواهر پدري و مادري عبدالله بن ربیع است که از شرکت کنندگان در بیعت عقبه و جنگ بدر است، نائله را اوس بن خالد بن قرط بن قیس بن وهب بن کعب بن معاویة بن مالک بن نجّار به همسری گرفت. نائله مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

فُرَیْعَة

دختر مالک بن سنان بن ثعلبة بن عبید بن أبَجَر که این أبَجَر همان خدره است، فریعه خواهر پدری و مادری ابوسعید خدری است و نام اصلی ابوسعید سعد و پسر مالک است. مادرشان اُنَیْسَة دختر ابو خارجه است و این ابو خارجه همان عمرو بن قیس بن مالک بن عدی بن عامر بن غنم بن عدی بن نجَّار است. قتادة بن نعمان بن زید بن عامر بن سواد بن ظفر برادر مادری فریعه و ابوسعید خدری است. فریعه را سهل پسر رافع بن بشیر بن عمرو بن حارث بن کعب بن زید بن حارث بن خزرج به همسری گرفت و سپس سهل پسر بشیر بن عنبسة بن زید بن عامر بن سواد بن ظفر او را به همسری گرفت فُرَیْعَة مسلمان شده و با پیامبر (ص) بیعت کرده است.

عبدالله بن ثُمَیْر از یحیی بن سعید، از سعد بن اسحاق بن کعب بن عجرة از گفته عمه خویش زینب دختر کعب ما را خبر داد که می گفته است * از فریعه دختر مالک شنیده است که می گفته است همسرش در راه مدینه و در منطقه یی که طرف القدوم^۱ نام داشته کشته شده است. فریعه این موضوع را به پیامبر (ص) گفته است و می خواسته است که از خانه شوهر خود به خانه خویشاوندان خویش برود و می گفته است که رسول خدا (ص) نخست به او اجازه داده اند ولی همینکه می خواسته است برود او را فراخوانده و فرموده اند «تا هنگامی که عدهات به سر آید در همین خانه خود درنگ کن».

یعقوب بن ابراهیم بن سعد از پدرش از صالح بن کیسان از ابن شهاب برای ما نقل کرد که می گفته است * مرا خبر رسیده که سعد بن اسحاق بن کعب بن عجرة می گفته است عمه ام زینب دختر کعب بن عجرة از گفته فریعه دختر مالک و خواهر ابوسعید خدری که ابوسعید داماد کعب بن عجرة هم بوده است نقل می کرد که فریعه می گفته است همسر مردی از خاندان حارث بن خزرج بودم و او به جستجوی تنی چند از بردگانش که گریخته بودند پرداخت و در منطقه قدوم به آنان رسید و ایشان شوهرم را کشتند. فریعه به حضور حضرت ختمی مرتبت رفت و به عرض رساند که شوهرش کشته شده و هیچ چیزی برای نفقه او و

۱. یاقوت حموی در معجم البلدان ذیل کلمه طرف از این موضع هم نام برده است و گفته است قدوم گردنه یی در منطقه سراه بوده است. به ج ۶، ص ۴۳، چاپ مصر ۱۹۰۶ میلادی مراجعه شود.

مسکني برای فرزندانش برجای نهاده است، فریعه از آن حضرت اجازه گرفته است که به خانه خود و پیش برادرانش برود، رسول خدا نخست به او اجازه فرمودند، فریعه می‌گوید ولی هنوز در حجره بودم یا از آن پای بیرون نهاده بودم که رسول خدا دوباره مرا فراخواندند و فرمودند داستان خود را دوباره بگو و چون گفتم فرمودند از همان خانه که خبر مرگ شوهرت به تو رسیده است بیرون میا تا هنگامی که مدت عدهات سپری شود، و من چهارمه و ده‌روز مدت عدهام را در همان خانه گذراندم. فریعه می‌افزوده است که به روزگار حکومت عثمان از او هم چنین مسئله‌یی را پرسیدند، موضوع مرا به عثمان گفته بودند، عثمان مرا خواست من پیش او که میان گروهی از مردم بود رفتم او از داستان من و آنچه پیامبر فرموده بودند پرسید که او را آگاه ساختم، عثمان به زنی که شوهرش مرده بود پیام داد که تا مدت عدهاش سپری نشده است خانه را ترک نکند.

احمد بن عبدالله بن یونس، از زُهیر از سعد بن اسحاق بن کعب بن عجرة ما را خبر داد که از گفته عمه‌اش که همسر ابوسعید خدری بوده است از گفته فریعه دختر مالک و خواهر ابوسعید خدری نقل می‌کرده که می‌گفته است * به روزگار زندگی رسول خدا شوهرش به جستجوی تنی چند از بردگانش رفته و در ناحیه قدوم به آنان رسیده است و ایشان او را کشته‌اند، می‌گفته است چون این خبر به من رسید به محضر پیامبر (ص) رفتم و گفتم ای رسول خدا خبر مرگ شوهرم رسیده است و من در یکی از خانه‌های دورافتاده انصار زندگی می‌کنم و شوهرم برای من نه مالی به میراث باقی نهاده و خانه و هزینه هم برجای نهاده است، اگر شما مصلحت بدانید دوست می‌دارم پیش خانواده‌ام و برادرانم بروم که برای من بهتر است، رسول خدا به او فرمود اگر خودش دوست می‌دارد به خانه برادرانش برود، گوید فریعه درحالی که از این موافقت شاد و خوشحال بود برخاست و همینکه به حجره یا مسجد رسید پیامبر (ص) او را دوباره فراخواند یا دستور داد او را فراخوانند و چون باز آمد فرمودند داستان خود را دوباره بگو و چون آن را بازگفت، پیامبر فرمودند تا عدهات سپری نشده است در همان خانه که خبر مرگ شوهرت به تو رسیده است مقیم باش، و فریعه همانجا چهار ماه و ده روز عده خود را سپری ساخت.

معن بن عیسی از مالک بن انس از سعد بن اسحاق بن کعب بن عجرة ما را خبر داد که می‌گفته است * فریعه دختر مالک که خواهر ابوسعید خدری است او را خبر داده است که چون شوهرش به جستجوی تنی چند از بردگان گریخته‌اش پرداخته و در ناحیه قدوم به آنان

رسیده و ایشان او را کشته‌اند به حضور رسول خدا رفته و گفته است چون شوهرم مرا در خانه‌یی که ملک او باشد مسکن نداده و هزینه‌یی هم برای من برجا نگذاشته است اجازه فرمایید که پیش اقوام خود برگردم. گوید پیامبر فرمود آری - کار خوبی است - و من از محضر ایشان بیرون آمدم و چون به حجره یا میان مسجد رسیدم مرا فراخواندند یا دستور دادند مرا فراخوانند و چون به حضورشان برگشتم فرمودند چگونه گفتی؟ داستان و وضع شوهرم را دوباره گفتم، پیامبر (ص) فرمودند «تا هنگامی که عده‌ات سپری شود در همین خانه خود بنشین» و من در همان خانه چهارماه و ده روز عده نگه داشتم، فریعه می‌گفته است به روزگار عثمان بن عفان او به من پیام داد که پیش او بروم، رفتم و از این موضوع پرسید و چون او را آگاه کردم از همان حکم پیروی و همانگونه قضاوت کرد.^۱

رباب

دختر حارثه بن سنان بن عبید بن ابجر، که این ابجر همان خدره است، رباب را کُتیب بن یساف بن عتبة بن عمرو بن خدیج بن عامر بن جشم بن حارث به همسری گرفت، رباب مسلمان شد و با پیامبر (ص) بیعت کرد.

زُبَیغ

دختر حارثه بن سنان بن عبید بن ابجر، واقدی می‌گوید او مسلمان شده و با پیامبر بیعت کرده است.

خُلَیْدَة

دختر ثابت بن سنان بن عبید بن ابجر، او را کعب پسر عمرو بن اطنابه به همسری گرفت. پس از او عبدالله بن انس بن سکن بن عتبة بن یساف بن عتبة بن عمرو بن خدیج بن عامر بن جشم بن حارث او را به همسری گرفت، خلیده مسلمان شد و با رسول خدا بیعت کرد.

۱. ملاحظه می‌کنید که از لحاظ اهمیت حفظ حقوق بانوان با چند سند این موضوع را آورده است.

ام ثابت

دختر ثابت بن سنان بن عبید بن ابجر، واقدی گفته است که او مسلمان شده و با رسول خدا (ص) بیعت کرده است.

کبشه

دختر رافع بن معاویه بن عبید بن ابجر که این ابجر همان خدره است، مادرش ام ربیع دختر مالک بن عامر بن فهیره بن بیاضه است. کبشه را معاذ بن نعمان بن امروالقیس بن زید بن عبدالاشهل به همسری گرفت و کبشه برای او سعد و عمرو و ایاس و اوس پسران معاذ و عقب و ام حزام دختران معاذ را زاید. کبشه مسلمان شد و با پیامبر (ص) بیعت کرد و پس از مرگ پسرش سعد بن معاذ درگذشت.

سعاد

خواهر پدری و مادری کبشه است. او را زرارة بن عدس بن عبید بن ثعلبة بن غنم بن مالک بن نجار به همسری گرفت. سعاد برای او ابوامامه اسعد بن زرارة را که نقیب دودمان نجار بوده است و سعد و مسعود و رؤیبه و فریعه دیگر فرزندان زرارة بن عدس را زاید. سعاد دختر رافع مسلمان شد و با رسول خدا بیعت کرد.

ام حباب

نام اصلی او فریعه و دختر حباب بن رافع بن معاویه بن عبید بن ابجر است. او را مسعود بن خلدة بن عامر بن زریق بن عامر بن خزرج به همسری گرفت که برای او فرزند آورد و سپس مری بن سماک بن عتیک بن امروالقیس بن زید بن عبدالاشهل او را به همسری گرفت. ام حباب هم مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

عَقْرَب

دختر سکن بن رافع بن معاویه بن عبید بن ابجر، او را ثابت بن صهیب بن کرز بن عبد منات بن عمرو بن غیان بن ثعلبة بن طریف بن خزرج بن ساعده به همسری گرفت. عقرب مسلمان شد و با رسول خدا بیعت کرد.

از دودمان ساعده بن کعب بن خزرج

مَندوس

دختر عمرو بن خنیس بن لوزان بن عبدود بن زید بن ثعلبة بن خزرج بن ساعده. مادرش هند دختر منذر بن جموح بن زید بن حرام بن کعب بن غنم بن کعب بن سلمه است. مندوس خواهر تنی منذر بن عمرو است که از نقیبان انصار و شرکت کنندگان در بیعت عقبه و جنگ بدر است و در جنگ بثر معونه^۱ شهید شده است.

مندوس را مخلد بن صامت بن نیار بن لوزان بن عبدود بن زید بن ثعلبة بن خزرج بن ساعده به همسری گرفت که برای او مسلمه پسر مخلد را آورد. مندوس مسلمان شد و با رسول خدا بیعت کرد.

سَلْمی

خواهر پدر و مادری مندوس و منذر است. سلمی را عقبه بن رافع بن امروالقیس بن زید بن

۱. در این جنگ که در ماه صفر سال سوم هجرت بوده است. منذر بن عمرو سرپرستی مسلمانان را عهده دار بوده است و بسیار جوانمردانه و با دلیری امان دشمن را نپذیرفته و چندان جنگ کرده تا شهید شده است، به مغازی واقدی مراجعه فرمایید.

عبدالاشهل به همسری گرفت. سلمی مسلمان شد و با پیامبر (ص) بیعت کرد.^۱

فریعه

دختر خالد بن خنیس بن لوزان بن عبدود بن زید بن ثعلبه بن خزرج بن ساعده، مادرش هند دختر اَبَر بن وهب بن عمرو بن وقش بن ثعلبه بن طریف بن خزرج است. او را ثابت بن منذر بن حرام بن عمرو بن زید مناة بن عدی بن عمرو بن مالک بن نجار به همسری گرفت که برای او حسان بن ثابت شاعر را زایید، و گفته می شود مادر حسان بن ثابت فریعه دختر خنیس بن لوزان بن عبدود بن زید بن ثعلبه بن خزرج بن ساعده است که خواهر عمرو و خالد پسران خنیس است. فریعه دختر خالد مسلمان شده و با رسول خدا (ص) بیعت کرده است.

اُم شریک

خواهر پدری و مادری فریعه است. او را انس بن رافع بن امروالقیس بن زید بن عبدالاشهل به همسری گرفت که برای او حارث پسر انس را آورد، اُم شریک مسلمان شد و با رسول خدا بیعت کرد.

مندوس^۲

دختر عباده بن دُلَیم بن حارثه بن ابی خریمه بن ثعلبه بن طریف بن خزرج بن ساعده، مادرش عمره ثلثه دختر مسعود بن قیس بن عمرو بن زید منات بن عدی بن عمرو بن مالک بن نجار است. او خواهر پدری و مادری سعد بن عباده^۳ است. مندوس دختر عباده را سماک بن ثابت بن سفیان بن عدی بن عمرو بن امروالقیس بن مالک بن ثعلبه بن کعب بن خزرج بن

۱. در این گونه موارد که نام و نسب پدر و مادر تکرار شده بود از ترجمه آن خودداری شده است.

۲. مندوس به معنی زیرک و تیزهوش و نیز به معنای ظریف و خوش اندام است.

۳. از اصحاب بسیار محترم و از شرکت کنندگان در بیعت عقبه است که به سبب مارگزیدگی از شرکت در جنگ بدر معاف شد. شرح حال او به تفصیل در ترجمه جلد چهارم طبقات، صص ۵۱۹-۵۲۳ آمده است.

حارث بن خزرج به همسری گرفت و مندوس برای او ثابت بن سماک را آورد، مندوس مسلمان شد و با پیامبر بیعت کرد.

لیلی دختر عبادة

او نیز خواهر تنی سعد بن عباده است. لیلی را خلاد بن سَوید بن ثعلبة بن عمرو بن حارثة بن امروالقیس بن مالک بن ثعلبة بن کعب بن خزرج بن حارث بن خزرج به همسری گرفت که برای او سائب پسر خلاد را آورد. لیلی مسلمان شد و با رسول خدا بیعت کرد.

فُکیهة دختر عُبَید

بن دُلَیم بن حارثة بن ابو حَزیمه بن ثعلبة بن طریف بن خزرج بن ساعده، او را پسر عمویش سعد بن عبادة بن دُلَیم به همسری گرفت که برای او قیس پسر سعد و امامه دختر او را زاید، فُکیهة مسلمان شد و بیعت کرد.

غزیه

دختر سعد بن خلیفه بن اشرف بن ابو حَزیمه بن ثعلبة بن طریف بن خزرج بن ساعده، مادرش سلمی دختر عازب بن خالد بن أَجَش از قبیله قضاعه است. او را سعد بن عبادة بن دلیم بن حارثة بن ابی حَزیمه به همسری گرفت که برای او سعید پسر سعد را آورد. غزیه مسلمان شد و با رسول خدا (ص) بیعت کرد.

کبشة

او همان کُبَیْشَة دختر عبد عمرو بن عبید بن قمیثه بن عامر بن عوف بن حارثة بن عمرو بن خزرج بن ساعده است. او را ابو حُمَید عبدالرحمان بن عمرو بن سعد بن مالک بن خالد بن ثعلبة بن حارثة بن عمرو بن خزرج بن ساعده به همسری گرفت. کُبَیْشَة مسلمان شد و با پیامبر (ص) بیعت کرد.

عمرة

دختر سعد بن مالک بن خالد بن ثعلبة بن حارثة بن عمرو بن خزرج بن ساعده، مادرش هند دختر عمرو از دودمان عُدرة است. عمره عمه سهل بن سعد بن سعد بن مالک ساعدی است. عمره را مبشر پسر حارث که این حارث همان ابیرق پسر عمرو بن حارثة بن هیشم بن ظفر است به همسری گرفت و عمرة برای او رفاعة پسر مبشر را آورد. عمره مسلمان شد و با رسول خدا بیعت کرد.

عَمرة

دختر سعد بن سعد بن مالک بن خالد بن ثعلبة بن حارثة بن عمرو بن خزرج بن ساعده، خواهر سهل بن سعد ساعدی است. محمد بن عمر واقدی می‌گوید عمره مسلمان شده و بیعت کرده است.

نائله

دختر سعد بن سعد بن مالک بن خالد بن ثعلبة بن حارثة بن عمرو بن خزرج بن ساعده، او هم خواهر سهل بن سعد ساعدی است. واقدی می‌گوید نائله مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

از بانوان قواقله^۱ که آنان فرزندان عوف بن خزرج کبیر هستند

قرة العين

دختر عبادة بن نضلة بن مالک بن عجلان بن زید بن غنم بن سالم بن عوف بن عمرو بن عوف
بن خزرج، مادرش عمیره دختر ثعلبة بن سنان بن عامر بن عدی بن امیة بن بياضة بن خزرج
است.

قرة العين را صامت بن قیس بن اصرم بن فھر بن ثعلبة بن غنم بن عوف بن عمرو بن عوف بن خزرج به همسری گرفت که برای او عبادۃ پسر صامت را آورد. عبادۃ از نقیبان انصار و از شرکت کنندگان در بیعت عقبه و جنگ بدر است. همچنین اوس و خوله دو فرزند دیگر صامت را زایید، قرة العين مسلمان شد و با پیامبر (ص) بیعت کرد.

حیة

دختر ملّیل بن وبره بن خالد بن عجلان بن زید بن غنم بن سالم بن عوف بن عمرو بن عوف بن خزرج، مادرش ام زید دختر نضله بن مالک بن عجلان بن زید بن غنم بن سالم بن عوف بن عمرو بن عوف بن خزرج است. حبیبیه را فروه پسر عمرو بن وذقه بن عبید بن عامر بن بیاضه به همسری گرفت که برای او عبدالرحمان را زاید. حبیبیه مسلمان شد و با رسول خدا بیعت کرد.

بشرة

دختر مُلّیل، خواہر تنی حبیبہ است۔ او را حمزہ پسر عباس بن عبادۃ بن نضلۃ بن مالک بن

۱. از مظهر و الحاد مرگ در خانه مادر و در منطقه شریک و قوا و مرگته

عجلان بن زید به همسری گرفت که برای او محمد و حمید و خدیجه و کلثم فرزندان حمزه را زایید. بشره مسلمان شد و با پیامبر بیعت کرد.

عمره

دختر هزال بن عمرو بن قربوس بن عمرو بن امیه بن لوزان بن سالم بن عوف، محمد بن عمر واقدی گفته است که عمره مسلمان شده است و با رسول خدا بیعت کرده است.

لیلی

دختر رثاب بن حُثیف بن زیاد بن امیه بن زید بن سالم، مادرش امه‌الله دختر غنیمه بن عبدالله از خاندان ضمره بن بکر است، لیلی را نخست عتبان بن مالک بن عمرو بن عجلان بن زید بن غنم بن سالم به همسری گرفت که برای او عبدالرحمان بن عتبان را زایید، سپس عبدالرحمان بن عامر بن نعمان بن زهیر بن حارث بن احمر بن مجدعة بن عامر بن کعب بن واقف که این واقف همان سالم بن امروالقیس است. او را به همسری گرفت که لیلی برای او نعمان و امامه و أم حسین فرزندان عبدالرحمان را زایید، سپس لیلی را عبدالله بن عمرو بن سوید بن حرام بن هیثم بن ظفر به همسری گرفت که برای او دختری به نام سعد آورد. لیلی مسلمان شد و با رسول خدا بیعت کرد.

خَوَلَة

دختر صامت بن قیس بن اصرم بن فهر بن ثعلبة بن غنم بن عوف بن عمرو بن عوف بن خزرج، خواهر عباد و اوس پسران صامت است که هر دو از شرکت کنندگان در جنگ بدر بوده‌اند و مادرشان قره‌العین دختر عباد بن نضلة بن مالک بن عجلان بن زید بن غنم بن سالم بن عوف بن عمرو بن عوف بن خزرج است. خولة را ابو عبدالرحمان یزید بن ثعلبة بن حزمة بن اصرم بن عمرو بن عماره از خاندان غصینه قبیله یَلِیّ که هم‌پیمان ایشان بوده‌اند به همسری گرفت که برای او پسری به نام عامر و دختری به نام ام عثمان آورد، خوله مسلمان شد و با

پیامبر (ص) بیعت کرد، برخی از محدثان به نقل از شعبی معتقدند که این خوله همان بانویی است که در مورد شوهر خویش مجادله و با رسول خدا گفتگو کرده است و خداوند متعال آیات نخست سوره مجادله را که می‌فرماید «به درستی که خداوند سخن آن زنی را که درباره شوهرش با تو مجادله می‌کرد شنید» در این باره نازل فرموده است، و این خبر را یعلی و محمد پسران عبید و فضل بن دکین به روایت از زکریا و او به نقل از عامر شعبی برای ما نقل کردند، و این اشتباه است، کسی که آیات سوره مجادله درباره اش نازل شده است بدون تردید خوله دختر ثعلبه است.

أمانة

دختر صامت بن قیس بن اصرم بن فهر بن ثعلبه و خواهر پدری عبادة بن صامت است. مادرش رباب دختر مالک بن عمرو بن عزیز بن مالک بن عوف بن عمرو بن عوف از قبیله اوس است. او را جمیع بن مسعود بن عمرو بن اصرم بن عبید بن سالم بن عوف به همسری گرفت، امامه مسلمان شده و با پیامبر (ص) بیعت کرده است.

خولة

دختر ثعلبه بن اصرم بن فهر بن ثعلبه بن غنم بن عوف، او را پسر عمویش اوس بن صامت بن قیس بن اصرم بن فهر که برادر عبادة بن صامت است به همسری گرفته است، خوله همان کسی است که مجادله کرده است. او مسلمان شده و با پیامبر (ص) بیعت کرده است. یعقوب بن ابراهیم بن سعد زهری از پدرش از صالح بن کیسان ما را خبر داد که می‌گفته است * تا آن‌جا که به ما خبر رسیده است نخستین کسی که نسبت به همسر خویشظهار کرده اوس بن صامت واقفی است که همسرش دختر عمویش خوله دختر ثعلبه بوده است، و چنین پنداشته‌اند که اوس به همسر خود شیفته بود.^۱ با این حال به همسر خویش گفت که تو برای من همچون مادرم هستی، خوله گفت به خدا سوگند سخنی بزرگ گفתי که

۱. با توجه به توضیح ابن اثیر در ذیل ماده «لم» در کتاب النهاية ترجمه شد.

نمی دانم به کجا می انجامد، خوله به حضور رسول خدا رفت و داستان خود را با شوهر خویش به عرض رساند، پیامبر (ص) به اوس بن صامت پیام داد که بیاید و چون آمد به او فرمود دختر عمویت چه می گوید؟ گفت راست می گوید نسبت به اوظهار کردم و او را به منزله مادر خویش قرار دادم و ای رسول خدا! در این باره چه فرمان می دهی؟ پیامبر فرمود پیش او مرو و با او هم بستر مشو تا آگاهت سازم، در این هنگام خوله گفت ای رسول خدا! اوس را مالی نیست و کسی جز من بر او اتفاق نمی کند و در این باره ساعتی با پیامبر گفتگو کرد و خداوند متعال آیه های نخست سوره مجادله را نازل فرمود که در آن می فرماید «همانا که خداوند سخن زنی را که با تو درباره شوهرش گفتگو می کرد و به پیشگاه شکوه نمود شنید و خداوند گفتگوی شما دو تن را می شنود»^۱ پس از نزول این آیات پیامبر (ص) همان گونه که خدایش فرمان داده بود به اوس فرمان داد تا کفارهظهار را انجام دهد. اوس می گفت اگر خوله نباشد نابود می شوم.

محمد بن عمر واقدی از عبدالحمید بن عمران بن ابی انس از پدرش ما را خبر داد که می گفته است * به روزگار جاهلی هرکس با همسر خودظهار می کرد همسرش بر او حرام ابدی می شد، نخستین کس که در اسلامظهار کرد اوس بن صامت بود که گرفتار حواس پرتی ادواری بود و هرگاه به خود می آمد اندکی عقل می داشت، یک بار که به هوش بود با همسرش خوله دختر ثعلبه که خواهر ابو عبدالرحمان یزید بن ثعلبه بود بگو و مگویی کرد و در آن حال به او گفت تو برای من همچون مادر منی و هماندم از گفته خود پشیمان شد و به همسرش گفت چنان می بینم که تو برای من حرام شده ای، خوله گفت تو سخنی از طلاق به میان نیاوردی و حرام شدن در این مورد مربوط به پیش از بعثت رسول خدا (ص) میان ما بوده است. اینک به حضور پیامبر برو و از حضرتش درباره آنچه کرده ای پرس، اوس گفت من آزرده دارم که از ایشان در این مورد پرسم، تو پیش رسول خدا برو شاید به چیزی دست یابی که این اندوه سختی را که گرفتارش شده ایم بزداید و خداوند خود بر این اندوه آگاه تر است. خوله جامه پوشید و بیرون آمد و در خانه عایشه به حضور پیامبر (ص) رفت و گفت ای رسول خدا! اوس کسی است که او را به خوبی می شناسی، پدر فرزندانم و پسر عمویم و محبوب تر اشخاص در نظر من است و خود می دانی که گرفتار اختلال حواس و ناتوانی و

۱. به گفته مفسران برخی از این سوره مدنی و برخی از آن مکی است. این داستان با تفاوت هایی در عموم تفاسیر آمده است و در تفاسیر فارسی ابوالفتح - وازی در تفسر خود و میدی در تفسیر کشف الاسرار با تفصیل بیشتری نقل کرده اند.

کندزبانی است، سزاوارترین کسی که اگر از او دل تنگ شوم باید از او درگذرم هموست و همینگونه من سزاوارتر کسی هستم که او باید درگذرد - آنچه داشته باشیم نباید از یکدیگر دریغ بداریم - اینک او سخنی بر زبان آورده است و سوگند به کسی که قرآن را بر تو نازل فرموده است که لفظ طلاق را هم بر زبان نیاورده است و فقط گفته است «تو برای من همچنانی که پشت مادر من»، پیامبر (ص) فرمود چنان می بینم که تو بر او حرام شده ای، خوله چند بار با پیامبر گفتگو کرد و سپس خطاب به پروردگار عرضه داشت که پروردگارا! من شدت درماندگی و درد جدایی از شوهرم را به پیشگاه تو عرضه می دارم. خدایا بر زبان پیامبرت وحیی نازل فرمای که برای ما گشایشی فراهم آورد، عایشه می گوید نه تنها من که هر که در خانه بود برای دلسوزی و ترحم نسبت به او گریستیم، در همان هنگام که او سرگرم گفتگو با پیامبر (ص) بود حالت نزول وحی بر پیامبر عارض شد که چهره اش گرفته می شد و پارچه یی بر سر می افکند و دانه های عرق همچون دانه های مروارید از چهره اش فرو می چکید و در دندانهای خود احساس سردی می کرد. عایشه می گوید به خوله گفتم گمان می کنم که درباره کار تو بر رسول خدا وحی نازل می شود، خوله گفت خدایا خیر باشد که من از پیامبرت انتظاری جز خیر ندارم، عایشه می گوید تا هنگامی که نشانه های نزول وحی بر طرف شد می پنداشتم جان خوله از بیم آنکه مبدا فرمان جدایی صادر شود می خواهد از پیکرش بیرون رود، و چون نشانه های نزول وحی بر طرف شد پیامبر در حالی که لبخند بر لب داشت خوله را صدا کرد، او گفت گوش به فرمانم و از شادی لبخندی که بر چهره رسول خدا دید برپای خاست. پیامبر (ص) فرمود ای خوله خداوند درباره تو و او حکمی نازل فرمود و سپس آیات نخست سوره مجادله را تلاوت کرد و به خوله فرمود به شوهرت بگو برده یی آزاد کند، خوله گفت کدام برده! به خدا سوگند او نه تنها برده ندارد که تنها خدمتگزارش من هستم، رسول خدا فرمود او را بگو که دوماه پیاپی روزه بگیرد، خوله گفت ای رسول خدا! به خدا سوگند که او را توان این کار نیست او ناچار است که هر روز چند بار آب بنوشد و انگهی فزون بر ناتوانی بدنی نور چشم او هم از میان رفته است و او مانند پارچه کهنه یی بر زمین افتاده است. پیامبر فرمود او را بگو شصت درویش را خوراک دهد. گفت ای رسول خدا از کجا برای او ممکن است که یک وعده خوراک است، فرمود او را بگو پیش ام منذر دختر قیس برود و نیم شتروار خرما از او بگیرد و آن را به شصت درویش صدقه دهد، خوله برخاست و پیش شوهر خود برگشت و او را دید که بر در خانه منتظر آمدن او نشسته است.

اوس از او پرسید ای خوله! چه خبر داری؟ گفت خبر خوش و تو سرزنش شده‌ای، به هر حال رسول خدا تو را فرمان داده است که پیش ام منذر دختر قیس^۱ بروی و از او نیم شتروار خرما بگیری و آن را به شصت درویش صدقه دهی، خوله می‌گوید او درحالی که می‌دوید از پیش من رفت و درحالی که نیم شتروار خرما را بر دوش می‌کشید برگشت و پیش از آن تا آن جا که می‌دانم توان برداشتن پنج صاع خرما را نداشت و شروع به تقسیم کردن آن کرد و به هر درویش دو مُد خرما داد.

فُرَیْعَة

دختر مالک بن دُخشم بن مالک بن دخشم بن مرضخه بن غنم بن عوف بن عمرو بن عوف بن خزرج، مادرش جمیله دختر عبدالله بن اُبَی بن مالک بن حارث بن عبید بن مالک بن سالم بن غنم است و او همان ابن سلول است. او را هلال بن امیه بن عامر بن قیس بن عبدالاعلم بن عامر بن کعب بن واقف، که همان سالم بن امروالقیس و از قبیله اوس است به همسری گرفت، فریعه مسلمان شد و با رسول خدا بیعت کرد.

جمیله

دختر حزیمه بن حزمه بن عدی بن ابی بکر بن غنم بن عوف بن عمرو بن عوف بن خزرج، که گفته شده نامش حبیبه بوده است، مادرش عمیره دختر عدی بن مالک بن حرام بن خدیج بن معاویه بن مالک از خاندان عمرو بن عوف از قبیله اوس است، او را عبدالله بن سعد بن زید بن مالک بن عبد بن کعب بن عبدالاشهل به همسری گرفته است، جمیله مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

۱. ام منذر را که از دودمان عدی بن نجّار است از خاله‌های حضرت خنمی مرتبت دانسته‌اند، ظاهراً یعنی با حضرت آمنه از یک دودمان و هم‌قبیله بوده است. شرح حال او در همین جلد از این پس خواهد آمد.

أُمّ انس

دختر واقد بن عمرو بن زید بن مُرضَخه بن غنم بن عوف بن عمرو بن عوف بن خزرج است، او را عمرو بن عتبة بن ثعلبة بن جروة بن عدی بن عامرة بن عدی بن کعب بن خزرج بن حارث بن خزرج به همسری گرفت، ام انس مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

بُزَیْعَة

دختر ابو خارجة بن اوس بن سکن بن عدی بن عبید بن فهر بن ثعلبة بن غنم بن عوف بن عمرو بن عوف بن خزرج، مادرش مریم دختر عصمت پسر زید بن مُلیل بن وبرة بن خالد بن عجلان بن زید بن غنم بن سالم بن عوف است.

بزیعه را ولید بن عبادة بن صامت بن قیس بن اصرم بن فهر بن ثعلبة بن غنم به همسری گرفته است، بزیعه مسلمان شده و با حضرت خنمی مرتبت بیعت کرده است.

از خاندان بُلْحُبَلی که حُبَلی همان سَالِم بن غنم بن عوف بن خزرج است که به سبب بزرگی شکم به حُبَلی «آبستن» معروف شده است

أُمّ مالک

دختر اُتَیّ بن مالک بن حارث بن عبید بن مالک بن سالم بن غنم بن عوف، خواهر عبدالله بن اُتَیّ بن سلول است. سلول نام بانویی از قبیله خزاعه است. مادر ام مالک سَلَمی دختر مطروف است و نام اصلی مطروف خالد و پسر حارث بن زید بن عبید بن زید بن مالک بن عوف بن عمرو بن عوف از قبیله اوس است. ام مالک مسلمان شد و با رسول خدا (ص) بیعت کرد. ام مالک را رافع بن مالک بن عجلان بن عمرو بن عامر بن زریق بن عامر بن خزرج به

همسری گرفت که ام رافع دو پسر به نامهای خلاد و رفاعه برای او زاید که هر دو در جنگ بدر حضور داشتند، عبید بن مالک بن سالم که پدر بزرگ ام مالک است همان مرمق شاعر است.

جمیله

دختر عبدالله بن اُتبی بن مالک بن حارث بن عبید بن مالک بن سالم بن غنم بن عوف، مادرش خولة دختر منذر بن حرام بن عمرو بن زید منات بن عدی بن عمرو بن مالک بن نجار از دودمان مغاله است. او را حنظله پسر ابو عامر راهب که همان عبد عمرو بن صیفی بن نعمان بن مالک بن امة بن ضبیعة بن زید از خاندان عمرو بن عوف قبیله اوس به همسری گرفت، حنظله به جنگ اُحد شهید شد^۱ و جمیله - که از او باردار بود - پسرش عبدالله بن حنظله را پس از شهادت او زاید، سپس ثابت بن قیس بن شماس بن مالک بن امر و التیس بن مالک بن ثعلبة بن کعب بن خزرج بن حارث بن خزرج جمیله را به همسری گرفت که برای او محمد را زاید، پس از آن مالک پسر دخشم بن مُرضخة بن غنم بن عوف بن عمرو بن عوف بن خزرج او را به همسری گرفت و پس از او حُتیب بن یساف بن عتبه بن عمرو بن خدیج بن عامر بن جُشم بن حارث بن خزرج جمیله را به همسری گرفت، جمیله مسلمان شد و با رسول خدا بیعت کرد. او خواهر پدري و مادري عبدالله پسر عبدالله بن اُتبی است و در جنگ بدر شرکت داشته است، دو پسر جمیله یعنی عبدالله پسر حنظله بن ابی عامر راهب - فاسق - و محمد پسر ثابت بن قیس بن شماس به روز جنگ حره کشته شدند^۲ حنظله پسر ابو عامر همان غسیل الملائکه است.

مُلیکه

خواهر پدري جمیله است، مادرش ام خالد دختر عامر بن سنان بن وهب بن لوزان بن عبدود

۱. برای آگاهی بیشتر در این باره و اینکه پسر حنظله را فرشتگان شستند و به غسیل الملائکه مشهور شد به ترجمه مغازی و افادی، ص ۱۹۷ و ۳۹۹ مراجعه کنید.

بن زید بن ثعلبة بن خزرج بن ساعده است، او را هلال بن امیه بن عامر بن قیس بن عبدالاعلم بن عامر بن کعب بن واقف از قبیله اوس به همسری گرفت، ملیکه مسلمان شد و با پیامبر (ص) بیعت کرد.

زَمَلَة

خواهر پدری جمیله و مُلیکه است، مادرش لبنی دختر عبادة بن نضلة بن مالک بن عجلان بن زید بن غنم بن سالم بن عوف است، او را عصمت پسر زید بن مُلیل بن وبرة بن خالد بن عجلان بن زید بن غنم بن سالم بن عوف به همسری گرفت، زَمَلَة مسلمان شد و با رسول خدا بیعت کرد.

أُم سَعْد

که نامش را أُم سعید هم گفته‌اند خواهر پدر و مادری زَمَلَة است، او را جُبیر بن ثابت بن ضحاک بن ثعلبة بن جشم بن مالک بن سالم که این سالم همان حُبلی و پسر غنم بن عوف بن خزرج است به همسری گرفته است. ام سعد مسلمان شده و بیعت کرده است.

خَوَلَة

دختر خولّی بن عبدالله بن حارث بن عبید بن مالک بن سالم است. او خواهر پدر و مادری اوس بن خولّی است که از شرکت کنندگان در جنگ بدر و از حاضران در مراسم غسل پیکر حضرت ختمی مرتبت (ص) است، مادرشان جمیله دختر اُبّی بن مالک بن حارث بن عبید بن مالک بن سالم است، خوله مسلمان شده و با پیامبر (ص) بیعت کرده است.

فُسْحُمُ^۱

دختر اوس بن خوَلّی بن عبدالله بن حارث بن عُبَید بن مالک بن سالم است، او را عتبان بن مرة از خاندان اسد بن خزیمه که هم پیمان دودمان بُلْجُبلی بوده اند به همسری گرفته است، او هم مسلمان شده و بیعت کرده است.

زینب

دختر سهل بن صعّب بن قیس بن عمرو بن مالک بن سالم حُبَلّی است، او را ودیعه بن عمرو بن قیس بن عدی بن مالک بن سالم حُبَلّی به همسری گرفته است، زینب مسلمان شده و بیعت کرده است.

لیلی

دختر طبّاء بن معیص بن جشم بن هزم بن سالم حُبَلّی است. او را وهب بن کلده از خاندان عبدالله بن غطفان که هم پیمان دودمان حُبَلّی بوده اند به همسری گرفته است، لیلی مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

۱. به معنای فراخ سینه است به منتهی الارب مراجعه شود از نامهای مشترک میان زن و مرد است.

از بانوان خاندان بياضة بن عامر بن زريق بن عبد بن حارثة بن مالک بن عَضْب بن جُشم بن خَزْرَج

اُنَيْسَة

دختر عروة بن مسعود بن سنان بن عامر بن عدی بن امیه بن بياضة، مادرش رغبیه دختر ثعلبه بن مالک بن عجلان بن زید بن غنم بن سالم بن عوف بن عمرو بن عوف بن خزرج است. او را حنظله پسر مالک بن خالد بن کلب بن عامر بن خزمه بن بياضة به همسری گرفته است، انیسه مسلمان شده و با حضرت ختمی مرتبت بیعت کرده است.

حَلِیْمَة

که نامش را جمیله هم گفته‌اند دختر عروه و خواهر پدر و مادری انیسه است، او را خدیج بن رافع بن عدی بن زید بن جشم بن حارثه از قبیله اوس به همسری گرفته است و حلیمه برای او رافع و رفاعه دو پسر خدیج را زاید است، او هم مسلمان شده و بیعت کرده است.

خَالِدَة

دختر عمرو بن وذقه بن عبید بن عامر بن بياضة، مادرش هند دختر خالد بن یساف بن عتبه بن عمرو بن خدیج بن عامر بن جشم بن حارث بن خزرج است، او را ابو عباده سعد بن عثمان بن خالد بن مخلد بن عامر بن زریق بن عامر بن خزرج به همسری گرفت. خالده مسلمان شده و بیعت کرده است، او خواهر پدری و مادری فروه بن عمرو است که از شرکت کنندگان در بیعت عقبه و جنگ بدر است.

کبشه

یا کبیشه دختر فروة بن عامر بن وَذَقَّة بن عبید بن عامر بن بیاضه است، مادرش کنیزی بوده است. او را عبدالرحمان بن سعد بن قیس بن مالک بن عجلان بن عامر بن بیاضه به همسری گرفته است، کبشه مسلمان شده و بیعت کرده است.

أُم شَرَحْبِيل

دختر فروة بن عمرو بن وَذَقَّة بن عبید بن عامر بن بیاضه، مادرش کنیزی است، او را یقظان بن عُبَید بن عقبه بن عمرو بن عُبَید بن عامر بن بیاضه به همسری گرفت، ام شرحبیل مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

بُثَیْنَةُ ۱

دختر نعمان بن عمرو بن نعمان بن خلدة بن عمرو بن امیه بن عامر بن بیاضه. مادرش حبیبه دختر قیس بن سفیان بن عبد مناف بن اَعْجَم بن حارث بن اَدْرَم بن غالب بن فهر است، نام اصلی اَدْرَم تیم اللات و از قبیله قریش بوده است. بثینه را محمد بن عمرو بن حزم بن زید بن لوزان بن عمرو بن عبد بن عوف بن غنم بن مالک بن نجار به همسری گرفت. بثینه هم مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

فَارَعَة

دختر عصام بن عامر بن عطیه بن بیاضه، او را عمرو بن نعمان بن خلدة بن عمرو بن امیه بن عامر بن بیاضه به همسری گرفت. فارعة مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

۱. مصغر بثنة و به معنای نرم و هموار و بانوی ریاکاری و دارای چهره رخشان است. به لسان العرب مراجعه فرماید.

جنگ بدر شرکت کرده است. امامه خواهر پدری و مادری اوست. مادرشان ام جمیل دختر قطبة بن عامر بن حدیده بن عمرو بن سواد بن غنم بن کعب بن سلمه است. امامه را ثابت بن جذع بن زید بن حارث بن حرام بن کعب بن غنم بن کعب بن سلمه بن خزرج به همسری گرفت. امامه مسلمان شد و با رسول خدا بیعت کرد.

أُم رافع

خواهر پدری و مادری ابو عبادة سعد بن عثمان و امامه است. او را خلاد بن رافع بن مالک بن عجلان بن عمرو بن عامر بن زریق به همسری گرفته است. ام رافع مسلمان شده و با پیامبر بیعت کرده است.

فُكَيْهَة

که همان ام حکیم است دختر مطلب بن خالدة بن مخلد بن عامر بن زریق، مادرش هند دختر عجلان بن غنم بن عامر بن بیاضه است، او را ربیع بن عامر بن خالدة بن مخلد بن عامر بن زریق به همسری گرفت و پس از او عمرو بن خالدة بن مخلد بن عامر بن زریق او را به همسری گرفت. او هم مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

حَبِيبَة

دختر مسعود بن خالدة بن عامر بن مخلد بن عامر بن زریق، مادرش فارعه دختر حباب بن ربیع بن رافع بن معاویة بن عبید بن أَبَجْر است و این ابجر همان خدره پسر عوف بن حارث بن خزرج است. او را عبدالرحمان بن عمرو بن خالدة بن عامر بن مخلد بن عامر بن زریق به همسری گرفت، حبیبه هم مسلمان شده و بیعت کرده است.

بهیسه

دختر عمرو بن خالد بن عامر بن مخلد بن عامر بن زریق، مادرش ام حکم فکیه دختر مطلب بن خالد بن مخلد بن عامر بن زریق است. او را نعمان بن عجلان بن نعمان بن عامر بن عجلان بن عمرو بن عامر بن زریق به همسری گرفت. ^۱ بهیسه^۱ مسلمان شد و با پیامبر (ص) بیعت کرد.

اُم قیس

دختر حصن بن خالد بن مخلد بن عامر بن زریق، او خواهر قیس بن حصن است که در جنگ بدر شرکت داشته است. محمد بن عمر واقفی گفته است ام قیس مسلمان شده و با پیامبر (ص) بیعت کرده است.

اُم سعد

دختر قیس بن حصن بن خالد بن مخلد بن عامر بن زریق، مادرش خوله دختر فاکه بن قیس بن مخلد بن عامر بن زریق است، ام سعد را قیس بن عمرو بن حصن بن خالد بن مخلد بن عامر بن زریق به همسری گرفت و پس از او مسعود اکبر پسر عبادة بن ابی عبادة سعد بن عثمان بن خالد بن مخلد بن عامر بن زریق او را به همسری گرفت. ام سعد مسلمان شد و با پیامبر (ص) بیعت کرد.

حُبّة

دختر عمرو بن حصن بن خالد بن مخلد بن عامر بن زریق. مادرش حبیبه دختر قیس بن

۱. به معنی خوش رفتار و دلیر است به منتهی الارب مراجعه فرمایید.

خالدة بن مخلد بن عامر بن زریق است. حُبَّة را صیفی پسر اسود بن عباد بن عمرو بن سواد بن غنم بن کعب بن سلمه به همسری گرفت. حُبَّة مسلمان شد و با پیامبر (ص) بیعت کرد.

کِبْشَة

دختر فاکه بن قیس بن مخلد بن عامر بن زریق، مادرش سلمی دختر امیه بن حارثة بن عمرو بن خزرج از خاندان ساعده است، او را مسعود بن سعد بن قیس بن خالدة بن عامر بن زریق به همسری گرفت و پس از او عجلان بن نعمان بن عامر بن عجلان بن عمرو بن عامر بن زریق او را به همسری گرفت، کبشه مسلمان شد و با پیامبر (ص) بیعت کرده است.

لَیْلَى

دختر ربیع بن عامر بن خالدة بن عامر بن زریق، او را طُفیل بن مالک بن خنساء بن سنان بن عبید از خاندان سلمه به همسری گرفت. پس از او صیفی پسر رافع بن عُنْجَدَة بلوی که هم پیمان خاندان عمرو بن عوف است او را به همسری گرفت. لیلی مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

سُنْبِلَة

دختر ماعص بن قیس بن خالدة بن عامر بن زریق، مادرش سُحْطی دختر اوس بن عباد بن عمرو بن سواد بن غنم از خاندان سلمه است. او را ابو عباده سعد بن عثمان بن خالدة بن مخلد بن عامر بن زریق به همسری گرفت. سنبله مسلمان شد و با رسول خدا (ص) بیعت کرد. او خواهر پدری معاذ و عائد پسران ماعص است که هر دو در جنگ بدر شرکت کردند.

أَنْیسَة

دختر معاذ بن ماعص بن قیس بن خالدة بن عامر بن زریق، مادرش ام ثابت دختر عبید بن

و هب بن اشجع است، او را عامر بن عمرو بن خالدة بن عامر بن مغلد بن عامر بن زریق به همسری گرفت. انیسه مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

ام سعد

دختر مسعود بن سعد بن قیس بن خالدة بن عامر بن زریق، مادرش کبشه دختر فاکه بن قیس بن مغلد بن عامر بن زریق است، ام سعد مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

ام ثابت

خواهر پدری و مادری ام سعد است، ام ثابت مسلمان شده و با پیامبر بیعت کرده است.

ام سهل

او نیز خواهر پدری و مادری ام سعد است، او هم مسلمان شده و با حضرت ختمی مرتبت بیعت کرده است.

خَوَلَة

دختر مالک بن بشر بن ثعلبة بن عمرو بن عامر بن زریق. او را زیاد بن زید بن نعمان بن خالدة بن عامر بن زریق به همسری گرفت، خوله هم مسلمان شده و با رسول خدا (ص) بیعت کرده است.

از خاندان حبیب بن عبد حارثة بن مالک بن عَضْب بن جشم بن خُزرج

اُنِیسه

دختر هلال بن معلی بن لوزان بن حارثة بن عدی بن زید بن ثعلبة بن مالک بن زید منات بن حبیب بن عبد حارثة، مادرش سلمی دختر طالق بن عکیم بن عبد مناف از خاندان سلیم است. او را عجلان بن نعمان بن عامر بن عجلان بن عمرو بن زریق به همسری گرفت، انیسه مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

نُسَیبه

دختر رافع بن معلی بن لوزان بن حارثة بن عدی بن زید بن ثعلبة بن مالک بن زید منات بن حبیب بن عبد حارثة، مادرش از خاندان عبدالله بن غطفان است. نسبه را ابوسعید پسر اوس بن معلی بن لوزان بن حارثة به همسری گرفته است، نسبه نیز مسلمان شده و با پیامبر (ص) بیعت کرده است.

از بانوان خاندان سلمة بن سعد بن علی بن اسد بن سارده
بن تزید بن جشم بن خُزرج

شَمُوس

دختر عمرو بن حرام بن ثعلبة بن حرام بن کعب بن غنم بن کعب بن سلمة، مادرش هند دختر قیس بن قُرَیم بن امیه بن سنان بن کعب بن غنم بن کعب بن سلمه است.

شموس را محمود بن مسلمة بن سلمة بن خالد که از خاندان حارثه است به همسری گرفت و پس از او مسعود بن اوس بن مالک بن سواد از خاندان ظفر او را به همسری گرفت که شמוש برای او فرزند آورد، شמוש هم مسلمان شده و با حضرت ختمی مرتبت بیعت کرده است.

هند

دختر عمرو بن حرام بن ثعلبة بن حرام بن کعب بن غنم بن کعب بن سلمه، خواهر پدری و مادری شמוש است، او را عمرو بن جموح بن زید بن حرام به همسری گرفته است که برای او فرزند آورده است، هند مسلمان شده و بیعت کرده و در جنگ خیبر همراه رسول خدا(ص) بوده است.

لمیس

دختر عمرو بن حرام بن ثعلبة بن حرام بن کعب بن غنم بن کعب بن سلمه، او خواهر پدری و مادری شמוש و هند است. او را زید بن یزید بن جذام بن سبیع بن خنساء بن عبید بن عدی بن غنم بن کعب بن سلمه به همسری گرفته است. لمیس مسلمان شده و با پیامبر(ص) بیعت کرده است.

ام عمرو

دختر عمرو بن حرام، او هم خواهر تنی سه تن دیگر است که ابوالیسر بن عمرو بن عباد بن عمرو بن سواد او را به همسری گرفته است، او نیز مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

اُم معاذ

دختر عبدالله بن عمرو بن حرام بن ثعلبة بن حرام بن كعب بن غنم بن كعب بن سلمه، محمد بن عمر واقدي گفته است كه ام معاذ مسلمان شده و با پيامبر (ص) بيعت کرده است.

اُم حَبَّان

دختر عامر بن نابي بن زيد بن حرام بن كعب بن غنم بن كعب بن سلمه، مادرش فكيهة دختر سكن بن زيد بن امية بن سنان بن كعب بن عدی بن كعب بن سلمه است، ام حَبَّان خواهر عقبه بن عامر بن نابي است كه مادرشان هم يكي است، عقبه در جنگ بدر شركت داشته است، ام حَبَّان را حرام بن محيصة بن مسعود بن كعب بن عامر بن عدی بن مجدعة بن حارثة كه از قبيلة اوس است به همسري گرفته است. ام حَبَّان مسلمان شده و بيعت کرده است.

ادام

دختر جموح بن زيد بن حرام بن كعب بن غنم بن كعب بن سلمه، مادرش رُهم دختر قين بن كعب است. مسعود بن كعب بن عامر بن عدی بن مجدعة بن حارثة با ادام ازدواج کرده است. ادام خواهر عمرو بن جموح است كه در جنگ احد شهيد شده است، و آن دو خواهر و برادر پدر و مادري بوده‌اند. ادام هم مسلمان شده و با رسول خدا بيعت کرده است.

هند

دختر عمرو بن جموح بن زيد بن حرام بن كعب بن غنم بن كعب بن سلمه، مادرش هند دختر عمرو بن حرام بن ثعلبة بن حرام از خاندان سلمه است. محيصة بن مسعود كه از خاندان حارثة است با او ازدواج كرد و هند براي او حرام و دحيه و ربيع پسران محيصة را آورد، هند هم مسلمان شد و با رسول خدا بيعت كرد.

حُمَیْمَة

دختر حُمَام بن جموح بن زید بن حرام بن کعب بن غنم بن کعب بن سلمه، او خواهر عمیر بن حمام است که در جنگ بدر شرکت کرده و به شهادت رسیده است، مادرش نوار دختر عامر بن نابی بن زید بن حرام است، حمیمه را سنان بن قیس بن اسود بن مُرّی بن کعب بن غنم بن کعب بن سلمه به همسری گرفت که برای او پسری به نام مسعود آورد. حمیمه مسلمان شده و با پیامبر (ص) بیعت کرده است.

هند

دختر منذر بن جموح بن زید بن حرام بن کعب بن غنم بن کعب بن سلمه، او خواهر پدري و مادري حُبَاب بن منذر است که در جنگ بدر شرکت کرده است. مادرشان شُموس دختر حق بن امیّة بن حرام از خاندان سلمه است. هند را عمرو بن خنیس بن لوزان به همسری گرفت که برای او منذر بن عمرو را آورد که در جنگ بدر شرکت کرد و در جنگ بثر معونه شهید شد، هند هم مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

أُم جمیل

دختر حباب بن منذر بن جموح بن زید بن حرام بن کعب بن غنم بن کعب بن سلمه، مادرش زینب دختر صیفی بن صخر بن خنساء از خاندان عبید دودمان سلمه است، ام جمیل را منذر بن عمرو بن خنیس که نقیب دودمان ساعده است به همسری گرفته است، ام جمیل هم مسلمان شده و با حضرت ختمی مرتبت بیعت کرده است.

ام ثعلبة

دختر زید بن حارث بن حرام بن کعب بن غنم بن کعب بن سلمه، او خواهر پدري و مادري

ثعلبة بن زید اجدع است، مادرشان امامه دختر خالد بن مخلد بن عامر بن زریق است. او را عمرو بن اوس بن عائذ بن عدی بن کعب بن غنم بن عمرو بن اُدّی بن سعد به همسری گرفته است و اُدّی برادر سلمه بن سعد است. ام ثعلبه مسلمان شد و با پیامبر (ص) بیعت کرد.

اُمّ حارث

که او را ام ایاس هم گفته‌اند دختر ثابت بن جذع است و این جذع همان ثعلبه پسر زید بن حارث بن حرام بن کعب بن غنم بن کعب بن سلمه است، مادر ام حارث امامه دختر عثمان بن خالد بن مخلد بن عامر بن زریق است. او را پسر عمویش مرداس بن مروان بن جذع^۱ به همسری گرفت. ام حارث مسلمان شد و با رسول خدا (ص) بیعت کرد.

عائشه

دختر عمیر بن حارث بن ثعلبه بن حارث بن حرام بن کعب بن غنم بن کعب بن سلمه. محمد بن عمر واقدی گفته است که عائشه مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

فُکَیْهَة

دختر سکن بن زید بن امیه بن سنان بن کعب بن غنم بن کعب بن سلمه، مادرش زهرة دختر اوس بن قین بن کعب است، او را عامر بن نابی بن زید بن حرام از خاندان سلمه به همسری گرفت. فُکَیْهَة مسلمان شده و با رسول خدا (ص) بیعت کرده است.

قییسه

دختر صیفی بن صخر بن خنساء بن سنان بن عبید بن عدی بن غنم بن کعب بن سلمه، مادرش

۱. دوباره درباره نام و تبار جذع توضیح داده است که ترجمه نشد.

نائله دختر قیس بن نعمان بن سنان بن عبید بن عدی بن غنم بن کعب بن سلمه است، او را جابر بن صخر بن اُمیة بن خنساء بن عبید از خاندان سلمه به همسری گرفت که برای او دختری به نام عایشه آورد، پس از او بشر بن براء بن معرور او را به همسری گرفت که برای او عالیه را آورد. قبیسه مسلمان شد و بیعت کرد.

زینب دختر صیفی

خواهر پدری و مادری قبیسه است او را حباب بن منذر بن جموح به همسری گرفت که برای او دو پسر به نامهای خُشرم و منذر آورد، زینب مسلمان شده و با پیامبر (ص) بیعت کرده است.

حُمَیمه دختر صیفی

خواهر پدری و مادری قبیسه و زینب است. او را براء بن معرور به همسری گرفت و سپس زید بن حارثه محبوب پیامبر (ص) او را به همسری گرفت. حمیمه هم مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

مُلَیکَة

دختر عبدالله بن صخر بن خنساء بن سنان بن عبید بن عدی بن غنم بن کعب بن سلمه، مادرش بسرة دختر زید بن اُمیة بن سنان بن کعب بن سلمه است، او را مسعود بن زید بن سُبَیْع بن خنساء بن عبید به همسری گرفت که برای او ابوجهاد و عبدالرحمان و هَزْیَلَة فرزندان مسعود را آورد، ملیکه مسلمان شده و با حضرت ختمی مرتبت بیعت کرده است.

هند

دختر براء بن معرور بن صخر بن خنساء بن سنان بن عبید بن عدی بن غنم بن کعب بن سلمه،

مادرش حُمیمه دختر صیفی بن صَخْر بن خنساء بن سنان بن عُبَید از خاندان سلمه است. او را جابر بن عتیک بن قیس بن اسود که از خاندان سلمه است به همسری گرفت، هند مسلمان شده و با پیامبر بیعت کرده است.

سُلافة

دختر براء خواهر پدری و مادری هند است. ابوقتادة بن ربعی بن بَلَدَمَة که از خاندان سلمه است با او ازدواج کرد که برای او عبدالله و عبدالرحمان را آورد. سُلافة مسلمان شد و بیعت کرد.

رُبَاب

دختر براء او هم خواهر پدری و مادری هند است. معاذ بن حارث بن سراقه بن خناس از خاندان سلمه با او ازدواج کرد که برای او سعد بن معاذ را آورد، رباب مسلمان شد و با پیامبر بیعت کرد.

أُم حارث

دختر مالک بن خنساء بن سنان بن عُبَید بن عدی بن غنم بن کعب بن سلمه، او خواهر پدری و مادری طفیل بن مالک از شرکت کنندگان در بدر است، مادرشان اسماء دختر قین بن کعب بن سواد از خاندان سلمه است. ثابت بن صخر بن امیه بن خنساء بن عُبَید از خاندان سلمه او را به همسری گرفت. ام حارث مسلمان شده و با پیامبر (ص) بیعت کرده است.

أَزْوَى

خواهر پدری و مادری طفیل بن مالک و أُم حارث است. او را عمرو بن عدی بن سنان بن نابی بن عمرو بن سواد به همسری گرفت و أَزْوَى برای او پسری به نام خالد و دختری به نام أُم منیع آورد. اروی مسلمان شده و با حضرت ختمی مرتبت بیعت کرده است.

ام حارث

دختر نعمان بن خنساء بن سنان بن عبید بن عدی بن غنم بن کعب بن سلمه، مادرش خنساء دختر رباب^۱ پسر نعمان بن سنان بن عبید است، او را سواد بن رزن بن زید بن ثعلبة بن عبید از خاندان سلمه به همسری گرفت. ام حارث مسلمان شده و بیعت کرده است.

رُبَیْع

دختر طفیل بن نعمان بن خنساء بن سنان بن عبید بن عدی بن غنم بن کعب بن سلمه، مادرش اسماء دختر قرط بن خنساء بن سنان بن عبید بن عدی بن غنم بن کعب بن سلمه است. او را ابویحیی عبدالله بن عبد مناف بن نعمان بن سنان بن عبید به همسری گرفت. رُبَیْع مسلمان شد و با پیامبر (ص) بیعت کرد.

عُمَیْرَة

دختر قرط بن خنساء بن سنان بن عبید بن عدی بن غنم بن کعب بن سلمه، مادرش ماویّة دختر قین بن کعب بن سواد از خاندان سلمه است. او را قطبة بن عبد عمرو بن مسعود بن عبدالاشهل بن حارثة بن دینار بن نجّار به همسری گرفت که برای او مندوس را آورد. عُمَیْرَة مسلمان شده و بیعت کرده است.

اسماء دختر قرط

خواهر پدري و مادري عمیره است. طفیل بن نعمان بن خنساء بن سنان با او ازدواج کرد و برای او رُبَیْع را آورد. اسماء مسلمان شد و با پیامبر (ص) بیعت کرد.

۱. یکی از ارزشهای کتاب طبقات نشان دادن نامهای مشترک میان مردان و زنان در دوره جاهلی و آغاز اسلام است. ملاحظه می‌فرمایید که رباب نام مشترک است.

ادام دختر قرط

خواهر پدری و مادری اسماء است. طفیل بن مالک بن خنساء با او ازدواج کرد و او دو پسر به نامهای عبدالله و نعمان برای او آورد. ادام هم مسلمان شده و بیعت کرده است.

أمانة دختر قرط

او هم خواهر پدری و مادری ادام است. یزید بن قیظی بن صخر بن خنساء بن سنان بن عبید با او ازدواج کرده است. امانة هم مسلمان شده و بیعت کرده است.

أمنة دختر قرط

او هم خواهر پدری و مادری ادام است، اوس بن معلی بن لوزان بن حارثه از خاندان غضب بن جشم بن خزرج با او ازدواج کرد که برای او ابوسعید بن اوس بن معلی را زایید، أمنة مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

خنساء

دختر رباب پسر نعمان بن سنان بن عبید بن عدی بن غنم بن کعب بن سلمه، مادرش ادام دختر حرام بن ربیعۀ بن عدی بن غنم بن کعب بن سلمه است، خنساء عمه جابر بن عبدالله بن رباب است که در جنگ بدر شرکت کرده است، عامر بن عدی بن سنان بن نابی بن عمرو بن سواد با او ازدواج کرد و پس از آن نعمان بن خنساء بن سنان بن عبید بن عدی بن غنم او را به همسری گرفت. خنساء مسلمان شده و با پیامبر (ص) بیعت کرده است.

أم زید

دختر قیس بن نعمان بن سنان بن عبید بن عدی بن غنم بن کعب بن سلمه، مادرش اداام دختر قین بن کعب بن سواد است. ام زید را خالد پسر عدی بن عمرو بن عدی بن سنان بن نابی بن عمرو بن سواد به همسری گرفت، ام زید مسلمان شده و با پیامبر (ص) بیعت کرده است.

أم ثابت

دختر حارثة بن زید بن ثعلبة بن عبید بن عدی بن غنم بن کعب بن سلمه، مادرش هند دختر مالک بن عامر از خاندان بیاضه است. عبدالله بن حمیر که از خاندان اشجع و هم پیمان خانواده عبید از خاندان سلمه است او را به همسری گرفت. ام ثابت مسلمان شده و بیعت کرده است.

أمامة

دختر محرث بن زید بن ثعلبة بن عبید بن عدی بن غنم بن کعب بن سلمه، مادرش سلمی دختر ابودحداحه است همان کسی که در بهشت برای او خرمابن برافراشته است^۱ این ابودحداحه پسر تمیم بن ایاس از خاندان قضاعه و هم پیمان خاندان عمرو بن عوف است. ربیع پسر طفیل بن مالک بن خنساء بن سنان بن عبید از خاندان سلمه او را به همسری گرفت و سپس ضحاک بن حارثة بن زید بن ثعلبة بن عبید از خاندان سلمه او را به همسری گرفت. أمامة مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

۱. برای آگاهی بیشتر در این مورد که در قبال انجام کار خیری رسول خدا او را گفته اند نخلی پربار و برافراشته در بهشت برای تو خواهد بود. به ابن حجر، الاصابه، ج ۴، شماره ۳۷۴ مراجعه فرمایید.

اُم عبدالله

دختر سواد بن رزن بن زید بن ثعلبة بن عبید بن عدی بن غنم بن کعب بن سلمه، مادرش ام حارث دختر نعمان بن خنساء بن سنان بن عبید از خاندان سلمه است، او را ابو محمد بن معاذ بن انس بن قیس بن زید بن معاویة بن عمرو بن مالک بن نجار به همسری گرفته است. ام عبدالله هم مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

اُم رزن

دختر سواد بن رزن بن زید بن ثعلبة بن عبید بن عدی بن غنم، خواهر پدري و مادري ام عبدالله است. او را یزید بن ضحاک بن حارثة بن زید بن ثعلبة بن عبید بن عدی بن غنم بن کعب از خاندان سلمه به همسری گرفته است. ام رزن هم مسلمان شده و با پیامبر (ص) بیعت کرده است.

سعاد

دختر سلمة بن زهیر بن ثعلبة بن عبید بن عدی بن غنم بن کعب بن سلمه، مادرش ام قیس دختر حرام بن لوزان بن حارثة بن عدی بن زید بن ثعلبة از فرزندان گان غضب بن جشم بن خزرج است. سعاد را جبیر بن صخر بن امیة بن خنساء بن عبید به همسری گرفته است. سعاد مسلمان شده و بیعت کرده است. او همان بانویی است که از پیامبر (ص) خواسته است با او دربارهٔ فرزندی هم که در شکم دارد بیعت فرماید و رسول خدا در پاسخ فرموده اند «تو بانوی آزاده همهٔ بانوان آزاده‌ای»^۱

۱. ظاهراً مقصودش این بوده است که پیامبر (ص) فرزند او را به بردگی بپذیرند و ایشان در پاسخ او ضمن رد کردن پیشنهادش چنین فرموده اند.

عُمَیْرَة دختر جَبیر

بن صخر بن امیه بن خنساء بن عبید بن عدی بن غنم بن کعب بن سلمة، مادرش سعاد دختر زهیر بن ثعلبه است. عمیره را کعب بن مالک بن اُبی بن کعب بن قین بن کعب بن سواد بن غنم بن کعب بن سلمه به همسری گرفت که برای او عبدالله و عبیدالله و فضاله و وهب و معبد و خوله و سعاد را آورد. عمیره که همان ام معبد است مسلمان شده و با پیامبر (ص) بیعت کرده و همراه آن حضرت به هر دو قبله نماز گزارده و از رسول خدا روایت کرده است.

محمد بن صلت از ابوشهاب از محمد بن اسحاق از معبد بن کعب از گفته مادرش ام معبد که همراه رسول خدا به سوی هر دو قبله نماز گزارده است ما را خبر داد که می‌گفته است * از پیامبر (ص) شنیدم که می‌گفت «خرما و کشمش را با یکدیگر خیس نکنید و افشره مسازید بلکه هریک را جداگانه خیس کنید.»

سَمِیْکَة

دختر جبار بن صخر بن خنساء بن عبید بن عدی بن غنم بن کعب بن سلمة، مادرش ام حارث دختر مالک بن خنساء بن سنان بن عبید از بنی سلمه است. سمیکه را نَعْمَان بن جبیر بن صخر بن امیه بن خنساء به همسری گرفت. سمیکه مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

عُصَیْمَة

دختر جبار بن صخر بن امیه بن خنساء بن عبید بن عدی بن غنم بن کعب بن سلمة. محمد بن عمر واقدی گفته است که او مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

هَزَیْلَة

دختر مسعود بن زید بن سبیع بن خنساء بن عبید بن عدی بن غنم بن کعب بن سلمه. مادرش ملیکه دختر عبدالله بن صخر بن خنساء بن سنان از خاندان سلمه است. او را عبدالله بن انیس هم پیمان خاندان سواد به همسری گرفته است. هزیه مسلمان شده و بیعت کرده است.

اُمّ سلیم

دختر عمرو بن عباد بن عمرو بن سواد بن غنم بن کعب بن سلمه، او خواهر پدری و مادری ابویسر کعب بن عمرو است که از شرکت کنندگان در بیعت عقبه و جنگ بدر است. مادرشان نسیبه دختر قیس بن اسود بن مری از خاندان سلمه است. او را نابی بن زید بن حرام بن کعب بن غنم بن کعب بن سلمه به همسری گرفته است. ام سلیم هم مسلمان شده و با پیامبر (ص) بیعت کرده است.

اُمّ منیع

دختر عمرو بن عدی بن سنان بن نابی بن عمرو بن سواد بن غنم بن کعب بن سلمه، این بانو به ام شبات هم معروف است. مادرش اروی دختر مالک بن خنساء بن سنان بن عبید از خاندان سلمه است. ام منیع را ابوشبات خدیج بن سلامه بن اوس بن عمرو بن کعب بن قراقر بن ضحیان که هم پیمان خاندان حرام است به همسری گرفت که در شب بیعت عقبه برای او شبات را زاید و چنان بود که خدیج بن سلامه همراه همسر خود در بیعت عقبه شرکت کرده بود، ام شبات مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است. گوید اُمّ شبات در جنگ خیبر هم همراه رسول خدا (ص) شرکت کرده است.^۱

اُنَیْسَة

دختر عنمة بن عدی بن سنان بن نابی بن عمرو بن سواد بن غنم بن کعب بن سلمه. مادرش جهیزه دختر قین بن کعب از خاندان سلمه است. او خواهر پدری و مادری ثعلبة پسر عنمة است که در بیعت عقبه و جنگ بدر شرکت کرده است. انیسه را عبدالله بن عمرو بن حرام به همسری گرفته است. انیسه مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

ام بَشیر

دختر عنمة خواهر پدری اُنَیْسَة است. مادرش ام زید دختر عامر بن خدیج بن سنان بن نابی بن

۱. شبات، به ضم شین است. ابن اثیر در اسد الغابه خود شبات را هم در زمره اصحاب آورده است.

عمرو بن سواد بن غنم بن کعب بن سلمه است. عبدالرحمان بن خراش بن صقّه بن حرام با اُم بشر ازدواج کرد و اُم بشر برای او فرزند آورد. سپس عبدالله بن بشیر بن انس بن امیه بن عامر بن جُشم بن حارثه بن حارث از قبیله اوس او را به همسری گرفت. ام بشر هم مسلمان شده و با حضرت ختمی مرتبت بیعت کرده است.

سُخْطی

دختر اسود بن عباد بن عمرو بن سواد بن غنم بن کعب بن سلمه، مادرش حمیمه دختر عبید بن ابی کعب بن قین بن کعب بن سواد از خاندان سلمه است. ماعص بن قیس بن خالد بن عامر بن زریق بن عبد حارثه با او ازدواج کرد و سپس عبید بن معلی بن لوزان بن حارثه بن عدی بن زید از فرزندان عصب بن جشم بن خزرج با او ازدواج کرد، سُخْطی مسلمان شد و با رسول خدا بیعت کرد.

ام عمرو

دختر عمرو بن حدیده بن عمرو بن سواد بن غنم بن کعب بن سلمه، مادرش ام سلیم دختر عمرو بن عباد بن عمرو بن سواد از خاندان سلمه است. قطبہ پسر عامر بن حدیده بن عمرو بن سواد او را به همسری گرفت. ام عمرو مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است. او خواهر پدري و مادري سلیم بن عمرو بن حدیده است که از شرکت کنندگان در بیعت عقبه و جنگ بدر بوده است.

ام جمیل

دختر قطبہ بن عامر بن حدیده بن عمرو بن سواد بن غنم بن کعب بن سلمه است. مادرش ام عمرو دختر عمرو بن حدیده بن عمرو بن سواد بن غنم بن کعب بن سلمه است. عثمان بن خلده بن مخلد بن عامر بن زریق با او ازدواج کرد و ام جمیل برای او امامه را آورد. سپس زید بن ثابت بن ضحاک از خاندان مالک بن نجار با او ازدواج کرد و پس از او انس بن

مالک بن نضر بن ضمضم از خاندان عدی بن نجار با او ازدواج کرد. ام جمیل مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است. مادر و مادر بزرگ مادری او نیز از بانوان بیعت کننده‌اند.

سخطی

دختر قیس بن ابی کعب بن قین بن کعب بن سواد بن غنم بن کعب بن سلمه است. مادرش نائله دختر سلامه بن وقش بن زغبة بن زعوراء بن عبدالاشهل است. حارث بن سراقه بن خنساء بن سنان بن عبید از خاندان سلمه او را به همسری گرفت. سخطی خواهر پدری و مادری سهل بن قیس است که از شرکت کنندگان در جنگ بدر بوده و در جنگ احد به شهادت رسیده است. سخطی هم مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

عَمْرَة

دختر قیس خواهر پدری و مادری سخطی است. زیاد بن ثعلبه از خاندان ساعده با او ازدواج کرده است. عمره هم مسلمان شده و بیعت کرده است.

فکیهه

دختر سکن بن زید بن امیه بن سنان بن کعب بن غنم بن کعب بن سلمه، محمد بن عمر واقدی گفته است که او مسلمان شده و با رسول خدا (ص) بیعت کرده است.

از بانوان خاندان اُدی بن سعد برادر سلمه بن سعد

صَغْبَة

دختر جبل بن عمرو بن اوس بن عائذ بن عدی بن کعب بن عمرو بن اُدی بن سعد، مادرش

هند دختر سهل از شاخهٔ جهینه خاندان وقفه است. صعبه خواهر پدری و مادری معاذ بن جبل است. ثعلبة بن عبید بن ثعلبة بن غنم بن مالک بن نجار او را به همسری گرفت که برای او پسری به نام عبید آورد. صعبه مسلمان شده و با رسول خدا (ص) بیعت کرده است.

اُمّ عبدالله

دختر معاذ بن جبل بن عمرو بن اوس بن عائذ بن عدی بن کعب بن عمرو بن اَدیّ بن سعد، مادرش ام عمرو دختر خلاد بن عمرو بن عدی بن سنان بن نایف بن عمرو بن سواد از خاندان سلمه است. عبدالله بن عامر بن مروان بن ثعلبة بن زید بن حارث بن حرام از خاندان سلمه با ام عبدالله ازدواج کرد و ام عبدالله برای او دختری به نام آمنه آورد. ام عبدالله دختر معاذ مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

**از بانوان خاندان نجّار که همان شاخهٔ تیم الله بن ثعلبة بن عمرو
بن خَزْرَج بن حارثة بن ثعلبة بن عمرو بن عامراند
و از تیرهٔ مازن بن نجاراند**

اُمّ عُمارة

نامش نسبه و دختر کعب بن عمرو بن عوف بن مبذول بن عمرو بن غنم از خاندان مازن پسر نجّار است. مادرش رباب دختر عبدالله بن حبیب بن زید بن ثعلبة بن زید منات بن حبیب بن عبد حارثة بن عَصَب بن جشم بن خزرج است. ام عبدالله خواهر تنی عبدالله بن کعب است که در جنگ بدر شرکت کرده است و خواهر پدری و مادری ابولیلی عبدالرحمان بن کعب است که یکی از بسیار گریه کنندگان بوده است، زید بن عاصم بن عمرو بن عوف بن مبذول بن عمرو بن غنم بن مازن بن نجار با ام عُمارة ازدواج کرد که برای او دو پسر به نامهای عبدالله و حبیب آورد که هر دو با پیامبر (ص) مصاحبت داشته‌اند. سپس غزیه پسر عمرو بن

عطية بن خنساء بن مبدول بن عمرو بن غنم بن مازن بن نجار با او ازدواج کرد که برای او تمیم و خوله را زایید. ام عماره مسلمان شده و در شبی که بیعت عقبه صورت گرفته است او نیز حاضر بوده و با رسول خدا بیعت کرده است. ام عماره در جنگ احد و صلح حدیبیه و جنگهای خیبر و حنین و نیز در عمره قضا شده‌یی که پیامبر انجام دادند حضور داشته است و پس از آن حضرت در جنگ یمامه شرکت کرده و دستش جدا شده است. او چند حدیث از پیامبر شنیده است.

واقدی، از یعقوب بن محمد، از عبدالرحمان بن عبدالله بن عبدالرحمان بن ابی صعصعه ما را خبر داد که می‌گفته است * ام عماره خود نقل می‌کرد که در شب پیمان‌بستن انصار و بیعت کردن ایشان در عقبه حضور داشتم و همان شب همراه آنان با رسول خدا (ص) بیعت کردم.

واقدی می‌گوید، ام عماره دختر کعب همراه شوهر خود غزیه بن عمرو و دو پسرش در جنگ احد شرکت کرد او در آغاز مشک آبی با خود برد که به زخمی‌ها آب بدهد ولی به جنگ پرداخت و بسیار پسندیده پایداری کرد و دوازده زخم شمشیر و نیزه برداشت. ام سعید دختر سعد بن ربیع می‌گوید پیش ام عماره رفتم و گفتم داستان خود را در جنگ احد برایم بگو، گفت آغاز روز درحالی که مشک آبی همراه داشتم به احد رفتم که بینم مردم چه می‌کنند، هنگامی که به حضور پیامبر رسیدم میان یاران خود بود و زش باد و پیروزی به سود مسلمانان بود، ولی همینکه مسلمانان گریختند من خود را کنار رسول خدا رساندم و عهده‌دار جنگ شدم و گاه با شمشیر از آن حضرت دفاع می‌کردم و گاه با تیر و کمان تا آنکه زخمی شدم. ام سعید می‌گوید بر دوش او نشان زخمی ژرف دیدم که بخشی را گود و تو خالی کرده بود، پرسیدم این زخم را چه کسی بر تو زد؟ گفت در همان حال که مردم پشت به رسول خدا کرده بودند و می‌گریختند ابن قعیثه پیش آمد و فریاد می‌کشید محمد را به من نشان دهید که اگر او جان به سلامت برد من جان به سلامت نبرم. مصعب بن عمیر و تنی چند که من هم از ایشان بودم بر او حمله بردیم، در آن هنگام این ضربت را بر من زد. من هم در برابر این ضربت چند ضربت بر او زدم ولی آن دشمن خدا دو زره پوشیده بود.

ضمرة پسر سعید مازنی از گفته مادر بزرگش که او هم برای آب رساندن در جنگ احد شرکت کرده بود است نقل می‌کرد که می‌گفته است * شنیدم پیامبر (ص) در جنگ احد

می فرمود «همانا که مقام و ایستادگی نسبیہ امروز بهتر از مقام و ایستادگی فلانی و فلانی بود». پیامبر (ص) او را می دید درحالی که چادر و جامه خویش را استوار بر کمر خود بسته بود بسیار استوار جنگ می کرد تا آنکه سیزده زخم برداشت. مادر بزرگم می گفت خود دیدم که ابن قمیثه شمشیری بر دوش ام عماره زد که بزرگترین زخم او بود و یک سال آن را مداوا می کرد. گوید و چون جارچی رسول خدا (ص) برای رفتن به حمراء الاسد مردم را فراخواند، ام عماره جامه خود را استوار کرد ولی از بسیاری خون ریزی نتوانست حرکت کند، ما آن شب را به زخم بندی زخمیان سرگرم بودیم و بدانگونه شب را به صبح آوردیم، هنگامی که پیامبر (ص) از حمراء الاسد بازگشت پیش از آن که به خانه خود برود عبدالله بن کعب مازنی را به احوال پرسی نسبیہ فرستاد و از خبر سلامتی او شاد شد.

محمد بن عمر واقدی، از عبدالجبار بن عماره، از عماره بن غزیه ما را خبر داد که می گفته است * ام عماره می گفت چنان بود که مردم از گرد رسول خدا پراکنده شدند و آن حضرت فقط میان چندتن که شمارشان به ده نمی رسید باقی ماند. من و شوهر و دو پسر من پیش روی پیامبر (ص) جنگ می کردیم، مردم همچنان در حال فرار از کنار رسول خدا می گذشتند. پیامبر ملاحظه فرمود که من سپر ندارم در همان حال مردی را دید که سپر همراه داشت و می گریخت. به او فرمود سپرت را برای کسانی که جنگ می کنند ببنداز. او سپر خود را انداخت من آن را برداشتم و با آن به دفاع از رسول خدا پرداختم، و هرچه بر سر ما آمد از دست سواران بود و اگر آنان هم پیاده می بودند به خواست خدا از عهده ایشان برمی آمدیم. در همان حال سواری پیش آمد و ضربتی به من زد که آن را با سپر رد کردم و شمشیرش کارگر نیفتاد او پشت کرد و من با شمشیر اسب او را پی زدم و آن سوار بر پشت افتاد. پیامبر (ص) خطاب به پسر من فریاد کشیدند که ای پسر ام عماره مادرت را دریاب. پسر من به یاری من شتافت و دشمن را کشتم.

محمد بن عمر واقدی ما را خبر داد و گفت ابوبکر بن عبدالله بن ابی سبره از عمرو بن یحیی از مادرش از عبدالله بن زید - پسر دیگر ام عماره - برای من نقل کرد که می گفته است * در جنگ احد از ناحیه بازوی چپ زخمی شدم، مردی به تناوری درخت خرما مرا زخمی کرد و بدن توجه به من رفت، خون ریزی بند نمی آمد، پیامبر فرمودند زخمت را ببند، مادر من پیش آمد او پارچه های آماده بی در همین خود داشت که برای زخم بندی آماده کرده بود، مادر من درحالی که پیامبر (ص) ایستاده بودند و مرا می نگرستند زخم مرا بست و

گفت پسر کم! برخیز و جنگ کن، پیامبر فرمودند ای ام عماره! چه کسی تاب و توان تو را دارد. ام عماره می‌گوید در این هنگام مردی که پسر را زخمی کرده بود جلو آمد، پیامبر فرمودند این ضارب پسر تو است، من آهنگ او کردم و بر ساق پایش شمشیر زدم که به زانو در آمد، گوید پیامبر (ص) چنان لبخندی زد که دندانهایش آشکار شد و فرمود ای ام عماره! انتقام خود را گرفتی، سپس چند نفری بر آن مرد حمله بردیم و سلاح بر او نهادیم و او را کشتیم. پیامبر فرمودند سپاس خداوند را که تو را پیروزی داد و چشمت را به مرگ دشمنت روشن فرمود و چنان تقدیر^۱ کرد که انتقام خونت را به چشم خود ببینی.

محمد بن عمر واقدی، از ابوبکر بن عبدالله بن ابی سبرة از عبدالرحمان بن عبدالله بن ابی صعصعة، از حارث بن عبدالله ما را خبر داد که می‌گفته است: «از عبدالله بن زید بن عاصم شنیدم که می‌گفت همراه رسول خدا (ص) در جنگ احد شرکت کردم. همینکه مردم از گرد آن حضرت پراکنده شدند خود را همراه مادرم نزدیک آن حضرت رساندیم و به دفاع پرداختیم. رسول خدا پرسیدند پسر ام عماره هستی؟ گفتم آری. فرمود سنگ بینداز من برابر ایشان سنگی به سوی یکی از مشرکان انداختم که سوار بر اسب بود، سنگ به چشم اسب خورد، اسب رم کرد و سرانجام اسب و سوارش بر زمین افتادند. من چندان سنگ بر او زدم که تلی از سنگ بر جسد او جمع شد. پیامبر می‌نگریست و لبخند می‌زد، رسول خدا ناگاه متوجه زخمی سخت بر شانه مادرم شد و فرمود مادرت، مادرت را دریاب! زخمش را ببند خداوند به خانواده شما خیر و برکت دهد پایداری و رتبه مادرت بهتر از فلان و بهمان است و مقام و مرتبه ناپدیری تو بهتر از فلان و بهمان است خداوند خانواده شما را رحمت فرماید^۲ مادرم گفت ای رسول خدا! دعا کنید که ما در بهشت از دوستان شما باشیم. حضرت ختمی مرتبت عرضه داشتند پروردگارا ایشان را در بهشت از دوستان من قرار بده. ام عماره گفت از این پس هرچه از دنیا بر سرم آید مهم نخواهد بود.

محمد بن عمر واقدی، از یعقوب بن محمد از موسی بن ضمرة بن سعید از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است: «برای عمر بن خطاب چند گلیم پشمی آوردند که در آن میان یکی پهن و گسترده بود، یکی از حاضران گفت این گلیم — پارچه پشمی خطدار — گران است و چنین و چنان می‌ارزد، مناسب است آن را برای صفیه دختر ابوعبید که به تازگی با

۱. این روایات همگی در مغازی واقدی آمده است. به صص ۱۹۶-۱۹۴ ترجمه مغازی مراجعه فرماید.

۲. در مغازی آمده است که مقام خودت هم از فلان و بهمان برتر است.

عبدالله بن عمر ازدواج کرده است بفرستی. عمر گفت آن را برای کسی می فرستم که سزاوارتر از صفیه است. این را برای ام عماره نسبیه می فرستم که خود شنیدم پیامبر (ص) به روز جنگ احد می فرمود «به هر سو که می نگرستم ام عماره را می دیدم که برگرد من جنگ و از من دفاع می کند».

محمد بن عمر واقدی، از معاذ بن محمد بن عمرو بن محسن نجاری، از خبیب بن عبدالرحمان بن خبیب بن یساف از لیلی دختر سعد از ام عماره نسبیه دختر کعب ما را خبر داد که می گفته است * رسول خدا برای دیدار با من آمد، برای آن حضرت نان و شوربا بردم از آن خورد و فرمود خودت هم بخور. عرض کردم روزه دارم، فرمود «هرگاه در حضور شخص روزه دار خوراک خورده می شود فرشتگان بر او درود می فرستند تا هنگامی که از خوراک آسوده شوند».

وکیع بن جراح از شعبه از خبیب بن زید انصاری از بانویی به نام لیلی از ام عماره ما را خبر داد که می گفته است * پیامبر (ص) به خانه ما آمدند برای ایشان غذا بردیم یکی از حاضران روزه بود، پیامبر فرمودند هرگاه در حضور روزه دار خوراک خورده می شود فرشتگان بر او درود می فرستند.

ابوداود سلیمان طیالسی از شعبه از خبیب بن زید ما را خبر داد که می گفته است * لیلی از گفته مادر بزرگش ام عماره انصاری که از خاندان نجار است نقل می کرد که می گفته است به حضور پیامبر (ص) رفته و شنیده است که می فرماید «تا هنگامی که دیگران از خوراک آسوده و سیر شوند فرشتگان بر روزه دار درود می فرستند».

محمد بن عمر واقدی از منذر بن سعید وابسته خاندان زبیر از محمد بن یحیی بن حبان ما را خبر داد که می گفته است * ام عماره در جنگ احد دوازده زخم برداشت، در جنگ یمامه دستش جدا شد و فزون بر آن یازده زخم برداشت، و چون به مدینه برگشت ابوبکر را که در آن هنگام خلیفه بود می دیدند که برای احوال پرسی به خانه او آمد و شد می کرد.

گوید، ام عماره سه بار ازدواج کرده است و از هر سه شوهر خود فرزند داشته است، نخست با غزیه پسر عمرو مازنی که از او پسری به نام تمیم داشته است، دو دیگر با زید بن عاصم بن کعب مازنی که از او پسری به نام خبیب داشته و او را مسیلمه کذاب پاره پاره کرده است پسر دیگری هم به نام عبدالله بن زید داشته که در واقعه حره کشته شده است. شوهر سوم او نسبیه است که فرزندانش مرده اند و نسلی از او برجای نمانده است.

فاطمه

دختر منقذ بن عمرو بن مالک بن خنساء بن مبذول بن عمرو بن غنم بن مازن بن نجّار است، مادرش کنیزی است، او را داود بن ابی داود عمیر بن عامر بن مالک بن خنساء بن مبذول به همسری گرفت و فاطمه برای او فرزند آورد، او مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

زینب

دختر حباب بن حارث بن عمرو بن عوف بن مبذول بن عمرو بن غنم بن مازن بن نجّار، که او را قیس بن عمرو بن سهل بن ثعلبة بن حارث بن زید بن ثعلبة بن غنم بن مازن بن نجّار به همسری گرفت، و زینب برای او سعید بن قیس را آورد، زینب مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

جمیله

دختر ابوصعصعه است. نام اصلی ابوصعصعه عمرو و پسر زید بن عوف بن مبذول بن عمرو بن غنم بن مازن بن نجّار است، مادر جمیله انیسه دختر عاصم بن عمرو بن عوف بن مبذول بن عمرو بن غنم بن مازن بن نجّار است. جمیله را عبادة بن صامت بن قیس بن اصرم بن فهر بن ثعلبة بن غنم بن عوف بن خزرج به همسری گرفت که برای او ولید بن عبادة را آورد، سپس ربیع بن سراقه بن عمرو بن زید بن عبدة بن عامر بن عدی بن کعب بن خزرج بن حارث بن خزرج او را به همسری گرفت که برای او عبدالله و محمد و بشیة را آورد، پس از او خلدة بن ابی خالد بن قیس بن خالد بن مخلد بن عامر بن زریق از قبيلة خزرج او را به همسری گرفت، جمیله مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

نائلة

دختر عبید بن حر بن عمرو بن جعد بن عوف بن مبدول بن عمرو بن غنم بن مازن بن نجار است. مادرش رُغیبة دختر اوس بن خالد بن جعد بن عوف بن مبدول بن عمرو بن غنم بن مازن بن نجار است.

معمّر پسر حزم بن زید بن لوزان بن عمرو بن عبد بن عوف بن غنم بن مالک بن نجار با نائلة ازدواج کرد و برای او عبدالرحمان را آورد. نائلة مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

أثيلة

دختر حارث بن ثعلبة بن صخر بن حرام بن امیة بن عامر بن مازن بن نجار، مادرش فاطمه دختر زید منات بن عمرو بن مازن از خاندان غسان است. اثیله مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

شقیقه

دختر مالک بن قیس بن محرث بن حارث بن ثعلبة بن مازن بن نجار است. مادرش سُهیمة دختر عُویمر بن اشقر بن خنساء بن مبدول بن عمرو بن غنم بن نجار است. او را حارث پسر سراقه بن حارث بن عدی بن مالک بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار به همسری گرفت که برای او عبدالله و اُمّ عبید فرزندان حارث را آورد، شقیقه مسلمان شده و بیعت کرده است.

کبشة

دختر مالک بن قیس بن محرث بن حارث بن ثعلبة بن مازن، خواهر پدري و مادري شقیقه است. ثعلبة بن عمرو بن محصن بن عمرو بن عتیک بن عمرو بن مبدول بن مالک بن نجار با

کبشه ازدواج کرد. پس از او حباب بن حارث بن عوف بن مبذول بن عمرو بن غنم بن مازن بن نجار با کبشه ازدواج کرد که برای او دختری به نام زینب آورد که او هم با رسول خدا بیعت کرده است. کبشه هم مسلمان شده و با پیامبر (ص) بیعت کرده است.

شموس

خواهر پدر و مادری کبشه است. او مسلمان شده و با پیامبر بیعت کرده است.

ام سلیط

او همان ام قیس دختر عبید بن زیاد بن ثعلبة بن خنساء بن مبذول بن عمرو بن غنم بن مازن بن نجار است. مادرش ام عبدالله دختر شبل بن حارث بن عوف از قبیله سکاسک است. ابوسلیط بن ابی حارثه که همان عمرو بن قیس بن مالک بن عدی بن نجار است با ام سلیط ازدواج کرد که برای او سلیط و فاطمه را زاید. ام سلیط مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است و در جنگهای خیبر و حنین هم شرکت داشته است.

از بانوان خاندان عدی بن نجار

نوار

دختر مالک بن صرمة بن مالک بن عدی بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار است. مادرش سلمی دختر عامر بن مالک بن عدی بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار است. ثابت بن ضحاک بن زید بن لوزان بن عمرو بن عبد بن عوف بن غنم بن مالک بن نجار با نوار ازدواج کرد که برای او زید و یزید دو پسر ثابت را زاید، سپس عماره بن حزم بن زید بن لوزان بن عمرو بن عبد بن عوف بن غنم بن مالک بن نجار او را به همسری گرفت که برای او پسری به

نام مالک آورد ولی در کودکی درگذشت. نوار مسلمان شده و با پیامبر (ص) بیعت کرده است.

محمد بن عمر واقدی، از افلاح بن حمید، از پدرش از خود نوار که مادر زید بن ثابت است ما را خبر داد که می‌گفته است * هنگامی که به زید باردار بودم و پیش از آنکه او را بزایم بر کعبه پوششهایی از خز سبز و زرد و پارچه‌های ضخیم و پرده‌هایی که بافت خود اعراب بود و پارچه‌های موین دیدم.

محمد بن عمر واقدی، از معاذ بن محمد، از یحیی بن عبدالله بن عبدالرحمان بن سعد بن زرارۃ از گفته کسی که خود از نوار مادر زید بن ثابت شنیده بود برای ما نقل کرد که می‌گفته است * خانه من بلندترین خانه در کنار مسجد مدینه بود، بلال از همان آغاز که شروع به اذان گفتن کرد بر پشت بام خانه من اذان می‌گفت، تا آن گاه که رسول خدا مسجد را ساخت و از آن پس بر بام مسجد که آن جا سکویی ساخته بودند اذان می‌گفت^۱.

عمرو بن هیشم از گفته مسعودی ما را خبر داد که می‌گفته است * ثابت بن عبید چنین می‌پنداشت که زید بن ثابت بر جنازه مادر خویش چهار تکبیر گفت.

ام عید

دختر سراقه بن حارث بن عدی بن مالک بن عدی بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار، او خواهر پدری و مادری حارثه بن سراقه است که در جنگ بدر شرکت کرده و شهید شده است. مادرشان ام حارثه ربیع دختر نصر بن ضمضم بن زید بن حرام بن جندب بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار است. ام عبید را نخست رافع پسر زید بن عدی بن قیس بن قطن بن خدش بن جندب بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار به همسری گرفت و پس از او تمیم بن غریه بن عمرو بن عطیه بن خنساء بن مبذول بن عمرو بن غنم بن مازن بن نجار با او ازدواج کرد. ام عبید خود و مادرش مسلمان شده‌اند و با رسول خدا بیعت کرده است.

۱. از لحاظ بررسی تاریخ معماری مناره‌ها قابل دقت است که ظاهراً نخستین مناره است.

اُنِيسَة

دختر عمرو که همان ابو خارجه و پسر قیس بن مالک بن عدی بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار است، اُنِيسَة خواهر پدر و مادری ابوسلیط اسیره بن عمرو است که در جنگ بدر شرکت کرده است. مادرشان آمنه دختر اوس بن عجرة از خاندان یَلِیّ است که هم پیمان خاندان عوف بن خزرج اند، اُنِيسَة را نعمان بن عامر به سواد بن ظفر از قبیله اوس به همسری گرفته است و انیس به برای او پسری به نام قتاده آورده که در جنگ بدر شرکت کرده است و دختری به نام ام سهل، سپس مالک بن سنان بن عبید بن ثعلبه بن عبید بن عبید بن اَبَجَر او را به همسری گرفته است و این اَبَجَر همان خدره بن عوف بن حارث بن خزرج است. اُنِيسَة برای مالک ابوسعید خُدَری و فریعه را زاییده است. انیس به مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

ام سهل

خواهر پدری و مادری اُنِيسَة است. او را محرز بن عامر بن مالک بن عدی بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار به همسری گرفته است. ام سهل مسلمان شده و با پیامبر بیعت کرده است.

ام منذر

دختر قیس بن عمرو بن عبید بن مالک بن عدی بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار، او خواهر پدری و مادری سلیط بن قیس است که در جنگ بدر حاضر بوده و در جنگ پُل ابو عبید شهید شده است. مادرشان رغیبه دختر زراره بن عدس بن عبید بن ثعلبه بن غنم بن مالک بن نجار است. ام منذر را قیس بن صعصعه بن وهب بن عدی بن مالک بن عدی بن غنم بن عدی بن نجار به همسری گرفته است که برای او منذر را زاییده است. ام منذر مسلمان شده و با پیامبر (ص) بیعت و از ایشان روایت کرده است.

یحیی بن عباد از فلیح از ایوب بن عبدالرحمان از یعقوب بن ابی یعقوب، از ام منذر

دختر قیس عدوی که یکی از خاله‌های حضرت ختمی مرتبت است ما را خبر داد که می‌گفته است * رسول خدا (ص) در حالی که علی (ع) همراهش بود به خانه ما آمدند، در آن هنگام علی از بیماری برخاسته بود و دوره نقاهت را می‌گذراند. ما خوشه‌های آویخته خرما که هنوز کاملاً رسیده نشده بود داشتیم^۱ پیامبر (ص) شروع به خوردن از آن کرد و علی هم همراه ایشان می‌خورد، ام منذر می‌گوید پیامبر به علی فرمودند، دست نگه دار و مخور که دوره نقاهت را می‌گذرانی. علی بر زمین نشست و پیامبر (ص) همچنان خرما می‌خورد. من آشی از جو و چغندر فراهم آوردم و چون به حضور پیامبر آوردم به علی فرمود، از این بخور که برای تو مناسب است.

أُمُّ سُلَيْمٍ

دختر قیس بن عمرو بن عبید بن مالک بن عدی بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار. محمد بن عمر واقدی می‌گوید که ام سلیم مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

عميرة

دختر قیس، خواهر ام سلیم است. واقدی می‌گوید مسلمان شده و با پیامبر بیعت کرده است.

ثُبَيْتَةُ

دختر سلیط بن قیس بن عمرو بن عبید بن مالک بن عدی بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار، مادرش سُخَيْلَةُ دختر صَمَّة بن عمرو بن عبید بن عمرو بن مبدول بن مالک بن نجار است. او را عبدالله پسر صعصعة بن وهب بن عدی بن مالک بن عدی بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار به همسری گرفت که برای او عبدالرحمان و سالمه و میمونه را آورد. ثبیته اسلام آورده و با پیامبر (ص) بیعت کرده است.

۱. با توجه به توضیح ابن اثیر در نهایه که همین حدیث را آورده است ترجمه شد به ذیل کلمه دول مراجعه فرماید.

اسماء

دختر محرز بن عامر بن مالک بن عدی بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار، مادرش ام سهل دختر ابو خارجه عمرو بن قیس بن مالک بن عدی بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار است. او را ابوبشیر قیس بن عبید بن حر بن عمرو بن جعد بن عوف بن مبذول بن عمرو بن غنم بن مازن بن نجار به همسری گرفت که برای او بشیر و جعد را آورد. اسماء نیز مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

کلثم

خواهر پدری و مادری اسماء است. کلثم مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

أم حکیم

دختر نضر بن ضمضم بن زید بن حرام بن جندب بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار است. مادرش هند دختر زید بن سواد بن مالک بن غنم بن مالک بن نجار است. عمرو بن ثعلبة بن وهب بن عدی بن مالک بن عدی بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار با او ازدواج کرده است و ام حارثه برای او دو پسر به نامهای ابو حکیم و عبدالرحمان و دختری به نام سهله که کنیه اش ام حکیم بوده آورده است. ام حارثه مسلمان شده و با پیامبر بیعت کرده است.

ام حارثه

نامش رُبَیع و خواهر پدری و مادری ام حکیم است. او را سراقه بن حارث بن عدی بن مالک بن عدی بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار به همسری گرفته است که برای او حارثه پسر سراقه را زاییده است. حارثه بن سراقه در جنگ بدر شرکت کرده و در همان جنگ شهید شده است. ام حارثه دختری هم به نام ام عمیر آورده است. ام حارثه مسلمان شده و با پیامبر بیعت کرده است.

اُم سَلِيم

دختر ملحان بن خالد بن زید بن حرام بن جندب بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار است. نام اصلی اُم سلیم غمبصاء یا رُمَیصاء و یا سَهْلَة بوده است و نیز نامهای رُمَیْلَة و انیفَة و رُمیثه را هم برای او گفته‌اند. مادرش ملیکه دختر مالک بن عدی بن زید منات بن عدی بن عمرو بن مالک بن نجار است. مالک بن نصر بن ضمضم بن زید بن حرام بن جندب بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار با ام سلیم ازدواج کرد و اُم سلیم انس بن مالک را برای او آورد. سپس ابوطلحه زید بن سهل بن اسود بن حرام بن عمرو بن زید منات بن عدی بن عمرو بن مالک بن نجار با او ازدواج کرد و ام سلیم برای او عبدالله و ابوعمیر را آورد. ام سلیم مسلمان شد و با رسول خدا (ص) بیعت کرد و در جنگ حنین با آنکه به عبدالله بن ابوطلحه باردار بود شرکت کرد. پیش از آن هم در جنگ احد برای آب‌رسانی به تشنگان و زخم‌بندی زخمیان شرکت کرده بود.

ابوأسامه حماد بن اسامة از ابن عون از محمد ما را خبر داد که می‌گفته است * ام سلیم به روز جنگ احد درحالی که خنجر می‌همراه داشت با پیامبر (ص) بود.

محمد بن عمر واقدی از سلیمان بن بلال از عماره بن غزیه ما را خبر داد که می‌گفته است * اُم سلیم در جنگ حنین درحالی که شمشیری به کمر خود بسته و به عبدالله بن ابی طلحه باردار بوده است همراه رسول خدا بوده است.

یزید بن هارون و عفان بن مُسلم هر دو از حماد بن سلمة از ثابت از انس ما را خبر دادند که می‌گفته است * اُم سلیم در جنگ احد خنجر می‌با خود داشته است، شوهرش ابوطلحه به پیامبر گفته است ای رسول خدا! این ام سلیم همراه خنجرش حاضر شده است. ام سلیم گفته است ای رسول خدا خنجر را بدین منظور برداشته‌ام که اگر یکی از مشرکان به من نزدیک شود شکمش را پاره کنم یا شکمش را سفره سازم. وانگهی اسیران جنگی آزاد شده را که اینک تنهایت گذاشته و گریخته‌اند بکشم و گردن بزنم پیامبر (ص) لبخند زد و فرمود ای ام سلیم خداوند کفایت می‌فرماید و احسان می‌کند.

عمرو بن عاصم از همام از اسحاق بن عبدالله، از گفته مادر بزرگش اُم سلیم ما را خبر داد که او به رسول خدا ایمان آورده است و چون پدر انس که در آن هنگام در سفر بوده

برگشته است از ام سلیم پرسیده است آیا از دین برگشته‌ای؟ گفته است از دین برنگشته‌ام ولی به این مرد ایمان آورده‌ام. ام سلیم درحالی که به پسرش انس اشاره می‌کرده به او می‌گفته است بگو لا اله الا الله و بگو گواهی می‌دهم که محمد رسول خداوند است و پسرک چنان می‌گفته است. پدر انس به ام سلیم می‌گفته است پسر من را تباه مکن و او را بر من مشوران. و او پاسخ می‌داده است من او را تباه نمی‌کنم. گوید مالک از مدینه بیرون شد و با یکی از دشمنان روبرو شد و او مالک را کشت و چون خبر مرگ مالک به ام سلیم رسید گفت اینک انس را چندان از شیر نخواهم گرفت تا خودش پستان را رها کند و تا هنگامی که انس اجازه‌ام ندهد ازدواج نخواهم کرد، ام انس وظیفه خود را به خوبی انجام داد تا هنگامی که انس پستان را رها کرد، در آن هنگام ابوطلحه که مشرک بود از اُم سلیم خواستگاری کرد و نپذیرفت. روزی ضمن گفتگو به ابوطلحه گفت آیا سنگی را که هیچ سود و زیانی به تو نمی‌رساند یا چوبی را که درودگر برای تو می‌تراشد و می‌سازد می‌پرستی آیا به تو سود و زیانی می‌رساند؟ این گفته ام سلیم در دل ابوطلحه جا گرفت و روزی پیش ام سلیم آمد و گفت سخنی که گفתי در دل من جای گرفت و ایمان می‌آورم. ام سلیم گفت در این صورت من همسر تو می‌شوم و کابینی جز همان مسلمانی از تو نمی‌خواهم.

خالد بن مخلد بجلی، از محمد بن موسی از عبدالله بن عبدالله بن ابی طلحه از انس بن مالک ما را خبر داد که می‌گفته است * ابوطلحه از اُم سلیم خواستگاری کرد. ام سلیم گفت من به این مرد ایمان آورده‌ام و گواهی می‌دهم که رسول خداوند است اگر تو نیز از من پیروی کنی همسرت خواهم شد، ابوطلحه گفت من هم بر اعتقاد تو هستم، ام سلمه همسر او شد و کابین او اسلام ابوطلحه بود.

اسماعیل بن عبدالله بن ابی اویس، از محمد بن موسی از عبدالله بن عبدالله بن ابی طلحه ما را خبر داد که می‌گفته است * ابوطلحه از ام سلیم دختر ملحان خواستگاری کرد، ام سلیم می‌گفت تا پسر من بالغ نشود و در انجمن‌ها بنشیند و بگوید خداوند از سوی من مادرم را پاداش دهد که به خوبی از سرپرستی من برآمد ازدواج نخواهم کرد، ابوطلحه گفت انس به این مرحله رسیده و در انجمن‌ها نشسته است و همینگونه گفته است. ام سلیم گفت در این صورت کدامیک از این دو شرطی را که می‌گویم می‌پذیری تا همسرت شوم، یا به آیین من در آی یا این مسئله را پوشیده بدار که من به این مرد ایمان آورده‌ام و او را رسول خدا می‌دانم. ابوطلحه گفت من هم بر آیین و اعتقاد تو هستم، گوید مهریه و کابین میان آن

دو فقط اسلام بود.

محمد بن فضل از عبدالرحمان بن اسحاق از حسین بن ابی سفیان از انس بن مالک ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر (ص) به دیدار ام سلیم آمد و در خانه او نماز مستحبی گزارد و سپس خطاب به ام سلیم فرمود هرگاه نماز واجب می‌گزاری پس از نماز ده مرتبه سبحان الله و ده مرتبه الحمد لله و ده مرتبه تکبیر بگو سپس هرچه از خداوند می‌خواهی بخواه که برای تو پاسخ آری داده خواهد شد.

عفان بن مسلم از سلیمان بن مغیره از ثابت از انس ما را خبر داد که می‌گفته است * ابوطلحه به خواستگاری اُم سلیم آمد، ام سلیم او را گفت برای من شایسته و روا نیست که همسر مشرک شوم، ای ابوطلحه آیا نمی‌دانی خدایی را که می‌پرستید برده فلان خانواده که درودگر است می‌تراشد و اگر آن را روی آتش بگیرد آتش می‌گیرد. گوید ابوطلحه درحالی که این سخن بر دلش نشسته بود برگشت. و از آن پس هرگاه ابوطلحه پیش ام سلیم می‌آمد او همان سخن خویش را بازگو می‌کرد تا آنکه روزی پیش ام سلیم آمد و گفت آنچه را به من پیشنهاد کردی پذیرفتم، انس می‌گفته است برای ام سلیم مهریه‌ی جز مسلمان شدن ابوطلحه نبوده است.

عفان بن مسلم، از حماد بن سلمه از ثابت ما را خبر داد که می‌گفته است * ام سلیم به ابوطلحه گفت آیا نمی‌دانی خدایی را که می‌پرستی چوب درختی است که از زمین می‌روید و نمی‌بینی که آن را فلان برده حبشی که برده فلان خانواده است بر زمین می‌کشد؟ گفت آری همینگونه است. ام سلیم گفت آرم نمی‌داری که برای چوبی که از زمین می‌روید و برده حبشی فلان خانواده آن را بر زمین می‌کشد سجده می‌کنی؟ آیا نمی‌توانی گواهی دهی که پروردگاری جز خدای یگانه وجود ندارد و محمد رسول خداوند است و من خود را به ازدواج تو درمی‌آورم و از تو کابینی جز همان نمی‌خواهم. ابوطلحه گفت مرا آزاد بگذار تا در این باره بیندیشم و بر کار خود بنگرم. ابوطلحه رفت و اندیشه کرد و باز آمد و گفت گواهی می‌دهم که پروردگاری جز خداوند یکتا وجود ندارد و محمد (ص) رسول خداست. اُم سلیم خطاب به پسر خویش انس گفت برخیز و مرا به ازدواج او درآور.

مسلم بن ابراهیم، از مثنی بن سعید، از قتاده از انس بن مالک ما را خبر داد که می‌گفته است * گاهی که پیامبر (ص) به دیدن اُم سلیم می‌آمده‌اند وقت گزاردن نماز نافله فرامی‌رسیده است و آن حضرت بر روی فرش ماکه بوریایی شسته و آب پاشیده بود نماز می‌گزاردند.

و همو، از ربیع بن عبدالله بن جارود هُدلی، از گفته جارود، از انس بن مالک ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر (ص) گاهی به دیدار مادرش ام سلیم می‌آمده‌اند، و ام سلیم خوراکی که برای آن حضرت ساخته بوده یا چیز دیگری که فراهم کرده بوده است به ایشان اهداء می‌کرده است. انس می‌گوید برادر کوچکری داشتم که کنیه‌اش ابوعمیر بود. روزی پیامبر (ص) به دیدار ما آمدند و پرسیدند ای ام سلیم! چه شده است که پسر ابوعمیر اندوهگین است؟ گفت ای رسول خدا گنجشک نک‌سرخ داشت که با آن بازی می‌کرد، گنجشک مرده و او اندوهگین است. پیامبر (ص) دست بر سر ابوعمیر می‌کشید و می‌پرسید ای ابوعمیر! گنجشک چه شد؟^۱

عمرو بن عاصم، از هَمّام، از اسحاق بن عبدالله از انس بن مالک ما را خبر داد که می‌گفته است * رسول خدا بر هیچ خانه‌یی غیر از خانه همسران خویش وارد نمی‌شد مگر خانه ام سلیم و چون در این باره از حضرتش پرسیدند فرمود «برادرش همراه من کشته شده است بدین سبب بر او رحمت می‌آورم»^۲

عبدالله بن جعفر رقی، از عبیدالله بن عمرو بن ایوب، از محمد بن سیرین از گفته خود ام سلیم ما را خبر داد که می‌گفته است * رسول خدا گاهی خواب نیمروزی خود را در خانه من انجام می‌داد من برای ایشان سفره‌یی چرمی می‌گستردم و بر آن می‌خوابید و چون عرق می‌کرد سوده مشک‌های خود را با عرق آن حضرت می‌آمیختم، محمد بن سیرین می‌گوید از ام سلیم تقاضا کردم اندکی از آن به من بدهد و محبت کرد و داد. ایوب می‌گفته است من از محمد بن سیرین خواهش کردم اندکی به من بدهد که چنان کرد و هم‌اکنون در اختیار من است. می‌گوید محمد بن سیرین که خوش می‌داشت در حنوط مردگان مشک قرار دهند چون درگذشت او را با همان مشک حنوط کردند.

عبدالله بن جعفر، از عبیدالله بن عمرو، از عبدالکریم، از براء بن زید ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر (ص) در خانه ام سلیم بر روی سفره‌یی چرمی خواب نیمروزی انجام داد، هنگامی که رسول خدا بیدار شد ام سلیم سرگرم جمع کردن دانه‌های عرق بود و بر آنها

۱. محمد بن سعد این روایت را ضمن شرح حال ابوطلمحه که از انصار شرکت‌کننده در جنگ بدر است در ترجمه فارسی، ج ۴، ص ۴۲۵ با اندک افزونی آورده است.

۲. منظور بانوان بیگانه است وگرنه خود محمد بن سعد نوشته است که رسول خدا در منزل فاطمه دختر اسد و دیگران هم خواب نیمروزی انجام می‌داده‌اند.

دست می‌کشید. پیامبر پرسید ام سلیم چه کار می‌کنی؟ گفت این قطره‌های عرق را که از بدن شما بیرون آمده است برای برکت می‌گیرم.

عبدالله بن جعفر با همان اسناد از انس ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر (ص) به خانه ام سلیم آمد، مشک‌ای که در آن آب بود آویخته بود پیامبر (ص) همچنان ایستاده مشک را برداشتند و از دهانه آن آب آشامیدند. ام سلیم دهانه مشک را - برای تبرک‌جستن - برید و پیش خود نگهداشت.

ابوعاصم نبیل، از ابن جریج از عبدالکریم بن مالک جزری از براء نوّه دختری انس بن مالک از انس از گفته مادرش ما را خبر داد که می‌گفته است * رسول خدا (ص) به خانه او آمده‌اند و از مشک آب کوچکی که آویخته بوده است ایستاده و از دهانه مشک آب نوشیده‌اند، ام سلیم برخاسته و برای تبرک‌جستن دهانه مشک را بریده - و پیش خود نگهداشته است.

عفان بن مسلم، از حماد بن سلمه، از ثابت، از انس ما را خبر داد که می‌گفته است * هنگامی که حضرت ختمی مرتبت در منی خواستند سر خود را تراشند ابوطلحه مراقبت می‌کرد همینکه سلمان‌ی نیمی از موهای آن حضرت را تراشید ابوطلحه بخشی از موها را گرفت و برای ام سلیم آورد که او از آنها ضمیمه مشک خود می‌کرد و در عطردان خود از آن می‌نهاد. ام سلیم می‌گوید پیامبر (ص) گاهی به خانه من می‌آمد و بر سفره‌ی چرمی استراحت و خواب نیمروزی می‌کرد و آن حضرت بسیار عرق می‌کرد. گوید روزی شروع به جمع آوری قطره‌های عرق از روی سفره کردم و آن را در شیشه‌ی می‌ریختم پیامبر (ص) بیدار شدند و پرسیدند ای ام سلیم در این شیشه چه می‌ریزی؟ گفتم بازمانده عرق بدن شما و می‌خواهم عطرها‌ی سوده خود را با آن تر و تازه سازم.

محمد بن عبدالله انصاری، از حُمَید از انس ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر (ص) به خانه ام سلیم آمد، ام سلیم برای آن حضرت خرما و روغن حاضر کرد. رسول خدا فرمود «روغن را در خیکچه و خرما را در ظرف برگردان که من روزه‌ام». پیامبر (ص) برخاست و در گوشه حجره نماز مستحبی گزارد و برای ام سلیم و افراد خانواده اش دعا کرد. ام سلیم عرض کرد که ای رسول خدا مرا نیاز کوچکی است، پیامبر (ص) فرمودند چیست؟ گفت خدمتگزارت انس را از دعا فراموش مفرمای. انس می‌گفته است پیامبر هیچ خیر این جهانی و آن جهانی را رها نفرمود مگر اینکه برای من دعا

فرمود و سپس عرضه داشت «پروردگارا به انس مال و فرزند بسیار روزی کن و برای او برکت بده و من اینک از توانگرترین افراد انصارم» و دخترم امینه مرا خبر داد تا هنگام آمدن حجاج بن یوسف ثقفی به بصره یکصد و بیست و نه تن از تخمه مرا به خاک سپرده است.

محمد بن عبدالله انصاری از حُمَید از انس ما را خبر داد که می‌گفته است * مادرم مرا همراه با زنبیلی از خرماي رطب به خانه پیامبر (ص) فرستاد، آن حضرت را در خانه‌اش پیدا نکردم و معلوم شد در خانه یکی از بردگان خود هستند که خیاط بود و کاری را برای ایشان فراهم می‌ساخت و تریدی هم که آمیزه گوشت و کدو بود برای پیامبر ساخته بود. رسول خدا مرا فراخواندند و چون دیدم از کدو خوشش می‌آید کدوهای پخته را نزدیک آن حضرت می‌نهادم. و چون پیامبر به خانه خود برگشت زنبیل رطب را به حضورش نهادم و شروع به خوردن و تقسیم کردن آن فرمود آن چنان که هیچ چیز از آن باقی نماند.^۱

عفان بن مسلم از هَمام، از قتاده، از انس ما را خبر داد که می‌گفته است * اُم سلیم همراه من طبقی خرما برای رسول خدا فرستاد، پیامبر (ص) مثنی از آن برداشت و برای یکی از همسرانش فرستاد و سپس به مانند مردی که به خوردن خرما اشتها دارد شروع به خوردن خرما کرد.

محمد بن عبدالله انصاری از حُمَید از گفته انس ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر (ص) فرمودند «وارد بهشت شدم و نزدیک خود آوایی شنیدم نگریستم غمیصاء دختر ملحان بود».

عفان بن مسلم و سلیمان بن حرب هر دو از گفته حماد بن سلمه، از ثابت از انس بن مالک ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر (ص) فرموده‌اند «وارد بهشت شدم آوایی شنیدم، پرسیدم صدای کیست؟ گفتند صدای رمیصاء دختر ملحان است»، عفان بن مسلم در روایت خود همین نام را گفته است ولی سلیمان بن حرب نام او را غمیصاء ضبط کرده است. فضل بن دکین از معقل بن عبیدالله از عطاء از گفته خود ام سلیم انصاری ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر (ص) فرموده‌اند ام سلیم را چه شده است که در این سال با ما حج نمی‌گزارد؟ ام سلیم گفته است شوهرم دو شتر آبکش بیشتر ندارد بر یکی خود حج خواهد

۱. نظیر همین روایت که نشانی از علاقه رسول خدا (ص) به کدو است در شمائل ترمذی، ص ۱۱۰ ترجمه آن به قلم این بنده آمده است.

گزارد و دیگری را برای آبیاری نخلستان خود برجای گذاشته است. گوید پیامبر فرمودند چون ماه رمضان فرا رسید یا فرمودند چون ماه روزه فرا رسید در آن عمره بگزار که عمره در آن ماه همسنگ حج است و به جای حج شمرده می‌شود.

احمد بن عبدالله بن یونس از ابوشهاب از ابن ابی لیلی از عطاء از ابن عباس ما را خبر داد که می‌گفته است * ام سلیم به پیامبر (ص) عرض کرد شوهرم ابوطلحه و پسرش بر شتر آبکش خود آهنگ حج دارند و مرا برجای می‌گذارند، پیامبر (ص) فرمودند عمره‌یی در ماه رمضان تو را از حج گزاردن با من بسنده است و کفایت می‌کند.

عبدالوهاب بن عطاء از سلیمان تیمی از انس ما را خبر داد که می‌گفته است * ام سلیم همراه همسران پیامبر بود و ساریانان آنان را با شتاب بر شتران می‌بردند. گوید پیامبر (ص) از کنار آنان عبور کرد و خطاب به آنجَشَه^۱ فرمود در حرکت دادن این شیشه‌های شکننده رعایت کن و مواظب باش.

حسن بن موسی از زهیر از سلیمان تیمی از انس بن مالک از خود ام سلیم ما را خبر داد که می‌گفته است * همراه همسران پیامبر (ص) بوده است و شتربانان آنان را شتابان می‌برده‌اند و پیامبر (ص) خطاب به آنجَشَه فرموده‌اند «در حرکت دادن این شیشه‌های شکننده رعایت کن».

عبدالله بن جعفر رقی، از عبیدالله بن عمرو از ایوب از ابوقلابه از انس ما را خبر داد که می‌گفته است * آنجَشَه را دیدم که راندن شتری را که پیامبر (ص) سوار بودند و ام سلیم هم همراه ایشان بود عهده‌دار بود و پیامبر (ص) می‌فرمود ای آنجَشَه آرام‌تر و مواظب باش که این شیشه‌های شکننده را آرام حرکت دهی.

یحیی بن عباد از عماره بن زاذان، از بنانی از انس ما را خبر داد که می‌گفته است * ابوطلحه پسری به نام ابوعمیر داشت و پیامبر گاهی که با آن پسر بچه رویاروی می‌شدند با محبت می‌فرمودند ای ابوعمیر گنجشگ چه شد؟^۲ گوید هنگامی که ابوطلحه در یکی از کشتزارهای خود بود کودک بیمار شد و مرد. ام سلیم خودش پیکر کودک را شست و کفن و حنوط کرد و پارچه‌یی بر او کشید و گفت نباید کسی جز خودم این خبر را به ابوطلحه

۱. نام برده‌یی سیاه‌پوست و خوش‌آواز که برای شتران به هنگام حرکت آواز می‌خواند و آنان را شتابان به پیش می‌راند. به اسدالغابه، ج ۱، ص ۱۲۱ مراجعه فرمایید.

۲. پیش از این ملاحظه کردید که گنجشگ این پسرک مرده بود و کودک ناآرامی می‌کرد.

بدهد. شامگاه که ابوطلحه برگشت ام سلیم خود را آراسته و خوشبو کرد و با شوهر خویش بگو و بخند کرد و برای او خوراک آورد، ابوطلحه پرسید ابوعمیر در چه حال است؟ گفت آسوده تر است. ابوطلحه شام خورد و سپس از همسر خود کام گرفت. پس از آن ام سلیم گفت ای ابوطلحه اگر خانواده‌یی به خانواده دیگری چیزی را عاریه دهند و سپس از آنان آن را بخواهند باید آن را پس دهند یا پیش خود نگه دارند؟ گفت باید بر آنان پس دهند، گفت در این صورت ابوعمیر را در راه خدا حساب کن. ابوطلحه به حضور پیامبر (ص) رفت و سخن ام سلیم را به عرض رساند. رسول خدا فرمود خداوند دوش را بر شما فرخنده و پربرکت بدارد. گوید ام سلیم همان شب به عبدالله پسر خود از ابوطلحه باردار شد و چون کودک را بزاد به روز هفتم مادرم به من گفت این کودک را همراه با این سبد که اندکی خرما در آن است به حضور رسول خدا ببر تا کام او را بردارد و او را نام‌گذاری فرماید. انس می‌گوید کودک را به حضور آن حضرت بردم پای خود را دراز کردند و کودک را بر آن خوابانند و خرمایی برداشتند و آن را جویدند و نرم کردند و سپس اندکی از آن را در دهان کودک نهادند که شروع به مکیدن آن کرد و پیامبر فرمودند آری که انصار چیزی جز خرما را نمی‌پسندند.

خالد بن مخلد از محمد بن موسی از عبدالله بن ابی طلحه از عمویش انس بن مالک ما را خبر داد که می‌گفته است * مادرم ام سلیم دختر ملحان فرزندی آورد، او را همراه من به حضور رسول خدا فرستاد من به حضور آن حضرت رفتم و گفتم این برادرم را مادرم به حضور شما فرستاده است، گوید رسول خدا (ص) او را گرفت و خرمایی را جوید و با جویده آن کام کودک را برداشت و کودک شروع به مکیدن کرد و پیامبر فرمود «نشانی از دوست داشتن انصار خرما را».

محمد بن عبدالله انصاری و عبدالله بن بکر سهمی هر دو از حمید از انس ما را خبر دادند که می‌گفته است * پسری از ام سلیم که از ابوطلحه داشت سخت بیمار شد، ابوطلحه به مسجد رفت و کودک درگذشت. ام سلیم کارهای کودک را - غسل و کفن و حنوط - انجام داد و گفت ابوطلحه را از مرگ پسرش آگاه مسازید. هنگامی که ابوطلحه از مسجد برگشت ام سلیم همانگونه که همیشه انجام می‌داد شام او را فراهم ساخت که ابوطلحه و همراهانش شام خوردند ام سلیم سپس به وظایفی که برعهده زن است پرداخت و شوهرش از او کام گرفت و در پایان شب به شوهر خود گفت، ای ابوطلحه می‌بینی که خاندان فلانی

چگونه‌اند عاریه‌یی گرفته‌اند و از آن بهره‌مند شده‌اند اینک که عاریه را از ایشان مطالبه می‌کنند برگرداندنش به آنان دشوار می‌نماید. ابوطلحه گفت انصاف نمی‌دهند ام سلیم گفت پسرت عاریه‌یی از خداوند بود و خدای آن را به سوی خود بازگرفت. ابوطلحه انالله و انا الیه راجعون را بر زبان آورد و خدا را ستود و چون شب را به صبح آورد به حضور رسول خدا رفت پیامبر (ص) همینکه او را دید فرمود خداوند دوشینه را بر شما فرخنده داشت.

ام سلیم آن شبهه به عبدالله پسر دیگر خود از ابوطلحه باردار شد. اُمّ سلیم این فرزند را شبانگاهی به دنیا آورد و خوش نمی‌داشت که خود کام او را بردارد و می‌خواست رسول خدا (ص) کام او را بردارند بدین منظور کودک را همراه انس و چند دانه رطب به محضر پیامبر فرستاد. انس می‌گوید هنگامی که به حضور پیامبر رسیدم شتران خود را تیمار می‌داشت و بر آنان مهر می‌زد. گفتم ای رسول خدا ام سلیم امشب فرزندی زاییده است و خوش نمی‌دارد کام او را بردارد تا شما کام او را بردارید. فرمود آیا خوراکی همراه تو هست؟ گفتم آری چند دانه رطب. آن حضرت یکی از آنها را برداشت و جوید و نرم و با آب دهان خود ممزوج کرد و در دهان کودک نهاد که شروع به مکیدن کرد. پیامبر فرمود نشانی از دوست داشتن انصار خرما راست، انس می‌گوید گفتم او را نامگذاری فرماید فرمود «او عبدالله است».

عبدالوهاب بن عطاء از حُمَید از انس ما را خبر داد که می‌گفته است * برای ابوطلحه - از مادرم - پسری متولد شد که پیامبر (ص) او را عبدالله نام نهادند.

عُفان بن مسلم از حماد بن سلمه از ثابت بنانی از انس ما را خبر داد که می‌گفته است * پسر بچه‌یی از ابوطلحه درگذشت، ام سلیم پیکر کودک را در پارچه‌یی پیچاند و گفت به ابوطلحه خبر مدهید تا خودم او را آگاه سازم، هنگامی که ابوطلحه به خانه آمد ام سلیم برای او شام فراهم آورد و ابوطلحه خورد. ام سلیم سپس بر خود عطر زد و خویش را آراست و شوهر از او کام گرفت که قضا را به پسری باردار شد. پس از آن ام سُلَیْم به شوهرش گفت ای ابوطلحه! فلان خانواده از فلان خانواده عاریه‌یی گرفته‌اند اینک که آنان عاریه خود را مطالبه می‌کنند از برگرداندن آن خودداری می‌کنند. ابوطلحه گفت آنان چنین حقی ندارند باید عاریه را به صاحبش برگرداند، ام سلیم گفت پسر تو نیز عاریه‌یی از سوی خداوند متعال بود و خداوند او را بازگرفت، ابوطلحه انالله و انا الیه راجعون بر زبان آورد، انس می‌گوید، چون پیامبر (ص) از این موضوع آگاه شد فرمود «خداوند برای آن دو دیشب خیر و برکت

قرار داد» و چون کودک زاده شد ام سلیم او را همراه من به حضور رسول خدا فرستاد، من چند دانه خرما هم برداشتم و پیش پیامبر (ص) رفتم ایشان درحالی که عباپی بر تن داشتند یکی از شتران خود را تیمار می فرمودند. رسول خدا از من پرسیدند آیا خرما همراهت هست؟ گفتم آری، آن را گرفت و در دهان خویش نهاد و نرم کرد و لعاب دهان خویش را که با آن آمیخته بود در دهان کودک انداخت و نوزاد شروع به مکیدن کرد، رسول خدا فرمود نشانی از دوست داشتن انصار خرما را، آنگاه کام کودک را برداشت و او را عبدالله نام نهاد و میان انصار کودکی خوشبخت تر و برتر از او نبود.

یزید بن هارون از عبدالله بن عون از انس بن سیرین از انس بن مالک ما را خبر داد که می گفته است * پسری از ابوطلحه بیمار بود، ابوطلحه از خانه بیرون رفت و پسرک مرد، چون ابوطلحه برگشت پرسید حال پسرم چگونه است؟ ام سلیم گفت بهتر و آرام تر است، او برای شوهر خود شام آورد و او شام خورد و سپس از ام سلیم کام گرفت و چون آسوده شد ام سلیم گفت اینک موضوع را آشکار و پیکر کودک را به خاک بسپرید، ابوطلحه چون صبح شد به حضور پیامبر رفت و ایشان را از موضوع آگاه کرد پیامبر پرسید آیا دیشب هم بستر شده اید؟ گفت آری، فرمود پروردگارا بر ایشان فرخنده بدار، انس می گوید مادرم ام سلیم پسری آورد و ابوطلحه به من گفت او را به حضور پیامبر ببر مادر چند دانه خرما همراه من کرد و چون نوزاد را به حضور پیامبر بردم او را گرفته و فرمود آیا چیزی همراه داری؟ گفتم آری چند دانه خرما. پیامبر آن را گرفت و جوید و اندکی از آن را در دهان نوزاد نهاد و کام او را برداشت و او را عبدالله نام نهاد.

خالد بن مخلد از عبدالله بن عمر از گفته ام یحیی انصاری از انس بن مالک ما را خبر داد که می گفته است * پیامبر (ص) سه دانه خرما را جویید و پس از آنکه خوب آن را جویید و با لعاب دهانش آمیخته شد اندکی از آن را در دهان کودک نهاد و کامش را با آن برداشت، نوزاد با اشتها شروع به مکیدن کرد و پیامبر می فرمود نشانی از دوست داشتن انصار خرما راست.

اسماعیل بن عبدالله بن ابی اویس، از محمد بن موسی بن ابی عبدالله، از عبدالله بن عبدالله بن ابی طلحه از گفته انس بن مالک ما را خبر داد که می گفته است * مادرم ام سلیم برادر ام عبدالله بن ابی طلحه را در پایان شب به دنیا آورد، ابوطلحه گفت تا از خواب برنخاسته ام کام کودک را برندارید و کاری انجام ندهید، گوید چون ام سلیم شب را به روز

آورد نوزاد را شست و او را همراه من به حضور پیامبر (ص) فرستاد و به من گفت برادرت را به حضور رسول خدا ببر، انس می‌گوید او را پیش آن حضرت بردم ایشان در حالی که ازاری بر تن و ماله‌یی در دست داشت ایستاده بود، از من پرسید انس این چیست؟ گفتم برادرم است که مادرم او را به حضور شما فرستاده است، آن حضرت کودک را گرفت و یک دانه خرما خواست و آن را جوید و نرم کرد و کام کودک را با آن برداشت و کودک با اشتیاق شروع به مکیدن کرد. پیامبر (ص) خندید و فرمود نمودار دوست داشتن انصار خرما راست.

سعید بن منصور از ابوالاحوص از سعید بن مسروق از گفته عبایه بن رفاعه ما را خبر داد که می‌گفته است * ام انس همسر ابوطلحه انصاری بود و برای او پسری آورد، کودک بیمار شد، ابوطلحه به حضور پیامبر رفت و پسرک مرد، مادر پیکر کودک را در پارچه پیچید، هنگامی که ابوطلحه برگشت پرسید پسر در چه حال است، گفت خوب است و برای شوهر خود میوه تازه آورد که از آن خورد پس از آن ام سلیم از شوهر خود تقاضای کام کرد و ابوطلحه با او هم‌بستر شد، و سپس ام سلیم به او گفت می‌بینی برخی از همسایگان ما چگونه رفتار می‌کنند، چیزی پیش آنان عاریه بوده است اینک که آن را از ایشان مطالبه می‌کنند از برگرداندن آن خودداری می‌ورزند، ابوطلحه گفت بسیار بد می‌کنند، ام سلیم گفت این مثلی است که برای تو زدم، پسر عاریه‌یی بود که خداوند ارزانی داشته بود و اینک آن را باز ستده است، ابوطلحه گفت به خدا سوگند که امشب تو در صبر و شکیبایی مرا مغلوب نخواهی کرد. بامداد ابوطلحه به حضور پیامبر (ص) آمد و ایشان را آگاه کرد، به پیشگاه خداوند عرضه داشت «پروردگارا دیشب را برای آنان فرخنده بدار»، گوید ام سلیم برای ابوطلحه پسری دیگر آورد، عبایه می‌گفته است من هفت پسر از پسران همین پسر ابوطلحه را دیدم که همه‌شان فرا گرفتن قرآن را ختم کرده بودند.^۱

اُمّ حرام

او خواهر پدري و مادري اُم سلیم است، او را عبادة بن صامت بن قیس بن اصرم بن فهر بن ثعلبة بن غنم بن عوف بن عمرو بن عوف بن خزرج او را به همسری گرفت که ام حرام برای

۱. ظاهراً نقل این موضوع با این همه سند و روایان برای بیان ارزش اعتماد و تسلیم به مشیت خداوند است.

او محمد را آورد، سپس عمرو بن قس بن زید بن سواد بن مالک بن غنم بن مالک بن نجّار او را به همسری گرفت که برای او قیس و عبدالله را آورد. ام حرام مسلمان شده و با حضرت ختمی مرتبت بیعت کرده است.

معن بن عیسی از مالک بن انس از اسحاق بن عبدالله بن ابی طلحه از گفته انس بن مالک ما را خبر داد که می گفته است * ام حرام - که خاله انس بوده است - همسر عبادة بن صامت بوده است.

عفان بن مسلم، از حماد بن سلمه، از یحیی بن سعید، از محمد بن یحیی بن حبان از انس بن مالک از گفته - خاله اش - ام حرام دختر ملحان ما را خبر داد که می گفته است * پیامبر (ص) در خانه من خواب نیمروزی گزارد هنگامی که بیدار شد می خندید، گفتم ای رسول خدا پدر و مادرم فدایت باد از چه چیزی می خندی؟ فرمود «گروهی از امت من بر این دریا سوار می شوند و می نشینند همچون پادشاهان بر تختها» گفتم ای رسول خدا دعا فرما که خداوند مرا از ایشان قرار دهد، فرمود تو از آنان خواهی بود. ام حرام گوید پیامبر (ص) بار دیگر خوابید و چون بیدار شد می خندید گفتم ای رسول خدا از چه چیزی می خندی؟ همان سخن را بازگو فرمود، گفتم دعا فرمای که خداوند مرا از ایشان قرار دهد، فرمود تو از افراد نخست خواهی بود.^۱

گوید ام حرام همراه شوهرش عبادة بن صامت به جهاد رفت قضا را ناقه ام حرام او را بر زمین افکند و درگذشت. عفان بن مسلم که راوی این موضوع است می گوید گمان می کنم که پیامبر (ص) فرموده اند بر پشت این دریا سوار می شوند.

سلیمان بن حرب از حماد بن زید از یحیی بن سعید از محمد بن یحیی بن حبان از انس بن مالک ما را خبر داد که می گفته است * ام حرام دختر ملحان از گفته رسول خدا همینگونه برای من نقل کرد. انس می افزوده است که قاطری را نزدیک آوردند تا ام حرام سوار شود، و چون سوار شد استر او را بر زمین افکند و گردنش شکست و درگذشت.

۱. ظاهراً مقصود وصول به شهادت است و جمله کنایه از غوطه خوردن در دریای خون و شهادت است.

أُم عبدالله دختر ملحان

خواهر ام سلیم و ام حرام است، واقدی می‌گوید ام عبدالله مسلمان شده و با رسول خدا (ص) بیعت کرده است.

أُم بردة

نامش خولة و دختر منذر بن زید بن لبید بن خداش بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار است، مادرش زینب دختر سفیان بن قیس بن زعوراء بن حرام بن جندب بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار است. او را براء بن اوس بن جعد بن عوف بن مبدول بن عمرو بن غنم بن مازن بن نجار به همسری گرفت، ام برده مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است و او همان است که ابراهیم پسر رسول خدا را شیر داده است.

خولة

دختر قیس بن سکن بن قیس بن زعوراء بن حرام بن جندب بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار. مادرش ام خولة دختر سفیان بن قیس بن زعوراء بن حرام بن جندب از خاندان عدی بن نجار است. خولة را هشام بن عامر بن امیة بن زید بن حسحاس بن مالک از خاندان عدی بن نجار به همسری گرفت، خولة مسلمان شده و با پیامبر (ص) بیعت کرده است.

از بانوان خاندان دینار بن نجّار

سُعَیْدَة

کنیه‌اش ام رباع و دختر عبد عمرو بن مسعود بن عبدالاشهل بن حارثة بن دینار بن نجّار است.

مادرش سمیراء دختر قیس بن مالک بن کعب بن عبدالاشهل بن حارثة بن دینار است. او را ابوئسر پسر کعب بن عمرو بن عبادة بن عمرو بن سواد بن غنم از خاندان سلمه خزرج به همسری گرفت و سپس کعب بن زید بن قیس بن مالک بن کعب بن عبدالاشهل بن حارثة بن دینار با او ازدواج کرد که برای او پسری به نام عبدالله و دختری به نام جمیله آورد. ام رباع مسلمان شده و با پیامبر (ص) بیعت کرده است. او خواهر پدري و مادري نعمان و ضحاک پسران عبد عمرو است که هر دو در جنگ بدر شرکت کرده‌اند.

مَدُوس

دختر قطبة بن عبد عمرو بن مسعود بن عبدالاشهل بن حارثة بن دینار بن نجار. مادرش عميرة دختر قرط بن خنساء بن سنان بن عبید بن عدی از خاندان سلمه است. نخست عماره پسر حباب بن سعد بن قیس بن عمرو بن زید بن عمرو بن زید منات بن عدی بن عمرو بن مالک بن نجار او را به همسری گرفت که برای او ابو عمرو را آورد. سپس عبدالله بن کعب بن زید بن قیس بن مالک بن کعب بن عبدالاشهل بن حارثة بن دینار با او ازدواج کرد که برای او عتبه و أم سعد را آورد و پس از آن عبدالله پسر ابوسلیط أسيرة بن عمرو بن قیس بن مالک بن عدی بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار با او ازدواج کرد و مندوس برای او مروان را زایید. مندوس مسلمان شد و با پیامبر (ص) بیعت کرد.

هَزِيلَة

دختر سعید بن سهیل بن مالک بن کعب بن عبدالاشهل بن حارثة بن دینار، او را شبات پسر خدیج بن اوس بن قراقر بن ضحیان که هم پیمان خاندان حرام بوده به همسری گرفته است. هزيلة مسلمان شد و با رسول خدا (ص) بیعت کرد.

سَمِيرَاء

دختر قیس بن مالک بن کعب بن عبدالاشهل بن حارثة بن دینار، مادرش سلمی دختر اسود

بن حرام بن عمرو بن زید منات بن عدی بن عمرو بن مالک بن نجّار است. عبد عمرو بن مسعود بن عبدالاشهل بن حارثة بن دینار بن نجار با او ازدواج کرد و سمیراء برای او نعمان و ضحاک را زایید که هر دو در جنگ بدر شرکت کردند و پسر دیگری به نام قطبه که در جنگ بثرمعونه شهید شد و دختری به نام ام رباع که از بیعت کنندگان با رسول خدا بوده است، سپس حارث بن ثعلبة بن کعب بن عبدالاشهل بن حارثة بن دینار بن نجار سمیرا را به همسری گرفت که برای او پسری به نام سلم آورد که در جنگ بدر شرکت کرد و در جنگ احد شهید شد و دختری به نام ام حارث آورد که از بیعت کنندگان با رسول خدا بوده است. سمیراء مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

ام حارث

دختر حارث بن ثعلبة است و مادرش سُمَیْرا دختر قیس بن مالک است. ام حارث را عمرو بن غزیه بن عمرو بن ثعلبة بن خنساء بن مبذول بن عمرو بن غنم بن مازن بن نجار به همسری گرفت که برای او حارث و عبدالرحمان را آورد، سپس حارث بن خزّمة بن مالک بن کعب بن عبدالاشهل بن حارثة بن دینار بن نجار با او ازدواج کرد که سهیمه را برای او آورد. ام حارث مسلمان شد و با پیامبر (ص) بیعت کرد.

از بانوان خاندان مالک بن نجّار

فارعة

او همان فریعة دختر زرارۀ بن عدس بن عبید بن ثعلبة بن غنم بن مالک بن نجّار است. مادرش سعاد دختر رافع بن معاویة بن عبید بن ابجر بن عوف بن حارث بن خزرج است، فارعه خواهر تنی ابوامامه اسعد بن زرارۀ است که از نقیبان انصار بوده است. فارعه را قیس بن فهد بن قیس بن ثعلبة بن عبید بن ثعلبة بن غنم بن مالک بن نجار به

همسری گرفت، فارعه مسلمان شد و با رسول خدا بیعت کرد.

زُغْبِيَّة^۱

دختر زرارہ خواهر پدری و مادری فارعه است. او را غُرد که همان خالد بن حسحاس بن مالک بن عدی بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار است به همسری گرفت. زُغْبِيَّة مسلمان شده و بیعت کرده است.

حَبِيبَة

دختر اسعد بن زرارہ بن عدس بن عبید بن ثعلبہ بن غنم بن مالک بن نجار است، مادرش عمیرہ دختر سهل بن ثعلبہ بن حارث بن زید بن ثعلبہ بن غنم بن مالک بن نجار است، حبیبہ را سهل بن حُنَیْف بن واهب بن عُکَیْم بن ثعلبہ بن حارث بن مجدعہ بن عمرو بن حنش بن عوف بن عمرو بن عوف از قبیلہ اوس به همسری گرفت که برای او ابوامامہ پسر سهل بن حنیف را آورد، سهل نوزاد را به حضور رسول خدا آورد و گفت او را نامگذاری فرمای، پیامبر(ص) او را سهل نام نهاد و کنیہ ابوامامہ داد، حبیبہ مسلمان شد و بیعت کرد.

کَبِشَة

دختر اسعد بن زرارہ خواهر پدری و مادری حبیبہ است، او را عبدالله بن ابی حبیبہ بن ازعر بن زید بن عطف بن ضبیعه بن زید از خاندان عمرو بن عوف به همسری گرفت او را که کوچکترین دختران اسعد بن زرارہ بود پیامبر(ص) به ازدواج عبدالله بن ابی حبیبہ درآورد، کبشه مسلمان شد و با رسول خدا بیعت کرد.

۱. به معنی موهای ظریف طلایی رنگ است.

فارعة

او همان فریعه است که خواهر تنی کبشه و حبیبه است. او بزرگترین دختران اسعد بن زراره بود و چون به بلوغ رسید نَبِیْط پسر جابر بن مالک بن عدی بن زید منات بن عدی بن عمرو بن مالک بن نجار از او خواستگاری کرد و پیامبر (ص) او را به ازدواج نَبِیْط درآورد. شبی که عروس را به خانه داماد می بردند نبیط به آنان گفت چنین بگویید:

«پیش شما آمدم پیش شما آمدمیم خوشامدمان گوید تا خوشامدتان گوئیم و اگر گندم خوش رنگ و گندم گون نمی بود به سرزمین شما نمی آمدمیم و اگر زر سرخ نمی بود پیش شما نمی آمدمیم».^۱

فارعه را به خانه نبیط بردند او باردار شد و چون زایید پدر نوزاد او را به حضور پیامبر (ص) آورد و گفت او را نامگذاری فرمایید. رسول خدا او را عبدالملک نام نهاد و برای او آرزوی برکت فرمود. فارعه مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

عُمَیْرَة

دختر مسعود بن زراره بن عدس بن عبید بن ثعلبه بن غنم بن مالک بن نجار، گفته اند مادرش بانویی از خاندان مخزوم قریش است. او را علقمه بن عمرو بن ثقف بن مالک بن مبدول از خاندان مالک نجار است. عمیره مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

سودة

دختر حارثة بن نعمان بن نفع بن زید بن عبید بن ثعلبه بن غنم بن مالک بن نجار مادرش ام خالد دختر خالد بن یعیش بن قیس بن زید منات بن عدی بن عمرو بن مالک بن نجار است.

۱. اتیناکم اتیناکم فحیونا نحیکم ولولا حنطة السمراء لم نخلل بوادیکم
و لولا الذهب الاحمر ما جئناکم

عبدالله بن ابی حرام بن قیس بن مالک بن کعب بن عبدالاشهل بن حارثة بن دینار بن نجار با سوده ازدواج کرد. سوده مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

عمرة

خواهر پدری و مادری سوده است. نخست او را قیس بن عمرو بن سهل بن ثعلبة بن حارث بن زید بن ثعلبة بن غنم بن مالک بن نجار به همسری گرفت و پس از او عثمان بن سهل بن حنیف بن واهب بن عکیم بن ثعلبة بن حارث بن مجدعة بن عمرو بن حنش از خاندان عمرو بن عوف با عمره ازدواج کرد. عمره نیز مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

أم هشام دختر حارثة

او هم خواهر تنی عمره و سوده است. عمارة بن حبیب بن سعد بن قیس بن عمرو بن زیدمنات بن عدی بن عمرو بن مالک بن نجار با ام هشام ازدواج کرد، ام هشام مسلمان شد و با حضرت ختمی مرتبت بیعت کرد.

واقدی از عبدالرحمان بن محمد بن عبدالرحمان بن سعد بن زرارة از عبدالله بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم، از یحیی بن عبدالله بن عبدالرحمان بن سعد بن زرارة از ام هشام ما را خبر داد که می گفته است * پیامبر (ص) در محله ما و همراه ما زندگی می کرد و یک سال یا حدود یک سال تنور ما یکی بود.

عبدالله بن نمیر، از محمد بن اسحاق، از عبدالله بن ابی بکر، از یحیی بن عبدالله بن عبدالرحمان بن سعد بن زرارة از خود ام هشام دختر حارثة ما را خبر داد که می گفته است * یک سال یا یک سال و چندماه همراه رسول خدا بودیم و تنور ما و تنور آن حضرت یکی بود، و من سوره «ق» را فقط از زبان خود پیامبر آموختم که هر جمعه هنگامی که برای مردم خطبه می خواند آن سوره را تلاوت می فرمود. گوید عبدالله بن نمیر نام او را ام هاشم نوشته که اشتباه است و همان ام هشام درست است.

جعده دختر عُبَید

بن ثعلبة بن عبید بن ثعلبة بن غنم بن مالک بن نجار، مادرش رعاع دختر عدی بن سواد بن مالک بن غنم بن مالک بن نجار است. او را نعمان بن نفع بن زید بن عبید بن ثعلبة بن غنم بن مالک بن نجار به همسری گرفت که برای او حارثة بن نعمان را آورد که در جنگ بدر شرکت کرده است. پس از او حباب بن ارقم بن عوف بن وهب بن عمرو بن عبد بن عوف بن غنم بن مالک بن نجار با جعده ازدواج کرد که برای او پسری به نام حارث زایید. جعده مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

عفراء

دختر عُبَید، خواهر پدری و مادری جعده است. حارث بن رفاعه بن حارث بن سواد بن مالک بن غنم بن مالک بن نجار او را به همسری گرفت. عفراء برای او سه پسر به نامهای معاذ و معوذ و عوف^۱ آورد که هر سه در جنگ بدر شرکت کردند. عفراء مسلمان شد و با پیامبر بیعت کرد.

خولة

دختر عبید، او هم خواهر پدری و مادری جعده است. صامت بن زید بن خلدة بن عامر بن زریق بن عامر از قبیله خزرج با او ازدواج کرد که برای او معاویة را زایید، خوله هم مسلمان شد و با رسول خدا بیعت کرد.

۱. نام این پسر را به صورت عوذ هم نوشته‌اند. به اسدالغابه، ج ۴، ص ۱۵۳ مراجعه شود.

خولة

دختر قیس بن قهد بن قیس بن ثعلبة بن عبید بن غنم بن مالک بن نجار. او همان خویله است که کنیه ام محمد داشته است، مادرش فریعه دختر زرارة بن عدس بن عبید بن ثعلبة بن غنم بن مالک بن نجار است. خوله را حمزة بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی به همسری گرفت که برای او یعلی و عماره و دو دختر آورد که آن دو دختر به بلوغ نرسیده درگذشتند، پس از حمزه، حنظلة بن نعمان بن عمرو بن مالک بن عامر بن عجلان بن عمرو بن عامر بن زریق او را به همسری گرفت که برای او پسری به نام محمد آورد. خوله هم مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

رُغِیْبَة

دختر سهل بن ثعلبة بن حارث بن زید بن ثعلبة بن غنم بن مالک بن نجار. مادرش عمرة دختر مسعود بن قیس بن عمرو بن زید منات از خاندان مالک بن نجار است. رافع پسر ابو عمرو بن عائذ بن ثعلبة بن غنم بن مالک بن نجار با او ازدواج کرد. رغبه مسلمان شد و با رسول خدا بیعت کرد.

ام ربیع

دختر عبد بن نعمان بن وهب بن عبید بن ثعلبة بن غنم بن مالک بن نجار. کدیم بن عدی بن حارثة بن عمرو بن زید منات بن عدی از خاندان نجار با او ازدواج کرد. ام ربیع هم مسلمان شد و با پیامبر (ص) بیعت کرد.

حبیبة

خواهر تنی رغبه است.

هشام بن محمد از حماد بن زید از یحیی بن سعد ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر (ص) می‌خواست با حبیبیه ازدواج فرماید، یحیی بن سعد می‌گفته است حبیبیه از عمه‌های من بود و چون پیامبر (ص) غیرت انصار را به یاد آورد از تصمیم خود منصرف شد و خوش نداشت که ایشان را ناراحت کند. ثابت بن قیس بن شماس بن مالک بن امروالقیس بن مالک بن ثعلبه از خاندان حارث قبیله خزرج با حبیبیه ازدواج کرد. حبیبیه مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

یزید بن هارون از یحیی بن سعید از عمره دختر عبدالرحمان ما را خبر داد که می‌گفته است * حبیبیه دختر سهل را که دوشیزه بود ثابت بن قیس بن شماس به همسری گرفت، گوید پیامبر (ص) هم تصمیم داشت با او ازدواج کند. ثابت بن قیس او را کتک زد و حبیبیه سحرگاه بر در خانه پیامبر (ص) به شکایت آمد و گفت نه من و نه ثابت. پیامبر (ص) به ثابت فرمودند آنچه حبیبیه برای طلاق خود می‌دهد بگیر. گوید حبیبیه طلاق خلع گرفت و پیش خانواده خود در خانه نشست.

عارم بن فضل از حماد بن زید از یحیی بن سعید بن قیس بن عمرو بن سهل ما را خبر داد که می‌گفته است * حبیبیه دختر سهل همسر ثابت بن قیس بن شماس بود و ثابت تندخو بود، حبیبیه سیده‌دمی بر در خانه پیامبر (ص) آمد و چون آن حضرت از خانه بیرون آمد او را دید و فرمود کیستی؟ گفت حبیبیه‌ام، فرمود چه کار داری؟ گفت نه من و نه ثابت. گوید در این هنگام ثابت هم آمد پیامبر به او فرمود چیزی از او بگیر - و طلاقش بده - حبیبیه گفت ای رسول خدا آنچه به من داده است موجود است. حبیبیه آن را برای ثابت فرستاد و پیش خانواده خود ماند، و سپس اُبی بن کعب او را به همسری گرفت، گوید پیامبر (ص) می‌خواست با حبیبیه ازدواج کند ولی به سبب غیرت انصار از آن کار منصرف شد و خوش نداشت که انصار را در مورد زنان ایشان ناراحت کند.

محمد بن عبدالله انصاری از ابان بن صمعه ما را خبر داد که می‌گفته است * از محمد بن سیرین که در زندان به دیدار ما و یزید بن ابوبکر آمد شنیدم که می‌گفت حبیبیه برای من نقل کرد که به خانه پیامبر رفته بوده است و چون رسول خدا به خانه آمده و نشسته‌اند فرموده‌اند هر زن و شوهر مسلمانی که سه کودک ایشان پیش از بلوغ درگذشته باشند به روز رستخیز آن سه کودک را می‌آورند و بر در بهشت متوقف می‌سازند و به آنان می‌گویند به بهشت در آید کودکان می‌گویند هرگز مگر اینکه پدر و مادرمان به بهشت در آیند. محمد بن

سیرین می‌افزود درست نفهمیدم که در بار دوم یا در بار سوم گفته می‌شود همراه پدر و مادران وارد بهشت شوید. در این هنگام عایشه همسر رسول خدا به زنی که آن‌جا بود گفت گفتار رسول خدا را شنیدی؟ گفت آری. محمد بن سعد در پی این حدیث می‌گوید محمد بن سیرین بدون اینکه نسب حبیب را بگوید این حدیث را نقل کرده است و نمی‌دانیم آیا حبیب دختر سهل است یا شخص دیگری.

عمیره دختر سهل

خواهر پدری حبیب است. مادرش اُمیمه دختر عمرو بن حارث بن قیس بن وقش بن ثعلبة بن طریف بن خزرج بن ساعده است. ابوامامة اسعد بن زرارة بن عدس بن عبید بن ثعلبة بن غنم بن مالک بن نجار او را به همسری گرفت که برای او سه دختر به نامهای فریعه، کبشه و حبیبه آورد و آنان و مادرشان عمیره مسلمان شدند و با پیامبر بیعت کردند.

رَمَلَة

کنیه‌اش ام ثابت و دختر حارث بن ثعلبة بن حارث بن زید بن ثعلبة بن غنم بن مالک بن نجار است. مادرش کبشه دختر ثابت بن نعمان بن حرام بن عمرو بن زید منات بن عدی بن عمرو بن مالک بن نجار است. معاذ بن حارث بن رفاعه بن حارث بن سواد بن مالک بن غنم بن مالک بن نجار او را به همسری گرفت. رمله مسلمان شد و با رسول خدا بیعت کرد.

رُبَیْعَة

دختر معوذ بن حارث بن رفاعه بن حارث بن سواد بن مالک بن غنم بن مالک بن نجار، مادرش ام یزید دختر قیس بن زعوراء بن حرام بن جندب بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار است. ایاس بن بُکَیر از خاندان لیث با او ازدواج کرد که برای او پسرش محمد را آورد، ربیع مسلمان شد و با رسول خدا بیعت کرد.

موسی بن اسماعیل از حماد بن سلمه از ابو حنین خالد بن ذکوان ما را خبر داد که

می‌گفته است * به خانه ربیع دختر معوذ بن عفراء رفتیم. او برای ما گفت روز عروسی من رسول خدا (ص) به خانه من آمد و همین جا نشست، دو کنیز این جا بودند که دایره می‌زدند و فضایل پدرم و دیگر افراد خانواده‌ام را که در جنگ بدر کشته شده بودند بیان می‌کردند و ضمن آن گفتند میان ما پیامبر بزرگواری است که می‌داند فردا چه اتفاق خواهد افتاد، حضرت ختمی مرتبت فرمودند این سخن را مگویید.

خالد بن مخلد، از اسحاق بن حازم از عبدالله بن محمد بن عقیل از گفته خود ربیع دختر معوذ بن عفراء انصاری ما را خبر داد که می‌گفته است * به شوهرم گفتم در قبال دریافت همه اموال من مرا طلاق خلع بده، پذیرفت. من همه اموال خود غیر از چادرم را به او دادم، با این حال شوهرم از من به عثمان شکایت کرد. عثمان گفت باید آنچه را شرط شده است به او پرداخت و من چادرم را نیز به او دادم.^۱

یحیی بن عباد از فلیح بن سلیمان از عبدالله بن محمد بن عقیل از گفته خود ربیع دختر معوذ بن عفراء ما را خبر داد که می‌گفته است * میان من و پسرعمویم که شوهرم بود بگو و مگویی صورت گرفت، من به او گفتم هرچه دارم از تو باشد و مرا طلاق خلع بده. گفت پذیرفتم، ربیع می‌گفته است به خدا سوگند همه چیز من حتی تشک زیراندازم را گرفت و من پیش عثمان که محاصره بود رفتم و موضوع را به او گفتم. او گفت شرط، شرط است و به پسرعمویم گفت هرچه از آن اوست بگیر حتی رشته‌یی را که موهای خود را با آن می‌بندد اگر می‌خواهی می‌توانی بگیری.

عميرة

دختر معوذ، خواهر پدر و مادری ربیع است، ابو حسن بن عبد عمرو که از خاندان مازن بن نجار بود او را به همسری گرفت که برای او سه پسر به نامهای عماره، عمرو، و سربه آورد، عمیره مسلمان شد و با رسول خدا بیعت کرد.

۱. خوانندگان گرامی توجه داشته باشند که خداوند در قرآن ضمن آیه ۲۳۷ سوره دوم که در همین موارد است می‌فرماید «ولا تنسوا الفضل بینکم» فضیلت را میان خود به فراموشی مسپرید.

عمرة

دختر حزم بن زید بن لوزان بن عمرو بن عوف بن غنم بن مالک بن نجار، او خواهر پدری و مادری عماره و عمرو و معمر پسران حزم است که مادرشان خالده دختر ابو انس بن سنان بن وهب بن لوزان از خاندان ساعده است، عمره را سعد بن ربیع بن عمرو بن ابوزهیر بن مالک از خاندان حارث بن خزرج به همسری گرفت. عمره مسلمان شد و با پیامبر (ص) بیعت کرد.

عمیره

دختر ربیع بن نعمان بن یساف بن نضلة بن عمرو بن عوف بن مالک بن نجار. مادرش کنیزی است، عمیره مسلمان شد و با پیامبر (ص) بیعت کرد.

عمرة

دختر ابویوب خالد بن زید بن کلیب بن ثعلبة بن عبد مناف بن عبد عوف بن غنم بن مالک بن نجار، مادرش ام ایوب دختر قیس بن سعد بن قیس بن عمرو بن امرؤ القیس از خاندان حارث بن خزرج است. او را صفوان بن اوس بن جابر بن قرط بن وهب بن کعب بن معاویه بن عمرو بن مالک بن نجار به همسری گرفت که برای او خالد بن صفوان را آورد. عمرة مسلمان شد و با رسول خدا (ص) بیعت کرد.

کبشة

دختر ثابت بن منذر بن حرام بن عمرو بن زید منات بن عدی بن عمرو بن مالک بن نجار. مادرش سُخْطی دختر حارثه بن لوزان بن عبدود از خاندان ساعده است. او را عمرو بن محصن بن عمرو بن عتیک از خاندان مالک بن نجار به همسری گرفت که برای او سه پسر به نامهای ثعلبه و ابوعمرة و ابوحبیبة آورد، پس از او حارث بن ثعلبة بن زید بن ثعلبة بن غنم

بن مالک بن نجار با او ازدواج کرد که برای او دختری به نام رمله که کنیه اش ام ثابت بود آورد و رمله با رسول خدا بیعت کرده است، سپس حارثه پسر نعمان بن نفع از خاندان مالک بن نجار با کبشه ازدواج کرد، کبشه دختر ثابت که خواهر پدری حسان بن ثابت است مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

لبنی

دختر ثابت خواهر تنی کبشه است، لبنی هم مسلمان شده و با حضرت ختمی مرتبت بیعت کرده است.

عمره اول

دختر مسعود بن قیس بن عمرو بن زید منات بن عدی بن عمرو بن مالک بن نجار. مادرش عمیره دختر عمرو بن حرام بن عمرو بن زید منات بن عدی بن عمرو بن مالک بن نجار است، او را زید بن مالک بن عبدود بن کعب بن عبدالاشهل به همسری گرفت که برای او دو پسر به نامهای سعد و ثابت آورد و سعد از شرکت کنندگان در جنگ بدر است، عمره اول مسلمان شد و با پیامبر بیعت کرد.

عمره دوم

خواهر پدری و مادری عمره اول است، اوس بن زید بن اصرم بن زید بن ثعلبه بن غنم با عمره دوم ازدواج کرد که برای او پسری به نام مسعود که کنیه اش ابو محمد بود آورد. سپس سهل بن ثعلبه بن حارث بن زید از خاندان مالک بن نجار با او ازدواج کرد که برای او عمرو و رغیبه را آورد، عمره دوم هم مسلمان شده و بیعت کرده است.

عمره سوم

خواهر تنی عمره اول و دوم است، ثابت بن منذر بن حرام او را به همسری گرفت که برای او اُبیّ پسر ثابت را آورد، کنیه این پسر ابوشیخ بوده و در جنگ بدر شرکت کرده است او برادر پدري حسان بن ثابت است، عمره سوم هم مسلمان شده و با پیامبر بیعت کرده است.

عمره چهارم

او هم خواهر تنی ایشان است، او را عبادة پسر دُلَیم بن حارثة بن ابی حُرَیمه از خاندان ساعده به همسری گرفت که برای او سعد بن عبادة را آورد. عمره چهارم مسلمان شد و با رسول خدا بیعت کرد، او به سال پنجم هجرت در ماه ربیع الاول که حضرت رسول در جنگ دومة الجندل بودند و سعد بن عبادة هم همراهشان بود درگذشت و هنگامی که پیامبر (ص) از آن جنگ برگشتند کنار آرامگاه عمره آمدند و برگور او نماز گزاردند - برای او آمرزش خواهی فرمودند.

عمره پنجم^۱

او هم خواهر تنی ایشان است. عمره پنجم مادر قیس بن عمرو نجاری است. عمره پنجم هم مسلمان شده و با رسول خدا (ص) بیعت کرده است.

ضَبَاعَة

دختر عمرو بن محصن بن عمرو بن عتیک بن عمرو بن مبذول و این مبذول همان عامر بن مالک بن نجار است. ضباعه خواهر مادری ثعلبة بن عمرو است که در جنگ بدر شرکت

۱. مشخص کردن افراد با شماره درخور توجه است.

کرده است و نیز خواهر مادری ابو عمرو بشیر است. مادرشان عمره دختر هزال بن عمرو بن قربوس است. عبید بن عُمیر بن وهب بن عبدالاشهل بن حارثه بن دینار بن نجار او را به همسری گرفت. ضباء مسلمان شده و با پیامبر (ص) بیعت کرده است.

اُمّ ثابت

دختر ثعلبة بن عمرو بن محصن بن عمرو بن عتیک بن عمرو بن مبدول که این مبدول همان عامر بن مالک بن نجّار است، مادرش کبشة دختر مالک بن قیس بن محارب بن ثعلبة بن مازن بن نجّار است. علاء بن عمرو بن ربیع بن حارث بن عامر بن عمرو بن عوف بن غنم بن مالک بن نجّار با او ازدواج کرده است. امّ ثابت هم مسلمان شده و با پیامبر (ص) بیعت کرده است.

اُمّ سهل

که نامش را امّ ثابت هم گفته‌اند دختر سهل بن عتیک بن نعمان بن عمرو بن عتیک بن عمرو بن مبدول است که این مبدول همان عامر بن مالک بن نجّار است. مادرش اُمیمة دختر عقبه بن عمرو بن عدی بن زید بن چشم بن حارثه بن حارث است. سنان بن حارث بن علقمة بن عمرو بن ثقف که همان کعب بن مالک بن مبدول بن مالک بن نجار است با امّ سهل ازدواج کرد که برای او فرزند آورد. سپس عبدالله بن زید بن عاصم بن عمرو بن عوف بن مبدول بن عمرو بن غنم بن مالک بن نجّار با او ازدواج کرد. امّ سهل مسلمان شده و با پیامبر بیعت کرده است.

اُمّ سعد

او همان کبشة دختر ثابت بن عتیک بن نعمان بن عمرو بن عتیک بن عمرو بن مبدول است و این مبدول همان عامر بن مالک بن نجّار است. مادرش معاذة دختر انس بن قیس بن عبید بن زید بن معاویة بن عمرو بن مالک بن حارث است. یزید پسر ابویسر کعب بن عمرو بن عباد

بن عمرو بن سواد از خاندان سلمه او را به همسری گرفت که برای او دو پسر به نامهای سعید و عبدالرحمان و دختری به نام ام کثیر آورد. کبشه مسلمان شد و با رسول خدا بیعت کرد.

ام جمیل

دختر ابواخزم بن عتیک بن نعمان بن عمرو بن عتیک بن عمرو بن مبدول که این مبدول همان عامر بن مالک بن نجار است. مادرش دختر خباب بن ارت است، سعید بن عبید بن عمیر بن وهب بن عبدالاشهل بن حارثه بن دینار با او ازدواج کرد که برای او چهار پسر به نامهای عبدالله و خالد و جمیل و عبیده آورد. ام جمیل مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

ام سماک

نامش دُبَّیّه و دختر ثابت بن خالد بن نعمان بن خنساء بن عسیره بن عبد بن عوف بن غنم بن مالک بن نجار است، مادرش ادم دختر عمرو بن معاویه از خاندان مُرّة است. یزید بن ثابت بن ضحاک از خاندان مالک بن نجار او را به همسری گرفت که برای او عماره را آورد، ام سماک مسلمان شد و با رسول خدا بیعت کرد.

ام سلمه

نامش سعاد و دختر رافع بن ابی عمرو بن عائذ بن ثعلبه بن غنم بن مالک بن نجار است. مادرش رغیبه دختر سهل بن ثعلبه بن حارث از خاندان مالک بن نجار است. او را اسلم بن حریش بن عدی بن مجدعه بن حارثه بن حارث از قبیله اوس به همسری گرفت که برای او پسری به نام سلمه آورد که در جنگ بدر شرکت کرد. ام سلمه سعاد مسلمان شده و با رسول خدا (ص) بیعت کرده است.

ام خالد

دختر خالد بن یعیش بن قیس بن عمرو بن زید منات بن عدی بن عمرو بن مالک بن نجار، مادرش ام ثابت دختر ثابت بن خنساء بن عمرو بن مالک بن عدی از خاندان عدی بن نجار است. حارثه پسر نعمان بن نفع بن زید که از خاندان مالک بن نجار است او را به همسری گرفت و او برای حارثه دو پسر به نامهای عبدالله و عبدالرحمان و سه دختر به نامهای سودة، عمرة، ام هشام آورد.

ام خالد مسلمان شده و با رسول خدا(ص) بیعت کرده است.

ام سلیم

دختر خالد بن طعنة بن سحیم بن اسود بن حرام بن عمرو بن زید مناة بن عدی بن عمرو بن مالک بن نجار است. او را قیس بن فهد که او هم از خاندان مالک بن نجار بود به همسری گرفت که برای او پسری به نام سلیم آورد، ام سلیم مسلمان شده و با پیامبر(ص) بیعت کرده است.

رُقِیَّة

دختر ثابت بن خالد بن نعمان و از خاندان نجار است، محمد بن عمر واقدی گفته است که او مسلمان شده و با پیامبر(ص) بیعت کرده است.

مادر زید

پسر عمرو بن حرام بن زید مناة بن عدی بن عمرو بن مالک بن نجار. محمد بن عمر واقدی چنین گفته است که او مسلمان شده و با رسول خدا(ص) بیعت کرده است و همو کسی است

که آن شتر نر را صاحب بوده است.^۱

اُمّ عَطِیَّة انصاری

او مسلمان شد و با پیامبر (ص) بیعت کرد و همراه ایشان در جنگها شرکت و از آن حضرت روایت کرده است.

یزید بن هارون و اسحاق بن یوسف ازرق و محمد بن عبدالله انصاری همگی از گفته هشام بن حسان از گفته حفصه دختر سیرین از گفته خود ام عطیه ما را خبر دادند که می گفته است * همراه رسول خدا در هفت جنگ شرکت کردم و برای آنان غذا می پختم و چون به جنگ می پرداختند از بار و بنه آنان مراقبت و از بیماران پرستاری و زخمیان را زخم بندی و مداوا می کردم.

ابو معاویه ضریر، از عاصم احول، از حفصه از گفته ام عطیه ما را خبر داد که می گفته است * چون زینب دختر پیامبر (ص) درگذشت، رسول خدا ما را فرمود که او را به شماره های فرد غسل دهید سه بار یا پنج بار در آب غسل پنجم کافور فراوان یا مقداری کافور بپزایید و چون از غسل او آسوده شدید مرا آگاه کنید. گوید چون زینب را غسل دادیم و پیامبر (ص) را آگاه ساختیم پیراهن خویش را به ما داد و فرمود نخست همین پارچه را بر او بپوشانید که پیوسته به پوستش باشد.^۲

یزید بن هارون و اسحاق ازرق و روح بن عبادة از هشام بن حسان از گفته حفصه ما را خبر دادند که می گفته است * ام عطیه برایم نقل کرد که یکی از دختران رسول خدا درگذشت. پیامبر ما را فرمان داد که او را به شماره های فرد غسل دهید سه بار یا پنج بار و اگر لازم دانستید بیشتر از این غسل دهید. پیکرش را با آب و سدر بشوید و در غسل آخر کافور فراوان یا مقداری کافور بپزایید و چون از آن آسوده شدید مرا آگاه کنید. گوید ایشان را از پایان یافتن غسل آگاه ساختیم پیراهن خود یا پیراهنی را پیش ما افکند و فرمود

۱. آیا مقصود همان بانویی است که به روز جنگ احد جنازه شوهر و پسر و برادر خود را بر شتری بار کرده و آهنگ مدینه داشت و گفتگوی او و عایشه همسر رسول خدا را واقعی در مغازی، ص ۱۹۱ ترجمه آن آورده است؟ یا مورد دیگری است به هر حال بر بنده روشن نشد، می بیند که محمد بن سعد هم با تردید نقل کرده است.

۲. ضمن شرح حال حضرت زینب دختر رسول خدا (ص) که در همین جلد چاپ شده است این روایات نقل شده است.

نخست او را در این پارچه کفن کنید به گونه‌یی که پیوسته به پیکرش باشد.
یزید بن هارون در حدیث خود این را افزوده است که ام عطیه می‌گفته است * موهای سر زینب را سه دسته کردیم و تاب دادیم دو دسته موهای زلفهایش و یک دسته موهای جلو سرش و به پشت سرش برگرداندیم.

اسحاق ازرق ضمن حدیث خود می‌گفته است مقصود از پیراهن ازار بوده است.
ابوعاصم ضحاک بن مخلد نبیل از گفته ابو جراح و جابر بن صبح از گفته ام شراحیل کنیز ام عطیه ما را خبر داد که می‌گفته است * علی علیه‌السلام گاهی در خانه ام عطیه خواب نیمروزی می‌کرد و من موهای زیر بغل او را می‌زدودم و از ماده گیاهی ورس استفاده می‌کردم - موهای زیر بغل او را که با ماده ورس رنگ شده بود می‌زدودم.
محمد بن عمر واقدی می‌گوید، ام عطیه در جنگ خیبر همراه رسول خدا بوده است.

خنساء دختر خدام انصاری

مسلمان شده و بیعت کرده و از رسول خدا (ص) روایت کرده است.
وکیع بن جراح و فضل بن دکین و محمد بن عبدالله اسدی از سفیان از ابو حویرث زرقی از گفته نافع بن جبیر ما را خبر دادند که می‌گفته است * خنساء دختر خدام بیوه شد، پدرش او را به همسری کسی داد که خنساء خوش نمی‌داشت، او به حضور پیامبر آمد و گفت پدرم خودسرانه و بدون اینکه مرا آگاه کند من را به همسری مردی درآورده است. پیامبر فرمودند او را در این باره اختیار و حقی نیست با هرکس که می‌خواهی ازدواج کن.
فضل بن دکین در پی سخن خود افزوده است که پیامبر ازدواج او را باطل کرد و او به همسری ابولبابه بن عبدالمنذر درآمد.

معن بن عیسی، از مالک بن انس، از عبدالرحمان بن قاسم از پدرش از گفته عبدالرحمان و مجمع پسران یزید بن جاریه انصاری از گفته خود خنساء دختر خدام انصاری ما را خبر داد که می‌گفته است * پدرش او را که بیوه بوده به همسری مردی درآورده است. خنساء که آن ازدواج را خوش نمی‌داشته به حضور پیامبر آمده است و آن حضرت ازدواج او را باطل کرده و گویا به پدرش فرموده است تو را درباره ازدواج او اختیاری نیست.

احمد بن حُمَید عبدی از معمر از سعید بن عبدالرحمان جَحْشِی ما را خبر داد که می‌گفته است * بانویی به نام خنساء دختر خذام همسر اُنیس بن قتاده انصاری بود، انیس در جنگ احد شهید شد. پدر خنساء او را به همسری مردی درآورد، خنساء به حضور پیامبر (ص) آمد و گفت پدرم مرا به همسری مردی درآورده است و من عموی فرزندانم را برای ازدواج دوست‌تر می‌دارم. پیامبر (ص) اختیار ازدواج او را برعهده خودش قرار داد.^۱

ام ورقه دختر عبدالله بن حارث

او مسلمان شده و با پیامبر (ص) بیعت و از آن حضرت روایت کرده است. فضل بن دکین، از گفته ولید بن عبدالله بن جمیع روایتی را از گفته مادر بزرگ خود برای ما نقل کرد که می‌گفته است از ام ورقه دختر عبدالله بن حارث نقل می‌کند. پیامبر (ص) به دیدار ام ورقه می‌رفته‌اند و او را شهید می‌نامیده‌اند. او گاهی قرآن را جمع می‌کرده است — می‌نوشته است — گوید هنگامی که پیامبر (ص) آهنگ بدر فرمود ام ورقه به ایشان گفت آیا اجازه می‌فرمایید که همراه شما بیایم تا زخمیان را مداوا و بیماران را پرستاری کنم؟ شاید خداوند شهادت را بهره‌من قرار دهد، فرمود خداوند شهادت را بهره‌تو قرار خواهد داد و او را شهیده می‌نامید. پیامبر (ص) او را فرمان داده بود که برای زنهایی که در خانه او ساکن بودند پیشنمازی کند و او چنان می‌کرد و اذان‌گویی داشت. سرانجام به روزگار حکومت عمر غلام و کنیز ام ورقه که آزادی آن دو را به مرگ خود موکول کرده بود بر او حمله بردند و با گرفتن دهان و گلویش او را کشتند، و گفته شده است که غلام و کنیز ام ورقه او را کشته و سپس گریخته‌اند و هر دو را گرفتند و آوردند و عمر آن دو را بر دار کشید و آنان نخستین کسان بودند که در مدینه به دار زده شدند، عمر گفت صدق گفتار پیامبر (ص) آشکار شد که می‌فرمود بیایید به دیدار شهیده برویم.

۱. خوانندگان گرامی توجه دارند که اجازه پدر در مورد دختر بیوه‌اش لازم نیست. با توجه به کهن بودن کتاب طبقات این روایت و روایت مربوط به تمیمه دختر وهب از لحاظ فقهی قابل توجه است.

تمیمه دختر وهب

معن بن عیسی از مالک بن انس از مسور بن رفاعه قرظی از گفته زبیر بن عبدالرحمان بن زبیر ما را خبر داد که می‌گفته است * رفاعه بن سموال به روزگار پیامبر (ص) همسر خود تمیمه دختر وهب را سه بار طلاق داد، عبدالرحمان پسر زبیر او را به همسری گرفت و از او بدون هم بستر شدن جدا شد. در این هنگام رفاعه که همسر نخست تمیمه بود و او را سه طلاقه کرده بود خواست با او ازدواج کند و این موضوع را با پیامبر (ص) در میان گذاشت. رسول خدا او را از آن کار بازداشت و فرمود آن زن تا با شوهر دوم خود هم‌بستر نشود برای تو حلال نخواهد بود.

ام مبشر انصاری

در یکی از حدیث‌ها او را ام مبشر گفته‌اند که این هردو یکی است. او همسر زید بن حارثه بوده است که مسلمان شده و با پیامبر (ص) بیعت کرده و از ایشان روایت نقل کرده است و جابر بن عبدالله انصاری از گفته ام مبشر روایت کرده است.

محمد بن عبید طنافسی از اعمش از ابوسفیان از جابر بن عبدالله از ام مبشر انصاری ما را خبر داد که می‌گفته است * در نخلستان خود بودم پیامبر (ص) آمد و پرسید این خرمابن‌ها را چه کسی کاشته است مسلمان بوده یا کافر؟ گفتم مسلمان بوده است، فرمود هر مسلمان که درخت باروری بکارد یا کشتی بکارد هر انسان و پرنده و جانوری که از آن بخورد و بهره‌مند شود برای آن مسلمان پاداش صدقه خواهد بود.

حجاج بن محمد از ابن جریج از ابوزبیر ما را خبر داد که می‌گفته است * از جابر بن عبدالله شنیدم که می‌گفت ام مبشر مرا خبر داد و گفت در حضور حفصه از پیامبر (ص) شنیدم می‌فرمود به خواست خداوند هیچ‌یک از اصحاب شجره که زیر آن درخت بیعت کرده‌اند وارد جهنم نخواهد شد، حفصه گفت ای رسول خدا این چنین نیست. پیامبر (ص) بر حفصه روی ترش کرد، حفصه گفت قرآن می‌گوید «هیچکس از شما نیست مگر اینکه به دوزخ وارد خواهد شد». پیامبر فرمود خداوند پس از آن فرموده است «پس آنانی را که

پرهیزگار بوده‌اند نجات می‌دهیم و ستمکاران را درحالی که به زانو درآمده‌اند در آن رها می‌سازیم»^۱

ام علاء انصاری

مسلمان شده و با رسول خدا بیعت و از ایشان روایت کرده است و هموست که می‌گوید انصار برای پذیرفتن مهاجران چندان هم چشمی نکردند که ناچار از قرعه کشی شدند، عثمان بن مظعون به قید قرعه نصیب ما شد، ام علاء در جنگ خیبر همراه پیامبر بوده است.

عمه حصین بن محسن

یعلی بن عبید طنافسی از یحیی بن سعید از بشیر بن یسار از حصین بن محسن از گفته عمه‌اش ما را خبر داد که می‌گفته است * برای کاری به حضور پیامبر رفته است و چون کار خود را انجام داده است آن حضرت از او پرسیده‌اند آیا شوهر داری؟ گفته است آری. پیامبر پرسیده‌اند رفتارت با او چگونه است؟ گفته است هیچ کوتاهی نمی‌کنم مگر آن که توان آن را نداشته باشم. رسول خدا فرموده است سخت مواظب باش و بنگر که رفتارت با او چگونه است که او بهشت و دوزخ تو است.

ام بجید

ابوولید هشام طیالسی از گفته لیث بن سعد از سعید بن ابی سعید از عبدالرحمان بن بجید از گفته مادر بزرگش ام بجید که از بانوان بیعت‌کننده با رسول خدا (ص) بوده است ما را خبر داد که می‌گفته است * به پیامبر گفتم گاه فقیری بر در خانه‌ام می‌آید و من چیزی که به او بدهم ندارم و نمی‌یابم. فرمود اگر چیزی جز پاچه سوخته‌ی نمی‌یابی همان را در دست او بگذار. عفان بن مسلم از حماد بن سلمه از محمد بن اسحاق از سعید بن ابی سعید از

۱. آیات ۷۱ و ۷۲، سوره نوزدهم - مریم و برای آگاهی بیشتر به تفاسیر مراجعه شود که روایات دیگری هم در این باره نقل کرده‌اند.

عبدالرحمان بن بجید از گفته ام بجید ما را خبر داد که می گفته است * رسول خدا (ص) در محله عمرو بن عوف به دیدار ما می آمد من در کاسه بی شربت آمیخته با آرد تف داده فراهم می آوردم و چون می آمد به آن حضرت می دادم، ام بجید می گوید به پیامبر گفتم ای رسول خدا! گاهی فقیری پیش من می آید و من چیزی را در خور او نمی بینم. فرمود هر چند پاچه سوخته بی باشد در دست او بگذار.^۱

ام هانی انصاری

حسن بن موسی از ابن لهیعه ما را خبر داد که می گفته است * ابواسود محمد بن عبدالرحمان بن نوفل می گفته است از ذره دختر معاذ شنیده است که از ام هانی روایت می کرده که او از حضرت ختمی مرتبت پرسیده است که آیا پس از مرگ به دیدار یکدیگر می رویم و برخی از ما برخی دیگر را می بینیم؟ پیامبر فرموده است «ارواح همچون پرندگان بر شاخه های درخت خواهند بود و چون روز رستخیز فرا رسد هر جانی به پیکر خویش باز می گردد».

حواء

او مادر بزرگ عمرو بن معاذ انصاری است. سعید بن منصور از حفص بن میسرۃ از زید بن اسلم از عمرو بن معاذ انصاری از گفته مادر بزرگش حواء ما را خبر داد که می گفته است * از رسول خدا (ص) شنیدم می فرمود «هر چند با پاچه سوخته بی فقیر را بهره مند سازید».

۱. بدیهی است که منظور از این روایات تشویق به نومیدن کردن فقیر است. ظلف که در متن عربی است به معنای شُم چارپایان است که به قرینه مجاورت و با تسامح به پاچه ترجمه شد.

نام بانوانی که از حضرت ختمی مرتبت روایت نکرده‌اند و از همسران آن حضرت و جز ایشان روایت کرده‌اند

زینب دختر ابوسلمه

بن عبدالاسد بن هلال بن عبدالله بن عمر بن مخزوم است. مادرش ام سلمه دختر ابوامیه بن مغیره بن عبدالله بن عمر بن مخزوم است که همسر رسول خداست.

زینب را عبدالله بن زمعه بن اسود بن مطلب بن اسد بن عبدالعزی بن قصی به همسری گرفت و زینب برای او فرزندی به نامهای عبدالرحمان، یزید، وهب، ابوسلمه، کبیر، ابوعبیده، قریبه، ام کلثوم و ام سلمه آورد. اسماء دختر ابوبکر صدیق زینب را شیر داده است، نام زینب در آغاز بره بوده و پیامبر (ص) آن را به زینب تغییر داده‌اند. زینب از گفته مادر خود روایت کرده است و عروه بن زبیر از زینب که خواهر رضاعی او بوده است روایت کرده است.

ابوولید هشام طیالسی، از لیث بن سعد، از یزید بن ابی حبیب، از محمد بن عمرو بن عطاء ما را خبر داد که می‌گفته است * دخترم را بره نام نهادم، زینب دختر ابوسلمه به من گفت پیامبر (ص) از این نام نهی فرموده‌اند و افزود که نام نخستین خود من بره بوده و پیامبر فرموده‌اند «خودتان را به خوبی مستایید که خداوند به نیکان شما آگاه‌تر است»^۱ پرسیده‌اند او را چه نام نهیم؟ فرموده است زینب.

معن بن عیسی از مالک بن انس از محمد بن ابی حرمه وابسته و آزادکرده عبدالرحمان بن ابی سفیان بن حویطب ما را خبر داد که می‌گفته است * زینب دختر ابوسلمه به هنگام فرمان‌روایی طارق بر مردم درگذشت. پس از نماز صبح جنازه زینب را آوردند و کنار بقیع نهادند، طارق^۲ معمولاً صبح بسیار زود که هنوز هوا تاریک بود بیرون می‌آمد.

۱. گفتار حضرت ختمی مرتبت برگرفته از آیه ۳۲ سوره والنجم است که می‌فرماید «فلا تزکوا انفسکم هو اعلم بن اتقن».

۲. مقصود طارق بن عمرو برده آزادکرده عثمان و از امیران خون‌ریز است که در سال ۷۲ از سوی عبدالملک بن مروان فرمان‌روای مدینه بوده است. به معجم‌الاسرات، ص ۳۵ زامباور و الاعلام، ج ۳، ص ۳۱۴ مراجعه فرمایید.

ابن ابی حرملة می گوید شنیدم که عبدالله بن عمر به خویشاوندان زینب می گفت یا هم اکنون بر جنازه خود نماز بگزارید وگرنه صبر کنید تا آفتاب بر آید.

اُم کلثوم دختر ابی بکر

بن ابی قحافة بن عامر بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم، مادرش حبیبة دختر خارجه بن زید بن ابی زهیر بن مالک بن امروالقیس بن مالک اغر بن ثعلبة بن کعب بن خزرج بن حارث بن خزرج است.

ام کلثوم را طلحه بن عبیدالله بن عثمان بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم به همسری گرفت و زینب برای او پسری به نام زکریاء و پسر دیگری به نام یوسف آورد که در کودکی درگذشت و دختری به نام عایشه، شوهرش طلحه بن عبیدالله در جنگ جمل کشته شد.

اسحاق بن یوسف، از عبدالملک، از عطاء ما را خبر داد که می گفته است * عایشه دختر ابوبکر خواهر خود ام کلثوم را درحالی که هنوز در عده طلحه بود با خود به مکه برد. سلیمان بن حرب از جریر بن حازم از عطاء ما را خبر داد که می گفته است * عایشه به همراه خواهر خود ام کلثوم درحالی که هنوز در عده وفات طلحه بود حج گزارد.^۱

سلیمان بن حرب از حماد بن زید ما را خبر داد که می گفته است * شنیدم که چون ایوب این حدیث را نقل کرد جریر بن حازم از او پرسید این کار چگونه است؟ ایوب پاسخ داد عایشه خواهرش را به وطنش برده است.

محمد بن عمر واقدی می گوید پس از مرگ طلحه، ام کلثوم به همسری عبدالرحمان بن عبدالله بن ابی ربیع بن مغیره بن عبدالله بن عمر بن مخزوم درآمد و برای او دو پسر به نامهای ابراهیم احول و موسی و دو دختر به نامهای ام حُئید و ام عثمان آورد، گوید عایشه همسر رسول خدا سالم پسر عبدالله بن عمر را پیش ام کلثوم فرستاد تا او را شیر دهد و سالم بتواند پیش ام کلثوم آمد و شد کند - به او محرم شود - ام کلثوم سه بار او را شیر داد و سپس بیمار شد.

۱. کشته شدن طلحه در جمادی الآخره بوده است و عده همسرش در آغاز ذیقعدة تمام بوده است و در این صورت این روایت قابل اعتناء نیست.

ام کلثوم

دختر علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی است. مادرش فاطمه دختر رسول خداست و مادر فاطمه خدیجه دختر خویلد بن اسد بن عبدالعزی بن قصی است.

ام کلثوم را درحالی که هنوز دوشیزه‌یی نابالغ بود عمر بن خطاب به همسری گرفت و او تا هنگام کشته شدن عمر همسرش بود و برای او پسری به نام زید و دختری به نام رقیه آورد.^۱

پس از مرگ عمر ام کلثوم را عون بن جعفر بن ابی طالب بن عبدالمطلب به همسری گرفت و درگذشت و پس از مرگ عون برادرش محمد بن جعفر او را به همسری گرفت و او هم درگذشت. پس از مرگ محمد و رحلت زینب دختر علی علیهماالسلام عبدالله بن جعفر ام کلثوم را به همسری گرفت. ام کلثوم می‌گفته است من از اسماء دختر عمیس آزوم دارم که دو پسرش در خانه من درگذشتند و بر این سومی بیمناکم. ام کلثوم درحالی که همسر عبدالله بن جعفر بود درگذشت و برای هیچیک از این برادران فرزند نیاورد.^۲

انس بن عیاض لیشی از جعفر بن محمد (ع) از پدرش ما را خبر داد که می‌فرموده است * عمر بن خطاب ام کلثوم دختر علی (ع) را از او خواستگاری کرد، علی فرمود من دختران خود را برای پسران برادرم جعفر نگه داشته‌ام، عمر گفت او را به ازدواج من درآور به خدا سوگند بر روی زمین مردی یافت نمی‌شود که به اندازه من در خوش رفتاری با او باشد. علی فرمود این کار را انجام می‌دهم، عمر خود را به انجمن مهاجران که میان قبر و منبر رسول خدا می‌نشستند رساند و چنان بود که علی و عثمان و زبیر و طلحه و عبدالرحمان بن عوف آن جا می‌نشستند و هرگاه خبری از اطراف می‌رسید عمر پیش ایشان می‌آمد و به آنان گزارش می‌داد و ریزنی می‌کرد. آن روز عمر پیش آنان رفت و گفت مرا به ازدواجم

۱. موضوع این ازدواج از دیرباز مورد تردید بوده است. لطفاً به کتابی که مرحوم شیخ محمد جواد بلاغی به نام تزویج ام کلثوم تألیف کرده و چاپ شده است و به الذریعه، ج ۴، ص ۱۷۲ مرحوم آقابزرگ تهرانی مراجعه فرماید.

۲. آیا اسماء دختر عمیس تا سال شصت و یکم زنده بوده است؟ هرچند منابع درباره سال مرگ او چیزی نوشته‌اند ولی زرکلی در الاعلام مرگ او را حدود سال چهل نوشته است.

شادباش بگویند، پرسیدند ای امیر مؤمنان عروس کیست؟ گفت دختر علی بن ابی طالب و سپس موضوع را به آنان خبر داد و گفت «رسول خدا (ص) فرمود به روز رستخیز هر پیوند نسبی و سببی گسسته خواهد شد جز پیوند نسبی و سببی با من» من که مصاحبت با او را داشته‌ام دوست می‌داشتم که این پیوند هم صورت گیرد.

وکیع بن جراح از هشام بن سعد از عطاء خراسانی ما را خبر داد که می‌گفته است * عمر بن خطاب مهریه‌ام کلثوم دختر علی (ع) را چهل هزار درم قرار داد.

واقعی و جز او گفته‌اند که چون عمر بن خطاب ام کلثوم را از علی (ع) خواستگاری کرد، علی پاسخ داد که ای امیر مؤمنان! او هنوز کودک است، عمر گفت به خدا سوگند بهانه و درد تو این نیست و خود می‌دانیم که چه دردی داری.^۱ علی (ع) دستور داد دخترک را آماده سازند و پارچه‌یی را درهم پیچید و به دختر خود فرمود این پارچه را پیش امیر مؤمنان ببر و بگو پدرم مرا فرستاده و سلامت رسانده است و می‌گوید اگر این پارچه را می‌پسندی نگهدار و اگر نمی‌پسندی آن را برگردان، چون ام کلثوم پیش عمر آمد عمر گفت خداوند تو و پدرت را فرخنده دارد آری بسیار راضی شدیم. ام کلثوم پیش پدر برگشت و گفت او پارچه را ننگشود و به چیزی جز من نظر نیفکند. علی (ع) او را به همسری عمر داد و ام کلثوم برای عمر پسری به نام زید آورد.

وکیع بن جراح، از اسماعیل بن ابی خالد، از عامر ما را خبر داد که می‌گفته است * ام کلثوم دختر علی (ع) و پسرش زید بن عمر با یکدیگر درگذشتند. عبدالله بن عمر درحالی که جنازه زید را نزدیکتر خود قرار داد و جنازه‌ام کلثوم را به سوی قبله قرار داد بر آن دو نماز گزارد و چهار تکبیر گفت.

عبدالله بن موسی، از اسرائیل از ابو حصین از عامر از ابن عمر ما را خبر داد که می‌گفته است * بر جنازه‌ام کلثوم دختر علی (ع) و جنازه‌ پسرش زید نماز گزارده و پیکر زید را نزدیک‌تر به خود نهاده است و بر آنان چهار تکبیر گفته است.

وکیع بن جراح از زید بن حبیب از شعبی هم همینگونه روایت می‌کند و افزوده است که حسن و حسین و محمد پسران علی (ع) و عبدالله بن عباس و عبدالله بن جعفر هم پشت سر ابن عمر بودند.

۱. جای شگفتی است که عمر ضمن خواستگاری این‌گونه تهدید می‌کند و تعریض می‌زند، پس به هنگام خشم چگونه بوده است؟!

عبدالله بن موسی، از اسرائیل از جابر از عامر از عبدالله بن عمر ما را خبر داد که می‌گفته است * درحالی که حسن و حسین پشت سرش بوده‌اند بر جنازه زید پسر عمر بن خطاب چهار تکبیر گفته است و اگر می‌دانست بهتر است که بر شمار تکبیر بیفزاید می‌افزود.^۱ عبدالله بن موسی، از اسرائیل، از مُدی از عبدالله بهی ما را خبر داد که می‌گفته است * ابن عمر را دیدم درحالی که جنازه زید بن عمر را نزدیک تر به خود نهاده بود بر جنازه او و مادرش ام کلثوم نماز گزارد و حسن و حسین هم حاضر بودند.

وکیع بن جراح از حماد بن سلمه از عمار بن ابی عمار آزاد کرده و وابسته بنی هاشم ما را خبر داد که می‌گفته است * من در آن روز حاضر بودم سعید بن عاص که امیر مدینه بود بر جنازه آن دو نماز گزارد درحالی که هشتاد تن از اصحاب رسول خدا پشت سرش بودند. جعفر بن عون بن جریج از نافع ما را خبر داد که می‌گفت جنازه ام کلثوم دختر علی بن ابی طالب (ع) را که همسر عمر بن خطاب بود و پسرش به نام زید را بر زمین نهادند و امیر مردم مدینه در آن هنگام سعید بن عاص بود.

عبدالله بن نُمَیر از اسماعیل بن ابی خالد از عامر ما را خبر داد که می‌گفته است * عبدالله بن عمر بر جنازه برادر خود زید و مادرش که ام کلثوم دختر علی (ع) بود نماز گزارد، گوید هر دو جنازه را بر یک تخته نهاده بودند و جنازه مرد به نماز گزار نزدیک تر بود.

زینب

دختر علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قُصَی، مادرش فاطمه دختر حضرت ختمی مرتبت است، او را پسر عمویش عبدالله بن جعفر بن ابی طالب بن عبدالمطلب به همسری گرفت که برای او پسرانی به نامهای علی و عون اکبر و عباس و محمد و دختری به نام ام کلثوم آورد.

محمد بن اسماعیل بن ابی فدیك از ابن ابی ذئب از گفته عبد الرحمان بن مهران ما را خبر داد که می‌گفته است * عبدالله بن جعفر بن ابی طالب که زینب دختر علی (ع) را به

۱. خوانندگان گرامی توجه دارند که شمار تکبیر بر جنازه از موارد اختلاف میان شیعه و سنی است و برای آگاهی بیشتر باید به کتاب‌های خلاف از جمله به خلاف شیخ طوسی مراجعه کرد.

همسری داشت لیلی دختر مسعود را که همسر علی (ع) بود - پس از رحلت آن حضرت - به همسری گرفت و این دو بانو را در یک زمان با هم به همسری می‌داشت.^۱

فاطمة

دختر علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف، مادرش کنیزی بوده است. او را محمد بن ابی سعید بن عقیل بن ابی طالب به همسری گرفت که برای او دختری به نام حمیده آورد. سپس سعید بن اسود بن ابوبختری بن هشام بن حارث بن اسد بن عبدالعزی بن قصی او را به همسری گرفت که فاطمه برای او دو پسر به نامهای برزه و خالد آورد. پس از او منذر بن عبیده بن زبیر بن عوام فاطمه را به همسری گرفت که برای او دو پسر به نامهای عثمان و کبره آورد. فاطمه دختر علی (ع) عمری دراز یافته و از او روایت شده است.

فضل بن دکین، از حکم بن عبدالرحمان بن ابی نعیم ما را خبر داد که می‌گفته است * فاطمه دختر علی (ع) برای من حدیث نقل کرد و گفت پدرم از گفته حضرت رسول نقل می‌کرد که فرموده است «هرکس برده مسلمان و مؤمنی را آزاد کند خداوند در برابر هر عضو از اعضای آن برده عضوی از اعضای آزادکننده را از آتش محفوظ می‌دارد».

احمد بن عبدالله بن یونس، از زهیر، از عروة بن عبدالله بن قشیر ما را خبر داد که می‌گفته است * به حضور فاطمه دختر علی (ع) رفتم در هر دست او دو دستبند ضخیم و بر انگشتش انگشتی و بر گردنش رشته‌یی از مهره دیدم، سبب آن را از او پرسیدم گفت زن نباید شبیه مردان باشد و در این مورد - به کاربردن زیور - زن‌ها با مردان مقایسه نمی‌شوند. عبدالله بن جعفر رقی از عبدالله بن عمرو از عبدالکریم از عیسی بن عثمان ما را خبر داد که می‌گفته است * پیش فاطمه دختر علی (ع) بودم مردی آمد و علی را ستود فاطمه مشتی خاکستر برداشت و بر چهره آن مرد پاشاند.

۱. این اختصار در شرح حال حضرت زینب درخور تأمل است. زینب سلام الله علیها از مادر بزرگوار خود و از اسماء بنت عیسی که مادر شوهر اوست روایاتی نقل فرموده است و محمد بن عمرو و عطاء بن سائب و فاطمه دختر امام حسین (ع) از او روایت کرده‌اند. به اعلام النساء، ج ۲، ص ۹۲ مراجعه فرمایید.

اُم قَتْم

دختر عباس، در متن حدیث این چنین آمده است ولی ما برای عباس دختری موسوم به ام قتم نمی شناسیم.

اسباط بن محمد از ابراهیم بن اسماعیل انصاری از عبدالکریم از قتم از ام قتم دختر عباس ما را خبر داد که می گفته است * درحالی که بازی چهارده مهره می کردیم علی (ع) پیش ما آمد و فرمود این چه بازی است؟ گفتیم روزه داریم و دوست داریم با این بازی سرگرم باشیم. فرمود دوست می دارید کسی را بفرستم که برای شما گردد و بخرد و گردوبازی بکنید و این کار را رها کنید؟ گفتیم آری، گوید علی (ع) کسی را فرستاد که برای آنان گردد و خرید و آن را رها کردند.^۱

عائشة

دختر طلحة بن عبیدالله بن عثمان بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم، مادرش ام کلثوم دختر ابوبکر صدیق است. نخست او را عبدالله بن عبدالرحمان بن ابی بکر به همسری گرفت و سپس مصعب بن زبیر بن عوام با او ازدواج کرد و پس از کشته شدن مصعب عمر بن عبیدالله بن معمر بن عثمان تیمی او را به همسری گرفت. عایشه دختر طلحة گاهی از عایشه همسر رسول خدا روایت کرده است.

عائشة

دختر سعد بن ابی وقاص بن وهب بن عبدمناف بن زهرة، مادرش زین دختر حارث بن نعمان بن شراحیل بن جناب از قبیله قیس بن ثعلبة بن عکابه بن صععب بن علی بن بکر بن وائل است. عایشه از پدر خود سعد و از تنی چند از همسران رسول خدا روایاتی نقل کرده است، از او

۱. ملاحظه فرمودید که خود محمد بن سعد می گوید برای عباس بن عبدالمطلب دختری به نام ام قتم نمی شناسد، چگونه حدیثی را که نمی تواند با حال بزرگمردی چون علی علیه السلام سازگار باشد نقل می کند؟

که عمری دراز یافته است گاهی مردم روایت کرده‌اند.

عالم بن فضل از حماد بن زید از ایوب از گفته خود عایشه دختر سعد ما را خبر داد که می‌گفته است * من محضر شش تن از همسران رسول خدا را درک کرده‌ام و بسیار با آنها بوده‌ام بر تن هیچ‌یک از ایشان جامه سپید ندیده‌ام، من درحالی که زیورهای بر تن داشتم پیش آنان می‌رفتم و این کار را بر من عیب نمی‌گرفتند از او پرسیده شود زیورهای تو چه چیزی بود؟ گفت گردن‌بند و زیورهای کم‌ارزش‌تر زرینه، و ایشان بر من عیب نمی‌گرفتند.

عفان بن مسلم، از وهیب، از ایوب ما را خبر داد که می‌گفته است * پیش عایشه دختر سعد رفتم، گفت شش تن از همسران پیامبر را دیده‌ام که جامه‌های رنگ‌شده زرد بر تن داشتند و هرگز بر تن آنان جامه سپید ندیدم، من پیش آنان می‌رفتم و گاه یکی از ایشان مرا بر دامن خود می‌نشاند و برای فرخندگی من دعا می‌کرد و بر من زیورهای زرین بود، ایوب می‌گوید از او پرسیدم چو زیوری داشتی؟ گفت گردن‌بند و خرده‌ریزهای زرین.

معن بن عیسی از گفته عیبه دختر نابل ما را خبر داد که می‌گفته است * عایشه دختر سعد بن ابی وقاص دو انگشتری سیمین داشت که بر دو انگشت کنار انگشت کوچک دستش قرار داشت و هرگاه وضو می‌گرفت آن دو را می‌گرداند.

عبدالعزیز بن عبدالله اویسی از گفته ابراهیم بن سعد ما را خبر داد که می‌گفته است * عایشه دختر سعد را چند بار دیده است که در جامه‌های رنگ‌شده با رنگ زرد نماز عشا گزارده است.

کثیر بن هشام از جعفر بن برقان ما را خبر داد که می‌گفته است * از حبیب بن مرزوق شنیدم می‌گفت در مدینه بانویی را دیدم که همراه چند تن از بانوان درحالی که شمع همراه داشتند بیرون مسجد حرکت می‌کرد پرسیدم این کیست. گفتند دختر سعد بن ابی وقاص است.

عائشة

دختر قدامة بن مظعون بن حبیب بن وهب بن حذافة بن جُمح، مادرش فاطمه دختر سفیان بن حارث بن امیه بن فضل بن منقف بن عقیف بن کلیب بن حبشیة بن سلول از قبیله خزاعه است.

عایشه را ابراهیم پسر محمد بن حاطب بن حارث بن معمر بن حبیب بن وهب بن حذافة بن جمع به همسری گرفت که برای او پسرنی به نامهای قدامه و عثمان و محمد و ابراهیم آورد، پسرش عثمان همان دانشمند معروف کوفه است که بدزبان و دشنام‌دهنده بوده است. عایشه دختر قدامه گاهی از پدر خود روایت کرده است.

حَفْصَة

دختر عبدالرحمان پسر ابوبکر بن ابی قحافة بن عامر بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم است، مادرش قرینه صُغری دختر ابوامیه بن مغیره بن عبدالله بن عمر بن مخزوم است. حفصه را عمه‌اش عایشه دختر ابوبکر در غیاب پدرش عبدالرحمان به همسری منذر بن زبیر بن عوام درآورد ولی هنگامی که عبدالرحمان برگشت آن عقد را تصویب نکرد، و چون اختیار در دست خود عبدالرحمان قرار گرفت حفصه را به عقد منذر درآورد و حفصه برای او دو پسر به نامهای عبدالرحمان و ابراهیم و دختری به نام قرینه آورد، پس از منذر حفصه را حسین بن علی بن ابی طالب به همسری گرفت، حفصه گاهی از پدر خود عبدالرحمان و عمه خود عایشه و خاله خود ام سلمه همسر رسول خدا(ص) روایاتی را که شنیده نقل کرده است.

اسماء

دختر عبدالرحمان بن ابی بکر صدیق بن ابی قحافة بن عامر بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم است، مادرش کنیزی بوده است. اسماء را قاسم بن محمد بن ابی بکر به همسری گرفته است و برای او پسری به نام عبدالرحمان و دختری به نام ام فروة آورده است. ام فروه مادر جعفر بن محمد بن علی بن حسین(ع) است. دو فرزند دیگر هم به نامهای ام حکیم و عبده آورده است، اسماء دختر عبدالرحمان گاهی از عمه خود عایشه همسر رسول خدا(ص) روایت کرده است.

عبدالله بن موسی، از اسامه بن زید، از عبدالرحمان بن قاسم از مادرش اسماء دختر عبدالرحمان از گفته عایشه همسر رسول خدا(ص) ما را خبر داد که می‌گفته است

* پیامبر (ص) از سفری برگشتند پرده‌یی که دارای نقش و نگار بود خریدم و دیوارهای حجره خود را با آن پوشاندم، همینکه پیامبر (ص) وارد خانه شدند نشان ناخشنودی از آن را در چهره آن حضرت دیدم، رسول خدا آن را با دست کشیده و پرسید آیا دیوارها را می‌پوشانید؟ عایشه می‌گوید آن را برداشتم و از آن دو بالش تهیه کردم و خود دیدم که پیامبر (ص) به یکی از آنها تکیه زده بود.

صفیه

دختر شبیه بن عثمان بن ابی طلحه بن عبدالعزی بن عثمان بن عبدالدار بن قُصی. گوید صفیه معروف به اُم حُجَیر بود، مادرش بره دختر سفیان بن سعید بن قانف بن أوقص سلمی است که بیشتر به کنیه خود ام عثمان مشهور بوده است.

صفیه را عبدالله بن خالد بن اسید بن ابو عیص بن اُمیه به همسری گرفته است و برای او فرزند آورده است. صفیه از همسران رسول خدا و جز ایشان روایت کرده است و مردم هم از او فراوان روایت کرده‌اند.

زینب دختر مهاجر اُحْمَسی

ابواسامه حماد بن اسامة از مجالد از عبدالله بن جابر احمسی از گفته عمه‌اش زینب دختر مهاجر ما را خبر داد که می‌گفته است * برای انجام حج همراه زن دیگری از سرزمین خود بیرون آمدم، خیمه‌یی برای خود برپا کردم و نذر کردم که سخن نگویم، مردی آمد بر در خیمه ایستاد و سلام داد، همراه من پاسخ داد، آن مرد پرسید چرا دوست تو پاسخ سلام مرا نداد؟ او گفت او خاموش است و نذر کرده است سخن نگوید، او به من گفت سخن بگو که این نذر از آداب دوره جاهلی است. من گفتم خدایت رحمت کناد تو کیستی؟ گفت مردی از مهاجرانم. پرسیدم از کدام گروه مهاجرانی؟ گفت از قریش هستم. گفتم از کدام خاندان قریشی؟ گفت چه بسیار می‌پرسی، من ابوبکر. گفتم ای خلیفه رسول خدا می‌دانی ما با دوره جاهلی چندان فاصله‌یی نداریم و هنوز برخی از برخی دیگر در امان نیستیم و اینک می‌بینی که خداوند چنین کاری فراهم فرموده است تا چه زمانی این احوال پسندیده برای ما ادامه

خواهد داشت؟ گفت تا هنگامی که پیشوایان بر صلاح باشند، پرسیدم پیشوایان کیستند؟ گفت آیا میان قوم تو اشرافی نیستند که از ایشان پیروی و فرمان برداری شود؟ گفتم آری هستند، گفت همانان پیشوایان هستند.

مِیة

دختر محرز بانویی از خاندان بلحارث بن کعب و از مردم بصره است و از عمر بن خطاب حدیثی شنیده و نقل کرده است.

یزید بن هارون و عفان بن مسلم هر دو از سلیم بن حیان از موسی بن قطن از گفته خود مِیة دختر محرز ما را خبر دادند که می گفته است از عمر بن خطاب شنیدم می گفته این بره های شیری را مراقبت کنید روزی آنان را مخورید و ریسمانهای آنان را برگردنهایشان رها کنید.

مسیکه

او مادر یوسف بن ماهک است و روایتی از عثمان بن عفان نقل کرده است. اسماعیل بن ابراهیم اسدی، از ایوب، از گفته مردی، از یوسف بن ماهک از گفته مادرش مسیکه ما را خبر داد که می گفته است زنی که در عده بود به دیدار خویشاوندانش آمد، آن جا گرفتار درد زایمان شد، مرا پیش عثمان فرستادند که مسئله را از او پیرسم با آنکه پس از نماز عشا بود و عثمان به بستر رفته بود به خدا سوگند که مانع من نشدند و پیش او رفتم و گفتم فلان زن که در عده شوهرش است به دیدار خویشاوندانش آمده و اینک درد زایمان او را گرفته و نزدیک است بزاید فرمان تو چیست؟ گفت دستور بده با همین حال او را بر دوش به خانه خودش ببرند.

سُهَیة دختر عمیر شیبانی

او از مردم بصره است و از عثمان و علی روایت کرده است.

عبدالله بن نمیر، از سعید بن ابی عروبۃ، از قتاده از ابوالملیح ما را خبر داد که می‌گفته است * حکم بن ایوب او را پیش سهمیه دختر عمیر شیبانی فرستاده است و سهمیه به او گفته است خبر مرگ شوهرم صیفی بن قسیل را از قنذایل^۱ به من دادند و من پس از آن به همسری عباس بن طریف از قبیله قیس در آمدم. پس از مدتها شوهر نخستم آمد، داوری پیش عثمان بردیم، او از پشت بام خانه به ما نگریست - گویا به هنگام محاصره عثمان بوده است - و گفت من با این گرفتاری چگونه میان شما داوری کنم؟ گفتیم ما به داوری تو راضی هستیم، او شوهر نخست را میان انتخاب زن یا گرفتن مهریه مختار قرار داد و او گرفتن مهریه را انتخاب کرد. سهمیه می‌گفته است او از من دو هزار و از شوهر دوم هم دو هزار درم گرفت. گوید شوهر نخست کنیزی دارای فرزند هم داشت که او هم ازدواج کرده و فرزندان بسیاری آورده بود، علی بن ابی طالب آن کنیز و فرزندانش را به صاحب نخست برگرداند و برای پدرشان این حق را قرار داد که اگر بخواهد می‌تواند آنان را بدون رایزنی با صاحب نخست دیدار یا آنان را آزاد کند.

ام حکیم دختر قارظ

او همسر عبدالرحمان بن عوف است.

محمد بن اسماعیل بن ابی فدیك از گفته ابن ابی ذئب از گفته سعید بن خالد و قارظ بن شیبۃ ما را خبر داد که می‌گفته‌اند * ام حکیم دختر قارظ به عبدالرحمان بن عوف گفته است چند تن از من خواستگاری کرده‌اند مرا به ازدواج هریک از ایشان که صلاح می‌بینی در آور. عبدالرحمان به او گفت این اختیار را برعهده خود من می‌گذاری؟ گفت آری، عبدالرحمان گفت تو را به ازدواج خود در آوردم، ابن ابی ذئب می‌گفته است این ازدواج صحیح و جائز بوده است.

۱. یکی از شهرهای ناحیه سند است. برای آگاهی بیشتر به معجم البلدان، ج ۷، ص ۱۶۶ مراجعه فرمایید.

صفیه

دختر ابو عبید بن مسعود بن عمرو بن عمیر بن عوف بن عقدہ بن غیره بن عوف بن قسی که این قسی همان ثقیف است، مادر صفیه عاتکه دختر اسید بن ابی العیص بن امیه است که او دختر زینب دختر ابی عمرو بن امیه بوده است.

صفیه را عبدالله بن عمر بن خطاب به همسری گرفت که برای او پسرانی به نامهای ابوبکر، ابو عبیده، واقد، عبدالله و عمر و دو دختر به نامهای حفصه و سوده آورده است. عبدالله بن عمر صفیه را به هنگام خلافت عمر بن خطاب به همسری گرفت. صفیه از عمر بن خطاب و از حفصه دختر عمر که همسر رسول خدا بوده است روایت کرده است، صفیه خواهر مختار بن ابو عبید است.

خالد بن مخلد بجلی از عبدالله بن عمر از نافع از ابن عمر ما را خبر داد که می گفته است * عمر بن خطاب از سوی من برای صفیه دختر ابو عبید چهارصد درهم مهریه قرار داد و من به طور پوشیده دوست درهم افزودم.

انس بن عیاض لثی از موسی بن عقبه از نافع ما را خبر داد که می گفته است * از صفیه دختر ابو عبید شنیدم که می گفت خودش شنیده است که عمر بن خطاب در نماز صبح سوره اصحاب کهف^۱ را می خوانده است.

واقدی از عبدالله عمری از نافع ما را خبر داد که می گفته است * صفیه می گفت عمر بن خطاب گاهی چنان مرا می زد که مقنعه ام سوراخ می شد یک بار هم مرا با چوب رخت زد.

یحیی بن عباد از فلیح از نافع ما را خبر داد که می گفته است * صفیه پیرزنی فرتوت شده بود و سعی میان صفا و مروه را سواره انجام می داد.

۱. ملاحظه می فرمایید که نام سوره کهف با آمدن مضاف که اصحاب باشد معمول بوده است که امروز مضاف را حذف کرده اند.

ام سلمة

دختر مختار بن ابو عبید بن مسعود بن عمرو بن عمیر بن عوف بن عقدة بن غیرة بن عوف بن قسی که همان ثقیف است، مادرش ام ولید دختر عمیر بن رباح بن عوف بن جابر بن سفیان بن عبدیاللیل بن سالم بن مالک بن حُطیط است، ام سلمه را عبدالله بن عبدالله بن عمر بن خطاب به همسری گرفت که برای او عمر بن عبدالله را آورد.

یحیی بن عباد، از فلیح از نافع ما را خبر داد که می گفته است * دختر مختار بن ابی عبید همسر عبدالله پسر عبدالله بن عمر بود به هنگام حج در شب مشعر الحرام فرزندی آورد، صفیه دختر ابو عبید که عمه او بود برای پرستاری از او در مشعر ماند و روز عید قربان نزدیک غروب به منی آمدند، عبدالله بن عمر به آن دو دستور داد رمی جمره بکنند و بگوچند.

فاطمة

دختر حسین بن علی (ع) بن ابوطالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قُصّی، مادرش ام اسحاق دختر طلحة بن عبیدالله بن عثمان بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم است.

او را پسر عمویش حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب به همسری گرفت که برای او سه پسر به نامهای عبدالله و ابراهیم و حسن و دختری به نام زینب آورد، و چون حسن بن حسن درگذشت عبدالله بن عمرو بن عثمان بن عفان فاطمه را به همسری گرفت و عبدالله پسر بزرگ فاطمه به دستور مادر او را به همسری عبدالله بن عمرو درآورد، فاطمه برای او دو پسر به نامهای قاسم و محمد و دختری به نام رقیه آورد. محمد از زیبایی مشهور به دیبا شد و به عبدالله بن عمرو بن عثمان هم به سبب زیبایی جامه زرنگار می گفتند. عبدالله بن عمرو هم درگذشت.

واقدی، از عبدالله بن محمد بن ابی یحیی ما را خبر داد که می گفته است * یزید بن

عبدالملک^۱ عبدالرحمان بن ضحاک بن قیس فهری را^۲ به حکومت مدینه گماشت، او از فاطمه دختر حسین (ع) خواستگاری کرد. فاطمه پاسخ داد به خدا سوگند قصد ازدواج ندارم و برای تربیت و پرورش پسران خود برجای نشسته‌ام، فاطمه او را از سر باز می‌کرد و چون از او بیم داشت نمی‌خواست آشکارا با او مخالفت کند. گوید عبدالرحمان بن ضحاک بر آن کار پای فشرد و گفت به خدا سوگند اگر نپذیری پسر بزرگت را به تهمت باده‌نوشی تازیانه خواهم زد. در همان زمان یزید بن عبدالملک به ابن هرمز که سرپرست دیوان مدینه بود نوشت که برای گزارش درآمد دیوان پیش او برو. ابن هرمز برای خدا حافظی پیش فاطمه رفت و پرسید کاری و نیازی نداری؟ گفت امیر مؤمنان را آگاه کن که پسر ضحاک مزاحم من است و از او چه می‌بینم، فاطمه کسی را هم با نامه‌ی پیش یزید بن عبدالملک فرستاد و در آن نامه از خویشاوندی خود با یزید و از بیم و وعید پسر ضحاک سخن گفت، چون ابن هرمز پیش یزید رفت او را آگاه کرد و چون یزید نامه فاطمه را خواند از فراز تخت خود فرود آمد و درحالی که با چوبدستی خود بر دست خود می‌کوبید گفت پسر ضحاک چه گستاخی که کرده است، کدام مرد است که او را در مدینه چنان شکنجه کند که شیون او را همین جا بر تخت خود بشنوم، گوید یزید بن عبدالملک کاغذ خواست و به عبدالواحد بن عبدالله نصری کارگزار خود بر طائف نوشت، تو را به امیری مدینه گماشتم پسر ضحاک را چهل هزار دینار جریمه کن و او را چنان شکنجه کن که صدایش را این جا بر تخت خود بشنوم، این خبر به پسر ضحاک رسید به شام گریخت و به مسلمة بن عبدالملک پناه برد. مسلمة از برادرش یزید خواست او را ببخشد نپذیرفت و گفت او چنان کاری کرده است و اینک رهایش سازم! و او را پیش نصری برگرداند، نصری او را در مدینه چهل هزار دینار جریمه و شکنجه کرد و او را در جامهٔ پشمین در شهر گرداند.

عبدالله بن موسی، از اسرائیل از جابر از گفتهٔ بانویی ما را خبر داد که می‌گفته است

* تسبیح فاطمه دختر حسین (ع) نخهایی بود که گره داشت.

گوید، از فاطمه دختر حسین (ع) چند حدیث نقل شده است.

۱. نهمین خلیفه اموی که از سال یکصد و یک تا یکصد و پنج خلیفه بوده است.

۲. از سال یکصد و یک تا سال یکصد و سه امیر مدینه بوده و سپس به امارت مکه هم منصوب شده است.

سکینه دختر حسین بن علی (ع)

مادرش رباب دختر امروالقیس بن عدی بن اوس بن جابر بن کعب بن عُلَیم بن هبل بن عبدالله بن کنانة بن بکر بن عوف بن عذرة بن زیدلات بن رفیده بن ثور بن کلب است. سکینه را در دوشیزگی مصعب بن زبیر بن عوام به همسری گرفت که برای او دختری به نام فاطمه آورد پس از کشته شدن مصعب، عبدالله بن حکیم بن حزام بن خویلد بن اسد بن عبدالعزی بن قصی سکینه را به همسری گرفت که برای پسری به نام عثمان که به قرین مشهور است و پسری دیگر به نام حکیم و دختری به نام ربیحه آورد، و چون عبدالله بن حکیم درگذشت زید بن عمرو بن عثمان بن عفان سکینه را به همسری گرفت و چون زید درگذشت ابراهیم پسر عبدالرحمان بن عوف که سکینه اختیار ازدواج را به او واگذار کرده بود سکینه را برای خود عقد کرد آن دو مدت سه ماه با یکدیگر زندگی کردند و سپس هشام بن عبدالملک به کارگزار خود در مدینه نوشت که آنها را از یکدیگر جدا کند، یکی از دانشمندان هم گفته است که پس از مرگ زید بن عمرو بن عثمان، اصبع پسر عبدالعزیز بن مروان با سکینه ازدواج کرده است.

ابوسائب کلبی از گفته خلف زهری ما را خبر داد که می گفته است * سکینه دختر حسین (ع) در مدینه درگذشت، خالد بن عبدالله بن حارث بن حکم که امیر مدینه بود پیام داد منتظر من باشید که بیایم بر او نماز گزارم، جنازه را به گورستان بقیع بردند و خالد تا هنگام ظهر نیامد و چون ترسیدند جنازه بو بگیرد سی دینار کافور خریدند و بر آن پاشیدند. سپس خالد آمد و به شیبۀ بن نصاب دستور داد بر جنازه سکینه نماز گزارد.

ام عثمان

دختر عبیدالله بن عبدالله بن سراقه بن معتمر بن انس بن اذاة بن رباح بن عبدالله بن قرظ بن رزاح بن عمران بن کعب، مادرش زینب دختر عمر بن خطاب است. در احادیث چنین دیده ایم که ام عثمان از خاله خود حفصه روایت کرده است.

مادر محمد بن قیس

بن مخرمه بن مطلب بن عبد مناف بن قصی، مادرش درّه دختر عقبه بن رافع بن امروالقیس بن زید بن عبدالاشهل است. این بانو از ام سلمه همسر رسول خدا (ص) روایتی نقل کرده که گفته است یکی از بنی سلمه درحالی که حضرت ختمی مرتبت نماز می گزاردند از برابر ایشان گذشته است.

مادر محمد بن یزید

بن مهاجر بن قنفذ بن عمیر بن جدعان بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم، مادرش ام حرام دختر سلیمان بن مائع است و مادر مادرش هند دختر مالک بن عبد بن خولان است. این بانو از ام سلمه همسر رسول خدا (ص) روایت می کند که فرموده است زن باید با روسری و پوشش سراسری بدن نماز بگزارد.

اسماعیل بن ابراهیم بن علیه از عبدالرحمان بن اسحاق از محمد بن یزید بن مهاجر از گفته مادرش ما را خبر داد که می گفته است * از ام سلمه پرسیدم زن در چه جامه یی باید نماز بگزارد؟ فرمود با داشتن روسری بلند و روپوشی که تا پشت پاهایش را بپوشاند.

مادر حسن بصری

او نقل می کند که ام سلمه همسر رسول خدا (ص) را دیده است که با روسری و جامه سراسری نماز می گزارده است.

روح بن عباد از أسامة بن زید از مادرش نقل می کند که می گفته است * خودش مادر حسن بصری را دیده است که برای زنها قصه می گفته است.

فاطمة

دختر منذر بن زبیر بن عوام بن خویلد بن اسد بن عبدالعزی بن قصی، مادرش کنیزی است. فاطمه را پسرعمویش هشام بن عروة بن زبیر به همسری گرفت که برای او دو پسر به نامهای عروه و محمد آورد، فاطمه دختر منذر از مادر بزرگ خود اسماء دختر ابوبکر روایت کرده است.

أُم سلمة

دختر حذیفة بن الیمان عُبَیسی هم پیمان خاندان عبدالاشهل از پدرش روایت می کند که آنان را از روزه گرفتن یوم الشک نهی کرده است.

أُم سعد

دختر سعد بن ربیع بن عمرو بن ابوزهیر بن مالک بن امروالقیس بن مالک أَغْرَ بن ثعلبة بن کعب بن خزرج بن حارث بن خزرج است.

نام اصلی ام سعد جمیله و مادرش خلاده دختر انس بن سنان بن وهب بن لوزان بن عبدود ساعدی است. هنگامی که سعد بن ربیع در جنگ احد شهید شد هنوز ام سعد متولد نشده بود و مادرش یکی دو ماه پس از شهادت سعد بن ربیع او را زایید. ام سعد به همسری زید بن ثابت بن ضحاک بن زید بن لوزان بن عمرو بن عوف بن غنم بن مالک بن نجار درآمد و برای او پسرانی به نامهای سعد و خارجه و سلیمان و یحیی و اسماعیل و عثمان و دختری به نام ام زید آورد.

عبدالملک بن عمر و ابو عامر عقدی از محمد بن صالح تمار از حمید بن نافع از ام سعد دختر سعد بن ربیع که همسر زید بن ثابت بوده است ما را خبر دادند که می گفته است * من و شوهرم زید بن ثابت از یک ظرف آب غسل می کردیم.

معن بن عیسی از مالک از زید بن سائب ما را خبر داد که می گفته است * ام سعد

همسر زید بن ثابت را که مادر خارجه بن زید بود دیدم که دو دستبند عاج و انگشتری عاج در دست داشت.

کبشه

دختر کعب بن مالک بن ابوکعب بن قین بن کعب بن سواد بن غنم بن کعب بن سلمه، مادرش صفیه از مردم یمن بوده است. کبشه را ثابت بن ابوقتاده بن ربیع انصاری از خاندان سلمه به همسری گرفته است. از کبشه دخترش حمیده که پدرش عبید بن رفاعه بن رافع زرقی است روایت کرده است و اسحاق بن عبدالله بن ابی طلحه در روایتی که مالک بن انس آن را نقل کرده از حمیده چنین روایت کرده است.

واقدی از مالک بن انس از اسحاق بن عبدالله بن ابی طلحه از گفته دختر عبید بن رفاعه بن رافع بن مالک زرقی از گفته مادرش کبشه دختر کعب بن مالک ما را خبر داد که می گفته است * ابوقتاده به دیدار ما آمد، ظرف آبی خواست که وضو بگیرد، برای او آب آوردند در این هنگام ماده گربه یی آمد، ابوقتاده ظرف آب را جلو گربه گرفت که آب خورد، ابوقتاده به ما گفت از پیامبر (ص) شنیدم که می فرمود «دهان گربه نجس نیست که گربه از جانوران اهلی است که گرد شما می گردند».

زینب دختر نَیْط

بن جابر بن مالک بن عدی بن زید مناة بن عدی بن عمرو بن مالک بن نجار است. مادرش فارعه که همان فریعه است. دختر اسعد بن زراره بن عدس بن ثعلبه بن غنم بن مالک بن نجار است، زینب را انس بن مالک به همسری گرفته است.

عبدالله بن ادريس، از محمد بن عماره، از زینب دختر نَیْط بن جابر که همسر انس بن مالک بوده است ما را خبر داد که می گفته است * ابوامامه که همان اسعد بن زراره است در مورد مادرم و خاله ام به رسول خدا (ص) وصیت کرد و مقداری زیورهای زرینه و مروارید که به صورت گوشواره بود به آن حضرت سپرد و رسول خدا (ص) به مادر و خاله ام از آن گوشواره عنایت فرمود، زینب می گفته است من آن زیورها را پیش خانواده ام دیده ام.

زینب دختر کعب

بن عجرة است. او از فریعه دختر مالک بن سنان که خواهر ابوسعید خدری است روایت کرده است و فریعه از حضرت ختمی مرتبت حدیث شنیده است.

ام عمرو

دختر خوات بن جبیر بن نعمان بن أمیة بن امروالقیس بن ثعلبة بن عمرو بن عوف بن مالک از قبیله اوس است، ام عمرو از عایشه روایت کرده است.

یحیی بن عباد، از فلیح، از خوات بن صالح از عمه اش ام عمرو دختر خوات بن جبیر ما را خبر داد که می گفته است * درحالی که او پیش عایشه همسر رسول خدا بوده است بانویی از انصار آمده و به عایشه گفته است دخترم گرفتار بیماری سختی شده که موهایش ریخته است و او عروس شده و هم اینک می خواهند او را به خانه شوهر ببرند و من نمی توانم اندک موی او را شانه بزنم آیا می توانم مقداری موی عاریه بر موهایش بیفزایم تا امکان شانه زدن و آراستن آن فراهم شود؟ عایشه گفت نه که رسول خدا (ص) کسی را که چنین کند و کسی را که به این کار فرمان دهد لعنت فرموده است.^۱

ام حفص

دختر عبید بن عازب بن حارث بن عدی بن چشم بن مجدعة بن حارثة بن حارث بن اوس است، او از عمویش براء بن عازب روایت کرده است.

بکر بن عبدالرحمان از عیسی بن مختار از محمد یعنی ابن ابی لیلی، از ام حفص دختر عبد از عمویش براء بن عازب از رسول خدا (ص) ما را خبر داد که می فرموده است «هرکس

۱. در التهایه ابن اثیر ج ۵، ص ۱۹۲ و معانی الاخبار صدوق، ص ۲۵۰ آمده است و شیخ صدوق (ره) معنای دیگری از قول حضرت صادق نقل کرده که صحیح تر است و برای آگاهی بیشتر به آن جا مراجعه فرمایید.

نام مرا بر خود می نهد کنیه ام را بر خود ننهد»^۱.

حفصة

دختر انس بن مالک بن نصر بن ضمضم بن زید بن حرام بن جندب بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار.

محمد بن مصعب قرقسانی از ام مریم حنفی که زنی از مردم بصره است ما را خبر داد که می گفته است * از حفصة دختر انس بن مالک شنیدم می گفت پدرم بر ما زیور زرین و جامه ابریشم می پوشاند.

عمرة

دختر عبدالرحمان بن اسعد بن زرارۃ بن عدس بن عبید بن ثعلبة بن غنم بن مالک بن نجار، مادرش سالمه دختر حکیم بن هاشم بن قواله است.

او را عبدالرحمان بن حارثة بن نعمان بن نفع بن زید بن عبید بن ثعلبة بن غنم بن مالک به همسری گرفت که برای او پسری به نام محمد آورد و مشهور به ابوالرجال بود. زُهری گاهی از عمرة روایت کرده است، عبیدالله بن ابی بکر بن حزم و یحیی بن سعید انصاری و کسانی دیگر هم از او روایت کرده اند. عمرة که بانویی دانشمند بوده است از ام سلمه و عایشه همسران رسول خدا روایت کرده است.

یزید بن هارون از یحیی بن سعید از عبدالله بن دینار ما را خبر داد که می گفته است * عمر بن عبدالعزیز به ابوبکر بن محمد بن حزم نوشت که بنگر و احادیث رسول خدا (ص) و سنت گذشته و حدیثهایی را که عمرة نقل کرده است بنویس که بیم دارم علم و اهل آن کهنه شود و از میان برود.

ابوعاصم نبیل از محمد بن عمارۃ، از عبدالله بن ابی بکر از عمرة دختر عبدالرحمان ما را خبر داد که می گفته است * او و خواهرانش در خانه و زیر نظر عایشه همسر رسول

۱. به نقل ترمذی در صحیح، ج ۲، ص ۱۳۷ و ابن سعد در طبقات، ج ۵، ص ۶۶ و ابن حجر در بخش اول جلد هشتم اصابه، در ص ۶۸ این مورد درباره حضرت علی (ع) و فرزنداناش نیست.

خدا(ص) بوده‌اند و می‌گفته است که ما را زیورهایی بود ولی آنها را بر یکدگر سوار نمی‌کردیم - از آن استفاده نمی‌کردیم.

فضل بن دکین و عمرو بن هیشم از گفته مسعودی، از ابوبکر بن محمد بن عمرو بن حزم، از عمرة دختر عبدالرحمان ما را خبر دادند که برادرزاده‌های عمره زمینی پیوسته و در کنار بقیع داشته‌اند و او به آنان می‌گفته است قبر جای مرا در زمین خود به من عطا کنید که من از عایشه که خدایش از او خشنود شود شنیدم که می‌گفت شکستن استخوان مرده همچون شکستن استخوان او در حال زندگی اوست.

ابوولید هشام طیالسی، از شعبه از محمد بن عبدالرحمان ما را خبر داد که می‌گفته است * عمره به من می‌گفت بخشی از زمین خود را به من ارزانی دار که در آن به خاک سپرده شوم که من از عایشه شنیدم می‌گفت شکستن استخوان مرده همچون شکستن آن در حال زندگی است.

هند

دختر معقل بن یسار، از مردم بصره است و از پدرش روایت کرده است.

عَدَیْسَة

دختر اُهبان بن صیفی غفاری از پدرش که از اصحاب رسول خدا(ص) بوده است روایت کرده است.

اسماعیل بن ابراهیم از عبدالله بن عبید از عَدَیْسَة دختر اُهبان بن صیفی غفاری که از اصحاب پیامبر بوده است ما را خبر داد که می‌گفته است * علی(ع) پیش پدرم آمد و او را برای همراهی و بیرون رفتن - به سوی بصره - فراخواند. پدرم گفت خلیل من و پسرعموی تو مرا دستور فرموده است که هرگاه مردم با یکدیگر اختلاف و ستیز کنند شمشیری چوبین برای خود فراهم سازم و چنان کرده‌ام اگر می‌خواهی با همان شمشیر همراهت می‌آیم. علی(ع) او را به حال خود رها فرمود.^۱

۱. به نقل ابن عبدالبر در الاستیعاب اُهبان ساکن بصره بوده و این گفتگو در آن شهر بوده است.

أُمِيْمَة

دختر نَجَّار، همسران رسول خدا را دیده و از آنان روایت کرده است. حجاج بن محمد و ضحاک بن مُخَلَّد از ابن جریج ما را خبر دادند که می‌گفته است حکیمه دختر ابی حکیم از گفتهٔ مادر خود اُمیْمَة دختر نجار مرا خبر داد که می‌گفته است * همسران رسول خدا (ص) پیش از آنکه جامهٔ احرام بپوشند و محرم شوند دستارهای رنگ‌شده با زعفران و ورس بر سر خود می‌بستند و از رستنگاه موی بر پیشانی خود می‌بستند و سپس محرم می‌شدند و چون پیشانی آنان با آن دستار پوشیده بود بدانگونه شناخته می‌شدند.

صَخِيْرَة

دختر جیفر از مردم بصره است. او پیش صفیه دختر حُیَّ همسر حضرت ختمی مرتبت رفته است و از او حدیثی را از پیامبر (ص) نقل می‌کند که از آب آشامیدن از کوزه‌هایی که از جنس خرف است نهی فرموده‌اند.

جَمَانَة

دختر مسیب بن نجبه فزاری است. او را حذیفه بن الیمان به همسری گرفته است و جمانه از او روایت کرده است.

خَلَّاد بن یحیی از عمرو بن دینار از حنظله بن سبرة بن مسیب بن نجبه فزاری ما را خبر داد که می‌گفته است * عمه‌اش جمانه دختر مسیب که همسر حذیفه بوده است می‌گفته است حذیفه در ماه رمضان پس از نماز صبح در بستر و زیر لحاف همسرش می‌رفته و پشت به او می‌خوابیده که گرم شود و هرگز روی خود را به سوی همسرش بر نمی‌گردانده است.

هند

دختر حارث فراسی، او همسران رسول خدا را دیده و از ام سلمه که خدایش از او خوشنودباد روایت کرده و از صفیه دختر عبدالمطلب هم حدیث شنیده است.
زُهری از هند دختر حارث فراسی گاه روایت کرده است.

نائله

دختر فرافصة حنفی، از عایشه روایت کرده است و گفته است یک بار عایشه بر ما - گروهی از زنها - در نماز امامت کرد و میان ما ایستاد.

ریطة

او هم حنفی است و از عایشه روایت کرده است.
یزید بن هارون از گفته سفیان از میسره، از ریطة حنفی ما را خبر داد که می گفته است
* عایشه عهده دار پیشنهادی بر ما شد و میان ما ایستاد.

معاذة عدوی

نام پدرش عبدالله است. او همسر صلة بن أَشِیم و از مردم بصره است، معاذة پیش عایشه رفته و از او روایت کرده است.
یزید بن هارون از جعفر بن کیسان ما را خبر داد که می گفته است * معاذة را دیدم که جامه بر خود پیچیده و زنها بر گرد او نشسته اند.

رباب امّ رائج

نام پدرش صلیع است. رباب از سلمان بن عامر روایت می‌کند و حفصه دختر سیرین از رباب روایت کرده است.

حَفْصَة

دختر سیرین و خواهر محمد بن سیرین و مادر هذیل است. حفصه از سلمان بن عامر و ابوعلیه و نیز از ام عطیة انصاری روایت کرده است.

بکار بن محمد که از فرزندان محمد بن سیرین است ما را خبر داد و گفت حفصه دختر سیرین بزرگترین فرزند سیرین از همسرش صفیه بوده است و فرزندان صفیه عبارتند از محمد و یحیی و حفصه و کریمه و ام سلیم.

فضل بن دکین، از حفص بن غیاث از عاصم احول از حفصه دختر سیرین ما را خبر داد که می‌گفته است * انس بن مالک از من پرسید با چه بیماری دوست داری بمیری؟ گفتم با طاعون، گفت مردن با طاعون برای هر مسلمان چون شهادت است.

و همو از حریث بن سائب ما را خبر داد که می‌گفته است * در تشییع جنازه حفصه دختر سیرین بودیم، حسن بصری پرسید سالارتان یعنی محمد بن سیرین کجاست؟ گفتند سرگرم وضوگرفتن است، حسن گفت آیا با یک کوزه آب؟

حُجَیْرَة

او روایت می‌کند که ام سلمه همسر پیامبر (ص) گاهی برای بانوان پیشنهاد می‌کرد که است و این موضوع را عمار دهنی از او روایت کرده است.

سفیان از عمار دهنی از گفته خود حُجَیْرَة ما را خبر داد که می‌گفته است * ام سلمه در نماز عصر عهده‌دار پیشنهاد می‌کرد و ما بود و میان ما ایستاد.

عائشة دختر عجرة

مادر حجاج جدلی است.

وکیع از پدرش از قیس بن مُسلم از مادر حجاج جدلی ما را خبر داد که می‌گفته است * همراه عائشه در خیمه سرخ‌رنگ او بودم، مالک اشتر آمد و پرسید ای مادر مؤمنان درباره کشتن این مرد یعنی عثمان چه می‌گویی؟ گفت به خدا پناه می‌برم که به ریختن خون پیشوای مسلمانان فرمان دهم! و در حدیث طول و تفصیلی است.^۱

صهباء دختر کریم

وکیع بن جراح از حسن بن علی از صهباء دختر کریم ما را خبر داد که می‌گفته است * از عایشه پرسیدم به هنگامی که زن در عادت ماهیانه است شوهرش حق چه بهره‌برداری از او دارد؟ گفت همه‌گونه بهره‌وری مگر هم‌بستری.

ام موسی

او از علی (ع) روایت کرده است و مغیره ضبّی از گفته او روایت می‌کند.

اُم خدّاش

از علی (ع) روایت کرده است. اسماعیل بن ابراهیم از سلمان تیمی از اُم خدّاش ما را خبر داد که می‌گفته است * علی (ع) را دیدم که با سرکه ترش رنگ می‌کرد - سرکه ترش بر بدن خود می‌مالید و با آن ضماد می‌کرد.

۱. معمولاً احادیثی را که ضعیف می‌داند قطع می‌کند و از آوردن دنباله‌اش خودداری می‌ورزد.

اُم ذرة

ابومعاویه از هشام بن عروة از محمد بن منکدر از ام ذره ما را خبر داد که می‌گفته است * عبدالله بن زبیر برای عایشه مالی فرستاد و او آن را بخش کرد.

عفان بن مسلم، از حماد بن سلمه، از زید بن اسلم ما را خبر داد که می‌گفته است * ام ذره برای من نقل کرد که درحالی که عایشه مُخْرِم بوده است بر سر او مشک و عنبر می‌مالیده است.

اُم بکرة اسلمی

عبدالله بن ثُمیر، از هشام بن عروة از پدرش از جهمان آزادکرده و وابسته خاندان اسلم از گفته ام بکرة اسلمیه که همسر عبدالله بن اسید بوده است ما را خبر داد که می‌گفته است * از شوهرش طلاق خلع گرفته است سپس هر دو پشیمان شده‌اند، عبدالله بن اسید پیش عثمان رفته و از او پرسیده است، عثمان گفته است این طلاق است ولی چون باید از رجوع نکردن تو نام می‌برد و نام نبرده است به او رجوع کن.^۱

اُم طلق

ابو امامه از علی بن مسعده از ابن الرومی^۲ ما را خبر داد که می‌گفته است * به خانه ام طلق رفتم سقف خانه‌اش بسیار کوتاه بود، گفتم ای ام طلق سقف خانه‌ات چه کوتاه است، گفت عمر بن خطاب به کارگزاران خود نوشت ساختمانهای خود را بلند مسازید که بدترین روزگار شما روزگاری است که ساختمانهای خود را بلند سازید.

۱. توجه دارید که درباره این روایت و روایت پیشین و مانند این‌ها نمی‌توان تنها به همین سند بسنده کرد که باید اهل نظر در این باره بررسی کنند.

۲. بدیهی است این شخص ابن رومی شاعر نامدار سده سوم هجری نیست.

أم شیب عبدی

از مردم بصره است و از عایشه روایت کرده است.
 ابوولید هشام طیالسی و عارم بن فضل هر دو از حمّاد بن سلمه ما را خبر دادند که
 می‌گفته است * ام شیب عبدی می‌گفت از عایشه دربارهٔ سیاه کردن مو پرسیدیم گفت بسیار
 دوست دارم که کاش چیزی پیش من می‌بود که موهایم را با آن سیاه می‌کردم.

عالیه دختر ایفغ

بن شراحیل، همسر ابواسحاق سُبیعی است، او پیش عایشه رفته و از او پرسیده و پاسخ شنیده
 است.

یحیی بن عباد از یونس پسر ابواسحاق سُبیعی از مادرش عالیه دختر ایفغ بن شراحیل
 ما را خبر داد که می‌گفته است * همراهام محبّه حج گزارده و هر دو به حضور ام‌المؤمنین
 عایشه رفته‌اند و بر او سلام داده و مسئله پرسیده‌اند و پاسخ شنیده‌اند. عالیه می‌گفته است بر
 تن عایشه تن‌پوشی گل‌رنگ و روسری جیشانی^۱ دیده است و چون می‌خواسته‌اند از پیش
 عایشه بیرون آیند عایشه به آنان گفته است بر شما حرام باد که بر شوهر خویش دهان‌کژی
 کنید.

همسر ابوسفر

از ام‌المؤمنین عایشه روایت کرده است.
 ابواسامه از مجالد از ابوسفر از گفتهٔ همسرش ما را خبر داد که می‌گفته است * از
 عایشه دربارهٔ به‌کاربردن مواد صاف‌کننده و پرورش‌دهندهٔ مو که در آن شراب باشد پرسیده
 است و عایشه او را به شدت از آن نهی کرده است.

۱. منسوب به جیشان که نام شهری در منطقهٔ یمن است.

ام مُحَبَّة

او از ابن عباس مسئله پرسیده و پاسخ شنیده است و ابواسحاق سبعی از او روایت کرده است.

عائذَة

او بانویی از بنی اسد است. حدیثی از عبدالله بن مسعود شنیده و روایت کرده است. حدیث او را ابواسامة از سفیان ثوری نقل کرده و گفته است. واصل ضمن ستایش از عائذَة که زنی از بنی اسد است می گفت که او گفته است از عبدالله بن مسعود درحالی که از میان مردان و زنان می گذشته شنیده است که می گفته است * ای مردم هر کس از شما چه مرد و چه زن چون به بلوغ رسد هر آینه به فطرت نخست الهی توجه کند و امروز ما بر آن فطرت هستیم.

عمرة دختر طبیخ

از علی که خدایش از او خشنود باد روایت کرده است.
یعلی و محمد پسران عبید از عمرو بن شوذب از عمرة دختر طبیخ ما را خبر دادند که می گفته است * همراه کنیزکی که از ما بود به بازار رفتیم و مارماهی بزرگی خریدیم و چنان بزرگ بود که سر و دمش بیرون از زنبیل قرار داشت. در این حال علی (ع) از کنار ما گذشت و پرسید این را به چند درم خریده اید؟ این مارماهی بزرگ و خوب است و همه اهل خانواده را سیر می کند.^۱

۱. ابن اثیر در نهایه ذیل واژه «جَرِیْثَة» می گوید گفته اند علی علیه السلام خوردن مارماهی را حلال می دانسته و هم گفته اند که از خوردن آن نهی فرموده است.

مریم دختر طارق

از عایشه که خدای از او خشنود شود روایت کرده است.

یعلی و محمد پسران عبید از ابو حیان از پدرش از مریم دختر طارق ما را خبر دادند که می‌گفته است * در یکی از سفرهای حج خود همراه تنی چند از زنان انصار پیش عایشه رفته است آنها از او دربارهٔ ظرفهایی که در آن نبیذ می‌ساخته‌اند پرسیده‌اند، عایشه گفته است ای بانوان مؤمن شما دربارهٔ چیزهایی از من می‌پرسید که به روزگار رسول خدا (ص) نبوده است، از خدا بترسید و هر چیز را که موجب مستی یکی از شما می‌شود اجتناب کنید و اگر آب دانه‌بی مایه مستی شود از آن پرهیزید که هر مست‌کننده‌بی حرام است.

گوید این حدیث طولانی است و محمد بن عبید می‌گفته است ابو حیان مرا گفت که پدرم این حدیث را برای من درحالی که مریم دختر طارق هنوز زنده بود نقل کرد.

جسرة

دختر دجاجة عامری و از مردم کوفه است او به طریقهٔ شنیدن از عایشه از ابوذر روایت می‌کند.

احمد بن عبدالله بن یونس، از ابوبکر بن عیاش، از قدامة عامری، از جسرة دختر دجاجة عامری ما را خبر داد که می‌گفته است * نزدیک چهل عمره به جای آورده و ابوذر را در ربنده دیده است.

لیلی دختر سعد

عایشه را دیده و از او روایت کرده است.

اسماعیل بن ابراهیم اسدی از ابن جریج از گفتهٔ لیلی دختر سعد ما را خبر داد که می‌گفته است * عایشه را دیده است که در جامه سراسری و روسری بلند و درحالی که قطیفه‌بی بر کمر داشته نماز گزارده است.

بركة

مادر محمد بن سائب بن بركة مکی است که از عایشه روایت کرده است و پسرش محمد بن سائب از قول مادر روایت می‌کند.

عمرة

دختر قیس عدوی از مردم بصره است. او پیش عایشه رفته و از او مسئله پرسیده و پاسخ شنیده است و از او روایت کرده است.

یزید بن هارون از جعفر بن کیسان از عمره دختر قیس عدوی ما را خبر داد که می‌گفته است * پیش عایشه رفتم و از او دربارهٔ فرار از طاعون پرسیدم، گفت پیامبر (ص) فرموده‌اند فرار از طاعون همچون فرار از جبهه جنگ و از برابر دشمن است.^۱

ظُبَّیَّة

دختر مُعَلَّل از عایشه روایت کرده است.

یزید بن هارون از فضیل بن مرزوق از ظبیه دختر معلل ما را خبر داد که می‌گفته است * پیش عایشه رفتم گدایی بر در خانه آمد عایشه یک حبه انگور به او داد سپس بر ما نگریست و گفت در همین چه بسیار برکت و ذرات خیر که نهفته است.

دُقْرَة

مادر عبدالرحمان بن اَدِیْنَه است. او ام المؤمنین عایشه را دیده و از او حدیث شنیده و روایت کرده است.

۱. سیوطی در معجم الصغیر این حدیث را با افزونی و به دو طریق آورده است.

أُمّ علقمة

کنیز آزاد کرده و وابسته عایشه است که از عایشه روایت کرده است و پسرش علقمة بن ابی علقمة از او روایات پسندیده‌ی نقل کرده است.

کبشة دختر ابی مریم

او از ام سلمه که خدای از او خشنود باد روایت کرده است. عثمان بن عمرو، از ثابت بن عماره، از ریطه، از کبشة دختر ابی مریم ما را خبر داد که می‌گفته است * از ام سلمه درباره‌ی افشردن پر سیده‌اند، گفته است من برای شما از آنچه رسول خدا (ص) اهل خود را نهی می‌فرمود بازگو می‌کنم، آن حضرت ما را از آمیختن خرما و مویز و اینکه دانه‌های خرما را بجوشانیم نهی فرمود.

صافیه

او از صفیه دختر حُئی که خدایش از او خشنود باد روایت کرده است. یزید بن هارون از حماد بن سلمه ما را خبر داد که خودش از صافیه شنیده است که می‌گفته است صفیه دختر حُئی را دیدم که به روز جمعه پیش از امام جمعه چهار رکعت نماز گزارد و سپس با امام دو رکعت نماز جمعه را به جا آورد.

أُم حبيب

دختر ذؤیب بن قیس مزنی، او از برادرزاده صفیه از گفته‌ی صفیه دختر حُئی روایت کرده است. انس بن عیاض، از عبدالرحمان بن حرمله، از ام حبيب دختر ذؤیب بن قیس مزنی که همسر مردی یهودی بوده که مسلمان شده است و پس از او همسر پسر برادر صفیه دختر حبی همسر رسول خدا شده است ما را خبر داد که می‌گفته است * به عبدالرحمان بن حرمله

پیمانہ بی داده و گفته است به قول برادرزاده صفیہ، صفیہ می گفته است پیمانہ رسول خدا (ص) بوده است. انس می گوید من گنجایش آن پیمانہ را سنجیدم کہ معادل یک و نیم مُد از مُدہای ہشام بود.

طُفَيْلَة

کنیز آزاد کردہ و وابستہ ولید بن عبد اللہ بن جمیع است و از عایشہ روایت کردہ است و ولید بن عبد اللہ از او روایت می کند.

أُم عِيسَى

او مادر عیسی بن عبد الرحمن سُلَیْمی است و از عایشہ روایت کردہ است و پسرش عیسی از او روایت می کند.

دختر رقیقہ

او مادر عبد ربہ بن حکم است، و از گفتہ مادرش روایتی از رسول خدا (ص) نقل می کند. ضحاک بن مخلد، از عبد اللہ بن عبد الرحمن بن یعلی بن کعب ثقفی از گفتہ عبد ربہ بن حکم ما را خبر داد کہ می گفته است مادر من دختر رقیقہ از قول مادرش مرا خبر داد کہ می گفته است * حضرت ختمی مرتبت هنگامی کہ برای یاری جستن بہ طائف رفتہ اند بہ خانہ او وارد شدہ اند و او شربت آمیختہ با آرد تف دادہ بہ آن حضرت آشاماندہ است. گوید رسول خدا بہ من فرمودند بت این گروہ را پرستش مکن و برای او نماز مگذار. او بہ پیامبر گفته است در این صورت مرا خواهند کشت. پیامبر فرمودہ اند هنگامی کہ از تو می پرسند در پاسخ بگو پروردگار من پروردگار این بت است و چون نماز می گزاری پشت بہ آن نماز بگذار. پیامبر از طائف برگشتہ اند. گوید دو برادر من سفیان و وہب پسران قیس بن ابان برای من نقل کردند کہ چون ثقیف - مردم طائف - مسلمان شدند بہ حضور پیامبر رفتند از آن دو پرسیدہ اند کہ مادران چگونہ است؟ آن دو گفتہ اند بر همان حال کہ او را رہا فرمودی

درگذشت. پیامبر فرمودند در این صورت مادران مسلمان شده است.

تملك

او بانویی از اهل کوفه است که گاهی از ام سلمه روایت کرده است و ابواسحاق سیبی از او روایت می‌کند.

حسن بن موسی از زهیر از ابواسحاق سیبی از تملك ما را خبر داد که او دربارهٔ کاردکشیدن بر نان از ام سلمه پرسیده است و او گفته است هرگاه کارد را بر نان می‌نهی نام خدا را بر زبان آور و بخور.

غُزِيلَة

او از عایشه روایت کرده است.

حسن بن موسی از زهیر، از قابوس بن ابی ظبیان از گفتهٔ غزيلة ما را خبر داد که می‌گفته است * پیش ام‌المومنین رفته است در این هنگام کنیز نوجوانی که دو جامه آراسته به ابریشم بر تن داشته است پیش ام‌المومنین آمده است، غزيلة می‌گوید گفتم آیا دستور نمی‌دهی که این کنیز خود را بپوشاند؟ گفت او هنوز حیض نشده است پس از حیض شدن هم این مقدار اهمیتی ندارد که به هر حال کنیز است و آزاد نیست. غزيلة به قابوس گفته است که منظور از ام‌المومنین عایشه است.

صفیه دختر زیاد

از میمونه همسر رسول خدا(ص) روایت کرده است.

واقدی از ابن ابی ذئب از صفیه دختر زیاد ما را خبر داد که می‌گفته است * سرگرم شستن جامهٔ خود از خون حیض بودم میمونه مرا دید و گفت ما تنها این کار را نمی‌کردیم بلکه آن را کاملاً می‌تراشیدیم. صفیه می‌گوید و از میمونه شنیدم که می‌گفت عرق بدن زن حائض نجس نیست.

قمیره همسر مسروق

از عایشه همسر رسول خدا روایت کرده است.

کبشه

او دختر حارث و همسر شریح است.

وکیع از سفیان از داود، و جابر از عامر از شریح ما را خبر دادند که شریح می‌گفته است کبشه دختر حارث را طلاق داده و پانصد درم به او پرداخته است.

أم اسماعیل دختر ابی خالد

او همراه خواهرش سکینه پیش عایشه رفته‌اند و از او حدیث شنیده‌اند.

عبدالله بن نمیر از اسماعیل بن ابی خالد از مادرش و خواهرش ما را خبر داد که آن دو روز هشتم ذی‌حجه پیش عایشه رفته‌اند در آن حال زنی از عایشه پرسیده است آیا برای من حلال است که در حال احرام چهره خود را بپوشانم؟ عایشه روسری خود را از روی سینه خویش بلند کرده و تا رستنگاه موی پیشانی خود آن را بالا برده است.

محمد بن عبید طنافسی از اسماعیل بن ابی خالد از گفته مادرش و خواهرش سکینه ما را خبر داد که می‌گفته‌اند * هر دو عایشه را دیده‌اند که پیراهنی گل‌رنگ و روسری بلند سیاه بر تن داشته است.

زینب

همسر قیس بن ابی حازم است، او از عایشه روایت کرده است و همسرش قیس بن ابی حازم از او روایت می‌کند.

مادر بزرگ صالح بن حیان

او از صفیه دختر حُیی روایت می‌کند.

یعلی بن عُبَید از صالح بن حیان از گفته مادر بزرگش ما را خبر داد که می‌گفته است * هیچ روزی بر من دشوارتر از آن روز نبود که ملخ به شهر مدینه هجوم آورد و صفیه دختر حُیی مرا دستور داد که آنها را در روغن سرخ کنم تا بخورد.^۱

رباب

او مادر بزرگ عثمان بن حکیم بن عباد بن حنیف است.

یعلی بن عبید طنافسی، از عثمان بن حکیم از مادر بزرگش رباب ما را خبر داد که می‌گفته است * عثمان بن حنیف به یکی از کنیزکان گفت آن ملافه را به من بده، گفت من نماز نمی‌خوانم — کنایه از آنکه در حال حیض هستم، عثمان بن حنیف گفت حیض تو در دست تو نیست، کنیزک ملافه را به او داد، عثمان برخاست و درحالی که آن ملافه را بر کمر بست در همان یک جامه نماز گزارد و ردای او بر رخت آویز کنار مسجد بود و آن را بر نداشت و نپوشید.

سَلَمی دختر کعب اسدی

او به نقل عبیدالله بن موسی بن اسرائیل حدیثی از ام‌المومنین عایشه درباره اشیا گم شده روایت کرده است.

۱. شاید در نظر برخی از خوانندگان گرامی آوردن اینگونه روایات بی‌معنی باشد، باید توجه داشت که همین مطالب از نظر فقها زیربنای احکام است که به‌عنوان مثال با توجه به عمل صفیه همسر رسول خدا (ص) خوردن ملخ جایز است.

ام کلثوم

او همسر سالم بن عبدالله بن عمر بن خطاب است.
معن بن عیسی، از خالد بن ابی بکر ما را خبر داد که می‌گفته است * بر تن ام کلثوم همسر سالم بن عبدالله بن عمر جامه‌یی دیدم که با رنگ زرد رنگ شده بود.

ام قیس

او مادر بزرگ عمرو بن میمون بن مهران است و از مسروق روایت کرده است.
یزید بن هارون از عمرو بن میمون از پدرش از مادر بزرگش ام قیس ما را خبر داد که می‌گفته است * در منطقه سلسله^۱ در حالی که شصت گاو نر همراهم بود که گردو و پنیر بارشان بود از کنار مسروق گذشتم. پرسید تو کیستی؟ گفتم کنیزی که پیمان آزادی خود را نوشته‌ام، مسروق گفت آزادش بگذارید برود که در اموال کسی که پیمان آزادی نوشته است زکات نیست.

فاطمه دختر محمد

همسر عبدالله بن ابی بکر است.
یعلی بن عبید از ابن اسحاق از عبدالله بن ابی بکر از همسرش فاطمه دختر محمد که زیر نظر و پرورش عایشه بوده است ما را خبر داد که می‌گفته است * یکی از زنان قرشی جعبه کوچکی را که در آن پنبه‌یی که به زردی می‌زد قرار داشت پیش عمره فرستاد^۲ و پرسیده بود که اگر زن در درون خویش نشانی بیشتر از این نبیند آیا پاک شده است؟ عمره پاسخ داد نه تا وقتی که پنبه کاملاً سپید باشد.

۱. نام نهری در سواد عراق است. به معجم البلدان مراجعه شود.

۲. گروه بسیاری از بانوان محدث عمره نام دارند ولی ظاهراً منظور عمره دختر عبدالرحمان بن اسعد بن زراره است که شرح حالش در همین بخش از همین جلد آمده است.

نَدْبَة

کنیز آزاد کرده ابن عباس است و از عروة بن زبیر روایت کرده است.
عثمان بن حکم از گفته ندبه کنیز آزاد کرده ابن عباس ما را خبر داد که می گفته است
* هرگاه عروة بن زبیر به حج می رفت و همسران و فرزندان خود را همراه می برد به آنان
دستور می داد بر خود نشان بزنند.

مِیْمُونَة

دختر عبدالله بن معقل بن مقرن مزنی، به نقل ابواسامة از پدرش روایت کرده است من از او
نشنیدم ولی عبدالله بن ولید می گوید میمونه دختر عبدالله بن مقرن می گفت از پدرش درباره
افشره مویر پرسیده اند و او آن را خوش نداشته است.

أُم ثُور

جابر جعفی از گفته او روایت می کند. ام ثور از شوهرش بشر نقل می کند که از ابن عباس
پرسیده است زن در چند جامه باید نماز بگذارد.

هُنَیْدَة همسر ابراهیم نخعی

شعیب بن حبّاب از او روایت می کند.

مُلَیْکَة خاله نعمان بن قیس

او همان است که محمد بن فضیل بن غزوان از او روایت می کند، نعمان بن قیس هم از او
روایت می کند و از عبیده درباره منذر پرسیده است.

حَجَّة دختر قرط و دخترش *

رقيقه دختر عبدالرحمان

اسباط بن محمد بن موسی بن عبیده ربذی از گفته رقيقه دختر عبدالرحمان از مادرش حَجَّة دختر قرط ما را خبر داد که می گفته است مقام ابراهیم (ع) از آسمان فرود آمده است.^۱

پایان طبقات بانوان که بخش پایانی کتاب طبقات محمد بن سعد کاتب واقدی است
و خدای هر دو را رحمت فرماید.

و ستایش از آن خداوند یکتاست و درود و سلام حق تعالی بر بزرگواری که پس از او پیامبری نیست
و بر آل و یاران و پیروان و حزب او باد.

۱. برای آگاهی از دیگر روایات در این باره به ترجمه اخبار مکه ابولید ازرقی، ص ۳۲۴، به قلم این بنده، چاپ بنیاد
۱۳۶۸ خورشیدی مراجعه فرمایید.

أبو عبد الله محمد بن سعد بن منيع البغدادي
كاتب الواقدي

الطبقات الكبرى

انتشارات فرهنگ و اندیشه
تهران